

# ایران باستانی

تألیف

حسن پیرنیا (میرالدوله سابق)

طهران

مطبعه مجلیه

۱۳۰۶

تبع مطبعه

# ایران باستانی

تألیف

حسن پیرنیا (میرالدوله سابق)

طهران

مطبعه مجلیه

۱۳۰۶

حق طبع محفوظ است



# ایران باستانی

تفصیل  
۱۹۵۹

یا

تاریخ ایران از زمان بسیار قدیم تا اقراض دولت ساسانی

باز دو ضمیمه و دو نقشه و ۲۷ کراور

تألیف

حسن پیرنیا

قیمت شش و دو تومان

طهران

مطبعه مجلیه

اسفند ۱۳۰۶

حق طبع محفوظ است



## بنام خداوند بخشنده مهربان

بعد الحمد والصلوة مقصود از تألیف این کتاب نمایاندن ایران قدیم است بطوریکه بوده یعنی بطوریکه از نوشتجات مورخین قدیم و اسناد تاریخی ملی ما و حفاریات و اکتشافات درامکنه تاریخی و تتبعات محققین جدید برمیآید درنیل بمقصود مذکور مابین تفصیل و اختصار حدّ وسط اختیار شده زیرا تصور میشد که اطناب برای اکثر از خوانندگان ملال آور باشد و اختصار مقصود را حاصل نکند با وجود این نظر نگارنده سعی کرده که از مطالب عمده یا جالب توجه چیزی نا گفته نماند .

چنانکه از مندرجات کتاب معلوم است تقریباً نصف کتاب به نمایاندن تمدّن ایران قدیم یا بمقایسه دوره ها با یکدیگر و یا بمطالعی که با تاریخ محض ارتباط مستقیمی ندارد تخصیص یافته جهت اختیار این اسلوب این است که از نیم قرن باین طرف در میان علماء علم تاریخ

این عقیده قوت گرفته و قبول عامه یافته که ذکر وقایع تاریخی و شمردن نام سلاطین و رجال به تنهایی برای فهم گذشته های مملکتی و علم باحوال روحی مردمان آن کافی نیست بلکه برای شناختن ملّتی اوضاع مدنی او را باید دانست و برای نیل باین مقصود دانستن چیزهایی که تمدّن ملّتی از آن ترکیب یافته یا درجه تمدّن ملّتی را نشان میدهد لازم است بعضی از مصنفین و مؤلفین باندازه باین موضوع اهمیت داده اند که در کتب راجعه بتاریخ ذکر بعضی از این نوع اطلاعات را بر ذکر وقایع و نام پادشاهان و رجال مقدم داشته قسمت تاریخ محض را بعد از قسمت مدنی نوشته اند ممکن است که این ترتیب نیز محسناتی داشته باشد ولی نگارنده عکس این ترتیب را اختیار کرده یعنی ذکر تاریخ محض را بر قسمت تمدّنی مقدم داشته زیرا تصور نموده که این ترتیب برای فهم مطالب آنسب و طبیعی تر است چه تشکیلات و صنایع و بسیاری از چیزها زاده افکار اشخاص است و بدست اشخاصی انجام می یابد و هر قدر این مسئله را مسلم بدانیم که اشخاص هم زاده محیط خود بوده و در تحت تأثیرات محیط عمل کرده اند باز لازم است بدو با آنها آشنا شویم و بدانیم درجه اوضاع و احوالی عامل مهمّی شده و در اثر چه وقایعی کارهایی را انجام داده اند

چنانکه از کتاب مشهود است نگارنده ذکر داستانهای ملّی را بر ذکر تاریخ واقعی ایران قدیم مؤخر داشته جهت اتخاذ چنین

ترتیبی این است که در داستانهای ملی ما نسبت به تاریخ تغییراتی روی داده و بدون اطلاع بر تاریخ واقعی نمیتوان دانست تغییرات حاصله کدام است و جهات آن چیست با وجود این از داستانهای مذکور آنچه حقایقی است در ضمن ذکر وقایع یا مدارك در این کتاب داخل شده ولی ذکر عین داستانها و تحقیق در مدارك آنها و مقایسه آنها با تاریخ میماتی که در آخر این کتاب گفته شده موضوع مجلد جداگانه (كوكب تری) خواهد بود .

مطالب دیگر - هر کدام - در جای خود در متن یا حاشیه (ذیل صفحه) گفته شده و در اینجا حاجتی بتکرار نیست بخصوص که ذکر مطلب یا نظری در جای خود اولی است چه بدین نحو بهتر مفهوم و بذهن سپرده میشود فقط این نکته را ناچاریم در اینجا تذکر دهیم که در نوشتن بعضی اعلام و اصطلاحات غیر مأنوسه گاهی رعایت رسم الخط فارسی نشده مثلاً پ ت ر یوم بجای پ ت ر یوم و آرت خشتربجای آرتخشترب نوشته شده زیرا نگارنده تصور نموده که بدین طرز کلمات غیر مأنوسه صحیح تر خوانده خواهد شد توضیح آنکه معرب نمودن کلمات بواسطه قواعد طبع و انروم رعایت تناسب بین کلمات و سطور و جهات دیگر در هر مورد ممکن نیست یا نمیتوان کلمات را کاملاً معرب نمود بدین لحاظ نگارنده گاهی از رسم الخط انحراف ورزیده و کلمات را در دفعه اولی بقدر مقدور معرب نموده و گاهی علاوه بر آن اعلام و اصطلاحات خارجه را بحروف

لاطینی موافق نوشته های مورخین یونانی یا رومی و یا بطوریکه اکنون مقبول علماء فن است در ذیل صفحه نوشته تا اینکه اعلام و اصطلاحات غیر مانوسه حتی المقدور درست خوانده شده غلط در اذهان داخل نگردد اما اینکه مقصود مذکور تاچه اندازه حاصل شده قضاوت آن با خوانندگان است

معلوم است که این کتاب عاری از نقایصی نیست و نگارنده اعتراف میکند که با آنچه او در نظر گرفته بود فرق دارد ولی از آنجا که هرچیزی در قدم اول دارای نواقصی است که بعدها با تکمیل وسایل رفع میشود امید است که نقائص این کتاب هم بعدها خیلی کمتر گردد نگارنده لازم میداند مراتب حق شناسی خود را نسبت با آقای آقا سید حسن تقی زاده که مساعدت های ذیقیمت باو نموده اند اظهار بدارد: کمکهای ایشان در یافتن و رسانیدن مدارکی که نگارنده بآنها دست رسی نداشت و تحصیل آنها از جاهای لازم مستلزم انتظار طولانی بود برای او گرانها بوده و موجب تشکرات صمیمی او است

و نیز از آقای پرفسور ارنست هر تسفلد که از اظهار نظر صائبشان راجع بآثار مد ها و نقشه دولت هخامنشی دریغ ننموده اند تشکر می نمایم طهران - رمضان ۱۳۴۶ مطابق اسفندار مذ ۱۳۰۶

حسن پیرنیا





| صفحه | فهرست مندرجات                                               |
|------|-------------------------------------------------------------|
|      | <b>مقدمه</b>                                                |
| ۲    | شکل جغرافیائی فلات ایران                                    |
| ۱۱   | مردمان هند و اروپائی - شعبه آریائی آنها - آریانه‌های ایرانی |
|      | <b>تاریخ موجز عیلام</b>                                     |
| ۱۵   | مقدمه                                                       |
|      | عهد اول - از زمان بسیار قدیم تا ۲۲۲۵ قبل از میلاد:          |
| ۱۹   | تحقیقات و حفريات در شوش                                     |
| ۲۱   | سومریها و اکدیها                                            |
| ۲۴   | پانسی های سومری                                             |
| ۲۵   | اکدیها                                                      |
| ۲۷   | سلسله سامی                                                  |
| ۲۸   | بزرگ شدن عیلام                                              |
| ۳۰   | کارهایی که سومریها برای بشر کرده اند                        |
|      | عهد دوم - از ۲۲۲۵ الی ۷۴۵ قبل از میلاد:                     |
| ۳۳   | بزرگ شدن بابل                                               |
| ۳۴   | سلسله اولی                                                  |
| ۳۵   | سلسله دوم                                                   |
| ۳۶   | سلسله سوم یا سلسله کاشیت ها                                 |
| ۳۸   | سلسله چهارم موسوم بسلسله پاشا                               |

| صفحه | فهرست مندرجات                                                      |
|------|--------------------------------------------------------------------|
| ۴۸   | سلسله پنجم موسوم به بازی<br>عهد سوم - از ۷۴۵ تا ۶۴۵ قبل از میلاد : |
| ۴۳   | عهد اول - آسور قدیم                                                |
| ۴۴   | عهد دوم - آسور وسطی                                                |
| ۴۵   | عهد سوم - آسور جدید                                                |
| ۴۶   | جنگ اول                                                            |
| ۴۷   | جنگ دوم و سوم                                                      |
| ۴۹   | جنگ چهارم                                                          |
| ۵۱   | جنگ پنجم                                                           |
| ۵۲   | جنگ ششم                                                            |
| ۵۳   | جنگ هفتم                                                           |
|      | <b>تاریخ آریانه‌های ایرانی</b>                                     |
| ۵۷   | مقدمه                                                              |
| ۶۳   | یونانیهای قدیم که راجع به تاریخ ایران آثاری از خود گذاشته‌اند      |
|      | <b>باب اول - دوره مدها</b>                                         |
| ۶۵   | مقدمه                                                              |
|      | فصل اول - شاهان مدی                                                |
| ۶۸   | دیا اوگو و تأسیس دولت مدی                                          |

(ب)

| صفحه | فهرست مندرجات                 |
|------|-------------------------------|
| ۶۹   | فراوارتیش                     |
| ۷۰   | هوونخ شترا                    |
| ۷۲   | ایخ نووی کو                   |
| ۷۴   | فصل دوم - تمدن مدها           |
|      | <b>باب دوم - دوره پارسیها</b> |
| ۷۸   | مقدمه                         |
|      | فصل اول - شاهان هخامنشی       |
| ۸۲   | اول - کوروش بزرگ              |
| ۸۴   | تسخیر لیدی                    |
| ۹۰   | تسخیر ممالک شرقی              |
| ۹۱   | تسخیر بابل                    |
| ۹۵   | قضاوت مورخین درباره کوروش     |
| ۹۸   | دوم - گنجینه                  |
| ۱۰۲  | واقعه بردبای دروغی            |
| ۱۰۵  | سوم - داریوش اول بزرگ         |
| ۱۰۹  | تشکیلات داریوش                |
| ۱۱۴  | فتوحات داریوش بزرگ            |



(ت)

| صفحه | فهرست مندرجات                                   |
|------|-------------------------------------------------|
| ۱۱۷  | وسعت ممالك داریوش                               |
| ۱۲۱  | جنگ با یونان                                    |
| ۱۲۷  | قضاوت تاریخ درباره داریوش                       |
| ۱۲۷  | چهارم - خشیارشا                                 |
| ۱۳۲  | جهات عدم پیشرفت ایران در جنگهای یونان           |
| ۱۳۶  | پس از خاتمه جنگ یونان                           |
| ۱۳۷  | پنجم - آرتخشترای اول (اردشیر اول)               |
| ۱۳۹  | ششم - خشیارشای دوم                              |
| ۱۳۹  | هفتم - داریوش دوم                               |
| ۱۴۱  | هشتم - آرتخشترای دوم (اردشیر دوم)               |
| ۱۴۷  | نهم - آرتخشترای سوم (اردشیر سوم)                |
| ۱۴۷  | دهم - آرشک                                      |
| ۱۴۸  | یازدهم - داریوش سوم                             |
|      | فصل دوم                                         |
|      | قشون کشی اسکندر بایران - انقراض سلسله هخامنشی : |
| ۱۵۰  | مقدمه                                           |
| ۱۵۱  | جنگ گرانیك                                      |
| ۱۵۲  | جنگ ایسوس                                       |
| ۱۵۶  | جنگ گوگامل                                      |
| ۱۵۹  | جهات شکست ایران                                 |

(ث)

| صفحه | فهرست مندرجات                                    |
|------|--------------------------------------------------|
|      | فصل سوم — تمدن ایران در دوره هخامنشی :           |
| ۱۶۴  | تشکیلات                                          |
| ۱۶۷  | مذهب شاهان هخامنشی و ایرانیان                    |
| ۱۷۱  | طبقات و خانواده در دوره هخامنشی                  |
| ۱۷۲  | صنایع دوره هخامنشی                               |
| ۱۷۶  | آثار دوره هخامنشی                                |
| ۱۸۰  | خط در دوره هخامنشی                               |
| ۱۸۴  | کتیبه ها                                         |
| ۱۸۸  | ضمیمه                                            |
| ۱۸۹  | مسکوکات هخامنشی                                  |
| ۱۹۱  | تاریخ هخامنشی                                    |
| ۱۹۱  | مقادیر ایران قدیم                                |
|      | <b>باب سوم دوره مقدونی و سلوکید ها</b>           |
|      | فصل اول — فتوحات اسکندر بعد از فوت داریوش سوم :  |
| ۱۹۵  | تسخیر ممالك شرقی ایران                           |
| ۱۹۶  | سفر جنگی به هند                                  |
| ۱۹۹  | مراجعت اسکندر بایران                             |
| ۲۰۱  | فصل دوم — طرز رفتار اسکندر — تشکیلات و کارهای او |
| ۲۰۶  | فصل سوم — جانشینان اسکندر — سلوکید ها            |

| صفحه | فهرست مندرجات                           |
|------|-----------------------------------------|
|      | <b>باب چهارم - دوره پارتها</b>          |
|      | <b>فصل اول - پارتها و شاهان اشکانی:</b> |
| ۲۱۰  | مقدمه                                   |
| ۲۱۲  | اشك اول - ارشك اول                      |
| ۲۱۲  | « دوم - تیرداد اول                      |
| ۲۱۳  | « سوم - اردوان اول                      |
| ۲۱۴  | « چهارم - فری یاپت                      |
| ۲۱۴  | « پنجم - فرهاد اول                      |
| ۲۱۴  | « ششم - مهرداد اول                      |
| ۲۱۵  | « هفتم - فرهاد دوم                      |
| ۲۱۷  | « هشتم - اردوان دوم                     |
| ۲۱۷  | « نهم - مهرداد دوم (کبیر)               |
| ۲۱۸  | ارمنستان                                |
| ۲۲۰  | آسیای صغیر                              |
| ۲۲۰  | دولت پنت                                |
| ۲۲۲  | نخستین ارتباط ایران با روم              |
| ۲۲۳  | اشك دهم - ساناتروك                      |
| ۲۲۳  | « یازدهم - فرهاد سوم                    |
| ۲۲۷  | « دوازدهم - مهرداد سوم                  |
| ۲۲۸  | « سیزدهم - ارد اول                      |

| صفحه | فهرست مندرجات                                        |
|------|------------------------------------------------------|
| ۲۲۲  | جنگ حران (کاره)                                      |
| ۲۲۲  | اشک چهاردم - فرهاد چهارم                             |
| ۲۲۴  | جنگ دوم ایران باروم                                  |
| ۲۲۶  | جنگ سوم ایران باروم                                  |
| ۲۲۹  | ارمنستان                                             |
| ۲۲۹  | اشک پانزدهم - فرهاد پنجم                             |
| ۲۴۰  | « شانزدهم - ارد دوم                                  |
| ۲۴۰  | « هفدهم - وانان                                      |
| ۲۴۰  | « هجدهم - اردوان سوم                                 |
| ۲۴۱  | « نوزدهم و بیستم و یکم و اردان - گودرز - وانان دوم   |
| ۲۴۲  | « بیست و دوم - بلاش اول                              |
| ۲۴۴  | تاجگذاری تیرداد در روم                               |
| ۲۴۷  | « بیست و سوم - خسرو                                  |
| ۲۵۰  | « بیست و چهارم و بیست و پنجم - بلاش دوم و بلاش سوم   |
| ۲۵۱  | « بیست و هشتم - بلاش چهارم                           |
| ۲۵۲  | « بیست و نهم و بیست و هشتم - بلاش پنجم و اردوان پنجم |
|      | فصل دوم - اوضاع ایران در دوره پارتها - تمدن اشکانی:  |
| ۲۵۵  | بسط دولت اشکانی                                      |
| ۲۵۶  | تشکیلات ایران در دوره اشکانی                         |
| ۲۵۸  | مذهب پارتها                                          |
| ۲۶۰  | زبان و خط پارتها                                     |
| ۲۶۲  | صنایع و فنون پارتها                                  |
| ۲۶۴  | خانواده پارتها                                       |

| صفحه | فهرست مندرجات                        |
|------|--------------------------------------|
| ۳۲۱  | جنگهای غباد باروم                    |
| ۳۲۲  | جنگ دوم غباد باروم                   |
| ۳۲۵  | مزدکیها                              |
| ۳۲۶  | بیست و یکم - خسرو اول انوشیروان عادل |
| ۳۲۷  | سیاست داخله                          |
| ۳۲۹  | سیاست خارجه                          |
| ۳۳۰  | جنگ اول باروم                        |
| ۳۳۲  | جنگ دوم باروم                        |
| ۳۳۳  | جنگ با هیاطله                        |
| ۳۳۵  | جنگ با خزرها                         |
| ۳۳۵  | سفر جنگی سردار ایرانی به یمن         |
| ۳۳۶  | جنگ بزرگها                           |
| ۳۳۷  | جنگ سوم باروم                        |
| ۳۳۹  | قضاوت تاریخ در باره انوشیروان        |
| ۳۴۲  | بیست و دوم - هرمز چهارم              |
| ۳۴۳  | بیست و سوم - خسرو دوم معروف به پرویز |
| ۳۴۵  | جنگهای خسرو پرویز باروم              |
| ۳۴۸  | جنگهای هرقل با ایران                 |
| ۳۴۹  | محاصره قسطنطنیه                      |
| ۳۴۹  | جنگ دستگرد                           |
| ۳۵۰  | خلع و قتل خسرو پرویز                 |



| صفحه | فهرست مندرجات                            |
|------|------------------------------------------|
| ۲۵۱  | قضاوت تاریخ درباره خسرو پرویز            |
| ۲۵۲  | بیست و چهارم - غباد دوم                  |
| ۲۵۳  | بیست و پنجم - اردشیر سوم                 |
| ۲۵۴  | بیست و ششم الی سی و سوم - زمان هرج و مرج |
| ۲۵۵  | سی و چهارم - یزدگرد سوم                  |
| ۲۵۵  | نهضت مسلمین بطرف ایران - مقدمه           |
| ۲۵۷  | جنگ ذوقار                                |
| ۲۵۸  | « زنجیر                                  |
| ۲۶۰  | « پل                                     |
| ۲۶۱  | « قادسیه و تصرف مدائن                    |
| ۲۶۲  | « جلولا                                  |
| ۲۶۴  | « نهاوند                                 |
| ۲۶۵  | تسخیر ایالات ایران و فوت یزدگرد          |
| ۲۶۶  | سلسله ساسانی پس از جنگ نهاوند            |
| ۲۶۸  | ایران بعد از جنگ نهاوند                  |
| ۲۷۰  | فصل دوم - تمدن ایران در دوره ساسانی:     |
|      | <b>مبحث اول</b>                          |
| ۲۷۱  | حدود دولت ساسانی                         |
| ۲۷۱  | حدود محققه                               |

(د)

| صفحه | فهرست مندرجات             |
|------|---------------------------|
|      | <b>مبحث دوم</b>           |
| ۳۷۴  | شاه و دربار               |
| ۳۸۰  | طبقات                     |
| ۳۸۶  | تشکیلات                   |
| ۳۸۶  | (۱) تشکیلات اداری         |
| ۳۹۰  | (۲) مالیه                 |
| ۳۹۲  | (۳) قشون                  |
| ۳۹۶  | (۴) عدلیه                 |
| ۳۹۹  | (۵) چاپارخانه ها          |
| ۴۰۰  | روحانیون                  |
| ۴۰۲  | مسکوکات ساسانی            |
| ۴۰۶  | ذخیره خزانة               |
| ۴۰۷  | حرفت و تجارت              |
| ۴۰۹  | روابط خارجه               |
|      | <b>مبحث سوم</b>           |
| ۴۱۲  | خانواده در دوره ساسانی:   |
|      | <b>مبحث چهارم</b>         |
| ۴۱۷  | مذاهب در دوره ساسانی:     |
| ۴۱۷  | قسمت اول — در مذهب زرتشتی |

| صفحه | فهرست مندرجات                                      |
|------|----------------------------------------------------|
| ۴۱۸  | عقاید متبعین راجع بزمان پیدایش زرتشت               |
| ۴۲۲  | زندگانی زرتشت                                      |
| ۴۲۴  | آئین زرتشت                                         |
|      | قسمت دوم                                           |
|      | در تشات هائیکه در آئین زرتشت پیداشد                |
| ۴۲۹  | ۱ - زروانیان و گیومرثیان                           |
| ۴۲۹  | ۲ - مذهب مانی                                      |
| ۴۳۵  | ۳ - مذهب مزدک                                      |
| ۴۳۶  | قسمت سوم - مهر پرستی                               |
|      | قسمت چهارم - مذهب عیسوی و بودائی                   |
| ۴۳۸  | ۱ - مذهب عیسوی                                     |
| ۴۴۰  | ۲ - مذهب بودائی                                    |
| ۴۴۱  | قسمت پنجم - معتقدات آریانه‌های ایرانی از نظر تاریخ |
|      | مبحث پنجم                                          |
|      | اخلاق - مجازات ها                                  |
| ۴۴۴  | ۱ - اخلاق                                          |
| ۴۴۶  | ۲ - مجازات ها                                      |



| صفحه | فهرست مندرجات                                  |
|------|------------------------------------------------|
|      | <b>مبحث ششم</b>                                |
|      | معارف - زبان - کتب پهلوی - ادبیات - خط - تاریخ |
| ۴۴۹  | ۱ - معارف و فنون                               |
| ۴۵۰  | ۲ - زبان - کتب پهلوی                           |
| ۴۵۴  | ۳ - ادبیات                                     |
| ۴۵۵  | ۴ - خط دوره ساسانی                             |
| ۴۵۸  | ۵ - تاریخ                                      |
|      | <b>مبحث هفتم</b>                               |
|      | صنایع مستظرفه در دوره ساسانی                   |
| ۴۶۱  | ۱ - معماری و حجاری                             |
| ۴۶۶  | ۲ - کتیبه های ساسانی                           |
| ۴۶۹  | ۳ - نقاشی                                      |
| ۴۷۰  | ۴ - شعر                                        |
| ۴۷۱  | ۵ - موسیقی                                     |
|      | <b>فصل سوم</b>                                 |
| ۴۷۴  | مقایسه دولت ساسانی با دولت های قبل از آن       |
| ۴۸۰  | جهات انقراض                                    |
| ۴۸۱  | نتیجه                                          |

| صفحه | فهرست مندرجات                                     |
|------|---------------------------------------------------|
|      | <b>باب ششم</b>                                    |
|      | در زبانها و خطوط ایران قدیم                       |
|      | فصل اول - در زبان های ایران قدیم                  |
| ۴۸۳  | مقدمه                                             |
| ۴۸۴  | پارسی قدیم                                        |
| ۴۸۶  | زبان آوستائی                                      |
| ۴۹۰  | زبان پهلوی                                        |
|      | فصل دوم - در خطوط ایران قدیم                      |
| ۴۹۲  | اول - خط میخی                                     |
| ۴۹۵  | دوم - خط پهلوی                                    |
| ۴۹۶  | سوم - خط آوستائی                                  |
| ۴۹۷  | چهارم - خط سغدی                                   |
| ۴۹۸  | پنجم - خط مانی                                    |
|      | <b>باب هفتم</b>                                   |
|      | يك نظر اجمالي بچهارده قرن ايران باستانی           |
|      | کارهایی که آوایانهای ایرانی رای تمدن بشر کرده اند |
| ۴۹۹  | فصل اول - يك نظر اجمالي بچهارده قرن ايران باستانی |

(ش)

| صفحه | فهرست مندرجات                                       |
|------|-----------------------------------------------------|
|      | فصل دوم                                             |
| ۵۰۳  | کارهائی که آریانه‌های ایرانی برای تمدن بشر کرده‌اند |
| ۵۱۲  | خاتمه                                               |
|      | <b>ضمیمه ۱</b>                                      |
|      | اطلاعات جغرافیائی راجع بایران قدیم                  |
| ۵۱۴  | مقدمه                                               |
|      | اول - اسامی ولایات ایران قدیم موافق کتیبه های       |
|      | داربوش بزرگ و آوستا و نوشته های مورخین و جغرافیون   |
| ۵۱۵  | عهد قدیم - اسامی کنونی آنها                         |
|      | دوم - تقسیمات اداری ایران در اواخر دوره ساسانی      |
| ۵۱۹  | قسمت اول - غرب (خوزستان)                            |
| ۵۲۰  | قسمت دوم - جنوب (نیم روز)                           |
| ۵۲۱  | قسمت سوم - شمال (آب انحر)                           |
| ۵۲۲  | قسمت چهارم - شرق (خوارسان)                          |
|      | <b>ضمیمه ۲</b>                                      |
|      | فهرست سلسله هائی که در ایران قدیم سلطنت کردند       |
| ۵۲۵  | اسامی شاهان سلسله ها - وقایع مهمه                   |

| صفحه       | فهرست مندرجات                                   |
|------------|-------------------------------------------------|
| ۵۲۷        | عیلام                                           |
| ۵۲۹        | آریانه‌های ایرانی                               |
| ۵۳۱        | دوره مدها                                       |
| ۵۳۳        | دوره پارسی‌ها - سلسله هخامنشی                   |
| ۵۳۹        | دوره مقدونی‌ها و سلوکیدها                       |
| ۵۴۳        | دوره پارت‌ها - سلسله اشکانیان                   |
| ۵۴۷        | دوره دوم پارسی‌ها - سلسله ساسانیان              |
| ۵۶۱        | شاهانی که از سلسله ساسانی نبودند                |
|            | فهرست کتبی که مورد استفاده بوده با اسامی مصنفین |
| ۵۶۲        | یا مؤلفین آنها                                  |
| ۵۶۳        | غلط نامه                                        |
| محاور صفحه | فهرست گراوورها                                  |
| ۳۴         | شوش - سر ستون قصر اردشیر دوم هخامنشی            |
| ۳۵         | استل هاتورابی (حمورابی)                         |
| ۸۲         | مشهد مرغاب - قبر کوروش بزرگ                     |
| ۸۳         | نقش رستم - مقبره داریوش اول                     |
| ۱۰۶        | نخت جمشید - خرابه‌های قصر داریوش اول            |
| ۱۰۷        | نخت جمشید - حجاری‌های برجسته بارگاه خشیارشا     |
| ۱۲۸        | نخت جمشید - یکنفر پارسی دوره هخامنشی            |

(ض)

| شماره صفحه | فهرست مندرجات                                                 |
|------------|---------------------------------------------------------------|
| ۱۲۹        | ستونهای بارگاه خشیارشا                                        |
| ۱۷۲        | نخت جمشید - حجاری برجسته بارگاه خشیارشا - قراول               |
| ۱۷۲        | شوش - فرزی از کاشیهای لوان - تیراندازان (جاویدانها)           |
| ۱۸۰        | نمونه خط میخی پارسی                                           |
| ۱۸۱        | مهر گاو زر مرز را میکشد                                       |
| ۱۹۰        | مسکوکات دوره هخامنشی                                          |
| ۱۹۱        | تیرانداز پارت یاسکائی                                         |
| ۲۶۲        | الحضر - گلوئی و حجاریهای برجسته طالار جنوبی قصر اصلی          |
| ۲۶۳        | مسکوکات شاهان اشکانی                                          |
| ۲۸۶        | نقش رستم - والرین امپراطور روم در مقابل شاپور اول زانو درآمده |
| ۲۸۷        | طاق بستان - حجاریهای ساسانی                                   |
| ۴۰۲        | مسکوکات تفره شاهان ساسانی                                     |
| ۴۰۳        | قبر هخامنشی که از مفرغ ساخته شده و در شوش بدست آمده           |
| ۴۶۲        | فیروز آباد تزیینات دیوار قصر اردشیر اول ساسانی                |
|            | طاق بستان - حجاریهای برجسته دیوار در طرف دست                  |
| ۴۶۳        | راست غار بزرگ - خسرو پرویز شکار میکند                         |
| ۴۶۶        | تیسفون طاق کسری - قصر شاپور اول                               |
| ۴۶۷        | نمونه خط پهلوی                                                |
| ۴۹۶        | نمونه خط زند با آوستائی                                       |
| ۴۹۷        | تزیینات قصر هاشمتا در مشرق بحرالْمِیت                         |
|            | فهرست نقشه ها                                                 |
| ۱۱۸        | نقشه دولت هخامنشی (زمان داریوش اول)                           |
| ۵۲۴        | نقشه دولت ساسانی (زمان انوشیروان عادل)                        |



ایران باستانی

هو الله تعالى

## مقدمه

# شکل جغرافیائی فلات ایران

مملکتی که ما آنرا ایران مینامیم قسمت اعظم سرزمین وسیعی است که در جغرافیا موسوم به فلات ایران است و حدود آنرا طبیعت اینطور معین کرده در مشرق کوه های سلیمان - در مغرب سلسله کوه های کردستان زاگرس<sup>(۱)</sup> از طرف شمال رود کورا (در سابق کورو میگفتند بنام کوروش بزرگ) و دریای خزر و قسمت علیای رود آمویه (جیحون) از طرف جنوب خلیج فارس و دریای عمان بنا بر این فلات ایران شامل ممالك ذیل است: ایران و افغانستان و بلوچستان این صفحه وسیع جلگه خیلی بلندی است که از اطراف بکوه های بلند احاطه و بواسطه بلندی فلات نامیده شده فلات مزبور مابین جلگه بین النهرین و دره رود سند واقع و اعلی درجه بلندی این سرزمین در طرف جنوبی آن است زیرا سرایشی آن بطرف شمال میباشد چنانکه در کرمان ارتفاع آن تقریباً ۱۶۷۶ متر - در طهران ۱۲۶۲ - در مشهد ۱۰۵۴ متر است و از شهر های مرکزی فلات فقط اصفهان از ۱۵۲۴ و

(۱) - Zagros.

ارتفاع نزد از ۱۲۱۹ متر میگردد (۱) مساحت این فلات دو ملیون و ششصد هزار کیلو متر مربع است (تقریباً شصت و شش هزار فرسخ مربع) از این مساحت سهم ایران امروزه شصت و سه در صد یا تقریباً دوثلث از کل میشود و آنچه باقی میباشد سهم مالکی است که از اوایل قرن سیزدهم هجری متدرجاً از دولت ایران که در سابق تمام فلات را فرا گرفته بود بواسطه حوادثی جدا شده اند فلات ایران از هر طرف بکوههای بلند احاطه شده است در طرف شمال کوههای البرز (با قله آن که موسوم بدماوند و ارتفاع آن پنجهزار و پانصد متر است) (۲) مثل زنجیری از غرب بشرق امتداد دارد باین معنی که در غرب بکوههای ارمنستان متصل است و در شرق بواسطه (کوه بابا) به هند و کوش یا پاروپامیز وصل میشود و هندو کوش نیز به بلند ترین کوههای عالم که موسوم به (هی مالایا) است متصل میگردد در طرف مغرب کوههای کردستان واقع است که بعد بطرف شرق و جنوب رفته تا بحر عمان و اقیانوس هند امتداد می یابد در طرف مشرق سه رشته کوه متوازی که موسوم بکوههای سلیمان است از شمال بجنوب امتداد می یابد کوههای شرقی و جنوبی ایران از مواد آهکی است ولی کوههای غرب و شمال از مواد آتش فشانی (کوه سولان آتش فشانی است که خاموش شده) و کوههای کردستان در نزدیکی دریایچه اورمیه (۳) از سنك خار است آب و هوای ایران خشك است وباستثنای گیلان و مازندران و سواحل خلیج فارس که بارندگی در آنجا ها زیاد میشود در سایر نقاط ایران مقدار باران در عرض سال از ۲۲ الی ۲۸ سانتیمتر (۴) نمیگذرد آب و

(۱) - بعضی ارتفاع این محل ها را خیلی کمتر نوشته اند مثلاً ارتفاع طهران و مشهد را متجاوز از سه هزار پادانسته اند (سرپرسی سابقس - تاریخ ایران)

(۲) - تقریباً پنجهزار و دویست و هشتاد و هفت ذرع .

(۳) - اسم این دریاچه را جغرافیون عرب و غیره اورمیه ضبط کرده اند بنابر این ارومی صحیح نیست .

(۴) - تقریباً از سه گره و نیم الی چهار گره و نیم



هوای ایران جز در جاها ئیکه مجاور دریاست بری است یعنی تفاوت ما بین سرمای زمستان و گرمای تابستان خیلی زیاد است باد هائیکه در ایران میوزد منظم است و مهمترین این باده ها از دو سمت است شمال غربی و جنوب شرقی اولی از اثر بادهای تند شمال امریکا است که از اقیانوس اطلس عبور کرده از راه دریای مغرب (۱) (مدی ترانه) با آسیای صغیر و دریای سیاه (بحر اسود) میرسد و از آنجا بایران وارد شده بهند میرود دومی از اوقیانوس هند تولید شده بطرف ایران میوزد دو جهت مذکور جریان باده ها بواسطه کوههائی است که در فوق ذکر شده زیرا باده ها باید از دالان تنگ زنجیره های کوهها بگذرد در بعضی از قسمتهای ایران باد های منظم دیگری نیز میوزد مثل سیستان که بادی دارد موسوم به باد یکصد و بیست روز در وسط فلات ایران کوبری است که اهالی جنوب آنرا لوت می نامند این کوبر با وجود اینکه پست ترین قسمت فلات ایران است باز ارتفاعش به ۶۰۹ متر میرسد عبور از کوبر برای کاروان ها بواسطه باتلاق ها و تل های ماسه که جا عوض میکند بسیار خطرناک است و اگر باد هم کاروان را بگیرد مشکل است که سلامت بگذرد در فلات ایران رود خانه که قابل کشتی رانی باشد منحصر به کارون است رود مزبور از کوههای بختیاری شروع شده در خوزستان جاری است و به شط العرب میریزد رود خانه های دیگر از این قرار اند در شمال ارس و قزل اوزن (سفید رود) و اترک که به بحر خزر میریزند در اصفهان زاینده رود که در باتلاق کم میشود در طرف شرق مرغاب و هریرود که در صحرای ترکمنستان فرو میروند در سیستان هیلمند در حد شمال فلات ایران رود بزرگ آمویه

(۱) - مدی ترانه را در ایران بعضی دریای سفید یا بحر ایض می نامند ولی ممکن این اسم در جغرافیا اطلاق میشود بدریای سفید که در شمال شرقی اروپا واقع و با اقیانوس منجمد شمالی مربوط است بنابراین دریای مدی ترانه را از جهت موقع آن در میان سه قاره باید دریای (میان زمین) نامید چنانکه تمام مثل اروپائی آن را این طور می نامند یا بطوریکه در قرون ساله می نامیدند دریای مغرب گفت چون اسم (میان زمین) مانوس نیست در این کتاب اسم دومی اختیار شده

است که از بدخشان شروع شده بدریای آرال میریزد این رود در زمان اسکندر بدریای خزر میریخته زیرا (استرابون) جغرافیا دان معروف عالم قدیم از قول (آریستوبول) (۱) مینویسد که سفاین نجارتی از آموییه وارد بحر خزر شده از طرف دیگر از رود کوروش (کورای حالیه در قفقازیه) نازدیک دریای سیاه میرفته اند و بدین ترتیب ارتباط تجاری هند و شرق وسطی با دریای سیاه بیشتر با آب بوده بعد این رود مجرای خود را تغییر داده بدریای آرال میریخته مغل ها در اوایل قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) رود را مجرای سابق انداخته اند و تا سیدو پنجاه سال قبل مجرای سابق را میپیموده بعد باز تغییر مجرا داده بطرف دریای آرال رفته (چنانکه امروزه هم باین حال باقی است) رود سیحون که یونانیها آنرا (باکسارث) مینامیدند و حالا معروف به سیر داربا است موافق نوشته (هرودوت) مورخ یونانی نیز همین حال را داشته یعنی زمانی بوده که به بحر خزر میریخته و حالا بدریای آرال میریزد چند دریاچه در فلات ایران موجود است که علماء طبقات الارض (۲) میگویند باقی مانده دریائی است که در اعصار طبقات الارضی قسمت اعظم فلات ایران را فرا گرفته بود و بعد زمین بالا آمده و دریا کشیده شده است این دریاچه ها از قرار ذیل اند

در شمال: دریاچه اورمیه در آذربایجان و دریاچه وان در ارمنستان ترکیه و گویچای در نزدیکی ایروان مهمترین اینها دریاچه اورمیه است که عمق آن پانزده ذرع و آب آن خیلی شور است و در ارتفاع چهار هزار و یکصد پا از سطح دریای اقیانوس واقع است در جنوب ایران دو دریاچه است

(۱) - *Aristobule* عالم معروف اسکندریه است که یهودی بوده و تفسیری بر توراۃ نوشته این شخص در آخر قرن دوم قبل از میلاد می زیسته و معلم بطلمیوس نهم بوده شخصی هم باین نام جزو ملتزمین اسکندر بوده

(۲) - مقصود علم زائوری است که بخارسی طبقات الارض یا معرفة الارض گفته اند

موسوم بدریاچه مهارلو و دریاچه بیرز که در فارس واقعند در مشرق دریاچه هامون است که در سالهایی که بواسطه بارندگی زیاد طغیان میکند زیادی آبش بگود زره میریزد در کرمان هامون دیگری است که موسوم به نمک زار است و آب دو رود کوچک موسوم به بمپورو هلیل باین هامون میریزد مابین طهران و قم دریاچه ایست موسوم به حوض سلطان از طرف شمال چنانکه گفته شد فلات ایران محدود بدریای خزر است این اسم بمناسبت مردمانی است که موسوم به خزر بوده و در کنار شمال غربی این دریا مدنی بسر برده اند اروپائیه این دریا را (کاسپین) (۱) می نامند بعضی از محققین را عقیده آن است که این اسم از اسم مردمانی آمده که در اعصار قبل از تاریخ سکنه بومی این سر زمین بوده اند این دریا از حیث عمق به سه قسمت منقسم است و گود زین جاهای آن در طرف جنوب است که به یکصد ذرع میرسد طرف شمال دریا بواسطه لای رود بزرگ آدیل (۲) (وُلگا) که بدریا میریزد کم عمق است سطح دریا بدست و شش مطر از سطح دریای اوقیانوس پائین تر است و چنانکه بتجربه رسیده اتصالاً سطح آن پائین می رود

جهت آن تبخیر زیاد آب دریا در تابستان است که خیلی گرم میشود از طرف جنوب فلات ایران به خلیج فارس محدود است خلیج مذکور شعبه از اوقیانوس هند و از گرم زین جاهای دنیاست حتی بحر احمر این اندازه

(۱) - *M. Caspienne* قبل از آمدن آریانها بایران مردمان بومی ایران موسوم بوده اند به (کاس سو) و این اسم در جمع (کاسپ) یا (کسپ) می شده است که بعضی از محققین اسم قزوین (کسین) و بحر خزر را که اروپائی ها (کاسپین) می نامند مشتق از اسم مردمان مذکور می دانند (عقیده پروفیسر ا. هرتسفلد آلمانی)

(۲) - آدیل از یایل آمده ویای تخت مردمانی که موسوم به (خزر) بوده اند نیز این اسم را داشته و جایی واقع بوده که حالا معروف بجایی طرخان است

گرم نیست این خلیج که شبه جزیره عرستان را از ایران جدا میکند و بواسطه بوغاز هرمز با بحر عمان اتصال می یابد از این راه با تمام دنیا مرتبط است شط العرب باین خلیج میریزد و ملل بسیار قدیمه عالم مثل سومری ها و اکدیها و عیلامی ها و کلدانیها و پارسیها و نیز اعراب ارتباط تاریخی نزدیکی با این خلیج داشتند زیرا سواحل آن مهد تمدنهای خاموش شده عهد قدیمه است جزایر زیادی در این خلیج است که بزرگترین آنها بحرین است .

فلات ایران معادن زیادی دارد از قبیل مس - آهن - سرب - ذغال سنگ - مرمر - گل سرخ - فیروزه و غیرها و بطوریکه علماء فن میگویند قسمت بزرگ فلات ایران روی نفت قرار گرفته ولیکن چون باستخراج معادن هنوز کاملاً پرداخته اند محصولات آن بیشتر زراعتی است و بواسطه آب و هوای بتری و کمی بارندگی در بعضی از قسمت های ایران زراعت آن است ولی کلیه زراعت دیمی در ایران غلبه دارد شمال و مغرب فلات ایران از حیث نباتات از قسمت مرکزی و شرقی غنی تر است جهت آن در شمال تا کوه البرز بحر خزر و در غرب اثر آب و هوای دریای مغرب ( مدی ترانه ) است که اگر چه در فلات ایران ضعیف است ولی باز در قسمتی از مغرب آن نافذ است جاهاًیکه آب باشد خاک دره ها حاصل خیز است و نباتات قوت زیادی دارد خاک دره ها و دامنه ها رسوبی است یعنی لائی است که از سیلابها و رود ها روی زمین مانده ولی وقتی که از سطح زمین قدری باین رویم غالباً به سنگ وریک و ماسه وشن میرسیم<sup>(۱)</sup> اگر چه عرض جغرافیائی فلات ایران تقریباً از بیست و چهار الی چهل و در شمالی است و نمی یابست در این عرض اختلاف زیادی مابین آب و هواهای نقاط مختلفه فلات

(۱) - از این نوع هلابم تصور میکنند که در عصر چهارم معرفت الارضی فلات در زیر آب بوده

باشد ولیکن بواسطه اختلاف ارتفاع یا موقع خاصی در کنار دریا ها و دریاچه ها یا در پناه کوهها و یا در نزدیکی کویر اختلاف زیادی در آب و هوای قسمت های مختلفه فلات ایران حاصل شده و بدین جهت همه قسم درخت و گل و ربخات در قسمتهای مختلف ایران می روید با قابل رستن است درختهای گوناگون از قبیل شمشاد و گردو و چنار و نارون و زبان گنجشک و تبریزی و کاج و سرو و جنگلی و درختنوت و صمغ و بونه چائی و میوه های گوناگون و مرکبات در شمال - و خرما و موز (مانان) و نیل و نی شکر و زعفران و اقسام ادویه و حنا و غیره در جنوب در کمال خوبی بعمل میآید درخت کائوچو و گنه گنه در کیلان و در سواحل خلیج فارس مستعد نمیشود است محصولات زراعتی نیز متنوع است مثل گندم و جو و ارزن و اقسام حبوبات و بونجه و کرچک و برنج و کنف و روناس و ینبه و غیره اقسام ادویه و غیره و انواع گلهای و رباحین وافر است بعضی از علماء علم نباتات عقیده دارند که درخت مو و هلو (۱) و انار و مورت و از گل و نیز گل سرخ و یاس و یاسمن از ایران بارو پیا رفته در باب بونجه نیز همین عقیده را دارند (۲) از حیوانات وحشی شیر و ببر سابقاً در ایران زیاد بودند ولی حالا کم اند و در بعضی جاها ناپوشده اند خرس هم کم است ولیکن پلنگ و گرگ و شغال و کفتار و وشق و روباه و امثال آنها زیادتند در جنگلهای مازندران و کیلان گوزن کوهی و آهو و کراز و در دشت ها غزال و در نزدیکی باتلاقها گورخر و در تپه ها قوچ کوهی وافرند در میان حیوانات اهلی گاو و گوسفند و میش و بز و اسب و شتر و قاطر و الاغ مورد احتیاج شدیدند اسب های

(۱) - هلو را سیب ایرانی می نامند (*Malum persicum*)

(۲) - پلین نوشته و امروزه هم اصطلاح علمی بونجه در علم نباتات (*Medicago sativa*) میباشد بونجه در زمان قشون کشی داریوش اول بارو پیا یونان رفته



ایران از سه نژادند ایرانی و عربی و ترکمانی اسبهای مدی از عهد قدیم معروف آفاق بودند از طیور وحشی عقاب و قوش زیادند بک نوع کرکسی سابقاً بوده که آن را مخصوص ایران میدانستند (۱) از طیور اهلی در باب خروس عقیده بعضی از علماء حیوانشناسی این است که از آسیا بمصر رفته راه های تجارت و روابط امروزه فلات ایران تقریباً همان است که در ازمنه تاریخی بوده لذا فقط بعضی را که برای تاریخ اهمیت دارد ذکر می کنیم راهی که از بین النهرین به فلات ایران می آمد از جایی که موسوم به سیلوکیه (۲) بود (در مقابل تیسفون) (۳) از دجله گذشته و متابعت دره دیاله را کرده به آرتمی می تا که در نزدیکی قزل رباط امروزه بود میرسید و بعد به شالا که کرسی حلوان امروزه بود منتهی می گشت از این جا صعود به فلات ایران شروع میشد و بعد از گذشتن از کوه های زاگرس و دره دیاله وارد دره بلند کرخه میشدند بعد این راه به کامبادن (۴) که کرمانشاه امروزه باشد میرسید و پس از عبور از کنکاور یا کن کبار قدیم (۵) به همدان منتهی میشد همدان با شوش و شهر های دیگر بواسطه راه های مختلف ارتباط می یافت از راه های دیگر راه هائی که از فلات ایران به هند می رود قابل توجه است یکی از آنها راهی است که از دره کابل شروع شده و از کوه های سلیمان گذشته به پیشاور که در دره رود سند است میرسد دیگری

(۱) — Vautour persique.

(۲) — Séleucie .

(۳) تیسفون همان مداین است بعضی تیسفون نوشته اند ولیکن چون معلوم نیست که بکدام جهت باید با (ط) نوشته شود این است که متابعت نویسندگانی را گردیم که تیسفون نوشته اند

(۴) — Kambadène .

(۵) — Konkobar .

که کوهانه تر است از تنگه خیبر می گذزد فاینچین هند که نادر شاه یکی از آنهاست از این راه گذشته اند بالاخره راهیکه افغانستان را بدره آمویه و آمویه علیا ارتباط میداد و امروزه نیز همان اهمیت را دارد راهی است که از بامیان و بلخ شروع شده و کوههای هند و کوش را بریده بدره مزبور میرسد سایر راههای ایران یعنی ازری بآذربایجان و کیلان و خراسان و از خراسان بآسیای وسطی و از بندر عباس (که در عهد قدیم موسوم با گمرون بوده) بشیراز و ازری از راه دامغان بطبرستان همان بوده که حالا هم هست

عده نفوس فلات ایران معلوم نیست چه بوده و اکنون هم چون سرشماری نشده محققاً معلوم نیست حدس میزنند که باید جمعیت ایران و افغانستان و بلوچستان شانزده میلیون باشد از سایر اطلاعات جغرافیائی چون ارتباط مستقیمی با تاریخ ندارد میگذریم (۱) ولیکن این نکته را که برای تاریخ اهمیت دارد مخصوصاً باید در نظر داشت : فلات ایران پلی است که آسیای بالاخص را بآسیای پیشین (آسیای صغیر و ارمنستان و بین النهرین و شامات و عربستان غربی و شمالی) اتصال داده آسیای پیشین را بمالك دریای مغرب (مدی ترانه) نیز مینامند این موقع فلات ایران در تاریخ اهمیت مخصوصی داشته چه درازمنه که دریا نوردی مشکل و خطرناك بود فلات ایران یگانه راهی بوده که آسیا را بمالك دریای مغرب و اروپا و مصر اتصال میداده و چون فلات مزبور در چهارراه عالم قدیم واقع و وسیله ارتباط مردمان بسیار از نژادها و ملل مختلفه بوده از اینموقع جغرافیائی نتایجی حاصل شده که از تاریخ آن هویدا است

(۱) اگر هم مطلبی راجع بجهرافیا پیش آید در موقع خود تذکر خواهیم داد زیرا باین ترتیب بهتر نصب العین خوانندگان خواهد بود به آخر کتاب هم فهرستی راجع بجهرافیا بایران قدیم ضمیمه شده است

# مردمان هند و اروپائی

## شعبه آریائی آنها - آریانهای ایرانی

اسم ایران بعقیده محققین و خاور شناسان از اسم مردمانیست که در زمان بسیار قدیم در جائیکه محققاً معلوم نیست زندگی میکردند و خود را آریا یا آریا مینامیدند (یعنی درست یا با وفا) تحقیقاتیکه راجع بزبان و مذهب و عادات و سایر چیزهای مردمان مذکور نموده اند بطور کلی معلوم میدارد که این مردم با مردمان دیگری در زمانیکه باز محققاً معلوم نیست با هم در جائیکه آنها معلوم نیست زندگی میکردند و زبان و عادات و اخلاق و مدنیت آنها یکی بوده (راجع بوطن اصلی آنها عقاید مختلف است عقیده غالب اخیراً بر این شده که در شمال اروپا بوده) این مردمان درازمنه بعد بچند شعبه تقسیم شده هر کدام بطرفی رفته اند موافق موازین زبان شناسی کلیه مردمان مذکور را بهشت شعبه تقسیم کرده اند<sup>(۱)</sup> یکی از شعب مزبور شعبه آریائی یا هند و ایرانی است که بسه قسمت تقسیم شده قسمتی به هند رفته اند قسمتی بسرزمین وسیعی که امروزه موسوم بفلات ایران است آمده و چون خود را آریان مینامیدند اسم خود را باین فلات داده اند: آیران - ایران<sup>(۲)</sup> - ایران و قسمتی در آسیای وسطی سکنی گزیده در ایران قدیم موسوم شده اند به سگها (یونانیها آنها را سکیت<sup>(۳)</sup> نامیده اند) این قسمت درازمنه بعد چنانکه بیاید

(۱) - هشت شعبه مذکوره از این قرار اند: ۱- شعبه آریائی یا هند و ایرانی ۲- شعبه یونانی ۳- شعبه ارمنی ۴- شعبه آلبانی ها (در شبه جزیره بالکان) ۵- شعبه ایتالیائی ۶- شعبه سیلتی (گال ها و غیره) ۷- شعبه ژرمن های شرقی و غربی (آلمانها - آنگلو ساکسون ها - اسکاندی ناوینها و غیره) ۸- شعبه لیتوانی ها و اسلاوها

(۲) - ایران را باید با یاه مجهول خوانند مثل ایوان

(۳) چون سگها همیشه پیاله باخود داشتند باین اسم موسوم شده بودند زیرا سکیت در زبان یونانی قدیم بمعنی پیاله است ولی خود سگها یا سکاها پیاله را همان می گفتند



از آسیای وسطی بطرف اروپا منتشر شده

قسمت ایرانی شعبه آریایی نیز بچند گروه یا عشیره تقسیم شده است مثل مد ها و پارسیها و پارتها (۱) و باختریها و سغدیها و ارانیها و آلانها و غیره چنانکه در جای خود بیاید

از کلیات مذکور این نتیجه حاصل میشود که تمام شعب مذکور در اصل قرابت نژادی دارند چنانکه امروزه این شعب هشتگانه موسوم بشاخه هند و اروپائی است و خود این شاخه را هم یکی از شاخه های نژاد سفید پوست میدانند این نظر علمیا مقایسه زبانهای ملل مزبور و محققات تاریخی ثابت کرده و زردیدی نیست که شعبه هند و ایرانی یکی از شعب شاخه هند و اروپائی است (۲) این مسئله که مردمان آریایی نژاد قبل از جدا شدن از همدیگر کجا بوده و چه وقت بایران آمده اند هنوز حل نشده است (۳) بعضی از محققین و دانشمندان آمدن این مردم را بایران بزمان دو هزار سال قبل از میلاد مسیح معطوف میدارند برخی پائین تر آمده تصور میکنند که مردمان مزبور یکدفعه بفلات ایران نیامده اند بلکه مهاجرت آنان بتدریج صورت گرفته و از قرن چهاردهم قبل از میلاد شروع شده کتیبه که در بوغازِ کوای پای تخت قدیم هیت ها یافته اند واز سنه هزار و سیصد و پنجاه قبل از میلاد و حاکی از عهد نامه ایست که مابین هیت ها و طایفه می تانیان منعقد

- (۱) - تلفظ و املاء صحیح این کلمه (پارت) است نه (پارت) ولیکن چون پارت مثل پارس تلفظ میشود و مورد اشتباه است از این جهت پارت نوشته ایم
- (۲) - علماء فرانسوی بجای هند و اروپائی همان کلمه آریایی را مصطلح کرده اند اصطلاح (هند اروپا) و (هند ژرمن) متعلق به علماء انگلیسی و آلمانی است ولی اخیراً اصطلاح هند و اروپائی بیشتر متداول شده بنابر این کلمه (آریایی) در این کتاب بمعنای شعبه هند و ایرانی استعمال شده و هر جا مقصود معنای اعم بوده همان کلمه هند و اروپائی را استعمال کرده ایم
- (۳) - آوستا مملکت آریانها را (ایران و ایرجه) می نامد چنانکه بیاید

شده ثابت میکند که آریانیها در این زمان در ایران بوده اند - مذهب آریانیهای ایرانی و هندی یکی بوده و هنوز اختلافی ما بین آنها حاصل نشده بود زیرا نجیبای میتانیان آریانی بوده اند و باب انواع آریانی مثل (ایندَر) و (واریون) و غیره قسم یاد کرده اند جدا شدن آریانیها را از مردمان هند و اروپائی بعضی از محققین تقریباً بمحدود سه هزار سال قبل از میلاد معطوف می دارند در این جا سؤالانی بخودی خود طرح می شود: مسکن اصلی آریانیها قبل از آمدن بغلات ایران کجا بوده و چه باعث شده که آنها از مسکن اصلی خود مهاجرت کرده اند و از چه راهی بایران آمده اند آوستا - کتاب مقدس زرتشتیان - (۱)

مسکن اصلی آریانیها را آیران و آج مینامد موافق روایات این مملکت دارای آب و هوای خوش و زمین های حاصل خیزی بوده ولی بخت زمین سرد شده است بطوریکه سال ده ماه زمستان داشته در اثر این تغییر آریانیها مجبور شده اند بزمین های حاصل خیز مهاجرت کنند آوستا اسم شانزده مملکت را می برد یکی از آنها آیران و آج - دیگری پنجاب هندو باقی ولایاتی است که در صفحه ۵۱۵ - ۵۱۸ ذکر شده بعضی از محققین تصور میکنند که ذکر این ولایات دلالت میکند بر راهی که آریانیها برای آمدن بایران پیموده اند برخی عقیده دارند که آریانیها فقط این ممالک را می شناخته اند ولیکن از کلیات چنین استنباط میشود که آریانیهای ایرانی و هندی مدتی در سغد و باختر با هم بوده اند بعد هندی ها از طرف هند و کوش بدره پنجاب سرازیر شده اند و آریانیهای ایرانی متدرجاً ولایات افغانستان کنونی و سیستان و خراسان و کرکان را تا صفحه البرز و ری اشغال کرده اند اما آریانیهای سکائی در آسیای وسطی مانده بصحرا گردی خود مداومت داده اند بعد آنها هم خواسته اند به ممالک جنوبی بگذرند و از فشار آنها باریانیهای ایرانی جنگ های بسیار خونینی روی داده که خاطره های آن داستانهای ملی ما را بر کرده چه

(۱) - آوستا از اوپستا آمده که بمعنی محکم است معرب آن آبستاق است داریوش اول در کتیبه های خود قانون را آبشتا گفته

مردمانی در ایران قبل از آمدن آریانیها بوده اند؛ آن چه محقق است در طرف جنوب غربی خوزها و عیلامی ها می زیسته اند راجع بقسمتهای دیگر از قرائن چنین به نظر می آید که در طرف غرب مردمانی بوده اند موسوم به کاسو ها نژاد آنها محققاً معلوم نیست ولی بعضی عقیده دارند که مثل عیلامی ها و هیت ها (۱) مردمان تورانی آلتائی نزدیک بوده اند سواحل خلیج فارس را در این زمان مسکون از حبشی ها می دانند در هر حال جای تردید نیست که وقتی که آریانیها با ایران آمده اند مردمانی را در مسیر راه خود یافته اند که از حیث نژاد از آنها پست تر بوده و مثل آریانیها تشکیل نبوده اند زیرا آنها را دیو - تور - بربر نامیده و با آنها در جنگ شده اند معامله آریانیها با آنها بی رحمانه بوده ولی پس از آنکه خطر بومی ها برای آریانیها رفع شده و بومی ها طرف احتیاج شدید آریانیها واقع شده اند دارای يك نوع حقی گردیده اند و اختلاط آنها با آریانیها از این زمان شروع شده این هم مسلم است که بومی ها يك نوع تمدنی داشته اند و بعضی از شهرها مثل استخر از شهرهایی نبوده که آریانیها بنا کرده باشند (۲) بوشهر هم چنانکه از حفريات آن بتوسط هیئت فرانسوی بر می آید از شهرهایی است که تاریخ آن عجالتاً تا ۱۷۰۰ قبل از میلاد صعود میکند (۲) ولیکن اطلاعات زیادی از این قسمت ها در دست نیست فقط راجع بنحوزستان می توان گفت که حفريات شوش روشنائی هایی بگذشته آن مملکت افکنده از این جهت است که تاریخ ایران زمین را از عیلام شروع میکنیم بخصوص که در ضمن تاریخ عیلام بمناسبت هایی از سومری ها و اکدیه ها و آسور ذکر می خواهد شد و اطلاع بر این کلیات برای تاریخ آریانیها هم مفید است

(۱) - هیت ها در شرق آسیای صغیر در ۱۷۰۰ قبل از میلاد دولتی تأسیس کرده بودند در ذیل ذکر از آنها خواهد شد

(۲) - عقیده پروفیسر ا. هرتسفلد

(۳) - M. Pézard. Mission à Bender-Bouchir. Paris 1914.

# تاریخ موجز عیلام

**مقدمه** - از عیلام تقریباً تا پنجاه سال قبل اطلاعی در دست

نبود و فقط اسمی از آن در توره و بعضی کتب دیگر دیده میشد ولیکن حفريات شوش اخیراً روشنائی زیادی بگذشته های آن مملکت افکنده - تاریخ آن را ناسه هزار سال قبل از میلاد مسیح محقق نموده و در نتیجه يك دولت بردولتهای بزرگی که در مشرق زمین تشکیل شده افزوده است چنانکه این مطلب از مختصریکه در ذیل گفته شده معلوم است

در عهد قدیمه عیلام اطلاق میشد بمملکتی که شامل ولایات ذیل بود: خوزستان - لرستان - پشت کوه - کوههای بختیاری حدود این مملکت بطوریکه بعضی از محققین معلوم کرده اند از اینقرار بوده از طرف مغرب دجله - از سمت مشرق قسمتی از فارس - از طرف شمال راهی که از بابل به همدان میرفته و از سمت جنوب خلیج فارس تا بندر بوشهر (ریشرقدم) از طرف غرب دجله وقتی سرحد بود که عیلام قوی میشد و الا اراضی حاصل خیز طرف یسار دجله غالباً در تصرف سومری ها و دولت بابل در می آمد شهرهای مهم این مملکت را از قرار ذیل نوشته اند

(۱) ماداگتو که در روی رود کرخه واقع بود (۲) خایدالو که تصور میکنند در جای خرم آباد امروزه بنا شده بود (۳) شوش که مهمترین شهر بوده (۴) آهواز (جمع هوز یا خوز است) که سابقاً آنرا سوق الاهواز میگفته اند این شهر نیز خیلی قدیمی است ولیکن معلوم نیست اسم سابق آن نیز همین بوده یا اسم دیگری داشته

اهالی شوش مملکت خود را آنران سوسونکا مینامیدند یعنی اتران و

شوش کله عیلام بمعنی کوه یا کوهستان است و اطلاق بآن قسمی از عیلام میشد که کوهستان بود در زمان هخامنشی ها چنانکه در ذیل بیاید پارسی ها این مملکت را هُورَج یا خورَج مینامیدند چنانکه حالا هم خوزستان میگوئیم یعنی مملکت خوز ها یا هوز ها روی هرفته آنچه از تحقیقات بدست آمده شوشی ها در جلگه زندگی میکردند و عیلامی ها در کوهها از مردمانیکه در کوهستان زندگی مینمودند اسم کوشی ها یا کاسو ها نیز برده شده است گاهی هم این مردمان را کیسن سی می نامیدند اینها مردمی بودند استقلال طلب که مطیع کردن آنها بسیار مشکل بود و سلطه اجنبی دوامی هم نداشت راجع به مردمان بومی این مملکت عقیده دیولا فوا<sup>(۱)</sup> و دیمرگان<sup>(۲)</sup> این است که اهالی اولیه جلگه شوش یا سوزیان حبشی بوده اند<sup>(۳)</sup> بعضی عقیده دارند که جنوب ایران و بخصوص سواحل خلیج فارس از خوزستان تا بلوچستان نیز از این نژاد مسکون بوده و بعد از قرون زیادی مردمانی که در اطراف شط العرب و رأس خلیج فارس ساکن و موسوم به سومری ها<sup>(۴)</sup> بودند و نیز مردمان سامی نژاد به این مملکت آمده غلبه یافتند ولیکن در عیلام بواسطه طبیعت کوهستانی آن غلبه آنها دوامی نداشت و حتی آگدیها<sup>(۵)</sup> هم به استیلای دائمی موفق نگشته اخراج شدند ( راجع به سومری ها و آگدیها و مردمان سامی نژاد در ذیل بتفصیل بیان شده) در هر حال یکی از قسمتهای مهم مملکت عیلام آنران یا آئشان بوده که بعد ها شوش

(۱) — Marc. Dieulafoy.

(۲) — J. de Morgan.

(۳) — این عقیده را دو چیز تأیید میکند یکی ( استیل نرّم سین ) که ذکر آن در ذیل خواهد آمد و دیگری اشاره ایست که هرودوت به مردمان حبشی و تجارت آنها با هند کرده میگوید : حبشی های شرقی در همه چیز مثل خود حبشی ها بوده اند الا از حیث زبان و موها

(۴) — Sumériens.

(۵) — Akkadéens.



و بعضی از صفحات مجاور جزو آن گردیده چنانکه گاهی اتران اطلاق بمملکت عیلام نیز میشد اما اینکه زبان عیلامی چه زبانی بوده محققاً معلوم نیست اولاً باید در نظر گرفت که در این مملکت زبانهای متعددی در مدت قرون متعدده معمول بوده و قدیمیترین زبانی که آثاری از آن مانده زبان آترانی است ثانیاً در کتیبه هائی که بزبان عیلامی بدست آمده لغات عیلامی کم است در این کتیبه ها لغات سومری و سامی نیز استعمال شده بدین معنی **که** در کتیبه های سومری لغات سامی و در کتیبه های سامی لغات سومری استعمال شده زیرا مدتهای مدیدی عیلامیها در تحت سلطه اقوام خارجی مثل سومریها و مردمان بنی سام بوده اند با وجود این پِرشِیل<sup>۱</sup> عالم فرانسوی که جزو هیأت علمییه فرانسوی در شوش بود معلوم **کرده** است که زبان عیلامی از حیث صورت و ترکیب لغات زبان ملتصق است<sup>(۱)</sup> و بنا بر این تصور میکنند که بزبانهای تورانی آلتائی نزدیک است بعضی را عقیده آن است که این زبان بزبان گرجی نزدیک است خط عیلامی بنا بر لوحه هائی که پیدا شده و هنوز کاملاً نخوانده اند خط میخی مستقل است فقط چند کلمه در لوحه ها به خط بابلی یا شبیه خط مزبور نوشته شده است<sup>(۲)</sup> اعداد عیلامی نیز از اعداد بابلی متمایز است زیرا که اولی بر ارقام یا علامتهای ده گانه و دومی روی ارقام شصت گانه بنا شده این خط که موسوم بخط اولی عیلام است بعدها با خط سامی مترادفاً در عیلام استعمال میشده چنانکه روی بعضی از مجسمه هائیکه بدست آمده در یکطرف خط اولی و در طرف دیگر دومی نوشته شده است پس از آن باز ادواری بوده که عیلام تابع دول سامی شده و در نتیجه خط قدیم آن بکلی متروک گردیده و زبان آترانی مرده است

(۱) - زبان ملتصق زبانی است که در موارد اشتقاق ریشه یاماده لغات بهیچوجه تغییر نمیکند برای توضیح بذیل صفحه ۵۰۰ رجوع شود  
(۲) - مثل کلمه لوحه و جمع (بمعنی حاصل جمع اعداد)

( تقریباً سه هزار سال قبل از میلاد ) ولی از قرن یازدهم قبل از میلاد بواسطه قوت یافتن عیلام این خط مجدداً معمول شده تاریخ عیلام نازمان همخانمنشی ها ارتباط کاملی با تاریخ اقوام سومری و اکدی و دولتین بابل و آسور (۱) دارد بنا بر این تاریخ عیلام قدیم را باید به سه عهد تقسیم کرد در عهد اول همسایه و طرف آنها مردمان سومری و اکدی و در دو عهد دیگر دولت بابل و دولت آسور بودند

(۱) - بجهانی که در ذیل خواهد آمد چنین بنظر میآید که اولی باشد آسورگفته و نوشته شود

# عهد اول از زمان بسیار قدیم تا ۲۲۲۵ قبل از میلاد

## تحقیقات و حفاریات در شوش - اول

کسیکه تحقیقات علمی را راجع به شوش شروع کرد (لُفتوس) (۱) انگلیسی بود ولیکن حفاریات مادی و علمی شوش نتیجه عملیات هیئت های علمیه فرانسوی است این هیئت ها گذشته های يك دولت بزرگی را که بکلی از خاطر ها فراموش شده و در پس ظلمت مستور بود روشن و معلوم نمودند برای نیل باین مقصود دو هیئت علمی از طرف دولت فرانسه به شوش فرستاده شد یکی در تحت ریاست (مارسیل دیولافوا) (۲) که در ۱۸۸۴ شروع به حفاریات نمود کار هائی را که (لُفتوس) کرده بود دنبال کرد و ضمناً معلوم نمود که قصری را که داریوش اول در شوش ساخته بود بعد بواسطه حریق خراب شده و تقریباً یکصد سال بعد اردشیر دوم در روی خرابه های قصر مزبور قصر عالی تری بنا کرده بود که آنها امروزه تل خاکی است بعد از او هیأت علمیه دیگری در تحت ریاست دُمرگان کار های دیولافوا را دنبال کرد دُمرگان خرابه های شوش را به چهار قسمت تقسیم کرده (۱) اراك که قلعه شوش در دوره هخامنشی ها بود تپه این خرابه ها

(۱) - Loftus

(۲) - Marcel Dieulafoy



۳۸ متر ارتفاع دارد ۲) قصور جانشین های داریوش اول ۳) محله تجارنی ۴) محله که در طرف راست مجرای (بستر) امروزی رود کرخه واقع است این محله سابقاً تمام اراضی واقع ما بین کرخه و شهرشاپور را شامل بوده مهم ترین قسمتهای مذکوره قسمت اول است زیرا که اراك از زمان بسیار قدیم تا زمان اسکندر و جانشین های او همیشه مسكون بوده در قسمت دوم چیزی که برای ما ایرانی ها مخصوصاً جالب توجه است خرابه های قصر هخامنشی ها و طالار نامی آن است که موسوم به (آشیادانا) و دارای تخت سلطنتی هخامنشی ها بوده (دُمرگان) گذشته های عیلام را به دو عهد تقسیم کرده عهد اول که عهد قبل از تاریخ است نیز بدو قسمت تقسیم میشود راجع به این عهد در حفاریات شوش فلزی پیدا نشده و بدین جهت حدس میزنند که این عهد بقدری قدیم است که بشر هنوز استعمال فلز را بلد نبوده اشیائیکه راجع باین عهد بدست آمده از سفال و چخماق است دُمرگان از اشیاء سفالی که بدست آمده و از مقایسه آنها با ظروف سفالی مصری تصور میکند که اشیاء مذکوره متعلق به هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح است بعد از این طبقه بقدرشش پا که کاوش نموده اند چیزی نیافته اند بعد به طبقه عهد دوم رسیده آن را عهد قدیم نامیده اند در این عهد ظروف سفالی کم تر است ولی اشیاء زیادی از مرمر سفید بدست آمده و گلدانهای که پیدا شده لعاب دار است راجع باین عهد لوحه هایی نیز از گل خام بافته اند که روی آنها خطوطی که خیلی قدیمی است نوشته شده و دُمرگان تمام این اشیاء را مربوط به چهار هزار سال قبل از میلاد میدانند

## سومریها و اکدیها - چون تاریخ عیلام

ارتباط کاملی دارد با تاریخ دو قوم از اقوام عهود قدیمه که موسوم به سومریها (۱) و اکدیها (۲) بوده اند لازم است مختصری در باب دو قوم مزبور گفته شود این دو قوم از زمان بسیار قدیم که معلوم نیست از کی شروع میشود در مملکتی که از قرن نهم قبل از میلاد به بعد موسوم به کلدیه شد سکنی داشتند (سومریها بدو در رأس خلیج فارس و طرفین شط العرب و اکدیها در طرف شمال شرقی آنها) بطور قطع نمی توان حدود مملکت سومر و اکد را معین کرد همین قدر معلوم است که شهر (اور) (۳) و (ارخ) (۴) و (نپ پور) (۵) از شهرهای نامی سومر بودند و (سپ پار) (۶) و (کیش) (۷) و (بابل) از شهرهای اکد محسوب میشدند اخیراً این عقیده قوت یافته که سومریها و اکدیها ملت واحدی بودند و اکدیها بمناسبت یکی از شهرهای سومر باین اسم موسوم شده اند این نکته را نیز باید در نظر داشت که نام کلدیه را بیابیل آسوریها داده اند بدین معنی که این اسم در کتیبه های آنها از قرن نهم قبل از میلاد دیده میشود بنا بر این چون تاریخ سومر و اکد تا چند هزار سال قبل از میلاد مسیح صعود میکند نمیتوان تاریخ آنها را تاریخ کلدیه نامید بلکه باید گفت تاریخ سومر و اکد مابین علماء و محققین اختلاف بود که کدام يك از مردمان مزبور در اشغال این مملکت سبقت داشته اند ولیکن امروزه بر این عقیده هستند که قبل از آنکه مردمان بنی سام باینجاها

(۱) - Sumer

(۲) - Akkad

(۳) - Ur

(۴) - Erech

(۵) - Nippur

(۶) - Sippar

(۷) - Kisch

آمده باشند سومریها در اینجا برقرار شده سواحل خلیج فارس را اشغال کرده بودند و مردمان بنی سام از طرف مغرب با شمال غربی بدینجا آمده اند [عقیده (کنگ) (۱) که متخصص مسئله است] اما اینکه اکتها و سومریها از کجا آمده اند نظر باینکه در نزدیکی عشق آباد و در استراباد و دره گز اشیاء سفالی و ظروف سنگی و اسلحه مسین و بعضی اشیاء طلا بدست آمده و شیوه ساخت آنها عیلامی است و روی گلدان طلا که نیز بدست آمده صورتهای سومری منقور است حدس میزنند که سومریها از طرف صفحاتی که در جنوب و شرق دریای خزر واقع است به جلکه بابل آمده اند و تمدن عیلامی محدود بعیلام نبوده بلکه بصفحات دور دست نیز منتشر شده بود در هر حال از حفاریات امریکائی ها در (نیپور) که یکی از شهرهای سومری است و کشف ده سلسله از پادشاهان این قوم (علاوه بر آنچه معلوم بوده) محقق شده است که بیش از سه هزار سال قبل از میلاد سومریها گذشته های مفصلی داشته اند و بابل مرکز تمدن آن ها بوده در باب زبان سومری ها همین قدر معلوم شده است که از السنه بنی سام نیست و از حیث ترکیب و صورت از زبانهای ملحق است (۲) و دیگر اینکه زبان سومری و عیلامی از يك شاخه نیستند بیش از این عجله نتوانسته اند چیزی که محقق باشد بگویند

مذهب سومری ها شرك و بت پرستی بوده هر شهری رب النوع یا ارباب انواعی داشته و ارباب انواع شهرهای دیگر نیز هر چند مورد پرستش واقع میشدند ولیکن در رتبه از رب النوع بومی پست تر بودند با وجود این سه رب النوع را تمام سومری ها رب النوع بزرگ میدانستند ۱ - آنو (۳) آقای آسمان

(۱) - King

(۲) بنابراین 'زیدک' با کثر زبانهای تورانی آلتائی بود \*

(۳) - Anu

۲ - (آ) (۱) صاحب دره عمیق ۳ - (ب) (۲) ربّ زمین غیر از اینها ارباب انواع دیگری هم داشتند و بعد از آنها معتقد بیک گروهی از ارواح بد و عفريت و اجنه بودند بدینمعنی که می گفتند ارباب انواع وجودهای خیری هستند ولی ارواح بد و عفريت ها کاری جز اضرار ندارند و برای تسکین غضب آنها باید پیوسته قربانی نمود معابد خود را سومریها از خشت میساختند و محراب را در رأس معبد قرار میدادند موافق معتقدات این قوم ارباب انواع شبیه انسان یعنی مثل انسان دارای صفاتی از غضب و بی رحمی و جسارت و قساوت و غیره بودند رؤساء شهرها پاتسی (۳) نام داشتند اینها امیر یا پادشاه محلی بودند و جنبه روحانی را با جنبه کشوری توأم نموده بنا بر معتقدات سومریها امور شهری را موافق میل رب النوع یا ارباب انواع آن شهر اداره میکردند دنیای بعد از مرگ در نظر سومریها خیلی وحشت ناک بود زیرا عقیده داشتند که اگر انسان بعد از مرگ به عذاب ابدی محکوم نشود در هر حال چیزی در آن دنیا جز گرسنگی و تشنگی و فلاکت نخواهد یافت بنا بر این سومریها اتصالاً برای سلامتی و تحصیل مال و حفظ خانواده دعا میکردند و عقیده داشتند که وقتی دعا های آنها مستجاب میشود که ارباب انواع راضی باشند و برای رضایت آنها قربانی و نیاز و تقدیمی باید داد کهنه سومری از تقدس مردم استفاده های گوناگون مینمودند بطوریکه در معابد خزاین و ذخایر و انبار های غله و حبوبات و مال التجاره و غیره ساخته شده بود مثل اینکه عقیده داشته باشند که ارباب انواع زندگانی بشر را دارند و باید مثل پادشاهان در میان تجمّلات و فراوانی زندگانی نمایند این نوع تصورات در باب ارباب انواع بجائی رسیده بود که کهنه سومری تجارت را

(۱) - Ea

(۲) - Bel

(۳) - Patesi

منحصر بمعبد یا معابدی مینمودند و چنین وانمود میکردند که ارباب انواع  
ملاك و تاجر نیز میباشد

معابد را چنانکه گفته شد از خشت و گل میساختند هر معبدی  
اختصاص بیک رب النوع محل داشت و در آن چند خانه از خشت و گل  
احداث میشد و بعد بمرور بر عده این خانه‌ها میافزود تا محل مبدل بقریه  
یا شهر میگردد راجع ببابل هم تصور میرود که در ابتداء همین حال را  
داشته و بنای شوش و (اثران) نیز بدین عنوان بوده ولیکن باید در نظر  
داشت که سومریها خانه‌های خود را در ابتداء از نی میساختند و بعد  
که ترقی کردند خشت و گل بکار بردند چیزی که قابل ذکر است اقتدار  
فوق العاده پاتسی‌ها و روحانیین سومری است پاتسی بعقیده سومری‌ها  
در موقع صلح عامل ارباب انواع در زمین محسوب میشد و در وقت جنگ  
فرمانده قوا بود بنابراین تمام امور لشکری و کشوری حتی اعلان جنگ و  
انعقاد صلح بانظر پاتسی انجام میشد

## پاتسی‌های سومری - از پاتسی‌های سومر

که با عیلام جنگیده اند باید بدو اسم (ان ناتوم) (۱) اول را ذکر  
کرد که پاتسی شهر (لاکاش) (۲) بوده و در حدود سه هزار سال قبل از  
میلاد شهر سومری را که موسوم به (اوما) (۳) بود جزو مملکات  
خود کرده و بعد با عیلامی‌ها جنگیده و بطوریکه خودش میگوید  
شکست فاحشی بآنها وارد آورده این پاتسی اگر چه در کتیبه‌هایی که  
روی (استلی) (۴) از خود گذارده نتایج جنگ را اغراق آمیز مینویسد

(۱) -- Ennatum

(۲) -- Lagasch

(۳) -- Umma

(۴) - (ستیل) سنک یک پارچه است به شکل ستون یا لوحه که روی آن خطوطی نوشته‌اند  
چون در فارسی کلمات ابتداء بساکن موافق ماهیت زبان نیست همزه علاوه شده است



ولیکن حقیقت امر این است که عیلامی ها و مخصوص مردمان کوهستان عیلام پیوسته بمملکت سومری ها حمله می بردند و پاتسی مزبور حملات آنها را دفع کرده از اینقرار در این زمان جنگهای سومری ها با عیلام فقط تدافعی بوده راجع باسلحه سومری ها آنچه معلوم شده این است که نیزه و گرز و سپر داشته اند بعد در زمان ان ناثوم دوم باز عیلامی ها بشهر لاکاش حمله نموده اند و حمله آنها دفع شده این واقعه چندان اهمیتی ندارد ولیکن مراسله که کاهن ربه النوع نینمار<sup>(۱)</sup> به یکی از دوستان خود نوشته و متضمن این واقعه است اهمیت دارد زیرا آن مراسله که در زبان سومری نوشته شده مربوط بسه هزار سال قبل از میلاد و قدیمترین نوشته ایست که در بابل پیدا کرده اند

## اکدیی ها - بعد از سومر نوبت اگد میرسد بدین معنی

که مابین دو هزار و نهصد و دو هزار و هشتصد سال قبل از میلاد شخصی که سامی و موسوم به مانیشثو بود در اگد پاتسی شده سلسله کیش<sup>(۲)</sup> ها را تأسیس کرد و بعد با عیلام جنگ و آن را با جگذار اگد نمود و پادشاه عیلام را با سارت باگد برد گلدانی در نیسپور یافته اند که در روی آن نوشته شده که از غنائم عیلام است از این زمان بعد اگد رو بترقی است و پادشاه آن که از سلسله بنی سام و موسوم به سازگسن<sup>(۳)</sup> است بمملکت توسعه میدهد بطوریکه از طرف غرب تا شامات و از طرف جنوب تا خلیج فارس و از طرف شمال تا اینطرف کوههای زاگرس یا کرمانشاه امروزه بسط می یابد این پادشاه اول کسی است که قسمتهای مملکت را بواسطه راهها بهم دیگر ارتباط میدهد از کارهای

(۱) — Ninmar.

(۲) — Kisch.

(۳) — Sargon.

مهم این پادشاه که برای تاریخ اهمیت دارد این است که بحکم او کلیه نوشته های راجعه به مذهب و قوانین و سحر و غیره بزبان سیمی ترجمه و در معبد اَرُخ ضبط شده و از این نوشته ها به حکم پادشاه آسور آسوربانی پال<sup>(۱)</sup> در قرن هفتم قبل از میلاد سوادى رداشته اند بدین ترتیب مضامین این نوشته ها و کتاب ها برای قرون بعد محفوظ مانده و اطلاعاتی راجع بفسق از آن عهد بدست آمده سارکن باعیلام جنگ کرده ولیکن معلوم نیست که عیلام در این زمان جزو اگد گردیده باشد همینقدر محقق است که اگدوها مملکت عیلام را غارت و محصول مزارع آنها را لگدکوب نموده اند شاید عیلام در این زمان باجی باگدی ها میداده است بعد از سارکن فتوحات اگدی ها ادامه مییابد چنانکه استیلی که دمرکان یافته و یکی از کشفیات نرک او در شوش است نشان می دهد که یک پادشاه اگدی جنگ هائی با همسایه ها نموده و فاتح شده پادشاه مذکور که موسوم به نَرَم سِن<sup>(۲)</sup> بوده در بلوک لولوسی فتوحاتی کرده این بلوک اسم محلی است که میتوان گفت مابین بغداد و کرمانشاهان امروزه واقع بوده استیل مذکور که معروف به استل نرم سین گردیده بخومی نشان میدهد که در لشکر پادشاه مزبور یک عده سپاهیان حبشی بوده اند کتیبه هائی که نیز در این بلوک در دره حلوان یافته اند فتوحات پادشاه دیگر اگدرا موسوم به آنوبانی نی<sup>(۳)</sup> نشان میدهد در این ناخت و ناز اگدوها به صفحات مجاور شکی نیست که مقصد عمده عیلام بوده و این مملکت باجگذار اگدی ها گردیده این مسئله که تجارنی مابین عیلام و اگد در این زمان برقرار بوده بانه روشن نشده است

(۱) — Assurbanipal .

(۲) — Naram-Sin .

(۳) — Anu-banini .

ولی از آنجا که مملکت آگد در این زمان نه فقط از حیث عملیات نظامی و فتوحات بلکه از حیث عمران و تمدن و صنایع نیز رونقی داشته و عیلام هم مملکت حاصل خیزی بوده تصور میکنند که تجارتی نیز مابین این دو مملکت میشده پس از دو پادشاه نامی مذکور معلوم نیست که پادشاهان دیگر این سلسله چه کارهایی کرده اند فقط اسامی آنها معلوم و همینقدر محقق است که بعد از چندی سلسله دیگر سامی در آگد برقرار شده و پایتخت آن در رازخ بوده

## سلسله سامی - در زمان این سلسله مردمانی که

نیز از نژاد سامی محسوب و در مشرق ذهاب دولتی تشکیل کرده بودند با آگد هجوم آوردند این مردم که موسوم به گوتی<sup>(۱)</sup> ها بودند در آگد و در صفحات شمالی و جنوبی بابل استیلا یافتند و عیلام هم در تحت تابعیت آنها درآمد مدتی بدین منوال گذشت تا آنکه پادشاه آگد اوتونخ گال<sup>(۲)</sup> پادشاه گوتی ها را موسوم به تی ری کان<sup>(۳)</sup> شکست داده بیرون کرد پس از آن در حوالی دوهزار و پانصد قبل از میلاد سومر باز رونقی از نو گرفت و شهر (لاکاش) پای تخت پادشاه بزرگی گودیا<sup>(۴)</sup> نام گردید این پادشاه ازان را مطیع نموده بداد گری و عدالت و کمک نمودن به فقراء و ضعفاء پرداخت و معابد و ابنیه جدیدی بنا کرده مصالح آرا از شامات و عربستان و عیلام طلبید (عیلام مس داد) و بطوری که پادشاه مذکور گوید کار گر های عیلامی به لاکاش برای کار کردن در معبد رب النوع لاکاش رفته در ساختن آن شرکت نمودند تقریباً یکصد سال بعد مشاهده میشود که حکومت و اقتدار بشهر اور منتقل و

(۱) — Gutı .

(۲) — Utukhogal .

(۳) — Tirikan .

(۴) — Gudéa .



در اینجا سلسله از پادشاهان محلی برقرار شده از اینکه در این زمان بجای زبان سامی که معمول زمان سازگن و غیره بوده زبان سومری استعمال میشود میتوان استنباط کرد که باز سومری ها روی کار آمده اند و ملیت سومری غلبه یافته دومین پادشاه این سلسله دُونْگِی<sup>(۱)</sup> استعمال تیر و کمان را از سامی ها اقتباس میکند و بدین جهت لشکر او قوی گشته و فتوحاتی در اطراف کرده عیلام و لولوبی را تسخیر می نماید ولیکن از قرائن چنین بنظر می آید که حفظ نتیجه فتوحات مشکل بوده زیرا سومری ها مجبور بودند برای خواباندن شورش ها اتصالاً قشون کشی نمایند از لوحه هائی که بدست آمده چنین استنباط میشود که عیلام در این زمان کاملاً جزو سومر بوده و توسط سومری ها اداره میشده است بعضی از این لوحه ها احکامی است که صادر شده راجع باینکه بمأمورین سومری در شهر های سومر و عیلام برای ساختن ابنیه کارگر و عمله و مصالح بدهند از این لوحه ها معلوم شده است که تمام عیلام از شوش و غیره تابع سومر بوده و دُونْگِی معبدی در شوش برای رب النوع عیلامی ها شوشی ناک<sup>(۲)</sup> ساخته است از لوحه های مزبور نیز معلوم شده است که پانسی های زیادی در عیلام بوده اند ولیکن نه از قوم عیلام و حتی یکی از دختر های پادشاه سومر در یکی از قسمت های عیلام حکمرانی کرده

## بزرگ شدن عیلام - طرز رفتار سومریها

در عیلام باعث شورشهای متواتر شد و سومریها مجبور شدند که متناوباً قشون کشی بطرف عیلام نموده تا بره شورش را بخوابانند این قشون کشی ها

(۱) - Dungi(Dungui) .

(۲) - Schuschinak .

یکی از جهات ضعف و سستی سومریها گردید و بالاخره عیلامیها<sup>(۱)</sup> جندی تشکیل داده و بنای ناخت و ناز را در سومر گذاشته پادشاه آنرا گرفته باسارت بعیلام بردند از این بعد عیلامیها مستقل شدند بعد در حدود دو هزار و دویست و هشتاد سال قبل از میلاد پادشاه عیلام (گودورنان<sup>(۲)</sup> خوندی)<sup>(۱)</sup> شهر اور را گرفته غارت کرد و سلسله پادشاهان آن را بر انداخت و مجسمه ربه النوع این شهر را **که** (نانا)<sup>(۲)</sup> یا نه نه نام داشته جزو غنایم بعیلام برد (و قتیکه آسور بنی پال پادشاه آسور عیلامرا تسخیر کرد این مجسمه را که یک هزار و شصت و سی و پنج سال قبل از او آورده بودند بشهر مزبور مسترد داشت و بواسطه اطلاع از این واقعه محققین تاریخ تسخیر شهر اور را بدست پادشاه مذکور عیلام معین کرده اند که ۲۲۸۰ قبل از میلاد است) بعد از آن قریب به شصت سال سومر جزو عیلام بود در حدود دو هزار و دویست و سی و نه قبل از میلاد در سومر سلسله بر قرار شد **که** سامی و موسوم به (نی سین)<sup>(۳)</sup> بود و ۲۲۵ سال سلطنت کرد سامی شازده تفر از پادشاهان سلسله مزبور بدست آمده و نیز معلوم است **که** در ۲۱۱۵ قبل از میلاد پادشاه عیلام (ریم سین)<sup>(۴)</sup> نام این سلسله را منقرض کرده در زمان این سلسله سومر و آگد دولت واحدی تشکیل داده بودند و بعد از اینکه بدست پادشاه عیلام منقرض شدند دیگر کمر راست نکردند و ملت سومر و آگد در میان سایر ملل مستحیل گردیده از میان رفت

(۱) -- Kudur - Nankhouni

(۲) -- Nana

(۳) -- Nisin

(۴) Rimsin

# کارهایی که سومری ها برای بشر کرده اند - قبل از اینکه تاریخ عیلام و مردمانی را

که عیلامی ها با آنها مربوط بوده اند دنبال نمائیم لازم است بطور اختصار کارهایی را که سومری ها کرده و چیزهای تازه که در زندگان بشر داخل نموده اند بیان کنیم زیرا از این بعد دیگر آنها را بازیگران صفت عالم نمی یابیم کارهای این مردمان از قرار ذیل است :

۱ - اختراع خط میخی که از برای عالم قدیم اختراع مهمی بوده و اهمیت زیادی برای ترقی تمدن عالم قدیم داشته .

۲ - مدون قوانینی که پایه مدون مشهور ( هامورابی ) (۱) گردیده

۳ - علوم و صنایعی که در اینجا شروع شده و بعد از آن از ملتی به ملتی انتقال یافته و تکمیل شده تا بدرجه که امروز می بینیم رسیده است هر قدر تحقیقات و کاوش های علماء آثار عتیقه بیشتر میرود بلكه نکته روشن تر می گردد و آن این است که یونانیهای قدیم مبادی علم هیئت و طب و همچنین صنایع را از سومریها اقتباس کرده اند این نکته را نیز ن گفته نباید گذاشت که هنوز تحقیقات و کاوشها راجع به گذشته سومری ها بیابان نرسیده است چنانکه در فوق ذکر شد تاریخ این ملت بزرگ را فقط تا سه هزار سال قبل از میلاد روشن کرده اند و معلوم نیست که این ملت قبل از آن تاریخ چه تمدنی داشته شاید آن تمدن هم تمدن کهنه بوده و قبل از آن نیز تمدن های دیگری وجود داشته در هر حال حل این مسائل راجع به تحقیقات و کاوشهای آتی است .

قبل از اینکه بعهد دوم تاریخ عیلام داخل شویم لازم است توجهی بامور داخلی آن کرده به بینیم از این حیث این دولت در چه حالی بوده تاریخ این زمان که تقریباً در حدود ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد است درست معلوم نیست اسامی پادشاهانی که در عیلام سلطنت کرده اند بدست آمده ولیکن هنوز نتوانسته اند زمان سلطنت آن ها و کارهایی را که کرده اند بتحقیق معین کنند همینقدر معلوم است که عیلامیها از حیث تمدن از همسایه های غربی (سومریها و مردمان بنی سام) پست تر بوده اند و چون مملکت آن ها بیشتر کوهستانی بوده و راههایی که مساعد با تجارت باشد وجود نداشته این ملت از مراکز عمران و تجارت دنیای آن روزی دور بوده و از حیث تشکیلات مملکتی نیز این طور استنباط میشود که باستثنای موافعی که دشمن خارجی استقلال عیلام را تهدید میکرد هر يك از اقوام و طوایف زندگانی سیاسی و اجتماعی جدا گانه داشته اند بخصوص مردمان کوهستانی آن که همیشه استقلال خود را حفظ میکردند چنانکه عقیده دُمرکان این است : وقتی هم که ملل خارجه عیلام را تابع میکردند اهالی کوهستانی آن مستقل می ماندند دُمرکان و هم چنین نویسندگان دیگر فرانسوی را عقیده آن است که غلبه عیلامیها بر سومریها و مردمان بنی سام نتایج تاریخی زیادی در بر داشته بدین معنی که بقدری عیلامی ها با خشونت و به قسمی وحشیانه نسبت بملل مغلوبه رفتار کرده اند که آنها از ترس جان خود از مساکن و اوطان خود فرار کرده هر کدام بطرف مهاجرت نموده اند بنا بر این نظر عقیده دارند که يك قسمت از اهالی که در رأس خلیج فارس و بحسین زندگی میکردند بطرف شامات رفته دولت (فنیقه) را تشکیل کردند و بعد چنانکه معلوم است در تجارت و دریا نوردی معروف شدند گروهی که رب النوع (آسور) را پرستش میکردند بطرف قسمت وسطی رود

دجله و کوهستانهای مجاور آن رفته تاسیس دولت (آسور) (۱) را نمودند و مهاجرت حضرت ابراهیم با طایفه خودش به فلسطین نیز از اُرات همین واقعه است و بالاخره هجوم هیكسوس های سامی نژاد (۲) بمصر و تاسیس سلسله از سلسله های فراعنه در آن مملکت نیز از نتایج غلبه عیلامی ها بر ملل بني سام بوده از طرف دیگر (کینگ) بر این عقیده است که غلبه عیلامی ها در ممالك غربی دوامی نداشته زیرا عیلامی ها مردمان جنگی بودند ولی استعداد اداره کردن را نداشته اند و غلبه و استیلای آنها بیشتر شبیه بتاخت و تاز بوده نه به تسخیر و حفظ مملکتی بنا بر این ممالك تابعه بزودی از تصرف آنها خارج شدند و شامات مملکتی بوده که زود تر از سایر ممالك از عیلام جدا شده پس از آن از کتیبه هائی که بدست آمده چنین استنباط میشود که سلسله [نی سین] که در فوق ذکر شد مجدداً عیلام را مطیع کرده کلیه این قسمت از تاریخ عیلام تاریک و مندمج است

(۱) — آسور را آشور گفته و نوشته اند و صحیح نیست یعنی تلفظ عبری است خود آسوریها آسور میگفته اند و یارسیهای قدیم اثورا بنا براین آشور مورد ندارد و املاء صحیح آن آسور است

(۲) — Hyksos



# عهد دوم

از ۲۲۲۵ - الی ۷۴۵ قبل از میلاد

در این عهد همسایه و طرف عیلام دولت بابل است و برای فهم مطالب راجعه بدین عهد لازم است مختصری از تاریخ دولت مزبوره گفته شود زیرا تاریخ عیلام با تاریخ این دولت ارتباط تام دارد

## بزرگ شدن بابل - چنانکه در فوق گفته شد

مردمی از طرف مغرب بمملکت سومر و اکد آمده بر آن غلبه یافتند و چنانکه دیدیم سلسله هائی از پادشاهان در آنجا ایجاد کردند این مردم از نژاد سامی بودند بعقیده محققین مردمان سامی همیشه از شبه جزیره عربستان بیرون آمده بطرف ممالکی که در کنار رودخانه های بزرگ یا دریاها واقع شده و از حیث آب و هوا و زمین های حاصل خیز بر عربستان کویر مزیت دارد متوجه شده اند در این مورد هم مردم تازه نفس سامی بواسطه نیروی عظیم و طاقت تحمل سختی ها که در مردمان صحرا گرد موجود است و از طرف دیگر بجهت ضعف و سستی که بر مردمان بومی از جنگها و تمدن کهنه مستولی میشود در مملکت سومر و اکد و نیز در صفحات مجاور آن غلبه تامه یافتند و شهر بابل را که بنای آن از زمان بسیار قدیم سومری ها و اکدی ها است بزرگ نموده دولتی تشکیل دادند که ابقت و نفوذ آن را در ادوار بعد تمام عالم قدیم حس کرد.

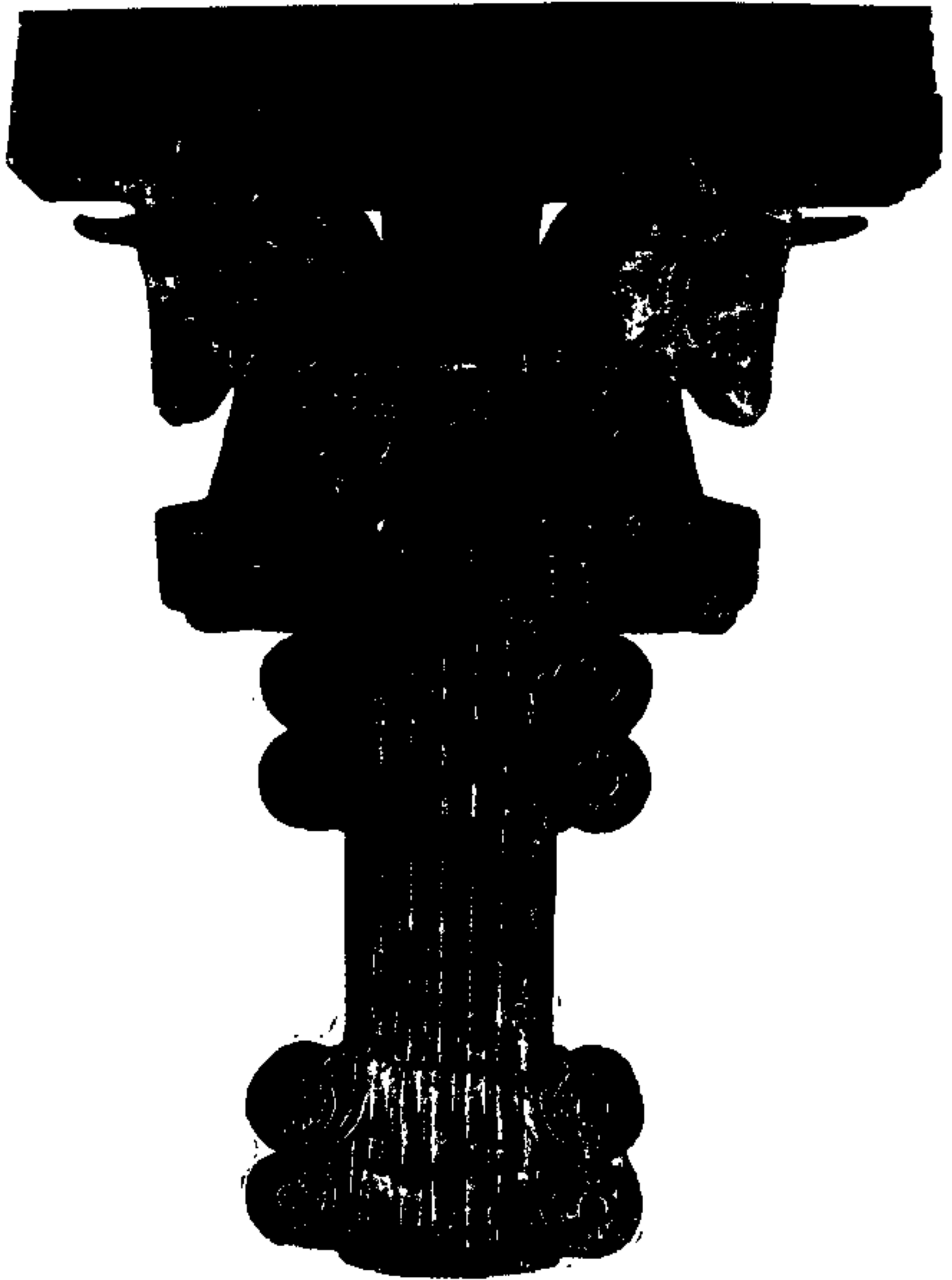
## سلسله اول — پادشاهان نخستین سلسله سامی که در بابل

سلطنت کرده اند یازده نفر بودند (۱) و زمان سلطنت این سلسله از ۲۲۲۵ الی ۱۹۲۶ قبل از میلاد است از پادشاهان این سلسله بزرگتر و برجسته تر از همه هامورابی — ششمین پادشاه سلسله بود که از ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۰ سلطنت کرد مدون قوانین او را در حفريات شوش یافته اند و حالا در موزه لوور<sup>(۲)</sup> پاریس است این قدیم ترین مدون قوانینی است که تا حال بدست آمده و قدیمتر از آن قسمتی از قوانین سومری است مدون هامورابی روی سنگ يك پارچه ستیل<sup>(۳)</sup> کنده شده و بطوری که دیده میشود راجع به عبادات و امور مذهبی نیست زیرا مربوط به زراعت و آبیاری و کشتی رانی و خرید غلام و کنیز و تکالیف آنها نسبت بموالی و مجازات ها و ازدواج و حقوق و میراث و غیره است بطوریکه معلوم شده است مدون مذکور در ادوار بعد هم در بابل معمول بوده و بابلی ها زندگانی خود را موافق این قوانین اداره می کردند مبانی اخلاقی قوانین مذکوره جالب توجه علماء است و وجود چنین مدونتی را در آن عهد دلیل تمدن عالی بابلی ها و سومری ها میدانند چنانکه مشاهده می شود این مدون اثراتی هم در قوانین بعضی از ملل آسیای پیشین گذاشته هامورابی علاوه بر مدون مذکور کار های دیگری نیز کرده مثل این که ریم سین پادشاه عیلام را از شهر لارسا بیرون کرده (۲۰۹۳) و از اینجا معلوم است که بابل در صدد جمع کردن شهرها و بسط مملکت خود بوده

(۱) — آنچه محقق است این شده است ولیکن از فهرست های دیگری که بدست آمده ممکن است بیشتر هم باشد

(۲) — Louvre .

(۳) — Stèle.



شوش - سر ستون قصر اردشیر دوم هخامنشی - در موزه لوور پاریس





شمس الرب النوع زرگ کلدی به هاتمورابی (حورابی بابلیها) میدهد و او را امر  
 بنوشتن قانون میکند سنگی که قانون مزبور بر روی آن منقور است قریب ۲ ذرع  
 و ۱۴ کره ارتفاع دارد و محیط آن قریب یک ذرع و ۱۴ کره است استل مزبور  
 از کشفیات هیئت علمیه فرانسه در شوش و حالا در موزه لوور پاریس است

## سلسله دوم - (از ۲۰۶۸ تا ۱۷۱۰) پادشاهان

آخری سلسله اول دچار جنگهای پی در پی با پادشاهان سلسله دوم شده اند اسامی بازده نفر از این سلسله محقق است و اول شخصی که از این سلسله در زمان پسر هاتورابی مستقل شده (ایلو مایلو) (۱) نام داشته سلطنت او و جانشین های او بر قسمت جنوبی یعنی سواحل خلیج فارس بوده و بدین جهت این سلسله معروف به سلسله صفحات در بانی گردیده سلسله اول علاوه بر جنگ هائیکه با پادشاهان سلسله دوم کرده از طرف شمال دچار حملات مردمان قوی هیت<sup>(۲)</sup> یا هیت تیت گردیده و منقرض شده

ولیکن سلطه هیت ها در آنجا دوامی نداشته زیرا مردمان دیگری موسوم به کاسیت ها که در کوهستان عیلام میزیسته اند بیابان هجوم آورده هیت ها را اخراج و سلسله خود را در آنجا بر قرار کرده اند این سلسله موسوم به سلسله سوم است اوضاع داخلی عیلام در دوره سلسله اول پادشاهان بابلی باز درست معلوم نیست همینقدر روشن است که هر

(۱) - *Ilumailu*.

(۲) - از مردمان مذکور تا چهل سال قبل هیچ نوع اطلاعی در دست نبود و فقط اسمی در (ایلیاد) شاهکار (هومر) یونانی از این مردم دیده می شد ولیکن حفاریات (کلراکامش) پایتخت قدیم آنها که در کنار فرات واقع بوده و نیز نتیجه حفاریات مصر و جا های دیگر روشنائی زیادی بگذشته های این مردمان انداخته و معلوم کرده که اینها در حدود هزار و هفتصد سال قبل از میلاد دولتی در آسیای صغیر (طرف شرقی آن) تاسیس کرده اند که در دوره های بعد قوی و یکی ازدول معظمه عهد خود گردیده و هزار سال وجود داشته تا بدست آشوریا منقرض شده این مردمان مثل عیلامی ها و کاسو ها معلوم نیست از چه نژادی بودند ولیکن از زبان آنها چنین استنباط میشود که به تورانیهای آلتائی نزدیکترند عهدنامه (رامزس دوم) فرعون معروف مصری با پادشاه هیت ها که عهدنامه اتحاد تدافعی و تعرضی بوده و در مصر و (کلراکامش) بدست آمده یکی از شیرین ترین اسناد تاریخی است و منجمه معلوم میکند که زبان بابلی زبان بین المللی آن زمان بوده زیرا در هر دو نسخه زبان بابلی در ردیف زبان مصری یا زبان هیت ها استعمال شده

چند سامسوایلونا (۱) پسر هامورانی پادشاه عیلام را موسوم به کودورمابوک (۲) شکست داده باز عیلام استقلال داشته و سلسله انزانی در اینجا سلطنت میکرده بر سلسله خوئ بان نوینا (۳) نامی بوده که برای استحکام مبانی دولت عیلام کوشیده و پسرش خرابی ها را تعمیر کرده از اینکه در خرابه های معابد آجر های زیادی با اسم او بدست آمده معلوم میشود که خیلی مقدس بوده

## سلسله کاس سیتها - چنانکه مینویسند

کاسیت ها مردمانی بودند که در کوه های زاگرس نزدیک کرمانشاه امروزه یا در طرف شمال عیلام میزیسته اند بعضی تصور میکنند که اینها قومی از مردمان آریانی بوده اند چه رب النوع بزرگ آنها رب النوع آفتاب بوده و سوریاش نام داشته و این کلمه آریانی است (۴)

این قوم مملکت بابل را تسخیر و سلسله بنا کرد که شصت و سه سال سلطنت نمود (از ۱۹۲۵ الی ۱۱۸۵ قبل از میلاد) ولیکن معلوم است که اگر هم کاسیت ها آریانی بوده اند نظر به تمدن عالی تر بابلیها در ازمنه بعد بابلی شده اند در زمان این سلسله دولت آسور شروع به بزرگ و قوی شدن نمود و دو دفعه آسور بها بابل را گرفتند (در ۱۲۷۵ و در ۱۱۰۰ قبل از میلاد) ولیکن استیلای آنها موقتی بود و بالاخره این جنگها بشکست آسور منتهی گردید در زمان این سلسله روابط

(۱) — Samsu-iluna.

(۲) — Kudur-Mabug.

(۳) — Khumban-Numena.

(۴) — اگر این عقیده محقق شود باید گفت که آمدن مردمان آریانی نژاد بغلات ایران لااقل دو هزار سال قبل از میلاد بوده

حسنه بابل با مصر حفظ و تأیید میشده چنانکه نوشته‌جاتی از این روابط بدست آمده و نیز در زمان *کاسیت* ها اسب برای کشیدن عرابه ها استعمال شده تاریخ عیلام راجع به این دوره باز روشن نیست ولیکن دیده میشود که عیلام دولت مستقل و حتی دولت با نفوذ و مقتدری است و جنگ ها ما بین آن و بابل دوام دارد مثل جنگ *خور* با *بایلا* (۱) پادشاه عیلام با *گوری گالزو* (۲) پادشاه بابل از پادشاهان عیلام که بابل را تسخیر و غارت کرده اند *شوتروک ناخون* تا (۳) معروف ترین آنها است این پادشاه بعد از تسخیر بابل تمام اشیاء نفیسه تاریخی بابل را به شوش برد منجمه *استل* نرم سین بود که در فوق ذکر از آن شده ( این سند تاریخی را سه هزار سال بعد هیئت علمی فرانسوی در شوش بدست آورد ) و دیگر مجسمه رب النوع بزرگ بابی *پل ماردوک* بود که سی سال در شوش ماند و بعد بیابان مسترد گردید جنگ ها و تاخت و تاز های عیلامی ها بالاخره سلسله *کاسیت* ها را از پای در آورده و منقرض کرده بعد از پادشاه مذکور عیلام *شیل* خاکین شوشی *ناک* به تخت عیلام نشسته این پادشاه سائس و مدبر بزرگی بوده و بناهای زیادی کرده یکی از کارهای او که مورد قدرشناسی علماء آثار عتیقه است و هیئت علمی فرانسوی مخصوصاً در پیشرفت های خود در شوش مرهون آن میباشد این است : این پادشاه هر بنائی را که تعمیر میکرد می نوشته این بنا را کی ساخته بود و چه کتیبه داشته و عین آن کتبه را که بزبان سامی بوده می نویساند و ترجمه ازانی را بدان علاوه می کرده این نوع مراقبت فوق العاده پادشاه مزبور در حفظ آثار قدیمه *کک* بزرگی بخواندن زبان های قدیم عیلامی از ادوار مختلفه نموده

(۱) — *Khurbatila*.

(۲) — *Kurigalzu*.

(۳) — *Schutruk-Nakhunta*.

زیرا ما بین کتیبه های قدیم و کتیبه های این پادشاه ادواری گذشته که لا اقل دو هزار سال مدت آنها است کلیه آثار و آثار و آثار که از زمان این پادشاه بدست آمده مثل ستون های برنجی و استلها و آجرها و کتیبه ها و غیره محقق شده که در زمان او ادبیات و صنایع عیلامی به اوج رقی خود رسیده بود

## سلسله چهارم موسوم بسلسله

پاش ها - در ۱۱۸۴ سلسله جدیدی باین اسم که اسم یکی

از محلات بابل است در بابل برقرار شد و جنگی با عیلام به پیشرفت بابلیها وقوع یافت و در نتیجه محسنة ماردوک را که عیلامی ها در جزو غنائم به شوش برده بودند مسترد کردند یکی از معروفترین پادشاه این سلسله بخت النصر نابوگدنازار<sup>(۱)</sup> اول میباشد که حدود بابل را تا بحر مغرب (مدیترانه) توسعه داد سلطنت او تا ۱۰۵۳ امتداد یافته و عیلام در این دوره غالباً مستقل بوده

## سلسله پنجم موسوم به بازی - این

سلسله از حدود ۱۰۵۲ تا ۱۰۳۲ در صفحات دریائی - سلطنت کرده و سلسله دوم این صفحات است در زمان آنها باز عیلام بابل را تسخیر کرد و یکی از پادشاهان عیلامی بر بخت بابل نشست ولیکن پیش از شش سال دوام نکرد بابل در زمان این سلسله بواسطه تاخت و تاز مردمان صحرا گردگوئیان<sup>(۲)</sup> از طرف شمال و فشار عیلامی ها از طرف مشرق ضعیف و ناتوان گشت بخصوص که گوئیان ها مزارع بابلیها را خراب و

(۱) — Nabukodnazar.

(۲) — Qutien.



شهرهای مملکت را غارت و معابد را زیر و زیر کردند در این احوال پادشاه بابل آداد آپلو و دین<sup>(۱)</sup> که تخت بابل را غصب کرده بود از آسور بها کمک طلبیده دختر خود را به پادشاه آسور داد عیلامی ها هم از موقع استفاده کرده سلطه خود را در بابل برقرار کردند و یکی از پادشاهان عیلامی در اینجا بتخت نشست و اسم بابلی اختیار کرد

مقارن این احوال مردمان تازه نفس دیگری موسوم به کلدانیها از طرف شمال شرقی عربستان سر در آورده حمله بمملکت بابل نمودند و يك مدعی بر دو مدعی دیگر (آسور و عیلام) افزود این دوره که از ۹۷۰ تا ۷۳۲ قبل از میلاد امتداد داشت پُر بود از منازعات و جنگها و اغتشاشات و هرج و مرج خلاصه وضعیات این بود که کلدانیها بتقویت عیلامیها میخواستند تخت بابل را اشغال کنند بالاخره جنگها در سلطنت نبونصیر<sup>(۲)</sup> پادشاه آسور به پیشرفت او خاتمه یافت و بابل جزو دولت آسور جدید گردید (۷۳۲)

(۱) — *Adad-Aplu-iddin.*

(۲) — *Nabu-Natsir.*

# عهد سوم

از ۷۴۵ تا ۶۴۵ قبل از میلاد

در این عهد طرف عیلام آسور است برای فهم وقایعی که ذکر خواهد شد لازم است بک نظر اجمالی بتاریخ آسوریه بپفکنیم آسوریه چنانکه از تاریخ آنها معلوم است مردمان بودند از نژاد سامی که با مردمان سامی نژاد دیگر در بابل زندگی میکردند در ازمنه بعد آسوریه مهاجرت کرده به قسمت وسطای رود دجله و کوهستان های مجاور آن رفته در آنجا تأسیس مملکت کوچکی کردند که موسوم به آسور شد (چنانکه در فوق گفته شد جهت این مهاجرت را بعضی از محققین از فشار عیلامی ها میدانند) اسم این مردم از اسم رب النوعی است که پرستش میکردند و آسور نام داشت پای تخت این مملکت در ابتداء شهر آسور بود ولیکن در ادوار دیگر شهر کالاه (۱) که در جای نمرود جدید واقع بود و بالاخره نینوا (۲) پایتخت گردید حکمرانان آسور را مثل حکمرانان شهر های سومر و اکد و بابل پاتسی میگفتند معلوم است که در ابتداء آسوریه تابع بابل بودند چنانکه در دفعه اولی که اسم شهر آسور برده می شود در زمان هامورابی پادشاه معروف بابل است و چنین استنباط میشود که آسور در این زمان نیز جزو دولت بابل بوده محققاً معلوم نیست که در چه تاریخ آسور مستقل شده ولیکن در هر حال تاریخ استقلال آن مابین قرن هیجدهم و نازدهم قبل از میلاد است آسوریه مردمانی بودند زارع و وقتی که مملکت جدید آمدند مشاهده کردند که در اینجا اراضی قابل کشت بالنسبه کم است و زمین هم مثل

(۱) — Kalah یا Kalakh.

(۲) — Nineveh.

زمین های بابل حاصلخیز نیست بنا بر این تصمیم گرفتند که از دسترنج دیگران تعیش کنند این است که میبینیم در بهار هر سال آسوری ها بتاخت و ناز در ممالك مجاوره میپردازند با این مقصود که مملکتی را باج گذار یا ممالك و شهر های باغی را غارت نمایند و از اهالی هر قدر لازم بدانند بکشند و باقی را به اسارت به مملکت خود آورده بکار های سخت وادارند و در فراوانی و ناز و نعمت زندگی گذرند طبیعی است که دولت آنها موافق این مقصود درست شده بود و از حیث تشکیلات و ترتیبات شبیه دولت بابل نبود در سومر و بابل چنانکه دیدیم شهرها حکمرانانی داشتند موسوم به پاتسی و روحانیانی باعلا درجه قوی و متنفذ چنانکه میتوان گفت که این دولت ها در واقع دولت های ملوک الطوائفی و روحانی بودند ولی دولت آسور مبنایش بر طبقه زارعین آزاد گذارده شده بود زیرا زارعین قشون آسوری را تشکیل می دادند و جنگ و تاخت و ناز حرفه این ها بود بدین جهت جای تعجب نیست که دولت آسور يك دولت قوی نظامی شد و قشون آن سرآمد قشون های عهد قدیم گردید آسوریها در فنون نظامی و اختراع آلات و ادوات جنگی و محاصره و غیره شهرتی بسزا یافتند و مهارت آنها در فن محاصره ضرب المثل عهد قدیم شد از اختراعات آنها منجمه تشکیل سواره نظامی بود که دور از اردوی اصلی عملیات میکرد و دشمن را قبل از رسیدن قواء اصلی خسته و فرسوده و مرعوب مینمود سایر ملل که بعد از آسوریها آمدند حتی رومیها چیز های زیادی را جمع بفنون جنگی و محاصره از آنها اقتباس کردند یکی از خصائص آسوریها سختی و بی رحمی فوق العاده آنها با اهالی مغلوبه بود (چنانکه نمونه از آن در باره عیلام و عیلامیها خواهیم دید) این دولت تقریباً هزار سال دوام نمود و حدود خود را از هر طرف توسعه داد از طرف مغرب و جنوب



غربی دولت (هیت ها) را در هم شکست و فنیقیه و فلسطین را تابع نمود و بمصر دست انداخت از طرف مشرق و جنوب شرقی تا کوه دماوند و کوه بزرگ ایران پیشرفت و مدها و پارسى ها را دست نشانده خود نمود و عیلام را چنان خراب کرد که این مملکت باستانی سه هزار ساله دیگر هر راست نکرد دولت آسور بالاخره بدست مدها ( که نیز فنون جنگی را در مکتب عمل از آنها آموخته بودند ) منقرض شد این نکته را باید در نظر داشت که ترقی آسور و جهانگیری آن يك امر تدریجی نبود بلکه در مدت عمر آن مکرر می بینیم که گاهی بواسطه پادشاهی باوج بزرگی و قدرت میرسد و بلافاصله پس از آن در اثر وقایعی ضعیف و کوچک میشود و بهمین جهت نسبت به بابل یعنی مملکت مادری خود گاهی غالب و آقا است و گاهی مغلوب و دست نشانده راجع به زبان آسوری باید در نظر داشت که همان زبان بابلی بوده و خط آسوری نیز خط میخی است و کتیبه ها و کتابت های زیادی از پادشاهان این مملکت مانده زیرا به ضبط وقایع علاقه مند بودند ولیکن نباید تصور کرد که کتابهای آنها مثل کتابهای ما بود زیرا در آن زمان کاغذ هنوز اختراع یا معمول نشده بود بنا بر این لوحه هایی از گل کوزه ترتیب میدادند و پس از نوشتن مطلب آنها را در آتش میختم و بعد ضبط میکردند بدین ترتیب کتابها و کتابخانها از آنها ترکیب و تشکیل میشد این لوحه ها که در موقع انهدام نیشوا زیر خاک رفته حالا بواسطه حفريات بیرون میآید و يك منبع صحیحی برای روشن کردن تاریخ عهد قدیمه است چنانکه در موزه (لوز) پاریس چندین هزار از این الواح موجود است و بواسطه این لوحه ها تاریخ آسور بقدری روشن شده است که امروزه آنرا تقریباً مثل تاریخ یونان قدیم میدانند آسوریها در صنایع نیز شهرت بزرگی داشتند و آثار زیادی از خود گذاشته اند چنانکه از خرابه های ابنیه و عمارات آنها پیداست پادشاهان آسوری

دو چیز را از تکالیف خود میدانستند جنگ و بنای شهر جدید ( یا تغییر دادن شهر قدیم ) و تزین آن با ابنیه عالیه از قصور و معابد و غیره که با زحمت و مشقت اسراء ساخته میشد بنا براین در این مملکت صنعت معماری و حجاری و کتیبه نویسی و ساختن صورتهای منقور بر جسته در سنگ (۱) ترقی شایانی داشته و بعضی از کارهای آسوریها که شکار پادشاهان یا مجالسی را نشان میدهد باندازه موافق باحقیقت و طبیعت است ( مخصوصاً حرکت حیوانات مثل اسب و آهو و غیره ) که باعث حیرت استادان امروزه اروپائی است در صنایع دیگر نیز مثل صنعت زرگری و متبت کاری و کاشی سازی و غیره آسوریها ماهر بودند و ( فنیهای ) از روی نمونه های آنها اشیاء زیادی ساخته در عالم قدیم منتشر کردند در ازمنه بعد از نمونه ها و سرمشق های مزبوره در ممالك غربی ( اروپای امروزه ) تقلید نمودند و ایجاد صنعت در آن ممالك شروع شد تاریخ آسور به سه عهد تقسیم میشود

## عهد اول آسور قدیم - این عهد از سال هزار و

پانصد شروع شده به سال نهصد قبل از میلاد خاتمه مییابد بزرگترین پادشاه این دوره ( تیکلات پی لیستر ) (۲) اول است که فتوحات زیادی در بابل و ایران و جاهای دیگر میکند ولی بابل دومرتبه موفق میشود که آسور را دست نشاندۀ خود کند از وقایع مهمۀ این دوره پیدایش قوم صحرا گرد تازه نفس جدیدی است که از عربستان بیرون آمده بابل و آسور را در فشار میگذارند ( تقریباً ۱۳۰۰ قبل از میلاد ) این مردمان در تاریخ به آرامی ها موسومند اینها اول حمله به بابل بردند

(۱) این نوع حجاری را ( بارلیف ) گویند ( Bas-Relief )

(۲) - Tiglath-Pilster

ولی بابلیها در بعضی قسمتهای بابل در مقابل آنها مقاومت کردند و بالاخره آرامیها هجوم به آسور برده این دولت را منقرض نمودند ( کلیة تاریخ این زمان تاریک است ) پس از آن آرامیها به شامات رفته دمشق و حلب و سایر شهرهای آنرا گرفتند ( ۱۱۰۰ ق م ) (۱) و زودی در تجارت قوی شدند آرامیها اسلوب خط ( فنیقی ) ها را اقتباس کرده خط آرامی را ترتیب دادند و بعد چنانکه خواهیم دید این خط جایگزین خطوط میخی گردید و در ایران و آسیای وسطی منتشر شد

## عهد دوم آسور وسطی - در این عهد

که از نهمصد تا هفتصد و چهل و پنج قبل از میلاد امتداد مییابد آسور بر آرامیها فائق آمده از نو دولت آسور تشکیل میشود این دولت فعالیت حیرت انگیزی در جهانگیری بروز میدهد بزرگترین پادشاه این عهد آسور نصیر پال (۲) است که آسور را محدود زمان (تیکلات پنجم) اول میرساند ( ولیکن بی رحمی های او اسم او را لکه دار کرده زیرا چنانکه نوشته اند بچه های اسرا را از پسر و دختر زنده در آتش میسوزانیده است ) اگر چه آسور در این عهد قوی ترین دولت آسیای غربی بنظر میآید و فقط عیلام و مصر مورد حمله آن واقع نشده اند ولی دیری نمیگذرد که مردمان شمالی که در ارمنستان امروزه سکنی داشتند بر ضد آسور قیام و دولت (آرارات) (۲) با آغری داغ را تشکیل میکنند و بعد سایر ملل تابعه نیز از اطاعت آسور سر می پیچند و بالاخره شورش در آسور این عهد را هم بپایان میرساند

(۱) ق . م یعنی قبل از میلاد

(۲) - Assur-Natzirpal

(۳) - Ararat

## عهد سوم آسور جدید - این عهد

از ۷۴۵ تا ۶۰۵ ق. م سال امتداد دارد از پادشاهان این عهد آنهایی که نامی هستند از این قرارداد تیگلات پی لیستر چهارم که به بابل قشون کشی کرده آرامیه و کلدانیها را شکست داده بابل را مطیع میکنند و بعد بطرف شمال متوجه شده قسمت های جنوبی دولت آزارات را به آسور ضمیمه مینماید ولی موفق نمیشود آزارات را بگیرد پادشاه معروف دیگر این عهد (سارگن) (۱) دوم است که از ۷۲۲ تا ۷۰۵ سلطنت کرده از زمان او قشون آسور از حالت قشون ملی خارج میشود توضیح آنکه پادشاهان سابق آسور فوق العاده مهم میدانستند که قشون از طبقه زارعین آزاد تشکیل شود ولیکن روحانیون که اراضی زیادی داشتند و از مالیات معاف بودند نمیخواستند زارعین در قشون داخل شوند بالاخره مقرر شد که بجای زارعین اسرا را به کارهای فلاحی وادارند تا زارعین بتوانند خدمات عسکری را انجام نمایند چون روحانیون از این حکم ناراضی بودند انقلابی بر پا کردند که منتهی به تعیین سارگن دوم به پادشاهی (بدستاری روحانیین) گردید و سلسله جدیدی شروع شد از این به بعد دولت مجبور شد که کسری افراد را اجیر کند و معلوم است که این نوع نظامیها در موقع سخت فرار میکردند و از این به بعد پایه دولت آسور که بر قشون ملی بود متزلزل گردید در این عهد طرفیت آسور با عیلام شروع گردید و این دولت به دست آسوریها منقرض شد خلاصه جنگهایی که این دو ملت قوی کرده اند این است :

## جنگ اول - عیلام تا عهد سوم با آسور همسایه نبود

زیرا ما بین این در دولت مردمان کوهستان واقع شده بودند ولیکن در زمان تیگلات پی لسیز چهارم آسوریها با مردمان مزبور جنگیده بعضی از آنها را کاملاً مطیع نمودند و برخی را نیم مستقل گذاردند و بدین ترتیب آسور همسایه عیلام گردید دولت عیلام از راه مال بینی یا بابل که نیز از تسلط آسور در زحمت بود اتحادی نمود که با هم ممالك خودشانرا از آسور حفظ کنند سارگن دوم همینکه خبر این اتحاد و تجهیزات عیلامی را شنید مصمم شد که فرصت به متحدین نداده بهر دو حمله کند بنا بر این قشون آسور حمله بعیلام برد قبل از اینکه کهکی که عیلامی ها از طرف بابل منتظر بودند رسیده باشد قشون عیلامی با وجود این برای جنگ حاضر شد اما اوضاع و احوال تماماً به منفعت آسور بود زیرا اولاً دولت آسور تشکیلاتش بهتر از تشکیلات دولت عیلام بود و آسوریها متمدن تر از عیلامی ها بودند ثانیاً سواره نظام آسوری از حیث عدد و هم از جهت تشکیلات و مشق بر سوار نظام عیلامی تفوق داشت ثالثاً اسلحه تعرضی و تدافعی آسوریها بمراتب بهتر از اسلحه عیلامیها بود سربازان عیلامی زره نداشتند و بعلاوه سپرهایشان سبك بود در صورتیکه آسوریها دارای زره و اسلحه های گوناگون از کمانهای خوب و سپرهای پهن و نیزه و قداره و گرز و غیره بودند و عرابه های آنها نیز بهتر از عرابه های عیلامی بود با وجود این عیلامیها مردانه جنگیدند و آنقدر با فشاری کردند که آسوری ها نتوانستند موفقیتی حاصل کنند و عقب نشینی اختیار کردند اگر چه ظاهراً جنگ پی نتیجه ماند ولیکن در معنی آسوریها شکست خوردند این جنگ از اسم محل موسوم است



به جنگ دوری<sup>(۱)</sup> پس از این واقعه آسور بچنگ بامضر و فلسطین و هیت ها و غیره پرداخته در همه جا پیشرفت نمود و مملکت هیت جزو آسور گردید - جزیره قبرس هدایا به نینوا فرستاد و ساماری<sup>(۲)</sup> از فلسطین مجزی و تابع آسور شد

## جنگ دوم و سوم - بعد از سارکن دوم

سین ناشریب<sup>(۳)</sup> بر تخت آسور نشست در این اوان انقلابی در عیلام روی داد توضیح آنکه پادشاه عیلام کال<sup>(۴)</sup> لودوش را محاصره کرده گرفتند و کشتند پادشاه آسور از این واقعه استفاده کرده از طرف جنوب عیلام (سواحل خلیج فارس) داخل جلگه شوش گردید و بطوریکه خودش در کتیبه نوشته می و چهار قلعه و برج را گرفته خراب کرد و اهالی آنها را باسارت به آسور برد در این موقع عیلامی ها گودور<sup>(۵)</sup> ناخون دی را به پادشاهی معین کردند ولیکن او در کوهستان مانده اقدامی برای جلوگیری از آسوریها نکرد و اینها چون وضع را اینطور دیدند بطرف ماداگتو<sup>(۶)</sup> که در کوهستان بود حمله بردند ولیکن چون باران و برف راهها را غیر قابل عبور کرده بود بالاخره آسوریها عقب نشینی و بآسور مراجعت کردند و مردم عیلام چون از گودور<sup>(۷)</sup> ناخون دی بواسطه بی قیدی که نشان داده بود ناراضی بودند او را گرفته کشتند (۶۹۲ ق. م) و بجای او اوم<sup>(۷)</sup> مان<sup>(۷)</sup> می<sup>(۷)</sup> تانو نامی را بسلطنت انتخاب کردند این پادشاه سر و صورتی بفشون عیلام داده ماندازه آن را قوی کرد که بابل مقدم برای

(۱) — Durilu.

(۲) — Samarie.

(۳) — Sennascherib.

(۴) — Kalludusch.

(۵) — Kudur-Nakhundi.

(۶) — Madaktu.

(۷) — Umman-Minanu.

اتحادی با عیلام بر ضد آسور گردیده از خزائن ارباب انواع بابل و جوهی برای تجهیزات به عیلام داد و این دولت از عیلامیها و مردمان دیگر فلات ایران ( که در این زمان آریایی بودند ) قشون مهمی تهیه کرد و جنگ با آسور در گرفت این جنگ خونین بود چه طرفین مقاومت نمودند و باوجود اینکه سردار قشون عیلامی کشته شد باز عیلامی ها آن قدر پافشاری کردند که جنگ بی نتیجه ماند و فریقین بخانه های خود مراجعت کردند سال بعد ( ۶۸۹ ) سین ناشریب بطرف بابل قشون کشی کرده شهر را محاصره نمود و عیلامی ها بواسطه کسالت پادشاه ( که فلج شده بود ) نتوانستند ببابل کمک کنند بدینجهت بابل بزودی تصرف آسوریهها در آمد این دفعه شهر به نظامیان برای کشتار و غارت داده شد - دیوار و برج و باره های بابل با خاک یکسان گردید و خانه ها بغارت رفت بعد از سن ناشریب اسار هادون<sup>(۱)</sup> بر تخت آسور نشست و خرابی های بابل را مرمت نمود بطوریکه دروازه ها و برج و باره های شهر از نو ساخته شد پادشاه عیلام خوم بان خالداش<sup>(۲)</sup> چون آسور را در جاهای دیگر مشغول و گرفتار دید در مملکت بابل تاخت و تاز هایی نموده و تا شهر سیپ<sup>۳</sup> یاز پیش رفته با غنائمی به شوش مراجعت کرد ( ۶۷۴ ق. م ) و بعد از چند روز مرد بعد برادر او اورتاکو<sup>(۳)</sup> به تخت نشسته با آسور روابطی برقرار کرد بدینمعنی که آسور در سال مجاءه<sup>۴</sup> کمکی به عیلام نمود و دولت عیلام بحمه رب النوع سیپ<sup>۵</sup> یاز را که در جزو غنائم آورده بود مسترد داشت در زمان اسار هادون آسور باعلی درجه قدرت رسید : آسوریهها مصر را گرفته ولایات آن را غارت کردند و شاهزاده خانهای مصری را به اسارت به آسور بردند غیر از عیلام در آسیای غربی دیگر

(۱) — Esarhaddon.

(۲) — Khumban-Khaldasch.

(۳) — Urtaku.

دولتی نمانده بود که تابع یا دست نشاندۀ آسور نباشد

## جنگ چهارم - در ۶۶۹ آسور بنی پال به تخت

نشست و تمام حواس خود را به خوابانیدن شورش مصریها متوجه داشت عیلامیها از موقع استفاده کرده تاخت و تاز در مملکت بابل برداختند و غنائمی از آنجا آوردند پس از آن زودی (آرتاکر) درگذشت و برادر او (تِاومتان) (۱) محکم بتخت نشست این تغییر سلطنت برای عیلام بسیار شوم بود توضیح آنکه پادشاه جدید خواست برادر زاده های خود را بکشد و این اقدام باعث شد که شصت نفر از شاهزادگان عیلامی فرار کرده به دربار آسور پناه بردند و پادشاه آسور با آغوش باز از آنها پذیرائی کرد با این مقصود که از جنگ خانگی استفاده کرده عیلام را ضعیف و بعد در هم شکنند از طرف دیگر (تِاومتان) به آسور تکلیف کرد که فراریان عیلامی را مسترد دارد پادشاه آسور نمیخواست این تکلیف را قبول کند زیرا تصور میکرد که قبول آن در انظار ضعف او را نشان خواهد داد ولی قبل از دادن جواب قطعی در اندیشه فرورفت و بالاخره از ارباب انواع آسور در باب جنگ استفسار نمود و جواب مساعدی شنید پس از آن با قوت قلب جواب ردی به عیلام داد و جنگ در گرفت چون قشون آسور به زودی بمحدود عیلام رسید و تمام قوای عیلامی حاضر نبود پادشاه عیلام در انتظار تکمیل قوای خود با نانی تا نزدیکی شوش عقب نشینی کرد و برای اینکه فرصتی بدست آرد یکی از سرداران خود را برای مذاکرات صلح نزد سردار آسوری فرستاد ولیکن سردار مزبور دریافت که این اقدام برای بدست آوردن فرصت است و فرستاده را کشت و جنگ شروع شد طرفین با نهایت ابرام جنگیدند و مدتی این



جنگ بطول انجامید بدون اینکه نتیجه قطعی حاصل شود ولی بالاخره آسوریها میسر قشون عیلامی ها را که در کنار رود کارون بود شکست داده بآب ریختند بعد از این واقعه باقی مانده قشون عیلامی شکست خورده در پناه جنگل خرما بطرف کوه فرار کرد و آسوریها آنها را تعقیب کردند پادشاه عیلام که در این جنگ شخصاً جنگ میکرد رشادت حیرت انگیزی بروز داد بدینمعنی که حالات بی در پی بقشون آسوری نمود تا آنکه زخم برداشت در اینموقع خواست سوار عرابه شده از میدان جنگ خارج شود لیکن یکی از چرخ های عرابه او در جنگل خرما بدرختی خورد و شکست و او از عرابه بیرون افتاد در این حال یکی از شاهزادگان فراری که با آسوریها او را تعقیب میکرد رسید و در اینجا پادشاه که پیاده جنگ میکرد زخم جدیدی برداشت و با کمال تنفر از اینکه عیلامی بر ضد عیلام اقدام میکنند به پسرش امر داد که شاهزاده مزبور را بکشد ولی از او کاری ساخته نشد و آسوریها پادشاه را احاطه کرده سرش را بریده به نینوا بردند این جنگ موسوم است به جنگ (نول نیز) (۱) که تقریباً در ۶۵۹ قبل از میلاد روی داده همینکه خبر شکست قشون عیلامی به شوش رسید انقلابی در آنجا روی داد بدینمعنی که هوا خواهان شاهزاده های فراری مخالفین خود را گرفته در زنجیر کردند و شادها از این شکست نمودند پس از آن بدستور پادشاه آسور پسر بزرگتر اُرناکو (خومبان ایگاش) (۲) به پادشاهی عیلام نامزد شد و آسوریها باج از عیلام گرفته به نینوا مراجعت کردند

شکست عیلامی ها باعث جشنهای زیادی در آسور گردید زیرا عیلام از تمام دول آن زمان یگانه دواق بود که با آسور همسری میکرد و دشمن ارفی آسور بود آسوریها با اسرای عیلامی بی رحمانه رفتار کردند یعنی بعد از

(۱) - Tulliz

(۲) - Khumban-Igaach

کشتن آنها جسد آنها را قطعه قطعه کرده بولایات فرستادند و سرپادشاه  
عیلام را به تبری آویخته و بعد از اینکه در جشنها همه نشان دادند  
آن را روی یکی از دروازه های نینوا نصب کردند

## جنگ پنجم - بعد از جنگ اول آسور بنی پال با عیلام

برادر او که در بابل پادشاه بود بر او باغی شد و جهت باغیگری این بود  
که پادشاه آسور میخواست او را تغییر دهد در ابتداء پادشاه عیلام که  
دست لشانده آسور بود بیطرف ماند ولی وقتی که پادشاه آسور خواست  
عیلامها مجسمه (نه نه) ربه النوع ارنخ را مسترد دارند پادشاه عیلام در  
موقع بسیار ناگواری واقع شد چه این مجسمه قرنهای در شوش بود  
و چون مردم سرستشی برای آن داشتند استرداد آن با پادشاهی عیلام  
مبیانت داشت در این احوال بابل به پادشاه عیلام بازجویی از خزانه  
ارباب انواع بابلیها داد و او بواسطه موقع بدی که داشت مجبور شد  
با بابل متحد شود در ۶۵۱ جنگ شروع شد ولی جنگی که قطعی بوده  
باشد مابین فریقین روی نداد آسورها باغتشاشات داخلی عیلام دامن میزدند  
چنانکه در اثر آن تامل ماری تو<sup>(۱)</sup> برادر پادشاه عیلام او را گرفته کشت  
و بتخت نشست پس از آن که زبادی برای عیلامی هائی که در مقابل  
آسورها بودند فرستاد تا تصور نشود که در سیاست خارجه عیلام تغییری  
رو داده ولی بعد از چندی این پادشاه هم گرفتار باغیگری یکی از دست  
نشانده های خود موسوم به ایندا بوغاش<sup>(۲)</sup> گردید و از او شکست خورده  
بطرف خلیج فارس فرار کرد و بالاخره گرفتار گردیده به نینوا باسارت  
رفت آسور بنی پال با او با مهرمانی وقتدار نمود زیرا او را برای اجرای

(۱) — Tammartu.

(۲) — Inda-Bugash از این اسم بعضی تصور میکنند که این شخص آریانی بوده

خیالات خود راجع به عیلام لازم داشت .

## جنگ ششم - پادشاه آسور پس از آنکه قشون کشی

به بابل کرده آنرا گرفت و کشتار و غارت زیادی در شهر نموده دیوار و برج و باره شهر را خراب کرد تصمیم گرفت که کار عیلام را ساخته خیال خود را از طرف این دشمن ارثی راحت کند در این اوان اوضاع داخلی عیلام طوری بود که هرآن پادشاه آسور میتواند از اختلافات داخلی استفاده نماید از طرف دیگر ایندا بوغاش برای کمک کردن به بابل اقدامی نکرد و بعد از سقوط این شهر سفرائی نزد پادشاه آسور فرستاد ولیکن پادشاه مزبور آن ها را خوب نپذیرفت و استرداد کلدانی هائی را که در زمان یاغیگری بابل مان کمک نموده و بعد به عیلام فرار کرده بودند خواست و ضمناً تهدید کرد که اگر آنها را مسترد ندارند شهر های عیلام را خراب نموده مردم را به اسارت خواهد برد و با پادشاه عیلام همان معامله را خواهد کرد که با تِاوم مان نمود در این حبس و بیص ایندا بوغاش را نجبا کشته خوم بان کالداش را (۱) بجای او بر تخت نشاندند و آسور بنی پال از موقع استفاده کرده تان ماری تو را بتخت عیلام نشانید ولیکن همینکه او به تخت نشست کنگاشی برضد آسور بها ترتیب داد - مطلب قبل از اجرای آن افشاء شد و در اثر آن او را باز گرفته در محبس انداختند و آسور بها پس از آن مملکت را غارت کرده با غنایم زیادی به نینوا مراجعت کردند از جریان وقایع پیداست که بواسطه نفاق داخلی برای عیلام رمقی نمانده بود و جنگ های داخلی و خارجی آن را بسرعت بطرف انقراض می برد

(۱) — Khumban-Kaldasch.

## جنگ هفتم - در ۶۴۵ پادشاه آسور که از نتایج جنگهای

قبل نا راضی بود باز در بن بهانه برای جنگ با عیلام گردید و با این مقصود ( نام ماری نو ) را بعیلام فرستاده از ( 'خوم بان کالداش' ) استرداد کلدانیهای مذکور و مجسمه ( نانا ) را مطالبه کرد پادشاه عیلام دید قبول کردن این تکالیف با مرگ او مساوی است بنا برین تصمیم گرفت که مقاومت کند و آسوریها قشون قوی خود را بطرف عیلام حرکت داده وارد شوش شدند و در اینجا آنچه توانستند کردند خزانه پادشاهان عیلامی که از غنایم جنگهای سابق آنها با سومر و اکد پر بود بدست آسوریها افتاد همچنین طلا و نقره که بابل در موقع اتحاد بعیلام داده بود با مجسمه ها و اشیاء نفیسه معابد عیلامی و آنچه در خانه ها از ثروت و اشیاء قیمتی بود به نینوا منتقل گردید آسوریها به کشتار و غارت اکتفا نکرده استخوان های پادشاهان و اشخاص نامی عیلام را از قبور بیرون آورده به نینوا فرستادند و سی و چهار مجسمه پادشاهان عیلام که از طلا و نقره و مرمر و غیره ساخته شده بود جزو غنایم آسوری گردید رفتار آسوریها در عیلام طوری بود که آنها یکی از معاصرین از کثرت کشتار و غایت خرابی تشبیه بقبرستانی میکند (۱) مجسمه نانا ربه النوع اریخ را که يك هزار و شصت و سی و پنجسال در عیلام بود پادشاه آسور بدست آورد و برای شهر اریخ پس فرستاد آسوریها پس از کشتار و غارت شهرها و حمل آنچه در این شهرها از ثروت عیلامی یافتند اسرای بیحد و حصری چه از شهر شوش و چه از شهرهاییکه تسلیم شده بودند به آسور بردند و ( 'خوم بان کالداش' ) آخرین پادشاه عیلام که

(۱) ( حزقیل ) یکی از پیغمبران بنی اسرائیل در باب عیلام گفته است : این است عیلام و تمام جمیع آن در اطراف قبر آن تمام آنها کشته شدند تمام آنها از دم شمشیر گشته

فرار کرده بود بعد از چندی بدست آسوریها افتاد آسور بنی پال او  
و (نام ماری 'تو) را که هر دو پادشاه سابق عیلام بودند بعزانه خود بست  
و آنها عزانه سلطنتی را بمعبد آسور و (ایش 'تار) ارباب انواع آسوریها  
کشیدند (۱) مملکت عیلام پس از آنکه آسور بدست مدها منقرض شد  
تابع مدی گردید و بعد بدست پارسی ها افتاد و یکی از شاخه های سلسله  
هخامنشی در آن زمان برقرار گردید ذکر این وقایع در جای خود میباشد  
راجع به آسور بنی پال پادشاه این زمان آسور لازم است گفته شود که  
در تاریخ معروفیت سبانی یافته ولیکن نه بواسطه فتوحاتش در عیلام بلکه  
بجهت این که کتابخانه ترتیب داده که امروزه بدست اروپائی ها آمده  
و از آثار مزبور اطلاعات گرانبیهائی راجع به تاریخ آسور و ممالك مجاور  
آن حاصل شده این پادشاه علاوه بر جمع آوری لوحه های آسوری سوادی  
از لوحه های بابلی برداشته و ضبط کرده این لوحه ها که از حیث عدّه  
بچندین هزار میرسد امروزه در موزه بریطانیائی مورد مذاقه و تحقیقات  
علمی است

قبل از این که عیلام را گذاشته بگذریم لازم است يك نظر قهقرائی  
بنام تاریخ آن افکنده کلمه چند راجع به کلیات آن بگوئیم چنانکه از تاریخ  
آن پیداست عیلامیه يك نوع تمدنی بدور آمده و خطی برای خود ترتیب داده بودند  
و صنایعی نیز داشتند ولیکن از حیث تشکیلات دولتی چنان بنظر میآید  
که هیچ گاه نتوانستند از حالت ملوک الطوائفی بیرون آیند بخصوص  
مردمان کوهستان آن که همیشه نیم مستقل یا مستقل بودند و فقط در  
(۱) این است ترجمه کتبه آسور بنی پال راجع به فتوحات او در عیلام: (خاک شهر شوشان  
و شهر ماداکنو و شهر های دیگر را نهاما بمملکت آسور کشیدم و در مدت يك ماه و يك  
روز مملکت عیلام را در تمامی عرض آن جاروب کردم من این مملکت را از عبور حشم  
و کوسفند و نیز از صدای موسیقی محروم نمودم و بوحوش و مار و حیوانات کور و  
غزال اجازه دادم که آن را اشغال کنند)



مواقع همدید دشمن خارجی موقتاً دور هم جمع میشدند جنگهای عیلام با خارجه موافق تشکیلات این دولت است این جنگها چنانکه دیدیم عبارت از تاخت و تاز و مقصودی که تعقیب میشده آوردن غنائم بوده عیلام قادر نبود که مملکتی را تصرف کند و حدود خود را بسط دهد یا مملکتی را که گرفته حفظ نماید با وجود این عیلامیها در مدت سه هزار سال ( موافق آنچه عجلال محقق است شاید بیشتر هم باشد ) هویت خود را در مقابل مردمان قوی مثل سومریها و اکدیها و دول قدری مثل بابل و آسور حفظ کردند و گاهی هم با آنها شکست فاحشی وارد آوردند و بالاخره اگر عیلام بزانو در آمد بواسطه انقلابات داخلی و جنگهای درونی خانه برانداز بود و الا ظن غالب این است که میتوانست از عهد آسوریها نیز بر آمده عمر خود را در صفحه روزگار ادامه دهد زیرا اگر دقیق شویم روشن است که آسوریها در میدان جنگ آنها را شکست ندادند بلکه بواسطه دامن زدن به نفاق خانه برانداز قبلاً آنها را ضعیف و بعد بر آنها غلبه کردند در هر حال از ۶۴۵ ق. م دولت عیلام از صفحه روزگار محو شد و مرور گذشته های آن از خاطر ها فراموش گردید و چنان فراموش شد که حتی در داستانها و افسانه ها هم اثری از آن نماند زیرا نه فقط مردمان عهد جدید چیزی در این باب نشنیده بودند بلکه مورخین ملل قدیمه مثل یونانیها و رومیها و غیره نیز چیزی در این باب نمیدانستند و الا در کتب خود راجع بتاریخ عالم ذکر میکردند بالاخره حفريات شوش برده از روی گذشته های این ملت که در پس ظلمت پنجاه قرن گذشته مستور بود برداشت و تاریخ آنها را اندازه روشن نموده دولتی بر دول عهود قدیمه افزود معلوم است که تاریخ این مملکت هنوز کاملاً روشن نشده است و چنانکه دیدیم به قسمت هایی بر میخوریم که تاریك است ولی امید است با تحقیقاتی که میشود در آتیه این قسمتها هم روشن گردد.



# تاریخ آریان‌های ایرانی

**مقدمه** - چنانکه در فوق گفته شد این مردمان زمانی با سایر اقوام و

طوائف هند و اروپائی در يك جا زندگی میکردند و از حیث زبان و مذهب و اخلاق و عادات تفاوت‌های اساسی در میان آنها نبوده چنانکه مقایسهٔ مذهب و اخلاق و عادات آنهاست که بایران آمده اند تا مردمان آریائی که بهند رفته اند این موضوع را ثابت میکند ولیکن از این نوع کلیات که بکنزیم دیگر اطلاعات درستی در دست نیست همینقدر از تحقیقات و قرائن معلوم است که آریان‌ها در عهدی صحرا را گرد بوده ارباب انواعی را مثل وَرَثَرَنَّا<sup>(۱)</sup> رب النوع رعد میپرستیدند و بعد از اینکه بایران آمدند باز تا اواخر قرن نهم قبل از میلاد اطلاعات درستی از وضع زندگانی و کارهایشان نداریم زیرا سلاطین آسور فقط از نیمهٔ قرن نهم قبل از میلاد به بعد از مدها و پارسها در کتیبه‌های خود اسم میبرند ولی باز از قرائن اینطور استنباط میشود که در این عهد بازرغات آشنا گردیده و بالنتیجه ده و شهر نشین شده بودند. راجع بمذهب این مردمان بعد از آمدن بایران نیز اطلاعات صحیحی در دست نیست چه در باب پیدایش زرتشت و آئین زرتشتی کمال اختلاف مابین محققین اروپائی حاصل است بعضی زمان زرتشت را تاهزار و شصت سال قبل از مسیح و بلکه بیشتر بالا میبرند و برخی تا اوایل دورهٔ هخامنشی پائین می‌آیند و اشخاصیکه میخواهند خیلی بیطرفانه بمسئله نگاه کرده باشند چنانکه در جای خود ذکر خواهد شد از نیمهٔ قرن هفتم ق. م. بالاتر

(۱) Varatharagnā همین کلمه است که بعدها وَرَثَرَنَّا و بهرام شده است



نمیروند بنا براین نمیتوان از روی تحقیق گفت که مذهب آریان ها بعد از آمدن بایران تا پیدایش زرتشت چه بوده و عجماله بحقیقه نزدیک تر این است که قبل از قرن هشتم نیز پرستش میثر (مهر) رب النوع آفتاب در میان آن ها رواج داشته بعضی از محققین را عقیده آنست که هرمزد پرستی هم در این عهد در مذهب آنان داخل بوده و میگویند که این مطلب منافات با پیدایش زرتشت در نیمه دوم قرن هفتم قبل از میلاد ندارد زیرا چنین بنظر میآید که زرتشت مذهب قدیم را تصحیح کرده از قرائن چنین استنباط میشود که پرستش عناصری مثل باد و آب و آتش و غیره نیز جزو مذهب آنها بوده : آفتاب را چشم آسمان و برق را پسر آسمان میدانستند ولی چیزی که اهمیت دارد و باید در نظر داشت این است که عقیده آریانیهای ایرانی نسبت باریاب انواعشان مثل عقیده سومریها و بابلیها و آشوریها نبود که دائماً کفار را بدهند تا از غضب آنها محفوظ بمانند بلکه اعتقادشان این بود که روشنائی بر تاریکی غلبه خواهد کرد و بشر باید در این کار باریاب انواع کمک کند : یکی از کمکها این است که سرود ها در حمد آنها بخواند و قربانی کند و کمک دیگر سعی و عمل است در زندگانی که باید با راستی و درستی توأم باشد چنانکه شرح این مطلب در فصل دوم باب پنجم به تفصیل بیاید از طرف دیگر بعقیده آنها سرودن حمد و قربانی کردن نتیجه نداشت اگر انسان دارای سه صفت اخلاقی نبود : ۱- منش (ضمیر) نیک ۲- گفتار نیک ۳- کردار نیک بنا بر آنچه گفته شد تاریخ آریانیهای ایرانی از قرن هشتم بلکه از قرن هفتم قبل از میلاد شروع میشود و در اینصورت آنچه قبل از آن بوده جزو اعصار قبل از تاریخ محسوب است راجع به اعصار مزبور استنباطاتی بطور کلی میتوان نمود مثل اینکه آریان های ایرانی وقتی که بایران

آمده اند به چند قوم تقسیم شده هر کدام مملکتی را اشغال کرده و به شکل ملوک الطوائفی مدتها زندگانی نموده اند فقط وقتی که خطری متوجه آنها میشده متحد می گردیدند از اقوام مذکوره سه قوم - مدعا و پارسها و پارتها - قوی تر و برجسته تر از سایرین بوده و هر کدام بنوبت خود در تمام فلات ایران حکومت کرده اند<sup>(۱)</sup> زبان و عادات و اخلاق این سه قوم خیلی بهم نزدیک و همه تقریباً دارای یکنوع ترتیبات اجتماعی بوده اند در نزد همه آنها زندگانی اجتماعی روی دو اصل قرار یافته بود: ۱) حفظ خانواده ۲) مالکیت خصوصی خانواده بر حکومت مطلقه پدر یا رئیس خانواده و بر اطاعت زن و اولاد از شوهر و پدر و تعدد زوجات و حفظ اجاق خانواده تشکیل شده بود رئیس خانواده در آن واحد قاضی و مجری آداب مذهبی و محافظ اجاق خانواده بود مقام زنها در نزد مردمان مزبور بهتر از مقام زنهای ملل دیگر در نزد مردانشان بنظر میآید خانواده ها جزو تیره و تیره ها جزو عشیره یا طایفه محسوب میشدند چنانکه در تاریخ مدی و پارس و پارت دیده میشود که یکعده خانواده هائی خود را به تیره ها و عشیره هائی منتسب میداشتند که از ازمئه قدیمه بوده است راجع به تشکیلات آریانیهای قسمت شرقی یا شمال شرقی ایران به چند مملکت تقسیم آورند این است: قسمت شرقی یا شمال شرقی ایران به چند مملکت تقسیم میشده مبنای تشکیلات روی خانواده بوده و آن را (نافه) مینامیدند چند نافه تیره را تشکیل میداده و آن را (نشوما) میگفتند از چند تیره که با هم قرابت داشتند عشیره تشکیل میشده و آن را (زن تو) مینامیدند قومی که از چند عشیره ترکیب شده بود (ده بو) نام داشت مرکز خانواده را (نَهان) مرکز تیره را (ویس) یعنی ده و مسکن عشیره را (گَشو) یعنی بلوک

(۱) - اقوام دیگر اینها بوده اند: ماختریها - گرمانیها - ورکانیها - قرخواتیها - مرگوتیها - ساناگیرت ها - هر کدام قسمتی را از ایران اشغال کرده اند چنانکه بیاید

مینامیدند از میان رؤساء خانواده ها رئیس تیره (ویس پت) و از میان ویس پت ها رئیس عشیره انتخاب میشد (ده یویت) یعنی رئیس قوم یا ولایت نیز ظاهراً انتخابی بوده (۱) چنانکه از آوستا استنباط میشود یکی از ده یویت ها که هوسرو (خسرو) نام داشته و از خانواده (کوی) بوده دولت بزرگی تشکیل داده و بواسطه ابهت او کوی دراز منه بعد علامت تفحیم گردیده (مثل اسم قیصر در روم) تمام این مردمان یا اقوام خود را برای امتیاز از همسایگان آریائی میگفتند بنا براین تشکیلات آریانه‌های ایرانی پنج درجه بوده: خانواده - تیره - عشیره - قوم - ملت (آریائی)

بعد از تشکیل دولتهای بزرگ ریاست ده یو در شخص شاه بزرگ که رئیس ملت بود مستهلک شد آریان‌های ایرانی از حیث تمدن اگر چه از بابل و آسور پست تر بودند و چیزهای بسیاری از آنها اقتباس کردند اما از حیث اخلاق برعکس برابلی‌ها و آسوریها از حیث سادگی و پاکی آن برتری داشتند زیرا مذهبشان راست گوئی و درست قوی و سعی و عمل را تشویق میکرد شرح این مطلب در ذیل بیاید این است کلیاتی که محققین توانسته‌اند بدست آورند (۲) تاریخ آریان‌های ایرانی به چهار قسمت تقسیم میشود: اول عهد قدیم که از رأس قرن هفتم قبل از میلاد شروع شده در نیمه قرن هفتم میلادی خاتمه می‌یابد دوم عهد متوسط که از نیمه قرن اول هجری شروع شده تا بدو سلطنت صفویه امتداد می‌یابد این عهد را می‌توان

(۱) - آیت‌یات بوده و در ازمنه بعد (تند) و (بند) شده که بمعنی رئیس است مثل سپهد و غیره چنانکه بیاید

(۲) - در باب آریانه‌ها و اینکه در کجا بوده‌اند و آریانه‌های ایرانی و هندی از چه راهی بایران و هند وارد شده‌اند و چه پیش آمده که از مسکن اصلی باطراف رفته‌اند محققین خیلی تتبع کرده‌اند ولیکن هنوز به نتیجه تقریباً متفق علیه باشد بیش از آنچه در فوق گفته شد نرسیده‌اند در موقعیکه صحبت از داستانهای ملی خواهد بود باین مسائل بطور مشروح مراجعه خواهیم نمود

و قسمت تقسیم کرد قسمت اول ناظهور فتنه مغول و قسمت دوم آمدن مغولها بایران تا تأسیس دولت صفویه عهد سوم که میتوان اندازه جدیدش نامید از دوره صفویه تا آغاز مشروطیت ایران و لاخره عهد چهارم از ابتدای مشروطیت تا امروز امتداد می یابد رنج قدیم ایران نیز به دوره هائی تقسیم میشود اول دوره مدها دوم دوره پارسی ها سوم دوره مقدونی ها و سلوکیده ها چهارم دوره رت ها پنجم دوره دوم پارسی ها تاریخ ابن عهد طولانی را که تقریباً اعل چهارده قرن است بدو طرز میتوان بیان کرد : اول موافق مدارك تاريخى و اسناد تاريخى مى يعنى نوشته هاى مورخين خارجه و كتيبه هاى كه شاهان هخامنشى و ساسانى مانده و نتيجه حفرياتى كه در جاهای مختلف لك قديمه آسيا و افريقا شده و بعضى قسمتهاى تاريخ ايران را روشن کرده كتب مذهبي و غير مذهبي آريانه هاى ايرانى و مسكوكات و غيره

بم از روى داستانهاى كه از عهد قدیم در خاطر ها مانده و از نسل نسل منتقل شده تا در زمان ساسانیان جمع آورى شده و در قرن چهارم جری موضوع شاهكارى گردیده كه يكى از بزرگترين شعرای ايران حكيم والقاسم فردوسى طوسى ساخته و مشهور بشاهنامه فردوسى است معلوم است كه مدارك نوع اول از حيث صحت و تحقق بمراتب برترى دارد در صورتيكه ستانهاى مذکور چون مدنهای مدید بطور شفاهی از نسل به نسل منتقل شده بتدریج شاخ و برگهاى بر آن افزوده فاقد صحت تاريخى و تحقق گردیده را چه بسا وقایع زمانیکه بزمان دیگر منتسب گردیده واسامى اشخاصیکه با نامى اشخاص دیگر و دوره دیگر مخلوط شده و از همه اینها گذشته چه بیاری از وقایع مهمه و شاهان بزرگ كه بکلى نسبتاً منسى شده اند و هیچ يكى از آنها در داستانها نمانده بنا براین روشن است كه باید اساس تاريخ بد قدیم ايران را برای رعایت صحت بر روى مدارك نوع اول قرار داد و

پس از آن داستان‌ها را هم بخاطر آورد تا شاید بتوان از مقایسه آنها با تاریخ يك نوع کلیانی استنباط کرد راجع بمدارك نوع اول باید گفت که تا زمانی که خاور شناسها بخواستند کتیبه‌های ایران قدیم و آسوری و بابلی و مصری و غیره موفق نشده بودند و حفاریاتی در جاهای تاریخی بعمل نیامده بود بگانه منابع اطلاعات تاریخی ما راجع بعهد قدیم مؤرخین یونانی و رومی و ارمنی و غیره بودند ولیکن از وقتی که پیشرفت های مذکور حاصل شده است مطالب زیادی روشن تر و چیزهای زیادی که مجهول بوده معلوم گردیده و منجمله اسامی شاهان ایران را که یونانیها برای نجاس بازبان خود تصحیف کرده بودند حالا بطور صحیح میدانیم و بهمین جهت در این کتاب این ترتیب اتخاذ گردیده که اگر در خطوط قدیمه اسامی شاهان و محل‌ها ضبط شده عین آن را ذکر کرده ایم و الا بطوریکه مؤرخین عهد قدیم نوشته اند نوشته ایم در خاتمه باید گفت که ایران شناسی هنوز مرحله ابتدائی خود را سپر میکند چه در بسیاری از جاهای تاریخی ایران مثل همدان و استخر و پاسارگاد و تیسفون و محل شهر صد دروازه در نزدیکی دامغان و غیره حفاریات علمی هنوز صورت وقوع نیافته و در شوش هم که حفاریات پیشرفتی کرده و آثاری بدست آمده هنوز بدوره های تاریخی آریانه‌های ایرانی نرسیده‌اند و روی هم رفته باید اذعان کرد که ما تاریخ ایران قدیم را کاملاً نمیدانیم زیرا یونانیها و رومیها و غیره غالباً قسمت هائی را که بمالك خودشان مربوط بوده است با تفصیل یا اختصار نوشته اند و حال آنکه ایران تنها در مغرب کارهای مهم انجام نمیداده و از اینجا میتوان استنباط کرد که چه بسیار حوادث و وقایعی که در داخله ایران یا در حدود شمالی یا شرقی آن روی داده و از خاطرها محو گشته با وجود این چون کاوشها و تحقیقات تاریخی در جریان است باید امیدوار بود که بعدها تاریخ ایران از آنچه امروزه هست خیلی روشن تر و صحیح تر گردد



## یونانیهای قدیم که راجع بتاریخ ایران آثاری از خود گذاشته اند

چنانکه در فوق گفته شد راجع بتاریخ ایران قدیم اشخاصی از یونانیهای قدیم و غیره کتب از خود گذاشته اند که اسم هر يك از آنها در جای خود ذکر خواهد شد ولیکن چون در این کتاب از مورخین یونانی زیاد اسم برده میشود شناختن آنها مقدمهٔ ولو بطور اختصار لازم است مشهور ترین آنها از اینقرارند

۱ - هرودوت (۱) مورخ یونانی که پدر تاریخ نامیده شده از اهالی هالیکارناس مستعمرهٔ یونانی در آسیای صغیر بود و چون این شهر جزو مستملکات ایران بود مورخ مذکور تبعهٔ ایران محسوب میشد مدت زندگانی او از ۴۸۴ الی ۴۲۵ قبل از میلاد است این مورخ سیاحتهای زیادی در ممالك مشرق زمین نموده و تحقیقات خود را راجع بتاریخ آنها نوشته است راجع بایران آنچه نوشته اگر از تصحیفی که در اسامی شده و نیز از قسمت هائی که افسانه هائی را حاوی است و هرودوت آنچه را که شنیده ضبط کرده است صرف نظر نمائیم باقی نوشته های او صحیح است زیرا کتیبه های داریوش و سائر کاوش ها و تحقیقات بطور کلی گفته های او را تأیید میکند

۲ - گت زیاس (۲) مورخ یونانی که طبیب اردشیر دوم (باحافظه) بوده و تاریخ ایران و هند را نوشته ولیکن نوشته های او راجع بایران چندان طرف توجه نیست

۳ - کزینفون (۳) مورخ یونانی که از ۴۳۰ الی ۳۵۲ قبل از میلاد میزیسته و از شاگردان سقراط حکیم بوده تصنیفات زیادی از خود گذاشته منجمله کتابی است که در باب عقب نشینی ده هزار نفر

(۱) - Hérodote.

(۲) - Ctésias.

(۳) - Xénophon. Anabase.

یونانی بعد از شکست کوروش کوچک در کوناکسا نوشته‌نوشته شامل احوال ایران آن زمان است و نیز کتابی درباره تربیت اطفال و جوانان نوشته که موسوم به کوروییدی یا سیرویدی است. (یعنی تربیت کوروش) زیرا برای مصداق تخیلات خود کوروش بزرگ را انتخاب کرده.

۴- پلوتارک (۱) مورخ یونانی، از ۵۰۰ الی ۱۲۵. بعد از میلاد میزیسته و کتابی در راجع نامی یونان و روم نوشته که قسمتهایی از آن با تاریخ ایران محاسن دارد.

۵- استرابون (۲) جغرافیدان مشهور یونانی در یکی ازولات آنتیای صغیر موسوم به کاپادوکیه تولد شده و در اوایل قرن اول بعد از میلاد در گذشته این عالم کتابی را جمع بـجـغرافیای عالم آن روزی نوشته که یکی از کتب بسیار نفیسه و خیلی جالب توجه است.

۶- دیودور (۳) از اهل جزیره سیسیل مورخ مشهور است و از کتابهاییکه او نوشته کتابخانه تاریخ عهد قدیم تشکیل شده. مورخ مذکور که یونانی بوده در قرن اول بعد از میلاد میزیسته.

از علماء و محققین اروپائی که در تاریخ ایران تحقیقاتی کرده و تصانیفی نوشته اند در اینجا ذکری نمیشود زیرا عده این تصانیف از صدها بیشتر است و ذکر آنها موضوع کتاب دیگری باید باشد ولی درج می‌نمایم که از بعضی از این مصنفین نفیسه استفاده شده، در مقرر یاد در ذیل صفحه اشاره می‌نمایم. مصنفین و کتاب او کرده ما می‌نویسیم و به علاوه فهرستی از کتب مذکوره. بآخر این کتاب ضمیمه شده است.

(۱) — Plutarque.

(۲) — Strabon. Géographie.

(۳) — Diodore de Sicile. Bibliothèque historique.

# باب اول

## دورهٔ مدها

**مقدمه** - مدها مردمانی بودند آریایی نژاد که در ابتدای قرن هفتم

قبل از میلاد سلطنت مد را تأسیس کردند چه زمانی این مردم به ایران آمده و در جنوب آذربایجان و کردستان امروزه سکنی گزیده‌اند درست معلوم نیست عقیدهٔ (دُمرگان) که حفريات شوش را اداره میکرد این است که در دوهزار سال قبل از میلاد بایران آمده‌اند و از قفقاز گذشته و چون نتوانسته‌اند به دولت قوی (آارات) طرف شوند آذربایجان امروزه و کردستان را متصرف شده‌اند سلاطین آسوری که از جنگهای خود در ارمنستان و صفحات مجاور آن بیاناتی میکنند تا ۸۳۷ ق. م اسمی از مدها یا پارسها نمیدهند و (سالماناسار) سوم که در ۸۳۷ ق. م (۱) سفر جنگی بطرف کردستان کرده برای دفعهٔ اولی اسم دو نوع مردم را میدرد یکی را (پارسوا) (۲) و دیگری را (آمادای) (۳) مینامد و بطوریکه میگوید مردم اولی در کوهستانها ما بین رود دهاب و دیاله و دیگری در جلگه‌های اطراف این صفحه سکنی داشته‌اند مردم آمادای همان مدها بوده‌اند زیرا بعدها هم آسوریها بطوریکه از کتیبه‌ها و بیانات سلاطین آسوری دیده میشود

(۱) از این بعد قبل از میلاد ق. م نوشته خواهد شد

(۲) — Parsua

(۳) — Amadai



مدها را باین اسم مینامیدند مدها مدت مدیدی تابع دولت آسور بودند و مکرر پادشاهان آسور به کردستان و ممالک همجوار آن قشون کشی نموده اند چنانکه جانشین (سالماناسار) سوم (۱) (سسی آداد) چهارم (۲) که از ۸۲۴ تا ۸۱۲ ق. م سلطنت کرده اسم مدها را در جزو ملل تابعه و باجگذار برده پسر این پادشاه (آدادنیراری) سوم (۳) به مدی در سال ۸۱۰ ق. م قشون کشی کرده ولی زیاده داخل مملکت مزبور نشده است در سال ۷۴۴ ق. م (تیکلات پیلستر) سوم با مدها جنگ کرده تمام طوائف آنرا مطیع نموده و شصت هزار اسیر و غنائم زیاده از کوسفند و شتر و غیره بیای تخت خود (کالاه) برده و یکی از سرکردگان او تا کوه دماوند ناخته و این کوه را آخر دنیا تصور کرده است باز در ۷۳۷ مدی عرصه تاخت و تاز آسوریه را شده و این در اثر طغیان آنها بر آسوریه بوده و باز در ۷۲۲ سارکن دوم پادشاه آسور با فلسطین جنگ کرده ساماری را گرفته و مردمان بنی اسرائیل را اسیر کرده به (کالاه) برده و قسمتی از اسراء را به شهرهای مدی فرستاده بعد از چندی همین پادشاه با مردم (مان نای) (۴) که در آذربایجان و طرف جنوب دریاچه اورمیه زندگی میکردند جنگ کرده و رئیس آن مردم را که موسوم به (دیا اُکو) (۵) بوده گرفته به شامات فرستاده این مردم بگفته آسوریه با مدها قرابت داشته اند بالاخره در زمان سلطنت (اسار هادون) (۶) در سنه ۶۷۴ قشون آسوری از دماوند هم گذشته تا کنار کویر بزرگ تاخته و غنائم زیادی برده و دو پادشاه را که موسوم به (سیدیر پارنا) و (ایارنا) (۷) بوده اند

(۱) — Salmanasar

(۲) — Samsi-Adad IV

(۳) — Adad-Nirari III

(۴) — Mannai

(۵) — Dayauku

(۶) — Essarhaddon

(۷) — Sidirparna . Eparna

اسیر کرده پادشاهان دیگر نیز به نینوا رفته برای سلطان آسور هدایا برده و حمایت او را در خواست کرده اند در جزو هدایا لاجورد زیادی بوده کلیه لاجورد ایران خیلی معروف بوده و آسورها از دعاوند مقدار زیادی از این سنگ می برده اند مدها موافق آنچه هرودوت نوشته است به شش طایفه تقسیم میشدند (۱) یکی از طوائف مذکوره طایفه مفها بوده مدها مردمی بودند که چشم و کلمه زیاد داشته چوپانی میکردند و در عرابه ها حرکت مینمودند خانواده بر روی حکومت مطلقه پدر و داشتن زنهای متعدد تشکیل میشده طلا و نقره را میشناختند و در صنعت در مرحله ابتدائی بودند (یعنی صنایع آنها خیلی خشن بوده) بعد که در مملکت خود (جنوب آذربایجان و کردستان) برقرار گشتند به زراعت پرداخته شهر نشین شدند ولی با وجود این از هم دیگر جدا و مستقلاً زندگی کرده فقط در مواقع خطر نك متحد میشده اند مدها بگفته هرودوت مدت پانصد سال تابع آسور بودند ولی موافق کتیبه های آسوری ظاهراً از دو قرن تجاوز نمیکند راجع بتاریخ مدی ما بین نوشته های هرودوت و کتزیاس اختلافاتی موجود است و چون نوشته های کتزیاس مورد توجه نیست در این باب متابعت هرودوت را کرده ایم (۲) از فهرست کتزیاس فقط اسم آخری موافقت با نوشته هرودوت می نماید اسم آربا کس و هردوکا مزر کتیبه های آسوری برده شده است و تصور میکنند که آخری آرتی کاس است اگر نوشته های کتزیاس صحیح باشد ابتدای تاریخ مدی از رأس قرن نهم قبل از میلاد است در هر حال جای تردید نیست که اگر هم اشخاص فهرست کتزیاس اشخاص تاریخی باشند بعضی از آنها دست نشانده آسور بوده اند

(۱) - اسامی طوائف مذکوره از قرار ذیل است : بوزها - پارتاگن ها - استرو خات ها - آری زانت ها - بودین ها - مفها

(۲) - فهرست اشخاص کتزیاس و مدت امارت یا سلطنت آنها این است : آربا کس (۲۸ سال) مائودا کس [۵۰] سوسارمئس [۲۸] آرتی کاس [۵۰] آری مانئس [۲۲] آرتانئس [۴۰] آرتی نیس [۲۲] آسنی براس [۴۰] اسپنداس [۳۵] آسنی کاس [۲۵]

# فصل اول

## شاهان مدی

دیا اُگو و تأسیس دولت مدی - چنانکه هرودوت نوشته شخصی (دیو-کس) (۱) نام (پسرفراوریس) (۲) که دهقان بود بواسطه عدل و انصاف در میان طائفه خود طرف رجوع عامه شد بدینمعنی که منازعات و محاکمات خود را مردم پیش او میبردند بعد از چندی او از اینکار بعنوان اینکه بکارهای شخصی نمیتواند برسد استعفا کرد و دزدی و اغتشاش نالا گرفت مردم جمع شده او را پادشاه خود کردند و او اول کاری که کرد این بود که مستحفظین برای خود معین کرد و محلی را که موسوم به اِکباتان بود برای پایتخت خود انتخاب کرد (در خطوط آسوری آمادانا و در کتیبه های هخامنشی هَکْ مَتان نوشته شده است یعنی محل اجتماع و امروزه مشهور همدان است) این شهر قبل از دیو کس نیز بوده و سلاطین آسور خیلی پیش از زمان دیو کس اسم آن را برده اند. ولیکن این پادشاه رونقی به آن داده و شهر جدیدی در روی تپه هائی که امروزه موسوم بمصلاست ساخته و هفت دیوار دور آن کشیده بطوریکه هر دیواری بر دیگری مشرف و دیوار درونی آخری بر تمام دیوار ها مسلط بوده است قصر پادشاه در قلعه هفتمین واقع و خزانه هم همان جا بوده. برجهای قلعه رنگ طلائی

(۱) - بعضی تصور میکنند که این شخص همان دیاوگو است که سارگون دوم ذکر کرده دو سال بعد از تبعید او بشامات آسوریه و ولایت همدان را (بیت دیاوگو) مینامند یعنی خانه دیاوگو

داشته و برجهای سائر دیوارها بالوان مختلف رنگ آمیزی شده بود این رنگ آمیزی در بابل علامات سیارات سبعة ولیکن در اینجا فقط تقلید بوده دیوکس مراسمی برای پذیرائی قرار داد که تقلید دربار آسور بود مثلاً رو برو شدن با پادشاه ممنوع بود و عرائض بشخص معینی داده میشد این شاه از هفتصد و هشت یا بقولی از هفتصد و یک الی ششصد و پنجاه و پنج ق. م سلطنت و در اینمدت مدبد هم خود را مصروف بجمع آوری و متحد کردن طوائف مدی نمود خوش بختی او از اینجا بود که سلطان آسور سین ناشربیب در بابل و عیلام گرفتار بود و فرصتی برای جنگ با مردمان کوهستانی نداشت بخصوص که مملکت مدی باج خود را مرتباً به آسور می پرداخت و بهانه برای دخالت آسوریها در مدی ظاهر آن بود **فَرَوَرْتِشْ** یا **فِرَوَرْتِشْ** - بعد از دیوکس پسرش **فَرَوَرْتِشْ** <sup>(۱)</sup> (**فرا اُرتِسْ** یونانیها) بتخت نشست و سیاست پدر خود را که حفظ مناسبات خوب با آسور بود تعقیب کرده باج را مرتباً بسلطان آسور (آسور بنی پال) میپرداخت ولیکن از طرف مشرق مرور مردمان دیگر را که از نژاد آریانی بوده با مدها قرابت داشتند باطاعت خود در آورد پارس هم در این زمان مطیع مدی گشت بعد از چندی مدها بواسطه پیشرفت هائی که در مشرق داشتند خواستند خود را از قید آسور خلاص کنند ولیکن قشون چریکی با ایلجاری آنها در مقابل قشون مشق کرده آسور که در جنگ با عیلام بیشتر ورزیده شده بود ناب نیاورده شکست خورد و قسمت بزرگی از قشون مدی معدوم و شاه هم کشته شد مدت سلطنت او ۲۲ سال وفات او در ۶۳۳ ق. م بود

هُوَوُخ شَتَر (کیا گسار یونانیها) این شاه از شکست فَرَوَز تیش در س عبرت گرفته دانت که با سپاهیان چریکی که طوائف و مردمان دست نشاندۀ بمد ها میدهند نمیتوان در مقابل قشون مشق کرده آسور مقاومت نمود این بود که بترتیب قشون دائمی پرداخته پیاده نظام و سواره نظامی مرتب کرد پیاده نظام مسلح به نیز و کمان و شمشیر بود سواره نظام نیز اندازان بسیار قابل بودند که از طفولیت به نیز اندازی و سواری عادت کرده این دو هنر را کاملاً آموخته بودند سواره نظام مدی چنانکه مورخین نوشته اند به سواره نظام آسوری از حیث عده و هنر مندی تفوق داشته زیرا سواران مدی در حال حرکت اسب چه در حین حمله و چه در حال گریز با کمال مهارت نیز می انداختند و اسبهای مدی از حیث طاقت و بردباری و تند روی و قشنگی در عهد قدیم معروف آفاق بودند پس از تهیه چنین قشونی هُوَوُخ شَتَر با آسوریها جنگید و با وجود مقاومت شدید آسوری ها آنها را شکست داد و دیری نگذشت که شهر نینوا محاصره شد شاید شهر مزبور بالاخره بواسطه گرسنگی تسلیم میشد ولیکن در اینحال خبر ناخت و ناز سَکْ ها (سیت ها) (۱) که از درند قفقاز گذشته بشمال مدی آمده بودند به هُوَوُخ شَتَر رسید و او مجبور شد محاصره نینوا را موقوف کرده برای حفظ مدی بمملکت خود مراجعت و از سَکْ ها جلو گیری کند در شمال دریاچه اورمیه جنگ سختی با آنها نموده شکست خورد و مجبور شد که شرائط آنها را بپذیرد پس از آن تمام مملکت مدی و ممالك مجاور معرض ناخت و ناز و قتل و غارت سَکْ ها واقع شد و ناخت و ناز

(۱) — سیت فرانسوی شده سیکت است و ایرانی های قدیم آن ها را سکا یا سَکْ می نامیدند.



آنها بطوریکه نوشته اند تا در بای مغرب اعتماد یافت فقط مردمانی که در قلاع بودند محفوظ ماندند ۲۸ سال سکّ ها در مدی بودند تا آنکه هووخ شترا پادشاه و سر کردگان آنها را میهمان و مست کرده تمام آنها را کشت پس از آن چون آنها بی رئیس ماندند باوجود مقاومت شدیدی که ابراز کردند شکست خورده از ایران رانده شدند ( ۶۱۵ ق. م ) در این اوان ( نیویولانس سار ) حاکم آسور در بابل ادعای سلطنت کرد و با هووخ شترا متحد شده نینوا را محاصره کردند پادشاه آسور ( ساراگس ) چون دید مقاومت نتیجه ندارد آتشی روشن کرده خود و خانواده اش را در آن بسوخت و این شهر نامی و معروف عهد قدیم که یکی از بزرگترین شهر های عالم محسوب میشد تسخیر و بکلی ویران شد بطوریکه از آن شهر جز خرابه هایی باقی نماند ( ۶۰۵ ق. م ) انقراض آسور بدین سرعت باعث حیرت است : درست چهل سال بعد از آنکه دولت عیلام را از صفحه روزگار محو کرد خود نیز از صفحه روزگار محو و بطوری فراموش شد که دو قرن بعد وقتی که قشون یونانی سرکردگی ( کزنفون ) از کالاه و نینوا میگذشتند راهنمایان آنها محل این دو پای تخت نامی دولت قوی آسور را ( لاریسا ) و ( میسیلا ) نامیده اند و بخاطر آنها خطور نمیکرده که در اینجا ها وقتی سرانوش ملل و دولت ها حل و عقد میشده جهة این فراموشی معلوم است اگر چه مصرها و بابلیها هم در موقع فتح نسبت به مغلوبین سفاک و بی رحم بودند ولیکن بابل قوانین و علوم و صنایع برای مللی که بعد آمدند گذاشت و مصر بناهایی کرد که امروز هم ایستاده و باعث حیرت است اما آسور با داشتن صنایعی که اقتباس کرده بود دولتی بود سبعم و غارتگر که جز خرابی و بدبختی و اسارت به ملل تابعه چیزی نداد این بود که اقوام و ملل با شغف انهدام آنرا تلقی کردند و زود

گذشته‌های محنت‌آور آنرا فراموش نمودند پس از آن مدها قسمت بزرگی را از آسیای پیشین صاحب شدند یعنی ارمنستان و قسمت علیای رود دجله و کاپادوکیه واقع در آسیای صغیر را تصرف کردند تسخیر این ممالک برای مدها زحمتی نداشت چه از سخت و ناز و غارت سلاک‌ها بکلی ضعیف شده بودند مدها در حالی که پیش می‌رفتند به مملکت لیدی که در تحت اداره آلیات دوات قوی شده بود برخوردند (۱) و با هم در جنگ شدند مدها اگر چه از حیث عده بر قشون لیدی فزونی داشتند ولیکن با قشونیکه بطرز سپاهیان یونان مشق کرده و کار آزموده بودند و سوا این نظام نامی داشتند جنگ خیلی دشوار بود بنا بر این شش سال این جنگ بدون پیشرفتی برای مدها طول کشید تا آنکه در سال هفتم (۵۸۴ ق. م) آفتاب گرفت (نوشته اند که این کسوف را طالس حکیم یونانی پیش‌بینی کرده بود) این کسوف اثر غریبی در سپاهیان طرفین بخشید باین معنی که آنرا علامت غضب خدا تعبیر کردند پس از آن دولت بابل هابین طرفین حکم شد و ورود هابیس (فرلایرماق حالیه) سرحد دولتی گردید هورخ شترا یک سال بعد فوت کرد (۵۸۵ ق. م) مورخین این شاه را پدشاهی عاقل و قوی الاراده و سائسی زبردست دانسته اند با وجود شکستهایی که در ابتداء از طرف آسوریها و سکها نصیب قشون او شد مأیوس نگردید و انقدر کوشید تا بر موانع غلبه کرد و دولت مدی را یکی از مقتدر ترین دول آن زمان نمود غلبه بر آسور کار آسانی نبود زیرا آسوریها بطوری که دیدیم مردمانی بودند بسیار جنگی و خشن و بیرحم و در فنون جنگی و محاصره و ترتیب قشون منظم شهرتی بسزا در عالم آن زمان داشتند (چنانکه محققین آسور را رومیهای مشرق میدانند) شاه مذکور چنین دولتی را از پای در آورد و این خود با انقراض ابدی این دولت توأم بود زیرا از این بعد این دولت هزار ساله دیگر کمر راست

(۱) — راجع به لیدی در ذیل ذکر می‌خواهد شد

نکرد راجع به بابل لازم است گفته شود که اتحاد آن بامدی بعد از سقوط نینوا بهم نخورد بلکه این اتحاد را شاه مدی با دادن دختر خود به بخت النصر پسر و ولیعهد پادشاه بابل تشدید کرد. راجع به معالکی که جزو آسور بودند اینطور مابین متحدین مقرر شد که شامات و فلسطین جزو بابل گردید و بخت النصر مصریها را که از گرفتاری آسور استفاده کرده این دو مملکت را اشغال کرده بودند از اینجاها راند و از این به بعد تا زمان کوروش و جنگ او با بابل این دو مملکت تابع بابل بودند. باغهای معلق که یکی از عجایب هفتگانه عهد قدیم محسوب میشد و به غلط نسبت آنرا به سمیرامیس (۱) ملکه آسور میدادند در زمان بخت النصر برای زب او که دختر شاه مدی بود ساخته شده بود. بخت النصر برای حفاظت بابل از طرف شمال سدی را بین دجله و فرات کشید این سد موسوم بود به دیوار (مدی) چنین سدی هم پادشاه مزبور از طرف جنوب برای حفاظت بابل اشیده بود.

ایخ تووی گو (۲) - این شاه پس از فوت پدر به تخت نشست (یونانیها او را آستیاژ نامیده اند) و مدت طولانی شاهی کرد و دربار خود را موافق ترتیبات دربار آسور منظم نموده بر شکوه و نجملات آن که تماماً تقلید از آسور بود افزود ولیکن مردم از او راضی نبودند چنانکه بعضی اینکه کوروش هخامنشی بروی خروج ارد خود مدها و ارا را کرده پیارسیها ملحق شدند و آن مملکت معظم ضمیمه پارس شد (۵۵۰ ق م) شرح این واقعه در جای خود بیاید.

(۱) — Sémiramis ملکه داستان آسور است از حیث تاریخ هویت او معلوم نیست.

(۲) — Ichuvigu



# حصص دوم

## تمدن مدی

راجع به تمدن مدها اطلاعات مبسوطی در دست نیست و یکی از جهات آن این است که شاهان مدی برخلاف شاهان هخامنشی حجاری های مهم و کتیبه هائی از خود نگذاشته اند یا هنوز کشف نشده که بتوان راجع زبان و خط و معتقدات و صنایع و چیز های دیگر آنها اطلاعاتی بدست آورد اینیه و عماراتی نیز از مدها نموده فقط چند دخیه در بعضی جا های ایران کشف شده که ایران شناس ها منتسب بزمان مدها میدارند راجع به تشکیلات این دولت هم چیزی نمیدانیم جز اینکه هووخ شترا قشون منظمی ترتیب داد و بعضی از شاهان مدی بر تجمعات درباری افزودند و ترتیبات درباری را از آسور تقلید نمودند معلوم است که حکومت مطلقه بوده و تمام قدرت در شخص شاه جمع میشده حدود مملکت بطوریکه از تاریخ مختصر آن بر میآید از این قرار بوده در مغرب رود هالیس (قرل ابرماق حالیه) در آسیای صغیر در مشرق باختر (بلخ امروزه) از طرف شمال رود ارس و از طرف جنوب قسمتی از خوزستان پس بنا بر این قسمتی از آسیای صغیر و تمام آسور و ممالک و ولایاتی که امروزه معروف به اذربایجان و کردستان و عراق عجم وری و دامغان و اصفهان و فارس و خراسان و بلخ است و نیز قسمتی از خوزستان و مازندران مملکت مدی را تشکیل میدادند (۱) اما اینکه زبان این ملت چه زبانی بوده هیچکس تحقیق نمیداند چه

(۱) — بعضی از محققین را عقیده آنست که دولت مدی از رود هالیس تا رود آمویه امتداد داشته ولیکن آنچه مسلم است همین است که ذکر شده

يك كه از این زبان در تاریخ مانده (۱) و آنرا هم ما از هرودوت مورخ یونانی داریم که میگوید مدها سک ماده را سپاگو مینامند دارمس تتر ایرانی شناس معروف فرانسوی (۲) عقیده داشت که زبان آوستائی زبان مدها بوده و بعضی از ایران شناسها تصور میکنند که این حدس ممکن است نزدیک بحقیقت باشد ولیکن چون آوستا در يك زمان نوشته نشده است عقیده دارند که اگر این حدس صائب باشد راجع بقسمتهای جوان تر آوستا است نه (کائها) پسرودها که خیلی کهنه تر است در هر حال شکی نیست که زبان مدها با زبان پارسی دوره هخامنشی یعنی پارسی قدیم تقریباً يك زبان بوده و تفاوت جزئی با آن داشته بعضی زبان کردی امروزه را مشتق از زبان مدها میدانند دارمس تتر زبان پشتهای افغانی را هم مشتق از این زبان میدانند راجع بمذهب مدهانیز همانقدر میتوان گفت که درباره چیزهای دیگر آنها توانسته اند بگویند دراینکه مَنها از اهل مدی و حتی طایفه از طوائف شش گانه آت بوده اند حرفی نیست ولی چه مذهبی داشته اند محققاً معلوم نیست دارمس تتر عقیده دارد که زرتشت از اهل مدی بوده و از مدی به باختر رفته در آنجا مذهب خود را رواج داده و وبهمرفته چنین بنظر میآید که مذهب هر مزد برستی در میان مدها بوده ولکن مَنها آن را آلوده به خرافات و ترهات و جادوگری و ساحری کرده بودند و زرتشت خواسته است آنرا اصلاح کند ولی مَنها نپذیرفته اند و او بباختر رفته در آنجا و سیستان مذهب خود را ترویج نموده کلیه در همه چیز مدها و پارسیدها بیکدیگر شبیه بوده اند و تفاوتهای اساسی مابین آنها نبوده چنانکه مورخین یونانی انقراض دولت مدها و روی کار آمدن پارسیدها را يك واقعه یا امر داخلی

(۱) — مقصود اسم عام است والا اسامی خاصه زیاد است

(۲) — James Darmesteter. Etudes Iraniques.

ایران میدانستند و جنگهای پارسیها را با یونان جنگهای مد نامیده اند و کلمه مد را بجای پارسی و بعکس خیلی استعمال کرده اند. حقیقت هم همین است با روی کار آمدن پارسی ها تغییری فقط در سلسله شاهان حاصل شده و از این بعد خواهیم دید که مرکز قدرت در ایران قدیم چند دفعه از این نقطه بآن نقطه منتقل شده ولیکن تمام این دولتها دوتایی یا ایرانی بوده اند معماری مدها (بطوریکه از آثار کمی برمیآید) از معماری دوره هخامنشی قدیمتر و از معماری بومی (یعنی زمان قبل از آمدن مدها بایران) تازه تر بوده و تصور میکنند که مدها معماری را از معماری وان<sup>(۱)</sup> تقلید کرده اند ولیکن چون همه چیز را مدها از آسوریها تقلید میکرده اند این تصور بعید بنظر میآید مگر اینکه خود آسوریها اقتباساتی از وان کرده باشند و بتوسط آنها معماری مزبور به مدی سرایت کرده باشد آثاریکه بمدها نسبت میدهند از اینقرار است:

۱ - نزدیک سریل مابین قصر شیرین و کرمانشاه دخه ایست که در سنگ بزرگی کنده شده و موسوم به دکان داود است در اینجا صورت مردی بشکل حجاری برجسته (بارلیف) دیده میشود این مرد ایستاده و در حال پرستش است و برسوم<sup>(۲)</sup> در دست دارد لباس مرد لباس مدها است

۲ - دخه در صحنه نزدیک کرمانشاه مثل دخه قبل است و علامت آهور مزدا (هرمز) در بالای دخه است

۳ - در نزدیکی میاندواب دخه بزرگی است

۴ - در دیران لرستان دخه ایست نزدیک سریل موسوم باطاق فرهاد که تا تمام مانده

۵ - در ده نو اسحق آورند نزدیک کرمانشاه در دخه کوچکی حجاری منقور

(۱) - وان پای تخت دولت آزارات بود  
(۲) - (برسوم) دسته از ترکه های درخت بود که بابرگ درخت خرما بهم بسته هنگام عبادت بدست میگرفتند (دارمس تر - زند آوستا) بعضی برسوم نوشته اند

برجسته ایست که صورت شخصی را در حال پرستش نشان می دهد (۱) اقراض دولت مدی بآن زودی باعث حیرت است مثل آنکه مأموریت داشته که دولت آسور را درم شکسته راه آسیای صغیر را برای پارسیدهای نازه نفس صاف کند و بعد از میان برود اگرچه از جهت اقراض این دولت باین سرعت اطلاعاتی در دست نیست ولیکن آنچه از کلیات بر می آید این است: مدها همین که مقتدر شدند به ثروت زیاد رسیدند و بزرگان و رجال آن دولت در ناز و نعمت غوطه ور گشتند از طرف دیگر چون نجملات درباری مستلزم مخارج بود بر مالیاتها افزود و ظلم بالا گرفت و بالنتیجه مردم ناراضی شدند این بود که دولت مدی نتوانست در مقابل رقیب نازه نفس پارسی که زندگانی ساده و اخلاق سالمی داشت مقاومت کند بخصوص که سلطنت طولانی ایخ نوویکو تماماً بصلح و آرامش گذشت و قشون مدی که در جنگ با آسورها و سک ها ورزیده شده بود بیکار مانده ست شد

در خانه لازم است این نکته را تذکر بدهیم که بزرگ شدن مدها با اینکه عمر دولت آنها کوتاه بود بسان واقعه بسیار مهمی در تاریخ عالم قدیم تلقی شده زیرا مدهای آریانی نژاد برای مرتبه اولی در تاریخ عالم سلطه مردمان سامی نژاد را در آسیای غربی منزلزل و زمینه سلطه مردمان آریانی نژاد دیگر را در آسیای غربی و وسطی و بلکه در دنیای آن زمان تهیه کردند از وقایعی که در ابواب دیگر این کتاب ذکر خواهد شد این مطلب روشن است (۲)

(۱) — آنچه راجع بآثار معماری مدها نوشته شده از مشاهدات پروفسر (هرتسفلد) آلمانی است

(۲) — در پایان این باب این مطلب را تذکر میدهیم: مدی را چنانکه بیاید داریوش اول در کتیبه های خود ماد نامیده و بنا بر این مدی را ماد و مدرا مادی بایستی نوشته باشیم ولی چون مورد اشتباه باماده و مادی میشد اصطلاح نویسندگان سابق را حفظ کردیم

# باب دوم

## دوره پارسها

**مقدمه** - پارسها نیز مردمانی هستند آریانی نژاد که معلوم

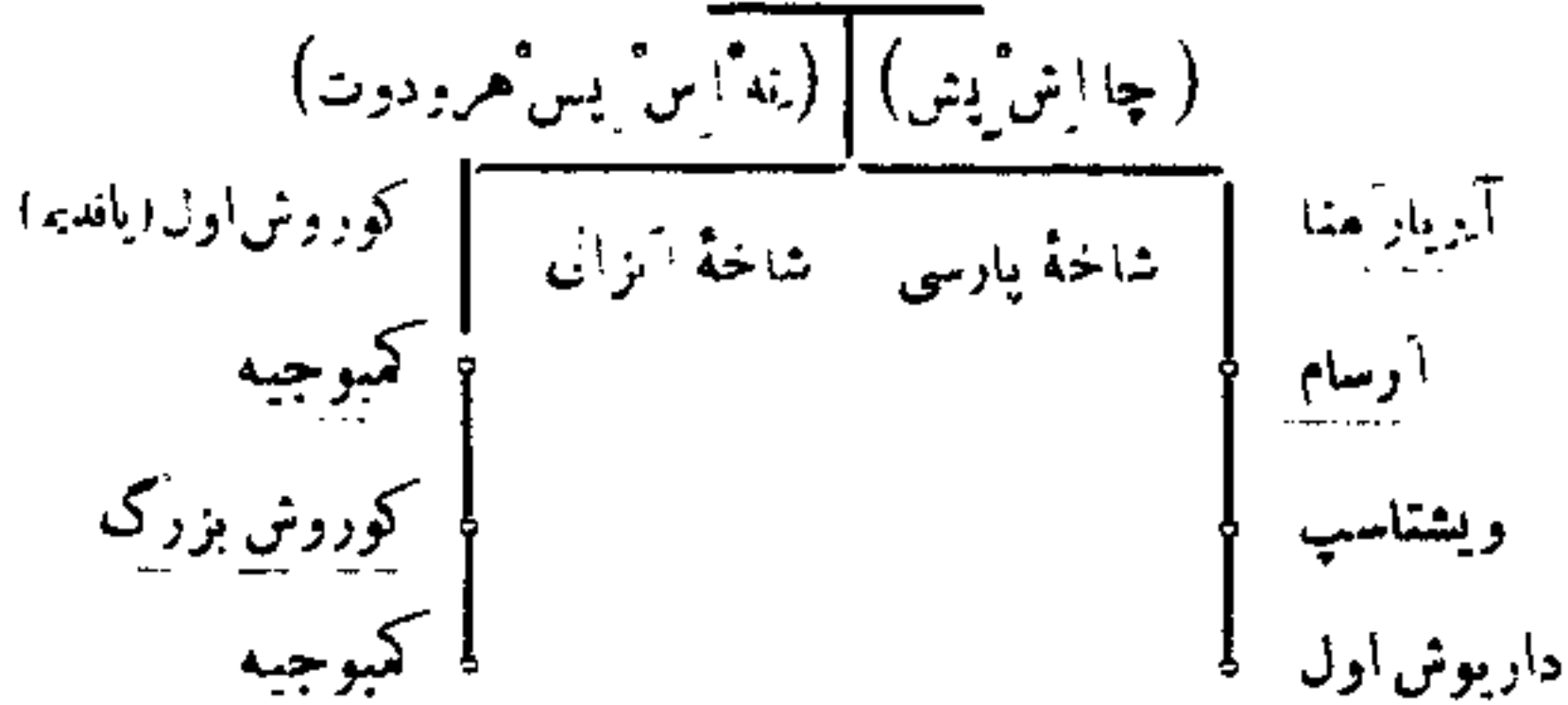
نیست کی بایران آمده اند همینقدر از بیانات پادشاهان آسور بر میآید که پارسها نیز مثل مدها مدتهای مدیدی در تحت تسلط آسورها میزیستند یکی از سلاطین آسور که در قرن نهم قبل از میلاد سلطنت داشته افتخار میکند که بیست و هفت نفر از پادشاهان پارسوا را مطیع نموده و نیز معلوم است که در زمان سارگن سالمان زار پادشاه آسور که از ۷۳۱ تا ۷۱۳ سلطنت کرده و نیز در زمان آسارهادوش که تا شصت و شصت و هفت سلطنت نموده پادشاهان پارس دستنشانده آسور بوده اند بعد از آن پارس از قید اطاعت آسور خارج و تابع مدی شد یعنی امراء هخامنشی که در این جا ریاست داشتند دست نشانده مدها بودند هرودوت که شجره نسب هخامنشی ها را ذکر کرده پادشاهی آنها را در پارس دانسته مورخ مذکور گوید: پارسها به شش طایفه شهر و ده نشین و چهار طایفه چادر نشین تقسیم شده بودند (۱) و خانواده هخامنشی از نجیب ترین طایفه پارس یعنی طایفه پاسارگادیها بود ولی هیچ ذکری از دو گانه یا دوشاخه بودن این سلسله نکرده و کوروش را که

(۱) - شش طایفه اولی اینها بودند: پاسارگادیها - مرفی ها - پاسیلان ها - پانتالی ها - یدروزی ها - زرمین ها - چهار طایفه چادر نشین از اینقرار بوده اند: ساگارتیها - مردها - درویکهها - دالینها (موافق نوشته هرودوت)



بر شاه مدی خروج کرده پادشاه پارس دانسته ولیکن حفريات شوش و نوشته های بابلیها می رساند که کوروش پادشاه اتران و عیلام بوده توضیح آنکه بعد از هخامنش که سر سلسله این دودمان است پسر او (چاش پیش) پادشاه پارس و اتران بوده بعد از فوت او سلسله هخامنشی دو شاخه شده یکی در پارس و شاخه دیگر در اتران و عیلام پادشاهی کرده اند موافق نوشته هرودوت کوروش بزرگ پسر کمبوجیه بود و او پسر کوروش که برای رفع اشتباه کوروش اول یا کوروش قدیمش باید گفت بنا بر کشفیات جدید از او شاخه که در عیلام و اتران پادشاهی کرده اند شروع شده بیان داریوش اول در کتیبه بیستون نیز این مطلب را تأیید میکند زیرا شاه مزبور میگوید من نهمین شاه از سلسله دوگانه هخامنشی هشتم و هشت نفر قبل از من شاه بوده اند اگر دو شاخه بودن سلسله هخامنشی را در نظر بگیریم او فی الواقع نهمین شاه میشود سالنامه بابلی نیز این نظر را تأیید میکند زیرا نابونید پادشاه بابل مینویسد که کوروش پادشاه اتران بود و در سال هشتم پادشاهی خود (ایمخ تو ویکو) را شکست داد بنا بر آنچه گفته شد شجره دودمان هخامنش تا داریوش اول از قرار ذیل بوده

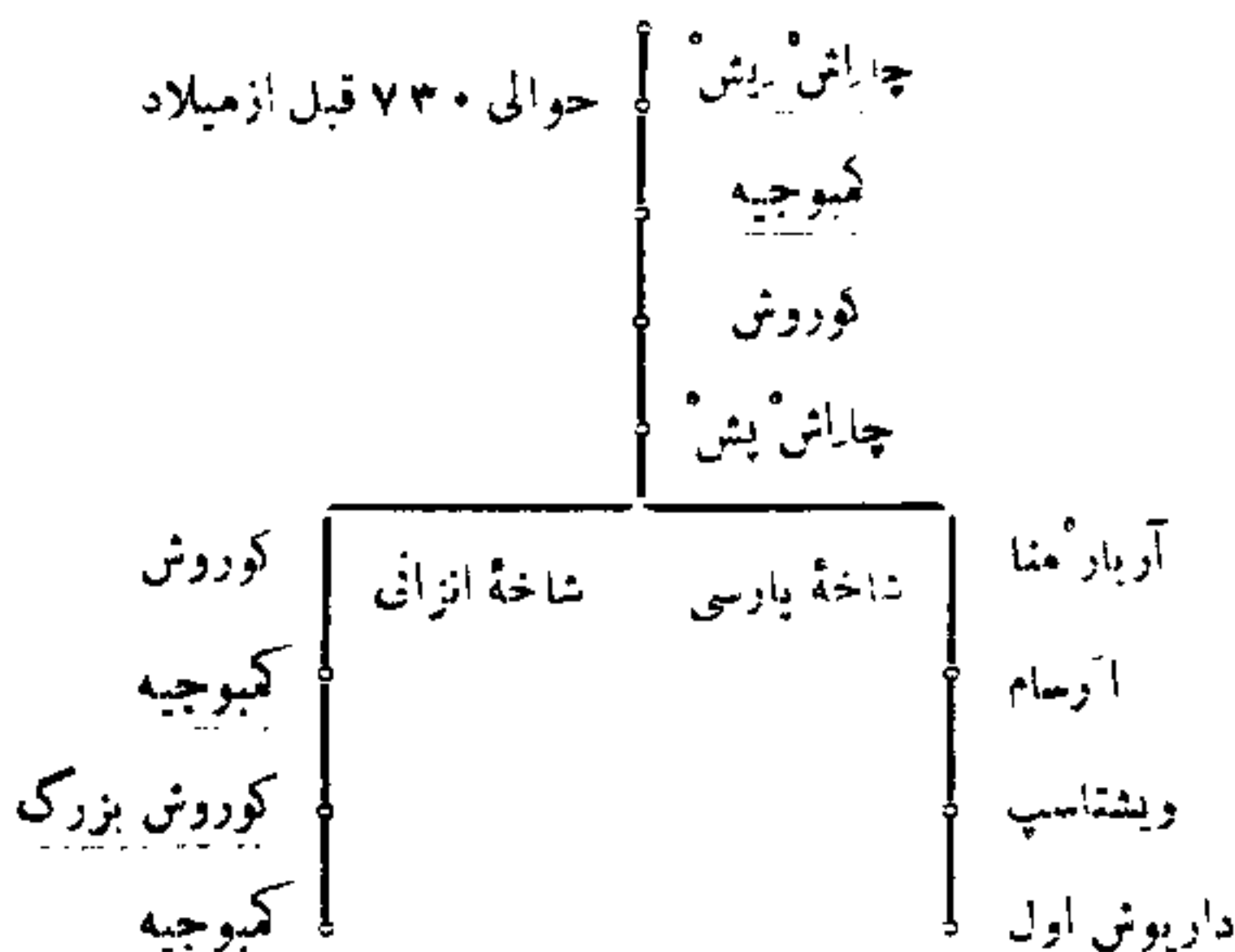
### هخامنش (۱)



(۱) — اسامی که زیر آنها خط کشیده شده پادشاهی کرده اند

و باید در نظر داشت که ویشتناسب پادشاهی نکرده زیرا کوروش بعد از غلبه بر مدی خود را شاه فارس و همدی و غیره میداندست و ویشتناسب را از طرف خود والی فارس نمود این شجره نسب موافق کتیبه کوچک داریوش است که در بدستون کهنه شده ولی داریوش علاوه بر ویشتناسب آرسام و آربارمنا و اهم شاه ندانسته دمرگان (۱) متابع عقیده (آپیر) (۲) را کرده مینویسد که پنج پادشاه هم قبل از هخامنش بوده اند ولی اسمشان مجهول است و بر این عقیده است که بعد از هخامنش تا کوروش بزرگ کسی از این سلسله پادشاه نبوده است در هر حال اگر هم این عقیده صحیح باشد باید گفت که این پادشاهان محلی دست نشانده آسور بوده اند کلیه در دو شاخه بودن سلسله هخامنشی نظریات کتیبه های بابلی و کتیبه داریوش اول مابین علمائی که راجع به تاریخ ایران تبعائی کرده اند اختلافی نیست ولیکن در عده اشخاص این سلسله نظریات مختلف است چنانکه (نلدکه) (۳) (۴) عالم آلمانی شجره نسب کوروش بزرگ را اینطور میداند

### هخامنش



(۱) — J. de Morgan Mission Scientifique en Perse t. 1er

(۲) J. Oppert

(۳) — Th. Nöldeke Aufsätze zur Persischen Geschichte

وبدین عقیده است که هخامنش رئیس خانواده بود بدون اینکه شامشده باشد و آریارمن و آرسام و ویش ناسپ نیز شاه نبودند زیرا پارس در آن زمان جزو مدی یا جزو ممالك کوروش بزرگ بوده موافق این عقیده هم داریوش همین شاه از سلسله هخامنشی میشود و کتیبه های اردشیر دوم و سوم آن را تأیید میکند (رجوع به کتیبه های هخامنشی در فصل سوم این باب شود) زیرا ویشناسپ و آرسام را شاهان مذکور شاه ندانسته اند ولی عده اشخاص موافقت با کتیبه كوچك داریوش در بدستون ندارد مگر اینکه بگوئیم مقصود داریوش از پسر نسل است زیرا داریوش چااش پسر را پسر هخامنش گفته و موافق عقیده نولد که چااش پسر دوم پسر کوروش است اما اینکه چه وقایعی روی داده که پارسها عیلام را تسخیر نموده اند و شاخه از سلسله هخامنشی در آنجا برقرار شده معلوم نیست شاید این حدس بحقیقت نزدیک باشد که پسر از آنکه آسورانی پال در ۶۴۵ ق. م دولت عیلام را منقرض نمود پارسها که از تسلط مدها در پارس ناراضی بودند از بهم افتادن آسورها با مدها و مدها با سکاها استفاده کرده مملکت عیلام را که از جنگهای سخت با آسور کم سکنه و ناتوان شده بود اشغال نموده و قسمتی از پارسها بدانجا مهاجرت کرده پادشاهی جدیدی در آنرا تاسیس کرده اند



# فصل اول

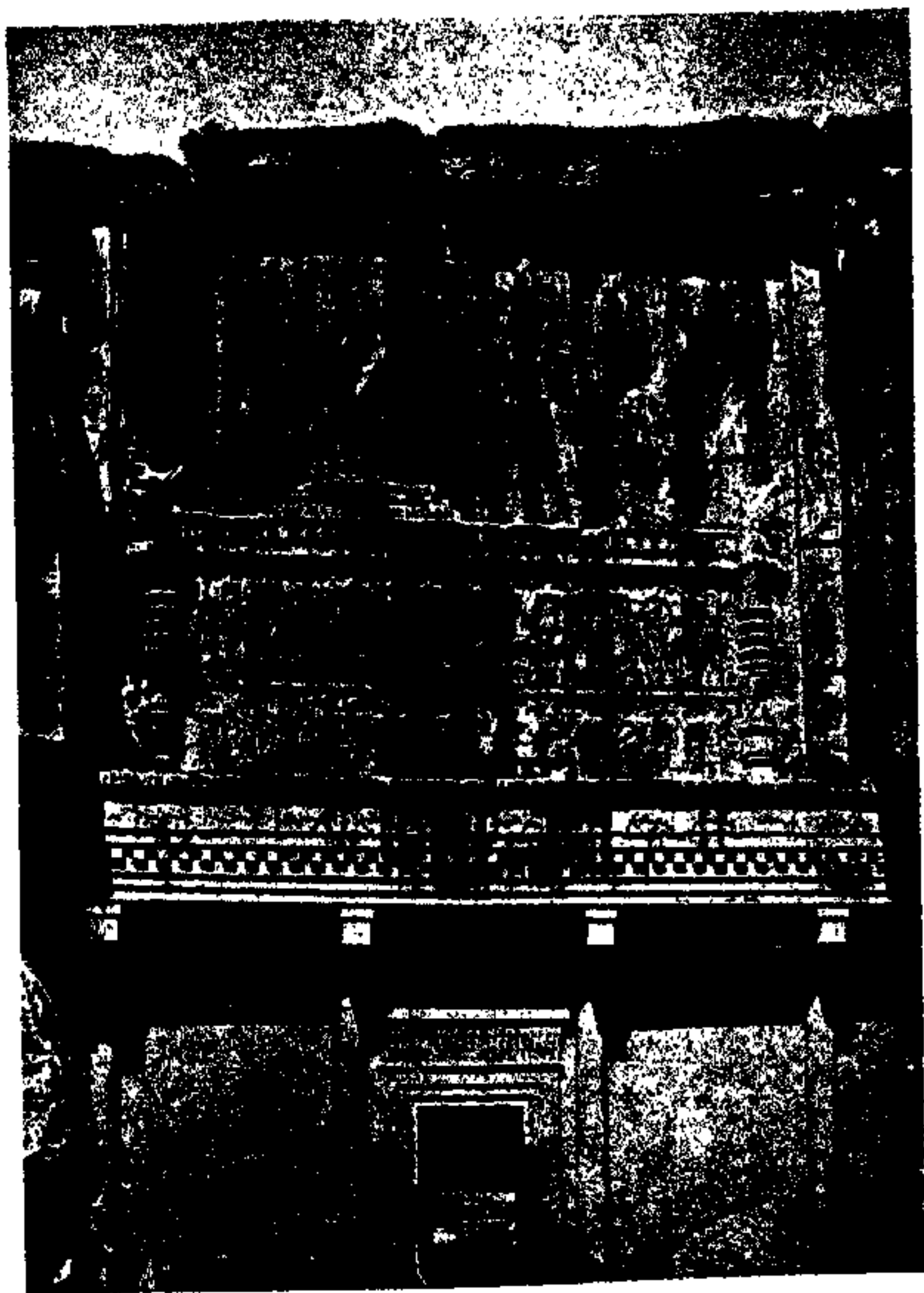
شاهان هخامنشی

## اول - کوروش بزرگ (۱)

خروج برایمخ تو وی گو - این واقعه را مورخین آسور و بابل خیلی مختصر نوشته اند و مورخین یونانی اگر چه بیشتر از آنها به تفصیل پرداخته اند ولیکن اختلافاتی ما بین نوشته های آنها موجود است و بحقیقت نزدیکتر آن چیزی است که هرودوت یونانی ضبط کرده اگر چه روایت او هم نا اندازه آمیخته با فسانه بنظر میآید در هر حال این است آنچه هرودوت میگوید اینخ تو و یگو شاه مدی در خواب می بینند که از شکم دختر او ماندانا درخت موی روئید که بزرگ شده تمام آسیا را فرا گرفت شاه مغلها را جمع کرده تعبیر این خواب را میخواهد و آنها میگویند از دختر تو پسری متولد خواهد شد که تمام آسیا را تسخیر خواهد کرد شاه مدی از این تعبیر بیمناک شده در اندیشه فرو میرود و بالاخره صلاح میبیند که دختر خود را بهیچیک از امرای مدی که متنفذ بودند ندهد و بشخصی بدهد که مطیع بوده و هوس طغیان در سر نداشته باشد با این خیال گمبوجیه پادشاه پارس را (حالا باید گفت ائزان را) که دست نشاندۀ مدی بوده اختیار میکند و بعد از تولد کوروش او را بوزیریکه هارپاک نام و پادشاه (۱) - در کتیبه مشهد مرغاب و کتیبه های داریوش اول کوروش ضبط شده بنا بر این کورس یا کورائوس که بعضی نوشته اند صحیح نیست گاهی هم داریوش این شاه را (کوروش) مینامد

مشهد مرغاب - قبر کوروش بزرگ





نقش رستم - مقبره داریوش اول و بعضی از شاهان هخامنشی

خویشی داشته میسپارد که او را بکشد وزیر هم اجرای این امر را از چوبان خود می خواهد چون اتفاقاً در همان اوان زن چوبان سپاکو<sup>(۱)</sup> نام طفلی زائیده بود که مرده دنیا آمده بود زن مانع از کشتن کوروش شده او را به پسری اختیار میکند و مرده طفل خود را به چوبان میدهد که بوزیر ارائه داده اجرای امر او را ثابت کند پس از آن طفل در خمار بزرگ شده و بسن دوازده سالگی رسیده همبازی وزیر زاده ها میشود روزی اتفاقاً در حین بازی با آنها تنیدی و سختی میکند و آنها شکایت او را نزد شاه میبرند شاه کوروش را میطلبد و از جودت و جلالت او در حینت فرو رفته پس از تحقیقات معلوم میکند که این پسر نوۀ اوست ظاهراً از این قضیه خشنود میشود ولی بزودی امر میکند که کوروش با مادرش بولایت خود برود و وزیری را که غفلت در اجرای امر شاه کرده بود سیاست میکند بدین ترتیب که مخفیانه امر میکند پسر او را بکشند و از گوشت او در میوهائی پیدر میخوراند و بعد دست و پای پسر مقتول را در ظرفی باو نشان میدهد کوروش در ولایت خود بآموختن اسب سواری و تیراندازی چنانکه عادت پارسیان بوده میپردازد تا برسد میرسد و چون هموطنان او از اقتدار مدی ناراضی بودند حس تنفر را در آنها دائماً تحریک میکنند تا آنکه بر علیه شاه مدی قیام میکنند و کار بلشگرائی منجر میشود در وهله اولی کوروش شکست میخورد ولیکن مأیوس نشده بر جد خود میافزاید تا آنکه شاه مدی قشونی بسر کردگی همان وزیری که سیاست کرده بود برای جلوگیری از کوروش میفرستد وزیر مزبور که با کوروش ارسال و مرسول داشته و او را بر ضد مدی تحریک میکرده موقع را مغتنم میداند که آشکارا بطرف کوروش رفته انتقام پسر خود را از شاه مدی بکشد بعد از این واقعه کوروش قوی شده و عده از طوائف که در تحت تسلط مدی بوده اند بطرف او میروند بالاخره خود ایخ تووی کو قشونی بفارس برای دفع کوروش حرکت

میدهد و در نزدیکی باسارگاد (۱) جنگ سختی روی میدهد که کوروش فاتح میشود و شاه مدی اسیر و به کرمان تبعید شده در آنجا زندگانی خود را بسر میبرد. این حکایت اگرچه تا اندازه افسانه بنظر میآید ولیکن تعجب ندارد زیرا در اطراف وقایع مهمه و اندک خاص فوق العاده همیشه این نوع چیزها گفته شده است از حکایت مزبور حقیقتی را بخوبی میتوان استنباط کرد و آن این است که پارسیها و بلکه مدها از شاه مدی ناراضی بوده اند و در سقوط مدی کمکهایی از طرف مدهایه کوروش شده و کوروش طوائف پارسی را که متفرق بوده اند جمع آوری کرده و ملت متحدی تشکیل داده است (نابونید) (۲) پادشاه بابل این واقعه را اینطور مینویسد: «او (۳) قشونی جمع کرده به جنگ کوروش رفت ولیکن قشون او باغی شد و ایخ توریگو را گرفته تسلیم کوروش نمود پس از آن کوروش همدان را تسخیر کرد و طلا و نقره و ثروت زیادی بدست او آمد و تمام این غنائم را به ایشان برد» تسخیر همدان در ۵۵۰ ق. م بود

## تسخیر لیدی - پس از تسخیر همدان مملکت

مدی در تحت سلطه کوروش در آمد و بزرگ شدن پارس باعث تشویش دول همجوار و غیر همجوار گردید. دولت نامی آن زمان لیدی - بابل - مصر داخل مذاکره شدند که در مقابل کوروش اتحاد سه گانه تشکیل دهند لیدی مملکتی بود در آسیای صغیر که از طرف شمال به بحر اسود و از طرف مشرق تا رود هالیس (فرات ابرهاق) می رسید و (۱) - پایتخت دولت پارس قبل از داریوش بزرگ بوده این اسم را یونانیها ذکر کرده اند و معلوم نیست محققا که اسم این شهر نزد پارسیها همینطور بوده یا طور دیگر مینامیدند وجه تسمیه (باسارگاد) هنوز معلوم نشده بعضی تصور کرده اند به معنی (پس آرگادر) است یعنی پشت کوه ارگادر که در کتیبه بیستون داریوش ذکر شده (صفحه ۱۰۲)

(۲) - Nabonid.

(۳) - یعنی شاه مدی



حدود غربی آن بحرالجزایر بود (۱) لیدی ها را سابقاً از نژاد سامی میدانستند ولیکن حالا محقق شده که آنها نه آریانی بوده اند و نه از نژاد سامی بلکه از زمان بسیار قدیم در آسیای صغیر میزیسته اند و نژاد آنها معلوم نیست مگر اینکه هیئت عامیۀ آمریکائی که در سارد مشغول حفاریات است در آتیه این مسئله را روشن کند در هر حال محقق است که در قرن دهم و نهم ق . م مردمانی که موسوم به فریژیها بوده با یونانیها قرابت داشتند از طرف تراکیه (۲) باین مملکت هجوم آورده مستولی و بعد مستحیل و جزو لیدی گردیدند (بعضی فریژیها را آریانی نژاد گفته اند در هر حال هندو اروپائی بودن آنها محل تردید نیست) از اختلاط اهالی لیدی با فریژیها این مملکت قوی شد و سلسلۀ موسوم به مرمنا (۳) در اینجا برقرار گردید مملکت مزبور در زمان سلطنت آلیات (۴) (از ۶۱۲ تا ۵۶۳ ق . م) باعنی درجۀ رفی خود رسید باین معنی که پادشاه به تاخت و تازهای مردم شمالی که موسوم به سکیت بودند خاتمه داد - یونانیها را که در کنار دریا و رودخانه ها جای گرفته مانع از تجارت بودند مغلوب نمود و دو شهر بزرگ از میر و کلوفون را ضمیمۀ مملکت خود کرد لیدیها قبل از این پادشاه سیمیریها (۵) را با داوطلبان یونانی و همراهی دولت آسور شکست داده از حدود مملکت خود رانده بودند و این قضیه بر قوت آنها افزوده بوده پس آلیات (کروزوس) (۶) به آبادی مملکت و مخصوصاً تزین پایتخت خود که موسوم به سارد بود پرداخته بدرجۀ رسانید که

(۱) — دریائی است مابین آسیای صغیر و یونان

(۲) — Thrace.

(۳) — Mermnad.

(۴) — Aliyattes.

(۵) — Cimneries سیمیری ها را بعضی آریانی نژاد گفته اند

(۶) — Cresus یا Craesus.

آن را یونانیها سارد طلائی مینامیدند اشیاء نفیسه و خزائن و تجملات و ثروت کرزوس باندازه بود که چشم حکماء و مشاهیر یونانی را از قبیل سولون (۱) و بیاس (۲) و غیره که سارد دعوت می شدند خیره میکرد چون اهالی لیدی جنگجو نبودند کرزوس در صدد جلب شهرها و مستعمرات یونانی در آسیای صغیر برآمده در ابتداء شهر می ات و بعد شهرهای دیگر را با خود متحد کرد تا در موقع لزوم بتواند از قواء آنها استفاده کند این بود اوضاع لیدی که ناگهان خبر سقوط دوات بزرگ مد ها و بزرگ شدن پارس در آسیای غربی منتشر شده دول آن زمان را متوحش کرد پادشاه لیدی در اندیشه فرو رفت که راجع سیاست خارجه چه کند و آیا باید بچنگ تدافعی اکتفا نماید یا به ایران حمله برد بالاخره شخصی را بمعبد دلف که در نزد یونانیها بسیار محترم و مقدس بود فرستاده از غیبگوهای آن زمان که موسوم به پی تی (۳) بودند پرسید که اگر حمله کند چه خواهد شد جوابی رسید که کنگ و ذو و جهن و مضمون آن این بود: «اگر پادشاه از رود هالیس بگذرد دوات بزرگی منهدم خواهد شد» پادشاه لیدی تصور کرد که مقصود غیب گواز دولت بزرگ دولت پارس است و بنای تجهیزات را گذارده و با اسپارت (یکی از دول یونانی) داخل مذاکره شد آن را بطرف خود جلب کرد بابل و مصر هم با دولت لیدی متحد و مشغول تجهیزات شدند زیرا از بزرگ شدن پارس سخت بیخاک بودند در ۵۴۹ ق. م پادشاه لیدی عزیمت ایران نمود و محل مرتفع پیت ریوم را که امروزه موسوم به (بوغاز کوئی)

(۱-۲) solon و Bisa از حکمای هتکانه یونان بودند قانون گذاری سولون در آن معروف است بعضی سولون نوشته اند ولی جهت آن معلوم نیست زیرا در زبان یونانی با حرفی مثل [س] می نویسند و در الف بای فارسی هم این حرف با همان صدا هست

و در ازمنه قدیمه پایتخت دولت قوی هیت ها بود اشغال ~~کرد~~ در  
پائیز آن سال جنگ سختی ما بین لشکر لیدی و پارس روی داد و بواسطه  
مقاومت لیدیها جنگ بی نتیجه ماند چون زمستان در رسید پادشاه لیدی  
بخیال اینکه پارسیدها بعد از مشاهده مقاومت شدید لیدیها جرئت تجاوز  
را در موقع زمستان بجاك لیدی نخواهند داشت قشون خود را مرخص  
کرد با این نیت که سال بعد قشون متحدین ( یعنی بابل و مصر ) هم  
خواهد رسید و کارپارس خاتمه خواهد یافت ولیکن دیری نگذشت که  
معلوم شد حریف پادشاه لیدی خیلی زبردست است و مردم جوان و تازه  
نفس پارس که تازه لذت فتوحات را چشیده اند از سرمای سخت  
زمستان باکی نداشته بطرف سارد در حرکتند کروزس مجبور شد که بعجله  
قشونی جمع کرده در نزدیکی پای تخت بالشکر کوروش جنگ کند پادشاه  
لیدی اول سواره نظام خود را که بسیار ممتاز بود جلو کوروش فرستاد  
ولیکن شترهائیکه کوروش در جلو قشون خود واداشته بود موجب وحشت  
اسبها گردیدند و پس از آن جنگ بغلبه پارسیدها و تسخیر سارد و مملکت  
لیدی خاتمه یافت دولت اسپارت که متحد لیدی بود نتوانست بموقع قشونی  
برای کمک لیدی بفرستد و فقط سفیری نزد کوروش فرستاده او را تهدید  
کرد که اگر بر علیه مستعمرات یونانی اقدامی کند اسپارت جنگ خواهد  
کرد کوروش جواب داد: از اطلاعی که دادید ممنونم ولیکن بر حذر  
باشید از اینکه طوری پیش نیاید که شما بجای اینکه از بدبختی مستعمرات  
یونانی مذاکره کنید از ادبار خود بنالید بعد از فتح سارد کوروش که  
تا آنوقت شاه ازان بود خود را شاه پارس دانست ( ۵۴۶ ق. م )

( بعضی از محققین بر این عقیده هستند که کوروش بعد از فتح همدان  
خود را شاه پارس دانسته ولیکن از نوشته های ( نابونید ) معلوم است



که تا ۵۴۶ کوروش خود را شاه ازان میدانسته )

مورخین یونانی نوشته اند که کوروش در بادی امر میخواست پادشاه لیدی را در آتش بسوزاند ولیکن بعد متنبه شده از مجازات او صرف نظر و او را بسی نوازش کرد: جهة تنبّه این بود که وقتیکه کرزوس را بطرف آتش میبردند فریاد کرد آخ سولون سولون و کوروش جهة را پرسید و او حکایت آمدن سولون قانون گذار یونانی را به سارد بیان کرده گفت بعد از اینکه از تمام تجمّلات و خزاین مرا دید پرسیدم که کی را سعادتمند میداند و یقین داشتم که اسم مرا خواهد برد ولیکن او در جواب گفت که در باره هیچکس تا نمرده است نمی توان گفت سعادتمند بوده است و حالا فهمیدم که این مرد چه قضاوت صحیحی کرده است این بیان باعث تنبّه کوروش گردید و او را نوازش بسیار نموده از آن بیعد طرف شور خود قرار داد

محققین جدید که بیشتر در مطالب غور کرده اند عقیده دارند (۱) که این حکایت راست نیست چه اولاً سوزانیدن کسی بر خلاف معتقدات پارسیها بوده زیرا آتش را مقدس میدانستند ثانیاً کوروش در کلیه موارد نسبت به پادشاهان مغلوب رئوف و مهربان بود چنانکه با پادشاه مدی و ارمنستان مهربانیدها کرد بمعقیده محققین مبنای حکایت مزبور این است که موافق معمول سلاطین بابل و آسور پادشاه لیدی بعد از شکست خواست خود را در آتش بسوزاند تا غضب خداوند را خاموش کند درحین که آتشی تهیه میکردند باران آمد و چون موافق عقاید آن زمان باران را علامت عفو خدا میدانستند پادشاه لیدی از این خیال منصرف شد و بعد از تسخیر سارد بدست لشکر پارسی مورد نوازش کوروش گردید

(۱) منجمه اُسکاریکز عالم آلمانی است که کتبی راجع بتاریخ عالم نوشته

تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر -- پس از تصفیة کار لیدی کوروش متوجه شهرها و مستعمرات یونانیها در آسیای صغیر شد یونانیهای قدیم مردمانی بودند هندو اروپائی که در عصری که محققاً معین نیست از طرف شمال باین مملکت که در جنوب شبه جزیره بالخان واقع و یونان نام دارد آمده بر بومیها یا پلاسک ها (۱) غلبه یافتند پلاسکها نیز از طرف دریای مغرب بیونان قدیم در عصری که باز معین نیست آمده يك نوع تمدن عالی در آنجا ایجاد کرده بودند طبیعی است که بواسطه برتری تمدن بومیها مردمانی که از طرف شمال آمده بودند با آنها مخلوط شده تمدن آنان را قبول کردند از این جهت زبان یونانی مرکب از لغات هندو اروپائی و پلاسکی است (اگر چه دومی کمتر است) باز در حوالی قرن یازدهم مردمانی موسوم به دریائنها (۲) به شبه جزیره پلوپونس (۳) که در جنوب یونان واقع است هجوم آورده باعث شدند که عده زیادی از یونانیها بخارج مهاجرت کنند بدین ترتیب مستعمرات یونانی در آسیای صغیر ایجاد شد و شهرهای یونانی بعد از قدری زد و خورد بالیدیها با دولت لیدی کنار آمدند زیرا لیدیها دارای مذهب و تمدن و صنایع یونانی بودند اما وقتی که یارسیبها دولت لیدی را منقرض کردند یونانیها سخت بیمناک شدند زیرا بعد از این بایستی سر و کار آنها با دولتی باشد که قویتر از لیدی بود و از حیث تشکیلات و تمدن و غیره تفاوتهای کلی با یونانیها داشت قبل از سقوط سارد کوروش به یونانیها تکلیف کرده بود که با او متحد شوند و آنها این تکلیف را نپذیرفته بودند بنا بر این پس از تسخیر لیدی دست کوروش باز بود که کار آنها را بکسر کند و چنین کرد : اول با شهر بزرگ میات (۴)

(۱) — *Pelasges*.

(۲) — *Doriens*.

(۳) — *Peloponèse*.

(۴) — *Milet*.

کنار آمده قراریرا که آن شهر با پادشاه لیدی داده بود امضاء کرد و بعد از جلب این شهر بطرف خود تمام شهرها و نیز جزایر یونانی را از قبیل لس<sup>(۱)</sup> بوس<sup>(۱)</sup> و خیوس<sup>(۲)</sup> و غیره بحیطه اقتدار خود در آورد بعد از آن ممالك دیگر آسیای صغیر را مثل فریریّه<sup>(۳)</sup> و کیلیکیّه<sup>(۴)</sup> مطیع کرد فقط مملکت کوهستانی لیکیه<sup>(۵)</sup> مقاومت نمود تسخیر آنرا هم سر کرده خود محول و بایران مراجعت کرد بطوری که در ۵۴۵ ق. م. تمام آسیای صغیر در تحت سلطه پارسیها بود کوروش قسمت غربی آسیای صغیر را بدو ایالت تقسیم نموده کرسی یکی را سارد و کرسی دیگری را داس کیلیون<sup>(۶)</sup> قرار داد و در تمام این نقاط ساخلو قوی گذاشت نسبت بشهرهای یونانی سیاسی که اتخاذ کرد این بود: برای هر شهری حاکم جداگانه قرار داد تا با هم متحد و قوی نشوند یونانیهای شهر فوسه<sup>(۷)</sup> که نمیخواستند آزادی خود را از دست بدهند بطرف جنوب فرانسه امروزی رفته شهری در آنجا بنا کردند که بعد موسوم به مارسیل گردید

## تسخیر ممالك شرقی - سرعت عملیات نظامی

کوروش در لیدی بحالی برای نهجیدزات بابل و مصر نداد و سقوط لیدی آنها را از خیال حمله بایران منصرف نمود حالا هر کدام منتظر بودند که مورد حمله کوروش واقع شوند خصوصاً بابل که بایران نزدیکتر بود از طرف دیگر مردمانی که در قید حکومت بابل میزیستند و اسرای بنی اسرائیل که بخت النصر آنها را از بیت المقدس بیابل آورده بود با کمال بیطاعتی منتظر ورود کوروش بیابل

(۱) - Lesbos.

(۲) - Chios.

(۳) - Phrygie.

(۴) - Silicie.

(۵) - Lyce.

(۶) - Dascylon.

(۷) - Phocée.

بودند ولیکن کوروش فوراً توجیهی بیابان نکرده بطرف ممالکی که در مشرق پارس و مدی واقع بود عازم شد کیفیات جنگهای این شاه را در آن حدود نمیدانیم همینقدر معلوم است که در مدت ۱۰ سال مشغول لشکر کشی و جهانگیری در طرف مشرق و شمال ایران بود از طرف شمال تا رود سیحون (سیردریا) پیشرفت و در کنار آن رود شهری باسم خود بنا کرد (این شهر در زمان اسکندر وجود و شهر کوروش نام داشت تصور میکنند که در محل اوراتیپه حلیه بوده) از طرف مشرق و جنوب تا رود هند تاخت و پس از آنکه کار ممالک شرقی را یکسر کرده حکومت خود را در مشرق و مغرب محکم نمود به طرف بابل متوجه شد

## تسخیر بابل - گرفتن بابل کار بسیار مشکلی بنظر

میآمد زیرا استحکام برج و باره های این شهر مشهور آفاق بود (۱) با وجود این کوروش قصد تسخیر آنرا نمود و در بهار ۵۳۹ ق. م. لشکر ایران از دجله عبور کرد در بابل بعد از بخت النصر که در ۵۶۱ ق. م. فوت کرد در مدت شش سال سه نفر پادشاهی کردند و در ۵۵۵ روحانیون بابل تاجری را نابوئید نام بر تخت نشاندند این شخص آدمی نبود که نتواند دولت بابل را در چنین موقع مهمی اداره کند نوشته اند که میل مفرطی بعلوم آثار عتیقه داشت و در خرابه های معابد قدیمه بابل بامر او کاوشهایی شد

راجع بتسخیر بابل به دست کوروش دو روایت رسیده است یکی از هرودوت و مردم بنی اسرائیل که در بابل در اسارت بودند دیگری مبنی بر اطلاعاتی که از حفاریات بابل و تحقیقات بدست آمده هر دو را در

(۱) — چنانکه مورخین نوشته اند ارتفاع دیوار شهر هشتاد ذرع و قطر آن بیست و پنج ذرع بوده این دیوار یکصد و پنجاه برج داشته و دروازه های آن از مفرغ و برنج بوده

اینجا ذکر میکنیم موافق روایت اولی که سابقاً قبول عامه مورخین را داشت واقعه تسخیر بابل از اینقرار بوده پادشاه بابل در نزدیکی آن شهر با پارسها جنگ کرده شکست خورد و با عده زیادی از قشون خود به بابل پناه برد در این موقع ریاست قشون بابل به پسر پادشاه (بَلْتَرَر) محول شد گرفتن شهر با حمله محال بود و با محاصره هم خیلی طول میکشید زیرا بابلیها در اراضی وسیعی که در درون شهر بابل بود کشت و زرع میکردند و بقدر کفایت آذوقه داشتند بنا بر این کوروش حکم کرد شط فرات را بر گرداند پس از آنکه مجرای قدیم خشک شد قشون ایران را از آن راه وارد بابل کرد و بدین ترتیب بدون جنگ بابل بتصرف پارسها درآمد (۵۳۸ ق. م) ولیکن در شهر غارت با کشتاری نشد بلکه کوروش با کمال مهربانی با اهالی رفتار نمود موافق منابع بابلی شرح تسخیر بابل بدست کوروش این است: نابونید مجسمه رب النوع (اور) را به بابل آورده پیروان (بِل مازدوئک) رب النوع بابلیها را از خود رنجاند اینها با کوروش مواضع کردند و او وقتی که دبله و دجله نسبتاً کم آب بود این دو رود را بر گرداند و در محوطه که مابین شهر بابل و سد بخت النصر بود داخل شد بعد بطرف شمال حرکت کرده ارتباط قشون بابلی را با شهر برید (تصور میکنند که سردار بابلی خیانت کرده) و آنرا شکست داد پس از آن (گائو برود) سردار کوروش بدون جنگ از طرف جنوب داخل بابل شد و پادشاه بابل تسلیم و بعد کوروش بمعیت خالواده سلطنتی با دبدبه و طمطراق وارد بابل گردید موافق هر دو روایت کوروش در معبد بزرگ بابل موافق مراسم مذهبی بابلیها تاجگذاری کرد و احترام زیادی بمذهب و معتقدات اهالی نمود یکی از معاصرین میگوید که کوروش بقلوب اهالی



سکوت داد بعد از تسخیر بابل تمام ممالکی که مطیع آن بودند باطاعت کوروش در آمدند منجمله فلسطین و شهر های فنیقیه بود (۱) راجع بشهر های مزبور کوروش همان سیاستی را پیش گرفت که در شهر های یونانی در آسیای صغیر اتخاذ نموده بود یعنی برای هر کدام حاکی جدا گانه معین کرد کوروش در بابل مهربانی و رأفت مخصوصی نسبت بمردم بنی اسرائیل که از زمان بخت النصر در اسارت بودند ظاهر نمود بدینمعنی که آنچه ظروف طلا و نقره بخت النصر از بیت المقدس آورده بود بآنها مسترد داشت و بآنها اجازه داد که بفلسطین مراجعت کرده در بیت المقدس معابد قدیم را که خراب شده بود تعمیر نمایند و معبد جدیدی بنا کنند بنا بر اجازه کوروش چهل و دو هزار نفر بنی اسرائیل با هفت هزار نفر بنده از مرد و زن به طرف فلسطین روانه شدند و بد تجدید بیت المقدس و پرستش خدا موافق مذهب خود پرداختند ولیکن بزودی اختلاف شدیدی ما بین مردمی که در فلسطین مانده و آنها بیکه بسبب

(۱) — فنیقی ها ملتی بودند از نژاد سامی که در شامات مابین دریای مغرب و کوه های لبنان دولتی تشکیل داده بودند از شهر های این مملکت صیدا (سیدون) و صور (تبر) شهرتی بسزا در عالم قدیم داشتند اولی از قرن شانزدهم تا سیزدهم ق. م. و دومی پس از آن مرکز تجارت عالم بشمار میرفتند فنیقی ها در دریا نوردی و تجارت مثل پورتوگالی ها و هولاندی ها و انگلیسی های عهد جدید بودند مستعمرات و مستملکات و تجارتخانه های آنها در تمام عالم عهد قدیم پراکنده بود از طرف غرب تا جزایر بریطانیای کبیر و از طرف شرق تا بوقاز (مالاکا) نزدیکی هندو چین تجارت میکردند موافق آثاری که کشف شده در افریقای جنوبی نیز مستعمره داشتند این مملکت در قرن هشتم ق. م. در تحت سلطه آسوری ها و در اوائل قرن ششم بتصرف بابلی ها درآمد و از زمان کوروش بزرگ جزو ممالک ایران گردید ولیکن فنیقی ها به تابعیت خارجه اهمیت زیادی نمیدادند زیرا دریاهای و مستعمرات در تحت اقتدار آنها باقی میماند رقیب بزرگ آنها یونانی ها بودند که در دریا نوردی مهارت تامی داشتند اختراع رنگ ارغوانی یا کشف حیوانی که این رنگ از او گرفته میشد و نیز اختراع شیشه از فنیقی ها است اختراع الف بارا هم بآنها نسبت میدادند ولیکن امروزه عقیده براین است که آنها الف بارا از عبری ها اقتباس کرده در ممالک غربی منتشر نمودند

آمده بودند پدید آمد و مخصوصاً در سر ساختن معبد جدید این اختلاف بدرجه رسید که باعث نگرانی دولت شد و کوروش لازم دید که حدی به رأفت خود نسبت به بنی اسرائیل قرار داده ساختن معبد جدید را موقتاً موقوف بدارد با وجود این احترام ملت بنی اسرائیل نسبت به کوروش فوق العاده بود زیرا او را آلت دست خدا برای بر انداختن ملل و سلاطین مشرك میدانستند درجه احترام آنها نسبت بکوروش از خطابی که حزقیل پیغمبر بنی اسرائیل باین شاه کرده پیداست و این است عین کلمات او: خدا بتو میگوید من تو را طلبیدم و حال آنکه تو مرا هنوز نشناخته ای، دانیال بیان کرده که شی (بلتزر) بمناسبت عیدی جشنی در قصر سلطنتی داشت و در حال مستی حکم کرد که ظروف طلا و نقره که بخت النصر از بیت المقدس ببابل آورده بود بیاورند تا همه تماشا کنند در این هنگام دست غیبی بیرون آمد و روی دیوار خطوطی نوشت هیچکس از علماء و دانشمندان بابل نتوانست آن خطوط را بخواند بالتازار شخصی را از اسرای بنی اسرائیل خواست تا مگر او خطوط را بخواند و او گفت معنی این خطوط این است: «خانمه یافت - کشیده شد - تقسیم گردید» همان شب قشون کوروش وارد شهر و معنی کلمات مزبوره معلوم شد یعنی سلطنت بابلها خانمه یافت تمام بابل تا ثروتش کشیده شد و مابین پارسیها و مدها تقسیم گردید کوروش در بابل برای جذب قلوب بابلها بیانیۀ داده که عین آن در حفریات بابل بدست آمده و امروزه معروف باستوانه کوروش است (۱) او در این بیانیۀ خود را خادم آمر دناخ (ماردو ک) رب النوع زرك بابلها خوانده میگوید: (بعد از آوردن مجسمه خداهای (اور) ببابل ماردوك او را برگزید - او دست کوروش پادشاه ایشان را (۲) گرفت - او اسم او را برای سلطنت

(۱) - این استوانه از گِل پخته و طول آن ۴۵ سانتیمتر است (گیتکر و کوفن اساس فقه اللغة ایرانی) متأسفانه بعضی از قسمتهای بیانیۀ که بزبان بابلی است محو شده است  
(۲) - ایشان چنانکه از تاریخ عیلام میدانیم همان انزان است و از این بیانیۀ هم معلوم است که کوروش پادشاه انزان بوده

تمام عالم برد باسم او را طلبید) بعد شاه مزبور میگوید « وقتی که من در میان سکونت و آرامش به تین تیر (۱) وارد شدم با فریادهای شادی و سرور مردم بقصر پادشاهی داخل شدم — بر تخت سلطنت نشستم » پس از تسخیر بابل و شامات و فلسطین و شهرهای فینیقیّه و غیره کوروش بایران مراجعت کرد و در طرف مشرق بقشون کشی پرداخت ولیکن ازکارهای او در این زمان باز اطلاعی در دست نیست فوت او در سال ۵۲۹ ق. م بود در باب فوت او روایات مختلف است بعضی گویند که در جنگ ماساژت ها (۲) که مابین دریای خزر و دریاچه آرل سکنی داشتند کشته شد برخی را عقیده این است که در پاسارگاد در گذشت هرودوت گوید کوروش ملکه ماساژت هارا خواستکاری کرد — او جواب نوهین آمیزی داد و جنگ در گرفت بعد پسر ملکه در این جنگ اسیر شد و خود را کشت در جنگ بعد کوروش زخم بر داشته فوت کرد و ملکه بتلافی خون پسر امر کرد تا سر کوروش را در طشتی پر از خون اندازند و بسر خطاب کرده گفت تو که از خون خواری سیر نمیشدی حالا از این خون آنقدر بخور تا سیر شوی پِرنِس (۳) نوشته که کوروش در جنگ با عشیره دها (یکی از عشائر سکاثر) در حوالی کرکان کشته شد

## قضاوت مورخین، درباره

# کوروش

وسعت ایران را در اواخر سلطنت کوروش حدود ذیل

نشان میدهد از طرف مغرب بوغاز اسلامبول و داردانل (هلس پونت یونانیها) و بحر الجزائر و بحر مغرب از طرف مشرق رود سند از طرف شمال جبال

(۱) — یعنی بابل

(۲) — Massagètes ماساژت هاتیره از سکاها بودند

(۳) Berose مورخ معروف کلدیه است که قبل از میلاد میزیسته و تاریخ کلدیه و آسور را نوشته ولی کم شده



قفقاز و بحر خزر و رود سیحون و از طرف جنوب شبه جزیره عربستان و دریای عمان و خلیج فارس

اُسکارِ بگر یکی از مورخین در باره کوروش مینویسد: «هیچگاه قبل از کوروش چنین دولت بزرگی بوجود نیامده بود عظمت شخصی را که چنین دولتی تأسیس کرد ما فقط از سایه که او در تاریخ انداخته است میتوانیم بسنجیم زیرا از جزئیات کارهای او اطلاع نداریم معلوم است که این شخص نمیخواسته است فقط ممالک را تسخیر کند بلکه در فکر آن بوده که آنها را اداره نماید او و بزرگترین جانشینهای او عقیده داشتند که اداره کردن چنین مملکت عظیمی وظیفه ایست که از طرف خدا بآنها رجوع شده است» در باره کوروش تمام مورخین متفقند که شاهی بوده با عزم و حزم و عاقل و رؤف کاری را که شروع میکرد تا آخرش میرفت و هیچکاری را ناقص نمیگذاشت در موارد مشکل به عقل بیش از قوه متوسل میشد و بر خلاف پادشاهان آسور و بابل و غیره با مردم مغلوب رؤف و مهربان بود به پادشاهان مغلوب با اندازه مهربانی میکرد که آنها دوست صمیمی کوروش شده در مواقع مشکل باو یاری مینمودند چنانکه پادشاه ارمنستان طرف شور کوروش بود و پادشاه لیدی راهمائی برای تسخیر مملکت کوهستانی لیکیه نمود با مذهب و معتقدات مردم کاری نداشت بلکه برای جذب قلوب ملل آداب مذهبی آنها را محترم میداشت چنانکه بعد از فتح بابل هرچه از پیروان مذاهب مختلفه بغارت برده و ببابل آورده بودند همه را پس داد شهرها و ممالکی که در تحت تسلط او در میآمد هیچگاه معرض قتل و غارت واقع نمیشد برخلاف سلاطین آسور که در کتیبه های خود افتخار میکنند باینکه چنان فلان مملکت را قتل و غارت و خراب کردند که صدای خروس با سگی هم در آنجا شنیده نمیشود (نظیرش را در عیلام دیدیم) وفقی که

مردم رفتار کوروش را می‌دیدند و مقایسه با آنچه تا آن زمان معمول بود می‌نمودند در حیرت فرو رفته او را مخلوق فوق العاده می‌دانستند و در اطراف نام او حکایتها و افسانه‌ها می‌گفتند بعضی از نویسندگان جدید در باره او غلو کرده اند مثلاً گنت گوبنی نو (۱) در باره کوروش می‌نویسد (او هیچگاه نظیر خود را در این عالم نداشته مقدر بود که او فوق‌سائرن باشد) بعضی از مورخین را عقیده بر این است که اگر کوروش بعد از تسخیر بابل و شامات و فلسطین بمصر رفت بین جهت بود که عقیده به تسخیر این مملکت نداشت و حدودی را که دولت ایران دارا بود حدود طبیعی دانسته و بیش از آن را برای دواء عظمت ایران مصری پنداشت دلیل این عقیده کوروش را دو چیز میدانند یکی اینکه بعد از تسخیر بابل و شامات نه سال سلطنت کرد و هیچگاه به تهیه اسباب تسخیر مصر پرداخت و دیگر آنکه به تشکیل بحریه جنگی مبادرت نکرد زیرا در خیال حمله بممالك ماوراء دریا نبود و نیز در باره کوروش باید گفت که از عناوین و القاب مطلقاً که بعد از او سلاطین هخامنشی و ساسانی معمول کردند احتراز داشته مثلاً در کتیبه‌هایی که از او مانده این عبارت ساده را می‌خوانند من کوروش شاه هخامنشی هستم یا من کوروش شاه مالم و حال آنکه شاهان اشکانی و ساسانی خود را خدا می‌خواندند این معنائت علاوه بر عظمت روح او میتوان گفت دلیل دیگری هم داشته کوروش می‌خواسته است به ممالك مسخره بفهماند که همه آنها ایالات و ولایات يك مملکت بزرگ بوده يك شاه دارند و دولت بزرگ ایران ملوك الطوائف نیست بعضی از مورخین هم متعرض این نکته شده اند چنانکه نوشته اند که کوروش هر مملکتی را که تسخیر میکرد اگر چه با کمال رأفت و مهربانی با پادشاه و اهالی آن مملکت رفتار می‌نمود ولی

با وجود این هیچگونه استقلالی برای آن مملکت باقی نماند و صاف و ساده آنرا ضمیمه ایران میگردید بالاخره راجع به کوروش نوشته اند که در زندگانی شخصی نیز آدم خوبی بوده و بعد از فوت زنش کاسان دان ( دختر فریشیش ) فوق العاده غمگین بوده و سوگواریها کرده

## دوم - کمبوجیه (۱)

کوروش دو پسر داشت یکی را نام کمبوجیه بود که ایالات عهد معین شده بود و حکومت بابل را داشت و در زمان غیبت کوروش از ایران نیابت سلطنت را نیز عهده دار میبود و دیگری را یونانیها ( اسر دیز ) گفته اند ولیکن داریوش در کتیبه بیستون او را ( بردیا ) (۲) مینامد بردیا حکومت بعضی از ایالات شرقی ایران ( خوارزم و باختر و یارت و کرمان ) را داشت و چون طرف توجه مردم شده بود کمبوجیه او را رقیب خود دانسته مخفیانه کشت کمبوجیه بعد از فوت پدر بخيال ادامه جهانگیری پارس افتاد ولیکن برای اجرای این خیال بدوا لازم بود آرامش و سکونتی در تمام ممالك تابعه برقرار نماید چه بعد از فوت کوروش بعضی از ایالات در حال شورش و طغیان بودند بنف بر این مدت سه سال کمبوجیه به مطیع کردن ایالات پرداخت و در سال ۵۲۶ ق . م عازم تسخیر مصر گردید مصر بگانه دولت متمدن مشرق بود که پارسها (۱) - اگرچه داریوش اول در کتیبه بیستون این شاه را کمبوجیه نامیده و لیکن از نسخه بابلی همان کتیبه و نیز از خطوط قبطی و نوشته های مورخین یونانی و غیره معلوم است که بعد از کاف مبمی بوده که تئینوشند شاید از این جهت که غنه بوده چنانکه کله زرنکا ( اسم سابق سیستان ) نیز در کتیبه بیستون داریوش بدون نون نوشته شده در هر حال کامبوجیا و کامبیز و قمبوزس و غیره که بعضی نوشته اند صحیح نیست نام این شاه کمبوجیه یا کمبوجیه بوده اولی نظر بجهات مذکوره صحیح تر بنظر میآید

(۲) - زبان شناسها را عقیده این است که اسر دیز یونانی شده بردیاست و منافاتی مابین نوشته هرودوت و کتیبه بیستون نیست

هنوز با آن طرف نشده بودند (آمازیس) (۱) پادشاه مصر دچار وحشت شده شروع بتجهیزات کرد و با جزایر یونانی در دریای مغرب و مخصوصاً باجّار (۲) جزیره (سامس) (۳) اتحادی نمود که آنها بحریه خودشان را بكمك مصر بفرستند چه یونانیهای آسیای صغیر و فنیقی ها چون مطیع یارس بودند کشتیهای خود را باختیار کبوجیه گذارده بودند پادشاه مصر تصور میکرد که کبوجیه با داشتن کشتیهای زیاد از طرف دریا بمصر حمله خواهد کرد و بدینجهت از یونانیها كمك میخواست ولیکن دری نگذشت که خبر ورود عساكر کبوجیه بشامات رسید و پادشاه مصر بتأثر زیاد فهمید که تصور بیجائی کرده است کبوجیه با رؤسای اعراب بدوی قرار دادی بست که بموجب آن هزاران عرب بدوی با مشکهای پر از آب در منسازل عرض راه حاضر شدند و اردوی او بدین ترتیب از کویری که مابین فلسطین و مصر است گذشته داخل مصر شد از خوشبختی کبوجیه در این اوان (آمازیس) که پادشاه فعال و باعزم بود قوت کرد و بجای او (پسام نيك سوم) (۴) که صفات او را نداشت پادشاه شد نخستین جنگی که مابین مصریها و پارسیها روی داد در (یلوز) (۵) بود قشون مصر شکست خورد و پادشاه آن بجسای آنکه عقب نشینی کرده مانع از عبور قشون پارسی ها از کانالهای نیل شود فرار کرد و کبوجیه بدون زحمت به (مفیس) (۶) پایتخت مصر رسید شهر مزبور هم زیاد مقاومت نکرده تسلیم شد پادشاه مصر را بروایت کبوجیه بعنوان اینکه خیانت کرده بود کشت و بقول (کت زبای) بشوش تبعید کرد رفتار

(۱) — Amasis

(۲) — در یونان قدیم امراء و زمامداران امور را که برضد حکومت ملی بودند جّار مینامیدند که به یونانی تیران است

(۳) — Samos

(۴) — Psammétique III

(۵) — Péluse

(۶) — Memphis

کبوجیه در مصر موافق رفتار کوروش در ممالك مسخره بود باین معنی که لباس پادشاهان مصری پوشید و مراسم دربار مصر را بجا آورد پس از آن قصد ممالك مجاوره را نمود (کیری نایک) (۱) که امروزه موسوم به بن غازی است (این مملکت را سابقاً برفه نیز میگفتند) سر اطاعت پیش آورد و پادشاه آن (آرک زیلاس) (۲) سه سو پانصد مین که پنجاه هزار درهم بونانی بود برای کبوجیه فرستاد ولیکن بونانی اعتنائی این وجه را پذیرفت و پسرهای خود تقسیم کرد خیال کبوجیه این بود که به قرضجه (کارناژ - تونس امروزه) که مملکت نامی و پر ثروت و دارای مستملکات زیادی در دریای مغرب بود حمله برد ولیکن فتنه پهب بواسطه اینکه مملکت مزبور مستعمره سابق آنها بود رضی نشدند کشتیهای خود را بدهند و کبوجیه خواست از طرف سکور لیبی بدان مملکت حمله برد با این مقصود پنجاه هزار نفر بطرف آمون (۳) که معبد آن در نزد مصرها بسیار مقدس بود فرستاد و دیگر خبری از آن نیامد و معلوم است که تلف شدند (۵۲۴ ق.م) پس از این نتیجه سوء کبوجیه بمملکت نایانا (۴) که در آن زمان از مصر جدا بود و اتیوپی (۵) (حبشه امروزه) متوجه گردید در این سفر خود کبوجیه فرماندهی را داشت قشون پارس مقداری از رود نیل را پیمود ولیکن پس از اینکه داخل صحراهای بی آب و علف نایانا گردید از حیث آذوقه در عسرت افتاد و بالاخره بعد از تلفات زیاد کبوجیه مجبور شد بمصر مراجعت نماید اگرچه کبوجیه در این دو سفر جنگی بطرف آمون و نایانا و حبش بهره مندی نداشت ولیکن در زمان داریوش چنانکه خواهیم دید این ممالك جزو ایران گردید توضیح آنکه ولات پارس

(۱) -- Cyrène

(۲) -- Arkésilas III

(۳) -- Ammon

(۴) - نایانا تقریباً سودان امروزه بوده

(۵) -- Ethiupie



در مصر این ممالک را بعد ها بایران ضمیمه کردند مورخین یونانی نوشته اند که کمبوجیه چون مرض صرع داشت موفق نشدن او در ممالک مزبوره باعث شدت مرض او شد و گرفتار حالت جنونی گردید در اینحال سفاکیهای زیاد و کارهای بسیار بیرویه از او سر زد از جمله خواهر خود رکت سانا را کشت - دوازده نفر از همراهان نامی خود را زنده بگور کرد - بگاو مقدس مصرها که آپیس نام داشت زخمی زد که باعث هلاکت گاو گردید و در اثر این اقدام مصرها فوق العاده از ایرانیها متنفر شدند - کروزس پادشاه سابق لیدی را حکم کرد بکشند و بعد این حکم را تغییر داد و باوجود این مأمور این امر را برای اینکه در اجرای حکم تعلل کرده بود بقتل رسانید این است عقیده مورخین یونانی ولیکن اُسکار بگر بر این عقیده است که این گفته ها را تماماً صحیح نمیتوان دانست زیرا مصرها بواسطه تمدن قدیم خود بسیار متکبر و از تمکین نمودن بشاهان پارسی تنفر زیاد داشتند و آنچه یونانیها نوشته اند از گفته های مصری ها است باری کمبوجیه در ۵۲۳ ق. م در مصر حاکمی معین کرده بطرف ایران رهسپار شد و در شام شنید که مغانی از اهل مدی خود را بردی بسر کوروش را در کمبوجه گفته و به تخت سلطنت نشسته و مردم هم بطرف او رفته اند کمبوجیه در موقع بسیار بدی واقف شد چه او میدانست که بردبارا کشته ولیکن نمیتوانست این مطلب را علناً ابراز کند بالاخره در حال ناثر در شهر اِگباتانا (۱) در شام زخمی بخود زد که از آن فوت نمود و قبل از اینواقعه سر خود را به داربوش که در سفر مصر با او بود ابراز کرد (۵۲۲ ق. م)

(۱) Egbatana هرودوت گوید: غیب کوئی بکمبوجیه گفته بود که در شهری باین اسم خواهد مرد و او تصور نموده بود که مقصود شهر همدان است وقتی که زخم بر داشت واسم محل را دانست گفت: در اینجا کمبوجیه بسر کوروش محکوم بمرگ شده

# واقعۀ بردیای دروغی - این واقعه را

داریوش بزرگ در کتیبه بیستون خود بیان کرده این بیان او که  
زبانهای اروپائی ترجمه شده بفارسی کنونی ترجمه و در ذیل درج گردیده کتیبه  
مربوره به سه زبان نوشته شده - زبان پارسی قدیم و عیلامی و آشوری -  
و خیلی مفصل و راجع بمجنگهای متعددی است که داریوش بعد از فوت  
کبوجیه برای خوابانیدن شورشها و طغیانها کرده قسمتی از آن راجع به  
قضیه بردیای دروغی و ترجمه اش این است (۱)

داریوش شاه میگوید این است آنچه من کردم پس از آن که شاه شدم بود کبوجیه  
نام پسر کوروش ازدوده مان ما که پیش از این شاه بود از این کبوجیه برادری  
بود بردی نام از يك مادر يك پدر با کبوجیه بعد کبوجیه بردی را کشت  
با اینکه کبوجیه بردی را کشت مردم نمیدانستند او کشته شده پس از آن کبوجیه  
مصر رفت بعد از اینکه کبوجیه بمصر رفت مردم بد دل شدند اخبار  
دروغی در پارس و مدی و سائر ممالك با شدت منتشر شد

داریوش شاه میگوید پس از آن مردی - مفی (گئومات) نام از پی سی  
او و ده برخاست کوهی است آرکاندیس نام از آنجا در ماه وینخن در  
روز چهاردهم برخاست مردم را فریب داد که من بردی پسر کوروش برادر  
کبوجیه هستم پس از آن تمام مردم بر کبوجیه شوریدند و پارس و مدی و نیز  
سائر ایالات بطرف او رفتند او تخت را تصرف کرد در ماه گرم پند  
روز نهم بود که او تخت را تصرف کرد پس از آن کبوجیه مرد بدست خود  
کشته شد داریوش شاه میگوید این اریکه سلطنت که گئوماتای مغ  
از کبوجیه انتزاع کرد از زمان قدیم در خانواده ما بود بنا بر این

(۱) - در ترجمه متابعت این کتیبه شده تا نمونه از طرز انشاء آن زمان باشد متبعین این  
صراحت لهجه و بلاغت کتیبه را خیلی می پسندند [ کتاب کوشیج - کتیبه های هخامنشی ]

گشومانی مغ یارس و مدی و ممالك دیگر را از کبوجیه انتزاع کرد -  
به خود اختصاص داد او شاه شد

داریوش شاه میگوید کسی از یارس و مدی یا از خانواده ما پیدا نشد که  
این سلطنت را از گشومانای مغ باز ستاند مردم از او میترسیدند چه عده  
زیادی را از اشخاصیکه برد را میشناختند میکشت از این جهت میکشت که  
(خیال میکرد) کسی مرا نشناسد نداند من بسر کوروش نیستم هیچکس  
جرئت نمیکرد چیزی در باره گشومانای مغ بگوید تا اینکه من آمدم از  
اهورمزدا یاری طلبیدم اهورمزدا مرا یاری کرد در ماه باغ بادیش  
روز نهم من با کمی از مردم این گشومانای مغ را با کسانی که سر دسته  
همراهان او بودند کشتم در مدی قلعه هست که اسمش سی گئی هو اتیش  
در بلوک نی ساي است آنجا من او را کشتم پادشاهی را از او باز ستادم -  
بفضل اهورمزدا شاه شدم - اهورمزدا شاهی را بمن اعطا کرد

داریوش شاه میگوید سلطنتی را که از دودمان ما بیرون رفته بود برقرار  
کردم - آنرا بجائی که پیش از این بود باز نهادم بعد اینطور کردم: معابدی  
را که گشومانای مغ خراب کرده بود برای مردم مرمت کردم بازار وحشم  
و مساکینی را که گشومانای مغ از طوائف گرفته بود بآنها رد کردم مردم  
یارس و مدی و سائر ممالك را بحال پیش برگرداندم بدین نهج آنچه را که  
انتزاع شده بود باحوال پیش عودت دادم بفضل اهورمزدا اینکارها را  
کردم - آنقدر رنج بردم تا طائفه خود را بمقامی که پیش داشت رسانیدم پس  
بفضل اهورمزدا من طایفه خودمانرا بدان مقامی نهادم که قبل از دست برد  
گشومانای مغ دارا بودند «

مورخین یونانی نوشته اند که گشومانای مغ پس از اینکه به تخت نشست  
از ترس این که کسی او را بشناسد با اقوام و خویشان خود بریده



هیچ کس را بخود راه انداد این مطلب باعث سوء ظن پارسها گردید و رؤساء هفت خانواده نجیب پرسی که بدون اجازه حق داشتند بقصر شاه داخل شوند توسط یکی از زنهای گشومات - دختر هوتانه - (۱)

معلوم کردند که این شخص بردیا نیست و سابقاً گوئش را بریده اند پس از آن با داریوش که ناز از شام آمده بود و کمال اطاعت را ظاهراً به گشومات میکرد هم قسم شده وارد عمارت او شدند دربان و خواجه ها نتوانستند از آنها جلوگیری کنند و داریوش خود را با یکی از همراهان باندرون رسانده مغ را کشت کشته زماس اسم این مغ را سپنت دات (۲) یعنی داده مقدسات نوشته که بزبان امروزی اسفندیار میشود اگر چه نوشته های مورخ مذکور مورد توجه نیست ولی بوسی ایران شناس معروف باین عقیده است که این خبر صحیح است و گشومات باید لقب مغ مذکور باشد هرودوت میگوید پس از آنکه مغ کشته شد راجع باینکه کی شاه شود ما بین هفت نفر هم قسم مذاکره و قرار براین شد که درطلیعه صبح آن هفت نفر از شهر خارج شوند و همینکه به محل معینی رسیدند اسب هر کدام که شیهه کرد صاحب آن شاه شود مهر داریوش اسب داریوش را به محل معهود برده بآدبانی نشان داد و همینکه اسب داریوش بآن محل رسید به باد مادیان شیهه کشید و داریوش شاه شد این گفته هرودوت بنظر غریب میآید بخصوص اگر در نظر آریم که داریوش موافق شجره نسب کوررش بزرگ که خود هرودوت آنرا ذکر و کتیبه ها تأیید کرده ازهم قسم های مذکور نزدیکترین شخص به تخت سلطنت محسوب و سر دسته اقدام کنندگان بر علیه بردیای دروغی بود باین حال خیلی مستبعد بنظر میآید که تقدم او مورد اختلاف گردیده لازم شده باشد درچنین امر مهمی انتخاب را

(۱) هوتانه یکی از رؤسای هفت خانواده مذکور بوده

(۲) - Spentodāta.

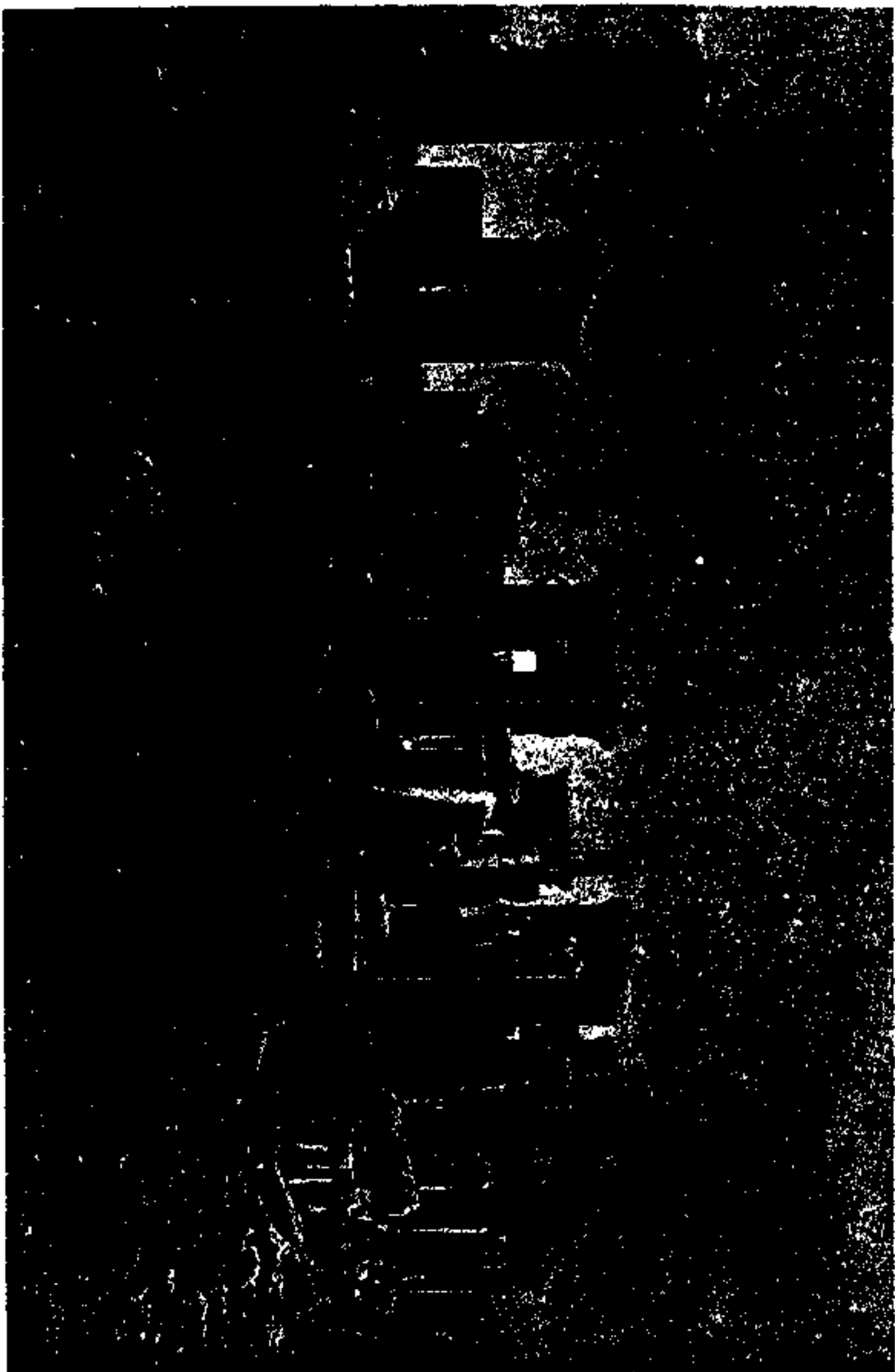
به شیبه اسب واگذار کنند بنا بر این باید تصور کنیم که این حکایت نیز یکی از افسانهائی است که در اطراف اسم اشخاص فوق العاده تاریخی گفته میشود و هرودوت مثل بعضی افسانهای دیگر آنرا هم نقل کرده است اسمی اشخاصی را که با داریوش هم دست و هم قسم بوده اند هرودوت و کتیبه بیستون ذکر میکنند و اگر از تصحیفی که یونانیها در اسمی پادوسی کرده اند صرف نظر نمائیم موافقت کامله ما بین هر دو موجود است (۱)

## سوم - داریوش اول - بزرگ (۲)

تمام مورخین موافقند که کمتر سلطانی در عالم در بدو سلطنت بقدر داریوش با مشکلات عدیده و طاقت فرسا مواجه شده با وجود این داریوش بواسطه اراده آهنین و قوت نفس بر کلیه موانع و مشکلات فائق آمده فی الواقع شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد در اواخر سلطنت کمبوجیه بواسطه غیبت طولانی او از ایران و خروج بردیای دروغی بر او تمام ایالات ایران تقریباً در حال شورش و طغیان بود ابتداء شورش از عیلام (خوزستان) شروع شده بعد به بابل سرایت کرد و بعد از آن ممالک مدی و بارت (خراسان) و گرگان و ارمنستان و غیره شوریدند در خود پارس نیز اغتشاشی روی داد و بعد از بردیای دروغی اول بردیای دوم پیدا شد چنین بنظر میآید که داریوش نخواهد توانست با اینهمه موانع و مشکلات مقاومت کند ولیکن شاه ایستادگی کرده بر جمیع مشکلات فائق آمد کارهای او در این قسمت موافق کتیبه بیستون و هرودوت از این قرار است : شورش از عیلام شروع شد و یکی از اعقاب سلاطین سابق آن

(۱) - اسمی رؤسای شش خوانواده اشرفی بطوریکه ذکر میکند این است :  
 ۱ - وین دفرنا پسر ویس پاز ۲ - هوتان پسر توخر ۳ - گشورود پسر مردوی  
 ۴ - وی دزن پسر بقایخن ۵ - بغ بوخش پسر دابویی ۶ - آزدویش پسر هوکت  
 (۲) - در کتیبه ها داریوش نوشته اند

که آترین نام داشت بر داریوش خروج کرد - او قشونی بشوش فرستاد و باغی را گرفته کشتند در بابل شخصی خود را بخت النصر سوم پسر نابونید پادشاه سابق بابل خوانده علم طغیان برافراشت داریوش با لشگری بطرف بابل حرکت کرد ولیکن عبور از دجله بواسطه بحریه قوی بابلیها ممکن نشد بالاخره بواسطه حيله های جنگی داریوش قشون خصم را اغفال کرده و از دجله گذشته در دو جنگ به بابلیها شکست فاحشی وارد آورد بابلیها به شهر بابل پناه بردند و داریوش بمحاصره پرداخت در این اوان خسبر اغتشاش از همه جا رسید شخصی مرتسی (۱) نام که از اهل بارس بود بطرف شوش حمله برد ولیکن خود اهاالی او را گرفته کشتند قشون مدی که ساخلو این مملکت بود باغواي شخصی که خود را قُرَوَ تیش و از اعقاب هُو و نَح شَتَر میخواند باغی شد و مد ها او را پادشاه کردند در ابتدا داریوش یکی از سرکردگان خود امر داد که اغتشاش مدی را رفع نماید و جنگی شد که نتیجه نداد پس از آن قرار شد که جنگ را موقوف نمایند تا خود داریوش وارد شود بارسمنستان نیز داریوش يك شهر ارمني را بسرداری فرستاد که آن مملکت را آرام نماید سردار مزبور سه جنگ کرد و نتیجه نگرفت بعد داریوش یکی از سرداران ایرانی را بدانجا فرستاد و او هم در جنگ کرد بدون اینکه نتیجه قطعی حاصل نماید باز داریوش امر داد که منتظر ورود او باشند شاه بخوبی میدانست که فتح بابل کلید فتوحات دیگر او خواهد بود زیرا قشون محاصر از محاصره فراغت یافته در ممالك دیگر بکار خواهد رفت بنا براین تمام حواس خود را



نخست جنید - خرابه های قصر داربوش اول



نخن جمشید - حجاریهای برجسته مارگام خنشارشا - قراولان ( از کتاب زاره - صنایع ایران قدیم )



متوجه بابل نموده شهر را تسخیر کرد (۵۲۱ ق. م) (۱)  
 بعد از فتح بابل داریوش مدی ناخته قشون مدها را شکست داد و فرورتیش  
 را که بری فرار کرده بود باسر او گرفته در همدان بدار آویختند در ساگارتی  
 (که امروزه کُرد نشین است) نیز شخصی چیتَر تخمه (۲) نام پدید آمد که  
 خود را از اعقاب هورخ شتر میدانست و راهم داریوش توسط یکی از سرداران  
 خود دستگیر کرده کشت آرام کردن پارت (خراسان) و گرگان به ویشتنسب  
 پدر داریوش که والی آن ممالک بود محول گردید و او با انجام این مأموریت  
 موفق شد مرگِ (مرو امروزه) که بدست شخصی فرد (۳) نام افتاده  
 بود بواسطه حاکم ناختر مطیع گردید در این اوان شخصی وهی یزدات (۴)  
 نام در فارس خروج کرده خود را بر دینا پسر کوروش خواند و قشون  
 ساخلوی که در فارس بود باز گردید و از اطاعت داریوش خارج شد ولیکن  
 نزدی داریوش سرداری آرت و زردی (۵) نام بدانجا فرستاد و شخص مذکور  
 را دستگیر کرده با همراهانش بدار آویختند لشگری هم که بردای  
 دوم دروغی بطرف رنج (آرتخواتیش کتیبه نقش رستم داریوش -  
 آراخزی یونانی ها - جنوب افغانستان امروزه) فرستاده بود  
 نیز توسط حاکم مملکت مذکوره مغلوب شد در این اوان باز  
 بابل بتحریر یک نفر ارمنی که خود را بخت النصر میخواند شورید  
 ولیکن یکی از ملتزمین داریوش ویندفرنس که از اهل مدی بود باغیان

(۱) هرودوت گوید : زوییر نامی که ایرانی بود خدمت و صداقت حیرت انگیزی نسبت  
 بداریوش نشان داد این شخص نزد شاه رفته خواهش کرد که شاه گوش او را ببرد و او نزد  
 بابلیها رفته چنین وانمود کند که میخواهد بانها راهنمایی کرده انتقام از داریوش بکشد و آنجا  
 طرف اعتماد بابلیها شده بعد رئیس دسته قشونی بشود و شبانه دروازه ها را باز کند داریوش  
 همانطور کرد و آن شخص نزد بابلیها رفته موفق شده شبانه قشون ایران را به بابل راه داد  
 (۱) - Vahiyazdâa . (۲) - Frada . (۳) - Tchitratakhma . (۴) - Artavardîa

را کشته نابره شورش را خواباند در لیدی هم زمینه اغتشاشی نهیه میشد  
 باین معنی که والی آن مملکت اُرّای تس میخواست مستقل شود ولیکن  
 داریوش پیش دستی کرده بدست مأموری او را نابود کرد پس از آن  
 داریوش بمصر رفت (۵۱۷ ق. م) زیرا در آنجا هم بواسطه سوء سلوک  
 ایرانیها زمینه اغتشاش مهیا شده بود پس از ورود والی مصر را که اریانیدیس  
 نام داشت و سکه بسم خود زده بود که طلایش پیش از همان فاز سکه  
 های داریوش بود کشت و سعی کرد قلوب روحانیون مصر را که خیلی  
 قوی بودند جذب کند با این مقصود عطا های زیادی بآنها نمود و برای  
 اینکه تلافی کار های بد و بی رویه کبوجیه را نموده باشد در عزا داری  
 مصریها در موقع تلف شدن گاو مقدس آنها شرکت و سوگواری کرد و  
 یکصد تالان طلا<sup>(۱)</sup> وعده کرد بکسی که گاو مقدس مصریها را پیدا کند  
 کلیه<sup>۵۰</sup> در این سفر خود از مصریها دلجوئی کامل نمود؛ بمابد آنها رفته  
 نسبت برباب انواع مصر و مجسمه های آنها احترامات زیاد کرد معبدی  
 در آمن<sup>(۲)</sup> برای مصریها ساخت و کاهن بزرگ سائیس را که سابقاً  
 به شوش تبعید شده بود احضار نموده پس از نوازش بسیار او را مأمور  
 کرد خرابیهای کبوجیه را مرمت کند پس از آن راههای تجارتی مصر  
 را که خراب شده بود مرمت و دائر نمود و چند سال بعد دریای مغرب را با بحر  
 احمر اتصال داده تجارت مستقیمی مابین مصر و هند برقرار کرد بواسطه  
 این کارها مصریها از داریوش کاملاً راضی شده او را یکی از قانون گذاران  
 بزرگ خود دانستند از نوشته های مورخین یونانی اینطور مستفاد میشود  
 که معبد مذکور در هیب<sup>(۳)</sup> واقع بوده گویند خرابه های معبد مزبور هنوز از  
 مملکت داری داریوش حکایت میکند

(۱) — G. Maspero. Histoire ancienne des peuples de l'Orient.

(۲) — Ammon , (۳) — Hib.

روحانیون و نجیبای مصری بعد از اقدامات مذکوره داریوش از او راضی بودند و در زمان داریوش مصر رفاهیت داشته ولیکن زارعین بواسطه مالیاتهای گزاف در سال آخری سلطنت داریوش شوریدند و کمی پس از آن این شاه در گذشت ( ۴۸۶ ق . م ) سفرهای جنگی که داریوش برای اسكات ممالك كرده بیست فقره بوده است و هفت سال در مجادله گذرانیده و نه نفر را كه خروج کرده خود را پادشاه خوانده اند داریوش و سرکردگان او معدوم کرده اند صورت این نه نفر در بیستون دیده میشود بنا بر این باید گفت كه بیات او در کتیبه بیستون : « آنقدر رنج بردم تا خانواده خودمان را بان مقامی رسانیده كه پیش از دست بردگانیو تمامی مغ دارا بودند » عین حقیقت است

## تشکیلات داریوش - داریوش نه فقط

وحدت ممالك ایران را برقرار کرد بلکه تشکیلاتی بآن داد كه اداره کردن ممالك وسیعه ایران را تسهیل و رفاهیت اهالی را تأمین مینمود تشکیلات مزبوره از اینقرار بود

اول - داریوش ممالك ایران را بچند قسمت تقسیم نموده برای هر کدام يك والی معین کرد كه بزبان آروزی (خشتر باوان) میگفتند یعنی حامی مانگهبان مملکت و یونانیها ساتراپ نوشته اند عده قسمتهای مذکوره بقول یونانیها از بیست الی بیست و شش بوده ولیکن ایالاتی را كه داریوش در کتیبه نقش رستم ذكر کرده با پارس به سی می رسد برای كك کردن به والیه و نیز برای اینکه کلیه كارها در دست یكنفر نباشد دو نفر از مركز مأمور میشدند یکی برای فرماندهی قشون محلی یا ساخلو و بطوریکه یونانیها میگویند این صاحب منصب را کارائس (۱) مینامیدند و دیگری باسم سر دیدر كه

(۱) - کارائس karanos کارا در زبان پارسی قدیم بمعنی سواد مردم و لشکراست



کارهای کشوری را اداره میکرد سر دبیر در واقع مفتش مرکز در ایالات بود و مقصود از تأسیس این شغل این بود که مرکز به اند احکامی که به والی صادر میشود اجراء میگردد بانه بنا بر این سر دبیر طرف مکاتبه با مرکز بود و در مواقع لزوم مرکز مستقیماً اوامری باو صادر مینمود قلعه ها در تحت نظر و مسؤولیت قلعه بیکی که (آرگایات) مینامیدند واقع بود در ایالات يك تشکیلاتی هم برای امنیت عمومی داده شده بود که تمام ایالات منبسط میشد و مرکز در جزو این اداره در همه جا شعبه اطلاعات و خبر نگاری داشت بعلاوه این تأسیسات مالی يك دفعه مفتشینی از مرکز برای دیدن اوضاع ایالات مأمور میشدند و با این مفتشین که لقب چشم و گوش دولت را داشتند دسته از قشون روانه میشد که در مواقع لازمه اوامر آنها را اجرا کنند

دوم - برای اینکه اوامر و احکام مرکز با ایالات در کمال سرعت برسد در موقع اردو کشی معطلی فراهم نیاید داریوش راههایی در ایران و بمالك منضمه ساخته بود. مشهورترین آنها راهی بوده که از سارد (در آسیای صغیر) تا شوش و از آنجا تا پایتخت تمتد بود طول این راه را دو هزار و چهار صد کیلو متر معین کرده اند (که تقریباً چهار صد فرسخ است) (۱) در میان راههای دیگر از راهی که از پایتخت سابق مصر (مئیس) شهر کودوش در کنار سیحون میرفته است نیز اسم برده شده است در این راهها منازل و مهانخانه های خوب تهیه شده بود و چاپارخانهائی تأسیس کرده بودند که بقدر کفایت اسبهای خوب داشت در جاهائیکه این راه ها از کوهستان عبور میکرد قوه کافی بطور ساخلو گذاشته بودند چاپارهای دولتی احکام و اوامر دولت را از مرکز به نزدیکترین چاپارخانه رسانیده به چاپارهای

(۱) - این راه از سارد شروع شده از مملکت فری ریه میگذشت و به رود هالیس و از آنجا در ساموسات بفرات میرسید و در نزدیکی نینوای سابق از دجله میگذشت و بعد متابعت رود مزبور را نموده بطرف شوش میرفت و منتهی به پایتخت میشد

دیگر که حاضر بودند تسلیم میکردند و آنها هم بچاپارخانه دیگر میرسانیدند بدین ترتیب شب و روز چاپارها در حرکت بودند و اوامر دولت با نهایت سرعت بجائی که لازم بود میرسید هرودوت میگوید هیچ نمیتوان تصور کرد که حرکتی سریعتر از حرکت چاپارها باشد

سوم - برای اینکه قوه نظامی قدر کفایت و با سرعت بجاهای لازم برسد داریوش يك لشکری ترتیب داده بود که موسوم به لشکر جاربندان (لازال) بود زیرا هیچگاه از عده آن نمیکاست و فوراً جاهای خالی پر میشد عده این لشکر حاضر السلاح که بمحض صدور امر حرکت میکرد از پیاده و سواره نظام زنده ده هزار نفر بود و بواسطه این قوه امنیت در تمام ممالك تأمین میشد چه همینکه در جائی اغتشاشی روی میداد قسمتی از این قوه به سرعت به محل اغتشاش رسیده امنیت را برقرار مینمود بنا براین میتوان گفت این لشکر حکم امنیه را داشته و غیر از قوایی بوده که درهرایالتی ساخلو میداده است بعلاوه يك قوه چهار هزار نفری از پیاده و سواره مستحفظ پایتخت و قصر سلطنتی بود

چهارم - قبل از سلطنت داریوش برای مالیات ها ترتیب معینی نبود و بدینجهت عمال و مأمورین دولت هرچه میخواستند میگرفتند داریوش برای اینکار مهم هم ترتیبی معین کرد و تکلیف مردم وایالات معین شد اطلاعات درستی نداریم و معلوم نیست که مأخذ مالیات چه بوده ولیکن بطوریکه مورخین یونانی نوشته اند برای هر ایالتی بطور مقاطعه يك مالیات نقدی و جنسی معین شده بود که همه ساله میگرفتند مثلاً آسیای صغیر از حیث تأدیة مالیات به چهار قسمت تقسیم شده بود که هر قسمتی از چهار صد الي پانصد تالان میپرداخته است مالیات نقدی ایران را یونانیها هیچده هزار تالان معین کرده اند درینجا لازم است توضیح شود که تالان اصلاً وزن بابلی است ولی تالان ایران قدیم تفاوتی با

تالان بابلی داشته و بطوریکه معین کرده اند تالان ایرانی دو قسم بوده تالان طلا و نقره اولی بمقیاس امروزه ۲۵ و دومی ۳۳ کیلوگرام وزن داشته (۱) تالان بابلی بوزن امروزه معادل شصت کیلوگرام بوده و نصف آن را تالان پادشاهی میگفتند بنا بر این اگر قول مورخین یونانی را تالان بابلی فرض کنیم مالیات نقدی ایران آن زمان معادل چهل و پنج کرویر تومان بیول امروزه بوده و گر بتالان نقره ایرانی حساب کنیم تقریباً بیست و پنج کرویر و نیم تومان می شود بنظر چنین می آید که مقصود مورخین یونانی تالان بابلی باشد زیرا مقادیر بابلی در عالم قدیم بسیار رایج و متداول بوده ( مثل سلسله مطری امروزه ) (۲) واضح است که بهر تقدیر مقصود مورخین یونانی از این وزن - وزن نقره است نه طلا علاوه بر مالیات نقدی يك مالیات جنسی نیز برای هریالتی مقرر بود که مرتباً دریافت میشد (۳) پارس از دادن مالیات معاف بود ولیکن در عوض بایستی بعضی هدایا مدبر بار بفرستد پلوتارک میگوید پس از اینکه داریوش مالیات نقدی و جنسی ممالک را معین کرد در صدد تحقیقات برآمد تا معلوم نماید که این مالیات بر مردم گران است یا نه و پس از اینکه جواب آمد که گران نیست و مردم میتوانند بپردازند باز مالیاتها را تنصیف کرده گفت که چون ولات برای مخارج خودشان از مردم عوارضی

(۱) - کیلوگرام تقریباً معادل سیزده سیر است

(۲) - چنانکه کلان هوار هم این طور فهمیده و قیمت تالان را شش هزار فرانک طلای فرانسوی معین کرده (Clément Huart. La Perse antique)

(۳) - مثلاً مدی صد هزار مین و چهار هزار قاطر و سه هزار رأس اسب میداده - ارمنستان سی هزار کره اسب - هند خاک طلا بمبلغ چهار هزار و شصت و هشتاد تالان ( تقریباً بازده کرویر و نیم به پول امروزه ) حبستان در هر سه سال مقداری طلا و استخوان فیل و پنج دختر کلشد - ( کرjestان غربی امروزه ) هر پنجالی صد دختر - بابل پانصد خواجه اعراب هر سالی سی و پنج خروار بوزن امروزه بود - مصر و برفه صد هزار کیل مصری غله برای قشون و شيلات دریاچه های مصری تقریباً سیصد هزار تومان به پول امروزه به صندوق شخصی [صرف جیب] ملکه ایران می پرداخته است

میگیرند باید مالیات را کم کرد تا تحمیل نشود  
 پنجم - از کارهای داریوش نیز ارتباط دادن بحر مغرب ( مدی ترانه )  
 به بحر احمر است و تفصیل آن این است :  
 وقتی که داریوش در هند بود مشاهده کرد که تجارت مصر و شامات و غیره  
 بهند از راه خشکی مشکل است و حمل و نقل گران تمام میشود این بود که  
 امر کرد بحر مغرب را با بحر احمر توسط یکی از شعب نیل وصل کنند این کار  
 در زمان ( نشاو ) پادشاه مصر در ۶۰۹ ق. م. انجام یافته ولیکن کانال  
 مزبور در زمان داریوش بر شده بود در این زمان بهر شاه مزبور آنرا  
 پاك سكوده سیر کشتیها را برقرار نمودند و از قراریکه حفرت مصر  
 نشان میدهد خود داریوش برای افتتاح این کانال در مصر حاضر شده  
 است کتیبه هم از داریوش در تنگه سوئز کشف شده که راجع بهین  
 کانال است ( رجوع به فصل سوم این باب - کتیبه های هخامنشی  
 فقره پنجم )

ششم - داریوش برای تسهیل امر تجارت و داد و ستد پولی بطلا سکه  
 زد که واحد معیاس نقود در معاملات بود و بطوریکه مورخین مینویسند  
 در تمام ممالك تابعه ایران رواج داشت این سکه به ( دریک ) (۲) موسوم  
 بوده و نسبت به پول امروزه ایران شش تومان ارزش داشته چنانکه  
 از سکه های مزبوره که بدست آمده معلوم میگردد دريك طرف سکه  
 صورت تیراندازی باتیر و کمان منقور و معیار این سکه ها خبی عالی است زیرا  
 داریوش میل داشته که سکه ها از طلاي خالص باشد ( سکه در دفعه  
 اولی در لیدی در نیمه قرن هفتم ق. م زده شده ولیکن در ایران سکه  
 داریوش نخستین سکه است )

(۲) ( دريك ) یعنی طلاي است زیرا غالبا [ز] زبان آوستائی در پارسی قدیم مبدل  
 به [د] میشده است ( زريك - دريك )

## فتوحات داریوش بزرگ - داریوش

پس از برقرار یافتن امنیت در ممالك تابعه چند ولایتی نیز بایران ضمیمه کرد یکی از آنها پنجاب و دیگری سند است که هر دو در هند واقعند (۵۱۲ ق. م) زمانی که داریوش در هند بود سفایبی بامر او ساخته شد که در تحت فرماندهی بك نفر یونانی ( اسکلاس ) (۱) از کارباندای دریای عمان و از آنجا برای تفتیش سواحل مکران و عربستان عزیمت نمود پس از آن داریوش به سگ ها پرداخت این ها مردمانی بودند آریائی نژاد که در زمان شاهان مدی و هخامنشی در آسیای وسطی و صفحات مجاور شمال قفقازیه و روسیه جنوبی حاکمیت داشتند و چنانکه دیدیم در زمان هخامنشیان پادشاه مد آذربایجان و ارمنستان آسیای صغیر را معرض تاخت و تاز خود کردند داریوش باین فکر افتاد که ممالك آنها را تسخیر کند جهت این فکر داریوش را اینطور توجیه میکنند که چون این شاه میدانسته است که با یونان اروپائی باید طرف شود میخواسته است از پشت سر خود مطمئن شود ولیکن این حدس صحیح نظر نمیآید زیرا با تسخیر تراکیه و مقدونیه این مقصود بعمل می آمد جهت این قشون کشی باید تجاوزاتی باشد که ( سگ ها ) محدود ایران میکردند و داریوش خواسته در مملکت خودشان بآنها که شمالی داده باشد این نظر را این نکته تأیید میکند که بعد از قشون کشی داریوش دیگر اسمی از آنها و تجاوزات آنها برده نمیشود در هر حال بدو داریوش به ( آریارمن ) (۲) والی کاپادوکیه امر کرد که يك سفر جنگی به صفحات شمالی دریای سیاه نموده اسرانی بیاورد او چنین کرد و اسرانی آورد که در میان آنها بك نفر از نجبای سگ ها بود و

(۱) - Skylas

(۲) - Ariaramnes



اطلاعاتی که او داد برای داریوش خیلی مهم بود (۵۱۵ ق. م) سال دیگر داریوش با لشکر خود از بوغاز بوسفور گذشت در اینجا به امر داریوش یونانیهای آسیای صغیر پل از کشتیها ساخته بودند که محافظت آنها محول بخود آنها شده بود پس از آن لشکر ایران از راه کیه گذشته مص رود دانیوب رسید در اینجا هم رؤساء مستعمرات یونانی که ملقب به جبار بودند پل از کشتیها ساخته بودند (۱) بطوریکه مسیر (۲)

نوشته لشکر ایران از پل ها گذشته وارد مملکت سکاها (استپ) امروزه شد و سکاها علیق و آذوقه را آتش زده - چاه های آب را پر کرده با حشم بداخله مملکت عقب نشستند قحطی و مشکلات این مملکت لشکر ایران را تهدید میکرد ولی چون اداره نظارت لشگری بقدر کفایت آذوقه تهیه کرده بود داریوش در مدت دو ماه از رود دانیوب تا نائیس (دن امروزه) و قلب مملکت سکاها (روسیه کنونی) پیشرفت و شهرها را آتش زده غنائم زیادی بر گرفت بعد چون دید که سکاها همواره عقب میشینند بطرف جنوب رفته با آسیای صغیر مراجعت کرد هرودت گوید داریوش رسولی نزد پادشاه آنها فرستاد که این پیغام را بگو برساند: «چرا از جلو من فرار میکنی اگر در خودت قوه جنگ را می بینی جنگ کن والا مطیع شو» و پادشاه سکاها جوابی داد که معما بود توضیح آنکه يك پرنده و يك موش و پنج تیر فرستاد و گبر یاس (۳) یکی از ندهای داریوش اینطور تعبیر کرد: پادشاه سکاها میخواهد بگوید که اگر شما نتوانید مثل پرنده بهوا بپرید و مثل موش بزمین بروید از این تیر های (۱) - چون در شهر های یونانی در اروپا حکومت ملی غالباً برقرار بود اشخاصی که حکومت مطلقه در بعضی از شهر های یونانی داشتند موسوم بجبار (تیران) بودند و غالباً آنها برای حفظ مقام خود بحمايت ایران متوسل میشدند

(۲) — G. Maspero, Histoire ancienne des peuples de l'Orient.

(۳) — Gobrias.

ما خلاصی نخواهید داشت با تسلیم داشتن چنین تعبیری باز معلوم نیست چرا پنج تبر فرستاده اند و این روایت هرودوت نیز افسانه بنظر میآید از آنطرف سكّ ها با جبار یونانی که مستحفظ پل دانوب بودند داخل مذاکره شدند که یلها را خراب کنند تا داریوش نتواند مراجعت کند ولیکن چون آنها بواسطه حمایت ایران دارای این مقام شده بودند از انجام آن امتناع کردند و داریوش از همان طریق که یاروپا رفته بود به سارد مراجعت کرد ولیکن هشتاد هزار نفر در تحت سرکردگی بغابیش (مکابیز یونانیها) در اروپا گذاشت که شهرهای یونانی تراکیه و مملکت مقدونی را تسخیر کنند و سردار مزبور این امر را انجام داد چنانکه پادشاه مقدونی آمین تاس مطیع ایران شد اگر در نظر گیریم که راه داریوش یاروپا از ممالك امروزم ذیل بوده :

بوغاز داردانل - تراکیه - رومیلی شرقی - بلغارستان بالاخض - رود دنیستر قسمت جنوبی او کرانیای رود دنیستر - رود دن (روسیه جنوبی) و طول این راه تقریباً دو هزار کیلومتر است در صورتیکه بوغاز داردانل هم بمسافت دو هزار و پانصد کیلومتر از پارسیای تحت آن زمان ایران واقع بوده و بنا بر این داریوش تقریباً هشتصد فرسخ و بلکه بیشتر از مرکز ممالك ایران دور شده بود این سفر جنگی داریوش فوق العاده جالب توجه است زیرا میسراند که داریوش بعد از اسکات شورش ها و تشکیلاتی که بایران داد از ایجاد اوضاع ثابتی مطمئن شد که چنین مسافرتی را پیش گرفت والا شخصی مثل او ممکن نبود اینقدر از پای تخت دور شود مقارن همین اوان والی مصر مملکت بَرّقه را که که در آن زمان کبری نا ایک مینامیدند تا او هسپرید<sup>(۱)</sup> یا بیغازی امروزم بایران ضمیمه نمود

(۱) -- Evhespérides .

## وسعت ممالك داریوش برای دانستن وسعت

ایران و تقسیمات اداری آن در زمان داریوش بهرین سند تاریخی کتیبه است که از این شاه در مقبره او در نقش رستم کنده شده و با زحمات زیاد آنرا خوانده بعد بزبانهای اروپائی ترجمه کرده اند ترجمه فارسی آن این است که در ذیل درج میشود (۱) چنانکه مشهود است ترجمه کتیبه علاوه بر تعیین حدود ایران اسلوب انشاء آن زمان و عناوین و القاب شاهان هخامنشی و بعضی نکات دیگر را که برای تاریخ مفید است میرساند این عناوین و القاب را بدون تغییر سایر شاهان هخامنشی نیز معمول داشتند :

« خدای بزرگی است آهورمزدا که این زمین را آفریده که آن آسمان را آفریده که بشر را آفریده که خوشی بشر را آفریده که داریوش را شاه کرده یگانه شاهی از بسیاری (۲) یگانه قانون گذاری (۳) از بسیاری منم داریوش شاه بزرگ - شاه شاهان شاه ممالکی که از تمام نژادها مسکون است شاه این زمین پهناور تا آن دور ها پسر و پستاسب - هخامنشی - پرسی پسر پرسی - آریائی از نژاد آریائی

داریوش شاه میگوید به فضل آهورمزدا این است علاوه بر پارس ممالکی که در تصرف من است و حکومت من بر آنها جاری است و بمن باج می دهند و آنچه فرمان من است اجرا می کنند و در آنها قانون من محفوظ است (۱) از ترجمه لاطینی کوس سویچ :

C. Kossowicz. Inscriptiones Palaeo-Persicae Achaemenidarum.

(۲) این عبارت را بعضی « یکنفر را پادشاه برای بسیاری » ترجمه کرده اند ولی موافقت با متن کتیبه ندارد عبارت نسخه عیلامی که رئیس عالم انگلیسی ترجمه کرده « یکی از شاهان بسیار » است (یکی بمعنی یگانه) و عبارت نسخه بابلی که اُپر عالم فرانسوی ترجمه کرده این است « که او شاه شاهان بسیاری است » هر دو نسخه عبارت پرسی قدیم را بطوریکه در اینجا ترجمه شده تأیید میکند

(۳) این عبارت را بعضی « یک نفر را فرماندار برای بسیاری » ترجمه کرده اند و باز صحیح نیست زیرا در نسخه عیلامی صریحاً نوشته شده « یک قانون گذار از بسیاری » (یک بمعنی یگانه است)



| اسامی قدیمه   | اسامی امروزه (۱)                         | اسامی قدیمه   | اسامی امروزه                                                      |
|---------------|------------------------------------------|---------------|-------------------------------------------------------------------|
| ماد           | منگت مدی (آذربایجان<br>کردستان عراق عجم) | آثورا         | آسور                                                              |
| خوج           | خوزستان                                  | اربابی        | عربستان                                                           |
| پرتو          | پارت خراسان -<br>گرگان                   | مودرایا (یه)  | مصر                                                               |
| هرای و        | هرات                                     | ازمین         | ارمنستان                                                          |
| باختریش       | باختر - بلخ                              | گت پ توک      | کابادو (قسمت<br>شرقی آسیای صغیر)<br>غرب آسیای صغیر یا<br>شهر سارد |
| سو غود (سوعد) | سغد (بخارا سمرقند)                       | سپرد          |                                                                   |
| خوارزمیش      | خوارزم (خیوه)                            | ی ثون         | یونانیهای آسیای صغیر                                              |
| زرنگ          | سیستان                                   | سکاتی تردریا  | سک های آن طرف دریا                                                |
| هرخواتیش      | رجج اقصای<br>جنوبی تا قندهار             | سکوذر         | مقدونی                                                            |
| تت گوش        | پنجاب هند                                | ی ثونا تک برا | یونانیهای هندو<br>تراکته امروزه                                   |
| گندار         | کابل و پشاور                             | یوتی یا       | سومالی و عدن امروزه                                               |
| هیندوس        | هند                                      | کوشیا (کوشا)  | حبشستان                                                           |
| سکاهومورگ     | سکهای ماوراء سیحون                       | مکیا (مچیا)   | برقه                                                              |
| سکاتیگر خودا  | سکهای ماوراء سیحون                       | گرخا (گرکا)   | قرطاجنه                                                           |
| بابیروس       | بابل                                     |               |                                                                   |

(۱) - معلوم است که این جدول در کتیبه داریوش نیست و اسامی ممالک بطوری که از طرف راست جدول در تحت (اسامی قدیمه) نوشته شده متوالیا ذکر گردیده ولیکن برای روشن بودن این قسمت کتیبه و تطبیق اسامی قدیمه با اسامی جدیده چنین بنظر آمد که جدول فوق لازم است.





داریوش شاه میگوید وقتی که اهورمزدا دید .....  
 آن را بمن سپرد مرا شاه کرد من شام به فضل اهورمزدا من آنرا  
 به ترتیب صحیح در آورده ام هرچه بمردمان امر دادم همانطور که  
 اراده من بود اجرا شد اگر تو فکر کنی چقدر بود ممالکی که داریوش  
 اداره میکرد نگاه کن باین صورت ها آنها نخت مرا میبرند از این راه  
 تو میتوانی آنها را بشناسی آنگاه تو خواهی دانست که نیزه های مردمان پارس  
 دور رفته آنگاه تو خواهی دانست که پارس ها دور از پارس جنگیده اند  
 داریوش شاه می گوید آنچه من کردم بفضل اهورمزدا بود اهورمزدا  
 یاری خود را بمن عنایت کرد تا کار را بانجام رسانیدم اهورمزدا مرا  
 از اهریمن حفظ کناد (۱) و نیز خانواده من و این ممالک را این است  
 استغاثه من از اهورمزدا اهورامزدا این دعای مرا اجابت کناد ای بشر  
 این است امر اهورمزدا بد میندیش - راه راست را بگذار - گناه مکن -  
 راجع ببعضی از ممالک که داریوش در کتیبه خود ذکر کرده  
 محققاً معلوم نیست که کدام مملکت باید تطبیق شود و ما بین محققین  
 راجع بآنها توافقی نیست ممالک مزبوره از این قرارند :

اولاً گرّخا را بعضی تصور میکنند که با قرطاجنه تطبیق باید کرد (۲)  
 و عقیده دارند که قرطاجنه چون مستعمره فنیقی ها و فنیقیه جزو  
 (۱) - این کلمه را محققین مختلف خوانده اند ولی باید اهریمن یا ارواح بد یا چیزی از  
 این مقوله باشد

(۲) - قرطاجنه شهر بزرگ و پایتخت دولت قوی بدین نام بود از حیث دریا نوردی  
 و تجارت مردمان آن در عالم قدیم شهرتی بسزا داشتند خرابه های آن در نزدیکی  
 تونس امروزه است این مملکت را فنیقیها (فرمّحّنه) مینامیدند یعنی شهر نو و رومی ها  
 آنرا (کارتاگ) گفته اند قرطاجنه مغرب آن است بنای این شهر در ۸۱۴ ق. م.  
 و انقراض دولت قرطاجنه بدست رومیها در نیمه قرن دوم ق. م. بود

مستملکات ایران بود قرار دادی با ایران داشته و نمکین لژ شاهان  
 هخامنشی می نموده دو دلیل برای اثبات این مطلب میتوان اقامه نمود  
 یکی آنکه داریوش اول مأموری بقرطاجنه فرستاده قربانی انسان را  
 قدغن نمود و سنای قرطاجنه از این حکم نمکین کرد توضیح آنکه در  
 قرطاجنه معمول بوده که مادران مقدس بچه های خود را در روی دو  
 دست بحسبه مُلْک رِب النوع بزرگ این مملکت که به پیش به  
 خط افقی دراز بود گذاشته در زیر آن آتشی روشن میکردند تا بچه  
 کباب و قربانی شود داریوش این نوع قربانی را برخلاف انسانیت  
 دانسته و مأموری بقرطاجنه فرستاده آنرا غدن کرده است دیگر آنکه در  
 جنگ ایران به یونان در زمان رخشیار شا قرطاجنه سفاین خود را  
 به تقاضای ایران کمک ایرانیهها بطرف سواحل جنوب غربی یونان فرستاده با  
 یونان در جنگ شد بنا بر این اطلاعات محققین زیادی اخیراً حال يك نوع دست  
 نشاندگی قرطاجنه را نسبت بایران صحیح دانسته اند (۱) از قرائن چنین استنباط  
 میشود که مستعمرات دیگر فنیقیها در دریای مغرب نیز نسبت بایران حال قرطاجنه  
 را داشته اند و نیز معلوم است که داریوش بعد از مراجعت از مملکت سِکّ ها به  
 برادر خود (آرتافرُن) والی اییدی سپرد که توسط يك نفر یونانی دموکید  
 نام راجع بصفحات و ممالک غرب (اروپای غربی حالیه) تحقیقاتی نماید  
 تا بیا مملکت سِکّ های آنطرف دریا را بعضی تطبیق باقریم امروزه نموده اند  
 (مثل کلان هوار فرانسوی) ولیکن عقیده برخی از محققین این است  
 که مقصود از سِکّ های آن طرف دریا مملکتی است که ما بین  
 (۱) - یونانیها قرطاجنه را کُرخدون می نامیدند و مستبعد نیست که کرخا از همین  
 اسم آمده باشد



تراکیه و دانوب واقع بوده یعنی بلغارستان امروزه اگر چه این عبارت بقدری عمومیت دارد که آنرا شامل تمام صفحات شمالی و غربی دریای سیاه میتوان نمود ثانیاً مکیا را تطبیق با طرابلس غرب و برقه اخیراً نموده اند زیرا یونانیها مردم این مملکت را مگسویس نامیده اند رابعاً سکاها را با سکیت یونانیها تطبیق می کنند این کلمه را (سکا) و (سک) خوانده اند سکاها (تیکر خودا) را تصور میکنند سکهای بودند که در حوالی دریاچه آرال با ماوراء سیحون سکنی داشتند و این اسم از کلام خود نوك نیز آنها آمده

در خانه مقنضی است علاوه نمائیم که اسامی بعضی از ممالك را چون مختلف خوانده از این جهت هر دو قسم قرائت را نوشته و غیره مشهور را در هالاین گنجانده ایم

## جنگ با یونان - از قرائن چنین بنظر میآید که

داریوش بعد از برقراری امنیت در ممالك تابعه ایران و فتوحات خود در سند و جاهای دیگر بخیال توسعه ایران نبود چه ایران از هر طرف بمحدود طبیعی خود رسیده بود و قشون کشی های کبوجیه بطرف کویر لیبی و حبش و سفر جنگی داریوش بمملکت سکاها معلوم نمود که ادامه جهانگیری در ماوراء حدود طبیعی نتیجه ندارد و بر فرض گرفتن ممالکی نگاهداشتن آنها مشکل است راجع بیونان اروپائی نیز همین تصور میرود که داریوش در قصد تخطی بآئن یا اسپارت نبود بلکه در دربار ایران اشخاص زیادی عقیده داشتند که جنگ با یونان برای ایران مفید نیست ولیکن خود یونانیهای اروپائی داریوش را مجبور نمودند

اسپارت حاضر نشد کمك ننماید ولیکن آتنی ها بیست کشتی باو دادند و پس از آن شورش بنام شهرهای یونانی در آسیای صغیر و جزیره قبرس و غیره سرابت کرد و یونانیها حمله بسارد بردند آن شهر را سوزانیدند ولیکن نگرفتن ارگ آن بواسطه استحکاماتی که داشت موفق نشدند پس از آن در پی نگذشت که قشون ایران از هر طرف بمحل اغتشاش روی آور شد و صفای فنیقی از طرف دریا عرصه را بر شورشیان تنگ کرد بالاخره جنگی در نزدیکی میلت شد که یونانیها مضمحل و متواری شدند آتنی ها بمملکت خودشان مراجعت کردند و شهر میلت را سپاهیان ایران گرفته غارت نمودند و شورشهای مجازات سخت دادند معلوم است که داریوش از دخالت یونانیهای اروپائی بامور داخلی ایران فوق العاده مکدر شد و مخصوصاً وقتی که خبر آتش زدن سارد را شنید میگویند یکی از ملازمان خود سپرد که در سر سفره هر روز بگوید شاه آتنی ها را فراموش مکن در سال ۴۹۲ ق.م جنگ اول ایران با یونان شروع شد توضیح آنکه داریوش بداماد خود (ماردونیا) سپرد که قشونی تا آن کشیده آندولت را تنبیه کند مورخین میگویند این شخص علاوه بر نجابت جبلی خیلی عاقل و در سیاست ماهر بود و اول کاری که کرد این بود که تمام مستعمرات یونانی در آسیای صغیر حکومت ملی داد تا آنها را از ایران راضی کرده باشد بعد با رویا قشون کشی کرده تا کوه (آتس) واقع در تراکیه پیش رفت و مقدونی را مجدداً باطاعت ایران در آورد اسکندر پسر (آمینتاس) (۱) قرارداد پدر خود را با ایران راجع بشمکین و دادن خراج تجدید کرد ولیکن در این حین بواسطه طوفان دریا نصف کشتی های ایران که مشغول حمل و نقل آذوقه بودند خراب و معدوم گردید و چندی از ادامه قشون کشی صرف

نظر شد با وجود این ایرانیها مواقع محکم را در همه جا در تصرف خود نگاه داشتند و عرب ایرانیها (یا بطوریکه یونانیها میگفتند مدها) در یونان خیلی زیاد بود ولیکن با وجود این اقدامی برای تجهیزاتی نمی کردند این حالت روحی یونانیها را در دربار ایران میدانستند چه بسیاری از یونانیهای اشرافی که از حکومت ملی یونان ناراضی بودند و فرار کرده دربار ایران پناهنده شده بودند حال یونان را برای داریوش توصیف میکردند و در دربار ایران همه باین عقیده بودند که داریوش بدون جنگ نمیتواند یونان را مطیع نماید بنا بر این عقیده داریوش جارجی هائی بمهالك یونان فرستاده اعلام کرد که یونانیها باید سر تسلیم پیش آرند و با اصطلاح آن روز آب و خاك بدهند اکثر از شهرهای یونان این تکلیف را پذیرفتند ولیکن در آتن و اسپارت با جارجی ها معامله بی رحمانه کردند و بدین جهت جنگ از نو شروع شد (۴۹۰ ق. م) ایندفعه قشون ایران در تحت فرماندهی یکنفر بعد (داتیس) (۱) نام بود و او اینطور صلاح دید که از راه دریا و جزایر (سیکلاد) مستقیماً بطرف آتن برود و قشون ایران اول شهر (ایتریه) (۲) را گرفت و آزا با معابد آن آتش زده مردمان آزا بآسیا فرستاد بعد از این واقعه ششصد فروند کشتی ایران بشبه جزیره (آتیک) (۳) که آتن در آن واقع است رسید و لشکر انداخت عده کشتی یونانیها ۳۵۳ فروند بود اول آتنی ها نمی خواستند جنگ کنند زیرا کمکی را که از اسپارت انتظار داشتند نرسیده بود ولیکن (میلیاد) یکی از نجبا زادگان آتنی که ایرانی ها را می شناخت باعث شد که قشون آتن در تحت سرکردگی او برای جنگ با ایرانیها بیرون آمد و در راه قوه هم از پلاته (یکی از شهرهای یونانی) بکمک آنها رسید و محل

(۱) — Datis

(۲) — Eritrée

(۳) — Attique



(ماراتن) (۱) را که در طرف شرق و شمال شبیه جزیره (آتیک) و پنج فرسخی آن بود اشغال کرد پس از آن میلنیاد جنگ را شروع کرد یونانیها چون میدانستند که ایرانیها تیراندازهای ماهری هستند و اگر زودتر جنگ نکنند طاقت تیر آنها را نخواهند آورد خودشان را بی پروا سپاه ایران زده و جنگ تن بدن نمودند آتنی ها مشق کرده و ورزیده و قوی تر بودند و ایرانیها بجنگ بدین ترتیب عادت نداشتند. به نتیجه ایرانیها بعد از دادن چهار هزار نفر تلفات بطرف کشتیهای خود عقب نشستند و کشتی ها حرکت کرد ایرانیها اول میخواستند از طرف دیگر که نزدیکتر بود حمله بآتن برند ولیکن میلنیاد که نقشه آنها را میدانست قدری قشون در محل گذاشته بدان سمت که مقصود آنها بود شتافت و ایرانیها چون حال را بدین منوال دیدند دیگر جنگ نکرده بآسیب مرجع کردند (۴۹۰ ق. م) عده قشون ایران را مورخین یونانی صد هزار وعده یونانیها را یازده هزار نفر نوشته اند ولیکن معلوم نیست که صحیح باشد این جنگ برای ایران ضرر عظیمی داشت قبل از این جنگ یونانیها ایرانیها را مغلوب نشدن می پنداشتند زیرا بهر طرف که روی آورده بودند فتح نصیب آنها شده بود ولی حالا فهمیدند که میتوان ایرانی ها را شکست داد و این فتح دل آنها را قوی و زمینه پیشرفت یونانیها را در ایران تهیه کرد چنانکه در جای خود بیاید چهار سال بعد از این جنگ داریوش درگذشت (۴۸۶ ق. م) از قرائن چنین بنظر میآید که داریوش در صدد جنگ جدیدی با یونان بوده بعضی از مورخین را عقیده این است که اگر عمر داریوش وفا میکرد جبران این شکست را مینمود

# قضاوت تاریخ دربارهٔ داریوش

**بزرگ** - این شاه را مثل کوروش شاه بزرگ گفته اند عقیده بعضی

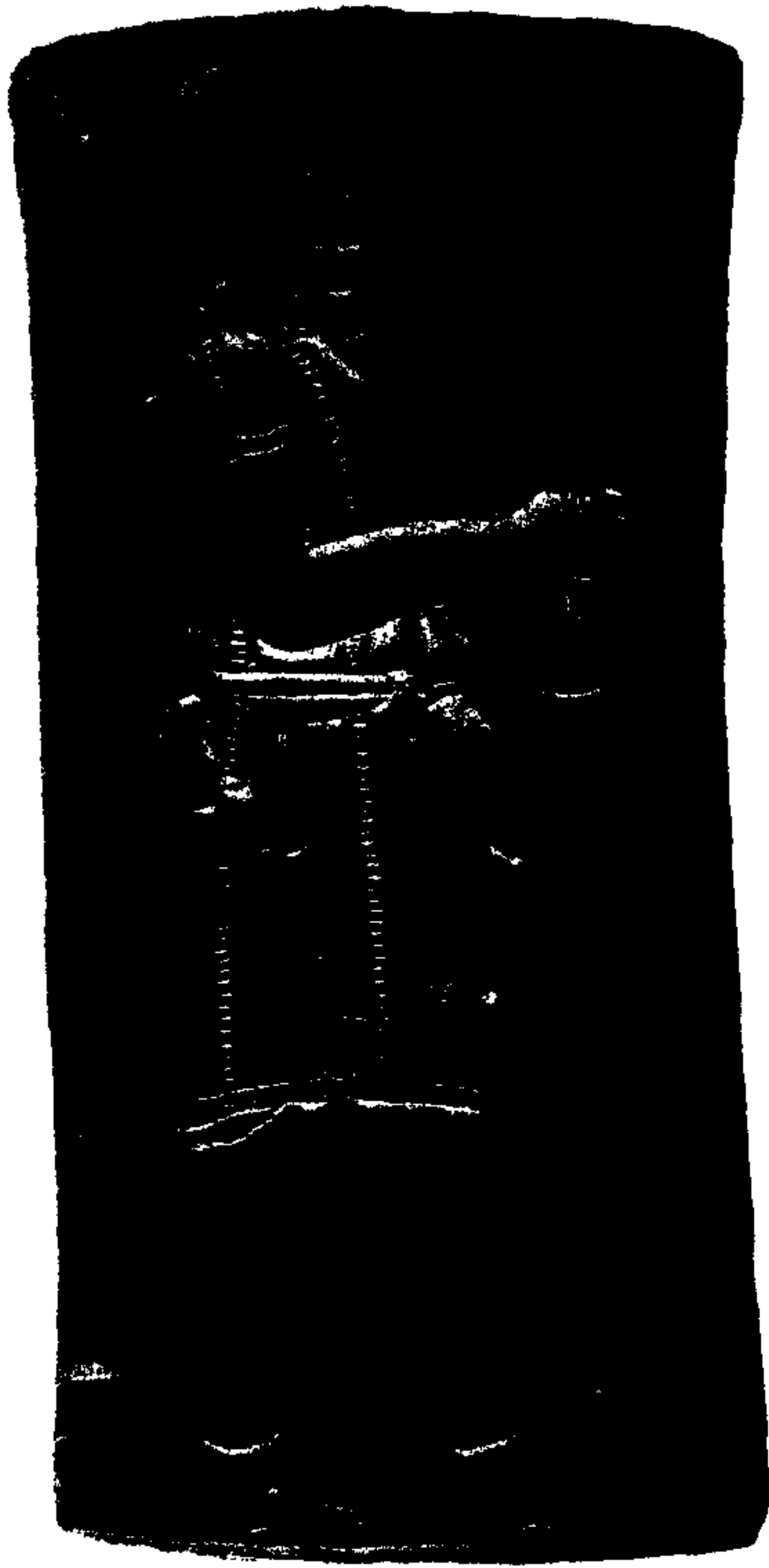
از مورخین این است که اگر بعد از کبوجیه داریوش ر تخت نمی نشست دوره هخامنشی ها هم مثل دوره مدها زود سپری و منقضی میشد این شاه شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد و بن تشکیلاتی داد که در آن زمان بهتر از آن عملی نبود چنانکه می بینیم که بعد از او اسکندر و سلوکیدها و ساسانیان و خلفای بنی امیه و عباسی همان کرده را تعقیب کردند در زمان و دولت هخامنشی باوج عظمت خود رسید و بعد از او رو با انحطاط رفت داریوش فوق العاده مراقب بود که از طرف مأمورین دولتی تعدی مردم نشود و با این مقصود در ممالك ایران حرکت میکرد نجباء که از این مراقبت شاه دلخوش نبودند او را دوره گرد نامیدند ولیکن مورخین این سخریه را برای او بهترین تمجید میدانند

## چهارم خشیارشا (۱)

در بادی امر همه تصور میکردند که (آرتا برن) که از زن اولی داریوش دختر گوبریاس (یکی از همدست های داریوش در قتل بردیای دروغی) متولد شده بود جانشین او خواهد بود ولیکن چندی قبل از فوت خود داریوش پسر را که از (آتس سا) (۲) دختر کوروش بزرگ داشت و لیمهد خود نمود و همه تمکین کردند اسم او (خشیار شا) است (گررک سیس یونانیها) خشیارشا در سن ۳۴ سالگی بتخت سلطنت جلوس کرد و شاهی بود ظاهرا آراسته و با رفقار نجیبانه ولیکن از حیث طینت

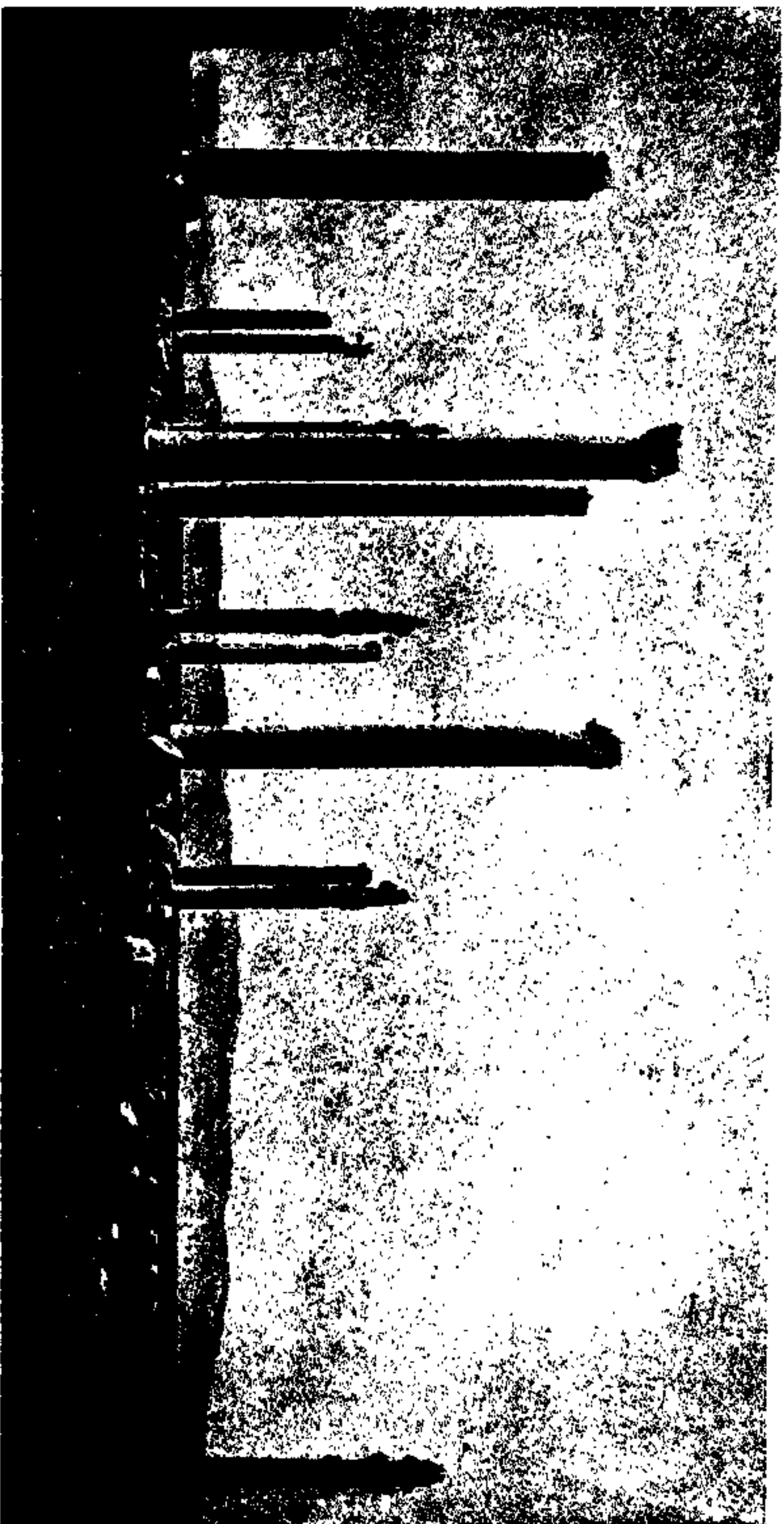
(۱) - Khschaiârschâ در مکتبه پارسا این شاه خود را اینطور مینامد بنا بر این  
خشایارشا که معنی نوشته اند صحیح بنظر نمیآید  
(۲) - Atossa

(م) شخصی بود سفاک و شهوت پرست و قنبل در ابتداء سلطنت خود توجه خود را بطرف مصر که شوریده بود و شخصی (خایبشا) نام آنجا سلطنت میکرد معطوف داشت و آتش شورش را خوابانید (۴۸۴ ق. م) بعد شورش بابل را برطرف کرد بدین معنی که آن شهر را بعد از چند ماه محاصره گرفت این دفعه بر خلاف دفعات گذشته شهر دچار غارت شد هر چه در معابد بود بیغما رفت و خزانه رب النوع بزرگ بانی ها (بل ماردوک) نصیب فاتحین گردید و جمعی از اهالی را اسیر کرده بجاهای دیگر بردند پس از این واقعه بابل دیگر کمر راست نکرد بعد از این دیوکار خشیارشا به تهیه جنگ با یونان برای تلافی شکست هزاران پرداخت میگویند در ابتداء شاه مزبور نمیخواست با یونان جنگ کند و اهمیتی بشکست هزاران نمیداد ولیکن (ماردونی جا) که در فوق ذلری از آن شده این شکست را بر خلاف جهت ایران دانسته خشیارشا را بچنگ واداشت معلوم است که فراریها و رانده های یونانی که دشمن حکومت ملی در یونان بودند و در دربار ایران اقامت داشتند نیز با این خیال همراهی میکردند در هر حال در مدت سه سال تهیه این جنگ دیده شد و برای محل اجتماع کل لشکرها کاپادوکیه (۱) واقع در آسیای صغیر را انتخاب کردند بطوریکه مورخین یونانی نوشته اند چهل و شش گونه مردم از نژادها و ملل مختلفه در این جنگ شرکت داشتند قشون مرکب بود از پارسی ها و مدها و کرگانی ها و باختریها و پارت ها و اسکاها که از نژاد آریایی بودند بعد باین سپاهیان اهالی آسور و عربستان و هند و لیدی و حبش و سایر ممالک تابعه منضم و هر کدام از ملل با اسلحه خودشان برای جنگ حاضر شده بودند عده سپاهیان خشیارشا را مورخین یونانی مختلف نوشته اند و بعضی به چهار و بلکه بشش صکرور



پلک تقر پارسى دوره هخامنشى - اصل در موزه بریطانيائى در لندن است ( از كتاب زاره صنايع ايران قديم )

نخن جنید - ستون های نارگاه خمبارشا





رسانیده اند ولیکن آنچه مورخین دقیق نوشته اند از هشتصد هزار پیاده و هشتاد هزار سوار تجاوز نمیکرده از طرف دریا هزار و دویست کشتی جنگی و سه هزار کشتی حمل و نقل باین قشون کمک مینمود کشتی های مزبور را مصریها و فینیقیها و اهالی جزیره قبرس و آسیای صغیره مستعمرات یونانیها در آسیای صغیر بحکم شاه حاضر کرده بودند قشون ایران از بوغاز داردانل که در آن زمان موسوم به هِلَسْ پونت (۱) بود از روی یلی که بامر شاه از کشتی ها ساخته بودند در مدت هفت شبانه روز بطرف اروپا گذشت پیاده نظام بشش اردو و سواره نظام بسه قسمت تقسیم شده بود فرماندهان اردو ها همه پاری بودند و شاه با تمام خانواده هخامنشی همراه قشون حرکت میکرد تقسیم اردو ها بقسمتهای کوچکتر فرماندهان اردو ها و اگذار و برای هر قسمتی رئیس و صاحب منصبانی معین شده بود کلیه حرکت چنین قشون معظمی از آسیای صغیر بیونان دلالت میکند بر اینکه از حیث تقسیمات و حرکت و رسانیدن آذوقه و ساختن پلها و تعمیر راهها نظم و ترتیبی در کار بوده و يك نقشه معینی تعقیب میشده و الا این راه دور را نمیتوانستند به پیمایند علاوه بر پلها که در چند جا ساخته بودند در طرف شمال کوه آتُس (۲) کانالی حفر شده بود تا مثل سفر اولی ایرانیها بیونان کشتی های ایرانی دچار طوفان نگردد (در سنه ۱۸۳۹ میلادی در این کانال سیصد دريك بافتند) از طرف دیگر در مادی امر در یونانیها اتفاق و اتحادی دیده نمیشد و شهر های یونانی هر کدام نظری داشته غالباً جنگ را با ایران امر بی نتیجه میدانستند

در اغلب شهر ها و بلکه در خود آن تردید و تذبذب حکمفرما بود ولیکن

(۱) — Hellespont.

(۲) — Athos..

شخصی از آتنی ها تمیستوکل (۱) نام قدم پیش نهاده مردم را بچنگ و نهیه لوازم آن تحریک کرد و در این اقدام مردمی را که با حکومت ملی موافق و بر ضد فراریات یونانی مقیم در بار ایران بودند جلب نموده بالاخره قائق آمد آتنی ها عازم جنگ گردیده سفرائی بشهر های دیگر یونانی فرستادند که اتحادی منعقد نموده در مقابل ایرانیها با هم باشند اول اسپارت و بعد سایر شهر ها داخل این اتحاد شدند و عده شهر های متحد به سی و يك رسید اگر چه باز تردیدی در کار بود بخصوص که غیب گوهای یونانی نتیجه جنگ را خیلی بد پیش بینی کرده بودند با وجود این مساعی تمیستوکل نتیجه داد و قشون اسپارت که مرکب از هفت هزار نفر بود تنگه ترموپیل (۲) را گرفت زیرا یونانیها بواسطه قلت قوایقین داشتند که در دشت وسیع از عهده سواره نظام ایران بر نخواهند آمد قشون یونانی در ترموپیل در تحت سرکردگی لئونیداس (۳) و قوه بحری که مرکب از ۲۷۱ کشتی بود در تحت فرماندهی اوری بیاد (۴) بود (مردو از اهل اسپارت بودند) در ابتداء جنگ در دریا در نزدیکی جزیره اوبه (۵) مابین قواء متخاصمه در گرفت در اینجا ایرانیها نقشه طرح کرده بودند که اگر اجرا میشد بقول خود یونانیها نه يك کشتی یونانی سالم میند و نه يك یونانی جان در میبرد نقشه عبارت بود از اینکه عده از سفاین از بحریه ایران جدا شده در صدد بر آمد که از بوغازیکه اوبه را از یونان جدا میکند گذشته پشت سر بحریه یونانی را بگیرد ولیکن باد های تنیدی که وزید مانع شد از اینکه این نقشه موقع اجرا شود و وقتی این کشتیها که عده آنها

(۱) - Thémistocle.

(۲) -- Thermopyles.

(۳) - Léonidas.

(۴) - Euribyades.

(۵) - Eubée.

فروند بود بمقصد رسیدند که جنگ دریائی مابین ایرانیها و یونانیها به بهره مندی یونانیها خاتمه یافته بود بدون اینکه نتیجه قطعی حاصل شده باشد در این هنگام قشون ایران که از راه خشکی پیش میآمد و تمام طوایف و مردمی که در سر راه واقع شده بودند آب و خاک که علامت اطاعت بود تقدیم میکردند بالاخره به تنگه ترموپیل رسید و بطوریکه میگویند پنجروز قشون ایران مبادرت به حمله نکرد (بعضی تصور میکنند که خشیارشا منتظر بود که یونانیها سر تسلیم پیش آورند) روز ششم حمله ایرانیها شروع شد سوارهای مدی و تیر اندازان کدو سی (گویا همان مردمی باشند که در تاریخ عیلام اسمشان ذکر شده است) جلالت خود را ظاهر کردند ولیکن سپاهیان اسپارت که موسوم به (هولیت) (۱) یعنی «سنگین اسلحه» بودند نگذاشتند قشون ایران از تنگه مزبور بگذرد و حملات را تماماً دفع کردند چون فرماندهان قشون ایران دیدند که عبور از تنگه ممکن نیست نقشه که بنظرشان رسید این بود که از بی راهه از طرف کوه قشونی در تحت سرکردگی (هیدارن) (۲) حرکت دادند که پشت سر یونانیها را در ترموپیل بگیرد همینکه قشون یونانی زاین نقشه مطلع شد امر داد که قشون مزبور عقب نشینی نماید بمحصور نشود و خودش با سیصد نفر اسپارتنی و هفتصد نفر یونانی (از شهرهای دیگر یونان) در ترموپیل ماند که عقب نشینی قشون یونانی را تأمین کند برای مشغول کردن لشکر ایران لئونیداس حمله بقشون مزبور برد و کشتار مهمی در گرفت و سر کرده مزبور در این جدال مقتول شد بعد قشون ایران که از بی راهه حرکت کرده بود رسید و پشت سر سپاهیان یونانی را که لئونیداس مانده بودند گرفت و تمام یونانیها را کشت (در تاریخ جنگها این جنگ یونانیها یکی از معروف ترین جنگ های پس قراول است

(۱) — Hoplites

(۲) — Hydarnes



و نظیر آن جنگ پس قراول فرانسویها است که در اوایل قرن نوزدهم در (واترلو) روی داده (مینویسند که سپاهیان یونان که با لئونیداس مانده بودند چون یقین داشتند که همگی کشته خواهند شد در شوخی و مزاح و خنده نسبت بیکدیگر مباحثه مینمودند و از جان گذشته جنگ میکردند لئونیداس اسم بزرگی در تاریخ گذارده و حکایت‌هایی راجع او مانده (۱) بعد از تسخیر تنگه ترموپیل راه آن بلکه راه تمام یونان برای قشون ایران باز بود بنا بر این آتنی‌ها زن‌ها و اطفال را از آن بطرف جزیره سالامین حرکت دادند و هر کس که می‌توانست اسلحه بردارد با یار و زن و بطرف جزیره مزبور حرکت کرد کشتی‌های یونانی نیز در آنجا جمع شده بودند تا بقوای بری نزدیک باشند و قواء مزبوره از ۳۶۸ کشتی ترکیب یافته بود قشون ایران بطرف آن حرکت کرده آن را تصرف نمود و بتلافی کارهایی که یونانیها در سارده کرده بودند معابد را آتش زد و فتح آن را خشیارشا به اردوان عمومی خود که نیابت سلطنت را داشت خبر داد از طرف دیگر در نزدیکی سالامین جنگ بحری مابین فریقین شروع شد و یونانیها باندازه آسیب بکشتیهای ایرانی وارد آوردند که روز دیگر ایرانیها مبادرت بچنگ نکردند (۴۸۰ ق. م) جهات عدم پیشرفت ایرانیها در این جنگ با وجود برتری قواء بحری آنان این بود اولاً بحریه ایرانی که از کشتی‌های گوناگون و ملل مختلفه ترکیب و تشکیل شده بود وحدت اداری را فاقد بود ثانیاً محل جنگ که بوغاز مابین سالامین و یونانستان انتخاب

(۱) - مثلاً معروف است وقتی که خشیارشا باو پیغام داد که آب و خاک بدهد (یعنی تسلیم شود) جواب داد [وقتی که ما نباشیم هر چه هست مال شماست] در این حال یکی از ملازمان او گفت این چه جوابی است که مبدی مگر این دریای لشکر را نمی‌بینی اگر هر کدام از سپاهیان ایران تیری بیندازند آسمان تیره و تاریک خواهد شد لئونیداس جواب داد [بهر آنوقت در سایه می‌جنگیم]

شده بود برای کشتیهای بزرگ و عده زیاد آنها مناسبت نداشت و از این جهت تمام کشتی ها بکار نیفتاد ثالثاً ایرانی ها از فنون بحری اطلاع درستی نداشتند و حال آنکه یونانیها کمال مهارت را در این فنون داشتند و بعلاوه فرمانده قابلی بحریه ایران را اداره نمیکرد بعد از این جنگ بر ایرانیها معلوم شد بآن زودی که تصور میکردند کار یونان خاتمه نخواهد یافت و چون غیبت خشیارشا از ایران ممکن بود زحماتی از طرف ممالك تابعه تولید کند و از طرف دیگر پیشرفت بحری یونانیها ممکن بود کار حمل و نقل آذوقه را برای چنین قشون عظیمی مشکل نماید خشیارشا با قشون زیادی بایران مراجعت کرده مردونی جا را با دویست هزار نفر قشون زبده در یونان گذاشت تا بچنگ یونان خاتمه دهد مورخین یونانی نوشته اند که خشیارشا در مراجعت بایران تلفات زیادی داده خنجر برگشت ولیکن مورخینی که پیشتر دقیق شده اند این حرف را صحیح نمیدانند زیرا تصرف آن و آتش زدن معابد آن تا اندازه مقصود دربار ایران را که تنبیه یونانیها بود حاصل کرد از طرف دیگر بل داردانیل سالم بود و قشون میتوانست سلامت باسیای صغیر مراجعت کند مردونی جا که بقول مورخین شخص رشید و عاقل و با تدبیری بود قشون ایران را بطرف دشتهائی که در نسیلی (۱) واقع بود برد و زمستان را در آنجا گذراند به تکمیل تشکیلات قشونی پرداخت عده قشون او را با مقدونیها و یونانیها بالغ بر سیصد هزار نفر نوشته اند سردار مزبور برای اینکه حق المقدور باین جنگ با سلامت خاتمه داده باشد توسط پادشاه مقدونی الکساندر (۲) - دست نشانده ایران - با یونانیها داخل مذاکره شد که مطیع ایران شده یونان را جزو ایران بدانند و ایران در ازای این اطاعت آنها را در امور داخلی آزاد گذارده آن

(۱) - Thessalie. در یونان وسطی امروزه واقع است

(۲) - Alexandre.

و معابد آنرا تعمیر نماید این تکلیف را آتنیها با خشونت رد کردند و جنگ شروع شد ایرانیها مجدداً وارد آتن شده آنرا تکی خراب کردند پس از آن در پلاته نزدیک تب (۱) جنگی مابین فریقین روی داد عده قشون یونانی صد هزار نفر بود در ابتداء چنین بنظر میآمد که ایرانیها فائق خواهند گردید ولیکن در حین جنگ آمردونیجا نیز خورده از اسب زمین افتاد و قشون ایران بیفرمانده ماند با وجود این ایرانیها جنگ را ادامه دادند ولیکن بهره مندی نصیب قشون یونانیها گردید: چهل هزار نفر از قشون ایران عقب نشینی کرد و مابقی متفرق یا کشته شدند فرمانده قشون یونان پادشاه اسپارت پوزانیدوس بود که نیز در جنگ کشته شد (۴۷۹ ق. م) در همین اوان قرطاجنه (کارتاژ) که با یونانیهای جزیره سیدیل جنگ میکرد از پادشاه آن جزیره که معروف به جبار سیدیل بود شکست خورد این فتح را مورخین کمتر از فتح یونانیها در سالامین میدانند بعد از جنگ سالامین یونانیها به کشتیهای ایران که در جزیره ساموس (۲) در دعاغه میکال بود حمله برده آنرا معدوم کردند (۴۷۹ ق. م) و قلعه سستوس (۳) که در ساحل اروپائی یونان هلس پونت بود نیز بتصرف یونانیها درآمد از این بعد چندی در دریاها تفوق بابونانیها بود

## جهات عدم پیشرفت ایران در جنگهای عديده

آن با یونان از شرحی که مذکور شد بخوبی استنباط میشود اولاً قشون ایران مشق کرده و ورزیده نبود؛ غیر از ده هزار نفر لشکر جاویدان باقی را از محالک جمع کرده بطرف یونان فرستاده بودند و هر چند پارسیها و مدها و پارتها که اکثریت اهالی

(۱) - تب (Thèbes) یکی از دول یونانی بود

(۲) - Samos.

(۳) - Sestos.

ایران زمین را تشکیل میدادند تیراندازان قابل و ماهری بودند ولیکن در مقابل اسلحه دفاعیه یونانیها که کاملتر و محکمتر بود نمیتوانستند نتیجه بزرگی از این مهارت خود بگیرند بخصوص که یونانیها برای احتراز از تیراندازان ایرانی خود با نرزه های کوتاه بی پروا بصفوف ایرانی میزدند و از خود گذشته جنگ میکردند و ایرانیها از این نوع جنگ بهره زیادی نداشتند چنانکه در جدل نرموپیل مادمیده پشت سپاهیان یونانی گرفته نشده بود نتوانستند کاری پیش برند بعلاوه باید در نظر گرفت که سواره نظام ایران به مجلگه های وسیع ایران عادت کرده بود در مملکت کوهستانی یونان و معبر های تنگ آن نمیتوانست کلهای معنوی به پیاده نظام کند دوم در قشون ایران آن حرارت و از خود گذشتگی که یونانیها ابراز میکردند نبود چه یونانیها در خانه خود میجنگیدند و فتح یا شکست مسئله حیات یا ممات برای آنها بشمار میرفت ولی فتح قشون ایران برای يك قسمت بزرگ آن که از ملل تابعه ولی اجنبی تشکیل شده بود دوام تابعیت آنها را و شکست برعکس امید یا احتمال خلاصی آنها را از قید در برداشت بنا بر این حس وطن خواهی یونانیها را فداکاری و از جان گذشتگی را میداشت و بعکس در قشون ایران بعضی قسمتهای قشون را که از ملل اجنبی بودند با چوب و شلاق بچنگ میراندند .

سوم فقدان نقشه جنگی صحیح در شکست ایرانیها خیلی مؤثر بود مثلاً انتخاب سالامین برای جنگ دریائی که هیچ مناسبت نداشت این مطلب را بخوبی میرساند

چهارم کوروش بزرگ چنانکه دیدیم در مواقع مشکل بقوه عقل بیش از زور و جبر متوسل میشد و در این جنگها هیچ دیده نمیشود که بفکر و تدبیر کاری را از پیش برده باشند و حال آنکه زمینه برای سیاست و تدبیر بواسطه رقابت و هم چشمی که شهر های یونانی بخصوص اسپارت

و آن با هم داشتند موجود بود و با حسن سیاست میشد اهمیتارت و بعضی شهر های دیگر را از دخالت در جنگ مانع شد و آن را مغلوب نمود زیرا که بیشتر زحمات ایران در آسیای صغیر از طرف آتنیها بود کلیه جنگهای ایران با یونان يك بار بیشتر ثابت کرد که حالت روحی مرد جنگی و اسلحه آن اهمیت دارد نه عده نفرت فزون جهاتیکه مذکور شد البته در نتیجه جنگ مؤثر بوده و لیکن باید در نظر داشت که جهات اصلی بهره مندی یونانیها بواسطه صفات غالبه و تربیت و ترقی اخلاقی و تمدن آنها بود چه اینها مردمانی بودند که با حس وطن پرستی و عدالت و عزت نفس و شرافت مندی و غیرت و مردانگی پرورش می یافتند و از این جهات و نیز از حدیث علوم و فنون در دنیای آن زمان نظیر نداشتند

## پس از خاتمه جنگ یونان واقعه مهمی

در سلطنت خشایارشا روی نداد و چنانکه مکتوبند او اوقات خود را بدین و لعب میگذرانید فقط چیز بده قابل ذکر باشد این است که شخصی (ساتاسپس) (۱) نام محکوم به اعدام شده به دشمنان پارس بدو گفت اگر سفری دور افریقا کرده تحقیقات خود را بشاه عرضه دارد از تقصیرش خواهد گذشت و او عازم این مسافرت گردیده تمام دریای مغرب را تا بوزغاز (جبل طارق) پیمود و پس از آن بطرف جنوب حرکت کرد ولیکن کار خود را تمام نکرده بایران برگشت و بحکم شاه مصلوب گردید گویند قبل از مرگ گفته بوده است که در سواحل افریقا مردمی دیده بود که از برگ خرما لباس داشتند و همینکه کشتی او را دیدند بدرون مملکت فرار کردند (چنین مسافرن را بدور افریقا يك نفر از اهل قرطاجنه (هانن) (۲) نام چند سال قبل از مسافرت

(۱) — Sataspès

(۲) — Hannon



ایرانی مذکور نموده بود) در ۴۶۵ ق. م. خواجه هشی خشیارشا که مهر داد نام داشت با رئیس گارد مخصوص او اردوان نام همدست شده شاه و داریوش پسر او را کشتند از قرار معلوم اردوان از طرف ویش تاسب پسر خشیارشا هفت ماه نیات سلطنت داشته (۱) تا آنکه اردشیر اول پسر خشیارشا او را کشته بتخت جلوس کرده است (۴۶۵ ق. م.) قضاوت در باره خشیارشا - ایرانی که به ارث او رسید نزدیکترین امیر طوری بود که تا آن روز تشکیل شده بود خزانه معمور و ممالك امن بود ولی بواسطه شهوت پرستی و ضعف نفس نتوانست از این میراث استفاده و شکست های خود را جبران کند بعد از جنگ یونان یکسال در سارد ماند و کارهای بد کرد بعد هم در لهو و لعب فرو رفت و اداره اینهمه ممالك بدست خواجه سرایان او افتاد در زمان او انحطاط ایران هخامنشی شروع شد

## پنجم - ارته خشترای اول (۲)

(اردشیر اول) - بعد از خشیارشا بطوریکه مذکور شد پسر او اردشیر دراز دست بتخت نشست یونانیها اسم او را (آرتاگرزیس) دراز دست ضبط کرده اند این پادشاه چهل و یکسال سلطنت کرد و وقایع مهمی در اینمدت روی نداد به استثنای یکی دو فقره که قابل ذکر است درابتداء سلطنت او ویش تاسب پسر خشیارشا به مردم باختر همدست شده مدعی سلطنت شد ولیکن بعد از دو جنگ مغلوب و نابود گردید (۴۶۲ ق. م.) بعد شخصی از اهالی (لیبی) ایناروس نام (۳) در مصر طغیان کرده

(۱) - از قول دی ئن در پلوتارک اینطور ذکر شده

(۲) - بعضی آرتة خشترای ضبط کرده اند ولی علماء آرتة خشترای نوشته اند در کتبه ها (آرت) و (ارث) هر دو نوشته شده

(۳) - Inarus

سپاهیان ایران را در ممفیس محاصره کرد و والی مصر هنگامش نام را گرفت و کشت در این پیشرفت اینتاروس یونانیها دخالت داشتند زیرا کشتیهای یونانی کمک میکردند اردشیر (بغایش) (۱) والی شامات را مأمور کرد که با او جنگ کند و به بهره مندی اردشیر خاتمه یافت در این جنگ که از ۴۶۰ الی ۴۵۴ بطون انجامید در ابتداء یونانیها و مصریها موفق بودند ولیکن بعد برانیهایکی از شعب رود نیل را خشکاندند و کشتیهای یونانی را بدست خود یونانیها نابود کرده فاتح شدند این شاه با آتن معاهده بست که معروف به معاهده (کیمون) (۲) است بموجب این معاهده که در ۴۴۹ ق. م. با تمام رسید یونانیهای آسیای صغیر در امور داخلی بکلی مختار شدند و ایران قبول کرد که در اینجا دخالت نداشته باشد و فقط کشتیهای تجارتی ایران حق داشته باشند به بنادر یونان بروند یونانیها در این زمان از جزیره قبرس صرف نظر کردند این معاهده برای ایران خیلی موهن بود و بعضی از مورخین را عقیده آنست که پیشرفت ایرانیها در مصر نشان داد که آنها از عهده قشون زیاد یونانی هم در خارج یونان بر می آیند و اگر اردشیر شخصی بود با اراده میتوانست در آسیای صغیر هم یونانیها را عاجز نماید و حتی خود یونان را تهدید کند این را هم باید در نظر داشت که بموجب معاهده کیمون با (کال لیس) که سفیر یونان در دربار ایران بود تمام یونانیها آزاد نشدند بلکه یونانیهایی که جزو اتحاد (دئس) محسوب میشدند آزاد گشتند و این اتحاد را آتن تشکیل نموده بود در زمان این شاه مابین آتن و اسپارت جنگی در گرفت و اسباب آسایش خیال دولت ایران از حیث سیاست خارجه فراهم شد والی شامات بر شاه باغی شد و بعد از دو جنگ که بهره مندی با والی مزبور (بغایش) بود صلحیکه برای او مفید بود منعقد شد حکایت (استرومردخا) را (که در توراۃ ذکر شده) به

(۱) - این همان شخص است که اردوان را کشت و نزد اردشیر مقرب گردید

(۲) - Cimon

زمان این شاه معطوف میدارند (۱)

دراواخر سلطنت اردشیر جنگ خانگی مابین دو دولت یونانی (آنزواسپارت) شروع و خیال اردشیر از طرف یونان آسوده شد این جنگ که ۲۶ سال طول کشید (۴۳۱-۴۰۴ ق. م) بجنگ پلوپونیس معروف است

فوت اردشیر در ۴۲۴ یا ۴۲۵ بود این شاه در امور مملکتی چیزی جز ضعف و سستی نشان نداد و بطوریکه می نویسند زمام امور در دست ملکه مادر او بوده مورخین شرقی او را عدالت خواه و داد گستر دانسته اند

## ششم - خشیارشای دوم

هفتم - داریوش دوم - بعد از اردشیر پسر او

خشیارشای دوم به تخت نشست و بعد از ۴۵ روز بهمدستی پسرش سوغدبائس (۲) که از آلوکونه هم خوابه او تولد شده بود کشته شد (۳) ولی قاتل به تخت رسید و یکی از برادر های او که وهوکا نام داشت (یونانیها اُنخس نوشته اند) نجبای پارس را با خود هم دست کرد و آنها در ابتداء به سوغدبائس تکلیف کردند که با وهوکا معاً سلطنت کند

(۱) - بعضی را عقیده آنتست که مربوط بزمان خشیارشای اول است در هر حال خلاصه حکایت مزبور این است : شاه دختري را که یهودی و از خویشان دربان سلطنتی مردخا نام بود گرفت و او را استر یعنی ستاره نامید بواسطه او مرد خاویهودی ها نفوذی یافتند هامن نامی که از درباریهایی با نفوذ بود حسد برد و حکمی از شاه صادر کرد که تمام یهودیها را در مملکت بکشند مردخا مطلع شده توسط استر حکمی صادر کرد که یهودیها حق دارند از اجرای حکم اولی ممانعت کنند و آنها در موقع اجرای حکم اشخاص زیادی را از دشمنان خود کشته هامن را هم بحکم شاه بهار آویختند

(۲) - Sogdianos.

(۳) - مقصود از هم خوابه در اینجا و جاهای دیگر این کتاب زن غیر عتدی است مثل جاریه و امثال آن زیرا عنوان متعة التکاح و غیره شامل آن عهد نمیشود



ولیکن بعد او را گرفته کشتند و وِهُوکا پس از آن به تخت نشسته موسوم به داریوش دوم شد یونانیها او را (نُئُس) یعنی حرام زاده گفته اند این شاه پریزاد خاله خود را ازدواج کرد و این ملکه در تمام نیرنگها و دسائیس دربار داریوش دست داشت کَلِیْسَةُ در زمان این شاه زنها و خواجه سرایان نفوذ کامل در امور دولتی داشتند از این جهت در این زمان شورش های پی در پی در ممالك تابعه روی میدهد منجمله باغی گری آرسیت برادر شاه است که باستظهار یونانیهای اجیر شده باغی و موفق می شود ولیکن داریوش به یونانیها پول داده و آنها را متفرق کرده بر آرسیت غلبه می یابد در این موقع که یونانیها بواسطه جنگهای خانگی ما بین آتن و اسپارت ضعیف شده بودند ایران با یونانیهای آسیای صغیر را به دادن باج مجبور کرد دولت اسپارت در صدد نزدیکی به دربار ایران بر آمد که به کمک ایران آتن را مغلوب کند در مادی امر داریوش راضی باین امر نمیشد زیرا بعقیده او برای ایران ادامهٔ ضدیت ما بین دولتهای یونانی و حفظ موازنه از سلطهٔ یکی از آنها بر دیگران مفید تر بود ولیکن پس از اینکه بحریهٔ آتنی ها در جزیرهٔ سیل شکست خورد نِیساَفَرَن والی لیدی صلاح ایران را در نزدیکی با اسپارت دیده با آن دولت اتحادی منعقد نمود و با پول و کمک بحریهٔ ایران دولت اسپارت آتنی ها را در جنگ اِگس پوتاموس<sup>(۱)</sup> شکست داد از این بعد طلای ایران در یونان کار های حیرت انگیز انجام میداد و یونانیها بر خلاف زمان سابق که در مقابل ایران همگی متحد بودند حالا بر قابت یکدیگر در جستجوی طلای ایران بوده همواره دولت ایران را بدخالت در امور داخلی خود دعوت میکردند پیشرفت های ایران در این زمان

(۱) — Aigos-Potamos.

بواسطه زرنگی و کاردانی دو والی آسیای صغیر تیسافرُن (۱) و فرنا باز (۲) بود مخصوصاً تیسافرُن والی لیدی از ضدیت یونانیها استفاده کرده اعلی درجه نفوذ را در امور یونان حاصل نموده بود ولی باید در نظر داشت که از این زمان قشون ایران خراب میشود زیرا دربار مطالب و مشکلات را با دادن پول تسویه میکند و از طرف دیگر سپاهیان اجیر یونانی را بکار میبرد کلیه وقایع درباری این زمان حاکی از هرج و مرج و انحطاط کامل در خانواده هخامنشی است من جمله جنایتهاست که در این زمان در دربار روی داد و از ابهت آن خیلی کاست در ۴۰۴ ق. م داریوش دوم در گذشت مصر در زمان این شاه در تحت ریاست آمیرته (۳) نامی پاش شد و دولت نتوانست بزودی نائره طغیان را بخواباند (۴۱۵ ق. م) چنانکه مصر تا زمان اردشیر سوم خود را مستقل می دانست

## هشتم - ارتد خشترای دوم (اردشیر دوم)

اسم این شاه ارشك بود ولی پس از آنکه بتخت نشست به آرْتِ خَشْتَر موسوم گردید یونانیها او را مِین من (۴) یعنی با حافظه گفته اند زیرا چنانکه می نویسند حافظه فوق العاده داشته کوروش پسر داریوش دوم که از پریزاد تولد شده و در آسیای صغیر والی و هم کارائیس (فرمانده قشون محلی) بود در حیات پدر میخواست اردشیر دوم را از تحت دور کند و صلاح خود را چنین تشخیص داده بود که با اسپارت نزدیک شده قشون کاری از ایرانیها در تحت معلمین یونانی تشکیل دهد تیسافرُن داریوش را از خیالات کوروش مسبوق نمود و بالنتیجه او بدربار احضار شده بطرف بابل حرکت کرد ولیکن وقتی رسید که داریوش فوت کرده و اردشیر پسر او در پاسارگاد شاه شده بود سوء قصدی که کوروش در

(۱) - Tissaphernès. (۲) - Pharnabazès. (۳) - Amirtée. (۴) - Mnémon.

اینجا بحیات اردشیر نمود نتیجه نداد و در اثر آن باسیای صغیر تبعید گردید  
 کوروش بعد از مراجعت باسیای صغیر با یونانیها طرح دوستی ریخته و  
 عده از مردان جنگی یونانرا بخدمت خود در تحت ریاست کلی آرخ<sup>(۱)</sup>  
 اجیر کرده بعزم تسخیر ایران و تصرف تحت سلطنت از آسیای صغیر تا  
 فرات و از آنجا تا نزدیکی بابل آمد در اینجا در محلی موسوم به کوناکسا<sup>(۲)</sup>  
 (خان اسکندریه امروزه) جنگی ما بین قشون اردشیر دوم و کوروش  
 روی داد که اگر چه فتح با قشون کوروش بود ولیکن بواسطه کشته  
 شدن او و هشت نفر از همراهانش تحت سلطنت برای اردشیر باقی ماند در  
 این جنگ خود اردشیر همراه قشون ایران بود قشون کوروش بعد از  
 قتل او پراکنده شد<sup>(۳)</sup> چه موضوع از میان رفته بود ولیکن قسمت  
 یونانی قشون او برای احتراز از حملات یی در پی سواره نظام ایران  
 بطرف دجله رفت و در آنجا معلوم شد که سرکردگان یونانی را ایرانیها  
 بچادرهاشان دعوت کرده و بعد آنها را گرفته بیابل فرستاده اند و در  
 آنجا تماماً معدوم شده اند در این احوال یکی از یونانیها که از عقب  
 سپاهیان یونانی بطور داوطلب برای تماشای این سفر جنگی میآمد ریاست  
 این عده را قبول کرد که آنها را باوطالشان برساند و این عده ده هزار  
 نفری را از دجله برود بتلیس و از آنجا بفرات علیا و بعد بطرابوزان  
 رسانید و از اینجا سواحل بحر اسود را پیموده بیونان مراجعت کرد  
 شخص مذکور که کرفون<sup>(۴)</sup> نام داشته کتابی درعقب نشینی این عده نوشته  
 که معروف بعقب نشینی ده هزار نفر است و اوضاع آن روزی ایران را  
 بخوبی نشان میدهد این جنگ و عقب نشینی ده هزار نفر یونانی  
 مذکور ثابت نمود که ایران با وسعتی که دارد از حیث استعداد

(۱) — Cléarchus.

(۲) — Cunaxa.

(۳) — این کوروش در تاریخ معروف بکوروش کوچک گردیده

(۴) — Xénophon. Anabase.

نظامی بسیار ضعیف است و از عهده یونانیها بر نمی آید این است که می بینیم از این به بعد جلوگیری از تجاوزات یونان از طریق سیاست و دادن پول بایز و آن و استفاده از نفاق یونانیها است بعد از مک کردن دولت اسپارت بکودش معلوم است که روابط دربار ایران نسبت بدولت مذکوره ندر شد و آتنی ها ایران نزدیک شده روابط گرمی با ایران پیدا کردند چه بحربه هر دو در موارد لازمه متفقاً عملیات میکردند و به پول ایران دیوار شهر آتن تا بندر آن شهر ساخته شد در این اوان (تیسافرن) والی سابق آسیای صغیر به آنجا مراجعت کرد و در صدد مطیع کردن شهر های یونانی در آسیای صغیر برآمد از این اقدام دولت اسپارت مکدر شد و در صدد جلوگیری برآمد ( زیرا حمایت شهر های مزبور را تکلیف خود میدانست ) و با این مقصود ( آژه زیلاس ) (۱) پادشاه اسپارت از ده هزار یونانی که تازه از ایران مراجعت کرده بودند استفاده کرده بطرف آسیای صغیر روانه شد و از آنجا نقشه بر عرض و طولی راجع به تسخیر ممالک ایران ریخت در ابتداء چنین نظر میآمد که بواسطه داشتن قشون زبده و صفات سرداری موفق خواهد شد ولیکن نزدی دولت ایران نقشه او را عقیم کرد توضیح آنکه توسط یکسفر یونانی ( تیموکرات ) نام (۲) پول و افری بیونان برای انگیزختن دول یونان بر اسپارت فرستاد و طولی نکشید که جنگ مابین دول یونانی در گرفت و ( آژه زیلاس ) مجبور شد آسیای صغیر را ترك کند گویند که آژه زیلاس در حین حرکت گفته بود : «مراسی هزار تیر انداز ایرانی بیرون می کنند» (اشاره بسکه ایران موسوم بدربك است که یکطرف آن صورت تیر انداز ایرانی را داراست) باری جنگ (تب) با اسپارت شش سال طول کشید بدون اینکه غالب یا مغلوب معلوم شود ولی دولت آن بكمك ایران شكست فاحشی به

(۱) — Agésilaus یا Agésilas

(۲) — Timocrate

بحریه اسپارت داده مجدداً در دریا برتری یافت بالاخره جنگ بدخالت دولت ایران خاتمه یافت توضیح آنکه اردشیر دوم بطرفین تکلیف کرد که صلح کنند (۳۸۷ ق. م) و چون دولت اسپارت در تحت فشار بحریه ایران واقع شده بود و خود را محتاج تقویت ایران میدانست - سفیری (آن‌تالسیداس) نام (۱) بدربار ایران فرستاد و عهدنامه صلحی مابین دول یونانی با دخالت نامه اردشیر نوشته شد بموجب این عهدنامه که معروف بعهد نامه (آن‌تالسیداس) میباشد قرار شد که دول یونانی هر کدام در امور داخلی خود مستقل باشند و من بعد هیچکدام با همدیگر اتحادی بر علیه دیگری نکنند و الا بجنگ با ایران گرفتار خواهند شد بدین ترتیب جنگ خاتمه یافت دولت اسپارت در ازای همراهی دولت ایران در سما منعهد شد که هیچگونه راعله با شهرهای یونانی در آسیای صغیر نداشته باشد و جزیره (قبرس) نیز مجدداً بایران برگشت این عهدنامه که دخالت نامه دولت ایران را در امور دول یونانی میرساند برای ملل یونانی موهون بود بخصوص طرز انشاء آن که اینطور شروع شده بود « شاهنشاه اردشیر اینطور صلاح اندیشی می کند که ... » و دیگر آنکه نخلف کننده را نهیدید به جنگ با ایران میکرد بعضی از مورخین را عقیده آن است که کاربرا که ایران در اینموقع با سیاست انجام داد بمنزله تلافی شکست های (خشیارشا) می توان دانست ولی بحقیقت نزدیکتر است که آنرا جبران عهد نامه (کیمون) (۲) یا (کال لباس) (۳) بدانیم کلیه در این کامیابی ایران در زمان داریوش دوم و اردشیر دوم زرتنگی تیسافرن و فرنا باز دو والی

(۱) — Antalcidas

(۲) — Cimon (Kimon)

(۳) — Callias



آسیای صغیر دخالت نامه داشته زیرا نيسافرن در ابتدا و فرنا باز بعد  
ز او طوري با دول يوناني ماضي کرده اند که تفوذ ايران در يونان کاملاً  
ر قرار شده و از طرف ديگر بحريه ايران چنان فشاری به اسپارت وارد  
ورده که اين دولت مجبور شده سفیری بدربار ايران فرستاده با اردشير  
کنار بيايد چنانکه نوشته اند عهد نامه آئي تالسيداس در واقع فرمانی  
وده که از طرف اردشير صادر شده اگر چه اين عهد نامه در واقع  
مر برای اسپارت مفيد بود زیرا در صورت عدم اتحاد ساير دول يونانی  
فوق با او ميشد باوجود اين دولت آتن نیز آن را قبول کرد زیرا ديوار  
های آتن با يول ايران ساخته شده بود بعد از آتن دولت تيب (۱) نیز  
ترا قبول کرد در امور داخلي ايران سلطنت اردشير دوم چيزی جز  
نعمت و سستی نشان نميدهد در مصر و آسیای صغیر و جزیره قبرس شورش  
با و اغتشاشاتی روی داد که بواسطه ضعف قوه مرکزی بعضی ماسیاست و تدبير  
فع و برخی به پیشرفت شورشیان تمام شد و دولت ايران قانع گردید باینکه  
اجبی بايران داده در امور داخلي خود مختار باشند مثلاً قبرس پادشاهی  
تتخاب کرد و دربار ايران او را شناخت - مصر مستقل ماند و قشون ايران  
بوفق نشد قشون مصری را شکست داده پای تخت مصر را تصرف کند  
جهت عدم پیشرفت اين بود که فرنا باز سردار ایرانی بواسطه کهولت نخواست  
قشه جنگی آئي فيکرات (۲) سر کرده يونانی را که دولت ايران اجیر کرده  
ود اجرا کرده حمله به ممفيس برد و مصری ها از اين غفلت استفاده  
کرده جنگ تعرضی را پيش گرفتند و سر کرده يونانی قهر کرده يونان  
فت نیز در اين اوان کادوسی ها که در گيلان سکني داشتند

(۱) — *Thébes*.

(۲) — *Iphicrates*.

بر دولت شوریدند و اردشیر بآنطرف قشون کشی کرد ولی موفق نشد با وجود این ضعف و سستی داخلی نفوذ ایران در یونان بحد کمال بود و دول یونانی بر قابت همدیگر همواره سفراء بدربار ایران فرستاده دخالت ایران را خواستار میشدند چنانکه آنتالسیداس<sup>(۱)</sup> در ۳۷۲ باز بایران آمد و سفرای آتنی ها نیز در آمد و شد بودند در زمان اردشیر جزایتهای زیادی در دربار روی داد: پریزاد (استاتیرا) زن اردشیر را که یونانی بود زهر داد و برای مجازات بیابن تبعید شد - داربوش پسر اردشیر که ولیعهد بود از بیم اینکه برادر کوچکترش ولیعهد گردد سوء قصدی نسبت به پدر خود نموده بقتل رسید - آریاس<sup>(۲)</sup> پسر دیگر اردشیر از استاتیرا از قهرس اینکه مبادا حکم اعدام او هم صادر شود خود را کشت این خود کشی به تحریک و هوکا<sup>(۳)</sup> اُخس<sup>(۴)</sup> بود که بعد بسلطنت رسید - آرسام<sup>(۵)</sup> پسر اردشیر را که از هم خوابه تولد شده بود کشتند و چون خیلی محبوب اردشیر بود شاه مزبور در سن هشتاد و شش سالگی از غصه در گذشت (۳۶۱ ق م) چیز نازه که در زمان این شاه مشاهده میشود این است: در کتیبه هائیکه در شوش و همدان کشف شده برای دفعه اولی اسم میتر (مهر) و اناهیتا (ناهید) در ردیف آهورامزدا برده شده و معلوم است که اردشیر برای این دو رب النوع پرستشی داشته و برای ناهید مخصوصاً معابدی در ممالك ایران بر پا کرده است مینویسند که ولات ایرانی در آسیای صغیر ذکر اسم بعل<sup>(۶)</sup> رب النوع فینیقیه و اسم آپل<sup>(۷)</sup> کن<sup>(۸)</sup> رب النوع یونانیها را در روی سکه ها معمول نموده بودند و در ممالك دیگر ایران هم متعرض عقاید مذهبی اهالی نبودند یعنی سیاست کوروش بزرگ که بر تساهل بود و در دنیای آن روزی سابقه نداشت همواره پیروی میشده

(۱) — Ariuspes.

(۲) — Ochros.

(۳) — Arsames.

(۴) — Baal.

(۵) — Apollon.

## نهم- (ارتدخشرای سوم) (اردشیر سوم)

بعد از اردشیر دوم یکنانه پسری به از عیال مقتوله او (استاتیرا) (۱) باقی مانده بود و هوکا (اُخس) بود که بعد از اشتهن به تخت اردشیر سوم نامیده شد (اردشیر دوم ارهم خوابه های خود صدیسر داشته ولی اغلب آنها در حیات پدر مرده بودند) این شاه باعلی درجه سفاک و بی رحم بود و همینکه به تخت نشست تمام اقوام و اقربای خود را بقتل رسانید تا کسی از آنها مدعی او واقع نشود زمان سلطنت این شاه تماماً صرف خوابانیدن شورش ها در ممالک تابعه گردید (آرتا باز) رئیس قشون آسیای صغیر بر او باغی شد و از آتنی ها کمک گرفت قشون شاه شکست خورد ولیکن بعد از آنکه آتنی ها از آرتا باز جدا شدند تاب مقاومت نیاورده نزد (فیلیپ) پادشاه مقدونی رفت مصر که به شورش ها در همه جا کمک میکرد و خود را مستقل میدانست مورد خشم اردشیر واقع شد و اردشیر شخصاً با قشونی بطرف مملکت مزبور حرکت کرده اول شهر صیدا (سیدون) واقع در شامات را که باغی شده بود گرفت و بعد بکمک (مثور) یونانی از جزیره (رُدس) (۲) و همراهان او مصر را تسخیر کرد و محمداً مصر جزء ایران گردید در این اوقات فتوحات فیلیپ پادشاه مقدونی در یونان باعث نگران ایرانیها شد زیرا شهرت داشت که پادشاه مزبور خیال تسخیر ممالک ایران را دارد ولیکن طولی نکشید که خواجه (باگواس) نام اردشیر را زهر داد (۳۳۸ ق. م.)

## دهم ارشک - بعد از فوت اردشیر ارشک پسر او به

(۱) — Statira

(۲) — Rhodes



تحت نشست و باز بدست خواجه مذکور کشته شد (۳۳۶ ق. م. م.).  
یونانیها اسم او را (اُترزس) (۱) نوشته اند بعد از آن این خواجه یکی  
از نواده های داریوش دوم را به تخت نشانید و او موسوم به داریوش  
سوم گردید یونانیها باو لقب (کدومان) (۲) داده اند فتوحات اردشیر در مصر  
و فنیقیه و آسیای صغیر موقتاً بمالك غربی ایران سكويتي داد  
وليكن ملك آسیای وسطی و هند در حال بغی گری ماندند چنین نظر  
میآید که اگر اردشیر کشته نمیشد بواسطه قوت اراده که داشت بر مشکلات  
فایز میآمد

## یازدهم داریوش سوم - داریوش سوم

در ۳۳۶ ق. م. به تخت نشست و چندی بعد (باکواس) خواجه را که  
میخواست داریوش موافق نظریات او رفتار کند کشت  
داریوش شاهی بود که نیت خوب داشت و خوب حس کرده بود که  
ایران اصلاحات لازم دارد تا دفع ضعف آن بشود ولیکن مثل داریوش  
اول قوی الاراده نبود که بزودی بتواند خیالات خود را اجرا کند  
از طرف دیگر دولت مقدونی که تمام شهرها و ممالك یونانرا جمع آوری  
کرده بمملکت خود بعنوان اتحادی ضمیمه نموده بود و قصد جنگ بزرگی با  
ایران داشت بحال نداد که داریوش خیالات خود را انجام نماید بعضی از  
مورخین را عقیده آن است که ایران با سرعت روی بمحطات میرفته و  
فقط در زمان اردشیر سوم بواسطه آنکه (باکواس) خواجه در واقع وزیر  
بوده کارها قدری رو براه شده بود اگر داریوش سوم آن خواجه را  
که شخصی قوی الاراده و کاری بود نکشته بود شاید از فتوحات اسکندر  
جلو گیری شده و بکلی سلطنت هخامنشی ها منقرض نمیشد فیلیپ پادشاه

(۱) — Oarses

(۲) — Codoman

مقدونی در ۳۳۶ ق. م درگذشت (۱) و بجای او (الکساندر) (۲) به تخت نشسته فوراً در صدد اجرای فکر پدر که تسخیر ایران بود برآمد جهت این فکر دو چیز بود یکی عزم بجهانگیری و توسعه مقدونی و دیگر کوتاه کردن دست ایران از دخالت در امور یونان و رفع فشارهایی که ایران ب یونان اروپائی وارد میآورد بعضی از محققین را عقیده آن است که این جنگ مقدونی با ایران بواسطه تفاوت پایه پول در ایران و یونان بوده زیرا پایه پول در ایران طلا و در یونان نقره بود ولیکن بحقیقت نزدیک تر است که جهات اصلی جنگ را شهوت جهانگیری اسکندر و کینه ورزی مقدونی هانست بایران بدانیم ممکن است پایه پول هم عمد شده باشد.

---

(۱) - بعضی تصور میکنند که در کشتن او ایرانیها دست داشته اند زیرا میدانستند که در خیال آمدن بایران است ولی این مطلب ثابت نشده است

(۲) - Alexandre اسم ایرانی شده او اسکندر است و مابین اسم خواهیم نوشت

# فصل دوم

## قشون‌کشی اسکندر به ایران انقراض سلسله هخامنشی

**مقدمه** -- مقدونی مملکتی بود که در شمال یونانستان واقع

و از طرف مشرق (بترکیه) محدود بود (امروزه هم همین حال را دارد و از طرف غرب محدود به آلبانی است و سالونیک بندر مهم آن است) اهالی این مملکت از دونوع مردمان بودند ۱ - مردمان هندو اروپائی که معلوم نیست کی باینجا آمده بودند ۲ - مهاجرین یونانی مردمان اولی از حیث تمدن از یونانیها پست تر بوده در کوهستان و یونانیها در جلگه ها و در کنار دریای مجمع الجزائر یا بحر الجزایر سکنی داشتند در قرون بعد این دو مردم با هم مخلوط شدند و تمدن یونانی در این مملکت منتشر شد اهالی مقدونی خیلی رشید ولی دارای اخلاق و عادات خشنی بودند چنانکه تا کسی دشمنی را نمیکشت مرد محسوب نمیشد و نمیتوانست در میان اقران خود بنشیند خانواده بر روی تعدد زوجات تشکیل شده بود چون مقدونی برخلاف یونانستان بواسطه خلیجها تقسیم به قسمت‌های طبیعی نشده بود این شکل جغرافیائی مقدونی تشکیل دولت واحدی را اقتضا میکرد و چنین نیز شد مملکت مذکوره چنانکه دیدیم در نتیجه قشون‌کشی داریوش بزرگ به مملکت تسلطها جزو ایران گردید ولی بعد از شکستهای خسارنا مجزئی شد

اول پادشاهی که مقدونی را بزرگ و قوی کرد فیلیپ (۱) بود این پادشاه تشکیلاتی بمقدونی داد و قشونی آراسته و با دول یونانی جنگ کرده ظاهراً آنها را جزو اتحاد مقدونی و یونان ولی در معنی تابع خود کرد پس از آن او در تهیه جنگ با ایران گردید ولی بزودی مقتول شد بعضی در این قتل پسر او (آلکساندر) را که در مهالك مشرق زمین معروف به اسکندر است همدست میدانستند و جهت این تصور علقه اسکندر به مادرش و بد رفتاری فیلیپ با او و اختیار کردن زن دیگر بود که باعث کدورت خانوادگی شده بود ولی این اتهام به ثبوت نرسیده چنانکه شرکت دولت ایران در قتل فیلیپ نیز ثابت نشده در هر حال اسکندر بعد از فوت پدر بتخت نشسته (۳۳۶ ق. م) و بلافاصله در صدد اجرای خیال پدر در قشون کشی با ایران بر آمده بعد از دو سال عازم ایران گردید قشون او را از سی الی چهل هزار نفر نوشته اند که تقریباً بالمناصفه مرکب از جنگیهای زبده مقدونی و یونانی بوده چون روابط یونان در این زمان با مقدونی صمیمی نبود و یونانیها باطناً فتح ایرانی هارا طالب بودند این نکته و نیز امکان اینکه دولت ایران در غیاب اسکندر از اوضاع استفاده کرده با عملیات بحریه خود در اروپا پیشرفت های اسکندر را در آسیا بی نتیجه گذارد او را مجبور نمود که باین عده اکتفاء کرده قوه هم در مقدونی نگاهدارد

## جنگ گرانیک (۲) در بهار ۳۳۴ ق. م اسکندر از

بوغاز داردانل (۳) گذشته وارد آسیای صغیر شد بدون اینکه مانعی از طرف ایرانیها شده باشد جنگ اول در کنار رود گرانیک که به دریای مرموره میریزد روی داد (۴) قشون ایران در اینجا مرکب بود از سواره

(۱) — Philippe که در داستان های ایرانی تصحیف و فیلقوس شده  
(۲) — Granique. (۳) — Hellespont.

(۴) - این رود حالا موسوم به کجاسو است

نظام ایرانی بعد از بیست هزار نفر و پیاده نظام اجیر یونانی بهمان عدد معین - سردار یونانی در خدمت ایران عقیده داشت که لشکر ایران از جنگ احتراز کرده منظماً عقب نشینی نماید و اسکندر را بداخله ایران کشانیده در راه هر چه آذوقه هست معدوم کند و از طرف دیگر دولت ایران بحریه قوی خود را در اروپا بکار انداخته عرصه را در اروپا بمقدونیها تنگ نماید رئیس قشون ایران این نقشه را برخلاف نام جنگی ایرانیها دیده رد کرد و قشون ایران در کنار راست رود گرانیک صف آرائی نمود بدین ترتیب که - سواره نظام ایران در صفوف مقدم جا گرفت و سپاهیان یونانی در ذخیره ماندند در ابتداء چنین بنظر میامد که فتح با ایرانیها خواهد بود زیرا تیر اندازان ایرانی تلفات زیادی به صفوف دشمن وارد آوردند ولی وقتی که قشون اسکندر از گرانیک گذشته خود را بانیزه های کوتاه بصفوف ایرانیها زد این ها نتوانستند مقاومت نمایند بخصوص که خود اسکندر بقلب قشون ایران حمله کرده مهرداد داماد داریوش را بزمین افکند و بس از آنکه قلب قشون شکافته و متزلزل شد سپاهیان ایرانی فرار کردند ولی اسکندر آنها را تعقیب نکرد و به یونانیها تکیه در ذخیره بودند پرداخت : مقدونیها از هر طرف بر آنها تاختند تا وجود این یونانیها پافشاری کرده جنگ کردند و چون کمکی به آنها نرسید به استثنای دو هزار نفر که اسیر گردیدند تماماً در جنگ کشته شدند در این جنگ نزدیک بود که اسکندر در میان گیر و دار کشته شود ولی دوست او کلیت او را نجات داد

پس از این فتح اسکندر اعلان کرد که تمام شهرهای یونانی از قید ایران آزادند فقط شهر هالیکارناس (۱) در تحت ریاست يك نفر ایرانی

(۱) - Halicarnasse.



(اُزن تبات) (۱) سخت مقاومت کرد ولیکن بالاخره مغلوب شد مقاومت این شهربدستور و راهمائی بمن عمل آمده بود و این شخص بطوریکه مؤرخین یونانی مینویسند در اینجا و جاهای دیگر دشمن زیر دست اسکندر بوده بعد از تسلیم هالیکارناس یونانی مذکور از طرف دریا خود را به کشتیهای ایرانی رسانید و چنان در دریا بر یونانیها برتری یافت که در دریا ایران امیدوار شدند باینکه میدان جنگ را از آسیا بار و بار منتقل کنند ولیکن این شخص که وجودش در این موقع آنقدر مغتنم بود نزدی در حین عملیات در شهر میت فوت کرد و اسکندر از فوت او قوت قلب یافت زیرا چنانکه مینویسند او را رقیب زبردست خود میدانست اسکندر بعد از اینکه بکار شهرهای یونانی در آسیای صغیر تمشیت داد داخل (کلپادوکیه) گردیده به کیلیکیه رفت و از کنار دریا عازم شامات گردید قشون اسکندر برای گذشتن از آسیای صغیر شامات مجبور بود از سه معبر تنگ و سخت یعنی دربندهای کیلیکیه و آمان و شامات بگذرد این تنگه ها بقدری صعب العبور بود که چهار نفر نمیتوانستند پهلوی هم حرکت کنند و ناداشتن قوای کمی ممکن بود مدتها اسکندر را معطل نموده تلفات زیادی را وارد آورد ولیکن قشون ایران از این اوضاع هیچ استفاده نکرد

## جنگ ایسوس - در ایسوس نزدیکی خلیج اسکندرون

داریوش با قشون زیادی منتظر اسکندر بود و در اینجا برای مرتبه دوم جنگی مابین ایران و اسکندر روی داد داریوش يك نقشه در نظر گرفته بود که اگر قشون ایران مشق کرده و ورزیده بود قشون اسکندر در خطر بزرگی میافتاد ولیکن بی ترتیبی قشون ایران و حضور داریوش مانع از گرفتن نتیجه گردید توضیح اینکه همینکه اسکندر از تنگه که

معروف به در بند شامات است گذشته بطرف شامات ره‌پار گردید  
 داریوش از کوه‌های آمان گذشته در ایسوس (۱) اردو زد و بدین نحو  
 پشت لشکر اسکندر را گرفت انتشار این خبر اثر غریبی در اطراف و اکناف  
 کرد چنانکه در آن یونانیها بنای شادی را گذاشتند زیرا مطمئن بودند  
 که روابط اسکندر با مقدونی قطع شده و اضمحلال قشون او حتمی است  
 ولیکن اسکندر همینکه وضعیات را اینطور دید چاره را در این دانست  
 که جبهه لشکر خود را بگرداند و در رأس سپاهیان قشون مقدونی بی  
 پروا خود را بصفوف ایران زده بایک ضربت نتیجه قطعی بجنگ بدهد  
 و همینطور کرد یعنی اول بجائیکه سواران مسلح ایران ایستاده بودند  
 حمله برده آنها را منزلزل و منهدم نمود پس از آن بجائی که داریوش  
 ( در روی گردونه سلطنتی ) ایستاده بود حمله برد در اینموقع چنانکه  
 مینویسند ایرانیهای رشید خیلی فداکاری کرده نگذاشتند اسکندر بشاه  
 برسد و او فرصت یافت که براسب نشسته فرار کند بعد از اینواقعه آن  
 قسمتهای قشون ایران هم که سالم مانده بودند و بکار میآمدند منزلزل گردیده  
 فرار کردند و فتح قطعی نصیب اسکندر شد عده سپاهیان ایران را درین  
 جنگ ششصد هزار مینویسند در جزو این عده سی هزار یونانی اجیر شده  
 بودند و اینها بطوری که مینویسند حتی بعد از منزلزل شدن سپاهیان  
 ایرانی مدتی پافشاری کردند یکی از جهات شکست قشون ایران این بود که  
 میدان جنگ مابین دریا و کوه واقع و تنگ بود و سواره نظام ایران  
 نتوانست عملیات کند ( پارمنین ) (۲) یکی از سردارهای اسکندر  
 چادرهای داریوش را که مادر و زن و دختر و خواهر او در آن بودند  
 با غنائم بسیاری تصرف کرد و داریوش در این شکست تکلیف صلح به  
 اسکندر نمود شرائط صلح این بود که ایران ده هزار تالان ( دوازده

(۱) — Issus

(۲) - پارمنین Parménion

ملیون تومان به پول حالیه ) بپردازد - تمام ممالك از دجله تا دریای مغرب و بحر الجزایر به مقدونی واگذار شود - داریوش دختر خود را با اسکندر بدهد و او در ازای این گذشت ها صلح نموده خانواده داریوش را مسترد دارد این شرائط را اسکندر پذیرفت و بطرف جنوب برای تسخیر شامات حرکت کرد (۱) ولیکن شهر صور و غزه (۲) مدنی با او جنگ کردند بطوریکه اولی هفت ماه و دومی دو ماه قشون اسکندر را معطل نمود پیشرفت اسکندر بالاخره از این راه بود که قسمتی از کشتیهایی فینیقی که در جزو بحریه ایران بود بعد از مشاهده ضعف ایران قرار کرده بطرف اسکندر رفت و کشتیهای جزیره قبرس نیز با آنها ملحق و از این راه تسخیر صور میسر شد جهت مقاومت شدید شهر مزبور بواسطه ضدیت و خصومت شدید فینیقیها با یونانیها و باندازه سخت بود که یونانیها با اسکندر توصیه میکردند شهر را واگذارده بروند مقاومت شهر دوم را از شجاعت بکنفر ایرانی که قلعه بیگی این شهر بود میدانشد پس از آن اسکندر بمصر رفت و مصریها که از ایران ناراضی بودند بدون جنگ تسلیم شده و با آغوش باز او را پذیرفته مرتبه الوهیت را برای او قائل شدند چون اسکندر با عادات و اخلاق مصریها آشنا بود باسانی قلوب آنها را جذب کرد - بمکان مقدس مصریها که معروف بمعبد آمون بود رفت بعد اسکندریه را در کنار دریای مغرب بنا نمود و وقتی که خواست حرکت کند ریاست قشون مصر را بیک نفر مقدونی - ریاست مالیه را بیک نفر یونانی و باقی ادارات را بمصریها سپرد روشن است که رفتار اسکندر در مصر مثل رفتار داریوش اول بوده

(۱) - نوشته اند، اسکندر در باب شرائطی که داریوش پیشنهاد میکرد بادوست خود (پارمنیون) شور کرد او گفت اگر من بجای تو بودم قبول میکردم اسکندر در جواب گفت منم اگر بجای تو بودم قبول میکردم

(۲) - غزه شهری است در کنار دریای مغرب در شامات جنوبی در جنوب حيفا اروپاییها آنرا گاز Qazal گویند



## جنگ گوگامل - (۱) از مصر اسکندر بطرف فرات

حرکت کرده (۳۳۱ ق. م) و از رود مزبور گذشته وارد بین النهرین شد پس از آن از دجله گذشته متابعت ساحل یسار آنرا نمود تا به مملکتی که سابقاً موسوم به آسور بود رسیده در گوگامل نزدیکی نینوای سابق و آریل (۲) بقشون داریوش برخورد باید در نظر داشت که اسکندر در قشون کشی خود بایران و طی آسیای صغیر و بین النهرین راهی را اختیار کرده که کوروش کوچک در زمان اردشیر دوم بماده هزار نفر یونانی پیموده بود و بدین ترتیب از تجربیات آن زمان استفاده نموده و نیز قابل ذکر است: وقتی که سرداران اسکندر در ایسوس مشاهده کردند که قشون ایران پشت سر آنها را گرفته اسکندر برای رفع تزلزل آنها قضیه ده هزار نفر یونانی و عقب نشینی آنها را بخاطر سرداران خود آورده علاوه کرد که محل برای عملیات سواره نظام ایران مناسب نیست و این اظهارات اسکندر باعث قوت قلب سرداران او شد از زمان عبور قشون اسکندر از فرات تا ورود آن به گوگامل فرصت های خوبی برای قشون ایران پیش آمد ولی از این مواقع هیچ استفاده نشد اولاً جلگه بین النهرین برای عملیات سواره نظام ایران بسیار مساعد بود و با ترتیب دستجات متعدد ممکن بود به سبک جنگ گریز صدمات زیادی به قشون اسکندر وارد آورده حرکت آنرا کند و بلکه مختل نمود چنانکه بارتها چند قرن بعد با همین ترتیب مکرر قشون رومی را بیچاره کرده فاتح شدند (فصل اول باب چهارم) ثانیاً آب دجله در این موقع تند و عبور از آن مشکل بود و قشون ایران با داشتن تیر اندازان ماهر میتواند مانع از عبور قشون اسکندر گردد با لا اقل تلفات زیادی بآن وارد آرد ماری در گوگامل جنگی در مرتبه سوم

(۱) — Gaugamèles.

(۲) — آریل کنونی

ما بین قشون ایران و اسکندر روی داد قشون ایران را يك ميليون نوشته‌اند ولیکن باید اغراق باشد اینجا پنجاه فیل جنگی هم نیکار برده بودند قشون ایران در این دفعه ورزیده تر و قسمتی از آن در تحت تعلیم یونانیهای فراری مشق کرده بود وقتی که جنگ در گرفت دربادی امر چنین بنظر می‌آمد که ایرانیها فاتح خواهند شد زیرا در بعضی قسمتها عرصه را بر مقدونیها تنگ کرده بودند ولی فرماندهی داریوش در اینجا باعث هزیمت قشون ایران شد توضیح آنکه چون اسکندر با فشاری ایرانیها را دید حمله بدان جایی کرد که داریوش روی عرابه جنگی با ملازمان خود قرار گرفته بود و داریوش همینکه دید در حوالی او جنگ میشود فرار کرد و فرار او باعث فرار قسمتی از قشون گردیده متدرجاً به قسمت های دیگر سرایت کرد و جنگ به شکست فاحش قشون ایران منتهی شد بعد از این فتح اسکندر داریوش را تا آریل که در مسافت هفده فرسخ از دشت نبرد بود تعقیب کرده بعد بطرف بابل رفت و مثل کوروش بزرگ دست محسمه بل داردوك را گرفت و حکم کرد معابدی را که در زمان خشایارشا خراب کرده بودند تعمیر نمایند پس از آن به شوش رفت و پنجاه هزار تالان طلا که در خزانه شوش بود تصرف کرد<sup>(۱)</sup> و دو محسمه که ایرانیها از آن آورده بودند بشهر آن مسترد داشت بعد از آن بطرف پرس پارس<sup>(۲)</sup> و پاسارگاد روانه شد و از کارون گذشته از راه اهواز و بهبهان به تنگه هائیکه معروف به دریند پارس است رسید ایلات کوهستانی عرض راه مقاومتی کرده باج از اسکندر خواستند زیرا در اواخر دوره هخامنشی

(۱) - به پول امروزه شصت میلیون تومان میشود

(۲) - پرس پارس اسم یونانی است از قرائن چنین بنظر میاید که اسم این شهر پارسا بوده جهت این حدس این است که خیشارشا در یکی از کتیبه های خود میگوید « من و پدرم در این پارسا بناهای زیادی کرده ایم » خرابه های این شهر حالا معروف به آثار تخت جمشید است

معمول شده بود که شاهان انعامی بآنها میدادند بعد از غلبه بر آنها اسکندر دچار مقاومت شدید (آری برزن) (۱) که تنگه های مزبوره را محافظت میکرد گردید و چون مقدونیها از طرف جبهه نتوانستند بر ایرانیها فائق آیند اسکندر مجبور شد هپاکاری را که ایرانیها در ترموپیل کرده بودند بکند یعنی پشت ایرانیها را بگیرد و بنا بر این قسمتی از قشون یونانی از بیراهه حرکت کرده پشت سر مدافعین را گرفته آنها را قلع و قمع نمود بطوریکه مینویسند این یگانه مدافعه مرتب و صحیحی بوده که در ایران این زمان بعمل آمده بعد از ورود به پرس پلیس اسکندر قصر سلاطین هخامنشی را آتش زد و کشتاری در شهر راه انداخت رای اینکه نشان دهد که سلطنت آنها خاتمه یافته و نیز از ایرانیها در ازای آتشی که آنها به شهر آن در زمان خشایارشا زده بودند انتقام کشیده باشد برخی را عقیده آنت که اسکندر در حال مستی باغوای زن یونان که با اسکندر در این سفر همراه بود اینکار را کرد و بعد یشیهان شد در اینجا علاوه بر ذخائر خزانه یکصد و بیست هزار تالان بتصرف اسکندر در آمد (۲) و برای حمل آن ده هزار قاطر و پنجهزار شتر بکار بردند اسکندر پس از گرفتن پایتخت تمام ترتیبات خود را موافق ترتیبات شاهان هخامنشی نمود همان مراسم درباری و همان اسلوب را که هخامنشی ها در اداره کردن ممالك ایران داشتند اختیار و اجراء کرد هرکس از ملازمین یونان او ایراد میکرد مورد غضب اسکندر واقع میشد پس از تسخیر پرس پلیس اسکندر بهمدان رفت (۳۳۰ ق. م) در آنجا خزانه خود را که از غنائم ایران بدست آورده و بالغ بر یکصد و هشتاد هزار تالان بود گذاشت و شش هزار مقدون را برای محافظت آن برگماشت و خودش از راه ری برای تعقیب داریوش

(۱) — Ariobarzan

(۲) - بیول اسروزه یکصد و چهل و چهار ملیون تومان میشود

حرکت کرد زیرا با وجود شکستهای بی در پی داریوش هنوز مأیوس نشده و در صدد بود قشون جدیدی از ایالات شرقی ایران جمع کرده در مدی با اسکندر جنگ کند و قتیکه اسکندر بمحلی که نزدیک دامغان امروزه است رسید شنید که (پرسوس) والی باختر و (برزائش) والی (رُخج) داریوش را گرفته اند و ایرانیها با این اقدام موافق ولی یونانیهای اجیر شده مخالف بودند اسکندر شتاب نمود که به آنها برسد از طرف دیگر و قتیکه (پرسوس) از آمدن اسکندر مطلع شد داریوش زخم مهلکی زده فرار کرد و اسکندر وقتی رسید که داریوش فوت کرده بود بامر اسکندر نعش او را با تشریفات لازمه به پاسارگاد برده دفن کردند و پس از آن اسکندر حرکت کرده بمملکت نایوریه (طبرستان) و از آنجا به وُرکانا (گرگان امروزه) رفت موافق روایات پارسیهای زردشتی اسکندر بعد از تسخیر ایران آوستا را از گنج شاییکان بدست آورد و امر کرد بعضی قسمت های آن را که راجع به طب و نجوم بود به زبان یونانی ترجمه نمایند و دق را در آتش انداخت متبعین محققاً نتوانستند معلوم نمایند که گنج شاییکان در کجا بوده (۱)

## جهات شکست ایران - با فوت داریوش

سلطنت دودمان هخامنشی خاتمه یافت این دودمان ۲۳۰ سال برابران و ممالك تابعه آن سلطنت کرد و اگر سلطنت هخامنشی ها را در پارس و ازان حساب کنیم مدت سلطنت این خانواده چهار صد سال میشود زیرا (نایدکه) عالم معروف آلمانی که راجع بتاریخ ایران هخامنشی و ساسانی تبیین کرده سلطنت چاراش پسر هخامنش را تقریباً از سنه ۷۳۱ ق. م می داند (۲) از شاهان این خانواده فقط کوروش بزرگ و داریوش اول را میتوان از شاهان بزرگ ایران و بلاد که

(۱) - داریوش پسر - زند آوستا

(۲) - Nöldeke. Aufsätze zur Persischen geschichte.

عالم دانست چنانکه از کارهایی که کرده اند پیداست باقی اشخاصی بودند قوی الاراده ولیکن سفاک و بیرحم که بواسطه کارهای بی رویه مردم را از خود متفر نمودند مثل کبوجیه با اشخاص بی اراده و شهوت پرست و تبیل مثل خشیارشا و ضعیف النفس و مهمل مثل اردشیر اول و اردشیر دوم کلیه از خشیار شا انحطاط دولت هخامنشی شروع شد و در زمان اردشیر دوم بدرجه رسید که ده هزار نفر یونانی بی سرو سالار و صدها فرسنگ دور از وطن افتاده بدون داشتن سواره نظام تمام مسافت بعیده را از نزدیکی بابل تا طرابوزان پیمودند بدون اینکه قوه بتواند با آنها طرف شود انحطاط باین درجه هم نماند و هرچه گذشت روز افزون گردید تا آنکه کار بجائی رسید که وقتی که شاهان میخواستند از فارس به شوش بروند قیلاتعارفانی برای ایلات کوهستانی بین راه میفرستادند تا راه را منظم نگاهدارند و بطوریکه دیدیم در زمان شاهان آخری هخامنشی ایالات و ممالک دایما در شورش و طغیان بودند و مراکز بواسطه ضعف همان شیوه را در سیاست داخله پیش گرفته بود که در سیاست خارجه اعمال میکرد یعنی دادن رشوه و تحریک و تفتین و بهم انداختن ولات ممالک با وجود تمام این بی ترتیبی ها اگر در کیفیات جنگهای ایران با اسکندر دقت شود به سهولت میتوان دریافت که دولت آژمان غفلتها و خبطهای زیادی کرده که هرگاه نمیشد جلوگیری از اسکندر محال نبود

اولا وقتی که فیلیپ پادشاه مقدونی با دول یونان در منازعه و جنگ بود ایران میتواند با پول و بحریه قوی خود (بحریه فنیقیه و قبرس و یونانیهای آسیای صغیر) بیونانیها کمک کند و نگذارد فیلیپ قوی گردد

ثانیاً چون یونانیها بعد از اینکه از مقدونی شکست خوردند مایلناً از سلطه آن دلتنگ بودند (چنانکه بعد ها هم از فتوحات اسکندر در ایران افسرده میشدند) ایران میتواند از خود یونانیهای فراری و داوطلب قشونی



ترتیب داده در مقابل مقدونی وادارد. افشاری و استقامت يك عده جنگیهای یونانی در گرانیک و ایسوس این نظر را تأیید میکند و حال آنکه آنها را در جایی که لازم بود بکار نبرده بودند.

ثالثاً در موقع حرکت اسکندر از آسیای صغیر بطرف شامات قشون مقدونی از در بند های بسیار خطرناکی گذشته و عدم تعرض سپاهیان ایران در اینجا ها فقط ناشی از بی ترتیبی نقشه جنگی ایران و خوش بختی مقدونیها بوده و حال آنکه در این کردها و تنگه ها با داشتن کمی از سپاهیان رشید کوهستانی ایران ممکن بود مدتها اسکندر را معطل نموده و تلفات زیادی با و وارد آورده در هر حال فرصت برای تجهیزات و عملیات بحریه در اروپا یافت و نیز در جلگه های بین النهرین و در موقع عبور قشون اسکندر از دجله مواقع و فرصتهائی بدست آمده بود که فوت شد و سه قرن بعد یارتی ها نشان دادند که در این جاها از مواقع طبیعی چه استفادهائی ممکن بود بشود بخصوص در جلگه های بین النهرین که برای عملیات سواره نظام ایرانی مساعد بود.

رابعاً در جنگ ایسوس (۱) و گوگامل (۲) بجای اینکه فرماندهی بعهده شخصی واگذار شود که رشید بوده در مقابل حملات اسکندر افشاری داشته باشد مثل قلعه بیکی غزه یا آری برزن خود داریوش فرماندهی را بعهده میگيرد و همینکه جنگ در حوالی او میشود رو بفرار میگذازد و سستی او در تمام قشون مرایت و روح آنها منازل میکند مدافعه آری برزن رشید در تنگه که موسوم به دربند یارس است این نظر را تأیید میکند چه اسکندر در اینجا نتوانست از در بند بگذرد و بالاخره بهمان ترتیبی که ایرانیها در تنگه ترموپیل اقدام کرده بودند عمل کرده پشت سر ابرالیا را گرفت و حال آنکه این مدافعه سردار ایرانی زمانی بعمل آمد که

(۱) - Issus .

(۲) - Gaugamèles.

جنگ بزرگ کوروش با لشکرت قطعی قشون ایران تمام شده و داریوش فرار کرده ایرانیها را بخودشان وا گذارده بود اگر این نوع مدافعات صحیحه در جاهای مقتضی و در موقع خود میشد معلوم است که چه نتایجی حاصل میکردند تمام این خطه‌ها ریشه اش در بی تربیتی در بار و امور مملکتی آن زمان بوده نوشته اند کوروش برادر اردشیر دوم که با قشون یونانی تا کوتاگسا (۱) آمد قصدش این بود که بعد از نشستن به تخت امور ایران را اصلاح کند و مخصوصاً قشون آن را از حبل و وضع چربکی بیرون آرد موفق نشدن او و سلطنت بسیار طولانی اردشیر دوم که برای اصلاحات داخله هیچ کاری نکرد باعث زوال استقلال ایران آن زمان و انقراض دودمان هخامنشی شد شاهان خوب هخامنشی مثل کوروش بزرگ و داریوش اول خودشان با امور مملکتی رسیدگی میکردند و اصلاحاتی که لازم بود بعمل میآوردند از زمان خشایارشا زنها و خواجه سرایان در امور دولتی دخالت بهفتند و در زمان داریوش دوم و اردشیر دوم نفوذ آنها ماعلی درجه رسید از طرف دیگر فکر ولات تماماً مصروف بر این بود که هر يك يك حامی یا حامیه در دربار داشته در ولایات هر چه میخواهند بکنند خود سری ولات و تعدی مأمورین دولتی بمردم نتیجه اش شورش های متوازی بود که در ایالات روی میداد و مرکز بواسطه ضعف از عهده یانغیها و شورشیها بر نمی آمد این اوضاع قابل دوام نبود و بالاخره بایدید آمدن دشمنی مثل اسکندر دولت هخامنشی متلاشی شد

# فصل سوم

تمدن ایران در دوره هخامنشی

## تشکیلات — دولت وسیعی که کوزوش بزرگ و داریوش

اول بنا کردند بزرگترین دولتی بود که تا آن زمان در عالم تأسیس شده بود این شاهنشاهی باستانی دو ثلث یونان شامل کلیه ملل متتمدنه عالم قدیم بود و چهل و شش نوع مردم از نژاد ها و مذاهب و زبان ها و عادات و اخلاق مختلف در ممالك وسیعه ایران زندگی میکردند اهالی هر مملکتی آزاد بودند که موافق معتقدات مذهبی خود رفتار نمایند:

مذهب شاهان و اهالی ایران هیچوجه بآنها تحمیل نمیشد — عادات و اخلاق و زبان ملل تابعه محفوظ بود و علاوه بر آن هر مملکتی مختار بود که مؤسسات ملی و سلسله امرا و روحانیون خود را حفظ نماید و از طرف دولت ایران دخالتی در مؤسسات ملی یا امور داخلی آنها نمیشد ( مثل قبرس و فینیقیه و یونانیهای آسیای صغیر و غیره ) یگانه چیزی که ایران از ممالك تابعه میخواست این بود که همه اهالی خود را بندگان شاه ایران بدانند یعنی مالیاتهای مقرر را بپردازند و قشونی در موقع جنگ بجا های لازم بفرستند بعبارة آخری شاه پرستی شعاری بود که وحدت دولت ایران روی آن بنا شده بود و برای حفظ این وحدت در زمان داریوش به ممالك وسیعه تشکیلاتی داده شد که در جای خود ذکر گردیده خلاصه آن این است که دولت مرکزی دو نماینده در ممالك و ولایات داشت یکی برای وصول کردن مالیاتهای نقدی و جنسی و دیگری برای حفظ امنیت اولی را نخستربن (۱)

(۱) — این کلمه را یونانیها ساتراپ گفته و نوشته اند



و دومی را رئیس قشون پارائیس می‌گفتند (۱) سر دیری که زردالی با  
خشتر پوان بود اجرای احکام را تقطیش میکرد و مؤسسات امنیت عمومی  
و شعبه اطلاعات و خبرنگاری بتوسط او مرکز را از مجاری امور مطلع می  
نمودند وقتی که قوه مرکزی ایران رو به ضعف گذاشت ریاست قشون هم  
بوالی واگذار و فی الواقع والی يك نوع شاه محلی گردید نتیجه آن چنانکه  
دیدیم جز طغیان و باغی گری چیز دیگری نبود

کلیه این نکته را باید در نظر داشت که هخامنشی ها بواسطه همجواری  
با عیلام و بابل و بواسطه تسخیر ممالك متعددنه آسیای غربی اقتباساتی برای  
تشکیلات دولت خود کرده آنرا با تشکیلات آوستائی (یعنی تشکیلاتی که آریانیها  
موافق اطلاعات مستنبطه از آوستا داشتند) تطبیق نمودند بنا بر این  
اختیارات شاه بزرگ یا شاهنشاه خیلی زیاد و ریاست ده یو یا ولایت و  
ریاست ملت در شخص شاه جمع شد و دو درجه پائین تر که ریاست  
خانواده و تیره باشد بحال اولی ولیکن با اختیارات محدودتری باقی ماند  
با وجود این تغییرات تشکیلات قدیمه آریانیها بقدری محکم بود که رعایت  
آرا شاهان هخامنشی لازم میدانستند مثل اینکه داریوش اول وقتی  
که میخواهد خود را معرفی کند گوید: من داریوشم - پسر ویشتاسپ  
(خانواده) هخامنشی (تیره) پارسی (عشیره) آریائی (ملت) و برای اینکه نشان  
دهد که آریائی صحیح است علاوه میکند از نژاد آریائی و باز این نکته جالب  
دقت است که شاهان هخامنشی مقیدند بعد از عنوان شاه بزرگ و شاهنشاه  
مخصوصاً علاوه کنند «شاه ولایات یا ممالك» زیرا میخواهند بفهمانند که رؤساء  
ولایات یعنی دمیویت ها یا خسروان از میان رفته اند و شاهنشاه در آن واحد دمیویت  
یا خسرو نیز میباشد منتهی خشتر پوانها از طرف شاه ممالك را اداره میکنند  
علاوه بر اطلاعات مذکوره کلمه ساتراپ نیز این معنی را میرساند ساتراپ یونانی

شده **نَخَشْتَرِ پَوَان** است **نَخَشْتَر** بمعنی ولایت یا مملکت است و بنا بر این

معنی کلمه مزبوره بیارسی کنونی نگهبان مملکت یا کشور است (۱)  
مالیاتهایی که گرفته میشد در جای خود ذکر شده (۲) کلمه چند باید  
در باب عدلیه و مجازاتها گفته شود بطوریکه از اطلاعات ناقصی که در  
این باب رسیده استنباط میشود دیوان عالی که بر تمام قضاة حکومت  
داشت شخص شاه بود چه او در درجه نهائی رسیدگی کرده حکم میداد  
و آن حکم فوراً بموقع اجرا گذاشته میشد در ولایات نیز قضاتی بودند  
که بامور حقوقی مردم رسیدگی میکردند تقصیرات سیاسی و تقصیرات  
راجع به امنیت در مرکز از صلاحیت شاه و در ایالات از صلاحیت  
ولایت بود معلوم است که به تقصیرات مهم سیاسی خود شاه رسیدگی  
میکرد از تبعات محققین معلوم شده که بعدالت در ایران قدیم اهمیت میدادند  
و نسبت به قضاة بطوریکه دیده میشود دولت خیلی سخت و گاهی بی رحم  
بوده است چنانکه مینویسند سی سام نس نامبرا که شغل قضاوت داشت ورشوه  
گرفته بود **گمبوجیه** محکوم باعدام **کرد** و بعد از اعدام امر نمود تا  
یوست او را کند روی مسندی که برای قضاوت می نشسته بهن نمایند  
و شغل این قاضی را بعد به یسر او داده او را مجبور کرد که روی این  
مسند بنشیند گویند اردشیر اول نیز با قضائی که بر خلاف حقانیت حکم

(۱) — بعضی از محققین بر این عقیده اند که اختیارات شاهان هخامنشی در ممالک مسخره مثل  
بابل و آسیای صغیر و مصر و غیره بیشتر از اختیارات آنها در ایالات ایران بوده  
زیرا در ایران و بخصوص در قطعات شرقی آن ولایاتی دارای يك نوع هویت  
تاریخی بوده و خانواده هایی در آن جا ها ریاست داشته اند بنابراین شاهان هخامنشی  
لازم می دانستند رعایت ترتیبات آریانی را بطوریکه در فوق ذکر شده (صفحه ۵۹)  
بنمایند در صورتیکه ممالک مسخره یعنی نتیجه فتوحات شاهان يك نوع مستملکات  
خصوصی آنها محسوب می شده است این نکته نیز معلوم است که ممالک غربی بمراپ  
با ثروت تر از ایالات شرقی و ثروت عمده شاهان از آن جا ها بوده

(۲) — تشکیلات داریوش اول

میدادند با کمال سختی رفتار میکردند باین معنی که بامر او زنده پوست آنها را کننده روی مسند آنها پهن میکردند. موافق قانون با عادت آن زمان در ازای جنایتی که در مرتبه اولی کسی مرتکب شده بود حکم اعدام صادر نمیشد و حتی خود شاه هم در مرتبه اولی حکم اعدام نمیداد کلیه موافق معتقدات مذهبی راجع به عقوبتهای اخروی در مجازاتهای دنیوی هم بدین عقیده بودند که اگر کسی مرتکب کار بدی شده در مقابل تقصیر او کارهای خوب او را هم باید در نظر گرفت و اگر کارهای بد او تفوق دارد مجازات داد بنابر این داریوش اول درباره یکنفر قاضی که محکوم به اعدام شده بود حکم کرد تا او را از صلیب بزر آرند و گفت که این قاضی خدماتی نیز کرده است.

در موارد خیانت مهم بشاه و مملکت معمول بوده که مقصر را بپایبخت آورده و گوشها یا بینی او را بریده بعد از نشان دادن مردم او را بولایتی که محل خیانت بوده برده آنجا می کشتند گاهی بجای گوش و بینی دست مقصر را می بریدند چنانکه اردشیر دوم در باره کوروش که بر او باغی شده بود این طور کرد (۱) اجرای حکم اعدام گاهی بمعده اشخاصی که شغل مبر غضبی را نداشتند موکول می شد چنانکه کوروش والی آسیای صغیر شخصی را که خیانت کرده بود بعد از صدور حکم اعدام به آرتا پات نامی سپرد تا او اجرای حکم کند.

راجع به قشون در جای خود گفته شد که غیر از ده هزار نفری که باسم قشون جاویدان در تحت اسلحه و حاضر خدمت بودند و غیر از ساخلوهای ولایات باقی قسمت ها چریکی بودند یعنی در مرکز و ولایات در موقع لزوم از اهالی عده لازم گرفته می شد و این عده که بعضی اوقات به صد ها هزار نفر می رسید

(۱) — بریدن دست مجازات ترفیلی بوده زیرا کوروش کوچک چنانکه میدانیم در حین جنگ کشته شده بود کلیه چنین بنظر میاید که بریدن دست در ایران قدیم معمول نبود یا خیلی نادر بود (در باب نظر ایرانی های قدیم به مجازات ها صفحه ۴۴۶ رجوع شود)

ورزش نکرده و مشق ندیده با زبان و عادات و مذاهب مختلفه در جایی جمع میشدند بدون اینکه رابطه معنوی با هم داشته باشند بنا بر این می بینیم که قشون ایران قادر باجرای نقشه های جنگی با عقب نشینی منظمی نیست و همینکه حمله سختی از طرف دشمن میشود و قسمتی از لشکر خود را میبازد یا فرار میکند تمام قسمتها رو فرار گذاشته کشته یا متفرق میشوند یکی از جهات اصلی عدم موفقیت ایران در جنگهای یونان و مقدونی همین بوده است راجع به زمان کوروش عقیده بعضی بر این است که قشون ایران به جنگ زديك با تن به تن معتاد بوده و برای اثبات این عقیده بچنگ کوروش با پادشاه لیدی استناد می جویند

در قشون بحری ایرانیها اطلاعات درستی نداشتند و در موقع لزوم از فینیقی ها و یونانیهای آسیای صغیر و جزیره قبرس استفاده میکردند روی هم رفته باید گفت که دولت هخامنشی امنیت ممالك وسیعه ایران را حفظ میکرد و ظلم و تعدی زیادی هم نسبت به مردم نمیداد بخصوص در زمان کوروش بزرگ و داریوش اول بدین جهت مردم میتوانستند به زراعت و کسب و کار خود با فراغت خیال پردازند مردمان غیر ایرانی هم از این امنیت متمتع میشدند و اشخاص غنی و ثروتمند در ممالك ایران و تابعه کم نبودند (۱)

## مذهب شاهان هخامنشی و ایرانیان - چیزی که در این مسئله مسلم است این است که

شاهان هخامنشی تعصب مذهبی نداشته هر ملتی را بمعتقدات خود

(۱) - اسکاریه که مینویسد که شخصی از اهل لیدی [یاخوس] نام هدیه به خشیارشا داد که عبارت بود از دو هزار تالان نقره و سه میلیون و نیم سکه طلا [دریك] و باوجود این باز برای او از مملك و باغ و غیره آنقدر تحول ماند که میتوانست به راحتی زندگی کند در مقدار این مبلغ اگر هم مبالغه شده باشد ویست يك آنرا فرض کنیم باز خیلی زیاد است

وامیکذاشتند و باینهم اکتفا نکرده آداب مذهبی سائر ملل را فرا گرفته بجا میآوردند و طوری رفتار میکردند که در نزد ملل تابعه مقبول آداب انواع آنها باشند مثلاً باملیها نوشته اند که **سکوروش** **ماردوک** رب النوع **زرك** باملیها را میپرستیده و داریوش در نوروز هر سال دست بحسمه رب النوع مزبور را میگرفته و نیز مصریها راجع به داریوش عقیده داشتند که مذهب مصریها را در معبد **زرك** سائیس برقرار کرده است معلوم است که این رفتار شاهان هخامنشی **تاك** اندازه از روی سیاست و برای جذب قلوب بوده ولیکن باز این سوال بخودی خود پیش میآید که این شاهان چه مذهبی و معتقداتی داشته اند که بآنها اجازه میداده نسبت بمذاهب دیگران بنظر اغماض ننگرد و در معتقدات خود متعصب نباشند متأسفانه تحقیقات علماء و خاور شناسها بیک نتیجه قطعی در این باب نرسیده است مورخین یونانی هم درین باب و در باب مذاهب ایرانیها نه دقیق شده و نه شرح پرداخته اند بنابراین آنچه راجع باین مطلب استنباط شده يك کلیاتی است که از اوستا و کتیبه های شاهان هخامنشی و حجاربهای برجسته تحت جمشید و جاهای دیگر و آنچه بطور اختصار یونانیها و رومیها و غیره درباره مذهب ایرانیها گفته اند بدست آمده است موافق این کلیات اینطور بنظر میآید که مردمان پارسی و مدی سه نوع مذهب داشته اند که اساساً یکی بوده ولی مختصر تفاوتهایی بام داشته اول مذهب شاهان دوم مذهب مردم سوم مذهب مفها موافق مذهب اولی **اهور مزدا** خدای **زرك** بازرگترین خداست او آسمان و زمین را آفریده شام بفضل او سلطنت میکند و بجهایت او باغبان و شورشیان را مطیع مینماید چون عقیده شاهان هخامنشی این بوده که خدا دیده نمیشود آتش را از حیث نور و پاکیزگی علامت **اهور مزدا** دانسته در موقع پرستش او روی به آتش میکردند ( آتش در فضای باز روشن میشده و آفتاب از بالا روشنائی



میانداخته) در کتیبه های اردشیر دوم در دفعه اولی می بینم که اسم مهر (میثرا) و ناهید (آناهیتا) نیز برده میشود از قرار تحقیقاتی که شده است چنین بنظر میآید که پرستش مهر در مذهب آریانیهای قدیم از زمان قبل از آوستا بوده و با آفتاب ارتباط داشته و آن را واسطه مابین عالم بالا و پائین و روشنایی و تاریکی میدانستند در زمان هخامنشیها مهر رب النوع قرار داد بود چنانکه در موقع قرار داد با عهد و پیمانی باسم او قسم میخوردند پرستش مهر در مذهب شاهان هخامنشی از اردشیر دوم بیحد داخل گردید و مخصوصاً در موقع یاد کردن سوگند و نیز در موقع شروع بجنگ اسم آنرا میبردند پرستش مهر از قرار تحقیقاتی که شده است در عالم قدیم خیلی شایع بوده و در بابل و آسیای صغیر و روم و غیره پیروان زیادی داشته چنانکه در پاریس نیز آثاری از این مذهب بافته اند و در جای خود شرح این مذهب خواهد آمد در باب آناهیتا (ناهید) تصور میکنند که دخول آن بایران از اثر نفوذ بابل و معتقدات نجومی بابل است ولی ظن بعضی این است که آنها از زمان خیلی قدیم در میان آریانیها شایع بوده آناهیتا را رب النوع آنها میدانستند ولی در ازمنه بعد یونانیها آنرا ربه النوب و جاهت میگفتند پرستش ناهید بعد از سقوط دولت هخامنشی مدتها در آسیای صغیر باقی ماند

مذهب دوم که مذهب مردم بوده خلاصه اش این است که بعد از آهور مزاد چهار عنصر را میپرستیده اند ۱ - نور (آفتاب و ماه) ۲ - آب ۳ - خاک ۴ - باد موافق مذهب مردم قربانی حیوان بایستی توسط مغها بشود و الا باطل بود و در موقع قربانی سرودهای مذهبی خوانده میشد (شاید گاناها یا چیز دیگری که معلوم نیست) (۱)

(۱) - در آسیای صغیر در مریکی از ولات که موسوم به (داس کیلون) است حجاریهای دیواری یافته اند که ترتیب قربانی را نشان میدهد [مقصود از حجاری دیواری بایرلیف است یعنی منقور برجسته]

مذهب سوم صکه مذهب مغها بود تصور میکنند جمع معتقدات و آدابی بوده که از عهد بسیار قدیم یعنی از عهدیکه آریانیها هنوز منشعب نشده و ایرانیها و هندیها با هم بوده اند در نزد مغها مانده از نسل به نسل منتقل شده و محفوظ مانده بود تا در زمان هخامنشیها با ساسانیان جمع آوری گردیده و کتاب مقدس مغها شده (کیفیات این مذهب در فصل دوم باب پنجم این کتاب ذکر شده) خود مغها چنانکه هرودوت میگوید طائفه از طوائف ششگانه مدی بوده و تخصصی در دانستن اصول مذهبی و آداب و سائر اطلاعات راجعه بهر مذهب داشته اند

تفاوتهایی مابین مذهب مغها و مذهب شاهان هخامنشی دیده میشود مثلاً هرودوت میگوید که پارسیها مجاز نبودند مرده های خود را دفن کنند مگر پس از آنکه بمرده موم بمالند ولیکن مغها دفن را بهیچوجه جائز نمیدانستند مگر اینکه قبلاً بدن مرده را مرغ یا سگ دریده باشد چون شاهان هخامنشی برای خود مقابری ترتیب داده اند معلوم میشود که این نوع تفاوتها بوده محققین تصور میکنند که در مذهب شاهان هخامنشی مذهب بابلیها و عیلامیها بی نفوذ نبوده و بدین جهت از صورت اولیه خود منحرف و تا اندازه به شرك و بت پرستی نزدیک شده بود و مغها را هم دخالت نمیدادند مگر در موقع قربانی ولیکن مغها چون درمدی (صفحات کوهستانی) بودند توانستند معتقدات و آداب قدیمه را از نفوذ اجانب حفظ کنند تا آنکه در زمان ساسانیان (در قرن سوم میلادی) مذهب زردشتی مذهب رسمی شاهان ساسانی و ایران شد و قبل از آن این مذهب رسمیت نداشت کلیه راجع بمذهب شاهان هخامنشی عقیده محققین بر این است که مذهب آنها يك نوع مذهب ترکیبی بوده و از سه قسم معتقدات ترکیب یافته بود: قسم اول معتقدات آریانیها و پرستش مهر و مقدس داشتن آتش و غیره است که از زمان قبل از

زردشت در ایران بوده

قسم دوم معتقدات زردشتی است که در این زمان بیش از پیش در ایران منتشر میشده و نفوذ می یافته ولیکن بدرجه نرسیده بود که مذهب رسمی شود قسم سوم معتقدات بابلیها و عیلامیها و غیره بود که مذهب آریانیهای قدیم را از پای اوّلی آن منحرف نموده و مذهب شاهان هخامنشی را تا اندازه بخرافات آلوده کرده بود از آنچه ذکر شد بخوبی مستفاد میشود که ایران دوره هخامنشی مذهب رسمی نداشته (بنا بر این شرح مذهب زردشت در باب پنجم خواهد آمد)

## طبقات و خانواده در دوره

هخامنشی — راجع به طبقات در این دوره اطلاعات صحیحی

در دست نیست ولیکن آنچه از نوشته های مورخین یونانی و سایر چیز ها میتوان استنباط کرد این است که طبقه اولی را نجبا و اشراف تشکیل کرده بودند زیرا دیده نمیشود که روحانیون در این دوره نفوذ زیادی داشته باشند در میان طبقه اشراف شش خانواده پارسی و شش خانواده مدی مخصوصاً طرف توجه بودند رؤساء شش خانواده پارسی حق داشتند که بدون اجازه وارد سرای مخصوص شاه شوند و هیچکس حق نداشت سفارت و سرداری و ایالت غالباً به رؤسای خانواده های مزبور یا اعضاء آن محوّل میگردد و بعد از آنها کارهای مهم به خانواده های مدی رجوع میشد چون در این دوره مذهب رسمی در ایران بطوریکه در دوره ساسانیها خواهیم دید نبود روحانیون چندان نفوذی در امور دولتی نداشتند و مغبها فقط در موقع قربانیها یا در مواقع اجرای آئین مذهبی دعوت می شدند تشکیلات روحانیین چه بوده نیز معلوم نیست از سایر طبقات هیچ اطلاعی در دست نیست که معلوم باشد تجار و اهل حرفه و برزگر و غیره



چه حالی و چه تشکیلاتی داشته اند ولیکن از آنجا که ایران بگانه راه تجارت مابین دنیای غربی و ممالکی مثل چین و هند و آسیای وسطی بوده و اینکه داریوش اول بخیال یافتن راه نزدیکی مابین دریای مغرب (مدیترانه) و خلیج فارس و بحر عمان افتاد و شعبه از رود نیل را با بحر احمر وصل کرد چنین استنباط میشود که به تجارت در آن زمان اهمیت میداده اند و ساختن راهها هم فقط از نقطه نظر سیاسی و نظامی نبوده و اینکه هرودوت میگوید «استفاده از چاپارخانهها اختصاص به چاپارهای دولتی داشته» مقصودش استفاده از اسبهای دولتی است که در چاپارخانهها بوده و واضح است که کاروانهای تجارتنی از راهها استفاده می کردند بخصوص بودن شهرهای معظمی مثل بابل و صور و سارد و غیره (که مراکز تجارت و صنعت آن زمان بودند) در قلمرو ممالک ایران این نظر را تأیید میکند

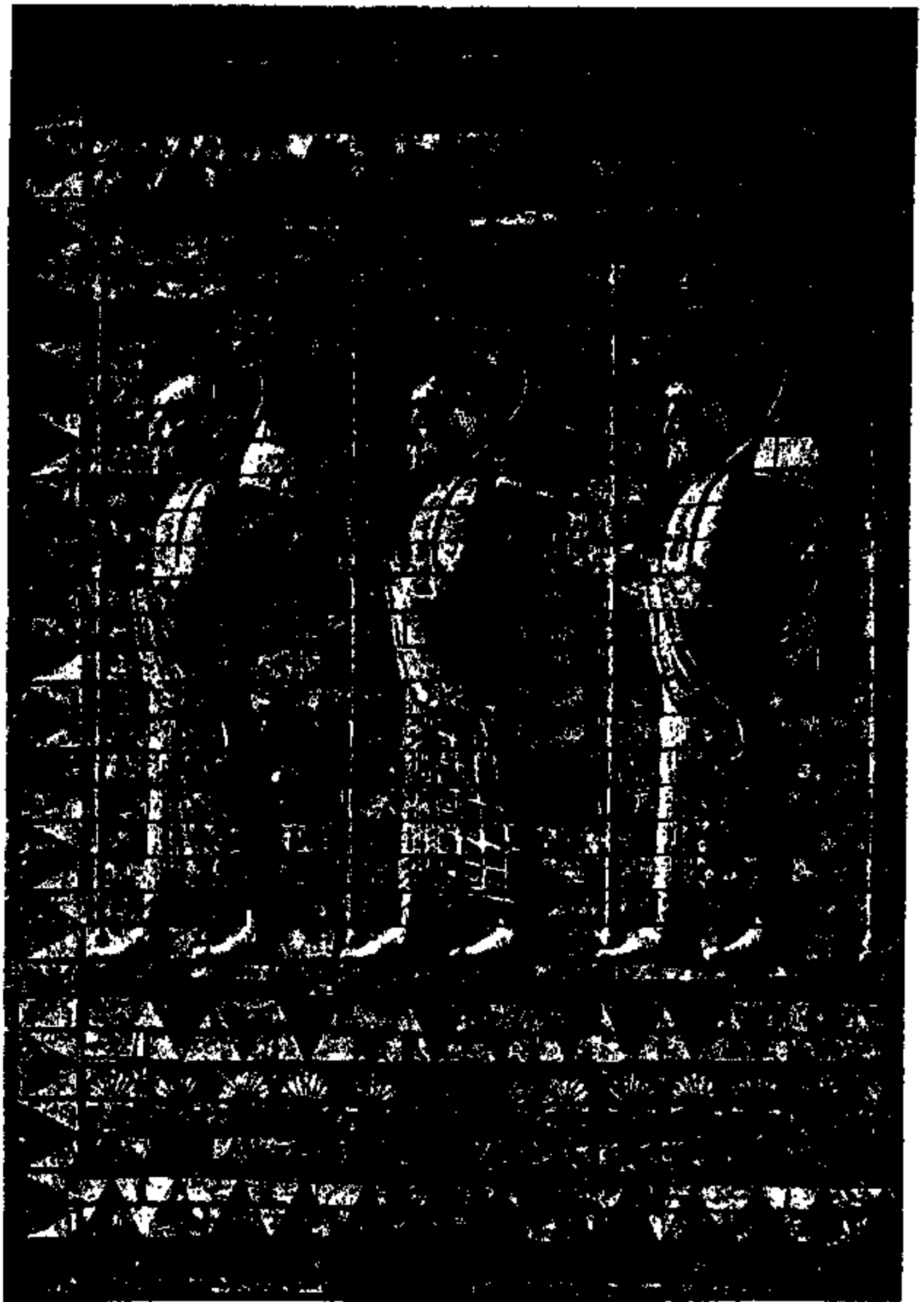
خانواده-- از شکل و ترتیب خانواده در این دوره اطلاعات مبسوطی در دست نیست و کلیات همان است که راجع بخانواده آریاناها و مدها گفته شده از طرف دیگر چون تفاوتهای اساسی ما بین پارسیهای دوره هخامنشی و ساسانی نبوده میتوان گفت که اطلاعاتی که راجع به دوره ساسانیها داریم و در جای خود ذکر خواهد شد اساساً با خانواده پارسی در دوره هخامنشی هم صدق میکند

## صنایع دوره هخامنشی - شاهان هخامنشی

خصوصاً داریوش اول و خشایارشا بناهایی در محلی که امروزه موسوم به تخت جمشید است و در جاهای دیگر کرده و کتیبه هایی نویسانده اند اگرچه بناها خراب شده ولیکن آثاری از آنها در تخت جمشید و شوش



نخست جمشید - حجاری برجسته بارگاه خشیارشا - قراول  
( از کتاب زارّه - صنایع ایران )



شوش - فریز از کاشی های الوان - نیراندازان (جاویدانها)  
در موزه لوور پاریس

و پاسارگاد باقی است راجع به معماری و حجاری و صورنها و کتیبه های زمان هخامنشی علماء فن بسیار دقیق شده اند تا معلوم نمایند که ایرانیها خودشان مبتکر و مبدع این طرز معماری و حجاری و غیره بوده اند یا تقلید نموده اند و اگر تقلید کرده اند اقتباس از کدام مملکت بوده و این اقتباس صرف تقلید بوده یا تصرفاتی هم در آنچه اقتباس شده نموده اند و در این صورت آن تصرفات چیست از نتیجه تحقیقات معلوم شده است که معماری و حجاری ایرانی در دوره هخامنشی يك صنعتی است که نه ابتدائی است و نه ساده بلکه صنعتی است ترکیبی که هر قسمتی از آن از مملکتی اقتباس شده و سهم ایرانی آن در چیزهایی است که این شیوه ها و سلیقه های مختلف را بهم ربط داده و تناسبی مابین آنها ایجاد کرده ممالکی که صنایع مذکوره از آنها اقتباس شده بقرار ذیل است: بابل -- آسور -- مصر -- شهرهای یونانی آسیای صغیر بطور اختصار سهمی که هر يك از این ممالك در معماری و حجاری آن زمان داشته بیان نموده تصرفات ایرانی را نیز ذکر میکنیم: ساختن عمارات روی بلندی یا تپه های مصنوعی و دادن پله ها از دو طرف تقلید عمارات آسوری است و نیز صورت سازبها در درگاهها و پله کانهها از آسور اقتباس شده استعمال خشت بجر آجر نیز پیروی از آسور است ولیکن در عمارات هخامنشی بن عمارات و ستونها و پله ها از سنگ است و همین جهت این قسمتها هقی مانده و آنچه خشت بوده بکلی خراب شده است تفاوت عمارات هخامنشی با عمارات آسوری این است که چون ستون در نزد آسوریها اهمیت نداشته زیاد استعمال نمیکردند ولی در عمارات هخامنشی برعکس به ستونها و عده آن اهمیت زیادی داده شده و این خود اقتباسی است که ایرانیها از هی یوستیل<sup>(۱)</sup> معابد مصری بعد از فتح مصر کرده اند نفوذ مصر در تزیینات بالای

(۱) هی یوستیل طالار بزرگ یا چنانکه در ایران مصطلح گردیده چهل ستون معابد مصری است

شاه نشینها و درگاهها نیز مشاهده میشود و نیز در مقابری که داریوش و سایر شاهان هخامنشی در کوه کنده اند حجاریهائی دیده میشود که اقتباس از حجاری معابد زیر زمینی مصرها است ولیکن بمناسبت اختلاف مذهب در آنها تصرفاتی شده است از قبیل آتشکده و تجلی آهورمز و غیره نفوذ یونان را نمیتوان صحیحاً معلوم کرد ولیکن تصور میشود که استادان یونانی در حجاریهای عمارات دخالت داشته اند پلین (۱) نوشته است که صنعتگران یونانی در خدمت شاهان هخامنشی بوده اند و اسم تِلِ فانس یونانی را از شهر فوسه که برای داریوش و خشایارشا کار کرده است برده اگر چه حجاریهای دیواری (بارلیف ها) شباهت غربی به حجاری آسوری دارد ولیکن محققین دقیق یافته اند که در بعضی از تفاسیل و کیفیات تفاوتهائی هست مثلاً لباس آسوریها صاف بدن چسبیده ولی در صورتهای تخت جمشید چین هائی در لباسها دیده میشود و کلیه طرز حجاری لباس و چین و غیره شباهت با آثار باقیمانده معبد اِفِس (۲) یونانی دارد سر ستونهای عمارات هخامنشی معلوم نیست از کجا آمده این شیوه جدیدی است که در جاهای دیگر دیده نمی شود گمان می کنند که اصل سر ستون از آسور اقتباس شده ولیکن سر گاو تر با قسمتی از سینه و دست او که روی ستون از دو سمت قرار داده شده است اختراع خود ایرانیها است راجع بکاشیهائی که بدنه دیوار طالار ها را می پوشانده و نمونه هائی از این کاشیها بدست آمده و حالا در موزه لوور پاریس است عقیده علماء

(۱) — عالم رومی که در قرن اول میلادی میزیسته و تصنیفات زیادی راجع علوم طبیعی از خود گذارده تصنیفات مزبوره برای تاریخ عهد قدیم هم گرانها است

(۲) — اِفِس Ephèse محلی است در کنار دریای بحرالجزائر معبدی برای «دیان» رب النوع یونانیها در اینجا ساخته شده بود که یکی از عجایب هفتگانه عالم قدیم بشمار میرفت حالا از این معبد خرابه هائی بیش باقی نمانده



فن این است که کاشی سازی اصلاً از بابل اقتباس گردیده ولیکن در ایران ترقی کرده بدینمعنی که کاشیهای ایرانی نقش های برجسته دارد و مثل کاشیهای بابل تماماً مسطح نیست صنایع هخامنشی با وجود اقتباسات مذکوره خاصه هائی دارد که بواسطه آن صنایع ملی محسوب است خصائص مذکوره از اینقرار است

اول تناسبی است که مابین عناصر مختلفه در موقع ترکیب و اختلاط آنها ایجاد کرده اند و حال آنکه هر کدام از عناصر مزبوره از مملکتی اقتباس شده

دوم عظمت و بزرگی بناها است چه این عظمت در هیچ جا سابقه نداشته سرم کثرت نچل و تزیینات و این نکته آخری بواسطه این است که صنعتگران برای شاهان کار کرده اند و صرفه جوئی مورد نداشته است کلیتاً در باب صنایع هخامنشی عقیده آنست که شباهت نامه به خود دولت هخامنشی دارد چنانکه دولت مذکوره از نژادها و ملل و مذاهب مختلفه ترکیب یافته و وحدت آن از شاه و حکومت او حاصل شده بود همچنان صنایع ایران در آن دوره از صنایعی ترکیب یافته که شاهان هخامنشی در ممالك تابعه خود دیده و بعد خواسته اند چیزی بسازند که همه چیز را دارا و از حیث عظمت و تزیینات معماری و حجاری فوق العاده باشد و صنعتگران این هوس شاهان را در نظر گرفته عمل کرده اند گنت کوبی نو<sup>(۱)</sup>

راجع به صنایع ایران میگوید ایرانیها مثل اسکانندیناویها و ژرمن ها در صنایع ابتکاری نداشته اند نه در دوره هخامنشی يك شیوه که مخصوص ایران باشد وجود داشته و نه در دوره اشکانی یا ساسانی و با دوره های اسلامی ولیکن ایران توانست سلیقه آسوری و هندی و یونانی و رومی را اتخاذ کند و باین اقتباسات خصائصی بدهد که متعلق بخود ایران است

بدایع ایرانی در صنایع این است<sup>۱</sup>

## آثار دوره هخامنشی - بطوری که از

آثار باقیمانده و نوشته های مورخین معاصر اسکندر مثل (پُلّی گلیت) استنباط میشود شاهان هخامنشی هر کدام بناهایی نموده اند چه برای خزانه خود و چه برای دربار و حرم ولیکن چون غالباً این بناها از خشت خام میشده جز خرابه هایی باقی نمانده باستثنای آن قسمتهائیکه از سنگ ساخته شده است مثل پله ها و ستونها یا حیواناتی که بتقلید آسوریا از سنگ ساخته اند بناهای مذکوره از این قرار است

در پاسارگاد - کوروش زرگ بیاد فتح خود نسبت به مدها در پاسارگاد بنائی کرده که اگر چه تماماً جز ستونهاش خراب شده با وجود این نشان میدهد که ترکیب یافته بود از مدخلی که چهار ستون داشته و در جنبین مدخل دو اطاق بوده و از مدخل وارد طالار زرگی میشده اند اینجا از آثاری که مانده معلوم است که صورتهائی در اینجا حجاری شده بود ولیکن از بین رفته و کتیبه هم حدس میزنند از کوروش بوده که محو شده است پاسارگاد را پایتخت قدیم هخامنشیها میدانند در نزدیکی این بنا يك نشای چهار طاقی است که موسوم به قبر مادر سلیمان و در محل موسوم به مشهد مرغاب واقع است این اسم به آن بنا در دوره اسلامی داده شده زیرا شباهت به قبر زن ها دارد (دیولافوا) (۱) تصور میکند که این بنا قبر (کاسان دان) زن کوروش است ولیکن محققین دیگر آنرا قبر خود کوروش میدانند در نزدیکی بنا کتیبه هم یافته اند که ترجمه اش این است من کوروش شاه هخامنشی

(۱) - Marcel Dieulafoy. L'Art Antique de la Perse.

هستم، در پارسا گاد باز صورتی است که بطور برجسته در سنگ حجاری شده این شخص ایستاده و بازویش خم و دستش به پیش دراز و دارای دو پر است و تاجی بر سر دارد شبیه تاج مصری بن صورت بطوری که فری دربخ زاره (۱) می گوید از حیث پر ها شبیه به بعضی از صورتهای آسوری است از حیث تاج مصری است لباس شبیه لباس عیلامی است و از حیث ریش پرسی است غالباً تصور میکنند که اینصورت شبیه کوروش است ولیکن عالم مذکور بر این عقیده است که ملکی را خواستند بنمایانند گویند سابقاً کتیبه در اینجا بوده که خوانده اند و ترجمه اش این است که من کوروش شاه هخامنشی هستم ولیکن این کتیبه امروزه از میان رفته بعضی این کتیبه را به بنائاتی که در اینجا بوده مربوط میدانند نه بصورت مزبور کریستین زن نیز از این صورت ملکی میداند ( یا بطوریکه میگوید صورت ژنی است ) (۲)

در تخت جمشید - در محلی که معروف بتخت جمشید است و یونانیها آنرا ( پرس پولیس ) گفته اند و بابتخت هخامنشیان (۳) بوده خرابه ها و آثار قصور و ابنیه زیادی دیده میشود که قسمتهای سنگیش باقیمانده ولیکن هنوز آثار مخروبه طوری است که میتوان استنباط کرد روزی که آباد بوده طرح و ترتیبش چه بوده قسمت عمده این بنا ها از داریوش اول و خشایارشا است قصور روی بلندی و بعضی که تخت نامیده میشود ساخته شده و پله کافی شخص را به بلندی مزبور هدایت میکند پهنای پله کان هفت ذرع و عده پله ها یکصد و شش است این پله ها منتهی بیک عرصه بلندی میشود که در آنجا طالا صد ستونی

(۱) — Friedrich Sarre. *L'Art de la Perse Ancienne.*

(۲) — Ar. Christensen. *L'Empire des Sassanides*

(۳) - در فوق گفته شد که این شهر را در ایران قدیم پارسا می نامیدند



واقع بود. قصر داریوش و خشیارشا نیز در اینجا واقع است. طالار خشیارشا که برای پذیرائی بوده در ابتداء ۶۴ ستون داشته که سیزده عدد آنها هنوز ایستاده ارتفاع ستونها تقریباً بیست ذراع است پله کاف مزبور مزین به حجاریهایی است که تصاویر رجال دریاری و اشخاصی را که هدیه به دربار میآورده اند نشان میدهد تخت داریوش روی دست ۲۸ مجسمه قرار گرفته در اینجا کتیبه ایست که نشان میدهد که داریوش آنرا ساخته و هر يك از مجسمه های سنگی نماینده يك ایالتی یا مملکتی میباشد داریوش روی تخت قرار گرفته و پشت او شخصی ایستاده که تصور میکنند صورت خشیارشا باشد طالار صد ستونی نیز مثل این تخت حجاری شده از مقابر شاهان هخامنشی که عددش هفت است سه مقبره در پشت تخت جمشید و مابقی در يك فرسخی محل مزبور موسوم به نقش رستم واقع است این مقابر در کوهها کنده شده در نقش رستم سردابی در درون مقبره ساخته شده که عبارت است از يك دهلیز و يك اطاق پست این سرداب دارای نه قبر است چون غیر از مقبره داریوش این مقابر کتیبه ندارد نمیتوان معین کرد که متعلق کدام يك از شاهان هخامنشی است ساختن مقابر در ایران رسم نبوده زیرا موافق مذهب زردشتی بایستی جسد اموات را در دخمه هایی که در کوهها ساخته میشد بگذارند ناطعنه حیوانات و طیور گردد بنا بر این حدس میزنند که داریوش ساختن مقبره را از مصرها اقتباس کرده چه فراعنه مصر ساختن مقبره را یکی از کارهای واجب میدانستند در ایران قدیم ساختن معابد نیز بر خلاف مذهب بوده زیرا عقیده داشتند که خدا را همه جا میتوان پرستش نمود ولیکن آنشکده هایی در جاهای مختلف ایران بوده و در بعضی جاها

اثری از این آتشکده ها که امروزه موسوم به آتشگاه است مانده منجمله دو آتشکده است که در نقش رستم در سنگ کنده شده و در سمت چپ مقابر است و نیز در پاسارگاد نزدیکی قبر کوروش آثار دو آتشکده دیده میشود در اینجا يك پارچه سنگ مکعب که موسوم به تخت طاوس است هنوز موجود است این سنگ یکی از پایه های آتشکده بوده است در شوش - از حفريات شوش معلوم شده که هخامنشی ها ابنیه و عمارات زیادی در اینجا ساخته اند ولی امروزه ابنیه مزبوره تل خاکی شده از حفريات شوش سرستوی بدست آمده که متعلق به زمان داریوش اول است و نیز دیولافوا (۱) فرزی (۲) یافته که از کاشیها ساخته شده و در صورتی که این کاشیها را بهم وفق دهند صورت سه نفر نظامی ایرانی مشاهده می شود که لباس نظامی آن زمان ملبس و با اسلحه مسلحند اسلحه این دو نفر کمان و ترکش و نیز نیزه است که بدست گرفته و از زمین بلندنگاه داشته اند مثل اینکه در حال دادن سلام نظامی بوده اند کاشیهای مذکور دیوار طالار یا (آبادانا) ی قصر شوش را پوشانیده و زینت آن بوده این صورنها که حالا در موزه لوور پاریس معروف است به تیراندازان ایرانی با جاویدانها (۳) لباس و اسلحه سپاهیان آن زمان را بخوبی نشان میدهد

سروستان و فیروزآباد - مارسل دیولافوا آثاری را که در سروستان و فیروزآباد قدیم (این دو محل در راه شیراز به دارابگرد و بندرعباس واقع است) در میان خرابه ها باقی مانده به زمان کوروش بزرگ نسبت میدهد ولیکن بعضی از محققین آن آثار را مربوط به دوره ساسانی و بلکه دوره بعد از ساسانی میدانند چیزی که قابل توجه است طاقها و گنبد هائی

(۱) - Marc. Dieulafoy L'Art. ant. de la Perse

(۲) - فریز *frise* ییشانی یا کتیبه را گویند ولی راجع بصنایع عهد قدیم صورت سازی های روی دیوار را بطوری که دراز و باریک باشد نیز فریز مینامند

(۳) - *Les immortels* زیرا تصور میکنند که نموه از سپاهیان جاویدان میباشند

است که از بناهای سابق مانده و اگر مربوط به زمان کوروش باشد باید گفت که زدن طاق را ایرانیها از روم اقتباس نکرده اند بلکه این شیوه معماری در ایران خیلی قدیم تر از همان شیوه در دوره های روم و بیزانس بوده چنانکه خود دیولافوا هم باین عقیده است و ساختن طاق را اختراع ایرانی میدانند (۱)

قبل از ختم این قسمت لازم است گفته شود که در ایران بعضی تخت جمشید را با استخر مخلوط کرده تصور میکنند که هر دو یکی است و حال اینکه اینطور نیست استخر شهری بوده که محققین تاریخ بنای آنرا منسوب به زمان قبل از آمدن مردمان آریایی بایران میدانند و لاقلاً متعلق به دو هزار سال قبل از میلاد مسیح است و حال آنکه تخت جمشید در قرن ششم ق. م بنا شده است اسم این محل در زمان هخامنشی ها ( پارسا ) بوده و شاید بدین مناسبت یونانیها پارس پلیس یا شهر پارس نامیده اند از استخر قدیم فقط تل خاکی باقی مانده و روی زمین آناری از این شهر قدیم نیست محل مزبور نزدیکی تخت جمشید است ولیکن نه باندازه که بتوان هر دورا يك محل تصور کرد

## خط در دوره هخامنشی - راجع باین

مطلب بدو لازم است گفته شود که خطوط از حیث سیر تکاملی و ترقی بسه نوع تقسیم شده اند و هر کدام از انواع مزبوره حاکی از يك مرحله ترقی اساسی است مرحله اولی خطی است که هر يك از علامات نماینده کلمه یا گاهی هم کلماتی است این طور خط باعلی درجه مشکل است و برای خواندن و نوشتن چنین خطی شخص باید چندین هزار علامت را (۱) - محققین دیگر با کثرت این عقیده را رد می کنند [ راجع باین دو بنا در ذیل ذکری خواهد شد ]





مهر گاو نو هر مزد را می‌کشد - اصل در واتیکان است



بشناسد و بنویسد مثل قدیم ترین خط مصری و تا اندازه خط چینی امروزه این نوع خط را ایدئوگرام مینامند

در مرحله دوم هر علامتی غالباً نماینده دو یا سه حرف ساکن یا متحرک است این خط به نسبت باولی خیلی آسان تر ولی باز مشکل است زیرا برای خواندن و نوشتن آن شخص باید صدها علامت بداند این نوع خط را سیلانی نامند که بفارسی لاند باید تقطیعی یا نهجی نامید مثل خط آسوری و عیلامی قدیم و خط ژاپونی

مرحله سوم خط الف بائی است یعنی خطی که در آن هر علامتی نماینده یک حرف یا حرکت است این خط آسان ترین خطوط است و برای خواندن و نوشتن چنین خطی دامن ۲۵ الی ۳۰ علامت کافی است سابقاً تصور میکردند که نخستین خط الف بائی اختراع فینیقیها است ولیکن امروزه بعضی از محققین بر این عقیده اند که نخستین خط الف بائی را عبریها ترتیب دادند و بعد بواسطه فینیقیها و آرامیها و غیره در تمام دنیا باستانهای آسیای شرقی منتشر شد خط امروزه ما نیز اصلاً از خط عبری است زیرا نبطیها آن را اقتباس کرده باقوام دیگر عرب دادند و مرور تغییر کرد تا بدین شکل در آمد بنا بر آن چه گفته شد خط امروزه ما اگر با اعراب نوشته شود (یعنی با ضمه و فتحه و کسره) الف بائی است و الا خطی است ما بین تقطیعی و الف بائی پس از این مقدمه مختصر بذکر مطلب می پردازیم. کتیبه هائی که از دوره هخامنشی مانده بعضی در سه زبان نوشته شده یپارسی قدیم - عیلامی - آسوری و برخی فقط بزبان پارسی قدیم کتیبه که در چهار زبان نوشته شده باشد یعنی سه زبان مذکور بعلاوه آرامی نادر است تمام این زبانها باستانهای آرامی بخطوط میخی نوشته شده یعنی خطوطی که شبیه به میخ است و بطور افقی یا عمودی استعمال شده

و خط از چپ راست نوشته می شود تفاوتی که مابین خط میخی پارسی و خطوط میخی عیلامی و آسوری است این است که اولی تقریباً برای هر حرف علامتی دارد در صورتی که دومی و سومی برای دو یا سه حرف علامتی و بطوریکه علماء فن میگویند خط عیلامی دارای سیصد علامت و خط آسوری دارای هفتصد علامت است ولی خط میخی پارسی دارای چهل و یک علامت میباشد از این عده چهار علامت برای کلماتی است که زیاد استعمال میشود مثل (شاه) و (مملکت) و غیره (یعنی چهار علامت ایدیوگرامیست) از این جا بخوبی میتوان استنباط کرد که خط عیلامی یا آسوری بکلی تقطیعی (سیلابی) است در صورتی که خط پارسی قدیم به خط الف بایی خیلی نزدیک است درجهٔ سهوات این خط نسبت به دو خط مزبور نیز از عدهٔ علامات آن معلوم است ولی نباید تصور کرد که خط میخی پارسی کاملاً الف بایی است (چنانکه بعضی تصور کرده اند) زیرا حرکات نه به شکل حرفی در الف با داخل است و نه آن را در بالا یا پایین حرفی می گذاشتند مثلاً همزه اگر در اول کلمه واقع شود گاهی مفتوح و گاهی مدود خوانده میشود یعنی (آ) یا (آ) و اگر در وسط یا آخر کلمه باشد مدود است روی هم رفته میتوان گفت که از حیث اسلوب و مرحله الف بای خط میخی پارسی بالف بای امروزه ما شبیه است (در صورتی که بدون اعراب بنویسیم) و جهت آنهم شاید از این جا است که چنانکه محققین تصور می کنند آرامی ها این اسلوب را بحکم شاهان هخامنشی برای زبان پارسی قدیم ترتیب داده اند یعنی چون خطوط عیلامی و آسوری مشکل بوده خط میخی را بدون اینکه شکل آن را تغییر داده باشند با اسلوب خط آرامی در آورده اند و خیلی نزدیک بخط الف بایی شده است و معلوم است که اسلوب خط آرامی نیز بواسطهٔ یا بلا واسطه از اسلوب خط عبری آمده این رقی خط میخی تقطیعی بخطی که نزدیک بخط الف بایی است از کارهای دورهٔ هخامنشی است و علماء

فن قدر آن را دانند اما اینکه این خط عموماً معمول بوده یا اختصاص به کتیبه های شاهان داشته تا حال توانسته اند معمول بودن آنرا عموماً معلوم کنند و بنابر این تصور میکنند که این خط را اشخاص خیلی کمی میدانستند و معمول محررین دفتر خانه ها یا دبیران خط آرامی بوده

مطالبی که میبایست در ممالك تابعه ایران انتشار یابد فقط بزبان و خط میخی پارسی قدیم نوشته نمی شده است چه زبان و خط بابلی و آرامی در آسیای پیشین بیشتر انتشار داشته چنانکه دیده میشود که کتیبه بیستون را بحکم داریوش اول بزبان های دیگر ترجمه کرده بمالك تابعه ایران فرستاده اند چه ترجمه آرامی آن در الفسان تن مصر و ترجمه بابلی در بابل پیدا شده و از مقایسه آنها معلوم گردیده که تاریخ این کتیبه مشهور داریوش اول قبل از ۵۰۹ ق. م بوده راجع بزبان کتیبه ها چون صحبت در پیش است (صفحه ۴۸۶) عجله از این مطلب می گذریم فقط این نکته را لازمست تذکر دهیم که بطوریکه دیده میشود نسخه های بابلی کتیبه های داریوش اول گاهی از حیث مضمون کاملاً موافقت با نسخه پارسی ندارد جهت این است که داریوش حسیات ملی بعضی از ملل تابعه را در نظر داشته و نمیخواست با عباراتی حسیات آن ها را مجروح نماید چنانکه نمونه از این نوع ملاحظات در کتیبه نقش رستم او دیده میشود: در نسخه پارسی نوشته شده «یکانه شاهی از بسیاری» ولی در نسخه بابلی گفته شده «که او شاه شاهان بسیاری است» اطلاعات دیگری نیز میرساند که چقدر این شاه در راضی نگاهدانستن ملل تابعه بخصوص ملل متمدنه دقیق بوده در ایران قدیم کندن خط روی سنگ سخت یا فلز برای مهر نیز معمول بوده چنانکه مهری از داریوش پیدا شده که در موزه بریطانیائی لندن



است. مهر مزبور که شکل استوانه را دارد از فلز ساخته شده و روی آن صورت شاه است که شکار شیر میکند و این عبارت در آن منقور است: «من داریوش شام» چند مهر دیگر نیز از اشخاص متفرقه بدست آمده کتیبه های مشهور این دوره از داریوش اول است شاهان دیگر هخامنشی نیز کتیبه هائی نویسانده اند و از حیث اهمیت پدای کتیبه داریوش نمیرسد زیرا کتیبه های داریوش اطلاعاتی راجع بوقایع مهمه در بدو سلطنت او یا بسط ممالك ایران و غیره میدهد و بعضی مسائل را روشن میکند خواندن این کتیبه ها در ابتداء خیلی مشکل بود ولیکن خاور شناس های اروپائی با زحمات زیاد و مشقات موفق بخواندن خطوط میخی پاریسی شده اند چنانکه امروزه بسهولت تمام این خطوط را میخوانند<sup>(۱)</sup> کتیبه های مذکور به ترتیب تقدّم تاریخ شاهان هخامنشی از اینقرار است:

## کتیبه ها - اول در مشهد مرغاب نزدیک پاسارگاد قدیم در

محلّی که معروف به قبر مادر سلیمان است کتیبه از کوروش بزرگ هست که مضمون آن بفارسی امروزه این است «من کوروش شاه هخامنشی هشتم» دوم - در بیستون یا بهستون<sup>(۲)</sup> کتیبه مفصلی از داریوش اول است که به سه زبان نوشته شده پاریسی هخامنشی - عیلامی و آشوری کتیبه پاریسی آن تقریباً دو هزار کلمه است این جا داریوش قضیه بردبای دروغی و شورش هائی که در ممالك ایران بعد از کمبوجیه و در اول سلطنت او روی داده و اقداماتی را که برای خوابانیدن شورش ها نموده است بیان و در آخر بشاهان آینده توصیه میکند که از دروغ پرهیزند و ضمناً دعا میکند در باره اشخاصی که این آثار را حفظ کنند<sup>(۳)</sup>

(۱) رجوع یاب ششم کتاب شود

(۲) ظن قالب این است که از بستان آمده یعنی محل ارباب انواع

(۳) مضمون این کتیبه در ضمن وقایع سنوات اولیه سلطنت داریوش در فوق ذکر شده

ترجه قسمتی از این کتیبه که راجع به بردنای دروغی است در صفحه ۱۰۲-۱۰۳ درج شده است اسلوب انشاء مابقی قسمت ها نیز همان است . سوم - در بیستون باز کتیبه ایست از داریوش با صورت نه نفر باغی که هر کدام خود را پادشاه مملکتی خوانده بودند در زیر هر کدام از صورتها بطور اختصار اسم باغی و عنوانی که او بخود داده بود نوشته شده این کتیبه متمم کتیبه بزرگ و موضوع آن همان طغیانها است منتها صورت هر يك از باغیها کشیده شده و چون مختصر است و تقریباً از یکصد و پنجاه کلمه تجاوز نمیکند موسوم به کتیبه كوچك بیستون شده در اینجا داریوش خود را اینطور معرفی میکند:

«داریوش شاه میگوید پدر من ویشناسب است - پدر ویشناسب ارسام بود - پدر ارسام آریار منا - پدر آریار منا چاشش پش - پدر چاشش پش منخامنش»

چهارم - در کوه الوند در نزدیکی دهی موسوم به عباس آباد که در قرب همدان است در جائیکه بواسطه اشکالات صعود پای آدمی زاد کمتر بانجا میرسد روی نخته سنگی کتیبه پیدا شده که باز از داریوش اول است شاه مزبور بعد از حد اهور مزدا خود را معرفی میکند و عنوان و غیره همان است که در کتیبه بیستون دیده میشود حد اهور مزدا هم تقریباً عین عبارات کتیبه نقش رستم است که در فصل اول باب دوم درج شده این کتیبه دارای پنجاه کلمه است

پنجم - کتیبه در تنگه سوئز که آسیا را بافریقا وصل میکرده و حالا دارای کانالی بهمان اسم است از داریوش اول یافته اند این کتیبه تقریباً دارای ۸۰ کلمه میباشد و مضمون آن بعد از ذکر القاب و عناوینی که در کتیبه های دیگر نیز استعمال شده این است: «داریوش شاه میگوید من پارسى ام و بدستیارى پارسىها مصر را گرفتم فرمودم از آب روانى نیل نام که در

مصر روان است بسوی دریائی که از پارس بدانجا میروند این کانال را بکنند این کانال کنده شد چنانکه من فرموده بودم و کشتیها روانه شدند از مصر از درون این کانال به پارس چنانکه اراده من بود.  
راجع باین کتیبه داریوش لازم است گفته شود که چون قسمتی از کلمات و حروف کلمات محو شده خواندن آن بسیار دشوار بود و هر کدام از علماء فن قسمتی را با زحمات زیاد خوانده با اظهار عقیده کردند تا آنکه بخواندن آن موفق شدند ترجمه که در فوق درج شده موافق کتاب ویسباخ آلمانی است که در ۱۹۱۱ طبع شده

ششم - روی استوانه بلوری که در مصر کشف شده و حالا در موزه بریتانیائی است کلماتی نقش شده که از داریوش اول و مضمون آن این است  
«من داریوش شاه هشتم»

هفتم - کتیبه تخت جمشید که از داریوش اول و تقریباً دارای دویست کلمه است این کتیبه در روی دیوار قصری که شاه مزبور بنا کرده کنده شده در اینجا داریوش پس از حمد اهورمزدا و ذکر القاب و عناوین خود ممالکی را که جزو ایران بوده می‌شمارد

هشتم - کتیبه نقش رستم (در نزدیکی تخت جمشید) این کتیبه که در مقابر شاهان هخامنشی کنده شده نیز از داریوش اول و تقریباً دارای دویست و پنجاه کلمه است داریوش بعد از حمد اهورمزدا و ذکر القاب و عناوین خود ممالکی را که جزو ایران بوده می‌شمارد (ترجمه آن در فصل اول باب دوم درج شده است)

نهم - در خرابه های تخت جمشید پنج کتیبه از خشایارشا است که در روی بناهایی که این شاه کرده کنده شده و تقریباً دارای دویست و پنجاه کلمه است این کتیبه ها عیناً مثل کتیبه های داریوش با حمد اهورمزدا و القاب و عناوین شروع و بعد بطور اختصار گفته شده که فلان، قصر یا فلان

دوب. زرگ یا سردر را من که خشیارشا هشم ساخته‌ام  
دم — کتیبۀ الوند از خشیارشا و تقریباً دارای شصت کلمه است در اینجا  
شاه مزبور خود را با القاب و عناوین معموله معرفی میکند

پازدم — کتیبۀ وان از خشیارشا و دارای تقریباً شصت کلمه است خشیارشا  
بعد از حمد آهورمزدا و ذکر القاب و عناوین خود میگوید « پدر من  
داریوش شاه این سنگ را تهیه کرد ولیکن روی آن چیزی ننوشت این  
است که من حکم کردم بنویسند » در پنجاه و پنج سال قبل که این  
سنگ را کشف کرده اند نوشته اند این لوحه سنگی بدرجۀ استادان  
حجاری و صیقل شده — بقدری خوب مانده و خطوط بالندازه خوب خوانا  
است که گوئی دیروز نوشته شده است این سنگ در اُرتوقایوی شهر  
وان در بلندی شصت پا از زمین واقع است

دوازدم — روی گلدانی موسوم به کنت کای لوس (۱) که در موزۀ  
لوور پاریس است کتیبه ایست بخط میخی از خشیارشا بسدین مضمون  
« خشیارشا شاه بزرگ » شبیه این گلدان که روی آن خطوطی بچهار  
رمان نوشته اند (پارسی قدیم — عیلامی — آشوری و آرامی) در خرابه‌های  
شوش پیدا شده و در موزۀ بریطانیائی است

سیزدم — روی گلدانی که در مصر در زمان تسلط ایرانیها ساخته شده  
کتیبۀ به خط میخی است که از اردشیر اول و مضمونش این است :  
« آرْتِ خَشَر — شاه بزرگ » این گلدان از سنگ مرمر خاکستری است  
چهاردم — کتیبه ایست از داریوش دوم در خرابه‌های تخت جمشید این  
کتیبه خیلی مختصر و مضمونش این است که فلان عمارت را داریوش ساخته  
پانزدم — باز کتیبه ایست در خرابه‌های شوش از اردشیر دوم (با  
حافظه) که بعد از ذکر القاب مضمونش این است « من پسر داریوش ششم

(۱) — *Comitis Caylus*.

داریوش پسر اردشیر شاه - اردشیر پسر خشیارشا شاه - خشیارشا پسر داریوش شاه بود - داریوش پسر ویشتاسب هخامنشی این معبد (آسیادانا) را جدّ جدّ من داریوش بنا کرد بعد اردشیر جدّ من تعمیر کرد من بفضل اهورمزدا صورتهای آناهیتا (ناهید) و میتر (مهر) را در این معبد گذاردم آهورمزدا و آناهیتا و میتر و ایزدان مرا (۱) و آن چه کرده ام حفظ کنند» این کتیبه در سه زبان نوشته شده پارسی قدیم و عیلامی و آشوری نسخه پارسیش خوب خوانده نمیشود لذا مضمون فوق از سایر نسخه ها بدست آمده

شانزدهم - کتیبه ایست در خرابه های تخت جمشید از اردشیر سوم که بعد از حمد آهورمزدا بطوری که داریوش اول معمول کرده مضمونش این است « اردشیر - شاه بزرگ - شاه شاهان - شاه ممالک - شاه این زمین می گوید من اردشیر پسر اردشیر شام - اردشیر پسر داریوش شاه بود داریوش پسر اردشیر شاه اردشیر پسر خشیارشا شاه خشیارشا پسر داریوش شاه داریوش پسر ویشتاسب نام - ویشتاسب پسر ارشام نامی از هخامنشیها (۲) اردشیر شاه میگوید این قصر را که سابقاً ساخته بودند بتوسط من در زمان من تعمیر شد آهورمزدا و میتر مرا و این ممالک را و آن چه کرده ام حفظ کنند »

**ضمیمه -** دو لوحه كوچك اخيراً ( در سه سال قبل ) در همدان

بدست آمده که یکی از طلا و دیگری از نقره است روی آنها بخط میخی هخامنشی و زبان پارسی قدیم سطورى نوشته شده و موافق مضمون از داریوش اول است پرفسور هرتسفلد آلمانی (۳) که از آثار قدیمه

(۱) - مقصود ارباب انواع است

(۲) - این کتیبه بطور وضوح میرساند که ( ویشتاسب ) و ( ارشام ) شاهی نگردانند

(۳) - *Ern. Herzfeld.*



ایران اطلاعات مبسوطی دارد این دو لوحه را اصل میداند و بدین عقیده است که شاهان هخامنشی به تقلید پادشاهان آسور زیر بنائی که می ساختند گاهی از این لوحه ها میگذارند برای این که وقتی معلوم شود بنا از کی بوده و مضمون هر دو لوحه بطوریکه پروفیسور مزبور خوانده و در رساله چهارم انجمن آثار ملی از اسفند ۱۳۰۵ درج شده این است که داریوش بعد از ذکر القاب و عناوین خود بطوریکه معمول اوست میگوید « این است مملکتی که من دارم از سَکّ ها که پشت سفند هستند گرفته تا کوش (کوشیا) و از هند تا اسپرَد که آهور مزدا که بزرگترین ایزدان است بمن بخشیده من و نیز خاندانم را آهور مزدا حفظ کند» این دو لوحه بسه زبان نوشته شده زبان پارسی قدیم و عیلامی و بابلی از اینکه حد غربی ایران را داریوش مملکت اسپرَد میگوید معلوم است که این دو لوحه قبل از قشون کشی شاه مزبور بمملکت سَکّ ها نوشته شده زیرا در اثر قشون کشی مزبور تراکیه و مقدونی جزو ایران شدند و در اینجا اسمی از آنها نیست

در خانه لازم است علاوه نمائیم که غیر از کتیبه هائی که در فوق ذکر شده خطوط دیگری نیز از شاهان هخامنشی دیده شده منجمله چنانکه میگویند سنگی است که از زمان داریوش اول است و سابقاً در مقبره شاه نعمه الله در کرمان بوده و بعد مفقود گردیده روی این سنگ خطوطی از داریوش اول خوانده اند در هر حال کتیبه های معروف شاهان هخامنشی همان است که در فوق ذکر شده مهری نیز از آرَشک پسر آتیاوشانی بدست آمده که در موزه بریطانیائی است

## مسکوکات هخامنشی - مورخین

تقریباً هم عقیده اند که سکه در دفعه اولی در آسیای صغیر زده

شده است و تاریخ آن تقریباً نیمه قرن هفتم ق م . است  
 بعضی اختراع آن را نسبت بشاه لیدی و برخی بیونانی های آسیای  
 صغیر میدهند معلوم است که بعد از آن ضرب سکه در ممالك دیگر  
 (مثل بابل و غیره) رواج یافته و در ایران اول دفعه که سکه زده شده  
 است در زمان داریوش اول بوده این سکه معروف به دريك  
 و از طلاست داریوش سعی داشته است که از طلای خالص باشد و  
 چنانکه میگویند طلایش يك است روی این سکه تصویر تیرانداز پارسی  
 است که يك زانو بر زمین زده و زه کمان را میکشد غیر از دريكها سکه  
 نقره هم بوده است که موسوم به سیکل مدی است بدست سکه نقره  
 معادل يك دريك بوده غیر از پول طلا و نقره پول برنجی نیز رایج بوده  
 و پول برنجی و نیز پول نقره کم ارزش را ولات میتوانستند در ولایات  
 سکه بزنند و غالباً در فینیقیه یا در آسیای صغیر سکه زده میشد روی  
 سکه ها تاریخ نیست باوجود این از صورت سلاطین میتوان تاریخ آنها  
 را تقریباً معین کرد و تصور میکنند که اولین سکه داریوش در ۵۱۶  
 ق م زده شده است در خزانه های شاهان هخامنشی طلا و نقره  
 تماماً مسكوك نبوده بلکه بیشتر بطور شمش حفظ میشده است چنانکه  
 مینویسند اسکندر مقدونی در خزانه شوش چهل هزار تالان  
 طلا و نقره شمش و نه هزار تالان پول مسكوك یافت بنا بر این تصور  
 میکنند که در زمان هخامنشی سکه بقدر زمان اشکانی و ساسانی رایج  
 بوده دو در یکی و نیم در یکی خیلی کم بدست آمده و پیدا است که این نوع  
 سکه ها اصلاً کم زده شده دريك بسرعت رواج یافت و در آسیای پیشین سکه های  
 لیدی را از رواج انداخت

۱-۲-۳-۴



۵-۶-۷



۸-۹-۱۰



۱۱-۱۲

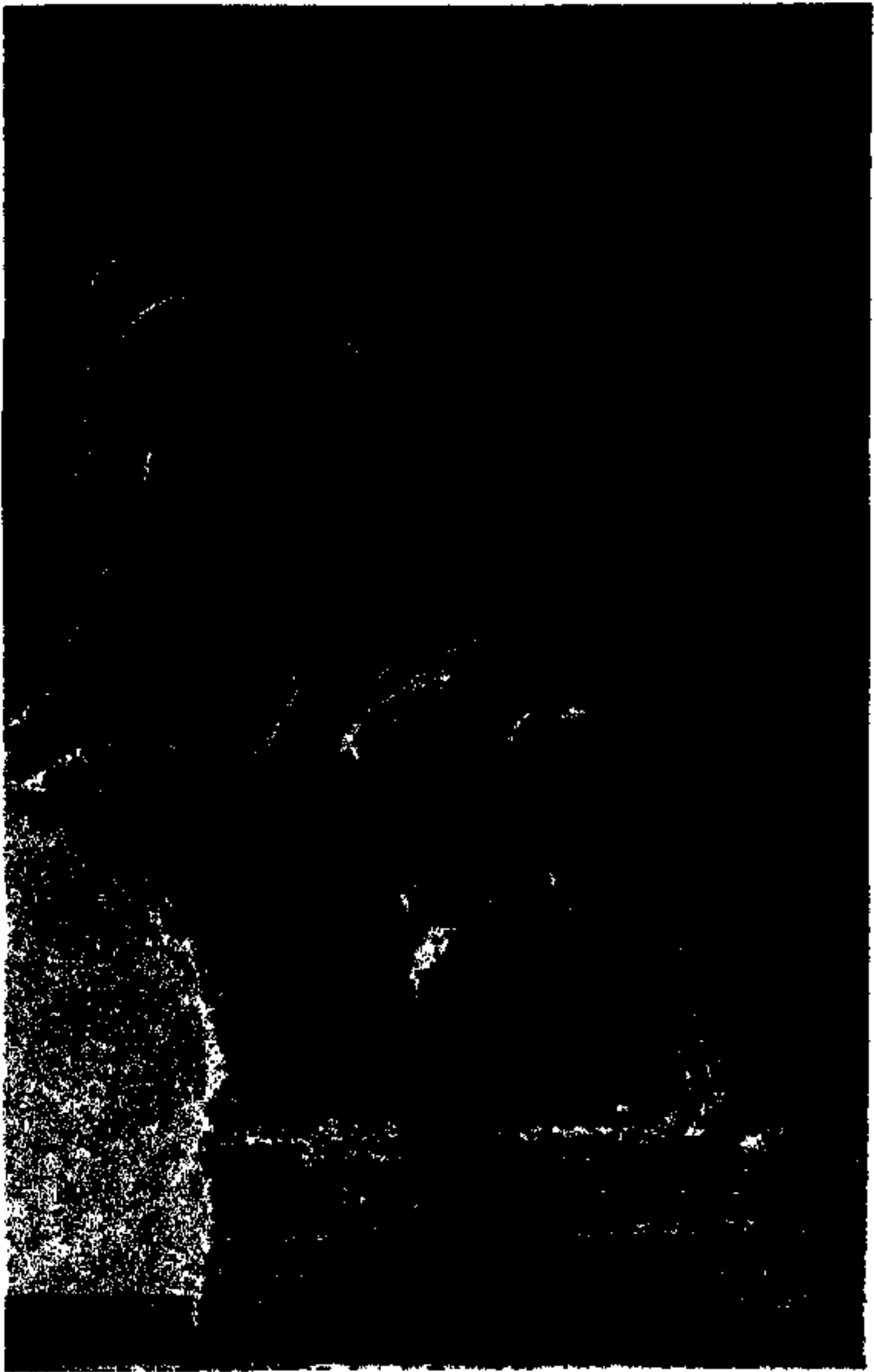


۱۳-۱۴



در يك طلا ( ۱-۲-۵ ) سيكل نقره ( ۲-۴-۷ ) متعلق بدوره هخامنشی - چهاردرختي  
نقره - اداگراس دوم والي صيدا در حدود ۳۵۰ ق.م. ( ۶-۹ ) و تيساقرن و فرناماز  
در حدود ۴۰۰ ق.م. ( ۸-۱۰-۱۱-۱۲ ) چهار درختي اُتُ قَرَدَات اول پادشاه پارس  
در حدود ۲۰۰ ق.م. ( ۱۳-۱۴ ) - از كتاب زاره - صنايع ايران قديم )





نیر انداز پارتی یا سکائی - کار یونان و سریانی در موزه قیصر فردریک  
در برلن ( از کتاب زاوّه - صنایع ایران قدیم )

## تاریخ در دوره هخامنشی - مقصود

از تاریخ در اینجا حساب روز و ماه و سال است (۱) در این باب اطلاعات زیادی در دست نیست از کتیبه بیستون داریوش اول معلوم است که حساب آوستائی در آن زمان معمول نبوده زیرا اسامی نه ماهی که در کتیبه مذکوره ذکر شده از این قرار است: (۲) گَرم پَید - ثور و اهر - ثایگر چیش رای سه ماه بهار باغ بادیش - آدوگ نیش - آثر - یادیه رای سه ماه پاییز آنامگ - مرغ زن - وینخن رای سه ماه زمستان اول سال مصادف با اول پاییز بوده و با تاریخ بابلی که بعد ها موسوم برومی با ژولیانی شد موافقت داشته این مسئله که تاریخ مزبور از کجا آمده و آریائی بوده یا از جسانی اقتباس شده هنوز حل نشده است ولیکن اسامی ماهها آریائی است بعضی بر این عقیده اند که داریوش اول در ضمن اصلاحات خود تاریخ آوستائیرا قبول و آنرا رسمی کرد (راجع تاریخ آوستائی در فصل دوم باب پنجم ذکری خواهد شد) گوئشמיד عالم آلمانی عقیده دارد که اینکار در ۴۲۸ ق. م یعنی در سلطنت داریوش دوم شده بعضی تصور میکنند که آنامگ (۳) یعنی بی اسم ماه کیسه بوده

## مقادیر ایران قدیم - قبل از ذکر

اطلاعات مختصری که از مقادیر ایران این زمان به ما رسیده لازم است گفته شود که بر حسب اطلاعات تاریخی بشر هر قدر

(۱) - چون تقویم بدین معنی نیامده بجای آن تاریخ نوشته شد  
(۲) - J. Marquart. Untersuchung über den Geschichte von Iran. Heft. - I 1896.  
(۳) - همزه مفتوح در انامک علامت نفی است یعنی بی نام

هم در درجهٔ پست تمدن بوده باز برای سنجش مسافت و مقدار چیزهای مادی مقیاسهایی داشته اول ملتی که سعی کرده مقادیر خود را روی واحد مقیاس بالنسبه ثابتی بنا نمایند مصرها بوده اند و برای این مقصود طول اعضاء بدن انسان را اتخاذ کرده اند (مثلاً او ابتداء آرنج تا انتهای انگشت وسطی) پس از آن مقیاسهای مصری بابل سرایت کرده و در بابل بواسطهٔ علم هیئت ~~که~~ از خصائص بابلیها بوده تغییراتی یافته و بعد با این تغییرات بنام عالم توسط یونانیها و فیثقیها و غیره منتشر شده ایرانیها نیز مقادیر را از بابل اقتباس کرده و در اینمورد هم مثل سایر موارد در آنها تصرفاتی نموده با اوضاع و حوائج ایران مطابقت داده اند در بابل واحد مقیاس مسافت مسافتی بوده که شخص رشیدی (یعنی کسیکه بحد رشد رسیده بود) در مدت دو دقیقه میتواند طی کند و این مقدار از زمان را از این جهت اتخاذ کرده بودند که بر حسب تجربه معین شده بود که از ابتدای طلوع آفتاب یعنی از وقتی که شعاع اولی دیده میشود تا نمایان شدن تمام قرص آن اینقدر زمان لازم است این واحد مقیاس را یونانیها *استاد* (۱) نامیدند و آن معادل ۱۹۲ متر (۲) امروزه بود ایرانیهای قدیم این واحد مقیاسی را سی برابر کرده آنرا *پَرْتَنها* (۳) (پرسنگ از منته بعد) گفتند پَرْتَنها مسافتی بود که شخص رشیدی در مدت یکساعت طی میکرد و از اینقرار معادل ۵۷۶۰ متر است (بعضی ۵۹۴۰ متر نوشته اند ولی معلوم نیست از روی چه مأخذی است) کسور پَرْتَنها از اینقرار بوده: *آسپَرَسا* که همان *استاد* یونانی و سی *بک* پَرْتَنها بود

(۱) — *Stade*.

(۲) — متر تقریباً پانزده گره و نیم است معلوم است که دران عهدسلسله مطری وجود نداشته و اینکه مقایسه با مقادیر مطری شده بواسطهٔ صحت و مبنای علمی آن است

(۳) *Parthanhâ*. پَرْتَنها نوشته و پَرْتَنگا خوانده میشود

اسپرسا ۳۶۰ آرِسنی و آرِسنی بیست آنگِستَه و آن شش یوَه و یوَه  
 ۲۵ ر ۰ ساتیمِطر تقریباً بوده بنابراین آرِسنی که آرِش باشد معادل  
 ۵۳ ساتیمِطر و کسری بوده واحد مقیاس وزن در بابل مینا بود که  
 تقریباً معادل يك کیلوگرام یا سیزده سیر میشون و شصت مینا يك  
 تالان بابلی محسوب میشد (اصل تالان هم از مصر است) مینا را در ایران  
 منه می‌گفتند و بر دو قسم بوده منه مدی که ۵۶۱ گرام (۱) وزن داشته  
 و منه پارسی که معادل ۴۱۸ گرام بوده (مینا همان کله من است که تا  
 امروز باقی مانده)

تالان ایرانی نیز بر دو نوع بود تالان طلا که معادل ۲۵ کیلوگرام و  
 کسری بوده و تالان نقره که سی و سه کیلوگرام و کسری وزن داشته  
 یعنی شصت منه پارسی تالان طلا و شصت منه مدی تالان نقره محسوب  
 میشده است منه شصت شیکل<sup>(۲)</sup> داشته ولی در وزن طلا پنجاه شیکل  
 حساب میکردند بنا بر این وزن شکل تقریباً از هفت الی هشت گرام  
 و کسری بوده يك وزنی هم بوده که سیگل می‌نامیدند<sup>(۳)</sup> این وزن  
 سامی است و تصور میشود که از فینیقیها بابل و از آنجا بایران سرایت  
 کرده وزن سیکل در مسکوکات نقره پنج گرام و کسری بوده در سر  
 قبر شاه نعمة الله در کرمان تا چند سال قبل سنگی بوده از زمان  
 داریوش اول که چند منه وزن داشته و روی آن اسم داریوش منقور  
 بوده ولی بعد مفقود شده و معلوم نیست که کجا است

برای آکیال یا سنجش حجم واحد مقیاس را در ایران آرْتَبَه<sup>(۴)</sup>

(۱) - گرام تقریباً خمس مثقال است

(۲) - *Schehel*

(۳) - *Sicle*

(۴) - *Artaba*

می‌نامیدند این واحد مقیاس هم بر دو قسم بوده آرنبه مدی معادل ۵۲ لیتر و ارنبه پارسى معادل ۵۵ لیتر (۱)

از پیمایشهای مذکور آنهایی که اسم ایرانی داشته هنوز هم مفهوم است مثل (پَرْتَنُها) که همان پَرَسَنگ و فرسَنگ و فرسخ است و اَسپَرَسا که اسب رس و انکسته که انکشته است اَمَامَنه و آرسنی اسامی بابلی است و همان من و آرنش است

مقیاسهایی نیز وجود داشته که تصور می‌رود مقیاسهای محلی بوده مثل گاما که همان گام امروزه است و معادل ۳۲ سانتیمتر بوده و بازو که معادل دو آرسنی بوده دو پَرْتَنُها را نیز بک يك گار می دانستند (۲)

---

(۱) - يك لیتر آب مقطر تقریباً سیزده سیر است

(۲) - راجع بمقادیر ایران قدیم از دائرة المعارف بریتانیائی و بروك هائوز استفاده شده است



# باب سوم

دوره مقدونی و یونانی - اسکندر و سلوکید ها

## فصل اول

فتوحات اسکندر بعد از فوت داریوش سوم

### تسخیر ممالك شرقی ایران - اسکندر

پس از اینکه به کارهای تیورستان (طبرستان) تمشیت داد در صدد تسخیر ممالك شرقی ایران برآمد در ابتدا اسکندر بطرف گرگان که در آن زمان موسوم به وَرْكَان بود رفت و در زَدْكَارْتَا که کرسی آن ولایت بود (ابن بططرح در نزدیکی استراباد کمونی بوده) سه دسته قشون مقدونی بهم رسیدند در اینجا هزار و پانصد نفر یونانی که بخدمت ایران اجیر شده بودند تسلیم گشتند و والی و بجای تیوربها و نیز طایفه مرد ها که در طرف غربی مملکت تیوربها میزیستند اظهار انقیاد نمودند از گرگان اسکندر بطرف پارت (خراسان حالیه) به مرات رفته از آنجا بطرف بلخ حرکت نمود و چون در وسط راه رسید که والی مرات باغی شده بر گشته اغتشاش را بر طرف کرد بعد بطرف زَرَنْكَ (در نگیانای یونانیها و سیستان امروزه) و از آنجا به رُخْج (۱) روانه شد بعد باز بطرف بلخ رفت و در آنجا شنید که پس سوس (۲) نائل داریوش از بلخ هم فرار کرده و از جیحون گذشته است ابن بود که به

(۱) - هر خواراتیش - افغانستان جنوبی امروزه یونانیها آنرا آراخزیا میگویند

(۲) - Bessus.

اس پی تامن (۱) رئیس سواره نظام که ایرانی و در سغد بود امر کرد اورا بگیرد پس از آن قاتل شاه بزودی دستگیر و در همدان مصلوب گردید اسکندر بعد از عبور از جیحون به مرگ کند (گمان می کنند که سمرقند کنونی بوده) رفت - از آنجا تا رود سیحون ناخت و بجائی رسید که کوروش بزرگ بنای شهری کرده بود (این شهر معروف به کوریا سختی یعنی دورترین شهر کوروش بوده) در اینجا اسکندر شهری بنا کرد که موسوم به اسکندریه اقصی گردید (عضی تصور میکنند که خجند کنونی است) در اینجا اسکندر خبر رسید که اس پی تامن یاغی شده و سگ ها را بکامک خود طلبیده است در اثر این خبر بار پرداخته باز حجت زیاد او را شدت داد و در نتیجه سگ ها سر اس پی تامن را بریده نزد اسکندر فرستادند

## سفر جنگی به هند - پس از این کار ها اسکندر در

۳۳۷ ق . م . در باختر با رُکسانا (۲) دختر اکسیارتس (۳) عروسی کرد (عضی روشنگ را دختر داریوش نوشته اند ولی بیشتر محققین او را دختر اکسیارتس میدانند) و چون لوازم سفر هند مهیا شده بود از راه هندو کوش عازم هند گردید قشون او در این سفر به یکصد و بیست هزار نفر بالغ بود اول بشهر نیکایا که تصور میکنند کابل امروزه بوده در آمد و بعد از دره و معبر خیبر گذشته وارد ولایتی شد که در طرف جنوبی پیدشاور است در اینجا اسکندر با ایلات و عشائر محلی جنگیده زخم مختصری برداشت روایات در باب نتیجه این جنگ مختلف است پس از آن اسکندر از پل که روی رود سند درست

(۱) — Spitamen.

(۲) — Roxana نویسنده گان ایرانی او را روشنگ نامیده اند

(۳) — Xiartès .

شده بود گذشته بشهر تا کسیلا در پنجاب وارد شد پادشاه و اهالی آن با اغوش باز اسکندر را پذیرفتند پادشاه مزبور قبلا فیلهای متعدد و هدایای زیادی برای اسکندر فرستاده بود پس از آن او بطرف رود هی داس<sup>(۱)</sup> پس<sup>(۲)</sup> که جِلْم امروزه است رفت در اینجا پروس<sup>(۳)</sup> پادشاه این مملکت با سی هزار نفر سپاهی و فیلهای زیادی مهای جنگ شده بود عبور از جلم نیز مشکل بود بالاخره با حیل های جنگی اسکندر از این رود عبور کرد ولیکن مقدونیها همینکه با فیلهای پروس مواجه شدند جنگ را بی نتیجه دیدند و اسکندر در اندیشه فرو رفت بالاخره چاره که بنظرش رسید این بود که چون قشون او بمراذب بر قشون پروس فزونی داشت قسمتی از آن را مأمور کند تا حمله بمسیره دشمن برده پشت سر خصم را بگیرد مقدونی ها چنین کردند و با وجود این پادشاه مزبور مردانه جنگید و فیلهای تلفات زیادی بمقدونی ها وارد آوردند ولی بالاخره پروس اسیر شد و جنگ بپهره مندی اسکندر خاتمه یافت گویند وقتی که پروس را نزد اسکندر آوردند از او پرسید که چطور با او رفتار نماید او در جواب گفت چنانکه با پادشاهی رفتار میکنند و باز اسکندر پرسید که دیگر چه میخواهد پروس جواب داد در آنچه گفتم همه چیز هست چنانکه نوشته اند این پادشاه مورد نوازش اسکندر شده و نیز اینطور استنباط میشود که این جنگ سخت ترین جنگی بوده که برای اسکندر پیش آمده و از کلماتی که با اسکندر نسبت میدهند پیدامت که او خود را در مخاطره بزرگی میدیده این مردم نیاکان سیخ های امروزه بوده اند و سیخ ها از حیث رشادت معروفند بعد از بنای دو شهر موسوم به نیکایا<sup>(۴)</sup> و بوسه فالی<sup>(۵)</sup> اسکندر

(۱) — Hydaspes.

(۲) — Porus.

(۳) — Nicaia.

(۴) — Bucephalie این شهر بیاد اسب اسکندر که موسوم به بوسه فال و در این جنگ کشته شده بود بنا شد



تا رود هیفاز (۱) که اکنون موسوم برود بیس است تاخت در کنار رود  
هیفاز سپاهیان اسکندر مطلع شدند که اگر دور تر بروند با پادشاهی که  
قویتر از پروس و فیلهایش بیشتر است طرف خواهند شد در اثر این خبر  
مجمعی ترتیب داده با اسکندر گفتند: فتوحاتی که شده کافی است و هرزحمتی  
حدی دارد اسکندر در بادی امر رضایت بمراجعت نمیداد تا کئی نس (۲)  
نام یکی از سرداران او باو گفت: از یو نانیهاییکه با اسکندر آمده اند عده  
کمی باقی مانده و اگر او میخواهد بجهان گیری خود ادامه دهد  
بهرتر است بر کشته قشون جدیدی تهیه نماید پس از آن اسکندر سه  
روز تأمل کرد و چون قشون خود را راجع بمراجعت راسخ دید بطرف  
رود جلم رفت در آنجا کشتیهائی بامر او ساختند که گنجایش هشت  
هزار نفر را داشت پس از آن اسکندر یکی از سرداران خود نه آرغ (۳)  
نامی را مامور کرد که با این کشتیها تمام رود سند را تا مصب آن  
و از دریای عمان تا خلیج فارس سیاحت نموده تحقیقاتی در باب صفحات  
مجاور دریاها بعمل آرد خود اسکندر هم با قسمتهای دیگر سپاهیانش از طرف  
راست و چپ رود مزبور بطرف مصب آن عازم گردید (۳۲۶ ق. م) در  
عرض راه اسکندر با مردم مال لوی (۴) طرف شده زخم برداشت در  
پاتالا (۵) اسکندر یکی از سرداران خود را که گراتروس (۶)  
نام داشت مامور کرد با فیل ها و سپاهیان از کار افتاده  
بطرف ایران از راه رنجج و سیستان حرکت کنند و خودش داخل

(۱) — *Hyphasis.*

(۲) — *Koinos.*

(۳) — *Nearchus.*

(۴) — *Malloi.*

(۵) — *Patala* این شهر در جایی واقع شده که مصب سند منشعب میشود

(۶) — *Craterus.*

اقیانوس هند شده موافق آداب مذهبی یونانیها قربانی بعمل آورد و از راه بلوچستان بطرف ایران حرکت کرد (۳۲۵ ق. م.)

## مراجعت اسکندر به ایران و فوت او -

اسکندر در مراجعت به ایران برای اینکه از کشتی های خود خبر داشته باشد و در مواقع لازمه بآنها کمک کند از پاتالا بطرف اقیانوس هند سرازیر شد حرکت قشون او از جا هائی بود که بساحل اقیانوس نزدیک و امروزه موسوم به مکران است بعد اسکندر به مملکت گندزی<sup>(۱)</sup> داخل گردید در اینجا بواسطه گرمای شدید و بی آبی قسمت بزرگ قشون اسکندر تلف شد و برای جلوگیری از تلفات دیگر اسکندر مجبور شد به پورا برود (این محل را امروزه فهرج مینامند و در دره حاصلخیزی در بلوچستان ایران واقع است) از اینجا پس از استراحت اسکندر بطرف هلیل رود که بدریاچه جزمهران میرزد روانه شد و در دره آن خیمه زد در این موقع کرائوس که از راه رُحج و سیستان بطرف ایران رهسپار شده بود با اسکندر رسید بعد از چندی اسکندر از اینجا از راه سیرجان به پاسارگاد رفت و مطلع شد که قبر کوروش را نبش کرده اند در اهواز تمام قسمتهای قشون اسکندر بهم رسیدند و (نه آرخ) که از دریای عمان و خلیج فارس به ایران میآمد در اهواز به قسمتهای دیگر ملحق شد پس از آن تمام قشون از کارون عبور کرده به شوش رفت و از آنجا بطرف بابل حرکت کرد و بالاخره در ۳۲۴ ق. م اسکندر با قشون خود در میان جشنها و شادمانی مقدونی ها و یونانیها وارد بابل گردید از این به بعد دیگر اسکندر جنگی نکرد

(۱) - چنین بنظر می آید که بلوچستان باشد

مگر با کاسی ها که در کوههای لرستان بودند (باید همان مردمانی باشند که در تاریخ عیلام و در مواقع دیگر اسم آنها برده شده) بعد از این جنگ اسکندر سفرائی را که از قرطاجنه و لیبی و حبش و ایتالیا و گال (۱) (فرانسه امروزی) آمده بودند پذیرفت (۲) و بحیال تسخیر عربستان افتاده. باین مقصود در مدد تحقیقات راجع به شبه جزیره عربستان و ساختن کشتیها بتوسط فینیقیها برآمد: بطوریکه مینویسند او در نظر داشت که در گرگان هم کشتیهای ساخته در دریای خزر اکتشافات بعمل آورد ولیکن بزودی در میان این خیالات و تجهیزات بواسطه بی که از باتلاقهای بابل بر او مستولی شده بود در سن ۳۴ سالگی در گذشت (۳۲۳ ق. م)

(۱) - *Gaule*

(۲) - راجع به قرطاجنه بعضی از ع.تین گمان میکنند که چون این مملکت مستعمره فینیقی بوده بایران قراردادی منعقد نموده بود و یک نوع دست نشاندگی نسبت به ایران داشت بعد از آنکه اسکندر جای دولت ایران را گرفت سفری فرستاده ان قرارداد را تجدید کرد

# فصل دوم

## طرز رفتار اسکندر - تشکیلات و کارهای او

اسکندر پس از تسخیر پایتخت ایران و مخصوصاً زمانیکه در سیدستان مشغول جنگ و جدال بود ترتیبات سابق خود را تغییر داد برای فهم مطلب لازم است بدانیم که ترتیبات پادشاهان مقدونی چه بوده موافق آنچه مؤرخین نوشته اند حکومت پادشاه مقدونی يك حکومت مطلقه نبود بلکه او در میان امراء و اشراف مملکت شخص اول حساب میشد و در مجالس و جشنها همه با هم می نشستند و همه رفیق پادشاه بشمار میرفتند عده از آنها که به پادشاه نزدیکتر بودند دوستان او نامیده میشدند در امور دولتی او با مجلس مشورت که مرکب از رجال مجرب مملکت بود شور میکرد و رجال مزبوره در اظهار عقیده آزاد بودند ولیکن اسکندر پس از آمدن بایران ملاحظه کرد که این ترتیبات را نمیتواند در اینجا اجرا کند زیرا گذاشتن تفاوت مابین یونانیها و مقدونیهای خودی و ایرانیهای بی گانه باعث تنفر ایرانیها میشد و بعلاوه او را در انظار موهون میکرد چه آن طرز رفتار یونانیها و مقدونیها با اسکندر موافق ترتیبات مشرق زمین نبود بنا براین اسکندر ترتیبات دربار ایران را پیش گرفت و از آن به بعد یونانیها و مقدونیها در موقع مراسم درباری مجبور بودند بایستند و در موقع تکلم با اسکندر يك زانو بر زمین بزنند و کلیه آداب مشرق زمینی را بجا آرند معلوم است یونانیها و مقدونیها از این بابت از اسکندر دلگران و ناراضی شدند و در سران سپاه هم ناراضماندی پیدا شد دو دفعه کنکاشی برضد اسکندر کردند ولی موفق نشدند و چند نفر از ملازمان اسکندر گرفتار شده بقتل رسیدند

یکی از آنها فیلوئاس (۱) پسر پارمنیون (۲) سردار ناحی اسکندر بود و دیگری برادرزاده ارسطاطلیس (۳) معلم اسکندر پارمنیون که خزانه اسکندر را در همدان محافظت میکرد نیز به قتل رسید و کلیت دوست صمیمی اسکندر که او را در جنگ گرانیک نجات داده بود بواسطه تندی که نسبت با اسکندر کرد بدست او کشته شد اگر چه بطوریکه نوشته اند اسکندر از این کردار خود بعد سخت پشیمان شد و در اندوه فرو رفت (۴) در حین مراجعت اسکندر از هند بایران در موقع عبور از بلوچستان و کویر ایران که دو ماه طول کشید بقشون اسکندر صدمات و تلفات زیادی وارد آمد بعد از ورود بیابل اسکندر انجا را پایتخت خود قرار داد و راجع به تشکیلات دولت خود مشغول طرح نقشه هائی گردید از حیث تقسیمات اداری اسکندر همان نقشه داریوش اول را تعقیب و ولانی با اختیارات زیاد معین نمود این نوع ولات رايوناندها سائر اپ نامیده اند و وجه تسمیه آن در فوق ذکر شده دو نفر از ولات ایرانی بودند یکی (آثروپانا) که در آذربایجان والی شد و بمناسبت اسم او این مملکت موسوم به این اسم گردید دیگری والی بابل که در زمان داریوش سوم در مصر والی بود و چون بدون جنگ تسلیم شد بدین سمت در بابل معین گردید راجع به ولات معلوم است که اسکندر خیلی سخت بوده و

(۱) — Philotas

(۲) — Parménion

(۳) — Aristoteles

(۴) - میگویند اسکندر از اینکار خود بعد سخت پشیمان گردید و یکی از حکماء یونانی را که در اردوی او بود خواست و عقیده او را پرسید تا مگر تسلی بیابد حکیم مزبور (آناکسارخ) گفت: بیجهت نیست که فدماء مجسمه حق را در ردیف تخت رب النوع بزرگ (زئوس) قرار داده اند هرچه از او یعنی خدای بزرگ صادر شود حق است همینطور که هرچه از پادشاه قوی شوکت و بزرگی مثل اسکندر صادر شود حق است اسکندر باید درباره خود این عقیده را داشته باشد و مردم هم در این عقیده از او متابعت کنند رفتار اسکندر و این جواب بخوبی میرساند که اسکندر بعد از فتح ایران دیگر پادشاه سابق مقدونی نبوده



بر خلاف شاهان اخیر هخامنشی تحمل نمی کرده است که آنها برای خود قشون محلی ترتیب دهند چنانکه یکی از ولات اسکندر ( هارپال ) که چنین نمود و اندوخته زیادی جمع کرد مورد غضب اسکندر واقع شد و یونان فرار کرد راجع بسایر امور نیز اسکندر همان تشکیلات داریوش اول را اجراء کرد با این تفاوت که یکی از دو نفر مأموری که از مراکز به ابالات میرفت برای امور مالیه بود و دیگری برای امور لشکری اسکندر لباس شاهان ایران را پوشید و همان مراسم درباری را اتخاذ کرد و زن ایرانی گرفت ( استاتیرا دختر داریوش سوم و رکسانا دختر اکسیارتس ) و حکم کرد که ده هزار نفر مقدونی و یونانی از ایرانیها و سایر ملل زن بگیرند پس ازین اقدامات توجه مخصوص اسکندر بطرف قشون معطوف شد قشون مزبور حکم ملتی را داشت که اسلحه بر داشته همراه پادشاه خود آمده باشد زیرا همه مقدونی و یونانی بودند اسکندر از جهات سیاسی لازم دید که تشکیلات جدیدی به قشون دهد با این ترتیب ده هزار نفر مرد جنگی کار آزموده مقدونی را سرخص کرد و بجای اینها از ملل دیگر و ایران قشون گرفت اجرای این حکم در ابتداء باعث شورش در بعضی قسمتهای قشون گردید ولیکن بعد پیشرفت کرد در همان وقت اسکندر قرار داد که سی هزار طفل ایرانی را در قسمت های قشون تقسیم کنند تا فنون نظامی آموزند در این تشکیلات لشکری اسکندر دو مقصود داشت یکی آنکه قشون تماماً از مقدونیها و یونانیها ترکیب نشده باشد زیرا عناصر ناراضی در میان آنها زیاد بود و دیگر اینکه ایرانیها با یونانیها مخلوط شده بهمدیگر نزدیک شوند و ایرانیها زبان یونانی را بیاموزند کلیه اگر در تشکیلات اسکندر و کارهایی که کرده است دقت نمائیم می بینیم همان تشکیلات داریوش اول است ولیکن اصطکاک یونانی و ایرانی تصرفاتی را ایجاد کرده تفاوت دیگر اسکندر با اکثر شاهان هخامنشی این بود که

در عین آنکه مراسم درباری آنها را پذیرفت برده نشین و مخفی نبود و خودش به امور رسیدگی کرده در کلی و جزئی دخالت مینمود و در جنگها و جدالها خودش حمله میکرد و به مجروحین شخصاً رسیدگی میکرد و کلیه در میان قشون زندگی مینمود اینهم از صفات و خصائلی است که غالباً در امثال صلیحه سر سلسله واقع میشوند یافت میشود چنانکه اگر کوروش بزرگ را با شاهان هخامنشی که بعد از داریوش اول آمده اند مقایسه کنیم این مطلب بخوبی معلوم میشود در اینجا بيمورد نیست که چند کلمه از اوضاع یونان مقارن فتوحات اسکندر در ایران گفته شود چنانکه در فوق گفته شد یونانیها از بودن در قید مقدونی بیزار و متنفر بودند و خود اسکندر هم این مطلب را میدانست و بهمین جهت بود که بعد از جنگ گرانیک مستقیماً بایران نیامد بلکه متابعت سواحل آسیای صغیر و شامات و مصر را نمود تا از یونان زیاد دور نشده اخبار آنها را داشته باشد و ضمناً دست ایران را هم از بحریه قوی او در دریای مغرب کوتاه کند با وجود این بعد از فتح کوکامل یونانیها آسوده نشستند و قسمتی از آنها در تحت سرداری آگیس نام پادشاه اسپارت بر اسکندر شوریدند ولیکن بالاخره شکست خورده معدوم شدند (۳۳۰ ق. م) در باب شخص اسکندر مورخین دو عقیده دارند بعضی را عقیده این است که جوانی بوده شجاع و دارای هوش و حافظه فوق العاده و بافتوت درویش و خوش محضر و شکیل و اماکن بعد از فتح ایران خود را باخت و اخلاقش تغییر یافت و تقریباً حال بعضی از پادشاهان شدید العمل و خود پسند و عشرت پرست آسیا را پیدا کرد برخی بعکس این صفات اخیر را در او منکرند و بعضی از سخنیها و کارهای بی رویه او را نتیجه محیط و اوضاع و احوال دانسته میگویند اوضاع جدید اینکارها را اقتضا میکرد راجع شهرهای یونانی در آسیای صغیر اسکندر نیز

همان مسلك و روش كوروش بزرگ را اختيار کرده در امور داخلي آنها را ازاد گذاشت و نيز راجع بولایات فنیقیه و لیدی و شاهزادگان قبرس و غیره اختیاراتی برای آنها قائل شد معلوم است که این اختیارات با اندازه بود که مانع از وحدت دولت او نبود اینجا هم تقریباً همان شیوه كوروش بزرگ و داریوش اول مشاهده میشود شهر هائیکه اسکندر بنا کرد مینویسند قریب به هفتاد بوده ولیکن از آنها اثری غیر از اسکندریه مصر باقی نمانده مقصود اسکندر از بنای این شهرها علاوه بر ملاحظات نظامی این بوده که سکنه آنها از یونانیها و ایرانیها و ملل دیگر تشکیل شده اختلاط ملل و انتشار مدنیت یونانی سریعتر گردد و حتی بعد از اسکندر میان نوسنجات او نقشه بردن مردم زیادی از آسیا به یونان و آوردن مهاجرین یونانی بآسیا دیده شده است تشکیلات قشونی او هم همین نظراً میرساند کلیه راجع باسکندر اگر نظر مورخین بی طرف را که مقصودشان حقیقت گوئی است مبنی برار دهیم باین نتیجه میرسیم : جهانگیری او را از اینجهت قدر دانی می نمایند که میخواسته ملل عالم را بهمديگر زدیک کند تا الفتی در میان آنها ایجاد شود یعنی آن کاری را که كوروش بزرگ و داریوش اول برای دفعه اولی در عالم کردند اسکندر تکرار کرد با این تفاوت که داریوش اول از شرق بغرب میرفت اسکندر به عکس و دیگر اینکه تشکیلات داریوش يك شاهنشاهی وسیعی را باوجود بی لیاقتی جانشینهایش تقریباً در مدت دو قرن سرپا داشت ولیکن امپراطوری اسکندر بواسطه فوت او و منازعه که مابین جانشینهای او در گرفت با خود اسکندر زوال یافت اگرچه اسکندر از حیث تشکیلات چیزی بر آنچه داریوش اول کرده بود نیفزود باوجود این او را بواسطه صفات عالیله و کارهای بزرگ یکی از اشخاص بزرگ عالم میدانند و لقب کبیری باو داده اند



# فصل سوم

## جانشینان اسکندر — سلوکیدها

اسکندر در ۳۲۳ ق. م در بابل بمرض تب مبتلا شد و بعد از چند روز در سن ۳۲ سالگی در گذشت و فات او را بعیش و عشرت زیاد در موقع مرض و به نیرهمیزی نسبت میدهند چون ولیمیدی نداشت در انتظار اینکه روشنگ (رُکسانا) وضع حمل نماید جانشینهای او از اینقرار معین شدند در اروپا فیلیپ آریه برادر او جای او را گرفت و پردیکاس که یکی از درباریان متنفذ بود نایب السلطنه ممالک آسیا گردید و ایالات مابین سرداران اسکندر تقسیم شد در این وقت آذربایجان به آثر ویاتن نام پارتی رسید و هند هم کافی السابق در تحت اختیار پادشاهان محلی ماند چون هیچ کدام نمیخواستند از حکومت مرکزی تمکین نمایند مرکزیت از میان رفت و بزودی شورش و طغیان در ممالک شروع شد و هر کدام از ولات مقدونی و یونانی مملکتی را تصاحب نموده خود را جانشین اسکندر دانستند از این جهت اینها در تاریخ موسوم به جانشینها شده اند نزاع و مجادله جانشینان تقریباً بیست سال بطول انجامید رُکسانا بعد از فوت اسکندر پسری آورد که موسوم به اسکندر گردید و با وجود اینکه او را پادشاه میدانستند تفاوتی در اوضاع حاصل نشد پردیکاس که میخواست وحدت را ایجاد کند از والی مصر بطلیموس شکست خورد و بدست سربازان خود کشته شد پس از آن ولات بایکدیگر در جنگ شدند و آن تیکون والی کیلیکیه در ابتداء فائز بنظر می آمد

زیرا در شوش قتح نمایانی نموده بود ولیکن سلوکوس (۱) نامی که نیز از سرداران اسکندر بود بر آن نیکون<sup>۱</sup> بالاخره فائق آمد و قسمت اعظم آسیای غربی را تصرف کرده سر سلسله دودمان سلوکیدها گردید سلطنت این سلسله از ۳۱۲ قبل از میلاد شروع شد در ابتداء پایتخت این سلسله در بابل بود بعد در سلوکیه که سلوکوس بنا کرده بود و خرابه های آن در کنار دجله در نزدیکی بغداد واقع است و بعد از آن در انطاکیه شامات<sup>۲</sup> ایران در اوائل سلطنت این سلسله جزو دولت آنها بود ولیکن در سلطنت نوه سلوکوس که موسوم به آنتیوخوس دوم بود در ایران پارتها و مردم باختر از اطاعت سلوکیدها سر پیچیده مستقل شدند راجع به دولت دومی اطلاعات زیادی در دست نیست از سکه ها و بعضی آثار که مانده معلوم میشود که این دولت یونانی و باختری بوده و تمدن یونانی داشته چنانکه این نکته از حجاربه های قندهار و هند آن زمان معلوم میشود و سعت این مملکت از سغد تا مرو و بلخ بود اول پادشاهی که اعلان استقلال داده از دولت سلوکوس جدا شد دیودوت دوم نام داشت (از اسم معلوم است که یونانی بوده) در سلطنت دیمتریوس حدود این دولت از طرف شرق افغانستان شرقی و پنجاب را شامل بود راجع بدولت اولی یعنی پارتها اطلاعات ما بیشتر است در ۲۵۰ ق . م این

(۱) — Seleucus

(۲) - از پادشاهان سلوکیدی انتهائیکه در ایران سلطنت داشته یا باشکانه ها طرف بوده اند از اینقرارند ۱ - سلوکوس نیکاتور (از ۳۱۲ تا ۲۸۰ ق م) ۲ - آنتیوخوس ستر (۲۸۰ - ۲۶۱ « ») ۳ - آنتیوخوس دوم - ستر (۲۶۱ - ۲۴۶ « ») ۴ - سلوکوس دوم کالی نی گس (۲۴۶ - ۲۲۶ « ») ۵ - سلوکوس سوم ستر (۲۲۶ - ۲۲۳ « ») ۶ - آنتیوخوس سوم کبیر (۲۲۳ - ۱۸۷ « ») ۷ - سلوکوس چهارم ایبی فان (۱۸۷ - ۱۷۵ « ») ۸ - آنتیوخوس ایبی فان (۱۷۵ - ۱۶۴ « ») ۹ - آنتیوخوس پنجم اپاتور (۱۰ - دیمتریوس ستر (این دونفر آخری اولی دو سال و دیگری دوازده سال سلطنت کرده اند) اسامی بعضی دیگر در تاریخ پارت خواهد آمد

دولت تاسیس شد و ۴۷۵ سال مدت دوام آن بود چون قاعد و بانی این دولت ارشك نام داشت و شاهان دیگر این دودمان نیز خود را برای افتخار ارشك مینامیدند این سلسله پادشاهان در تاریخ موسوم به ارشکانیان یا بفارسی امروزه اشکانیانند شرح احوال آنها بطوری است که در باب چهارم ذکر شده است سلوکید ها هشتاد سال بر ایران سلطنت داشتند و نامی ترین پادشاه این سلسله آنطیوخوس سوم بود که کبیرش گفته اند بعد از این پادشاه انحطاط دولت سلوکیدها شروع گردید و ممالك تابعه مرور جدا شدند بطوریکه بالاخره مملکت سلوکید ها منحصر بشام شده بود و آنها در سنه ۶۴ ق.م جزو امپراطوری روم گردید و سلسله مزبوره منقرض شد ضعف دولت سلوکید ها از جهتی از اشکانیان بود که چنانکه خواهیم دید همینکه مبنای دولت خود را محکم نمودند همواره دست اندازی به ایالات مملکت سلوکید ها میکردند راجع به اوضاع ایران در دوره اسکندر و سلوکیدها اطلاعات زیادی در دست نیست آنچه از نوشته های مؤرخین مثل آریان و پولی بیوس و غیره استنباط میشود از حیث زندگانی و عادات مابین ایرانیها و مقدونیها تفاوت زیادی نبوده هر دو جنگ و شکار و خوب خوردن و زیاد آشامیدن و بردن غنائم و تعدد زوجات را دوست داشتند یونانیها اصول مذهب ایرانیها را که برتری بر مذهب یونانی داشته و نیز راستگوئی آنها را میستوده اند و اسکندر با نظر احترام بایرانیها میگریسته بدینجهت مواصلت مابین این دو ملت زیاد بوده چنانکه اسکندر و سلوکوس زن ایرانی داشتند و مادر ولیعهد های مقدونی و دولت سلوکید ها ایرانی بوده از این جهت ایران را بکلی مملکت بیگانه نمی دانستند و نیز از این جهت است که سلسله سلوکیدها را سلسله یونان و ایران میدانند نه یونانی خالص احوال نجیبای ایران در این دوره خیلی

بد نبوده زیرا عده ولات یا سرداران ایرانی بالنسبه زیاد بود اما برای برزگر و ایل تفاوتی حاصل نشد زیرا اولی کافی السابق در تحت فشار و دومی آزاد بود از تمدن یونانی در ایران نمیتوان به تحقیق گفت چه اثراتی باقی مانده نوشته اند که اسکندر و سلوکیها شهرهای زیادی در ایران بنا کردند عده این شهرها را قریب به هفتاد نوشته اند و مخصوصاً اسم شهر هائی را موسوم به اسکندریه در سیستان - افغانستان - بلوچستان - کنار رود سیحون و سایر جاها و اسم يك انطاکیه را در فارس می برند و نیز ضبط کرده اند که در مدی برای جلو گیری از تجاوزات مردمان وحشی شمالی اسکندر قلعه و شهرهائی ساخته بود و بالاخره اسم شهر صد دروازه را (در جنوب غربی دامغان) ذکر میکنند و لکن تطبیق این شهرهای قدیم با محل های امروزی تقریبی است در این شهرها عده مهاجرین یونانی زیاد بوده - عادات و اخلاق یونانی از این شهرها بخارج سرایت می کرده و مخصوصاً پارتیها با یونانی های مذکور خلطه و آمیزشی داشته اند ولی این نکته مسلم است که اگر هم مهاجرین این شهرها یونانی بوده اند بعد از چند قرن با ایرانی ها مخلوط و بعد مستحیل شده اند بالاخره باین نتیجه می رسیم که تمدن یونانی در ایران سطحی بوده و هیچ بعمق نرفته اما جهت پیش قدمی ایرانیها در جدا شدن از دولت سلوکی این بود که آنها نازه نفس تر از مردمان دیگر آسیای غربی بودند و بعلاوه تشکیلات سیاسی آریانه های ایرانی با مرکزیتی که سلوکیها می خواسته اند ایجاد کنند مبیانت داشته مردمان شرق ایران که از بابل و آسور دور و ترتیبات آریانی را بیشتر محفوظ داشته بودند - بخصوص پارتیهای شجاع - حاضر نبودند مرکزیت شدید را بپذیرند این بود که پارتیها بمحض وقوع تصادم مابین ارشک و والی سلوکی در پارت قیام دلیرانه نموده دشمنان خود را از ابراست اخراج و بعد با همان طرز حکومت آریانی در مدت پنج قرن در ابراست و جاهای دیگر حکمرانی کردند

# باب چهارم

دوره پارتیها

## فصل اول

پارتیها و شاهان اشکانی

اسم پارت چنانکه دیدیم در کتیبه بیستون داریوش اول جزء ممالك تابعه برده شده است و بطوریکه از تحقیقات معلوم شده مملکت مزبور در خراسان کنونی بوده راجع باینکه مردم پارت از چه نژادی بوده اند مدتها ما بین علماء علم تاریخ و محققین اختلاف بود بعضی آنها را از نژاد آریایی و برخی از نژاد اسفر (چینی و مغول) میدانستند و عده هم از اختلاط هر دو ولیکن اخیراً عقیده اکثر از علماء بر این شده است که پارتیها از آریایان ایرانی بوده اند ولی چون با سکاها همجواری و آمیزش داشته اند عادات و اخلاق و مذهب سکاها در آنها اثر کرده بود توضیح آنکه قسمتی از سکاها - موسوم به عشیره دهان - در زمان قدیم اراضی مابین کرکان (استراباد) و کراسنودسک (۱) امروزی را اشغال کرده بود و بهمین جهت این صفحه مشهور به دهستان بوده بعدها بواسطه مجاورت پارتیها باین مردم ما بین آنها اختلاطی حاصل شده بود از عشیره دهان طائفه آریایی ممتاز بود و دودمان اشکانی از این طائفه بیرون آمد بالخاص عقیده که امروزه تقریباً قبول عامه یافته این است که اصلاً پارتیها از نژاد آریایی ایرانی بوده اند ولیکن چون با عشیره از سکاها مخلوط شده بودند اثراتی در آنها از این اختلاط مانده بود

(۱) — Krasnowodsk در کنار جنوب شرقی بحر خزر است



اما اشکانیان اصلاً از سَكّ ها بودند ولیکن بواسطه توقف زیاد در ایران اشکانیان نیز ایرانی شده بودند بنا بر این نمیتوان پارتها یا اشکانیان را مردم یا سلسله خارجی تصور کرد بعضی از نویسندگان ایرانی ضدیت پارسی ها را با پارتها در اواخر سلطنت اشکانیان مدرك قرار داده و از اینجا استنباطانی از خارجی بودن پارتها نموده اند ولیکن اگر بنظر دقت بنگریم این مطلب دلیل نمیشود زیرا وقتی که سلطنت از مدها پیارسیدها منتقل شد همین ضدیت ها بین مدها و پارسیها بعد از چندی تولید گردید و حال آنکه در ایرانی بودن مدها و پارسیها تردیدی نیست این نوع ضدیتها در سر سلطنت یا مسائل دیگر در میان اقوام و طوائف مختلفه ایران همیشه قبل و بعد از ظهور اسلام بوده ولی وقتی که پای خارجه بمیان میآمده همه متحد میشدند چنانکه نسبت به آسوریها پارسی ها و مدها متحد بودند و نسبت به سلوکیدها همینکه پارتها پیشقدم شدند پارسیها و مدها با آنها متفق گردیدند و اگر در اواخر سلطنت اشکانیان اختلافاتی پیدا شد از راههای دیگر بود یعنی از فی قیدی اشکانیان نسبت بمذهب مغها و میل آنها بتمدن یونانی و رومی از مطالب مذکوره و از مقایسه زبان و مذهب و عادات پارتیها با همان چیزهای سائر اقوام ایرانی معلوم است که قوم پارت اساساً ایرانی بوده است پس از این مقدمه به ذکر اسامی شاهان اشکانی مبادرت میشود ولیکن این نکته را باید در نظر داشت که عده شاهان این سلسله محققاً معلوم نیست و تاریخ سلطنت بعضی از آنها بکلی مجهول است یا تقریباً معین شده زیرا سکه های شاهان اولیه این سلسله تاریخ ندارد و باز باید در نظر گرفت که تاریخ این دوره روشن نیست زیرا مورخین یونانی و رومی وقایعی را که مربوط بدول مذکوره بوده ضبط کرده اند و راجع به وقایع دیگر اطلاعات خیلی مختصر و گاهی هیچ است و جای تردید نیست که این دولت قوی فقط با امپراطوری روم در سر تقسیم

عالم درگیر و دار نبوده و یقیناً در شمال و مشرق کارهایی انجام داده که از خاطر ها فراموش شده در باب وجه تسمیه اشکانیان بعضی را عقیده آنستکه محل اقامت خانواده اشکانی در (آساک) بوده و این اسم از اسم محل مزبور آمده (آساک را با قوچان حالیه تطبیق میکنند) برخی میگویند که اشکانیان خود را ارشک نامیده اند تا نسب این سلسله را به اردشیر دوم هخامنشی که نیز نامش ارشک بوده رسانند این مسئله هم مثل بسیاری از مسائل دیگر است که در آتی به باید حل گردد

## ارشک ۱ - ارشک اول

آبارنی همدست شده در ۲۵۶ ق. م بصری مخالفت با سلوکیدها برافراشت و جنگهای متعدد با آنها نمود و در نتیجه غلبه یافته دولت پارت را تأسیس کرد (۲۵۰ ق. م) پس از این فتح روی به باختر آورد و با دوات باختر که نیز مستقل شده بود جنگ کرد و در حین جنگ کشته شد چون اشک بانی سلطنت اشکانیان بود شاهان دیگر اشکانی او را تقدیس میکردند (چنانکه باولقب ایپیفانیس<sup>(۱)</sup> داده اند) و پیادگار اینک که اوسر سلسله اشکانی است با اسم خود کله ارشک<sup>(۲)</sup> را میافزودند مورخین هم این نکته را رعایت کرده اند

## ارشک ۲ - تیرداد اول

نشست و از اشتغال سلوکیدها در مغرب استفاده کرده مملکت گرکان (ورکانا) را ضمیمه پارت کرد و بعد با دیو دور<sup>(۳)</sup> پادشاه باختر متحد شده سلوکوس دوم را

(۱) - ایپیفانیس بزبان یونانی یعنی نامی و پرافتخار (Epiphanes)

(۲) - ارشک را یونانیها (آزراگس) نوشته اند که یونانی شده ارشک است

(۳) - Diodore

شکست داده خود را شاه بزرگ خواند پارت ها جلوس او را مبدأ تاریخ قرار داده اند ( ۲۴۷ ق. م ) اشکانیان برای اینکه نسب خود را به هخامنشیها برسانند میگفتند که فری باپیت (۱) پدر اشك اول و تیرداد اول پسر اردشیر دوم بوده تیرداد بعد از جنگهای مذکور به نحکیم مبنای دولت خود پرداخت پایتخت اشکانیانرا یونانیها **هکاتم پیلُس** (۲) یعنی شهر صد دروازه نامیده اند در باب تطبیق آن با محلی مابین محققین اختلاف است عقیده که بیشتر طرف دار دارد این است که در طرف جنوب غربی دامغان واقع بوده و معروف است که سلوکیدها آنرا بنا کرده اند بعدها ری و تیسفون نیز پایتخت بودند (۳) تیرداد چنانکه نوشته اند قصری موسوم به دارا در نزدیکی محلی که امروزه موسوم به آیدورژ است ساخته بود ولی غالباً در پایتخت میزیسته فوت او در ۲۱۴ ق. م بود

## اشك ۳ - اردوان اول - بعد از پدر بتخت

نشست ( ۲۱۴ ق. م ) و از گرفتاری آنطیوخوس سوم برادر سلکوس سوم که ملقب به **کیر** بود استفاده کرده ولایت مردها و ری و همدان را گرفت ولیکن بعد که پادشاه مزبور با قشون زیادی بایران آمد اردوان عقب نشینی کرده پایتخت خود را هم به سلوکیدها داد بعد آنطیوخوس به کرکان رفت ولی از عهده سواره نظام پارت بر نیامد بالاخره عهدنامه مابین دولتین منعقد و اردوان رسماً پادشاه ایران شناخته شد قابل ذکر است که در این جنگ آنطیوخوس معبد معروف اناهیتارا در همدان غارت کرده ذخائر و نفایس زیادی از آنجا برد بطوریکه مینویسند چهار هزار تالان ( تقریباً ده کرویر نومان ) قیمت ذخایر مذکوره بوده

(۱) — *Phriapites*. (۲) — *Hecatompilos*.

(۳) — مردها در نیورستان سکنی داشتند

(۴) — نظر بفصول چهار گانه مقر سلطنتی بنوت در چهار شهر بود ۱ در

شهر صد دروازه - ری - همدان - تیسفون



( ۲۰۹ ق. م ) انطیوخوس پس از صلح با اردوان به باختر پرداخت و بعد از راه کابل و دره خیبر به هند رفته از راه سیستان و کرمان مراجعت کرد ولی در جنگ با باختر هم نتیجه نگرفت و مخاصمه به صلح انجامید  
**اشك ۴ -** فری یاپیت - پس از اردوان به تخت نشسته به آسودگی سلطنت کرد زیرا باخترها متوجه هند بوده با پارتیها کاری نداشتند این شاه در ۱۸۱ ق. م فوت کرد

**اشك ۵ -** فرهاد اول - بعد از پدر به تخت نشست و نیورستان را تسخیر کرده قسمی از اهالی آنجا را که موسوم به مرد ها بودند مجبور نمود تنگه هائی را که مشهور به دربند بحر خزر است و راهی را که از خراسان به مدی میرفت حفظ کنند (۱) این شاه شهر خارا کس یا شارا کس را در ری بنا کرد (۲)

**اشك ۶ - مهرداد اول -** بعد از برادر او

تخت نشسته بانی عظمت دولت پارت گردید در این اوان دولت سلوکی‌ها بواسطه جنگ با رومیها و یهودیها ضعیف شده بود مهرداد سرو را در ابتداء از باخترها گرفت بعد آنرا با بجان را از امراء محلی که در آنجا استقلال یافته بودند انتزاع کرد پس از آن به خوزستان و پارس و بابل پرداخت و بعد بهند رفته قطعه را تا رود جلم ضمیمه مملکت خود کرد از زمان او دولت پارت رو به عظمت نهاد این شاه با دمتریوس سلوکی‌ها جنگ کرد ولی در ابتداء بهره مندی نداشت زیرا یونانیها با دمتریوس همراهی کردند و از

(۱) - دربند بحر خزر یا چنانکه اروپائیها میگویند دروازه بحر خزر تشک است و

بعضی آنرا با ابوان کیف یا ابوان کی تطبیق نموده اند

(۲) - خارا کس را بعضی بادر بند بحر خزر و برخی با شهرستانک تطبیق میکنند

عقبه آخری مبنی بر این است که ایزیدور خارا کس ( یکی از جغرافیون قدیم )

نوشته ، وطن او خارا کس در وسط کوه های البرز واقع است ( کنت گوپی‌نو )

طرف دیگر باخترا هم بر ضد پارتها قیام نمود ولیکن مهر داد داخل مذاکره صلح شده دیمتریوس را اغفال کرد و بعد جنگ کرده فاتح شد و او را گرفته در زندان انداخت این شاه به تقلید شاهان هخامنشی لقب شاهنشاهی اختیار کرد مورخین او را داریوش سلسله اسکانیان می دانند زیرا علاوه بر فتوحات تشکیلاتی نموده سلطنت مهر داد از ۱۷۰ تا ۱۳۸ ق. م بود

## اشک ۷ - فرهاد دوم - بعد از پدربخت نشست

و با آنطیوخوس سی ده سلوکیدی جنگ کرد تفصیل این جنگ این است که برادر دیمتریوس در غیاب او مملکت شام را تصرف کرد و بآن اکتفا نکرده خواست ایران را تسخیر کند درابتداء موفقیت با او بود مردمان ایران بر فرهاد دوم شوریدند و عرصه بر او تنگ شد زیرا فقط مملکت پارت برای او باقی مانده بود فرهاد خواست صلح نماید شرایط صلحی که پادشاه سلوکیدی به او تکلیف میکرد خیلی سنگین بود بدین معنی که فرهاد بایستی به مملکت پارت اکتفا کند و باج بدهد شاه تدبیری که اندیشید این بود که برای ایجاد جنگ خانگی درشامات دیمتریوس را از زندان رها کرد تا سلطنت شامات را از برادرش استرداد کند ولیکن کار فرهاد از جای دیگر درست شد بدین معنی که آنطیوخوس درعیش و عشرت فرو رفته و قشون او هم از او پیروی کرده مردم را غارت می کردند این تعدی و ظلم مردم را بطرف فرهاد کشانید چون آنطیوخوس خبر شورش ایرانیها را شنید باقشون جزاری با آنطرف شتافت فرهاد به او فرصت نداده بطور ناگهانی بر او تاخت و جنگی شد که پادشاه شام در آن حین کشته شد از این به بعد سلوکیدها دیگر جرئت نکردند متعرض ایران شوند و از این زمان انحطاط کامل در دودمان

سلوک‌بدها شروع شد بعضی را عقیده آنست که در این زمان هرواقع سلسله سلوک‌بدها منقرض گردید پس از این فتح گرفتاری دیگری برای فرهاد پیش آمد توضیح آنکه موقعی که فرهاد با پادشاه شامات در جنگ بود سَک‌ها را بکَمک طلبیده و وعده کرده بود با آنها مبلغ زیادی بدهد ولیکن چون بدون معاونت آنها بر سلوک‌بدها فائق آمد این پول را نداد و آنها بنای قتل و غارت را در ولایات گذاشتند و در جنگی که فرهاد با آنها کرد کشته شد (۱۲۵ ق. م) تقریباً مقارن این زمان مردمان آریایی که موسوم به ساکاها یا سَک‌ها بودند به ایران هجوم آورده در افغانستان امروزه برقرار شدند و سیستان را نیز تصرف کردند در اثر این واقعه این مملکت که تا آن زمان (در نجیان) یا موافق آوستا (زرنکا) نام داشت از این به بعد موسوم به سَکستان گردید و این کلمه بعدها به سیستان مبدل شد (نیمه قرن دوم ق. م) رای فهم این واقعه لازم است گفته شود که در این زمان تاریخ ایران با تاریخ چین ارتباط مییابد توضیح آنکه در چین بعد از انقراض سلسله امپراطورهای (شو) چندی امپراطوری چین ملوک الطوائفی بود تا آنکه شخصی (تسین) نام حکومت را بدست گرفته يك دولت قوی تأسیس نمود و برای جلوگیری از ناخست و تاز مردمان وحشی صحرا کرد دیوار چین را ساخت بعد از آن مردمان تورانی نژاد (۱) که موسوم به (هون‌ها) بودند چون دیگر نتوانستند بطرف چین رفته ناخست و تاز نمایند متوجه صفحات غربی شده حمله بمردمان تورانی نژاد دیگری موسوم به (یوئه چی) برده آنها را شکست دادند (۲۰۰ ق. م) مردمان مزبور هم بنوبت خود بمردمانی که موسوم به (سکا) یا سَک بودند فشار آوردند این بود که سکاها به پارت و باختر ریختند (۲)

(۱) - تورانی نژاد یعنی از نژاد اصغر

(۲) - سکاها همان مردمی بودند که داریوش اول در کتیبه نقش رستم خود مملکت آنها را جزو ممالك تابعه ایران اسم برده

## اشك ۸ - اردوان دوم - که عموی

فرهاد بود بنخت نشست و با مردمان یوئه چی جنگ کرده زخم برداشت در اثر آن فوت کرد این مردم را هونها بطرف ایران رانده بودند و در اثر فشار آنها دولت باختر بهند منتقل گردیده بعد از شصت سال متعرض شد و مملکت باختر بدست یوئه چی ها افتاد مدت سلطنت اردوان پادشاه دو سال بود و بعد از او پسرش مهرداد بنخت نشست

## اشك ۹ - مهرداد دوم (کبیر)

پادشاه یکی از شاهان بزرگ اشکانی است در زمان او ایران بر اشك ها (سکاها) و مردمان صحرا گرد وحشی که از طرف شمال فشار بممالک ایران وارد میآوردند فائق آمد و مهرداد چنان شکستی بآنها داد که دیگر متعرض ایران نشدند این واقعه از حیث حفظ تمدن ایرانی بسیار مهم است و نیز از زمان این شاه ایران در مرحله جدیدی داخل شد توضیح آنکه دولت عالم گیر روم تمام عالم غرب را تسخیر کرده به سرحدات ایران نزدیک گردید و اوضاع جدیدی در آسیای غربی پیش آمد خلاصه این اوضاع در چند کلمه این است : از یکطرف دولت روم تسخیر ایران و هند را برای تکمیل عالم مداری خود لازم میداند و از طرف دیگر ایران که بطرف غرب بسط و توسعه مییابد لابد باین حریف قوی و زیر دست که عالم را عاجز کرده مواجه میشود در نتیجه این پیش آمدهای تاریخی این دولت یعنی ایرانی و رومی در مدت چند قرن با هم دست بگریبان شده در سر تقسیم عالم در مبارزه و جنگ میشوند رومیها میخواهند در روی زمین دولتی غیر از دولت روم نباشد و امپراطوری عظیم خود را صلح رومی مینامند دولت اشکانی و بعد از آن ساسانیان عالم مداری هخامنشی ها

را بنحاطر آورده خودشان را وارث آنها میدانند راجع به ساسانیان صحبت در پیش است ولی در باره دولت اشکانی که موضوع این باب است باید گفت که گذشته های این دولت این حق را بآنها میدهند زیرا اخراج سلوکید ها از ایران در زمانی که آنها قوی بودند و انتزاع کلیه ممالکی که مابین فرات و هند است از آنها بعد از شکست های قاحشی که اشکانیان پیادشاهان سلوکیدی دادند و بالاخره درم شکستن مردمان صحرا گرد قوی مثل سکت ها و غیره گذشته های درخشانی است که آنان را به آینده با افتخاری نوید میدهد این کشمکش اشکانیان با رومیها با فاصله هائی سه قرن امتداد مییابد سوار نظام پارتی با سلون که مخصوص اوست مکرر لژیون های رومی را تارومار میکند بطوریکه بهترین قیصره و امپراطورهای روم از تسخیر ایران مأیوس میشوند و دولت پارت حتی در حینیکه در حال انقراض است نسبت به رومیهای قوی فاتح است بالاخره این دولت بواسطه جهات داخلی منقرض گردیده ایران بانی باز به پارتیه رجعت میکند بدون اینکه نزاع ایران و روم در سر تقسیم عالم خاتمه یافته باشد در اینجا مجبوریم که ذکر وقایع سلطنت مهرداد و شاهان دیگر اشکانی را موقتاً ترك کرده برای فهم مطالب نظری به ارمنستان که یکی از میدانهای مبارزه است و آسیای صغیر و دولت روم بیفکنیم

## ارمنستان - و قتیکه صحبت از تاریخ عیلام بود دیدیم که در ارمنستان

دولتی تشکیل شده بود باسم دولت آرارات و آسوری ها با این دولت در جنگ بودند ولی غلبه کامل بر آنها نمی یافتند چنانکه پایتخت آنها که موسوم به وان بود نتوانستند تسخیر کنند بعد نیز دیدیم که در زمان کوروش بزرگ این دولت جزو ممالك وسیعه ایران گردید و داریوش بزرگ در کتیبه نقش رستم خود این مملکت را



آرمینا نامیده و یکی از ممالك تابعه ایران دانسته راجع باینکه در چه زمانی دولت ارارات مبدل به دولت ارمنستان یا ارامنه شده محققین را عقیده آنستکه در قرن هفتم ق . م مردمانی که هند و اروپائی بودند از طرف غرب باین مملکت آمدند و تأسیس سلطنتی کرده اند هرودوت میگوید ارامنه در ابتدا در ( فری ژیه ) که یکی از ممالك آسیای صغیر است سکنی داشتند و بعد از آن مهاجرت کرده به ارمنستان رفته اند در دوره هخامنشی ها چنانکه دیدیم چند دفعه ارمنستان یابی شد و بعد باز جزو ایران گردید در زمان اسکندر جزو ممالك او درآمد و بعد از او یکی از ممالك تابعه دولت سلوکید ها گردید حال بدین منوال بود تا آنکه مهرداد اول که دولت پارت را توسعه میداد ب ارمنستان رسید باینکه او در زمان آنطیوخوس ایی فانیس ارامنه خود را از قید سلوکید ها آزاد نمودند و در اینجا دولتی تشکیل شد که سلطنت آن با یکی از شاخه های سلسله اشکانیان گردید چنانکه وال ارشک (۱) از ۱۵۰ تا ۱۲۸ ق . م در اینجا سلطنت کرد و بعد از او پادشاهان دیگری بودند که لقب شاهی داشتند و دست نشاندۀ شاهنشاهان ایران محسوب میشدند در زمان مهرداد دوم پادشاه ارمنستان آرتاکسیاس (۲) نخواست تمکین از ایران نماید و مهرداد بعد از شکست فاحشی که به سکت ها داد متوجه ارمنستان شد . فانیخ گردید و برای تأمین دست نشاندگی ارمنستان پسر بزرگ تیگران پادشاه ارمنستان چند سال در دربار ایران بطور گروزی اقامت نمود بعد ها در زمان تیگران حدود ارمنستان توسعه یافت بطوریکه این مملکت از خلیج ( ایسوس ) یعنی از دریای مغرب تا دریای خزر ممتد بود ولی شاهان اشکانی اهمیت زیادی بدست

(۱) — Val-Arsacès

(۲) — Artaxias

نشاندگی این مملکت نسبت به ایران میدادند چنانکه در سر آن جنگها  
با رومیها نمودند

## آسیای صغیر - این مملکت چنانکه دیدیم در زمان

کوروش بزرگ تابع ایران شد داریوش اول قسمت غربی آن را  
اسپردا و قسمت شرقی را کپا توک که مینامد در زمان اسکندر  
آسیای صغیر تابع مقدونی شد و بعد از او گاهی تابع دولت سلوکیدها  
و گاهی جزو مقدونی بود تا آنکه هر دو دولت ضعیف شده جزو دولت  
روم گردیدند و در آسیای صغیر دولتهای متعدد کوچکی تشکیل شد مثل پنت  
کیلکیس - پرگام (۱) - پافلاگونی (۲) - کاپادوکیه (۳) و غیره ولی هیچکدام  
مثل دولت اوگلی دارای اهمیت نشدند چه پادشاه آن میثری دات (مهرداد)  
ششم این مملکت را وسیع و قوی نمود و خود بزرگترین دشمن روم در  
آسیا گردید

## دولت پنت - این دولت تشکیل یافته بود از مملکت

کوچکی که در ساحل جنوبی دریای سیاه واقع و از طرابوزان تا باطوم  
امروزه ممتد بود در این زمان سلطنت این مملکت به مهرداد ششم  
رسید و او در مدت سی سال (از ۱۲۰ تا ۹۰ ق. م) این  
مملکت را وسیع و مقتدر نمود مهرداد نسب خود را از طرف پدر به  
اشکانیان و هخامنشیها و از طرف مادر به سلسله سلوکیدها میرسانید  
این پادشاه در طفولیت بواحه کشته شدن پدرش بتیم گردیده در سختیها  
و مشکلات و مشقات زندگانی بزرگ شد و دارای قوت جسمانی حیرت -

(۱) - Pergam

(۲) - Paphlagonie

(۳) - Cappadoce

انگیزی گردید قوای عقلی و اراده او از قوای جسمانی او عقب نماند چنانکه بلندی همت و عزم و هوش و استعداد و فعالیت او باعث حیرت مورخین است برای اینکه از ذکر صفات او چیزی فروگذار نشده باشد لازم است علاوه شود که در دو روئی و قسوت قلب و سفاکی هم بی نظیر بود مهرباد مملکت خود را از طرف شرق وسعت داده قسمت غربی گرجستان امروزه را موسوم به مین گری (۱) و ایمرنی (۲) ضمیمه نمود از طرف غرب چون بوسیور (شهر یونانی) در مقابل تاخت و تاز مردمان وحشی شمالی ناتوان بود آن را هم در تحت عنوان دولت تحت الحمايه بمملکت خود الحاق کرد بعد باتیگران پادشاه ارمنستان جنگ کرده ارمنستان کوچک را جزو مملکت خود نمود و در اثر این فتح پادشاه ارمنستان برای تأمین صلح محکمی دختر خود (کل اپاتر) (۳) را مهرباد داد و عهد نامه اتحادی فیما بین منعقد شد مبنی بر اینکه دولتیین همدیگر را کمک کنند بدین ترتیب دولت پُنت که در این زمان متحد روم بود با دولت ارمنستان نیز متحد گردید و این آخری چنانکه دیدیم دست نشانده اشکانیان بود از طرف دیگر دولت روم از بزرگ و قوی شدن پُنت باطناً خوشنود نبود زیرا این مملکت در سر راه رومیها در نهضت آنان بطرف مشرق واقع شده و در پیش پای آنها خاری بود بنا براین در اثر تشویشی که از قوی شدن پُنت حاصل شد سنای روم لوسیوس سولا (۴) را مأمور کرد که در امور کاپادوکیه دخالت کند و او سر تا سر این مملکت را اشغال کرد بدون اینکه از طرف پُنت اعتراضی بشود رومیها در نتیجه این عملیات در دفعه اولی به رود فرات رسیدند

(۱) - *Mingrelie*

(۲) - *Imértie*

(۳) - *Cléopâtre*

(۴) - *Lucius Sulla*



ولی حکومت آنها در اینجادوامی نداشت زیرا همینکه سردار رومی رفت تیگران پادشاه ارمنستان و پافلاگونیها مأمورین روم را از نواحی فرات بیرون کردند این بود که سنای روم در سنه ۹۰ ق. م باز سولاً را بعنوان سفارت بطرف شرق فرستاد و ایندفعه باز مهرداد پنت ضدیتی نکرد

## نخستین ارتباط ایران با روم -

در ۹۲ ق. م وقتی که مهرداد دوم اشکان شنید که سولاً سفارت از طرف روم به آسیای صغیر آمده چون از طرز رفتار ارمنستان نسبت بخود ناراضی بود سفیری که اسمش (اُرباز)<sup>(۱)</sup> بود نزد سولاً فرستاد تا بادولت روم اتحاد تعرضی و تدافعی منعقد نماید توضیح آنکه دولت ارمنستان بعضی از محلها را که سابقاً به ایران واگذار کرده بود اشغال نموده بود و باینهم اکتفا نکرده بحدود ایران دست اندازی میکرد و شاه ایران رفتار دولت ارمنستان را که به کمک ایران از قید سلوکیدها آزاد شده بود برخلاف حق شناسی میدانست مابین سفیر ایران و سولاً مذاکرات دوستانه بعمل آمد ولیکن نتیجه نداد چه سفیر روم دستوری در باب عقد اتحاد نداشت با اسلاً نمیخواست چنین عهد نامه منعقد گردد قابل ذکر است که سولاً در مجالس ملاقات جای محترم را اشغال میکرد بدین معنی که مابین پادشاه کاپادوکیه و سفیر ایران می نشست و این رفتار او باعث شد که مهرداد مکدر گردید و وقتیکه سفیرش بایران مراجعت کرد از او سلب حیات نمود که چرا حیثیت خود را حفظ نکرده

راجع بمهرداد اشکانی باید در نظر داشت که نه فقط این شاه اسک‌ها را شکست داد بلکه حدود ایران را تا کوههای (هیالایا) در شمال هندوستان رسانید زیرا این مطلب از سکه هائیکه بدست آمده معلوم شده و این سکه ها متعلق

(۱) - Orobazus

شاهزادگان اشکانی است که در اینجا حکمرانی کرده اند

## اشک ۱۰ ساناتروک - بعد از مهرداد مدتی

بفترت گذشت تا آنکه در ۷۷ ق. م ساناتروک برادر فرهاد دوم به تخت نشست (۱) بعضی او را بسر (ارشک دیکائیس) (۲) نوشته اند این شاه پیر و ناتوان و ارمنستان در این زمان بواسطه اتحاد با دولت پنت قوی بود لذا تیگران آذربایجان را متصرف شده جلگه فرات را غارت کرد و به باقیانده مستملکات سلوکیدها دست انداخت و خود را شاهنشاه خواند کلیه باید در نظر داشت که تاریخ ایران از ۸۸ تا ۶۶ ق. م روشن نیست و آنچه هم بدست آمده دلالت برستی آن در این زمان دارد چنانکه دولت ایران در جنگ دوم دولت روم با پنت و ارمنستان بیطرف است و فعالیتی نشان نمیدهد مدت سلطنت ساناتروک را گوت شیمید هفتسال مینویسد یونانیها اسم این شاه را ساناترو کس نوشته اند

## اشک ۱۱ - فرهاد سوم - بعد از پدر به تخت

نشست (۶۹ ق. م) در زمان این شاه باز ایران با دولت روم ارتباط یافت و برای فهم وقایع مجبوریم بعملیات روم در پنت و ارمنستان متوجه شویم پادشاه پنت مهرداد ششم که با رومیها مدارا میکرد بالاخره دید که رومیها برای جهانگیری خود حدی قرار نداده اند و قریباً با خود او در جنگ خواهند شد چون بواسطه اتحاد با ارمنستان خود (۱) - بعقیده گوت شید عالم آلهانی که در تاریخ اشکانیان تبعاتی کرده بعد از مهرداد دوم کیر اردوان نامی به تخت نشسته و جلوس او تقریباً مقارن سنه ۸۶ ق. م بوده مصنف مذکور او را اردوان دوم دانسته

[ Alfred Von Gutschmid, Geschichte Irans Und Seiner Nachbarländer ]

(۲) - Dikaio

را قوی میدید تصمیم بر جنگ با رومیها نمود این مبارزه دولت کوچک پنت با دولت قوی و عظیم روم تقریباً بیست و سه سال طول کشید از (۸۹ الی ۶۶ ق. م) اگر چه در این مدت چند دفعه طرفین صلح کردند و لیکن این صلحها دوامی نداشت و باز جنگ در میگرفت اگر بخواهیم تفصیل و کیفیات این جنگها را بیان کنیم از موضوع که تاریخ ایران است دور خواهیم افتاد همینقدر لازم است گفته شود که در ابتداء فتح و ظفر با مهرداد بود او نه فقط پرکام را گرفت و هشتاد هزار نفر ایتالیائی را در آسیای صغیر گشت بلکه به یونان دست انداخته یونانیها را با خود همراه کرد و نیز بحریه او در بحر الجزایر و سواحل یونان پیشرفت هائی حاصل کرد و لیکن وقتی که جنگ بطول انجامید برزی روم معلوم گردید اگر چه رومیها بزودی و آسانی موفق نشدند که حریف پر زور خود را از میان بردارند توضیح آنکه اول سولا و بعد لوکولوس (۱) دو سردار نامی روم مأمور تسخیر پنت شدند و هر چند پیشرفت هائی داشتند ولیکن نتوانستند او را از پای در آورند زیرا مهرداد نمیتوانست جنگ میکرد و وقتی که وسائل جنگ را فاقد میشد به ممالك همجوار مثل ارمنستان و قفقازیه غربی و غیره فرار میکرد و با سرعت حیرت انگیزی باز اسباب زحمت رومیها را فراهم مینمود بعد از دو سردار مزبور دولت روم پومپه را (۲) که یکی از بزرگترین سرداران دولت روم در این زمان بود برای جنگ با پنت و قلع مهرداد مأمور کرد ولی مهرداد صلاح خود را در جنگ با او ندیده عقب نشینی کرد و با يك سرعتی این عقب نشینی را انجام داد که قشون روم نتوانست با او برسد از طرف دیگر مهرداد فرصتی بدست

(۱) - Lucullus

(۲) - Pompée

آورده خطوط ارتباطیه رومیها را با تکیه گاه آنها برید و یومپه مجبور شد مدتی به جنگ تدافعی اکتفا نماید تا قوای جدیدی باو برسد پس از آنکه قوای مزبوره رسید حمله باردوی مهرداد برده آن را محصور کرد و مهرداد در مدت یکماه جنگید و بالاخره بواسطه نداشتن آذوقه فرار کرد چون تیگران نخواست این دفعه او را پناه دهد مجبور شد به قفقازیه غربی فرار کند یومپه او را تارود فازیس<sup>۱</sup> (ری یون امروزه) تعقیب کرد ولیکن نتوانست او را دستگیر کند و غضب خود را متوجه تیگران نمود بدینمعنی که شهر آرتاگساتا (ایروان امروزه) را که پایتخت ارمنستان بود گرفت و این دولت را مجبور کرد که خسارتی بمبلغ شش هزار تالان (هفت ملیون و دوست هزار تومان بیول حالیه) بپردازد تمام ولایات خارج ارمنستان که نتیجه فتوحات تیگران بود بروم واگذار شد و خود ارمنستان دست نشاندۀ روم گردید پس از آن یومپه بامید دستگیر کردن مهر داد تارود کورا ناخت و بامردم آلان جنگ کرد (این ها از آریانه های ایرانی بودند و در حوالی تنگه مادر بند دارمال قفقازیه سکنی داشتند) بعد بطرف دریای سیاه رفت باز اثری از مهرداد نیافت دراینحال تصمیم گرفت بطرف دریای خزر برود ولیکن بطوریکه مینویسند در عرض راه دید باید بامارها جنگ کند این بود که برگشت (باید مقصود دشت مغان باشد که در تابستان مار زیادی دارد) در این احتسوال مابین یومپه و فرهاد سوم پادشاه ایران کدورتی پیدا شد توضیح آنکه وقتی که یومپه تازه به آسیای صغیر وارد شده بود و هنوز ارمنستان قوی بود رسولی نزد فرهاد فرستاده تکلیف کرد که اگر شاه ایران به ارمنستان قشون کشی کند دو شهر گردون<sup>(۱)</sup> و آدیابن<sup>(۲)</sup> به ممالک ایران ملحق خواهند شد فرهاد چنین کرد و با

(۱) - Cordovène جزو مملکتی بود که اروستان (عربستان) نامیده میشد - و در

بین النهرین علیا واقع بود کرسی آن نصیین نام داشت

(۲) - آدیابن قسمتی از آسور قدیم بود (Adiabène)

قشون زیادی و پسر ارشد تیگران و شاهزاده های ارمنی که در دربار ایران بودند با ارمنستان حمله برده آرتاگسار را محاصره کرد و تیگران بطرف کوهها فرار نمود بعد شاه ایران کار را تمام شده فرستاده مراجعت نمود و تیگران همینکه مراجعت او را شنید برگشت و قشون محاصر را پراکنده کرد بعد که یومیه چنانکه در فوق ذکر شد ارمنستان را مغلوب و دست نشانده نمود نخواست وعده که بشاه ایران داده بود انجام نماید این رفتار و نیز اینکه یومیه نمیخواست فرهاد را شاهنشاه خطاب کند باعث کدورت بزرگ مابین شاه ایران و یومیه گردید در ابتداء سردار رومی میخواست با ایران جنگ کند ولیکن بعد از تأمل فهمید که کار خطرناکی است و از این خیال منصرف و راضی بحکمیت شد و این مسئله مابین ایران و روم بحکمیت تسویه گردید

اما مهرداد پنت باوجود کبر سن ابتدا از مای نشست و در تهیه ترتیب قشون جدیدی برای سفر جنگی به ایتالیا گردید ولیکن درین تجهیزات ناگاه پسر اوفارناس بر او مای شده تمام طبقات مردم را بر او شورانید در اثر این شورش امید مهرداد از ادامه جنگ با رومیها قطع شد و چون نمیخواست به رومیها تسلیم شود به خود کشی تصمیم گرفت بدین ترتیب که اول زنها و دخترها و همخواه های خود را معدوم کرد بعد مقدار زیادی زهر خورد ولیکن زهر اثر نکرد (جهت اثر نکردن زهر میگویند این بود که از ترس اینکه مبادا روزی او را زهر دهند مزاج خود را به زهر عادت داده بود) پس از آن بغلام خود امر داد که او را بکشد و کشته شد وقتی که خبر فوت او به رومیها رسید جشنها بر پا کردند زیرا او را بزرگترین و توانا ترین دشمن خود در



مشرق زمین میدانستند بعضی از مورخین او را هانی مال<sup>(۱)</sup> ثانی برای دولت قوی پنجه روم دانسته اند مهرداد ششم پنت شهرت زیادی در تاریخ دارد و راسین یکی از شعراي بزرگ فرانسه در قرن هفدهم کارهای حیرت آور او را سروده است<sup>(۲)</sup> یومیه مادامیکه در آسیا بود با دولت اشکانی مدارا میکرد ولیکن اوضاع بخوبی نشان میداد که عما قریب دو دولت بزرگ ایران و روم خصمانه مواجه خواهند شد زیرا فرهاد از یومیه خواست که فرات سر حدّ دولّین گردد و او جواب مساعدی نداد از طرف دیگر یومیه با خوزستان و فارس و آذربایجان روابطی ایجاد می کرد فرهاد سوّم را دو پسر او مهرداد و اُرد مسموم کردند (۶۰ ق م)

## اشك ۱۲ - مهرداد سوم مهرداد بعد از

پدر به تخت نشست و چهار سال سلطنت کرد ولیکن بجهت سختی و سفاکی او نجباء و مردم بر او شوریده اُرد برادر کوچکتر او را بر تخت نشاندند مهرداد نزد گابی نیوس<sup>(۳)</sup> والی روم در شامات رفت در اقتداء والی مزبور این موقع را بهانه مناسبی برای دخالت در امور ایران پنداشت (۱) - هانی مال سرداد معروف قرطاجنه بود که شکست های فاحش برومیا داد و طوری عرصه را بر آنها تنگ کرد که نزدیک بود دولت روم را منقرض کند قشون کشی او از کوههای (پری نه) و (آلپ) بایطالیا در موسم زمستان از شاهکارهای نظامی عالم است اهل فن او و [ژول سزار] رومی و ناپلیون اول را سه بزرگتر سردار نامی عالم میدانند

(۲) - اینك ترجمه مشور يك قطعه از تصنيف راسین که موسوم به میتریدات است. نتوانستم داد گیتی را از روم ستادم مرگ من تنها رشته خیالات مرا گسیخت چون دشمن رومی و ییدادی او بودم بزر تنگ قید او هیچ نفقه نمیتوانم بر خود بیالم که در میان اشخاص نامی که همچو من بارومیا کینه ورزیده اند نه از کسی گران تر از من روم فتحي بدست آورد و نه کسی روزگار آن را پیش از من تیره و تاریك نمود  
(۳) - Gabinius

ولی بزودی امور مصر توجه او را بدان سمت متوجه نمود و از خیال همراهی با مهر داد منصرف گردید

## اشك ۱۳ - ارد اول ارد یکی از شاهان نامی

سلسله اشکانی است و از ۵۷ تا ۳۷ ق. م سلطنت کرده برادر او مهر داد بعد از یأس از والی شامات باز از پای نشست و برضد برادر اقدامات کرد ولیکن بزودی در بابل گرفتار و کشته شد جنگ اول ایران و روم در زمان بن شاه روی داد و به غلبه ایران خاتمه یافت توضیح آنکه کراسوس (۱) که یکی از رؤساء سه گانه بود که ممالك وسیعه روم را اداره میکردند (دو نفر دیگر ژول سزار و پومپه بودند) حکمران شامات و متصرفات روم در آسیای پیشین شد این شخص که هیچگاه خیال جهانگیری و توسعه قلمرو حکمرانی خود را از سر بیرون نمیکرد و تسخیر ایران و هند را جداً جزو نقشه خود قرار داده بود با این مقصود در دفعه اول با لژیونهای رومی به بین النهرین تاخت و پیشرفتی یافت و بعد بجای اینکه سفر جنگی خود را دنبال کند بشام برگشت (۵۴ ق. م) در اینحال آرتاواوردیس پادشاه ارمنستان او را ملاقات نموده وعده داد که شازده هزار سوار و سی هزار پیاده باو بدهد و نیز باو گفت که اگر کراسوس در ارمنستان با ایران جنگ نماید سواره نظام ایران نخواهد توانست خود نمائی کند و پیاده نظام روم که بکوهستان عادت کرده بهره مندی نام خواهد یافت ولیکن کراسوس که بین النهرین را بواسطه سفر قبل بهتر میشناخت ترجیح داد از این راه بایران حمله کند در اینموقع اردسفری زد کراسوس فرستاد که پیغامی باو برساند مفاد پیشام این بود : اگر مردمان روم میخواستند

با ایران جنگ کنند من حاضر جنگ میشدم و از وخیم ترین عواقب آن بیمی نمیداشتم ولیکن اگر بطوریکه فهمیده ام شما برای منافع شخصی بجاك ایران دست اندازی کرده اید من حاضرم بجهالت شما رحم کرده اسرای رومی را پس بدم کراٲسوس به سفیر گفت جواب پادشاه شما را در سلوکیه (محاذی تیسفون بوده) خواهم داد سفیر خندیده جواب داد اگر از کف دست من ممکن است موئی بروید شما هم سلوکیه را خواهید دید پس از آن کراٲسوس با قشون جرّاری مرکب از لژیونهای ورزیده که عدهٔ نفراتشان جمعاً بچهل و دوهزار بالغ بود عازم بین النهرین گردید اما اُرد نخستین کاری که کرد این بود که بایپاده نظام خود بانهایت سرعت داخل ارمنستان شده آن مملکت را اشغال نمود تا پادشاه آن بتواند سواره نظام خود را بکمک کراٲسوس بفرستد این اقدام اُرد اهمیت داشت زیرا اگرچه پیاده نظام روم از حیث مشق و دیسپلین و اسلحهٔ تدافعی و تعرّضی مشهور آفاق بود ولیکن سواره نظام آن نحو بی سواره نظام پارتی و ارمنی نبود بعد از انجام اینکار اُرد سورنا<sup>(۱)</sup> را که یکی از سرداران رشید و قابل بود بتمام سواره نظام پارتی مأمور جنگ کراٲسوس کرد اما کراٲسوس که در ابتداء میخواست متابعت ساحل فرات را کرده در مقابل سلوکیه جنگ کند باغوای یکی از مشایخ عرب که از متحدین اُرد بود نقشهٔ خود را تغییر داده وارد جلگه های بین النهرین گردید و تا نزدیکی حرّان<sup>(۲)</sup> (کاره) (۲) پیشرفت در اینجا ناگهان قشون سورنا پیدا شد و سردار ایرانی حيلةٔ بکار برد توضیح آنکه برای اغفال رومی ها عده و

(۱) - *Surena*

(۲) - حرّان شهری بود در بین النهرین که در میان اِدَس [اورفا] و رأس العین واقع و از زمان قدیم مرکز صابئین محسوب میشد این شهر در عهد قدیم بواسطهٔ موقع تجارتي و فضلا ودانشمندان زیادی که بوجود آورده بود اهمیت زیادی داشت امروزه فریهٔ بیش نیست صابئین دارای مذاهب یونانی بودند و این اسم را در دورهٔ اسلامی برای نجات از معاملهٔ که با کفار عربی میشد بخود بسته بودند [Carrhae]



و خوبی اسلحه سواره نظام ایران را از نظر آنها پنهان کرد باین ترتیب که سواره های ایران روپوش پوستی دربر کردند از طرف دیگر کراسوس چون سواره نظام ایران را قلیل العدد و بدین شکل دید تصور کرد که فتح خیلی آسان بدست خواهد آمد و بدون اینکه به قشون خود برای رفع خستگی و عطش فرصت دهد جنگ را شروع کرد صفوف لژیونهای رومی بطرف دشمن حرکت کردند که اول زویدنه های خود را بکار برده بعد با شمشیر جنگ تن به تن نمایند صفوف مزبور مرکب بود از سربازان ورزیده که تنگ بهم چسبیده بودند همینکه صفوف رومی بحرکت در آمد صدای طبل از قشون ایران برخاست و سوارهای ایرانی که پنهان شده بودند از هر طرف جمع شدند و لباس روئی را کتفه شروع بکار زار نمودند تیرهای رومی به سواره نظام ایران کارگر نبود زیرا پارتها بواسطه مهارتی که در تیر اندازی داشته اند از دور جنگ میکردند بعد که پیاده نظام رومی نزدیک شد سواره نظام پارتی اسلوب جنگ گریز را اینجا هم بکار برد یعنی قدری جنگ کرده بعد از هر طرف فرار کرد و رومیها را به جاهای بی آب و علف کشانید و پس از آن از هر طرف برگشته حمله به لژیون های رومی کرد و تلفات زیاد بآنها وارد آورد در این حین و بیص فابیوس (۱) که پسر کراسوس بود و زیر دست بزرگترین سردار روم ژول سزار در مملکت گال (۲) (یا فرانسه امروزه) فنون جنگ را آموخته بود با هزار و چهارصد نفر سواره نظام در رسید و بکمل کراسوس شتافت ولی سواره نظام گال با وجود رشادت غربی به ابراز کرد باز نتوانست از عهده سواران پارت برآید زیرا آنها در مقابل فابیوس باز عقب نشینی کرد و بعد از هر طرف بدو تاخته کار او را ساختند در حینی که کراسوس میخواست فرمان حمله عمومی بقشون خود دهد ناگهان

(۱) — Fabius

(۲) — Gaule

دید که سر پسرش روی نیزه در میان پارتها بلند است و سواران پارت  
همینکه سر را دیدند بر قوت قلبشان افزود و عرصه را چنان بر رومی ها  
تنگ کردند که اوکتاویوس (۱) که بعد قیصر روم گردید و در این جنگ  
یکی از صاحب منصبان ارکان حرب کراسوس بود تصمیم بعقب نشیمنی  
گرفت (از آنکه این تصمیم را خود کراسوس نگرفته معلوم است که  
بعد از کشته شدن پسرش چه حالی داشته) قشون روم میخواست به کوهستان  
برود که از سواره نظام ایران در امان باشد ولیکن بواسطه اشتباه بلدی که قشور را  
هدایت میکرد این مقصود بعمل نیامد زیرا محلیکه قشون رومی اشغال کرد طوری  
نبود که سواره نظام ایران نتواند عملیات نماید پس از آن سورنا تکلیف  
متار که به کراسوس نمود و بطوریکه مینویسند او را متقاعد کرد که  
بطرف رودخانه رفته متار که را امضاء نماید و کراسوس مطمئن شده تنها  
با سورنا بطرف مقصد عازم شد بلافاصله بعد از حرکت کراسوس صاحب منصبان  
ارکان حرب او نگران شدند که مبادا نسبت باو خیانتی بشود و دنبال  
او رفتند در اینحال جنگی مابین سواران پارتی و رومیها در گرفت و  
کراسوس کشته شد همینکه قشون رومی خبر کشته شدن او را شنید دچار  
وحشت غربی گردید و به استثنای دو هزار نفر که موفق بفرار  
شدند باقی اسیر پارتها گشتند یا به دست اعراب افتادند تلفات قشون  
کراسوس را در این جنگ بیست هزار نفر نوشته اند اسرائی که پارتها  
گرفته بمر و فرستادند نیز قریب بیست هزار نفر قلعیداد شده است بعضی  
کشته شدن کراسوس را منتسب به شورش در قشون روم کرده اند و  
میگویند که سورنا در این شورش دست داشته است موافق روایت  
اولی اقدام او خائنانه بوده است ولی روایت آخری بنظر صحیحتر  
میآید زیرا حالت روحی رومیها بعد از شکستهایی که بآنها وارد آمده

بود بسیار بد و عقب نشینی برای احتراز از عواقب آن اختیار شده بود  
 سر کراسوس را برای اُرد در موقعیکه در ارمنستان مجلس جشنی برای  
 عروسی پسرش با کُر بادختر آرنو اردس پادشاه ارمنستان آراسته بودند  
 و بیای او انداختند در اینموقع بطوریکه نوشته اند نمایشی از تصنیفات  
 اُورپید (۱) مصنف مشهور یونانی در دربار میدادند و یکی از بازیگرها  
 که یونانی بوده سر را بلند کرده و شعری از اوریپید مناسب احوال  
 خوانده است شخصیت سورنا بطوریکه از مورخین رومی استنباط می  
 شود اثر غربی در رومیها گذارده و جالب توجه مخصوصی شده مشارالیه  
 ده هزار نفر سوار از املاک و علاقجات خود برای این جنگ تهیه کرده  
 بود و بطوریکه مینویسند در فنون جنگ خیلی ماهر بوده و در شهوت  
 رانی هم کمتر نظیر داشته هزار شتر بار و بنه شخصی او را حرکت  
 میداده و دو بست عراده حرمخانه او را حمل می کرده بعد از فتح  
 حرّات اُرد عزم تسخیر شامات را کرده با کاسیوس (۲) که  
 بقية السیف قشون رومی را شامات مراجعت داده بود جنگ نمود  
 اینجا رومیها به اسلوب پارتها عمل کرده قشون ایران را بکمینگاهی کشیده  
 شکست دادند با وجود این پا کُر در صدد قشون کشی جدیدی به شامات  
 بود ولیکن چون کنکاشی بر ضد پدر خود ترتیب داده بود پدرش مطلع  
 شده او را احضار کرد و پسر از آن متارکه ممتدی مابین ایران و روم بر  
 قرار گردید باز در ۳۹ ق. م ارد پا کر را با يك سردار رومی موسوم  
 به لابی نیوس (۳) که در خدمت شاه اشکانی بود با قشون  
 زیادی برای تسخیر شامات فرستاد در ابتداء او موفق شد و حکومت  
 بیت المقدس را به آنتیگون داد ولیکن بعد از آمدن سردار رومی

(۱) — Euripide

(۲) — Cassius

(۳) — Labinius

وینتیدیوس<sup>(۱)</sup> به شامات بهره‌مندی با رومیها گردید توضیح آنکه با کر<sup>۲</sup> در اینجنگ کشته و اُرد از تسخیر شامات منصرف شد و بعد بواسطه فوت پسرش از سلطنت بیدزار شده آنرا به پسر ارشد خود فرهاد واگذار کرد گویند که در زمان این شاه تیسفون پایتخت گردید ولیکن این روایت محقق نیست

## جنگ حران (کاره)<sup>(۲)</sup> که نخستین

جنگ ایران با روم بود اهمیت زیادی در تاریخ ایران دارد زیرا رومیها تا این زمان در همه جا فاتح بودند و این اول دفعه بود که شکست فاحشی بر آنها وارد شد این شکست بر صولت آنها سایه افکند و نام دولت مارت را در عالم بزرگ کرد شکستی که رومیها در حران خوردند نظیر شکستی است که بقشون ایران در زمان داریوش بزرگ در دشت هارائن وارد آمد چنانکه در آنزمان دولت عظیم هخامنشی در نهضت خود بغرب در دفعه اولی بدیوار محکم یونانی برخورد و توسعه آن متوقف شد همچنان دولت عالم گیر روم برای مرتبه اولی با سد متین ایران تصادف نمود و بطوریکه خواهیم دید از این به بعد بسط و توسعه آن در آسیا خاتمه یافت ژول سزار<sup>(۳)</sup> وقتی که دیکتاتور روم بود باین خیال افتاد که شکست رومیها را در ایران جبران کند و مشغول جمع آوری لژیونهای<sup>(۴)</sup> گردید ولی بزودی مقتول شد

## اشک ۱۴ - فرهاد چهارم

بعضی از مورخین با کر<sup>۲</sup> را اشک چهاردم دانسته اند ولیکن این مطلب با اینکه او در زمان سلطنت پدرش کشته شد موافقت نمیکند فرهاد

(۱) — Vintiduis

(۲) — Carrhae

(۳) — Dictateur

(۴) - - فوج سپاهیان ورزیده و مشق کرده رومی را لژیون می گفتند

چهارم همینکه بتخت نشست برادرهای خود را نابود کرد پدرش اُرد که او را ملامت نمود نیز کشته شد ( ۳۷ ق. م )

## جنگ دوم ایران با روم - در زمان فرهاد

چهارم جنگ دوم ایران با روم در گرفت توضیح آن که فرهاد بقدری سختی با نجباء میبرد که بعضی از آنها جلای وطن کردند و یکی از سردارهای نامی یارت ( مُنِ زِنْ ) (۱) نام نزد مارك آنطوان (۲) که یکی از سه زمامدار امور آنروزی روم و والی مصر بود رفت ( دو نفر دیگر 'وکتاویوس' (۳) و لپیید (۴) بودند ) و باو اظهار کرد که حالا موقع رسیده که روم از ایران انتقام شکست کراسوس را بکشد فرهاد وقتی که این خبر را شنید از سردار مزبور استمات کرده او را بایران احضار نمود و آنطوان توسط او از دولت ایران خواهش کرد که بیرقهای رومی و اسرائی را که حیات دارند بروم مسترد دارد ولی این ظاهر کار بود و باطناً آنطوان تهبه جنگ میدید وقتی که تجهیزات او کامل شد بالژیونهای که عده نفراتشان به صد هزار میرسید بطرف ایران حرکت کرد پادشاه ارمنستان آرتاواردس (۵) نیز با او مواضع کرده شش هزار پیاده و شش هزار سوار باو داد آنطوان میخواست از طرف فرات وارد خاک ایران شود و چون دید که پارتها همه جا را گرفته محکم دارند بطرف ارمنستان رفت پادشاه ارمنستان باو گفت که تمام قشون ایران در نواحی فرات است و بنا بر این او بسهولت میتواند

(۱) — *Monaeses*

(۲) — *Marc Antoine*

(۳) — *Octave August*

(۴) — *Lépide ( Lépidus )*

(۵) — *Artavardes*



بآذربایجان حمله برده پای تخت آنرا که «پَر آسپا» است (۱) تسخیر ~~کند~~  
 (این شهر در جایی بوده که امروز موسوم به تخت سلیمان است در ۲۵  
 فرسخی دریاچه اورمیه از طرف جنوب شرقی) او چنین کرد و بطرف  
 شهر مزبور روانه شد وقتی که بدانجا رسید دید شهر محکم است و ساخلو  
 کافی دارد این بود که منتظر ورود یارو بُنه قشون و ادوات محاصره گردید  
 از طرف دیگر یارنها با اسلوب جنگی خودشان بنای تعرض را نسبت  
 به رومیها گذارده ده هزار نفر از آنها کشتند متعاقب این واقعه قشون  
 آرتاواردس نیز از یارنها شکستهای فاحش خورد و کار آنطوان سخت گردید  
 در این حین ویدص یارنها بُنه قشون او را زدند و غنائم زیادی بدست  
 آنها افتاد با این اوضاع و احوال آنطوان چاره را منحصرأ در این  
 دید که عقب نشینی نماید و راه کوهستان را پیش گرفت تا از سواره  
 نظام یارنها در امان باشد ولیکن راه کوهستانی دوروز بیش نبود و روز  
 سوم همینکه وارد جلگه شد یارنها فوراً پیدا شده بنای جنگ گریز  
 را گذاشتند و بهمین منوال در مدت ۱۹ روز که او در خاک ایران  
 بود هشت هزار نفر دیگر از رومیها ~~کشتند~~ بعد از عبور از آرس اگر  
 چه یارنها دیگر او را تعقیب نمودند و لیکن از سرمای زمستان و فقدان  
 آذوقه و مشقات راه باز هشت هزار نفر رومی مردند و باقی قشون دوم  
 خسته و فلاکت زده جانی بدر بردند (۳۶ ق. م) خط عقب نشینی  
 رومیها بطوریکه مینویسند از کنار شرقی دریاچه اورمیه و محلّهای بوده  
 که در حوالی تبریز امروزه واقعند

پلوتارک مینویسد که آنطوان در این سفر وقتی که مشقات و صدمات عقب  
 نشینی را میدید همواره میگفت «آی ده هزار نفر» و مقصودش ده  
 (۱) - *Praaspā* در پارسی قدیم [ فرادآسپه ] میگفتند *Frūdāh-aspa* [ مارگوارت -  
 ایران شهر ] بعد ها پَر آسپه گفته اند

هزار نفر یونانی بود که در زمان اردشیر دوم هخامنشی بعد از کشته شدن کوروش کوچک از کوتا کساعقب نشینی کرده تمام این صدمات را متحمل شدند تمجید آنطوان از یونانیها و ذکرى که پلوتارك از آنت نموده بجا است وليكن اگر تفاوت اوضاع این زمان و زمان اردشیر دوم را در نظر آریم مشقات و تعب رومیها بمراتب بیشتر بوده زیرا در آن زمان از کوتا کسانا طرابوزان که تماماً خاك ایران بود کسی متعرض این ده هزار نفر یونانی نشد و در این جنگ هشتاد هزار نفر رومی رفتی که از سر حد ایران خارج میشدند شکر میکردند که از دست تیراندازان ایرانی خلاصی یافتند

## جنگ سوم ایران با روم - دو سال بعد

از وقایعی که مذکور شد باز جنگی ما بین ایران و روم در گرفت توضیح آنکه غنائمی که از فتح ایران نسبت به روم بدست آمده بود تقسیم گردید ولی پادشاه مدی از مقدار حصه خود ناراضی بود و از طرف دیگر از ترس فرهاد نمیتوانست ابرادی کند این بود که کسی نزد مارك آنطوان فرستاده او را بچنگ با ایران دعوت کرد و او فوراً قشونی جمع کرده عازم ارمنستان گردید زیرا شکست دو سال قبل از آن بهت او کاسته و بر شوئات شاه ایران افزوده بود و میخواست شکست خود را جبران کند بعد از ورود به ارمنستان فوراً غضب خود را متوجه آرنا واردس کرد و تمام ارمنستان را گرفت و ساخلو قوی در آنجا گذارده بمصر برگشت بعد در سنه ۳۳ مراجعت کرد و ایندفعه بطرف ارس رفته با پادشاه مدی (آندربایجان) معاهده بست و بعضی از قطعات ارمنستان را باو داد و يك عده پیاده نظام رومی باختیار او گذاشت در این موقع

مابین مارك آنطوان و ا وكتاويوس (۱) که در روم بود کدورت بالا گرفت و فرهاد از اوضاع استفاده کرده اول متوجه مدی گردید و پادشاه آنرا شکست داده اسیر کرد و بعد آرتاکسیاس (۲) پسر پادشاه ارمنستان را با خود همراه کرده داخل ارمنستان شد و قوای ساخلوی رومیها را یکی بعد از دیگری اسیر کرده ستون سردار رومی استاسیانوس (۳) را معدوم نمود و کار را طوری بر مارك آنطوان سخت کرد که او مجبور شد با تلفات زیاد ارمنستانرا تخلیه کرده بمصر مراجعت کند و ارمنستان در این زمان مجدداً بحالت اولیه عود کرده دست نشاندۀ ایران شد این جنگ باز بر اعتبارات و قدرت فرهاد افزود کلیۀ فتوحات پی در پی پارتها در سه جنگ ایران را در انظار عالم آت زمان هم سرو حریف بر زور امپراطوری روم نمود چنانکه پس از آن رومیها دیگر در مدت يك قرن متعرض ایران نشدند در دربار ایران بعد از این جنگ انقلابی روی داد بدینمعنی که فرهاد چون خیلی تند و شدید العمل بود یکی از نجباء نیرداد نام بر او باغی شد و مردم با او همراه شدند و فرهاد مجبور شد به آسیای وسطی فرار کند مردم نیرداد را به تخت نشاندند و سه سال سلطنت کرد بعد فرهاد با قشونی از مردمان صحرا گرد آسیای وسطی به ایران مراجعت نمود و تخت را باز ستاد نیرداد چون اوضاع را بدین منوال دید کوچکترین پسر فرهاد را برداشته نزد او کتاویوس (یکی از زمامداران سه گانه امور روم) که در این زمان در شامات بود رفت تا از او استمداد نماید او کتاویوس او را پذیرفت و پسر فرهاد را مثل گرو، نگاه داشت ولیکن از جنگ با فرهاد ملاحظه و خود داری کرد هفت سال بعد که او کتاویوس امپراطور روم شد فرهاد با او داخل مذاکره گردید که نیرداد را به او تسلیم کند او

(۱) — Octavius

(۲) — Artaxias

(۳) — Statianus



قبول نکرد ولی پسر شاه ایران را پس فرستاد و خواهش کرد که در ازای آن فرهاد برقه‌های رومی را مسترد دارد فرهاد با وجود اینکه از دیدار پسرش شاد گردید قبول نکرد که برقه‌های رومی را پس دهد ولی چندی بعد باصرار او کتایوبوس آنها را پس داد و این قضیه اثر غریبی در روم بخشید و بر اعتبارات و اهمیت او کتایوبوس که موفق شد برقه‌های رومی را استرداد کند افزود چنانکه شادی‌ها در ممالك روم کردند و نویسندگان آن زمان این واقعه را با آب و تاب نوشتند از آنجمله شاعر معروف رومی «هراس»<sup>(۱)</sup> است که این قضیه را سروده و او کتایوبوس را مدح کرده از اینجا معلوم است که رومیها چقدر از دولت اشکانی حساب می بردند زیرا اهمیت قضیه در نظر آنها از این حیث بود که با زور و قوه نمیتوانستند برقه‌های خود را استرداد کنند زیرا شکست‌های پی در پی در سه جنگ آنها را مرعوب کرده بود و او کتایوبوس با مسامت این کار را انجام داد امپراطور روم او کتایوبوس عقیده به بسط روم نداشت و از جنگ احتراز میکرد و چون دولت اشکانی در شرق عامل مهم و طرف ملاحظه بود بنسای دوستی را با فرهاد گذاشت و فرهاد هم ایجاد روابط حسنه را استقبال کرد امپراطور برای تشدید روابط حسنه کنیزك ایتالیائی (موزا)<sup>(۲)</sup> نامی را برای فرهاد فرستاد و فرهاد پسران خود را نزد امپراطور کسبل داشت که در روم مقیم باشند (ظن غالب این است که این اقدام فرهاد به تحریك زن ایتالیائی او بوده که می خواسته پسرهای دیگر فرهاد را از پایتخت دور کرده زمینه ولیمه‌دی پسر خود را مهیا نماید)

(۱) - Horace

(۲) - اسم این کنیزك تآموزا اورانیا بوده بعضی از مورخین برای اختصار موزا نوشته اند (Thea Musa Urania)

## ارمنستان - در ارمنستان وضعیتی که فرهاد ایجاد کرده

بود برقرار بود بدینمعنی که او کتاویوس آرنا کیاس را پادشاه ارمنستان میشناخت و بعد از او برادرش پادشاه شد ولیکن بعد از فوت اودر سر انتخاب جدید منازعه در گرفت و اختلاف نظر مابین ایران و روم حاصل شد میل فرهاد به تیگران بود و او با اتفاق آراء پادشاه شد این مسئله به امپراطور روم بر خورد و چون نمی خواست جنگ کند نوه خود ( کایوس ) نام را با اختیارات نامه بمشرق فرستاد که این مسئله را تسویه کند در این حیص و بیص فرهاد به تحریک پسرش فرهاد نام که از زن ایتالیائی بود مسموم گردید ( تقریباً دو سال ق . م )

## اشك ۱۵ - فرهاد پنجم فرهاد پنجم

را مؤرخین رومی فراتاسس<sup>(۱)</sup> نوشته اند ککویند مصغر فرهاد است ولی نویسندگان ایرانی فرهاد پنجم نوشته اند او بعد از مسموم کردن پدر با مادرش به تخت نشست امپراطور روم در شناسائی او اشکال کرد بالاخره قرار شد که فرهاد کایوس را<sup>(۲)</sup> در جزیره در رود فرات ملاقات کند و این مسئله دوستانه تسویه گردد فرهاد چون در ایران مقام خود را متزلزل میدید در این ملاقات با کایوس از ارمنستان صرف نظر کرد ( يك سال ق . م ) و بدین شرط عهد نامه صلحی با روم منعقد گردید ولیکن چون مردم از او متنفر بودند سلطنت او طولی نکشید و بعد از دو سال نجباء او را از سلطنت خلع کرده کشتند

(۱) — Phraatacès

(۲) — Caius

## اشك ۱۶ - ارد دوم

بود بعد از فرهاد به تخت نشست و بعد از چهار سال در شکار گاه کشته شد  
(شش میلادی)

## اشك ۱۷ - وانان

امپراطور روم خواست که یکی از پسرهای فرهاد را روانه ایران کند که به  
تخت بنشیند و او وانان را فرستاد رومیها اسم او را ونونس<sup>(۱)</sup> نوشته‌اند  
وانان چون به اخلاق رومی عادت کرده بود نتوانست سلطنت کند و  
بجای او اردوان تخت نشست (تقریباً ۱۶ میلادی)

## اشك ۱۸ - اردوان سوم

از مادر اشکان تولد شده و پادشاه آذربایجان و دست نشاندۀ شاهنشاه  
ایران بود تخت را از وانان گرفت و او به ارمنستان فرار کرده پادشاه  
ارمنستان گردید (۱۶ بعد از میلاد) ولیکن اردوان باقوه او را از  
آنجا هم براند در بنحال وانان بشامات فرار کرد و تخت الحمايه روم گردید  
رومیهها موافق قرايکه با فرهاد پنجم داده بودند در ارمنستان دخالت کرده  
آرتاکسیاس<sup>(۲)</sup> را پادشاه کردند اردوان از این اقدام مکدر شد و  
کاغذی به تیبریوس<sup>(۳)</sup> امپراطور روم نوشت که بسیار توهین آمیز  
بود در این کاغذ اردوان اشاره به فسق و فجور او کرده میگوید خوب  
است مرحمت درباره تبعۀ خود کرده به خودکشی اقدام کنید<sup>(۴)</sup> بعد از

(۱) — Vonones

(۲) — Artaxsias

(۳) — Tibérius

(۴) — برای فهم معنای این اظهار اردوان به «خانواده پارتها» در فصل دوم این باب  
رجوع شود

آن اردوان به ارمنستان رفته ارشک پسر خود را پادشاه آن مملکت کرد تیبریوس از کاغذ اردوان سخت خشمگین شد و یکی از پسرهای فرهاد را بشام فرستاد که جنگ خانگی در ایران تولید کند و مردمان شمالی را مثل ایبریها<sup>(۱)</sup> و غیره تحریک کرد که به ارمنستان حمله کنند آنها ارشک را گرفته کشتند و اردوان جنگ کرد ولی بهره‌مندی نیافت و چون پارتها از عدم پیشرفت او در اینجا و در جاهای دیگر نا راضی شدند او را خلع کرده تبرداد را بجای او نشانند اردوان به کرگان رفت و مدتی در آنجا بسر برد در انتظار اینکه پارتها عقیده شاف را درباره او تغییر دهند و همینطور شد توضیح آنکه بعد از چندی موافقین او زیاد شدند و او بدون جنگ وارد تیسفون گردیده بر تخت نشست امپراطور روم وقتی که اوضاع را چنین دید با کمال عجله طالب انعقاد صلحی با ایران گردید و بموجب قرار داد اردوان قبول کرد که ارمنستان خارج از منطقه نفوذ ایران باشد پس از آن باز پارتها از او ناراضی گشته خلعتش کردند ولیکن طولی نکشید که به تخت برگشت و بعد از چندی فوت کرد (۴۰ ق. م.) از وقایع سلطنت او شورش سلوکیه و کشتار یهودیه است

## اشکهای ۱۹-۲۰-۲۱- واردان

### گودرز-وانان دوم - بعد از اردوان جنگ

خانگی مابین دو پسر او واردان و گودرز در سر تخت سلطنت در گرفت و اردوان غلبه کرد ولیکن قبل از رسیدن به پایتخت گودرز او را گرفت و بعد چون کنکاشی که بر علیه شاه شده بود کشف کرد با هم آشتی کردند

(۱) - ایبری ها گرجستان حالیه را داشتند در زمان ساسانیان مملکت آنها را گرجان نیز مینامیدند (مار کوارت - ایران شهر)

ولی طولی نکشید که واردان را کشتند و گودرز به تخت نشست این شخص خیلی شدید العمل و جابر بود مغستان (مجلس مغها) باز از امپراطور روم خواهش کرد مهرداد پسر فرهاد چهارم را بایران بفرستد و او چنین کرد ولی گودرز او را شکست داد و گوشه‌های او را برید تا نتواند سلطنت کند پس از آن طولی نکشید که گودرز هم مرد (۵۱ ق. م) و وانان که مینویسند برادر او بوده به تخت نشست ولی بعد از هفت ماه تخت را به پسرش واگذار کرد عقیده کوت شمید این است که وانان برادر اردوان سوم بوده و تا ۵۴ میلادی سلطنت کرده این عقیده عالم مذکور مبتنی بر سکه‌های این شاه است

## اشك ۲۲ - بلاش اول - بلاش پسر وانان

در ۵۱ میلادی به تخت نشست و قصد تسخیر ارمنستان را کرد ولی با وجود بهره‌مندی بواسطه ناخوشی و قحطی مجبور بمراجعت کردید بعد با پادشاه دست‌نشانده آدیابن (۱) در منازعه شد در این احوال خبر رسید که عشیره‌ها و بعضی طوائف صحرا کرد دیگر به حدود ایران حمله آورده‌اند این بود که با عجله بمحدود کرگان شتافت و در جنگ با مردمان مزبور موفق شده آنها را از ایران براند و قتیکه برگشت مسئله آدیابن تسویه شده بود بدینمعنی که پادشاه جدید آن منوبازوس (۲) طوری رفتار میکرد که بلاش دلتنگی از او نداشت لذا بلاش که از امور داخلی فراغت یافته بود تمام توجه خود را بطرف ارمنستان معطوف نمود و باقشونی داخل ارمنستان گردید و پادشاه ارمنستان رادامیستاس (۳) که تحت الحمايه روم بود فرار کرده تخت ارمنستان را برای تیرداد پسر بلاش گذاشت معلوم است

(۱) — *Adiabène*

(۲) — *Monobasus*

(۳) — *Radamistas*



که این اقدام بلاش تا چه اندازه به اثبات روم بر میخورد این بود که نِرون<sup>(۱)</sup> قیصر روم کُربول<sup>(۲)</sup> را که بهترین سردار رومی بود مأمور کرد تا رفع این توهین را بکند در این حیص و بیص دو گرفتاری برای بلاش پیش آمد یکی آنکه پسر او واردات بر او باغی شد و پس از آن اهالی کرگان شوریدند این بود که بلاش بامور داخله پرداخت و تیر داد پادشاه ارمنستان بارومیهها جنگ کرد بدون اینکه پیشرفتی داشته باشد و رومیها ارمنستان را تقسیم کرده قسمتی را به تیگران پادشاه کاپادوکیه و بعضی نواحی دیگر را بیادشاهان مجاور دیگر که به رومیها کمک کرده بودند دادند ولی صلحی ما بین بلاش و روم مستقر نگردید شاه بعد از قلع واردان و اسکات کرگان چون از امور داخله فراغت یافت به روم اعلام کرد که از حق خود نسبت به ارمنستان صرف نظر نکرده و با قشون زیادی داخل بین النهرین گردید پس از آن مذاکرات ما بین دولت ایران و روم شروع و قرار شد که دولتی قشون خود را از ارمنستان خارج کنند تا مسئله دوستانه در روم تسویه شود ولی سفیر ایران از روم نا راضی بر گشت و باز جنگ در گرفت قشون رومی از فرات گذشته در کنار سار آن مواقع خود را محکم کرد و (پِتوس)<sup>(۳)</sup> سردار دیگر رومی داخل ارمنستان شده آنرا غارت نمود و مقاومتی ندید زیرا قشون ایران در ساحل فرات در مقابل رومیها بود این بود که کار را تمام شده دانسته به قشلاق رفت و به بسیاری از صاحبمنصبان مرخصی داد بلاش که مراقب احوال بود از موقع استفاده کرده غفلة حمله به قشون روم برد و فاتح شد پِتوس شرائط بلاش را در نخلیه ارمنستان پذیرفت ولی کربول سردار رومی دست از جنگ نکشید و بطرف ارمنستان رفت که جبران شکست

(۱) — Nero (Néron)

(۲) — Corbulo

(۳) — Lucius Paetus

پتوس را نماید در این احوال مذاکراتی که شروع شده بود بجائی که مرضی دولتین بود رسید و قرار شد که تیرداد پسر بلاش پادشاه ارمنستان باشد ولی بروم رفته تاج را از دست نزون بگیرد (۶۳ میلادی) اکثر محققین بر این عقیده میباشند که اشاره که در دین گرت<sup>(۱)</sup> به جمع آوری آوستا در زمان بلاش شده راجع به بلاش اول است توضیح آن که موافق روایات پارسی های زردشتی بواسطه استیلای اسکندر و مقدونیها بر ایران آوستا از میان رفته بود در زمان این شاه بجمع آوری آن شروع شد و در زمان اردشیر بابکان با تمام رسید بلاش و خانواده او خیلی مذهبی بودند

## تاجگذاری تیرداد در روم

تیرداد که بر حسب عهد نامه بایستی در روم تاجگذاری کند در رفتن به روم ملاحظه کرد و بعد از سه سال عازم روم شد مسافرت او بطوریکه مینویسند خیلی با شکوه و دبدبه بود سه هزار سوار پارتی با او در ممالک روم حرکت میکردند سفر او به روم و مراجعت به ارمنستان نه ماه طول کشید و برای مخارج او خزانه روم روزی بیول امروزه سی هزار تومان میداد جهت سفر طولانی این بود که تیرداد چون مذهبی بود نخواست از راه دریای مسافرت کند چه موافق مذهب زردشت آب یکی از عناصر مقدس است و آلوده کردن آب به بعضی کثافات برخلاف معتقدات پیروان این مذهب بود ورود به روم نیز با مراسم و طمضراق زیادی بعمل آمد تیرداد بعد از مراجعت به ارمنستان دربار خود را مثل دربار شاهان اشگالی ترتیب داد

(۱) - دین گرت یکی از کتب مذهبی زردشتیان است و در جای خود ذکر از آن خواهد شد

عهدنامه که مابین بلاش و زون منعقد گردید صلح محکمی مابین دودولت بزرگ ایران و روم برقرار نمود چنانکه در مدت پنجاه سال طرفین منازعه نداشتند جهت استقرار صلح متمادی از این جا بود: دولت روم صلاح خود را چنین تشخیص داده بود که مطالب را با دولت قوی اشکانیان با مسامت تسویه کند و دولت مزبور هم میلی بایجاد جنگ با امپراطوری روم نداشت از وقایع سلطنت بلاش یکی این است که وقتی که وس پاسبین والی روم در شامات بر ضد یهودیها اقدام میکرد بلاش باو تکلیف کرد که چهل هزار نفر یارتی باختیار او بگذارد ولی والی مزبور از سوء ظنی که راجع باین پیشنهاد بلاش داشت مؤدبانه آنرا رد کرد (۶۹ میلادی) و دیگر اینکه بلاش تاجیکه از زر ساخته شده بود برای تی توس که نسبت بیهودیها فایده بود فرستاد (۷۱ میلادی) در زمان این شاه آلانها که مردمان صحرا گردی بودند و در قفقازیه میزیستند (۱) با ایبری ها (۲) همدست شده ارمنستان و آذربایجان را معرض تاخت و تاز قرار دادند و بلاش از وسپاسین استمداد نمود ولی او کمکی نکرد مردمان مزبور بعد از تاخت و تاز غنائم زیادی از ایران بردند (۷۵ میلادی) در ۷۷ میلادی بلاش فوت کرد و بعد از او سه نفر سلطنت کردند ولی حسب و نسب آنها و تاریخ شاهیشان

(۱) - آلانها از آریان های ایرانی بودند و در ابتداء در نزدیکی دربند داریال سکنی داشتند ولیکن بعد ها اراضی وسیعه را از دربند واقع در کنار دریای خزر تا مصب رود [ ولگا ] یا ادیل تصاحب کردند مغولها در قرن هفتم هجری این ها را کوچ داده به ممالک مختلفه بردند چنانکه در چین هم آثاری از اینها یافته اند آلانها را (آس) نیز مینامیدند و مردم اُسْت که در قفقازیه سکنی دارند از اعقاب آنها میباشد (دائرة المعارف اسلام)

(۲) ایبری اسم قدیم گرجستان است هرودوت این مملکت را جزو نوزدهمین ایالت ایران نوشته از اواسط دوره ساسانی آن را وُرژان می نامیدند چون معلوم نیست اسم آن در زمان هخامنشیها و اشکانیان چه بوده همان ایبری که اسم این مملکت در عهد قدیم بوده نوشته شد :



درست معلوم نیست چنین بنظر میآید که در این زمان بواسطه جنگهای داخلی مدعیان سلطنت متعدد بودند و هر کدام در قسمتی با عنوان شاهنشاهی سلطنت کرده اند در هر حال اسامی آنها از اینقرار است .

بلاش - پاگردوم - اردوان چهارم این اوضاع تا ۱۰۷ میلادی طول کشید و در سنه مزبوره خسرو بتخت نشست

بلاش اول آخرین شاه اشکانی است که نسبتاً نامی وقوی بوده و رومیها مرسته بهره مندی داشته بعد از او دولت اشکانی رو بانحطاط گذارده ضعیف میشود اگر خوب دقت شود ابتدای سستی این دولت بعد از فرهاد چهارم است و ظاهراً دو چیز باعث آن است یکی آنکه رومیها چون دیدند در دشت نبرد از عهده حریف برزور خود بر نمیآیند از طریق دیگری در ضعیف کردن آن کوشیدند: وجود کمیزك ایتالیائی در دربار ایران مضرات زیادی برای دولت اشکانی داشت زیرا اولاً ترویج اخلاق رومی در دربار ایران مردم را ناراضی و متنفر کرد ثانیاً این زن باعث شد که پسران فرهاد بروم رفته در آنجا مقیم باشند و رومیها از این قضیه استفاده ها کردند بدین معنی که از یکطرف در اقطار عالم جلوه دادند که این شاهزادگان گروی پارتیها در روم میباشند از طرف دیگر عده از مدعیان سلطنترا در زیر پر خود گرفتند تا هر زمان که مقتضی باشد جنگ خانگی را در ایران بتوسط آنها ایجاد نمایند و چنانکه دیدیم رومیها مکرر این شاهزادگان را آلت کردند این سیاست روم ایجاد جنگهای خانگی نموده مقصود آنها را تا اندازه حاصل کرد و الا موفق نمیشدند در ارمنستان که منحصرأ در منطقه نفوذ و سلطه ایران بود نفوذ یابند جهت دیگر سستی کار اشکانیان از سیاست داخلی آنها است که در فصل دوم و سوم این باب گفته خواهد شد و مختصر آن این است که بواسطه بی اعتنائی عده از شاهان اشکانی بمذهب زرتشتی و

شعائر ملی ایرانیها مردم ایران آنها را بیگانه نسبت بخود پنداشتند و رفته رفته این عقیده ذهنی مردم گردید و مبنای دولت سست شد از طرف دیگر تفاقى که در خانواده سلطنتی پیدا شد و تولید جنگهای درونی و خانگی نمود بر علل مذکوره افزود

## اشک ۲۳ — خسرو پسر یاکر در ۱۰۷

میلادی به نخت نشست نخستین سکه که از خسرو بدست آمده از تاریخی است که بایکصد و ده میلادی موافقت میکند این است که بعضی ابتداء سلطنت او را از این سنه میدانند در زمان او جنگ جدیدی مابین ایران و روم بعد از صلح پنجاه ساله در گرفت توضیح آنکه تراژان (۱) در این زمان امپراطور روم بود و او چنانکه از تاریخ روم معلوم است شخصی بود قوی الاراده و فعال و یکی از سرداران نامی زمان خود بشمار میرفت از کارهای او الحاق مملکت داکیه (۲) یا رومانی حالیه با امپراطوری روم بود در این جنگ تراژان علاوه بر فتوحات موفق شد که لژیونهای مرتب و ورزیده نماید زیرا خیال جهانگیری در سر داشت و میخواست اسکندر ثانی شود معلوم است که جهانگیری بایستی از طرف ایران و هندوآسیای وسطی صورت گیرد مقارن این احوال تیرداد پادشاه ارمنستان فوت کرد و یاکر فوراً یکی از پسران خود را موسوم به اگزدارس (۳) به نخت ارمنستان نشاند بدون اینکه با دولت روم مشورت کرده باشد این اقدام به تراژان فوق العاده گران آمد و بهانه برای اجرای خیالات او

(۱) — Trajan

(۲) — Dacia

(۳) — Exedares

شد این بود که با قشون عازم آسیا گردید و رخی که بمقدون رسید سفیری از طرف خسرو با هدایا نزد او رفت و اظهار کرد که خسرو حاضر است را<sup>(۱)</sup> گردارس را عزل و پارتامازیریس (۱) پسر دیگر تیرداد را به پادشاهی ارمنستان معین نماید بشرط اینکه او تاج را از دست امپراطور بگیرد تراژان که مایل بچنگ بود این تکلیف را قبول نکرد و هدایا را رد کرده جواب داد که بعد از ورود بشام آنچه صلاح باشد خواهد کرد بعد از ورود بشام تهیه های کاملی دیده بطرف فرات رفت و متابعت این رود را نموده به ارمنستان در آمد (۱۱۵ میلادی) و منتظر پارتامازیریس گردید زیرا قبلاً باو نوشته بود که اگر مثل پدرش تاج را از امپراطور بگیرد پادشاهی ارمنستان شناخته خواهد شد شاهزاده اشکانی بزودی حاضر شد و تاج را گرفت و موافق آداب قرار دادی تاج را در پای تراژان گذارد با این انتظار که او تاج را پس بدهد ولیکن تراژان نه فقط تاج را پس نداد بلکه باو گفت که از سلطنت معزول است و باینهم اکتفا نکرده بعد از حرکت شاهزاده او را تعقیب کرده گرفت و بکشت این يك حرکت تنگینی بود که عالم آن روزي هم آرا تقبیح کرد بعد از این واقعه تراژان ارمنستان کوچک و بزرگ را بسان ولایتی ضمیمه روم نمود و بعد نصیبین و بین النهرین را ضمیمه امپراطوری مزبور کرده تشکیلاتی باینولایت داد پس از آن زمستان را در شام گذرانیده در بهار بطرف فرات رفت و کشتی هائی در دجله انداخت و آدابان والحضر را<sup>(۲)</sup> گرفت بعد از آن بطرف فرات رفت و از آنجا بیابل در آمد

(۱) - *Partamasiris*

(۲) - الحضر همان شهری بوده که رومبها ازا [هاترا] مینامیدند این شهر در مسافت سه روز راه از موصل امروزه واقع بود و قلعه محکمی داشت نویسندگان اسلامی از عظمت این شهر چیزها نوشته اند حالا خرابه ایست و خرابه های آن در طرف جنوب غربی موصل است

بعد سلوکیه و تیسفون را تسخیر کرد و از دجله سرازیر شده  
 بطرف خلیج فارس رفت و بیزق رومی را در دفعه اولی در آبهای آن  
 برافراشت از طرف دیگر خسرو حاضر نشد از روم نمکین کند ولی صلاح  
 خود را نیز ندید که با رومیها مواجه شود و جداً مشغول شورانیدن صفحات  
 و ولایات مستخره گردید چنانکه دری نگذشت که از همه جا خبر شورش  
 و طغیان به تراژان رسید و باعث وحشت او گردید زیرا با این طغیانها  
 خطوط ارتباطیه او با شام که تکیه گاه قشون او بود قطع میشد  
 این بود که حمله به الحضر برد ولی شورشها او را عقب نشاندند در  
 این احوال او چاره را در این دید که عقب نشینی کند و یکی از  
 شاهزادگان اشکانی را به تخت سلطنت در تیسفون نشاند و حکم عقب  
 نشینی را داد پس از آن خسرو بدون درنگ وارد تیسفون گردید و  
 تحت الحمايه رومی را از تخت بزر کشید يك سال بعد تراژان فوت کرد  
 (۱۱۷ میلادی) و هادرین<sup>(۱)</sup> امپراطور روم شد و با امپراطور جدید  
 سیاست دولت روم تغییر کرد توضیح آنکه نگاه داشتن بین النهرین و  
 ارمنستان برای روم بواسطه همجواری با دولت ایران مشکل بود و تولید  
 جنگهای دائمی میکرد این بود که هادرین بر این عقیده شد که نظر  
 اوکتاویوس آگوست<sup>۱</sup> امپراطور اول روم راجع بمحدود دولت روم  
 صحیح بوده و نباید از فرات تجاوز نمود در نتیجه این تصمیم رومیها  
 سه مملکتی را که تسخیر کرده بودند تخلیه کردند و بعد در سال ۱۲۲  
 میلادی مابین امپراطور روم و شاهنشاه ایران در سرحد دولتین ملاقاتی  
 شد که نتیجه مطلوبی برای پارتها و روابط حسنه بین ایران و روم  
 بخشید باید در نظر داشت که در زمان تراژان و چندی بعد از او دولت

روم در اوج عظمت خود بود در سورنیکه دولت اشکانی رو با انحطاط  
میرفت پس از آن واقعه مهمی که روی داد تاخت و تاز آلانها بود که  
باز شروع شد و ایندفعه باغواي فرس من<sup>(۱)</sup> پادشاه ایبریها<sup>(۲)</sup> بود  
که دربند های قفقاز را در تصرف داشت خسرو نتوانست از عهده آنها  
برآید و بالاخره پولی بآنها داد و شتر آنها را از آذربایجان و ممالک همجوار کند  
این اقدام سستی و انحطاط دولت اشکانی را بخوبی آشکار کرد (۱۳۳ میلادی)

## اشکهای ۲۴-۲۵- بلاش دوم

### وبلاش سوم بعد از خسرو بلاش دوم و بعد بلاش سوم به

تخت نشستند کوت شیمید واقعه نخطی آلانها را به آذربایجان و ممالک همجوار آن  
مربوط به زمان سلطنت بلاش دوم میدانند و بعقیده او این واقعه در ۱۳۵  
میلادی وقوع یافته<sup>(۳)</sup> بلاش سوم در ۱۶۱ میلادی متوجه ارمنستان شده  
پادشاه آنرا که تحت الحمايه روم بود بیرون کرد و سردار رومی ایلوس<sup>(۴)</sup>  
سوربانوس<sup>(۴)</sup> بچنگ او آمده شکست خورد پس از آن پارتها از فرات  
گذشته داخل شامات شدند در اینجا سردار نامی روم کاسیوس از  
پارتها جلوگیری کرد در ابتداء جنگ او تدافعی بود بعد تعرضی شد  
و پارتها شکست خورده بطرف فرات عقب نشینی کردند بعد کاسیوس  
ارمنستان را گرفته آرتاکساتار خراب کرد و پادشاه سابق آن را از روم  
خواسته به تخت ارمنستان برقرار نمود و باین اندازه هم اکتفا نکرده  
خواست مثل ترازان ممالکی را تسخیر کند با این مقصود سلوکیه را

(۱) — *Pharasmanes*

(۲) — *Ibériens*

(۳) — *Alf. Gutschmid. Geschichte Irans etc.*

(۴) — *Aelius Severianus*



گرفت و غارت کرد در این اوان طاعونی در این صفحات بروز کرده  
 بقشون روم تلفات زیادی وارد آورد وبعد این مرض بتمام ممالك امپراطوری  
 روم سرایت کرد نتیجه جنگ این بود که قسمت غربی بین النهرین  
 با نصیبین جزو ممالك روم گردید ( ۱۶۵ میلادی ) موافق سکه ها چنین  
 بنظر میاید که فوت بلاش سوم در ۱۹۱ بوده بعضی تصور میکنند  
 که اشاره که در دین کرت راجع به جمع آوری آوستا شده مربوط به بلاش  
 سوم است ولی این عقیده ضعیف است

## اشك ۲۶ بلاش چهارم - بعد از پدر

بتخت نشست در زمان او باز جنگی با رومیها روی داد توضیح آنکه  
 ولایاتی که در بین النهرین به روم ملحق شده بود شوریدند و جهت آن  
 جنگ خانگی بود که فیما بین پس سی نیوس سیاه (۱) و سپ تیم سیر (۲)  
 در سر امپراطوری در گرفته بود وقتی که سور فاتح شد برای  
 خوابانیدن شورش به بین النهرین آمد و کشتیهائی مثل تراژان  
 بدجله انداخته سلوکیه را گرفت و آدیابن را ضمیمه روم نمود  
 از طرف پارتها مخالفتی بعمل نیامد زیرا دولت پارت در انحطاط بود و  
 بعد چون سور مشکلات جهانگیری را در این صفحات مشاهده کرد  
 تصمیم بر مراجعت گرفت ولیکن میخواست الحضر را بگیرد زیرا در آنجا  
 معبدی بود متعلق به رب النوع آفتاب که از حیث ذخائر و ثروت مشهور  
 آفاق بود و امپراطور چنین غنائمی را نمیتوانست از دست بدهد محاصره  
 الحضر به طول انجامید بدون اینکه نتیجه دهد و این شهر این افتخار  
 را در تاریخ حاصل کرد که بدون کمک خارجی در مقابل دو امپراطور

(۱) — *Pescinius Niger*

(۲) — *Septimus Severus*

روم مقاومت نمود. بالاخره سور از تسخیر آت مایوس شده به عقب نشینی پرداخت ولی آدیابن جزو ممالك رومی گردید و تفوق روم در ارمنستان و ادش<sup>(۱)</sup> مستحکم شد این جنگ از ۱۹۴ تا ۱۹۷ میلادی امتداد داشت و بلاش در ۲۰۸ میلادی فوت کرد انحطاط دولت پارتها در این اوان باعلی درجه بود چنانکه از جریان وقایع پیداست و سواره نظام معروف پارتی که در جلگه ها عملیات حیرت انگیزی میکرد (چنانکه در مورد کراسوس و مارك آنطوان دیدیم) حالا در موقع عقب نشینی سور از بین النهرین هیچ اقدامی نکرد

## اشك ۲۷-۲۸

# بلاش پنجم و اردوان پنجم

بعد از بلاش چهارم دویسر او بلاش و اردوان در سرسلطنت منازعه کردند و بالاخره قرار دادند که بلاش در بابل و اردوان در ممالك غربی ایران سلطنت کنند معلوم است که «دو پادشاه در اقلیمی ننگینند» و جنگ خانگی شروع شد و رمیها فوق العاده خوشحال شدند نوشته اند که امپراطور روم کاراکالا<sup>(۲)</sup>

یسر سیمپ تیم سور وقتی که از این اوضاع مطلع شد از گرفتاریهای دشمن روم بچنگ داخلی به سنای روم تبریک گفت امپراطور مزبور نمیتوانسته تصور کند که دولت اشکانی با وجود انحطاط داخلی دفعه علاوه بر دفعات دیگر نسبت به امپراطوری روم فاتح خواهد شد و پارتها قبل از اینکه ایران بانی را وداع گویند باز یکمرتبه لژیونهای رومی را در هم خواهند شکست تفصیل واقعه ازینقرار است کاراکالا که در ابتداء بلاش پنجم

(۱) ادش شهر مهمی بود که امروزه موسوم به (اورفا) و در نزدیکی دیاربکر واقع است

را به سلطنت ایران شناخته بود بعد سفیری نزد اردوان با هدایا فرستاد و اظهار کرد که اگر اردوان دختر خود را باو بدهد این وصلت باعث تحکیم روابط دو دولتی خواهد شد که تمام عالم آن روزی را در حیطه اقتدار خود دارند در ابتداء اردوان که از رفتار خائنانه کاراکالا نسبت به پادشاه ادیس و ارمنستان مطلع بود راضی باین امر نشد و مؤدبانه جواب ردی داد کاراکالا متقاعد نشده باز سفیری فرستاد و خواهش خود را تکرار کرد اردوان جواب داد که خود امپراطور نباید زن خود را ببرد این بود که کاراکالا با قشون زیادی عازم ایران شد و مجلس جشنی برپا کرد ولی وقتی که اردوان با همراهانش وارد خیمه امپراطور روم شدند رومیها که در کمین بودند بیارت ها حمله کرده همه را کشتند فقط اردوان جانی سلامت در برد پس از اینواقعه شرم آور طوبی نکشید که کاراکالا را در نزدیکی حران کشتند (۲۱۷ میلادی) اما اردوان فوراً مشغول جمع آوری قشون گردید و بطرف قشون رومی شتافت ولی قبل از ورود او به سرحد ایران سفرای ما کری نوس (۱) که جانشین کاراکالا شده بود رسیدند و مذاکرات شروع شد اردوان تخلیه بین النهرین و تادیبه غرامت زیادی را مطالبه کرد ولی پذیرفته نشد و جنگ در گرفت سواره نظام پارتی در این جنگ باز اسلوب قدیم خود را بکار برد و تیرهای تیراندازان ایرانی و نیزه های سوارانی که در زیر پولاد و سوار شتر بودند رومیها را عاجز کرد دوروز جنگ بی نتیجه بود روز سوم قشون ایران کاملاً فاتح شد رومیها تکلیف صلح کردند و صلح بدین ترتیب منعقد شد که رومیها مبلغی بعنوان غرامت بپردازند (مبلغ این غرامت تقریباً بیست کرویر تومان حالیه بود) (۲)

(۱) — *Macrinus*

(۲) مبلغ غرامت را يك ملیون و هفتصد هزار ایره انگلیسی معین کرده اند [سریرسی سایکس - تاریخ ایران]



ولی نخلیه بعضی از قسمتهای بین النهرین که از جنگهای سابق در تصرف رومیها مانده بود بواسطه انقراض دولت اشکانی صورت نگرفت مقدر بود که اینکار بدست سلسله با عظمت ساسانی انجام شود

از کارهای تنگینی که کاراکالا کرده یکی هم این است که در آریل استخوانهای شاهان اشکانی را بیرون آورده دور انداخت از این قضیه معلوم میشود که اشکانیان اموات خود را دفن میکردند اگر چه خبری هم هست که شاهان آخری اشکانی اموات خود را میسوزانیده اند

اردوان را که آخرین شاه اشکانی است بعضی چهارم و برخی پنجم نوشته اند ظن غالب این است که پنجم بوده زیرا اکثر اشخاصی که راجع بتاریخ اشکانیان تتبع کرده اند (که من جمله گوت شمید است) او را اردوان پنجم نوشته اند موافق عقیده گوت شمید اردوان پنجم از سنه ۲۱۶ میلادی بر بلاش پنجم فائق آمد و بنا بر این ابتدای سلطنت او را در تمام ایران از این تاریخ باید دانست در زمان این شاه به واسطه نارضامندی مردم و جنگ خانگی در سر تخت سلطنت و انحطاطی که در تزايد بود سلسله اشکانی منقرض و سلطنت ایران به دودمان ساسانی منتقل گردید شخصی که در این امر قائد و پیشقدم شد اردشیر بابکان بود که بر اردوان پنجم خروج کرد و موفق گردید (۲۲۶ میلادی) چنانکه شرح آن در جای خود بیاید بعد از کشته شدن اردوان در رام هرمز شخصی از اشکانیان آرتاوااس دیس<sup>(۱)</sup> سکه های زیادی زده است ولی معلوم نیست که با اردوان چه نسبتی داشته ظن غالب این است که پسر او بوده است

(۱) Artavasdes

# فصل دوم

اوضاع ایران در دوره پارتیها — تمدن اشکانی

## بسط دولت اشکانی — دوره اشکانی

چنانکه دیدیم ۴۷۰ سال امتداد داشت این دوره را میتوان به سه قسمت تقسیم نمود: در اوایل این دوره که تقریباً یکصد سال دوام آن بود اشکانیان به تحکیم مبانی دولت جوان خود پرداخته دولت باختر را در شرق منهدم و سلوکیها را از ایران اخراج نمودند قسمت دوم دوره عظمت دولت اشکانی است و شاهان اشکانی با بهره مندی در مقابل رومیها و مردمان تازه نفس شرقی مثل سکتها و غیره می جنگند و ایران پارتی یکی از دو دولت عظیمی است که دنیای آن روزی را در تصرف دارند: دولت روم و دولت پارت در قسمت سوم دولت اشکانی رو با انحطاط میرود راجع بحدود این دولت در زمان عظمت آن باید در نظر داشت که خانواده اشکانی بچند شعبه تقسیم شده هر کدام در ممالکی سلطنت کرده اند:

(۱) شعبه اولی در ایران (۲) شعبه دوم در ارمنستان و ولایات مجاور آن مثل اُسُرْیان (ادیس) و غیره (۳) در باختر و صفحات مجاور آن تا پنجاب و سند (۴) در پشت کوههای قفقاز در ممالکی که مابین رود ادیل (ولگا) و قریم واقع است و در آن زمان مسکن مردمان آریانی مثل آلانها و سارماتها و ساساژتها و غیره بوده (۱) بنا بر این حدود دولت ترکیبی اشکانی این است: از طرف غرب رود فرات از سمت شرق کوههای هی مالایا - پنجاب - سند - از طرف جنوب خلیج فارس و بحر عمان و اوقیانوس هند از سمت شمال رود سیحون و بحر خزر و اراضی پشت کوههای

(۱) *Gobineau. His. des Perses.*

قفقاز حدود شمالی و شرقی تقریبی است زیرا مدارکی برای حدود محققه غیر از مسکوکات و بعضی قرائن در دست نیست. از طرف دیگر باید در نظر داشت که شعب پراکنده خاندان اشکانی در بین النهرین علیا و آسیای صغیر و مملکت هندو سکائی نیز سلطنت داشته اند مثل دولت پنت و غیره و چون در زمان اُرد شامات و فلسطین هم تصرف اشکانیان درآمد میتوان گفت که متصرفات دودمان اشکانی برای مدت قلیلی تقریباً به حدود ایران هخامنشی رسید و بلکه از طرف شمال به عقیده بعضی از محققین بالاتر رفت یعنی از کوه های قفقاز هم گذشت

## تشکیلات ایران اشکانی

در باب تشکیلات این دوره اطلاعات مبسوطی در دست نیست زیرا از سلاطین اشکانی کتیبه هائی در دست نیامده که این مسئله را روشن نماید و آنچه در باب اشکانیان میدانیم از منابع رومی و ارمنی و یونانی است با وجود این از سگه ها و اطلاعات ناقصی که بجا رسیده مسلم است که دولت اشکانی دولت بسیطی نبوده بلکه ایران در آن زمان بچند دولت کوچکتری تقسیم شده بود مثل ارمنستان - مدی - آدیابن - فارس - خوزستان - اصفهان ری - کرمان - بزد - باختر - و بعضی قسمتهای هند و غیره این ممالک در امور داخلی استقلال داشتند و مذهب و عادات و سلسله امراء آنها محفوظ بود (شاهان این ممالک غالباً اشکانی بودند) تمکین آنها از شاه بزرگ یا شاهنشاه از این راه معلوم میشد که در موقع انتخاب شاه بزرگ امراء آنها در مجلس مشورت حاضر میشدند و در زمان جنگ فتوونی تهیه کرده بجائیکه دولت مرکزی معین میکرد میفرستادند شهرهای یونانی که از زمان اسکندر و سلوکیها در ایران بنا شده بودند نیز در امور داخلی خود بکلی آزاد بودند و باجی میدادند

مثل سلوکیه که در اداره داخلی خود متقل و شهر آزاد بود در جا تیکه پادشاه محلی نبود از طرف مرکز و الی معین میشد مثل بابل که والی یا وئی تاگسا داشت معلوم است که اگر پادشاهان یا امراء محلی در مملکتی باغی میشدند آن مملکت از آنها انتزاع میگشت چنانکه در ضمن وقایع سلطنت مهرداد اول اشکانی دیدیم که بواسطه طغیان امراء آذربایجان مملکت مزبوره از آنها انتزاع شد جنگهای داخلی و فترتهائیکه در دوره اشکانی پیش آمده و گاهی سی سال طول کشیده ناشی از همین تشکیلات است زیرا مرکزیت دولت قائم نبود در مرکز هم بطوریکه استنباط می شود شاهان اشکانی حکومت مطلقه نداشته اند بلکه مجلس مشورتی بوده که امور مهمه در آنجا حل و عقد میشده مجلس مشورت تشکیل می یافته از شاهزادگان اشکانی که بحد رشد رسیده بودند با از رؤساء هفت خانواده که از نجباء درجه اول بودند گاهی این دو مجلس با هم ترکیب می یافت و روحانیون درجه اول نیز بآن منضم میشدند در اینصورت این مجلس را مفسدان می نامیدند مجلس شاهزادگان و نجباء را مورخین رومی (سنا) نامیده اند اختیارات این مجلس خیلی زیاد بود در صورتیکه مجلس مفسدان چندان نفوذی نداشت در باب دولت اشکانی عجله بیش از این نمی توان چیزی گفت کلیه باید در نظر داشت که دولت پارتها از حیث تشکیلات به رقیبات آوستائی (۱) که در فوق ذکر شده نزدیکتر بود زیرا رؤساء خانواده ها و تیره ها در این دوره بمراتب اختیارات بیشتری داشتند و مناصب و مشاغل عالی در باری و مملکتی بآنها داده میشد چون اختیارات آنها با اقتدارات سلطنتی متضاد بود از این جهت در موقع انتخاب شاه جدید فترتهائی

روی میداد که گاهی چندین سال طول میکشید محققین از مطالعه ترتیبات دولت اشکانی و مقایسه آن با ترتیبات اروپا در قرون وسطی از شباهت زیادی که ما بین این دوره و آن عهد یافته اند در حیرت شده و باین نتیجه رسیده اند که در دولت پارتها (پتودالیم) با ترتیبات ملوک الطوائفی حکمفرما بوده در صورتیکه در دولت هخامنشی اصل مرکزیت تقویت میشده جهت این اوضاع معلوم است: پارتها از مردمان شرقی ایران محسوب و از بابل و آشور دور بودند و با وجود این که شاهان اشکانی میخواستند ترتیبات هخامنشی را اقتباس کنند در مقابل عادتى که در مدت قرون متکثره ریشه دوانیده بود نتوانستند مقاومت نمایند بر این جهت جهات دیگری نیز مزید گردید که در جای خود ذکر خواهد شد

## مذهب پارتها - پارتها زمانی که با سکتاها معاشر

بودند عناصر و آفتاب و ماه و ستاره ها را میپرستیدند بعد که با ایرانیان معاشر شدند آهورامزدا را پرستش کردند و چون در ایران پرستش مهر (میثرا) و ناهید (ناهیتا) رایج بود پرستش آنها هم در معتقدات پارتها داخل شد پس از آمدن اسکندر بایران و شیوع مذهب و تمدن یونانی در ایران پرستش بعضی از ارباب و انواع یونانی نیز جزو مذهب شاهان اشکانی شد مثلاً زوس رب النوع بزرگ یونانیها در ردیف آهورامزدا و آپل لُن رب النوع آفتاب در ردیف مهر قرار گرفت و بعد از آنها دو رب النوع یونانی آرتی میس<sup>(۱)</sup> و هراکل مورد پرستش واقع شدند بنا بر این باید گفت که مذهب آنها مثل تمدنشان ترکیبی بود معلوم

(۱) — آرتی میس در نزد یونانیها رب النوع و هراکل نیم رب النوع بود یونانیها آرتی میس و ناهیتا را یکی میدانستند



است که مذهب هرمزد پرستی در نزد آنها پیایکی اولی خود باقی نمانده  
با معتقدات دیگر آمیخته گردید مثلاً ساختن معبد و مجسمه و صورت  
هرمز و غیره که در نزد پارسی ها بر خلاف مذهب آئین یسنی بود  
بواسطه تقلید از یونان در نزد پارسی ها رواج داشت چیز دیگری نیز در  
زرد اشکانیان دیده میشود که سابقه نداشته توضیح آنکه پرستش اجداد  
را نیز شاهان اشکانی اختیار کرده برای اشک اول مرتبه يك نوع الوهیت  
قائل شدند چنانکه لقب ای فانیس که کلمه یونانی است در روی  
سکه های شاهان اشکانی این مطلب را میرساند و بطوریکه نوشته اند پارسی ها هم  
پرستش اجداد را داشته اند بدین معنی که صورت اجداد را در خانه ها یا نهایت  
مراقبت حفظ و پرستش مینمودند بالاخره بواسطه تقلید از سلوکی ها  
بعضی از شاهان پارسی مثل مهرداد دوم عنوان خدائی اختیار کردند کلمه  
آنچه بخوبی استنباط میشود این است که پارسی ها و شاهان اشکانی نسبت  
بمذهب مدها و پارسیدا بی قید بوده بحفظ آئین اعتنائی نداشتند فقط  
یکی از اشکانیان یعنی بلاش اول در صدد برآمد که آوستا را جمع آوری  
کند ولیکن معلوم نیست که نتیجه گرفته باشد شاید خود این اقدام هم از  
این جهت بوده که نارضا مندی ایرانیها را حس کرده بود و می خواسته  
است از این طریق دلجوئی کرده باشد روحانیون دوره اشکانی باز همان  
مغها بودند شاه اشکانی سمت ریاست روحانیین را داشت و قاضی القضاة  
بود قربانی بایستی توسط مغ ها بعمل آید نفوذ مغها در ابتداء خیلی زیاد  
بود بخدی که مجمع مغها (مغستان) در امور عالیه دولتی نظارت داشت  
ولی بعدها چون شاهان اشکانی از دخالت آنها در امور مکدر بودند  
بمرور از نفوذ آنها کاستند بطوریکه مغ ها عملاً بکلی فاقد اهمیت شدند و  
نارضا مندی آنها یکی از جهات سقوط دولت اشکانی گردید شغل مغها  
منحصر بامور مذهبی نبود بلکه بسیاری از آنها طبیب و مدرس و معلم

و منجم و سالنامه نگار نیز بودند شینیدز و ایرت نوشته سالنامهائی که راجع بوقایع دوره اشکانی نوشته شده بود در زمان ساسانیان از میان رفت و معابدی که اشکانیان ساخته بودند خراب شد مغها لباس سفید در بر می کردند و بسه درجه تقسیم میشدند مغهای درجه اولی جاندارى را نمى کشتند و غذای حیوانی نميخوردند کیلیان اسکندری<sup>(۱)</sup> می گوید در میان مغها فرقه بود که ازدواج را ممنوع می دانست اسزاون نوشته که روحانیون این زمان محافظین آتشکده نامیده می شدند و این عبارت ترجمه آثر وان است که بفارسی امروزه آتشبان میشد از آن چه ذکر شد این نتیجه حاصل می شود که در دوره اشکانیان هم ایران مذهب رسمی نداشته و چنانکه در دوره هخامنشی بابل در معتقدات شاهان نفوذی داشت در این دوره یونان جای گیر بابل شده بود

## زبان و خط پارت ها - زبان این قوم اصلاً

آریان ایران است ولی مقداری از لغات سکائی در آن داخل شده چنانکه اسامی سکائی در آن زیاد است<sup>(۲)</sup> این همان زبانی است که بعدها معروف به زبان پهلوی گردید<sup>(۳)</sup> و ما بین زبان پارسی قدیم و فارسی امروزه مقام وسطی را داراست از زمان اسکندر مخصوصاً از زمان تسلط سلوکی ها بعد زبان یونانی نیز در دربار و در میان نجبای پارتی منتشر شد

(۱) - Clément d'Alexandrie یکی از فعول علمای مسیحی در قرن سوم میلادی بوده

(۲) - چون سکاهای قوم آریانی بوده اند معلوم است که زبان آنها بزبان آریانهای ایرانی نزدیک بوده

(۳) - زبان شناسها براین عقیده اند که (پرتو) که اسم این مردم است موافق قواعدی که از مقایسه زبانهای آریانی استخراج شده است بعدها به (پرتو) و بعد به (پلتو) و (پلتو) مبدل شده است و نجبای پارتی از این جهت خود را (پلتو) و پهلوان نامیدند که منسوب به قوم پارت بودند بنابراین پهلوی و پهلوانی یعنی منسوب پارتها یا نجبای آنها بعدها (در دوره های اسلامی) پلتو پلتو شد و پهلویات را پهلویات گفتند

سکه های اکثر از شاهان اشکانی به زبان و خط یونانی است شاهزادگان اشکانی غالباً زبان یونانی را میدانستند و با ادبیات یونانی آشنا بودند و خود پادشاهان نیز این زبان را فرا میگرفتند چنانکه اردوان اول این زبان را خوب میدانست و اُرد اول ادبیات آرا خوب آموخته و خودش در زبان یونانی تاریخی نوشته بود و چون این علم را دوست میداشت امر کرده بود که تاریخ دوره هخامنشی را از روی اسناد و مدارك آسوری بنویسند در دربار شاهان اشکانی نمایش ها و بازیهای یونانی معمول و مخصوصاً مصنفات اُوری پید<sup>(۱)</sup> یونانی خیلی جالب توجه بود اما دانستن زبان یونانی چنانکه دیده میشود از زمان گودرز به بعد رو به انحطاط گذارده و خطوط یونانی سکه های آن زمان خوانا نیست در باب خط در دوره پارتها آنچه محققین معلوم کرده اند این است که خط آرامی سربانی معمول بوده نه خط میخی دلیل اینمعی دو چیز است یکی سکه هائی است که روی آنها کلمات پهلوی با خط آرامی نوشته شده است ( مثل سکه های مهرداد چهارم و بلاش اول و سوم و چهارم و پنجم و اردوان پنجم و غیره ) و دیگر سه نسخه نوشته است که در اورامان کردستان در ۱۹۰۹ پیدا شده و دو نسخه از آن به خط یونانی و سومی به زبان پهلوی و خط آرامی است هر سه روی پوست آهو نوشته شده و متعلق به دوره اشکانیان است زیرا تاریخ آن سنه سیصد اشکانی است که مطابق سنه ۵۳ میلادی میشود ولیکن نباید تصور کرد که خط میخی بکلی متروک بوده زیرا در بابل لوحه هائی یافته اند که متعلق به دوره اشکانی است و بخط میخی نوشته شده در این لوحه ها مطالب قانونی و نجومی و سرود های مذهبی مندرج است ( مضمون این لوحه های كوچك را تقریباً چهارده سال قبل استیر سمانی پُر منتشر کرده ) وقتی که اشکانیان بارومیدها مواجه

(۱) -- Euripide



شدند در ابتداء زبان یونانی را در روابط خود استعمال می کردند ولیک بعد بواسطه ارتباط زیاد با رومیها و توقف شاهزادگان اشکانی در روم تمدن رومی در دربار اشکانی نفوذ یافت کثرت ارتباط اشکانیها با رومی و عده پارتیهائی که در روم اقامت داشتند باندازه بود که در زمان تیسریوس (۱) قبضه روم از پارتیه بکدسته سواره نظام تشکیل شده بود این دسته در جنگی هم فاتح شد و بر رئیس آن که ارنسپاد (۲) پارتی و حقوق ملت روم داده شد

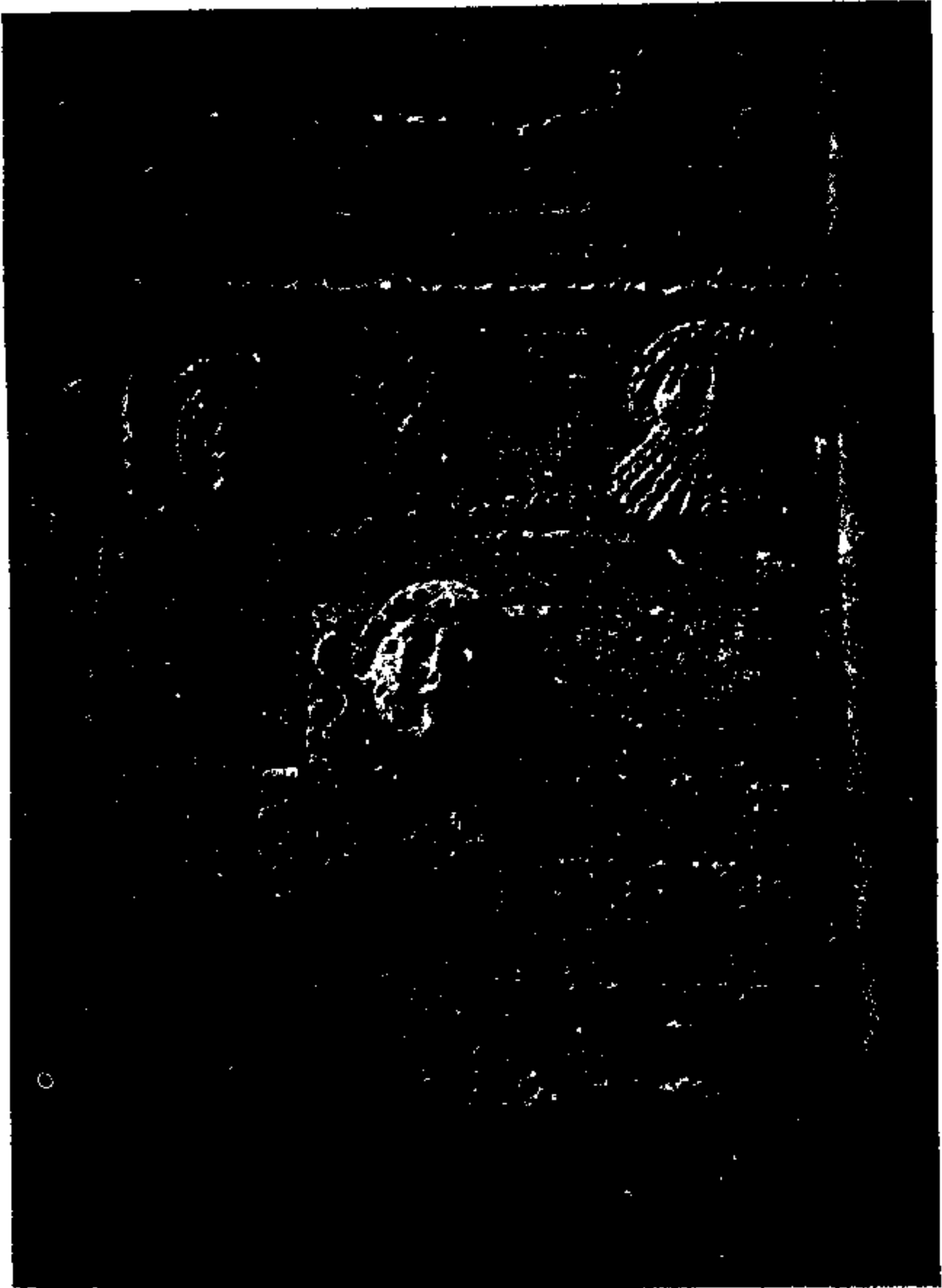
## صنایع و فنون پارتیه - از شاهان اشکانی

باستثنای یکی دو فقره هنوز آثاری از معماری و حجاری بدست نیامده پایتخت آنها اول هکاتمپیلُس (شهر صد دروازه) در نزدیکی دامغان بوده به ری بعد از آن تیسفون که در ساحل یسار دجله بنا شده بود (۱) شهر در مقابل سلوکیه واقع بود در اینجا هم آثاری از اشکانیان نمائند کتیبه هم عجلتاً از اشکانیان بطوریکه معمول شاهان هخامنشی بوده دید نمیشود بنا بر این باید گفت که در تمدن پست تر از پارسی ها بوده اند بموجب تحقیقات علماء آثار عتیقه چند خرابه از اشکانیان مانده که اقرار ذیل است خرابه معبد کنگاور که شباهت زیادی بمعابد یونانی دارد و بطوریکه نوشته اند معبد دیان (۲) رب النوع یونانی بوده در همدان نیز معبدی بوده باسم اناهیتا یا ناهید و بطوریکه رومی ها نوشته اند در آن زمان آنجا قربانی میشده است ستونهای این معبد شبیه یکی از شیوه های ستون سازی یونانی بوده در هاترا که معروف به الحضر و در

۱) - *Tibérius*

۲) - *Ernespad*

(۲) - *Diane* رب النوع ماه بوده



الحضر - گلوئی و حجاریهای برجسته طالار جنوبی قصر اصلی  
صورت های پارتی

۱-۲-۳

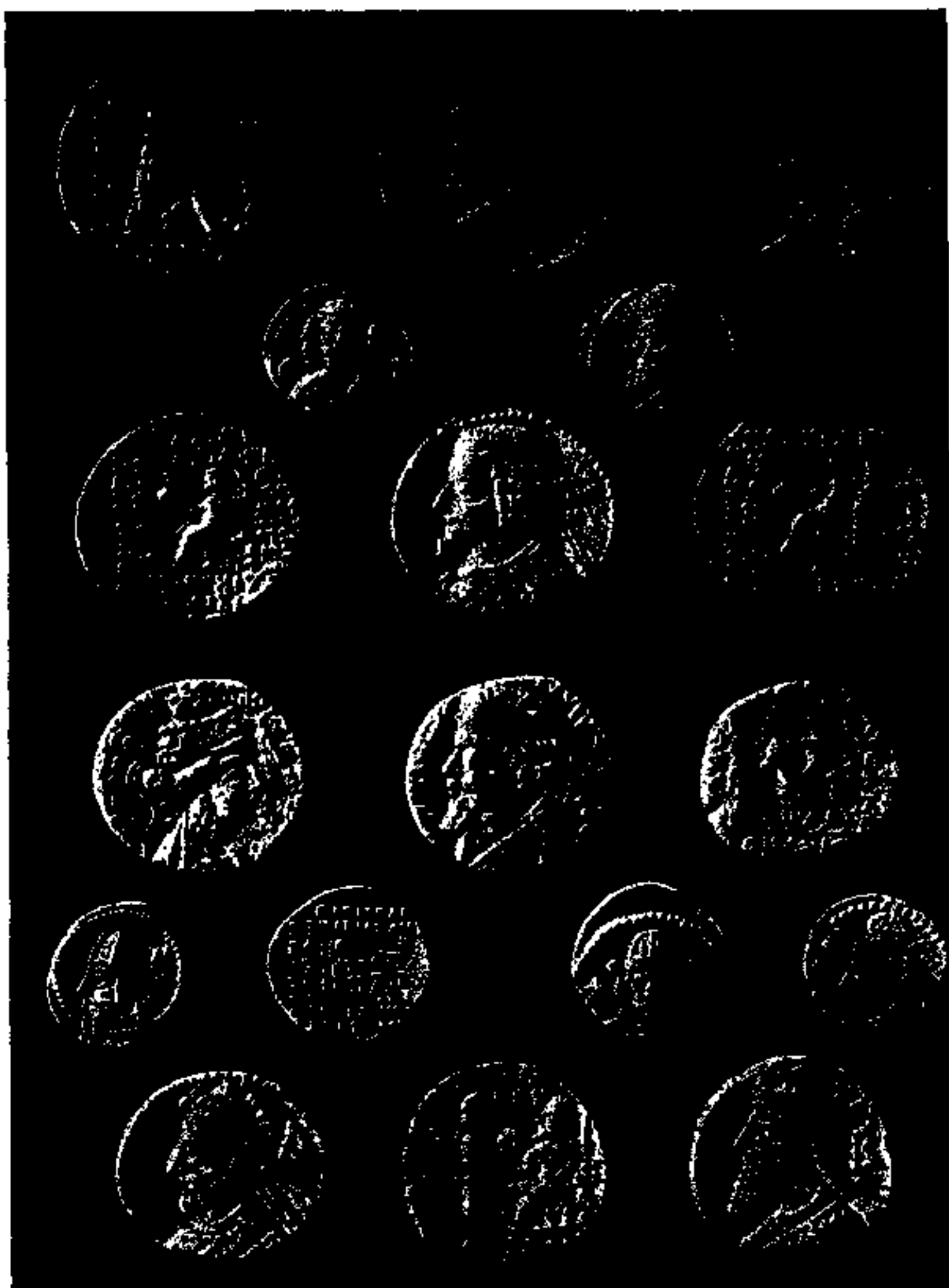
۴-۵

۶-۷-۸

۹-۱۰-۱۱

۱۲-۱۳-۱۴-۱۵

۱۶-۱۷-۱۸



دیرختم (درهم) و چهار درختی شاهان اشکانی

مهرداد دوم ( ۱-۲-۵ ) فرهاد سوم ( ۳-۴-۸ ) فرهاد چهارم ( ۶-۷ )  
 فرهاد پنجم و موزا ( ۹-۱۰ ) اردوان سوم ( ۱۱ ) آرتاشاست ( ۱۲ )  
 بلاش سوم ( ۱۳-۱۴ ) خسرو ( ۱۵ ) بلاش دوم ( ۱۶ ) بلاش سوم ( ۱۷-۱۸ )  
 ( از کتاب زاره صنایع ایران قدیم )

کنار بین دجله واقع است خرابه هائی است که تقریباً هزار ذرع شعاع آن است در اینجا معماری ایرانی دیده میشود ولیکن طاقها شیوه رومی است در بیستون گودرز تقلید از داریوش اول کرده و باحجارهای دیواری فتح خود را نسبت بمهرداد و کاسیوس نشان داده و کتیبه هم نویسانده که بزبان یونانی است شاه روی اسب است و نیزه در دست دارد که حرکت میدهد و رب النوع فتح بالای سر او پرواز میکند حجارهائی هم در سنگ ساوولک<sup>۱</sup> در کوههای بختیاری در ۱۸۴۱ بارون دوبد<sup>(۱)</sup> یافته که بعضی از محققین نسبت به دوره اشکانی میدهند (چنانکه در ذیل بیاید) در ایران راجع به صنایع اشکانی بغیر از سکه ها چیزهای زیاد بدست نیامده ولیکن در شهر تدمر واقع در شامات که واسطه تجارت مابین ایران و دریای مغرب بوده و نیز در هند از حفاریات اشیائی بدست آمده که مربوط به دوره اشکانی است و بهمرفته صنایع این دوره خیلی کم و از صنایع دوره هخامنشی نیست تر است<sup>(۲)</sup> راجع به سکه های اشکانی در ذیل ذکری خواهد شد از فنون این دوره اطلاعی در دست نیست و چیزی که مورد شبهه نیست فنون جنگی است که در نزد پارتها خیلی متداول بوده مخصوصاً اسب سواری و تیر اندازی را جوانها بایستی فرا گیرند يك نوع فن جنگی معمول سوار های پارت بوده که معروف یونانی ها و رومیها است و مورخین آنها این شیوه را مخصوص پارتها دانسته اند شیوه مزبور مشهور است بچنگ گریز بدینمعنی که جنگیهای پارتی بعد از قدری جنگ رو بفرار گذاشته قیقاج تیر میانداختند و بعد از اینکه دشمن را بجاهای بی آب و علف با عاری از آذوقه میکشاندند برگشته

(۱) - *Baron de Bode*

(۲) - تدمر را یونانیها پالمیر مینامیدند خرابه های این شهر در صحرای شامات و نزدیک فرات واقع است و آثار و دلالت میکند که سابقاً رونق زیادی داشته

و از هر طرف به دشمن تاخته کار او را میساختند سربازان یونانی و رومی در مقابل سوارهای پارتی که نهایت مهارت را در تیراندازی و حرکت دادن اسب داشتند غالباً بیچاره میشدند بدینجهت وقتی که به افواج رومی (اژیونها) امر میشد که بطرف ایران حرکت کنند لرزه براندام سربازان رومی میافتاد و جهت اینکه امپراطورهای روم با وجود علاقه مفراطی که به تسخیر ایران و هند داشتند نتوانستند هیچگاه از رود دجله یا از آذربایجان گذشته بداخله مملکت نفوذ یابند و اگر هم گاهی موقتاً از دجله گذشته اند بعد مجبور شده اند که خاک ایران را ترك كنند همین نکته است زیرا باشیوه مذکور پارتها و قطع خطوط ارتباطیه آنها با تکیه گاه قشون شکست و فتنای آنها حتمی بود ولیکن پارتها از فن محاصره و استعمال آلات و ادوات محاصره بهره نداشتند چنانکه آلات محاصره و قلعه گیری رومیهارا وقتی هم که میگرفتند خراب میکردند پیاده نظام تعریفی نداشته و نیز دیده نمیشود که قشون جاویدان دوره هخامنشی در این دوره هم باشد از علوم دوره اشکانی چیزی نمی شود گفت چه آثاری نمائند ولی از آنجا که چیزهای بسیاری که در زمان اشکانیان معمول بوده در دوره ساسانیان نیز محفوظ مانده میتوان استنباط کرد که در این دوره هم مثل دوره ساسانیان مغها خواندن و نوشتن و حساب کردن را بمردم می آموختند

## خانواده پارتها - راجع بخانواده پارتها نیز اطلاعات

زیادی در دست نیست ولیکن از نویسندگان خارجه که معاصر با اشکانیان بوده نوشته اند نتیجه ذیل حاصل میشود تعدد زوجات در نزد پارتها متداول بوده ولیکن بیش از يك زن عقدی نمیتوانستند



داشته باشند و تعدد همخواه ها در میان آنها و بخصوص در خانواده سلطنتی از زمانی متداول شده بود که به زودت رسیده بودند زیر آزدگانی صحرا گردی مانع از داشتن زنهای متعدد است در هر حال آنچه به تحقیق پیوسته این است که شاهان و نجباء همخواه های زیادی داشتند مثل اینکه سورناسردار معروف پارتی و قتیکه بجنک کراسوس میرفت دو یست عرابه برای حمل حرمخانه خود تخصیص داد (شاهان و سرداران پارتی عادت داشتند که زنهای خود را در موقع جنگ همراه داشته باشند) شاهان اشکانی زن خود را از شاهزاده خانمها بالاقل زنهای پارتی انتخاب میکردند زن قبل از فوت شوهرش نمیتوانسته شوهر دیگر اختیار کند یعنی طلاق جائز نبود ولیکن زن محترمه در صورت عدم رضایت از شوهر خود به آسانی طلاق میگرفته مرد فقط در چهار مورد میتواند زن خود را طلاق بدهد

۱ - وقتی که زن عقیمه بود

۲ - بجادوگری میپرداخت

۳ - اخلاقش فاسد بود

۴ - امام قاعده را از شوهر پنهان میکرد بعضی از مورد خین خارجه ازدواج شاهان اشکانی را با اقرباء و خویشان نزدیک با نهایت نفرت ذکر میکنند چنین نسبتی را نیز هرودوت به کبوجیه و پلوتارک به اردشیر دوم هخامنشی داده اند ولیکن بعضی از نویسندگان پارسی زردشتی این نسبت را رد کرده میگویند کله خواهر را در مورد اشکانیان نباید بمعنی حقیقی فهمید کله شاهزاده خانمها را شاهان پارتی خواهر میخواندند زیرا از يك دودمان و خانواده بودند و دختر عمو و نوه عمو و غیرها نیز در تحت این عنوان در میآمدند

ولی چون در تاریخ نویسی باید حقیقت را جستجو کرد و نوشت حاق مسئله این است که ازدواج با اقربای خیلی نزدیک در ایران قدیم موسوم به

خوتک دس و پستدیده بوده (۱) و ظاهراً جهت آزا حفظ خانواده و پاکی نژاد قرار میدادند ولی معلوم است که زردشتی های ازمنه بعد آن را مثل سائر ملل فوق العاده مذموم دانسته اند چنانکه امروزه هم از چنین نسبی کاملاً مزده و مبرا میباشند زنهای پارتها با مردها خلطه و آمیزش نداشته اند ولیکن بعضی از ملکه ها بطوریکه از سکه های شاهان اشکانی و بعضی آثار دیگر معلوم میشود در مجالس جشن حاضر میشدند چنانکه فرهاد پنجم با مادر خود به تخت نشست و سکه های او صورت مادر و فرزند را داراست و حجار بهای تنک سا اولک که بارون دو بُد در کوههای بختیاری در سنه ۱۸۴۱ ق. م یافته و بعضی از محققین مربوط به دوره اشکانی میدانند این نظر را تأیید میکند اینجا ملکه در میان شش نفر مرد که دو نفر از آنها نیزه در دست دارند دراز کشیده و مغبی مشغول خواندن دعا است و این مجلس بطوریکه میگویند نشان میدهد که شاه به شکار رفته و ملکه نگران و منتظر مراجعت اوست و مغ برای سلامتی شاه دعا میخواند ولیکن آنچه از قرائن بدست آمده قاعده عمومی بر جدا بودن زنها از مردها بوده زیرا اندرونی نجبای پارتی از بیرونی مجزا بوده و زنها در زندگانی خارجی مردها شرکت نمیکردند کلیه مقام زنها نزد پارتها پست تر از مقام آنها نزد مدها و پارسها بوده یکی از خصائص دوره اشکانی عدم مداخله زنها است در امور دولتی این است که برخلاف بعضی از شاهان هخامنشی در این دوره نفوذ حرم سرا و خواجه سرایان در امور درباری و دولتی هیچ دیده نمیشود جنایاتی که در خانواده واقع میشد مثل قتل زن بدست شوهر یا پسر و دختر بدست پدر و یا خواهر بدست برادر یا جنایاتی ما بین پسران و برادران

بعدلیه رجوع نمیشد و بایستی خود خانواده قراری در موارد اینگونه جنایات بدهد زیرا به عقیده پارتها این نوع جنایات بحقوق عمومی مربوط نبود و تصور میکردند که فقط بحقوق خانواده خلل وارد میآورد و لیکن اگر دختر یا خواهر شوهر دار موضوع چنین جنایتی واقع می شد امر بعدلیه محول میگشت زیرا زنی که شوهر می کرد جزو خانواده شوهر محسوب میشد از مجازاتهای این دوره اطلاعی در دست نیست و همینقدر معلوم است که مجازات خیانت زن به شوهر خیلی سخت بوده و مرد حق کشتن زن را داشته و دیگر اینکه اگر کسی مرتکب عمل شنیعی بر ضد طبیعت میشد بایستی خود کشتی کند و در این باب پارتها باندازه سخت بودند که هیچ استثنائی را روا نمیداشتند این است مختصری از اوضاع خانواده پارتها که بما رسیده راجع به زندگانی پارتها آنچه معلوم است این است : همه قسم گوشت میخوردند شراب خرمای زیاد می آشامیدند جنگ و شکار را دوست داشتند انواع بازیها و ورزشها در نزد آنها خیلی معمول بود و در آخر مجالس میهمانی میرقصیدند آلات موسیقی آنها فی و تنبور بوده

## تاریخ پارتها - چنانکه دیده میشود شاهان اشکانی دو تاریخ (۱) داشتند

- ۱ - سلوکیدی یا ماههای مقدونی
- ۲ - پارتی یا ماههای آوستائی اولی از ۳۱۲ ق. م و دومی از ۲۴۷ یعنی از بدو سلطنت اشك دوم تیرداد اول شروع میشد روی سکه ها و اسناد دولتی هر دو تاریخ ذکر می گردید و لیکن مابین مردم فقط تاریخ پارتی معمول بود در لوحه هائی که در بابل یافته اند و متعلق به دوره اشکانی است فقط تاریخ پارتی ذکر شده و چون اسم خرداد ماه (۱) - مقصود از تاریخ حساب روز و ماه و سال است



هَئَوَرَوَاتَات<sup>(۱)</sup> برده شده معلوم میشود که ماههای تقویم پارسی همان ماههای آوستائی بوده

## تجارت در دوره اشکانی - در

باب تجارت ایران در این دوره اطلاعات زیادی در دست نیست ولیکن از بعضی قرائن چنان استنباط میشود که ایران بواسطه موقع خود مابین چین و هند از يك طرف و ممالك غربی از طرف دیگر تجارت خارجه داشته چنانکه از نوشته های مورخین چینی معلوم است که در زمان مهرداد دوم اشکانی سفارتی در دفعه اولی بایران آمده (مابین ۱۲۰ و ۸۸ ق. م.) و نیز در ۹۷ میلادی کان یینگ<sup>(۲)</sup> نام از طرف سردار معروف چینی پان چا او بایران و روم فرستاده شده این سفیر از شهر سد دروازه و همدان تا بابل رفته و میخواست از خلیج فارس تا خلیج عقبه از راه دریا برود ولی بعد منصرف شده و چنین بنظر می آید که دولت وقت نخواسته که چینی ها راه های دریائی را بدانند و بعد از چندی باز سفیری آمده و مینویسد که تاتسین یعنی رومیها میخواهند از راه ایران با چین تجارت نمایند ولی آنسیه یعنی پارثا مانع اند و میخواهند که تجارت ابریشم چین توسط آنها بشود بعد دیده میشود که بواسطه این محامعت امپراطور روم مارك اُریل آنطوان<sup>(۳)</sup> در ۱۶۶ مال التجاره مثل استخوان فیل و لاک پشت از راه هند و چین بچین میفرستد این اطلاعات دال است بر اینکه ایران واسطه تجارت مابین غرب و شرق بوده از طرف دیگر بودن شهری مثل بابل در قلمرو ایران و وجود شهر های یونانی مثل

(۱) — Haurvatāt

(۲) — Kan-Ying

(۳) — Marc - Aurèle - Antoine

سلوکیه و غیره در ایران البته تجارت با رومقی را اقتضاء میکرد.

## مسکوکات اشکانی - اشکانیان مسکوکات

طلا و مسی نداشته اند و تمام مسکوکات آنها فقط از نقره و برنج بوده در زمان آنها پول طلا بایران فقط از راه تجارت وارد میشده در سلطنت اردوان بواسطه غرامتی که رومیها بایران پرداختند طلای زیادی بایران وارد شد سکه های طلای رومی را آئوری<sup>(۱)</sup> میگفتند (که مانند دریک هخامنشی بمعنی طلائی است) این پول در ایران و در سایر قطعات آسیای غربی تا زمان سلطه اعراب خیلی رایج و متداول بوده آئوریهای روم و بیزانس<sup>(۲)</sup> مختلف بود چنانکه گاهی ۴۰ و گاهی ۷۲ آئوری به يك پوند یا لیبرای طلا بالغ میشده زمانیکه ۴۰ آئوری يك لیبرا بوده این سکه هشت گرام و دو عشر وزن داشته زیرا لیبرا ۳۲۸ گرام یا ۶۵ مثقال تقریباً وزن داشته وقتی که ۷۲ آئوری يك لیبرا بوده هر آئوری چهار گرام و نیم تقریباً وزن داشته و ۲۵ دینار رومی محسوب میشده سکه نقره اشکانیان را درخم می گفتند و این لغت یونانی است وزن درخم گاهی قدری بیش از چهار گرام و گاهی کمتر بوده و در تمام آسیای غربی رواج داشته و با دینار رومی رقابت می نموده سکه های اشکانی چهار درختی و يك درختی است ظن غالب این است که اولی را در شهر های یونانی ایران سکه میزدند<sup>(۳)</sup> کلیه سکه های اشکانی خوب ساخته نشده و در ظرافت پست تر از سکه های ساسانی است القابی که شاهان اشکانی اختیار کرده اند خیلی مختلف و هر کدام تقلید سکه يك دولتی

(۱) - *Auri (Aurus)*

(۲) - *Bysance* اسم سابق قسطنطنیه بود قسطنطن اول که امپراطور روم بود در اوایل قرن چهارم میلادی اسم خود را باین شهر داد روم شرقی را گاهی امپراطوری بیزانس میگفتند

(۳) - *Percy Gardner . Parthian Coinage*

است مثلاً شاه بزرگ و شاه شاهان تقلید از هخامنشی ها است عادل - فاتح - خدا (۱) تقلید از سلوکید ها اپی فانیس (۲) تقلید از یونانی ها و بالاخره اُتُکرات (۳) تقلید از قیصر رومی است در روی سکه ها صورت شاهان اشکانی است که روی تخت نشسته و کمانی بدست گرفته زه آن را کشیده اند بعضی سکه ها صورت ارباب انواع یونانی را مثل آپلُن (۴) و پالاس (۵) و غیره داراست شاهان اولیه اشکانی در روی سکه ها خود را محب یونان مینامند (۶) بنا بر آنچه گفته شد معلوم است که در دوره اشکانی پایه پول ایران برنقره بوده نه بر طلا (عکس دوره هخامنشی) در باب خط سکه ها در فوق ذکری شده

## مذاهب خارجی - نسبت بمذاهب خارجی شاهان

اشکانی همان نظر انماض را که از خصائص شاهان هخامنشی بود اعمال میکردند و جنگهای مذهبی در این دوره هیچ دیده نمیشود مخصوصاً اشکانیان نسبت بملت یهود رؤف بودند و از آنها بر ضد رومیها حمایت میکردند چنانکه در سال ۴۰ میلادی یهودیها موفق شدند که هرود (۷) تحت الحمايه رومیها را از فلسطین بیرون کرده پادشاهان ملی خود را برقرار کنند و ماثاتیا (۸) بکمک یارنها به تخت نشست اسم سابق خود را باسم آنتیگون (۹) مبدل کرد اگر چه سه سال پس از این واقعه رومیها بر

(۱) - *Dikaioi Nicatari Theos*

(۲) - *Epiphanes*

(۳) - *Autocrate*

(۴) - *Apollon* (رب النوع آفتاب)

(۵) - *Pallas* (ربة النوع جنگ)

(۶) - *Philhellène*

(۷) - *Herode*

(۸) - *Mathathia*

(۹) - *Antigones*

یهودیه‌ها غلبه کردند ولیکن آنها باز اشکانیان را جانشین کوروش بزرگ دانسته و همواره چشم خود را بطرف دربار ایران دوخته از آنجا منظر کمک بودند احترام آنها نسبت به شاهان ایران تقریباً همان بود که راجع به کوروش ذکر شده بمذهب مسیحی و سایر مذاهب هم اشکانیان با نظر اغماض مینگریستند و این اغماض باندازه بود که از سرایت مذاهب خارجه بایران جلو گیری نمیداد فقط درباره بلاش اول نوشته اند که چون متعصب بوده نسبت به انتشار مذاهب خارجه در حدود ایران بمنظر بد مینگریسته و نسبت به یهودیه‌ها همراهی نداشته بلکه میخواسته سواره نظام پارتی بکمک در می‌ها در جنگ فلسطین شرکت کند ولی و *و سپاسین* (۱) قیصر روم از سوء ظنی که به پارتیه‌ها داشته است پیش نهاد او را نپذیرفته این همان بلاش است که میخواسته است آوستا را جمع آوری کند

نتیجه - از آن چه راجع به تمدن پارتیه‌ها و اشکانیان گفته شد این نتیجه حاصل میشود که تمدن آنها ترکیبی بوده یعنی روی متن آریایی ایرانی اثراتی از عادات و اخلاق و مذهب سکائی مانده بود و بعد از آمدن اسکندر بایران تمدن یونانی نیز اثراتی از حیث عادات و مذهب و زبان و خط و غیره در شاهان اشکانی و نجباء و درباریان گذاشت بنا بر این تفاوت پارتیه‌ها از مدها و پارسیها از این حیث بود که پارتیه‌ها بواسطه دوری از بابل و آسور ترتیبات و تشکیلات آریایی را بیش از مدها و پارسی‌ها محفوظ داشته بودند تا آنجا که تمدن یونانی در اشکانیان و نجبای پارتی بمراتب بدیستر بود زیرا اشکانیان و پارتیه‌ها از حیث تمدن از مدها و پارسی‌ها عقب بودند و طبیعی است که بعد از استیلای مقدونی‌ها و سلوکیها که در واقع یونانی بوده تمدن عالی تری داشتند پارتیه‌ها بیش از مدها و پارسی‌ها

(۱) - *Vespasien*.

در تحت اثر آنها واقع شدند با وجود این تمدن یوسی در بریں چنانکه در فوق گفته شد سطحی بود و در نزد پارسیها هم هیچ بعمق نرفت کنت گوبی نو (۱) بر این عقیده است که دولت پارت از حیث تشکیلات سیاسی نمونه صحیح تشکیلات آریانی بوده و اثرات سکائی در پارتیها بهیچوجه آنها را از ترتیبات آریانی منحرف نکرده بود زیرا خود سکاها هم آریانی بودند نویسنده مذکور بعد از ذکر ترتیبات سیاسی اشکانیان که مبتنی بر آزادی شخصی و تساهل در امور مذهبی ملل تابعه بوده باین نتیجه میرسد که جریان تاریخ آریانیهای ایرانی مثل جریان تاریخ ملل اسکانديناوی و ژرمن ها بوده و تمام خصائص آن را از حیث شجاعت ذاتی و شهامت اخلاقی داشته با انقراض اشکانیان تاریخ ایران به مجرای دیگری افتاده زیرا با تعصب فوق العاده مغها نسبت به مذاهب خارجه در دوره ساسانی و نیز با مرکزیت شدیدی که در دوره هخامنشی ها هم سابقه نداشت و ساسانیان انرا ایجاد کردند ایران ساسانی از حیث تشکیلات در تحت تاثیرات ملل سامی نژاد آسیای پیشین و بیزانس و روم در آمد و از این زمان تاریخ ایران قدیم از تاریخ ملل مذکور جدا شده در مجرای جدیدی جریان یافت مصنف مذکور بقدری در این عقیده خود راسخ است که تاریخ آریانیهای ایرانی را با انقراض اشکانیان ختم میکند.



## فصل سوم

مقایسه دولت اشکانی با دولت هخامنشی -- جهات انقراض اشکانیان

بزرگ شدن پارتها امر طبیعی بود زیرا از اقوام بزرگ آریائی که بایران آمده بودند اینها یگانه قومی بودند که هنوز بمیدان سیاست داخل نشده یا با اصطلاح روی کار نیامده بودند و بعد از مدها و پارسها میبایست نوبت بآنها برسد از طرف دیگر و قتی که دولت هخامنشی منقرض شد نه مدها میتوانستند استقلال ایران را برگردانند و نه پارسها زیرا طبقات عالی آنها دیگر تازه نفس نبودند و حکومت و اقتدار و ثروت بیشمار آنها را در تعیشتات زندگانی با تحمل غوطه ور و بالنتیجه ست و ضعیف کرده بود (چنانکه از تاریخ اواخر دوره مدها و پارسها بخوبی این فتور و سستی احساس میشود) بنا بر این پارتیها که هنوز لذایذ این نوع زندگانی را نچشیده و تازه نفس و قوی بودند قدم بعرصه ایران بانی گذاشته سلوکیها و یونانیها را از ایران خارج و دولتی تشکیل کردند که قریب به سیصد سال با رومیهای عالم گیر هم سری کرد و حتی در زمانی که در داخله ایران موقع اشکانیان سخت و مقامشان متزلزل بود صلح را با غرامت زیاد به رومیها تحمیل نمود پارتیها وقتی که ایران مدار شده حدود ایران را از هیمالایا تا دجله و فرات و از کوه های قفقاز تا خلیج فارس رساندند دولتی تشکیل دادند ترکیبی و ایران شکل دول متحد را یافت اینهم امر طبیعی بود زیرا اولاً پارتیها بواسطه دوری از بابل و آسور ترتیبات دولت های قبل از تاریخ آریائی را بطوریکه از آوستا استنباط میشود بهتر حفظ کرده بودند و موافق این ترتیب ده یویت ها یا خسروها پادشاهان محلی محسوب

می شدند جهت دیگر آن اوضاع این بود که مدها و پارسها\* از آنها متمدن تر بودند و در این موارد دادن استقلال داخلی و حفظ پادشاهان محلی از گذشتهائی است که اوضاع و احوال اقتضاء میکند چنانکه شاهان هخامنشی نسبت به شهرهای یونانی در آسیای صغیر و فینیقیه و قبرس تا اندازه همین گذشت ها را کردند با این تفاوت که شهرهای مزبور در دولت شاهنشاهی هخامنشی حکم جزایری را داشت که در اوقیانوسی پراکنده باشند ولیکن در دولت اشکانی تمام بدن دولت از این نوع اجزاء و قطعات ترکیب شده بود (۱)

تفاوت دیگر شاهان اشکانی با شاهان هخامنشی این بود که هر چند هخامنشیدها چیزهائی از ملل متمدنه تابعه اقتباس میکردند ولیکن در آن چه اخذ می نمودند همیشه تصرفاتی کرده آرا با اوضاع ایران موافقت می دادند و نیز اگر چه به رسوم و عادات ممالك تابعه با نظر اغماض مینگریستند و حتی مادامیکه در ممالك تابعه بودند موافق آن رفتار میکردند ولیکن هیچگاه دیده نمیشود که عین آن رسوم و عادات را در دربار خود مجری داشته باشند راجع به مذاهب خارجه نیز همین اصل را تعقیب می کردند یعنی بمذاهب خارجه با نظر تساهل نگریسته حتی خودشان هم آئین مذهبی ملل تابعه را در معابد آنها بجا می آوردند ولیکن هیچگاه دیده نمیشود که شاهان هخامنشی در کتیبه ها اسمی از ارباب انواع ملل تابعه برده باشند اهور مزدا و میتر و (۱) - موافق روایت یارسیها اسکندر در موقع مرض و احساس نزدیکی مرگ با ارسطو شور کرد که چه میتوان کرد تا آنکه ایران بعد از مرگ او از مقدونی مجزئ نشود از در جواب گفت ولات ( ساتراپ ها ) را پادشاهان محلی کن تا برضد مقدونی متحد شوند و او چنین کرد اگر این روایت صحیح باشد ملوک الطوائفی قبل از قوت گرفتن یارسیها و اشکانیان در ایران ریشه دوانیده و اینهم یکی از جهات اوضاع مذکوره بود از تاریخ نیز معلوم است که سلکوس اول بنا بر همین نظر ممالك وسیعه خود را به هفتاد ایالت ( یا ساتراپی ) تقسیم کرده بود

اناهیتا معبود خود ابرانیها بودند بعبارة آخری سیاست شاهان هخامنشی روی دو اصل قرار گرفته بود : ۱ - حسیات ملی و مذهبی اقوام و ملل تابعه را مجروح نکنند : ۲ - در آن واحد قومیت و مذهب خود شانرا حفظ نمایند در دوره اشکانی اصل اول کماکان مجری است ولیکن حاصل دوم توجهی نمیشود و انواع مذاهب و عادات و رسوم و القاب و عناوین خارجه در دربار ایران نفوذ می یابد چنانکه می بینیم خط و ارباب انواع و واحد مقیاس نفوذ از یونان است و حتی شاهان اشکانی خود را در روی سکه ها «محب» یونان می نامند تاریخ ( زمان شماری ) و بعضی القاب و عناوین سلوکی است زب و بعضی عادات و اخلاق رومی است معلوم است که این اوضاع برخلاف حسیات ملی پارسیها و حتی خود پارتها بود لذا حسیات ملی آنها مجروح میشد روحانیون هم از وقتی که از نفوذ آنها کاسته بود باین تنفر عامه دامن میزدند و چون مشاغلی داشتند که ب مردم نزدیک بودند معلوم است که نا رضا مندی آنها اثرات عمیق در مردم میگذاشت این بود که خرد خرد اسباب سستی و ضعف دولت پارتها فراهم شد و با وجود اینکه دولت اشکانی در سیاست خارجه خود قوی بود زیرا چنانکه دیدیم حتی در زمان اردوان پنجم به رومیها شکست داد و غرامت زیادی گرفت با وجود این در مقابل نارضا مندی داخلی نتوانست مقاومت کند و سلسله اشکانی منقرض شد بنا بر این انقراض اشکانیان بانقراض هخامنشیها شبیه نیست انقراض سلسله آخری از ضعف دولت هخامنشی حاصل شد یا بعبارة آخری از فقدان شاه و رجال عاقل و قوی الاراده که بتوانند اوضاع داخله را اصلاح و سیاست خارجه را با دست قوی اداره کنند و اگر چنین اشخاصی پیدا میشدند ایران بدست



اسکندر نیافتاد زیرا وسائل جلوگیری متعدد و کاملاً در حین امکان بود ولیکن اسباب انقراض اشکانیان از نارضا مندی اهالی ایران روی داد و چاره نداشت جز اینکه شاهان اشکانی اسلوب و روش شاهان خوب هخامنشی را پیش گیرند شاید بلاش اول در این صدد بوده ولیکن نتوانسته یا موقع گذشته بود یا وجود این ملاحظات باید از روی انصاف گفت که دوره پارتها و اشکانیان صفحات درخشانی به کتاب تاریخ ایران داخل کرده زیرا در این دوره کار هائی در موقع خود انجام شده که از مدها و پارسیها در آن موقع ساخته نبود راست است که اشکانیان بر خلاف هخامنشی ها و ساسانیان از حیث تشکیلات و صنایع و غیره چیز مهمی برای اخلاف خود نگذاشتند ولیکن \* در مدت پنج قرن حمایت شرق را بعهده گرفتند<sup>(۱)</sup> و بواسطه شجاعت و مردانگی کاملاً موفق شدند اما پارسیها در مدت پنج قرن حکومت پارتها تجربه هائی آموختند و درسهای عبرت گرفتند و ضمناً خستگیهای عالم مداری سابق را در کرده باز حاضر شدند که ایران بانی را از سر گیرند زمینه هم حاضر بود که بایک جنبش مجدانه بمقصود برسند و چنین کردند و رسیدند

(۱) - Percy Gardner . Parthian Coinage

# فصل چهارم

## پادشاهان پارس در دوره اشکانی

چنانکه در فوق گفته شد شاهان اشکانی از ممالك بدان باج و فرستادن قشون در موقع جنگ اکتفا میکردند و بنا بر این ممالك مختلفه که در جزو دولت اشکانی درآمده بودند استقلال داخلی خود و حتی سلسله پادشاهان محلی را حفظ میکردند از آن جمله پارس است چون در باب سایر ممالك ایران اطلاعات درستی در دست نیست و بعکس از پادشاهان پارس سکه هائی بدست آمده که تقریباً اسامی تمام پادشاهان محلی را میتوان از روی آن سکه ها بدست آورد بذکر آن بطور اختصار میپردازیم زیرا بواسطه اهمیتی که پارس در دوره هخامنشی و ساسانی داشته مهم است بدانیم که در دوره اشکانیان وضع این مملکت چه بوده و مذهب و عادات و اخلاق پارسی ها بعد از شاهان هخامنشی چطور محفوظ مانده تا بدوره ساسانیان رسیده است بطوریکه مورخین خارجه نوشته اند بعد از اسکندر در زمان سلوکیدها و مخصوصاً در دوره اشکانی اینجا سلسله از پادشاهان محلی سلطنت کرده که در تاریخ سلسله پادشاهان روحانی معروف است زیرا هر کدام از پادشاهان مزبور پادشاه بودند و هم رئیس آتشکده این سلسله را آثار پاتا مینامند کار عمده پادشاهان سلسله مذکوره این بوده است که آتشکده ها را حفظ و معها را اداره کنند و کلیه اصول مذهب هر مزد برستی را از تصرفات و بدعتها محارست نمایند یا بطوریکه خودشان میگفته اند پاکی اولی آن را حفظ کنند و چون این مذهب مذهب ملی ایرانیان آن زمان بوده میتوان گفت که با حفظ مبنای

مذهب مزبور شعائر قومیت پارسی ها از روایات و آداب و عادات و اخلاق و غیره در اینجا حفظ میشده است اسامی این پادشاهان تماماً ضبط نشده و لیکن آنچه از سکه های آنها استخراج شده از این قرار است که با اتمام بررسی خالص است بَغْدَات (بغداد یعنی خدا داد) - وَهُوَ بُرْزُ - آرْتِ نَحْشَرای اول (اردشیر اول) - وَاَتَ فَرْدَاتِ اول داریوش اول - وَاَتَ فَرْدَاتِ دوم داریوش دوم که در سنه ۸۰ ق . م . فوت شده وَهُوَ نَحْشَر - آرْتِ نَحْشَرای دوم و غیره خط سکه ها آرامی است پادشاهان مزبوره گاهی خود را مَلِکًا میخواندند کلمه مزبوره آرامی و بمعنی شاه است (۱)

(۱) - روی سکه بَغْدَاتِ این عبارت نوشته شده ، « بَغْدَاتِ پَرْتِ دَارِ زِی الَاهِیَةِ بَنَ کَرْت » و بطوری صَکّه یوستی عالم آلمانی عقیده دارد معنای آن این است :  
بغداد حافظ شعله پسر رب النوع بَنَ کَرْت

# باب پنجم

دوره دوم پارسیها

## فصل اول شاهان ساسانی

اول - اردشیر اول (آرت‌خشتر) (۱)

بصورتیکه محققین مینویسند ساسان مؤید معبدی بوده است که در استخر برای ناهید ساخته شده بود زن اورام بهشت دختر یکی از پادشاهان بازرنگی بوده و این سلسله پادشاهان در نسیایه سلطنت داشته اند این شهر چون دیوارهای ارکش سفید بوده از زمان استیلای عرب در فارس موسوم به بیضا شده پایک پسر ساسان در شهر خیر در کنار دریاچه بختگان حکومت داشت او برای پسرش شغل قلعه بیگی آرگت پست شهر داراب گرد را گرفت پادشاهی که این شغل را باو داد گوزهر نام داشت و بازرنگی بود از این زمان ترقی این خانواده شروع شد پایک که گوزهر را کشته بود و خود را پادشاه میخواند از اردوان پنجم پادشاهی برای پسر بزرگ خود شاپور خواست و باوجود امتناع اردوان شاپور بعد از فوت پدر خود را پادشاه دانسته اردشیر را مجبور کرد که نام او شود ولیکن طولی نکشید که بواسطه خراب شدن زیرزمینی در قصر ملکه که همای نام داشت شاپور زیر آوار ماند و مرد و اردشیر پادشاه شد (۲۱۲ میلادی) اردشیر فکر سلطنت بزرگی در سر خود میپروراند تا آنکه در ۲۲۳ میلادی علم طغیان بر افراشت و نمای جهانگیری را گذاشت : اول حمله به کرمان برد و پادشاه (۱) - آرت‌خشتر در دوره ساسانی آرت‌خشتر شده

از ارا مفلوب و پسر خود اردشیر را حاکم انجا کرده و بهمین جهت کرمان مدتها معروف به (به اردشیر) گردید (اعراب بردشیر مینامیدند) پس از آن پادشاهان خوزستان و عمان و اصفهان مفلوب و مطیع گشتند اردوان اشکانی چون دیدکار اردشیر خیلی بالا گرفته با قشون زیادی برای جنگ با او حرکت نمود و در هرمزدگان خوزستان جنگ کرده کشته شد (۲۲۴ میلادی) موافق روایات بهلوی یعنی کار نامه اردشیر بابکان و فردوسی نسب ساسان به بهمن یا اردشیر دراز دست میرسد یعنی جدجد او که نیز ساسان نام داشته و پسر دارا معاصر اسکندر بوده جلای وطن کرده به هند رفته بود در زمان اردوان اشکانی ایران به دو یست و چهل دولت تقسیم میشده و شاه اشکانی بر تمام پادشاهان ریاست داشته پایک که پادشاه پارس بوده در خواب می بیند که آفتاب از سر چوپانش ساسان نام طلوع و تمام عالم را روشن کرد شب دیگر باز در خواب می بیند که ساسان سوار فیل سفیدی است و همه باو تکریم میکنند شب سوم می بیند که از خانه ساسان آتش مقدس شعله زده تمام عالم را روشن کرد دانشمندان را خواسته تعبیر خواب را میخواهد آنها میگویند که ساسان یا پسرش شاه خواهد شد پس از آن پایک ساسان را خواسته معلوم میکند که نسب او به بهمن میرسد و دختر خود را باو میدهد و از این ازدواج اردشیر بدنیا میآید این حکایت بی شباهت به حکایت ایختمو و یگو و کوروش بزرگ نیست و صحت آن مورد تردید است زیرا اولاً مطابقت با تاریخ ندارد و از انقراض سلسله هخامنشی تا زمان پایک بیش از یکصد سال گذشته بود در صورتی که موافق روایات طول این دوره را دو یست سال می دانند ثانیاً اگر ساسان به هند رفت و اولاد او در آن جا ماندند خیلی مستبعد است که بعد از پنج قرن ایرانی مانده و ساسان معاصر پایک پارس مراجعت نموده چوپان او شده باشد چون در باب داستانهای قدیم سخن در پیش است بیش از این ننوشتیم میگذریم ظن غالب این است که این حکایت



را گفته اند تا نسب ساسانیان را به هخامنشی ها (یا بطوری که در داستانها میگویند بکیانیان) برسانند اشکانیان نیز چنانکه دیدیم نسب خودشانرا به اردشیر دوم که ارشک نام داشت می رسانیدند

در هر حال دوسال پس از کشته شدن اردوان اردشیر نیسفون را گرفت پس از آن تمام ایران در تحت اقتدار اردشیر در آمد ولیکن ارمنستان و گرجستان موقتاً مستقل ماندند بعضی از مورخین بر خلاف اکثریت آنها عقیده داشتند که اردشیر بعد از تسخیر خراسان و باختر و توران و مکران به هند رفته پنجاب را تسخیر کرد اخیراً این عقیده تأیید شده زیرا سکه می در پنجاب پیدا شده که يك طرف آن صورت آتشکده را دارد و شبیه به سکه های اردشیر ساسانی است و طرف دیگر سکه های کوشان است (۱) پس از تسلط بر ایران اردشیر مصمم شد که انتقام از رومیها بکشد چه ایرانیها رومیها را دشمن ملی خود میدانستند و با این نیت به بین النهرین تاخت (۲۳۶ میلادی) اما مقاومت حضر و ایدس و آمدن آلکساندر سور<sup>(۲)</sup> قبصر روم به بین النهرین و ایدس مانع از پیشرفت اردشیر شد ولیکن باز شاه ساسانی موفق شد که نصیبین و حران را تسخیر کند شرح این جنگ ایران با روم از قرار ذیل است :

اردشیر پس از اینکه مبانی دولت خود را محکم نمود تصمیم گرفت که با روم جنگ کند زیرا خود را وارث هخامنشی ها میدانست و تصور میکرد که اگر اردوان صلح نشکینی به رومیها تحمیل کرد او بطریق اولی میتواند از عهده رومیها بر آید این بود که در ۲۲۸ میلادی اردشیر از فرات گذشت از طرف دیگر آلکساندر سور سفیری نزد اردشیر فرستاد و گفت که جنگ با رومیها مثل جنگ با مردمان وحشی نیست و شکستهای پارتها را در زمان ترازان

(۱) - راجع بکوشان در ذیل ذکری خواهد بود

(۲) - Alexandre Sévère

و سِپْتِیمُ سِوَرُ (۱) تذکر دادشاه ایران در جواب چهار صد نفر از مردان رشید و بلند قامت با اسلحه کامل و اسبهای یراق طلا انتخاب کرده نزد امپراطور روم فرستاد و اینطور پیغام داد آنچه رومیها در آسیا متصرفند ارث شاه ایران است بنا بر این رومیها باید به اروپا اکتفا کرده آسیارا تخلیه نمایند الکساندر سور امر داد سفرای ایران را گرفته حبس کردند و مشغول تجهیزات گردید قشون رومی به سه اردو تقسیم شد اردوی اول مأمور تصرف آذربایجان گردید اردوی دوم بطرف شوش حرکت کرد و اردوی سوم در تحت سرداری خود امپراطور میخواست حمله بقلب ایران برد این اردوها با هم ارتباطی نداشتند این بود که اردشیر استفاده کرده با تمام قوای خود اردوی دوم را درهم شکست اردوی اول اگرچه در ابتداء بهره مندی داشت ولیکن در موقع عقب نشینی تلفات زیادی داد و کاری هم انجام نداد بعد از این شکست ها اردوی سوم هم بعجله عقب نشینی اختیار کرد (۲۳۲ میلادی) اردشیر میتوانست داخل شامات شود ولی قبلاً لازم دید متوجه ارمنستان گردد خسرو پادشاه ارمنستان سخت مقاومت نمود و چون سواره نظام ایران در کوههای ارمنستان نتوانست مقاومت او را درهم شکند بالاخره اردشیر بحیله پادشاه ارمنستان را کشته پس از آن این مملکت را مسخر کرد و پسر پادشاه ارمنستان فرار نمود بعد از آن اردشیر برای اینکه حسیات مردم را با خود موافق کند بجمع آوری آوستا پرداخت شاه مزبور مهابهارا ترویج و آتشکده های خاموش شده را برپا کرد و مذهب زردشت را مذهب رسمی ایران قرار داده رئیس روحانین را که بقلب مؤبدان مؤبد (۲) ملقب بود یکی از بلندترین مقام دولتی ارتقاء داد چنانکه نوشته اند برای

(۱) - *Septimus Severus*

(۲) - مؤبدان مؤبد بجای مؤبد مؤبدان است در زبان پهلوی ساسانی مضاف الیه مقدم بر مضاف استعمال میشود.

پیشرفت مقاصد خود اردشیر از نفرنی که در مردم از آزادی مفرط و خود سری پادشاهان و امراء محلی در دوره اشکاییان و نیز از ناراضامندی مغ ها در آن دوره حاصل شده بود استفاده های زیادی کرد توضیح آنکه امراء و شاهزادگان اشکانی در مورد تعقیب سخت و بیرحانه واقع و بسیاری کشته شدند و برخی به بین النهرن و ممالک شرقی مثل هند و افغانستان کنونی فرار کردند فقط در جا های بسیار کمی بواسطه استحکام مواقع شاهزادگان اشکانی باقی ماندند و اردشیر با آنها مباحثات نمود مثل جستفس در طبرستان خلاصه کار های اردشیر در امور داخلی از این قرار است :

- (۱) ایجاد مرکزیت و تبدیل پادشاهان و امراء محلی به نجبای درباری با القاب و عناوین مختلف (۲) جمع آوری آوستا که از زمان بلاش اول شروع شده بود در اینکار زن سر نامی که هیربذان هیربذ بود کمکهای معنوی باردشیر نمود چنانکه در ذیل بیاید (۳) رسمی کردن مذهب زرتشت و دخالت دادن مغ ها در تعقیب مرنندگان و کشودن وصیت نامه ها و تقسیم ترک (۴) تقسیم اهالی به طبقات و درجه بندی مستخدمین ادارات (۵) جلوگیری از نجومالات و تعیین حد معیشت رای هر طبقه (۶) ایجاد ادارات امنیت عمومی و تعمیم آن به تمام مملکت (۷) زنده کردن قشون جاویدان داریوش اول (۸) تخفیف در مجازات ها و منع بریدن دست (۹) جلوگیری از فساد اخلاق عقیده که باردشیر نسبت می دهند این است : (۱) سواد مردم باید فقیر باشند تا مبنای دولت محکم گردد (۲) بجای آزادی دوره اشکاییان باید نظم و قانون واحدی حکم فرما باشد (۳) دولت و دین بهم بسته اند و یکی بی دیگری نیاید

## دوم - شاپور اول (شاه پوهن)

شاپور در ۲۴۱ میلادی بعد از پدر به تخت نشست موافق روایات ایرانی



دختر اردوان پنجم اشکانی زن اردشیر اول بود و چون در صدد برآمد که اردشیر - قاتل پدر خود را - زهر دهد گرفتار و حکم اعدام او صادر شد وزیر چون اطلاع یافت که محکومه حامل است او را در خفاء محفوظ داشت تا وضع حمل کرد بعد روزیکه اردشیر از نداشتن اولاد شکوه میکرد وزیر سر را افشاء نمود و اردشیر بعد از آزمایش شاپور از داشتن چنین پسری خوشنود گردیده او را ولیعهد خود قرار داد در صحت این روایت اگر تردیدی باشد در هر حال جای تردید نیست که شاپور پسر اردشیر بوده در بدو سلطنت او ارمنستان و حرّان شوریدند شاپور شورش ارمنستان را بزودی برطرف کرد ولیکن تسخیر حرّان کار مشکلی بود زیرا چنانکه دیدیم تراژان و سپتیم سور بواسطه دیوار های محکم آن عاجز شده و شهر را رها کرده رفتند در این احوال چنانکه نوشته اند اتفاقی روی داد که کار شاپور را آسان کرد دختر پادشاه حرّان بشاپور پیغام داد که حاضر است شهر را تسلیم کند بشرط اینکه شاپور او را بزنی اختیار نماید شاپور این پیشنهاد را پذیرفت و دختر پادشاه حرّان بپدر خود خیانت کرده شهر را تسلیم نمود ولی بعد از تسخیر شهر بطوریکه مورخین خارجه نوشته اند دختر را بامر شاه بجلاد سپردند (۱) موافق شاهنامه این قضیه در زمان شاپور دوم روی داده پادشاه حرّان را فردوسی طایر عرب نامیده و پادشاه بمن دانسته و دختر او مالکه دختر رسی شاه ایران است که در اسارت بوده و از راه وطن بدستی شهر را بتصرف ایرانیها داده و مورد تلافی شاه گردیده از اینجا معلوم است که در دامستان سرائی چه تغییراتی در وقایع تاریخی حاصل

(۱) - نوشته اند که گیسوان دختر را بدم اسب سرکش بسته اسب را رها کردند معلوم است که بدبخت چگونه زجرکش شده

شده حتی راجع به زمانی که خیلی نزدیک بوده نظائر آن زیاد است چنانکه در جای خود بیاید پس از تسخیر حرّان شاپور بروم پرداخت و دو جنگ با دولت مزبور نمود

## جنگ اول - این جنگ از ۲۴۱ تا ۲۴۴ بطول

انجامید توضیح آنکه چون شاپور مشاهده کرد که اوضاع داخلی روم مغشوش است نصیبین (۱) را محاصره نموده گرفت پس از آن بطرف دریای مغرب روانه و انطاکیه را متصرف شد ولیکن طولی نکشید که بعد از کشمکش های داخلی گردین (۲) امپراطور روم شده با لشکری جرار بمشرق آمد و قشون ایران در شامات شکست خورده عقب نشست قشون رومی از فرات گذشته نصیبین را پس گرفت و بعد قشون ایران را تعقیب و ازدجله گذشته تیغوفون را محاصره کرد در این اثنا رومیها بر گردین شوریده او را کشتند و فیلیپ (۳) که بعد از او تخت را غصب کرده بود با شاپور صلح نموده مشرق را ترك کرد موافق این عهدنامه ارمنستان و بین النهرین در دست ایران ماند

## جنگ دوم - اسارت والرین - جنگ دوم

از ۲۵۸ تا ۳۶۰ امتداد یافت ایندفعه باز شاپور با بهره مندی از فرات گذشته و بطرف انطاکیه رانده این شهر را گرفت پس از آن امپراطور روم والرین (۴) که پیر بود برای استخلاص انطاکیه حرکت کرد و این شهر

(۱) - نصیبین کرسی اروستان و در مسافت ۲۵ فرسخ از موصل امروزه واقع بود روستان بدو قسمت تقسیم میشد : اروستان ایران و روم (مارکوارت ایران شهر)

(۲) - Gordien.

(۳) - Philippe.

(۴) - Valérien.

را مسترد داشته در تعقیب قشون ایران تا ادیس پیش رفت در این جا شاپور نقشه جنگ را طوری ریخت که تمام قشون رومی محصور شد و هر چند رومیها کوشش کردند که راهی باز کرده فرار کنند موفق نشدند و امپراطور اسیر گردید مورخین رومی نوشته اند که محصور شدن قشون رومی از خدایات ماکریانوس<sup>(۱)</sup> نایب فرمانده کل بود که میخواست تخت سلطنت روم را اشغال کند (صحت این روایت معلوم نیست) در هر حال این واقعه بطوریکه از نوشته های مورخین دیده میشود اثر غربی در دنیای آن روزی کرده و در انظار عالم بر عظمت و اهت خاندان ساسانی فوق العاده افزوده رفتار شاپور با امپراطور اسیر بطوریکه مورخین معاصر خارجه نوشته اند خیلی سخت و بی رحمانه بوده توضیح آنکه شاپور او را به بندگی و خدمتگذاری واداشت و دستهای او را در زنجیر کرده هنگام سوار شدن پای بر پشت او می گذاشت و بالاخره بعد از اینکه والرین از شدت محن و غصه مرد پوست او را کنده بیادگار نگاهداشت ولی محققین جدید که من جمله پوستی است بر این عقیده اند که این اسنادات را نویسندگان کلیسایی (روحانی) بواسطه خصومتی که با ایرانیان داشتند بشاپور داده اند و صحت ندارد چیزی که مسلم است این است که شاپور اسرای رومی را بساختن پل شوستر و سدی که معروف به شادروان است و از سنگ خارا ساخته شده واداشت باری شاپور بعد از این فتح نمایان شخصی را از اهل انطاکیه — سیریادیس<sup>(۲)</sup> نام به امپراطوری روم منصوب نموده لقب قیصری باو داد و والرین را مجبور نمود که زانو افتاده تکریم او را بجا آورد پس از آن شاپور باز از فرات گذشته انطاکیه را گرفت و بعد بطرف آسیای صغیر رفته قیصریه مازاکا<sup>(۳)</sup> را که یکی از

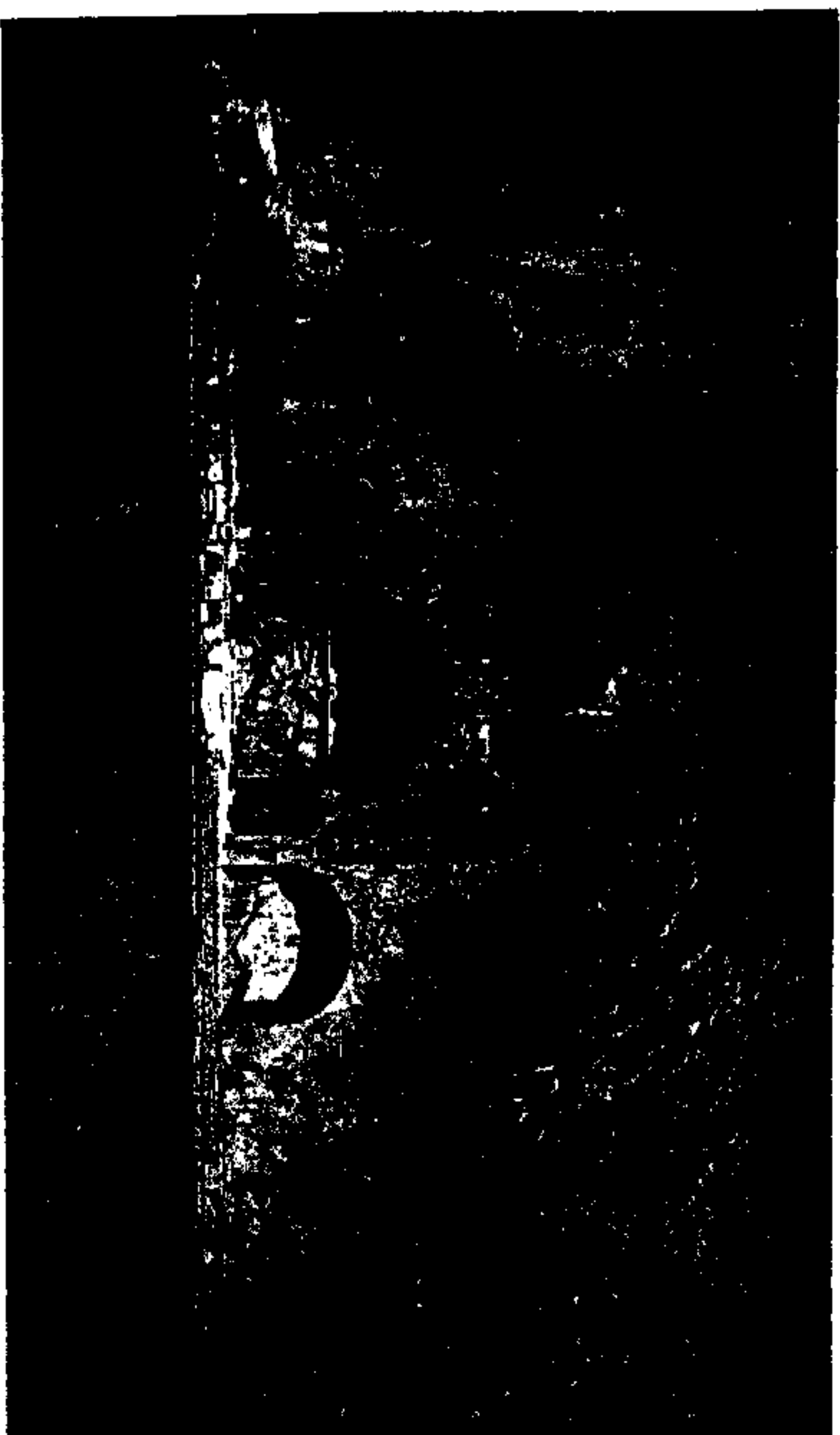
(۱) — *Macrianus*.

(۲) — *Cyriadis*.

(۳) — *Caesarea Mazaca*.

لَقْش رَسْم - وَالرَّيْنِ اميراطور روم در مقابل شاپور اول بزانو در آمده





طاق بستان - حصارهای ساسانی



شهرهای نامی (کاپادوکیه) بود منصرف شد ولیکن نه در شامات تشکیلاتی داد و نه در کاپادوکیه و فقط به قتل و غارت زیاد پرداخته و هزاران کشته از زن و بچه در پشت سر خود گذاشته بایران مراجعت کرد از این حیث شاپور به پادشاهان آسوری شبیه است زیرا هخامنشیها وقتی که مملکتی را میگرفتند ساخلوی در انجا گذارده و تشکیلاتی برای اداره کردن آن داده مملکت مسخره را حفظ میکردند و چون آن مملکت را از خود میدانستند غارت یا کشتاری در انجا نمینمودند (غیر از موارد طغیان و آنهم در صورت تکرار) شاپور پس از فتوحات خود در شامات و آسیای صغیر متوجه تَدْمُر<sup>(۱)</sup> گردید توضیح آنکه این شهر در وسط راهی که از بین النهرین بدمشق میرفت واقع شده و قلعه بود که هادریان امپراطور روم آنرا بنا کرده بود شهر مزبور بواسطه موقع جغرافیائی خود مابین دو مملکت با ثروت قدیم - بین النهرین و شامات - شهر تجارتنی و انبار مال التجاره گردیده بود وقتی که شاپور بطرف شامات قشون کشی میکرد اِدِناتوس<sup>(۲)</sup> پادشاه آن کاغذی بشاپور نوشته هدایائی برای او فرستاد ولیکن شاپور بطوریکه نوشته اند از لحن کاغذ او غضبناک شده گفت «این شخص کیست و این مملکت چیست که به آقايش اينطور کاغذ مینویسد برای عذر تقصیرات باید بیاید در حضور من بخاک بیفتد» و امر کرد حاملین هدایا را بفراوات انداختند این غرور و اقدام بی رویه شاپور زحمت بزرگی برای او تهیه کرد توضیح آنکه اِدِناتوس منتظر فرصت شد و همینکه شنید شاپور با غنائم بیشمار از آسیای صغیر بطرف ایران میروود از اعراب بادیه نشین قشونی ترتیب داده در جلگه های

(۱) - تدمر همان پالمیر یونانیها است که مملکت بعلی و عرب بوده [Palmyra]  
(۲) - Odenathus.

بی آب و علف بر قشون شاپور ناخن گرفت و تلفات زیادی بآن وارد آورده مقدار زیادی را از غنائم ربود و حتی بعضی از زنهای شاپور را اسیر کرد قشون ایران بالاخره با هزاران زحمت و مشقت خود را بدجله رسانید و پادشاه تدمر آن را تعقیب و تیسفون را محاصره نمود موفقیت‌های اُرداناتوس در جنگ با قشون ایران دل او را قوی کرد زیرا پس از آن به شامات حمله برده شهرهای آنرا تصرف نمود و با پسر والرین گالی ینوس<sup>(۱)</sup> که امپراطور روم بود ساخت و متحد روم شد بطوریکه سنای روم لقب (اُگوست) که اختصاص به امپراطورهای روم داشت باو داد بعد از چندی اُرداناتوس کشته شد و زن او زَنُوبِیا<sup>(۲)</sup> که در جمال و لیاقت معروفه بود جانشین او گردید و مصر را ضمیمه مملکت خود نمود این ملکه که در تاریخ نامی از خود گذاشته چون خطر روم را برای مملکت خود حس کرد با ایران نزدیک شد که بقوت ایران مقام خود را حفظ کند و ایکن مقصود او حاصل نشد و چنانکه بیاید امپراطور روم اُورِلِین این مملکت را مسخر و ملکه را در زنجیر کرده برای نمایش فتح خود بروم برد

## پدید آمدن مانی — از وقایع مهمه سلطنت

شاپور پدید آمدن مانی است که مذهبی آورد و در موقع ناجگذاری شاپور اصول آنرا در ملاً عام بیان کرد (۲۴۲ میلادی) این مذهب که مرکب از اصول مذاهب مختلفه بود بعد خیلی بالا گرفت و در شرق و غرب عالم منتشر شد چنانکه در جای خود ذکر خواهد شد شاپور در ابتداء مانی گروید و مذهب او را قبول کرد و لیکن بعد بدین زردشتی برگشت

(۱) — Gallienus.

(۲) — Zenobia.

## کارهای شاپور هنگام صلح - از

کارهای شاپور یکی سد شادروان است که از سنك خارا در رود کارون در شوشتر بنا کرد و مهندسين و اسراري رومي را به ساختن آن واداشت (و شاید بدین جهت معروف به بند قیصر نیز میباشد) دیگر بنای شهر شاپور است که در نزدیکی کازرون در فارس واقع بوده و خرابه هائی از آن باقی مانده بنای نیشابور را در خراسان و چند شاپور را (بعضی کنند شاپور نوشته اند) در خوزستان (مابین شوشتر و دزفول) نیز باو نسبت میدهند کتیبه ها و حجار بهائی نیز از این شاه مانده که در جای خود ذکر خواهد شد مورخین گرجستان مینویسند که شاپور مهران پسر خود را به سلطنت گرجستان فرستاد و او سلسله سلاطین خسروی را در انجاناسیس کرد و بعد مسیحی شد شاپور یکی از شاهان نامی سلسله ساسانی است و چنانکه نوشته اند شکیل و شجاع و با عزم بوده و مردم ایران او را دوست میداشتند چنانکه فوت او باعث اندوه در تمام ممالك ایران گردیده ولیکن در سیاست خارجه از فتوحات او نتیجه بزرگی عاید ایران نگردید زیرا به عقل کمتر متوسل میشد و غرور پیشرفت های او را گاهی عقیم می گذاشت بعضی او را داربوش سلسله ساسانی میدانند ولیکن این تشبیه صحیح نیست جنگهای او بیشتر برای تاخت و تاز بودند نه برای مملکت ستانی و مملکت داری و طرف مقایسه با آن شاه بزرگ نیست با وجود این خوش نختی سلسله ساسانی بود که دو نفر از نخستین شاهان آن اشخاصی بودند مثل اردشیر و شاپور که این سلسله را در انظار عالم بزرگ و مهابت دولت ساسانی را محکم نمودند فوت او در ۲۷۱ میلادی بوده .



## سوم - هر مز اول (آئوهرمزذ)<sup>(۱)</sup>

بعد از پدر به تخت نشست و فقط يك سال سلطنت کرد مانی را که از ایران رفته بود خواسته در قصر خود در دستگرد پناه داد و نوازش کرد فوت او در ۲۷۲ میلادی بود

## چهارم - بهرام اول (وَرَه ران)<sup>(۲)</sup>

بعد از برادر به تخت نشست و چهار سال سلطنت نمود در زمان اوزنوبیاملکه تدر در مقابل فشار روم از او استمداد کرد و صلاح ایران اقتضا میکرد که با تمام قوا کوشیده نگذارد این دولت پوشالی که مابین روم و ایران واقع شده و متعادل بایران بود از میان برود بهرام بجای اینکه تمام قوای خود را برای حفظ این دولت بکار برد قوه مختصری بكمك آن فرستاد و نتیجه این شد که تدر معدوم گردید و اُرْلین<sup>(۲)</sup> امپراطور روم هم از دخالت ایران مكدر شد بعد که بهرام شنید امپراطور در صدد جنگ با ایران است هدایائی برای او فرستاد منجمله جبه ارغوانی رنگ بود که چنانکه مینویسند خیلی ممتاز بوده (رنگ ارغوانی از اختراعات فنیقیها است و در عالم قدیم اهمیت داشته) با وجود این بعد از چندی اُرْلین تشخیص داد که بعد از تدر نوبت ایران رسیده است و در صدد تجهیزات برای سفر جنگی بایران بر آمد و از طرف دیگر مردم آلان را تحريك کرد که از طرف قفقاز به شمال ایران هجوم آرند کار ایران با شاهی ضعیف النفس

(۱) - در کتیبه های ساسانی آئوهرمزذ یا آئوهرمز نوشته شده بجای آهورمزذ  
(۲) - وَرَه ران که در نزد آریانیان رب النوع رعد بود بعدها (وره ران) شد و آن هم درازمه بعد مبدل به بهرام گردید و ره ران را در منصب زردشت یرق دار آئوهرمزذ میدانستند حالا مریخ را بهرام گویند

مثل بهرام خیلی سخت بود ولیکن از خوشبختی او و سلسله ساسانیان اُزلین بعد از ورود به بیزانس کشته شد ( ۲۷۵ میلادی ) و بهرام هم بزودی در گذشت بحکم این شاه هانی را گرفته زنده پوست او را کشیدند بعد آن را به دوتیر نصب کرده در چند شایور برای تماشای مردم عرضه داشتند

## پنجم - بهرام دوم ( وَرَهَرَان )

بعد از پدر به تخت نشست و از ۲۷۵ میلادی سلطنت کرد گویند که دو در ابتداء خیلی جبار و سفاک بود ولیکن چون کنکاشی برای خلع او ترتیب شده بود به نصیحت مؤبدی تغییر رفتار داد از کارهای او مطیع گردن آسکها بود که چنانکه دیدیم در نیمه قرن دوم قبل از میلاد در سیستان و افغانستان بر قرار شدند بهرام پس از آن ممالک دیگری نیز در طرف شرق ایران مطیع کرد و میخواست ادامه بجهانگیری خود دهد ولیکن جنگ با روم مانع شد توضیح آنکه امپراطور روم کاروس (۱) خواست نقشه اُزلین را اجراء کند و جنگی با سارماتها (۲) که در شمال قفقازیه و جنوب روسیه کنونی سکنی داشتند شروع کرده بمحدود ایران رسید بهرام که قوای خود را بطرف مشرق متوجه نموده و از سرحدات جنوبی ایران دور بود سفیری نزد کاروس فرستاد که مذاکراتی راجع بادامه صلح نماید کاروس جواب داد «شاه ایران مطیع نشود از جنگ منصرف نخواهم شد و ایران را چنان عاری از درخت خواهم کرد که سرمن عاری از مو است» بعد از آن شروع بجنگ کرد و بین النهرین و حتی تیسفون را گرفت ولیکن در این احوال رعد و برقی حادث شد که بعد از آن امپراطور را مرده یافتند و درست معلوم نیست برق او را زد یا

(۱) - Carus

(۲) - سارماتها را بعضی یکی از اقوام آریائی نژاد دانسته اند در حال در هند و اروپائی بودن آنها تردیدی نیست

مرگ او جهت دیگری داشته در هر حال قشون رومی این واقعه را علامت خشم خدا دانسته و شوریده عقب نشینی را خواست و بالنتیجه بهرام دوم هم مثل بهرام اول بطور غیر مترقب از جنگ با روم راحت شد فوت او در ۲۸۲ میلادی بود

## ششم - بهرام سوم (وَرَهَرَان)

پسر هرمز بتخت نشست ولی بیش از چند ماه سلطنت نکرد این شاه معروف به سکا شاه است زیرا در حیات پدرش بعد از تسخیر سیستان بحکومت انجا منصوب شده بود

## هفتم - نرسی (نَرْسِه)

بعد از بهرام سوم بتخت نشست (۲۸۲ میلادی) رومیها اسم او را نارسِس<sup>(۱)</sup> نوشته اند بعضی او را پسر شاپور زرخانی پسر بهرام سوم میدانند در ابتداء مابین او و هرمز برادر او در سر تخت سلطنت نزاعی شد و نرسی فایق آمد از وقایع مهمه این زمان جنگهایی است که با روم روی داد توضیح آنکه ارمنستان از زمان اردشیر تابع ایران بود ولی ارامنه شاهزادگان سلسله ساسانی را قبول نمیکردند و جهت آن تعصبی بود که ساسانیان نسبت بمذهب زردشتی داشتند چنانکه بحکم رب النوع آفتاب و ماه را که چند قرن قبل وال ارشک<sup>(۲)</sup> پادشاه ارمنستان ساخته بود خراب کردند وقتی که دیوکلِتین<sup>(۳)</sup> امپراطور روم شد در ۲۸۶ میلادی در صدد اجرای نقشه کاروس برآمد و در قدم اول تبرداد پسر خسرو پادشاه ارمنستان را که اردشیر کشته بود پادشاهی این مملکت معین

(۱) — Narses

(۲) — Val - Arsacès

(۳) — Dioclétien

کرده با قشونی بدان سمت فرستاد اراغنه او را با آغوش باز پذیرفتند ولی طولی نکشید که نرسی او را از آنجا راند و تیرداد نزد دیو کلتین که در این زمان در اعلی درجه قدرت بود رفته حمایت او را خواستار شد و او به گالریوس<sup>(۱)</sup> سردار قشون روم در دانونب امر داد بشامات رفته قشون رومی را برای جنگ با ایران حرکت دهد از طرف دیگر نرسی به بین النهرین تاخت در جلگه این مملکت در نزدیکی حرّان نلاقی فریقین روی داد و جنگ سختی در گرفت در مدت دو روز نتیجه جنگ معلوم نبود ولی روز سوم سواران ایرانی قشون رومی را در هم شکسته طوری تار و مار کردند که فرصت عقب نشینی برای آنها نشد و گالریوس و تیرداد خود را بفرات انداخته بصعوبت جان در بردند (۲۹۶ میلادی) سال دیگر در موقع زمستان ۲۹۷ میلادی دیو کلتین همان سردار را بطرف ایران فرستاد تا شکست های خود را جبران کند گالریوس نظر بتجربه که آموخته بود از جنگ با سواره نظام ایران در جلگه ها احتراز کرده از طرف ارمنستان با ایران حمله برد و تا گهانه باردوی ایران شیبخون زده فاتح شد در اثر آن نرسی زخم برداشته با زحمت فرار کرد و بسیاری از نجیبای ایرانی اسیر شدند پس از آن نرسی سفیری نزد گالریوس فرستاده خواستار صلح شد گویند سفیر نرسی برای خوش آمد رو میها ایران و روم را تشبیه بدو چشم انسان کرده گفت: «چنانکه دو چشم انسان با همند و قدر یکدیگر را میدانند این دو دولت هم باید همینطور باشند سردار رومی چون رفتار شایور را با والرین در نظر داشت پرخاش کرده سفیر براند و گفت «در موقع خود آقای او شرائط را خواهد دانست» پس از آن سفیری از روم نزد نرسی آمده شرائط سنگینی برای صلح معین کرد که از

(۱) - *Galerius*.

اینقرار بود: اول - واگذاری پنج ولایتی که در ساحل بین رود دجله واقع بود دوم - عدم دخالت ایران در ارمنستان و واگذاری قلعه زَنْتَا (واقع در آذربایجان) بمملکت مزبوره سوم - تسلیم براینکه مملکت ایبری<sup>(۱)</sup> تحت الحمايه روم است اهمیت این مطلب از اینجا بود که مردم ایبری در بندهای قفقازیه را در دست داشتند چهارم - اعتراف باینکه رود دجله سرحد دولتی است پنجم نصیبین<sup>(۲)</sup> یگانه محلی برای مبادله مال التجاره مابین ایران و روم خواهد بود (این فقره را مینویسند بخوانش نرسی <sup>ص</sup> ملاک کردند) اگر چه محققاً معلوم نیست که اسامی این پنج ولایت چه بوده ولی از اینکه در زمان شاپور دوم ولایات مزبوره بایران مسترد شده و محققین ولایات مسترده را از قرار ذیل معین کرده اند میتوان گفت که همین ولایات در این زمان برومیهها واگذار شده بود

۱ - آرزون ۲ - مُک ۳ - زابده ۴ - رحیمه ۵ - کاردویا گردو<sup>(۳)</sup>  
مار کوارت اسامی این پنج ولایت را این طور می نویسد : آرزُن -  
آنْگَل - سَفِن - زابده - گردو<sup>(۴)</sup>

دجله موافق این عهد نامه سرحد دولتی شد (۲۹۷ ق. م) و همجواری روم آذربایجان و تیسفون را در تحت تهدید در آورد در هیچ زمانی چه در دوره اشکانیان و چه بعد از آن ایرانت چنین عهد نامه بدی با دولت روم منعقد ننموده بود و اگر شاپور بزرگ چند سال بعد این شکست ایران را جبران نکرده و این عهد نامه را لغو ننموده بود تهدید دائمی روم برای استقلال دولت ساسانی خیلی گران تمام میشد این بود که نرسی پس از

(۱) - کرjestan حالیه

(۲) - *Nissibin*.

(۳) - *Arzanène, Moksoène, Zabdicène, Rehimène, Corduène*.

(۴) - *Marquart. Erânshahr. etc Berlin. 1901 P. 25*



انعقاد این عهد نامه نتوانست دیگر سلطنت کند و استعفاء کرده پس از چندی از غصه مرد ( ۳۰۱ ق . م )

## هشتم - هرمز دوم ( آنوهرمز )

بعد از پدر به تخت نشست ابن شاه چون عدالت خواه بود به بسط داد گستری کوشید و بر آبادی ایران خیلی افزود ولی مدت سلطنت او کوتاه بود زیرا در ۳۱۰ میلادی در جنگ با اعراب کشته شد توضیح آنکه اعراب بحرین را گرفته (۱) از آنجا محدود ایران تجاوز میکردند از شاهان ساسانی این یگانه شاهی است که سکه های او صورت شاه و ملکه را که از حیث وجاهت معروفه بوده داراست

## نهم - آذر نرسی ( آذر نرسیه )

بعد از پدر به تخت نشست و چون خیلی بیرحم و سفاک بود او را کشتند ( ۳۱۰ میلادی ) پس از آن از زن عقدی در خانواده سلطنتی کسی نبود که بر تخت نشیند زیرا هرمز برادر شاه مقتول که چند سال محبوس بود بعد فرار کرده به بیزانس رفته بود و چون عادات و اخلاق یونانی داشت بزرگان ایران نخواستند او را به شاهی انتخاب کنند بنا بر این طفلی را که منتظر بودند زن هرمز دوم بزاید همینکه مؤید اعلام کرد که پسر خواهد بود شاه دانسته تاج را در خوابگاه ملکه آویختند و بدین ترتیب جنین صاحب تاج و تخت گردید بعضی نوشته اند که شاپور پسر آذر نرسی و از هم خوابه او تولد شده بود و لیکن این روایت صحیح نیست زیرا علمائی که در تاریخ ساسانیان تتبع کرده اند شاپور را پسر هرمز دوم می دانند

(۱) - بحرین ولایتی بوده در مشرق شبه جزیره عربستان به جزیره بحرین این اسم را در قرون اخیر داده اند

## دم - شاپور دوم (شاه پور) - بزرگ

مدت سلطنت شاپور هفتاد سال و بنا بر این چند ماهی بیش از عمرش بود شاه در سن ۱۶ سالگی زمام امور را بدست گرفت تا آن زمان ایران در سیاست خارجه محتاط و رویه تدافعی را نسبت به تجاوزاتی که بمحدود ایران میشد اختیار کرده بود تجاوزات گاهی از طرف بحرین و گاهی از طرف بین النهرین یا شمال وقوع می یافت و خود تیسفون نیز در خطر بود شاپور پس از اینکه زمام امور را بدست گرفت اول کاری که کرد کشتیهائی بخلیج فارس انداخته اعراب بحرین را مخذول و منكوب نمود (بعد از داریوش بزرگ که کشتیهائی برود سند انداخته بطرف دریای عمان و خلیج فارس فرستاد این دفعه اول بود که دولت ایران کشتیهائی بخلیج فارس انداخت) نوشته اند که شاپور بسیار بیرحمانه با اسرای عرب رفتار کرد: بحکم او شانه آنها را سوراخ کرده ریهائی از آن میگذرانیدند و از این جهت معروف به ذوالا کتاف شد ولیکن محققین جدید بر این عقیده اند که این نسبت دروغ است این لقب را از این جهت بشاپور داده اند که شانه او پهن بوده بعدها چون جهت لقب او فراموش شده بود این روایت را جعل کردند تا جهتی برای آن درست کرده باشند (۱)

## جنگ اول شاپور با روم - موقع شاپور

بعد از نسویه کار اعراب مشکل بود زیرا اگر با روم جنگ نمیکرد گرفتار ناراضامندیها و اغتشاشات داخلی میکردید و اگر میکرد طرف با امپراطوری مثل کُستانتین یا قسطنطین میشد و او شخصی بود جدی و فعال و بهترین سردار زمان خود برای فهم وقایع لازم است بخاطر آرم که مقارن این زمان مذهب عیسوی مذهب رسمی روم گردید (فرمان ۳۱۳)

(۱) -- Justi, F. Geschichte Irans etc.

که موسوم به فرمان میلان است) و قسطنطین که خود این مذهب را قبول کرده بود طرفدار جدی و مروج این مذهب شد و ضمناً حمایت مسیحیان مقیم ایران را نیز از تکالیف خود میدانست بدین ترتیب بر خصومت ملی که ما بین ایرانیها و رومیها در سر ممالك غربی آسیا موجود بود خصومت مذهبی نیز افزود بخصوص که در اثر از دست دادن ولایات واقع ما بین دجله و فرات حسیات ملی ایرانیها مجروح بود و مردم مترصد بودند که شاه ایران شکست را جبران کند از خوش بختی شاپور حوادث طوری پیش آمد که او خود را قادر دید با روم جنگ کند توضیح آنکه قسطنطین که حریف بزرگ شاپور بود فوت کرد (۳۳۷ میلادی) و بواسطه اینکه تیرداد پادشاه ارمنستان مذهب مسیحی را قبول کرده آنرا ترویج مینمود اهالی این مملکت از او متنفر شده بودند . بعد از فوت او (۳۱۴ میلادی) جانشینهای او اشخاص لایقی نبودند و با این حال زمینه مساعدی در آنجا هم برای شاپور تهیه شده بود در اثر این اوضاع شاپور جنگ را با روم شروع کرد و این جنگها از ۳۳۸ تا ۳۵۰ بطول انجامید خلاصه وقایع این است

در ۳۳۸ شاپور نصیبین را که قلعه محکم رومیها در بین النهرین بود محاصره کرد ولیکن موفق نشد که آنرا مسخر کند این بود که به تاخت و تاز سواره نظام ایرانی در بین النهرین پرداخت و شکستی در جلگه برومیها داد بدون اینکه موفق شود قلاع آنها را بگیرد بعد در ۳۴۱ عهدنامه با ارمنستان بست و ارشک نامی را به سلطنت آنها بر قرار کرد در ۳۴۶ بازنسین را محاصره کرد و باز موفق نشد که آنرا مسخر کند در ۳۴۸ قشون زیادی ترتیب داده وارد بین النهرین گردید و در سنجار (۱) به

(۱) - سنجار شهری است در کردستان در نزدیکی دیار بکر



قشون رومی که در تحت فرماندهی کنستانتینوس (۱) امپراطور روم بود بر خورد در ابتداء رومیها جنگ تدافعی را پیش گرفتند ولی بعد سنکرهای ایرانی را متصرف شدند و تصور کردند که جنگ بفتح آنها تمام شده ولی سواره نظام ایرانی غفلتاً بر آنها تاخت و کشتاری در گرفت و رومیها شکست خوردند پس از آن امپراطور با قسمتی از قشون روم بطرف اروپا رفت زیرا آنجا جنگ خانگی شروع شده بود و شاپور موقع را مفتاح شمرده باز محاصره نصیبین پرداخت ایندفعه ایرانی ها فیلهای هندی را نیز در جزو وسائل محاصره و تعرض بکار بردند و چون محاصره بطول انجامید شاپور سدهائی بسته اطراف شهر را بدریاچه مبدل و کشتیهائی بدان انداخت آب این دریاچه در جائی در دیوار شهر رخنه و سوراخی بطرف شهر باز کرد پس از آن فیلها و سوارها بطرف آن سوراخ متوجه شدند که وارد شهر شوند ولیکن چون گذار را درست تشخیص نداده بودند تماماً در لجن ولای فرو رفتند از طرف دیگر اهالی شهر نصیبین فرصت را از دست نداده با جد و جهد و فداکاری دیواری پشت سوراخ مزبور کشیدند در این احوال وقایعی در ایالات شرقی روی داد که شاپور مجبور شد بدان سمت برود و محاصره را بعد از دادن تلفات زیاد ترك کرد (۳۵۰ میلادی) واقعه که حضور شاپور را در ممالك شرقی ایران اقتضا میکرد هجوم هونها بحدود ایران بود غیر از هونها مورخین اسم مردمان دیگری را مثل اوسیون ها و کیلانی ها میبرند ولیکن هویت مردم اوئی درست معلوم نیست و تصور میکنند که کیلانیها همان مردمی بودند که بعد در کیلان سکنی گزیدند جنگهای شاپور با هونها و وحشی هفت سال طول کشید (از ۳۵۰ تا ۳۵۷ میلادی) و او از این جنگها فایز بیرون آمد و این دفعه که باز متوجه روم

کردید قسمتی از هونها با گروم بات پادشاه آنها نیز در قشون او بودند (دلیل فتح شاپور و اطاعت آنها از ایران) این فتح شاپور برای حفظ تمدن ایران خیلی مهم بود (۱)

## جنگ دوم شاپور باروم - (از ۳۵۹ تا

۳۶۳) وقتی که شاپور با هونها مشغول جنگ بود پادشاه ارمنستان از موقع استفاده کرده بتوسط امپراطور روم با دختر یکی از صاحب منصبان رومی ازدواج کرد این زن رومی ملکه گردید و در اثر آن ارمنستان باز از تحت نفوذ ایران خارج شد از طرف دیگر در حینی که شاپور در سرحدات شمال شرقی ایران مشغول جنگ بود شنید که امپراطور روم مایل است ... متارکه مبدل بصلح محکمی گردد این بود که کاغذی بدین مضمون بامپراطور روم نوشت «شاهنشاه شاپور برادر آفتاب و ماه به برادر خود کنستانتینوس قیصر تخت و درود میفرستد مصنفین شما شاهند که آنچه مابین رود استریمون (استرومای امروزه) و سواحل مقدونی واقع است سابقاً تعلق باجداد من داشته و اگر بخواهم که تمام این ممالك را واگذار کنید زیاده روی نکرده ام ولیکن روح مسالمت جوئی و اعتدال مرا بر آن وا داشته که باسترداد ارمنستان و بین النهرین که از جد من به تقلب گرفته اید اکتفا کنم... و بشما اطلاع میدهم که اگر سفیر من بی نتیجه مطلوبه مراجعت کرد بعد از گذشتن زمستان با تمام قوای خود با شما در جنگ خواهم شد» قیصر روم برای جلوگیری از جنگ سفارنی

(۱) - هون را یونانیها خیونیت مینامیدند ولی در تاریخ معروف به هون هستند اینها برای اروپا بلیه بزرگی شدند فتنه آنها در اروپا نظیر فتنه مغول در ایران و سایر ممالك بود آثیلا پادشاه آنها میگفته «آنجائی که اسب من بامیند نباید گیاه بروید»

بدربار ایران فرستاد ولیکن نتیجه حاصل نشد در بهار ۳۶۰ شاپور جنگ را شروع کرد و قلعه محکم آمد را که حالیه معروف بدربار بکر است با مجاهدات زیاد گرفت بعد بزازند را (۱) تسخیر کرد و کنستانسیوس بواسطه اشتغال بامور داخلی نتوانست کاری بکند وقتی که ژولین (۲) امپراطور روم شد فوراً نقشه تراژان را راجع به ایران تعقیب و در ۳۶۳ قشون زیادی در شامات جمع کرد شاپور سفیری نزد او فرستاد و رومیها سفیر را با خشونت راندند تجهیزات ژولین خیلی مفصل و قشون او بعد هزار نفر بالغ بود ژولین با اعراب داخل مذاکره شد که سوارهای آنها راههای ارتباطیه را حفظ کنند و در مقابل سواره نظام ایران عملیات نمایند ولی پولی بآنها نداد و گفت امپراطور جنگجو باید آهن داشته باشد نه طلا بدین جهت اعراب باطناً با او مخالف شدند پادشاه ارمنستان اگرچه ظاهراً متحد ژولین بود ولی او هم باطناً از امپراطور دلخوشی نداشت بخصوص که پادشاه مزبور عیسوی بود و ژولین را مرتد مینامیدند با وجود این بواسطه قواء کاملی که امپراطور روم داشت با بهره مندی از فرات گذشت و بعضی از شهرهای بین النهرین را که منجمله فیروز شاپور بود گرفت بعد کشتیهای رومی که از حیث عدم بیکهزار و یکصد فروند میرسید از فرات از راه کانال پادشاهی بدجله گذشت و قشون رومی بطرف چپ رودخانه مزبور عبور کرد تا اینجا ایرانیها هیچ مقاومتی نکردند در کنار دجله جنگی در دفعه اولی مابین فریقین روی داد بدینمعنی که ساخلو تیسفون با فیلهای جنگی خواستند جلو رومیها را بگیرند ژولین بملاحظه فیلها شب بطرف ساحل چپ رود دجله حمله برد و بعد از اینکه رومیها مواقع محکمی را در طرف چپ رود مزبور گرفتند جنگی روی داد که دوازده ساعت ایرانیها با فشاری کردند و بعد به تیسفون پناه بردند

(۱) - بزازند را اعراب باژیسی میگفتند و در بین النهرین علیاً واقع بوده

و غنائم زیادی بدست رومیها افتاد درابتداء ژولین میخواست تیسفون را محاصره کند ولیکن بعد منصرف شده حکم کرد که تمام کشتیهای رومی را در دجله بسوزانند و بطرف کردستان عقب نشینی نمود تغییر نقشه را از این جهت میدانند که استحکامات تیسفون خیلی قوی بوده زیرا ساسانیان بر خلاف اشکانیان در فن قلعه سازی و استحکامات شهرها مهارت داشتند قشون ایران همینکه از عقب نشینی رومیها مطلع شد بنای تعقیب را گذارد و جنگ در دوردوز اول بی نتیجه ماند ولی رومیها از حیث آذوقه در زحمت افتادند زیرا ایرانیها خطوط ارتباطیه رومیها را بریده بودند در این موقع ژولین فهمید که اعراب چه کمکی میتوانند ب رومیها بکنند در روز سوم ایرانیها از جبهه و از عقب به قشون رومی حمله بردند و در حینی که ژولین از نقطه به نقطه برای فرماندهی میرفت یکنفر ایرانی زوبینی اطراف او پرتاب کرد که کار او را ساخت بعد از قوت ژولین یکی از صاحبمنصبان رومی ژوونین<sup>(۱)</sup> نام بسرداری قشون انتخاب و تمام توجه او بر این مصروف شد که قشون رومی را از منطقه حملات قشون ایران بیرون برد

این حملات بقدری پی در پی و شدید بود که سپاهیان رومی بگانه چاره را در گذشتن از دجله بشناو دیده تقاضای آنرا کردند و در نتیجه امتحانی که کلی ها و سارمات ها دادند و موفق شدند این اجازه داده شد (۲) از طرف دیگر چون قشون ایران از جنگ بارومیها خسته شده بود شایور تکلیف صلح کرد و رومی ها آنرا با شرف قبول کردند و به شرایط ذیل صلح برقرار شد اول پنج ولایتی که در زمان رسمی روم واگذار شده بود بایران مسترد گردید دوم نصیبین بایران رگشت و سنجار نیز سوم طرف شرقی بین النهرین علیا

(۱) - Jovien

(۲) - از اینجا معلوم میشود که رومیها مردمان تازه نفس قوی را مثل کلی ها و غیره در جنگهای خود با ایران بکار میرده اند

متعلق بایران گردید. چهارم دولت روم اعتراف کرد که ارمنستان خارج از منطقه نفوذ روم است (۳۶۳ میلادی) این صلح که برای ایران خیلی مفید بود مقام ارجمندی برای شاپور در تاریخ ذخیره کرده زیرا مورخین براین عقیده اند که از زمان اسکندر تا این زمان هیچگاه ایران باین مقام بلند نرسیده بود از این جهت و از جهت فتوحات دیگر شاپور بعضی از مورخین لقب کمبری باو داده اند برای رومیها استرداد ولایات واقع در آنطرف دجله خیلی ناگوار بود بخصوص از دست دادن نصیبین که قلعه محکم رومیها در شرق محسوب میشد بعضی از نویسندگان تعجب میکنند از اینکه ژولین چرا قشون شاپور را سالم گذاشته عقب نشینی اختیار کرد و برای حل این مسئله از نوشته های مورخین رومی مثل آم مین ماریسلن و غیره نتوانستند جهتی بدست آرند و لذا این عقیده را دارند که ژولین نقشه صحیحی نداشته و اگر اسکندر بجای او میبود شاپور را بجنک مجبور میکرد اگر چه حل این نوع مسائل با محققین نظامی است ولیکن جهت عقب نشینی ژولین بطوریکه از ظاهر وقایع استنباط میشود همان بود که مکرر باعث عقب نشینی سرداران و قیصره رومی مثل آنطوان و تراژان و غیره گردید یعنی داخل شدن در قلب ایران وقتی نتیجه مبداء که رومیها بتوانند خطوط ارتباطیه را با تکیه گاه قشون خود که شامات بود حفظ کنند و این خود با اسلوب جنگ گریز مارتها و سواره نظام زبده ساسانیان خیلی مشکل بود و اردوهای زیاد لازم داشت و الا بالاخره مضمحل میشدند ژولین برای مجبور کردن شاپور بجنک بایستی داخل ایران شده او را تعقیب کند و با اینکه ایرانی ها خطوط ارتباطیه او را بریده و در سر راه او آذوقه را معدوم کرده بودند و اعصاب هم نمیخواستند کمی نمایند او چگونه می توانست بقلب ایران حمله



بردن بسفون را هم نمی توانست محاصره کند زیرا محاصره بطول می انجامید و بر گرفتاریهای او میافزود بخصوص که قشون شاپور سالم بود و میتوانست بمحصورین کمک کند در هر حال بهره مندی ایرانیها در دوره پارتها و ساسانیان نسبت برومی ها که بهترین جنگی های زمان خود بودند ثابت کرد که عقیده مهم نُن سردار یونانی باینکه ایرانی ها در گرانیک جنگ نکرده اسکندر را بداخله ایران بکشانند صحیح بوده بخصوص که در آن زمان ایران بحربه قوی داشت و در اروپا میتوانست کارهای مهمی انجام دهد اگر چه استفاده از وسائل صحیحه نیز فرع استعداد اشخاص است و ممکن بود که شخصی مثل داریوش سوم اجرای این نقشه را هم باشخاصی محول کند که نتوانند عهده نمایند

جنگهای شاپور با روم بعد از چندی باز شروع شد توضیح آنکه ژوون مدت قلبی امپراطور بود بعد از فوت او <sup>(۱)</sup> والِن سین امپراطوری روم را به دو قسمت تقسیم کرده قسمت غربی را بخود اختصاص و قسمت شرقی را به <sup>(۲)</sup> والِنس برادر خود داد چون عهد نامه مذکور را ژوون بسته و بعلاوه برای روم موهن بود والِن سین ظاهراً مفاد آن را رعایت میکرد ولی در معنی میخواست آنرا لغو کند از طرف دیگر شاپور عجله داشت که عهد نامه اجرا شود این بود که فوراً ارشک پادشاه ارمنستان را احضار و درغل و زنجیر آفره کرد (بعضی نوشته اند که او را کور کرد) و با قشونی داخل ارمنستان شده آنرا اشغال نمود بعد مملکت ایبری پرداخته پادشاه آنرا که دست نشاند روم بود از آنجا براند و <sup>(۳)</sup> اسپاکور نامی را بر تخت آن مملکت نشاند بایران مراجعت کرد دراز این وقایع بارها پسر ارشک فرار کرده و نزد

(۱) — Valentin.

(۲) — Valens.

(۳) — Spacures.

امپراطور روم رفته حمایت او را خواستار شد باز در سر ارمنستان و ایبری منازعه و خصومت ما بین روم و ایران در گرفت و چند سال شاپور و والینسین با هم بدون نتیجه قطعی جنگیدند تا آنکه در ۳۷۶ بالاخره طرفین خسته شده راجع به ارمنستان و ایبری قرار گذاشتند که هیچکدام در امور این دو مملکت دخالت ننموده هر دو را بخودشان واگذارند در معنی این قرار داد رای روم مفید تر بود زیرا بواسطه نشر مذهب عیسوی در ارمنستان و تعصب مغ ها اهالی آن مملکت بروم متمایل بودند از وقایع مهمه سلطنت شاپور ضدیت او با عیسویها است جهت آن در فوق اجمالاً ذکر شده و در جای خود باز مفصلاً گفته خواهد شد شاپور در ۳۷۹ بعد از سلطنت منمادی که هفتاد سال طول آن بود در گذشت و يك ایران قوی برای اخلاف خود باقی گذاشت زیرا در زمان او ایران بر تمام مشکلاتی که داشت فائق آمد: دست اعراب از طرف جنوب و هونها از طرف شمال شرقی و ایبریها از طرف شمال از تجاوزات بمحدود ایران کوتاه شد و ولایاتی که در زمان جد او از ایران انتزاع شده بود برگشت دفع هونها اهمیت بسیار زیادی برای ایران داشت چه اینها همان مردمانی بودند که چنانکه در فوق اشاره شد مردمان بوئه چی و سگهارا از محلهای خودشان کنده باطراف آسیای وسطی برتاب کردند اینها همان صحرا گردهای وحشی بودند که چنان فشاری بر مردمان اروپای شرقی و وسطی یعنی اُسترو گوتها<sup>(۱)</sup> و ویزی گوت ها و غیره دادند که در اثر آن مهاجرت کبیر ملل ژرمن و غیره در اروپا حادث و بالاخره در قرن پنجم باعث انقراض دوات هزار ساله روم غربی گردید از نوشته های مورخ رومی آم مین مارسلین<sup>(۲)</sup> پیداست که رومیها به بودن پادشاه هونها با عده از سواران هونی در قشون

(۱) — Ostrogoths.

(۲) — Ammien Marcellin.

شاپور چه اهمیتی میداده اند مورخ مذکور در ضمن اظهار تکرانی زیاد از  
نجهیزانی که شاپور برای جنگ با روم می‌نماید میگوید «شاه ایران که مردمان  
قوی را تازه مطیع خود کرده و ازكمك آنها قوت زیادی از نو  
گرفته الخ ....»

جلوگیری از ایبری ها و وگوش مالی که بآنها داده شد برای ایران آن  
زمان مهم بود زیرا چنانکه مذکور شد در بندهای قفقاز در دست آنها بود  
و مردمان وحشی شمالی با مساعدت آنها میتوانستند با آذربایجان تجاوز  
و این مملکت و ولایات مجاوره را عرصه تاخت و تاز و غارت و کشتار نمایند  
چنانکه در دوره های سابق نظائر این نوع تجاوزات و نتایج آنرا دیدیم  
عهد نامه که شاپور با روم بست برای ایران دوره ساسانی فوق العاده  
مهم بود زیرا امپراطوری عظیم روم را عقب نشاند و نقاطی را که اهمیت سیاسی  
و سوق الجیشی داشت و در آن طرف دجله واقع بود بتصرف ایران داد و بجای  
دجله قسمت اعظم جریان فرات سرحد گردید و پایتخت ایران و ممالك  
مهمه آن مثل آذربایجان و خوزستان و کردستان و غیره از تحت تهدید  
دائمی رومیها خارج شدند و قتی که تمام این مطالب را در نظر گیریم باین نتیجه میرسیم  
که لقب کبیری که باو داده شده است بجا است و اگر خسرو اول انوشیروان  
از سلسله ساسانی نبود میتوانستیم شاپور دوم را بزرگترین شاه این سلسله  
بدانیم از کارهای او که در ایام صلح شده بنای شاپور است در دفعه  
دوم از این شاه بزرگ در طاق بستان حجاری دیواری (بارلیف) و کتیبه  
مانده چنانکه در جای خود بیاید از کیفیات جنگهای شاپور در حدود  
شرقی یا شمال شرقی ایران اطلاعی نداریم از اینکه این جنگها هفت سال  
طول کشیده معلوم است که جنگهای سخت باهونها و مردمان صحرا کرد  
دیگر روی داده بعضی از متبعین تصور میکنند که بواسطه فشار مردمان  
صحرا گرد و قوی مذکور مستملکات ایران در هند مقارن این زمان از تصرف



ایران موقتاً خارج شده ولیکن اطلاعات صحیحی راجع باین مطلب هم  
عجالةً در دست نیست اگر صحیح باشد این نتیجه حاصل میشود که  
شاپور جلوسیل هونها را بطرف ایران گرفت و آنها متوجه هند شدند

## یازدهم - اردشیر دوم (آرتخشتر)

که برادر شاپور کبیر و سالخورده بود بعد از او بتخت نشست ولی سلطنت او  
بیش از چهار سال طول نکشید (از ۳۷۹ تا ۳۸۲ میلادی) اردشیر شاهی بود بسیار  
مستولی نیک فطرت از وقایع سلطنت او این است که تمام عوارض را موقوف  
کرد و از اینجهت موسوم به اردشیر خیر گردید در سال چهارم او را خلع  
کردند روی سکه های این پادشاه عبارت گَرَب گَرَتَار<sup>(۱)</sup> دیده میشود  
که بمعنی نیکو کردار است

## دوازدهم - شاپور سوم (شاهپور)

بعد از اردشیر برادرزاده او شاپور به تخت نشست و از ۳۸۲ تا ۳۸۸ میلادی  
سلطنت کرد واقعه مهم این سلطنت تقسیم ارمنستان است توضیح اینکه رومیها بعد  
از فوت شاپور بزرگ از سستی اردشیر استفاده کرده یکی از شاهزادگان اشکانی را  
موسوم به واراژتاد<sup>(۲)</sup> بتخت ارمنستان نشاندند این شخص وزیری را  
که روم برای او معین کرده بود کشت برادر او مانوئل<sup>(۳)</sup> بر ضد پادشاه  
قیام کرده از اردشیر کمک خواست و او قشونی بکمک او فرستاد  
بعد در اثر این اقدام و وقایع دیگر بین ایران و روم در سر ارمنستان منازعه

(۱) - گَرَب همان کلمه ایست که حالا کِرْفَه شده و بمعنی کار نیکو است

(۲) - Varaxtad .

(۳) - Manuel .

در گرفت ولیکن این دفعه هر دو دولت خواستار صلح بودند زیرا اردشیر میلی بجنبش نداشت و دولت روم گرفتار مردمانی بود موسوم به گوت‌ها<sup>(۱)</sup> که بنحاک روم شرقی تجاوز کرده بودند (اثر فشار هونها بر مردمان اروپائی) این بود که مذاکراتی که در زمان اردشیر دوم شروع شده بود در این زمان خاتمه یافت و طرفین بالاخره تراضی بر تقسیم ارمنستان کردند و این مملکت که در مدت چند قرن در دوره اشکانی و این دوره ما بین ایران و روم موضوع خصومت و منازعات و جنگ‌ها بود بدو قسمت تقسیم گردید قسمت اعظم جزو ایران و قسمت کوچک (غربی) جزو امپراطوری روم شد ولی در هر دو قسمت شاهزادگان اشکانی بحکومت از طرف ایران و روم بر قرار گردیدند (۳۸۴ میلادی)

## سیزدهم - بهرام چهارم (وَرَه‌دَان)

بعد از برادر بتخت نشست و سلطنت او از ۳۸۸ تا ۳۹۹ بود این شاه بمناسبت اینکه در زمان پدرش والی کرمان بود معروف به کرمانشاه است در زمان او خسرو والی ارمنستان ایران به بهرام یاغی شد توضیح آنکه دولت روم حکومت ارمنستان رومی را هم باو داد و در آن خسرو با ثئودوس<sup>(۲)</sup> امپراطور روم مواضعه نموده از اطاعت ایران خارج گردید بهرام قشونی به ارمنستان فرستاد و او را با برات آورده در سیاه چال محبوس کردند و برادر او موسوم به بهرام شاپور بجای او منصوب شد این شاه بطوری که نوشته اند در موقع شورش که در قشون روی داد کشته شد بعضی تقسیم ارمنستان را مربوط زمان او داشته اند<sup>(۳)</sup>

(۱) — *Goths*.

(۲) — *Théodose*.

(۳) — *C. Huart . La Perse Antique*.

## چهاردم - یزدگرد اول (یزدگرت)

یسر شاپور سوم از ۳۹۹ بتخت نشست در روایات ایرانی این شاه را گناهکار (بزه‌کار) نامیده‌اند ولیکن مورخین خارجه میگویند شاهی بوده است با حسیات خوب و جوانمرد و لقب گناهکار را روحانیون آن زمان باو داده‌اند زیرا نسبت بمذاهب ملل تابعه با اغراض و انصاف بوده پروکوپ مورخ معروف یونانی<sup>(۱)</sup> در باره او نیز همین عقیده را داشته در زمان او امپراطوری روم شرقی در تحت حمایت یزگرد در آمد توضیح آنکه آرکا دیوس<sup>(۲)</sup> امپراطور روم چون نزدیکی مرگ را احساس کرد و ولعهدش تئودوس در کپواره بود برای اینکه پسرش بی مانع بر تخت نشیند و امپراطوری روم از جنگ‌های ایران محفوظ بماند در وصیت نامه خود او را به یزدگرد سپرد و از او خواش کرد که امپراطوری را حمایت کند یزدگرد همینکه بر مفاد وصیت نامه اطلاع یافت خواجه دانائی آنطیوخوس نام که نیز خیلی مجرب بود به قسطنطنیه فرستاد تا تئودوس را تربیت نماید و بسنای روم اعلام کرد که هر کس با امپراطور صغیر طرف شود دشمن شاهنشاه است تئودوس<sup>(۳)</sup> دوم با سر پرستی یزدگرد بزرگ شد و بر تخت نشست و چنانکه نوشته‌اند مادامیکه یزدگرد زنده بود هیچ‌گاه از فتوت و جوانمردی خود نسبت بروم نکاست و دولت روم شرقی قریب آرامش بود<sup>(۴)</sup> حتی بعد از اینکه امپراطور سفارتی بدربار حامی خود فرستاده خواش کرد که نسبت به مسیحیان مقیم ایران توجهی بشود یزدگرد سفیر مزبور را که

(۱) - Procope این مورخ در آخر قرن پنجم متولد شده و در ۵۶۲ فوت کرده و تاریخ جنگهای امپراطورهای معاصر روم را نوشته

(۲) - Arcadius .

(۳) - Théodose .

(۴) - M. Louis Dubeux. La Perse 1881. p. 284

از روحانیین بلند مرتبه و ماراثاس<sup>(۱)</sup> نام داشت خیلی گرم پذیرفت و رفتار خود را نسبت بمسیحیان معتدل نمود

مقارن این زمان امپراطوری روم سخت گرفتار و در فشار مردمان قوی و تازه نفس شمالی بود این مردمان که از طوائف مختلفه بودند در اثر فشار هونها همواره به ممالک غربی و شرقی روم هجوم میآوردند چنانکه در سال ۴۱۰ میلادی شهر روم پایتخت دولت هزار ساله روم غربی بدست آلاریک نامی افتاد عقیده مورخین بر این است که در این زمان شامات و آسیای صغیر در مقابل ایران نمیتوانستند مقاومت نمایند و یزدگرد به سهولت میتواندست این دو مملکت وسیع و بقیه بین النهرین را ضمیمه ایران کند ولیکن صالح طلبی یزدگرد و دوستی که آرکادیوس امپراطور روم نسبت باو اظهار میکرد مانع از جنگ ایران با روم گردید یزدگرد در ابتداء نسبت به مسیحیها خیلی مساعد بود و حتی فرمانی راجع با آزادی مذهب آنها صادر کرد ولی در اواخر سلطنت خود از مساعدت با عیسویها بر کشت چنانکه در جای خود بیاید شهر یزد را از بناهای او میدانند جهت فوت این شاه جزو اسرار است گویند از لکد اسب مرد ولیکن بعضی تصور میکنند که از سوء قصد فوت کرده (۴۲۰ میلادی) بعد از یزدگرد پسرش شاپور که در ارمنستان حکومت داشت بجای پدر بر تخت نشیند ولی طولی نکشید که او را کشتند بعد خسرو یکی از خویشان یزدگرد را تخت نشاند و او هم نتوانست در مقابل بهرام پسر دیگر یزدگرد دوام آورد فردونجی پاروک<sup>(۲)</sup> که راجع بسکه های ساسانی تتبعاتی کرده خسرو را از خانواده ساسانیان نمیداند

(۱) — *Marathas [évêque]*

(۲) — *Furdoonjee D. G. Paruck. Sasanian Coins.*

## پانزدهم - بهرام پنجم - (گور)

که در نزد اعمان ملك حیره (۱) در قصر خورنق تربیت یافته بود بتقویت منذر این نعمان به تخت نشست موافق روایت ایرانی قرار شد نزاع دورقیب یعنی بهرام و خسرو در سر تخت سلطنت باین ترتیب قطع شود که تاج را در میان دو شیر بگذارند و هر کدام از دورقیب که تاج را برداشت شاه باشد و بهرام موفق شد در زمان این شاه مردم صحرا کرد جدیدی بطرف ایالات شمال شرقی ایران و باختر هجوم آوردند این مردم را هیاطله و مورخین خارجه هفتالیست (۲) یا هونهای سفید نامیده اند بهرام در ابتداء اعتنائی بآنها نکرد تا آنکه ترتیبی بکار آمد بمحاجان داد بعد از آن بطرف مشرق شناخت و با هیاطله جنگ کرده پادشاه آنها را کشت و اسرای زیادی گرفت برای فهم مطلب لازم است بخاطر آریم که چنانکه در فوق گفته شد در ۱۶۳ قبل از میلاد مردمان موسوم به یوئه چی فشار به سگ هائی که مابین جیحون و سیحون بودند آورده آنها را بباختر راندند پس از آن در ۱۳۰ ق م باختر را از آنها گرفتند و در اثر این فشار جدید سگ ها بطرف ممالك مجاور باختر از طرف جنوب متوجه شدند طائفه از یوئه چی ها موسوم به کویشان طوائف دیگری را در ازمنه بعد مطیع نموده دولتی تشکیل دادند که موسوم بکوشان شد و رومیها برای اینکه فشاری بایران وارد آرند با آنها روابطی داشتند مقارن این زمان (اوائل قرن پنجم میلادی) باز از ماوراء جیحون مردمانی

(۱) - حیره شهری بوده در يك فرسخی کوفه اسم آنرا آرامی می دانند که یعنی چادرهاست بنای این محل را به تخت النصر نسبت میدهند در زمان ساسانیان در اینجا ملوک لغمی سلطنت داشتند و دست نشاندۀ ایران بودند خسرو پرویز در ۶۰۲ این سلسه را منقرض و حاکی معین کرد بعد از اینکه حیره بدست مسلمین افتاد بواسطه بنای کوفه تنزل یافت و قبل از قرن دهم میلادی یا چهارم هجری بکلی از میان رفت (دائرة المعارف اسلامی)

(۲) - *Hephtalites*.



بطرف فلات ایران گذشته بمملکت کوشن هجوم آوردند این مردمان با  
 یوئه چی ها قرابت داشتند و چینی ها آنها را (ینرا) و رومیها هفتالیت  
 و مورخین ایرانی هیاطله نامیده اند تصور میکنند که این اسم رومی و ایرانی  
 آنها از کلمه ی تالیث می باشد که بمعنای رئیس است اینها راهو نه های سفید  
 نیز نامیده اند هیاطله مردمان بودند خیلی قوی و تازه نفس پیدایش  
 آنها در اینطرف جیحون و اشغال باختر و حشق در شرق تولید کرده بود  
 (۴۲۵ میلادی) و ایرانیها مخصوصاً از ناخت و ناز آنها در وحشت  
 و اضطراب بودند اما بهرام برای اینکه حرکت خود را بطرف شمال شرقی  
 ایران مخفی بدارد اول متوجه آذربایجان شد و بعد مخفیانه با سرعت  
 حیرت انگیزی خود را به هیاطله رسانیده و شبانه جنگی با آنها کرده  
 پادشاه آنها را کشت و غنائم زیادی برگرفت بعد هیاطله را تاجیحون تعقیب  
 کرده و از رود مزبور نیز گذشته چنان ضربتی بآنها وارد آورد که تابهرا  
 سلطنت داشت آنها دیگر بطرف ایران نیامدند تاج خان هیاطله که جزو  
 غنائم جنگی بود زینت آتشکده معروف آذر گشناسب که در شهر شینر  
 در آذربایجان بود گردید

## جنگ باروم - جهت این جنگ بطوری که مورخین

یونان نوشته اند آزار مسیحیان مقیم ایران بود که از بدرفتاری مغها فرار  
 کرده بروم میرفتند بهرام استرداد آنها را خواست و ثودوس چون میدانست  
 که آنها مورد سیاست و عقوبت سخت واقع خواهند شد از استرداد آنها ابا  
 نمود بهرام حکم کرد کارگران رومی را در معادن طلا و نقره ایران حبس  
 و اموال رومی ها را در خاک ایران توقیف کنند در اثر این  
 اقدامات کدورت بالا گرفت و منتهی بجنگ شد مهر نرسی که از نجبای

درجه اول ایران بود و نسب خود را به ویشناسب پدر داریوش بزرگ میرساند  
 سردار لشکر ایران شد و در نزدیکی نصیبین جنگی با رومیها نمود ولی بهره‌مندی  
 نیافت در این احوال سردار مزبور لازم دید که جنگ را بنحاک روم برده در جلگه‌ها  
 باقشون رومی مصاف دهد ولی سردار رومی آردابوربوس باو فرصت نداد  
 چنانکه در نزدیکی نصیبین مهر نرسی باقشون رومی برخورد و سردار رومی  
 پیغام داد که چه روز و در چه محلی برای يك جنگ قطعی حاضر است  
 او جواب داد که رسم سرداران رومی نیست روز و محل جنگ را بدشمن  
 بگویند پس از آن قوای زیادی بكمك رومیها رسید و مهر نرسی عقب نشسته به  
 دفاع نصیبین پرداخت و در نتیجه رومی‌ها به تسخیر آن موفق نشدند از طرف  
 دیگر بهرام بكمك نصیبین شتافت و همینکه سردار رومی از قضیه مطلع  
 شد تمام اسباب و ادوات محاصره را سوزانیده بنحاک روم عقب نشست  
 بهرام نتواند سیو پولیس را که حالا معروف بارز روم است (۱) محاصره  
 کرد ولی نتسخیر آن موفق نشد سال بعد (۴۲۲ میلادی) جنگ دوام  
 داشت و اگرچه ایرانیها بهره‌مندی نداشتند ولی چون سرعت جای تلفات  
 را میگردند بالاخره رومی‌ها خسته شده تکلیف صلح کردند بهرام  
 در ابتداء میخواست صلح کند ولی سپاهیان جاویدان که یادگار زمان  
 داریوش اول و تماماً از نجبای ایرانی ورشید بودند راضی به صلح نشده  
 به بهرام پیشنهاد کردند که قبل از صلح دفعه دیگر با رومیها  
 مصاف دهند بهرام این پیشنهاد را با شغف پذیرفت و جاویدان‌ها بدو  
 قسمت تقسیم شدند با این نیت که قسمتی از جبهه حمله بلشکر مخاصم برد  
 و قسمت دیگر سعی نماید که پشت دشمن را بگیرد این نقشه نتیجه نداد زیرا  
 یکی از قراولان رومی قسمتی را که در کین بودند دید و رومیها اول

(۱) — اسم این شهر در ابتدا کارین و بعدها کالاک بود در نیمه قرن پنجم هجری  
 سلاجقه ارزن را که در مشرق آن بود خراب کرده و سکه آن را به کالاک که  
 در این زمان معروف به (قالقلا) بود کوچ داده آن را ارزن الروم نامیدند بعدها  
 ارزن الروم ارزالروم و ارزروم شد بنابراین از ضرور صحیح نیست

آن قسمت را معدوم و بعد قسمت دیگر را هم شکست دادند پس از آن بهرام راضی بصلح گردید و اگر چه ایرانیان در این جنگ بهره مندی نداشتند باز صلح محترمانه با روم منعقد شد بدین معنی که مابین ایران و روم عهد نامه صلح صد ساله منعقد گردید و در اثر آن آزادی مذهب مسیحی را دولت ایران قبول کرد ولیکن این ماده عهد نامه اجرا نشد زیرا مغها مانع بودند (۴۲۲ میلادی)

فوت این شاه در ۴۳۸ میلادی بود گویند در موقع شکار در باتلاقی فرو رفت بهرام را شاهی میدانند که رعیت پرور و داد گستر بوده و به شکار کور میل مفراطی داشته چنانکه لقبی که بار داده اند از این جهت است کتاب هفت کتبد را حکیم نظامی گنجوی بنام این شاه برشته نظم در آورده بهرام اگر چه در جنگهایی که با روم کرده پیشرفت نداشته ولی باز توانسته است صلح محترمانه منعقد کند شکست فاحشی که به هونها پیروز شده بود برای ایران خیلی مهم بوده مسئله ارمنستان در زمان این شاه خاتمه یافت بدین معنی که چون نجبای ارمنستان نخواستند پسر بهرام شاپور پادشاه ارمنستان گردد از ایران تعیین يك نفر والی را خواستند و ارمنستان ایران یکی از امالات ایران گردید کلیه بهرام برای اخلاف خود يك ایران قوی گذاشت و چون عدالت پرور بود بر آبادی مملکت در زمان خود خیلی افزود درباره او نوشته اند با وجود اینکه انواع بازیهارا دوست میداشته و بعیش و عشرت خیلی مایل بوده بکارهای مملکتی نیز بموقع میرسیده موافق روایات بهرام بعد از فتح خود نسبت به هیاطله به هند رفت و پادشاه هند در ازای جلو بیری از هیاطله که برای هند هم بسیار خطرناک بوده مملکت سند و مکران را به بهرام واگذار کرد و بهرام دوازده هزار نفر لوری برای رامش گری و خنیاگری (۱) از هند بایران آورد حقیقت این روایات معلوم

(۱) - خنیاگر را دارمس تیر مشتق از (خوانك گر) میداند و در هر حال به معنی مثنی یا خواننده است رامش گر بمعنی سازنده است



نیست و همینقدر میرساند که ما بین ایران و هند در این زمان روابط  
زیادی بوده

## شانزدهم- یزدگرد دوم (یزدگرت)

بعد از پدر بتخت نشست و حملات هیاطله با ایالات شمال شرقی در ایران مجالی نداشتند  
که بر رویها بپردازد در این اوان مذهب عیسوی در ارمنستان انتشار مییافت و یزدگرد  
میخواست آن مملکت را در مذهب زرتشتی نگاه دارد تا اینکه از ایران جدا  
نشود ولیکن میسر و پ نام ارمنی در ۳۹۷ میلادی خطی برای زبان ارمنی اختراع  
کرد. بود که باعث استحکام مبانی ملیت آنها گردیده بود و مقاومت میکردند  
وزیر ایران مهر نرسی اعلامیه منتشر و اصول مذهب عیسوی را رد کرد  
رؤسای روحانین ارامنه (اوکفها) ردی بر این رد نوشتند و کار به اقدامات  
جبری کشید و ارامنه شوریدند در اینموقع یزدگرد از جنگهایی که در  
شرق با هیاطله مینمود خلاصی یافته بطرف ارمنستان شتافت و جنگ  
خونینی در آوارائیر در گرفت سردار قشون ارامنه واردان مامیگنی<sup>(۱)</sup>  
کشته شد و رئیس روحانین ارامنه باده نفر از کشیتهای بزرگ اسیر شدند  
پس از آن آرامش برقرار و آتشکده ها بدون اکراه در همه جا روشن  
گردید و برگشت مردم بمذهب زرتشتی از اینجا حاصل شد که مذهب  
عیسوی در میان سواد ملت ارامنه هنوز شیوع نیافته و ریشه ندوانیده  
بود در زمان یزدگرد تعقیب مسیحیها در بینالنهرین نیز شروع شد و در  
کرکوک نزدیکی حلوان بطوریکه مینویسند هزاران مسیحی با خلیفه آنها  
ژان نام کشته شدند از وقایع سلطنت یزدگرد عهد نامه ایست که با روم  
بست و بموجب آن امپراطور روم ثئودوس متعهد شد که رومیها

(۱) - Vardan Mamikani .

استحکاماتی در نزدیکی حدود ایران بنا نکنند و نیز قبول کرد که سالیانه مبلغی بایران بپردازد برای اینکه دولت ایران يك ساخلو قوی در دربند (در کنار دریای خزر در قفقازیه) نگاهداشته نگذارد مردمان شمالی به طرف ایران و روم تجاوز کنند بزد کرد در جنگهای خود با هیاطله بهره مندی بهرام گور را نداشت بلکه شکستهای خورد و لیکن با وجود این موفق شد که از تاخت و تاز آنها در حدود ایران جلوگیری کند این جنگها از ۴۴۳ تا ۴۵۱ امتداد داشت این شاه در ۴۵۷ میلادی در گذشت بعضی از مؤلفین تقسیم ارمنستان را مابین ایران و روم بزمان سلطنت این شاه مربوط داشته اند

### هفتم - هرمز سوم (آثوهرمز)

بعد از پدر بواسطه اینکه برادر بزرگتر او فیروز در سیستان و دور از پایتخت بود به تخت نشست (۴۵۷ میلادی) فیروز همینکه این خبر را شنید نزد خان هیاطله رفته از او کمک طلبید و با کمک هیاطله تخت را از برادر گرفت

### هیجدهم - فیروز اول (پیروز)

بعد از برادر به تخت نشست (۴۵۹ میلادی) در زمان این شاه خشکسالی و قحطی بزرگی در ایران روی داد که چند سال طول کشید ولی فیروز طوری این مملکت بزرگ را اداره کرد که از قحطی تلفاتی روی نداد توضیح آنکه در مالیات ها تخفیف داد و غله و آذوقه از خارجه برای ایران تهیه کرد و قرار داد که اغنیاء بضعفاء کمک کنند عید آب ریزان جشنی است که در این زمان تأسیس شده و بیادگار باران هائی است که آمده و باعث نجات مردم از قحط و غلا شده در زمان این شاه جنگی با روم روی نداد زیرا هر دو دولت گرفتار مردمان تازه نفس شمالی بودند

که بمالك آنها هجوم میاوردند در ابران هیاطله و در روم هونها و مردمان دیگر در این موقع ازانی‌ها (آلبانیها) که در طرف غربی دریای خزر سکنی داشتند<sup>(۱)</sup> و از جنگ مابین دو برادر هرمز و فیروز در ایران استفاده کرده از اطاعت خارج شده بودند مجدداً بواسطه جد و جهد فیروز مطیع ابران شدند

## جنگهای فیروز با هیاطله - فیروز بعد

از خلاصی از گرفتاری‌های اولیه عازم نواحی شرقی ایران گردید که با هیاطله جنگ کندولی بهره‌مندی نداشت و پادشاه هیاطله که بعضی از مورخین او را آخ شُنوان<sup>(۲)</sup> و برخی خوشنواز<sup>(۳)</sup> نامیده اند بصلاح راضی شد بشرط اینکه شاه ایران دختر خود را باو دهد فیروز قبول کرد و موافق روایت ایرانی بجای دختر خود کنیزکی برای او فرستاد خوشنواز حيله را در یافت و در غضب فرو رفته از شاه ایران خواست که عده صاحب منصب ایرانی برای تعلیم قشون او و جنگی که در پیش دارد بفرستد فیروز سیصد نفر صاحب منصب فرستاد و خوشنواز بعضی از آنها را کشته و مابقی را ناقص کرده نزد فیروز فرستاد و پیغام داد که این اقدام او جواب حيله اوست که شاه نسبت باو بکار برده این بود که جنگ دوم هیاطله با فیروز شروع گردید و ایندفعه فیروز از طرف

(۱) - اینها از آریانیهای ایرانی بودند و مابین رود کورا و دریای خزر و در بند وارس سکنی داشتند اروپائیها این مردم را نیز آلبانی نامیده اند و بنا بر این لازم است توضیح شود که این مردم را نباید مخلوط کرد با آلبانیهای شبه جزیره بالکان (بالکان) یا مردم ارناودستان آنها از آریانیهای ایرانی نیستند بلکه شعبه مستقلی از شاخه هند و اروپائی میباشند

(۲) - *Akhshonvar*

(۳) - *Khoshnovaz* در هر حال خوشنواز بنظر صحیح نباید

گرکان حمله برده گرفتار شد توضیح آنکه موافق روایت ایرانی خوشنواز او را با حبله به دره کشید که مخرجی نداشت و پس از آنکه فیروز باقشون خود وارد دره مزبور شد مدخل آنرا گرفت در اینحال فیروز چاره جز افتتاح مذاکرات صلح نداشت خوشنواز بصلح ابدی راضی شد بشرط اینکه شاه ایران باو کوچکی کند و در پیش او بخاک افتد برای فیروز قبول این شرط خیلی گران بود ولی چون چاره نداشت قبول کرد و مؤبدی برای تسلی باو گفت که این حرکت شاه در معنی برای پرستش آفتاب است فیروز از رفتار توهین آمیز خوشنواز بالاخره بستوه آمده تصمیم گرفت که هر قسمی باشد از این دام بیرون جهد و چون در عهد نامه مقرر شده و فیروز قسم خورده بود که از ستونی تجاوز نکند بحکم شاه آن ستون را کنده در جلو قشون حرکت دادند و بدین ترتیب فیروز باقشون زمادی و پانصد فیل عازم بلخ شد هیاطله جلو او را در انجا گرفتند و بقشون فیروز تذکر دادند که اگر جنگ کند قسمی که شاه ایران سابقاً خورده که از منار تجاوز نکند آنها را خواهد گرفت از این جهت نصی از قشون فیروز از او جدا شدند و او با نصف دیگر جنگ کرد و در میان کار زار کشته شد (۴۸۳ میلادی) لازم است گفته شود که شرح مذکور موافق روایات ایرانی است که مورخین شرقی ضبط کرده اند (۱) ولی بعضی از این کیفیات متناقض و بیشتر بداستان سرائی شبیه است مثلاً اگر فیروز در دره محصور بود چگونه میتواند پانصد زنجیر فیل تهیه کند و اگر این فیل ها با او بودند چه شد که خوشنواز آنها را بعد از محصور شدن فیروز نگرفت و دیگر اینکه اگر مدخل دره را قشون خوشنواز گرفته بود و دره مزبور مخرجی نداشت چطور فیروز بطرف بلخ رفت مسئله ستون و غیره هم افسانه بنظر میآید حقیقت امر باید اینطور باشد که فیروز از گرکان حمله بهیاطله

کرده و موفق نشده بعد خواسته عقب نشینی کند در بیابان بی آب و علف ترکمنستان امروزه راه را کم کرده (با مخصوصاً بدانجا او را کشانیده‌اند) و وارد دره شده و در آنجا محصور گردیده بعد جنگ کرده و کشته شده است قضیه فرستادن کنیزکی برای خوشنواز بجای دختر فیروز نیز نباید صحیح باشد و از این جهت این روایت را جعل کرده‌اند که برای ایرانیها ازدواج خان مردم وحشی هیاطله پادشاه ایران گران بوده فیروز دیواری در گرکان از دریای خزر از طرف شمال رود گرکان کشیده که در مقابل هیاطله سدی باشد خرابه های آن حالا موسوم به سد اسکندر است (۱) در سلطنت فیروز ارمنستان شورید و ساهاک نامی را به پادشاهی برگزید جهت این شورش تعصب مذهبی مأمورین ایرانی و ضدیت آنها با مذهب عیسوی بود ایبری ها هم ناراضه ملحق شدند ولیکن زر مهر سردار ایرانی در غیاب فیروز بخرج خود قشون کشی با ارمنستان کرد و با ساهاک جنگ نموده او را کشت شورش موقتاً خوابید ولیکن اوضاع حقیقی این مملکت خوب نبود

## نوزدهم - بلاش (ولگاش)

بعد از برادر به تخت نشست و سلطنت او از ۸۳ تا ۸۷ بود این شاه حاکم سیستان را مأمور کرد که با خوشنواز داخل مذاکره شده قرار صلح را بدهد حاکم مذکور برای اینکه در مذاکرات کامیاب شود قشونی جمع کرد و پس از آن در مذاکره شد خوشنواز راضی گردید که اسرا را مسترد دارد و با ایران صلح نماید بشرط اینکه ایران سالیانه مبلغی باو بپردازد دربار ایران این پیشنهاد را قبول کرد ولی معلوم نیست که این مبلغ را تأدیه کرده باشد بعضی از مورخین عقیده دارند که در مدت دو سال (۱) - سر یرسی سائکس مینویسد که این خرابه ها را دیده (تاریخ ایران جلد اول)



این مبلغ داده میشد بلاش پس از استرداد اسراء متوجه امور ارمنستان گردید واهان سردار ارمنه از شاه در خواست کرد که آزادی مذهب عیسوی در ارمنستان اعلان شود و آتشکده‌ها را خاموش کنند درابتداء بلاش راضی نمیشد ولی در این حیص و بیص بلاش گرفتار جنگ خانگی شد توضیح آنکه برادر او زارن ( بعضی او رازار نوشته اند )<sup>(۱)</sup> مدعی تخت سلطنت گردید و واهان با تمام قوای خود بکمک بلاش شتافت این بود که بلاش بعد از خلاصی از این جنگ خواهش واهان را قبول کرد و مذهب عیسوی در ارمنستان و ایبری رسمیت یافت پس از آن اوضاع ممالك مزبوره بکلی تغییر کرد بدینمعنی که این دو مملکت باطناً با ایران همراه شدند

## بیستم - غباد اول (گوات)

پسر فیروز بود در زمان سلطنت بلاش خواست از او تخت را بستاند ولی موفق نشد و فرار کرده نزد خوشنواز رفت خان هیاطله پذیرائی شایانی از او کرد و بعد از سه سال قشونی برای او تهیه نمود که با بلاش جنگ کند و تخت را از او بستاند ولیکن در این احوال بلاش مرد ( ۴۸۷ میلادی ) و نجبای ایران غباد را به پادشاهی قبول کردند این شاه از ۴۸۷ تا ۵۳۱ میلادی دو دفعه سلطنت کرد وقایع بسیار مهمی در زمان او روی داده که از قرار تفصیل است

در ابتداء غباد بطرف خزر ها متوجه شد این ها مردمی بودند تورانی آلتائی<sup>(۲)</sup> که در کنار دریای خزر و در حدود شمالی قفقازیه سکنی گزیده بصحرا گردی و ناخت و تاز در ممالك همجوار اشتغال داشتند و غالباً ناخت و تاز آنها بطرف دره رود کورا ( کوروش قدیم ) بود پای تخت آنها

(۱) - Zaren و Zaré .

(۲) - یعنی از نژاد اصغر

در ابتدا (تَیَرخان شورا) ی حالیه در قفقازیه بوده ولی بعد حاجی طرخان حالیه را که اِتَل نام داشت بای تخت کردند غباد با آنها جنگ کرده غلبه یافت و عده زیادی را از آنها کشته غنائم بیشمارى از این جنگ آورد

## پیدایش مزدك - خلع غباد و بازگشت او به سلطنت

مَزْدَك پسر بامداد شخصی بود از اهل نیشابور و مذهبی آورده بود که در فصل دوم این باب شرح آن بیاید بعضی مزدك را از اهل پارسا که خرابه های آن حالا معروف به تخت جمشید است دانسته اند نتیجه مذهب او این بود که باید اموال و زنها اشتراکی باشند غباد برای اینکه از نفوذ نجباء و روحانیین بکاهد در ابتداء مذهب او را پذیرفت بعد از گرویدن غباد بمزدك و جاهت او در میان مردم زائل شد و بالاخره نجباء و روحانیون اجتماع کرده او را خلع و جاماسب برادر او را بر تخت نشاندند در ابتداء خشم مردم باندازه بود که قتل او را میخواستند ولیکن جاماسب مردم را از این خیال منصرف و او را در قلعه فراموشی حبس کرد (۴۹۸ میلادی) قلعه فراموشی بقولی در شوش و بقول راوین سن<sup>(۱)</sup> خاورشناس انگلیسی در گِل\_گِرَد (در مشرق شوشتر در کوهستان) بود و از آن جهت این اسم را باین قلعه داده بودند که اسامی محبوسین آن هیچگاه در حضور شاه برده نمیشد غباد بهمدستی زلس از محبس فرار کرده نزد خان هیاطله رفت و به کمک او بایران برگشت و چون جاماسب مقاومت نکرد دوباره بر تخت

(۱) — Sir Henry Rawlinson .

نشت (۵۰۲ میلادی) کمک کردن خان هیاطله به غباد بواسطه نفوذ زن ایرانی او دختر فیروز بود که نزد خان مقام ارجمندی داشت غباد دختر خان هیاطله را که از مادر مذکوره تولد شده بود گرفت و پس از اینکه به تخت سلطنت عودت نمود این دفعه دیگر بامزدك رسماً همراهی نکرد بعضی نوشته اند که باطناً باو معتقد بوده ولی رفتار او بعد از چندی این نسبت را تکذیب میکند

## جنگهای غباد با روم - غباد در ازای

همراهی هیاطله با او متعهد شده بود مبلغ زیادی بدهد ولی در خزانه وجه کافی نبود در این موقع بخاطر غباد آمد که موافق عهد نامه آخری که برای شصت سال مابین یزدگرد دوم و تئودوس امپراطور روم منعقد شده بود دولت روم مبیایستی سالیانه مبلغی برای نگاهداشتن ساخلو قوی در دربند پردازد و در زمان صلح نداده است این بود که مطالبه اقساط سنوایی را کرد و آناستاس (۱) امپراطور روم متعذر شد که چون ایران در موقع خود مطالبه نکرده مرور زمان این حق را منطقی نموده در اثر چنین جوابی جنگ مابین دولتين در گرفت غباد براي اینکه بجالی بدشمن براي تجهيزات ندهد با سرعت حیرت آوری داخل ارمنستان روم گردید و اوز روم را محاصره کرده گرفت پس از آن به آمد (دیار بکر) پرداخت و بعد از دادن پنجاه هزار نفر تلفات این شهر محکم را نیز تسخیر کرد بعد با قشون روم مصاف داده آن را شکست داد و نزدیک بود که صلحی با شرائط سنگین به رومیها تحمیل کند ولیکن در این حیص و بیص هیاطله بنای تاخت و تاز را در ایران گذاشتند و او مجبور شد بدان سمت عزیمت نماید رومیها همینکه از گرفتاری او



مطلع شدند آمد و نصیبین را محاصره کردند . سه سفیری از طرف غباد رومیها را ملاقات و متارکه به مدت هفت سال برقرار کرد موافق این عهدنامه رومیها مبلغی بایران داده آمد را پس گرفتند (۱) توضیح آنکه بعد از حرکت غباد بطرف هیاطله قشون رومی آمد را محاصره کرد و ساخلو ایرانی بواسطه کمی عده و فقدان آذوقه مجبور بود تسلیم شود ولیکن بواسطه نزدستی قلعه بیکی ایرانی رومی ها اغفال شدند بدین معنی که او امر کرد تا در حضور سفرای رومی آخرین آذوقه را بساخلو تقسیم کنند و رومیها به تصور اینکه ایرانی ها آذوقه دارند راضی شدند مبلغ مذکور را بپردازند و ساخلو ایرانی با تمام آلات و اسباب جنگ محترمانه بایران برگردد (۵۰۳ میلادی) غباد پس از اینکه خاطرش از طرف رومیها راحت شد بجنگ با مردمان وحشی هیاطله که از دیر زمانی باعث نگرانی دولت ایران شده بودند پرداخت و در مدت ده سال با آنها جنگیده کاملاً فایز گردید بطوریکه از این به بعد دیگر خطری از طرف آنها بایران متوجه نشد و دولت توانست با راحتی خیال از طرف خراسان و باختر بامور دیگر پردازد کیفیات این جنگهای ده ساله معلوم نیست ولی در هر حال دوام جنگ در مدت ده سال نشان میدهد که چه زحمت بزرگی این شاه و سپاهیان ایرانی برای دفع آنها متحمل شده اند

## جنگ دوم غباد باروم - همینکه غباد

از جنگ با هیاطله خلاص شد باز متوجه روم گردید توضیح آنکه در این زمان (ابری) بر ایران شورید و جهت طغیان از اینجا بود که غباد سیاست سابق دولت ایران را راجع به تعقیب عیسویها پیروی کرده آزادی

(۱) — مبلغی که بایران داده اند مینویسند هزار لیبرای طلا بوده ولیبرای تقریباً دوپست و پنجاه تومان بیولحاله ارزش داشته (سریرسی سایکس - تاریخ ایران ودائرة المعارف بروک هائوز)

این مذهب را که در زمان بهرام گور داده شده بود نسخ نمود در اثر این سیاست گرگین پادشاه ایبری به روم ملتجی شده به طرف لازیکا که در کنار دریای سیاه واقع بود رفت (۱) از طرف دیگر رومیها از اشتغال غباد با هیاطله استفاده کرده قلاعی در حدود ایران ساخته بودند (منجمله شهر دارا بود که در نزدیکی نصیبین بنا کرده بودند) شاه اعتراض کرد ولی امپراطور جواب مساعدی نداد و بعد ژوستین (۲) (که بجای آنستاس بتخت نشسته بود) باهونهای که در شمال قفقاز سکنی داشتند بر ضد ایران اتحاد نمود و لازیکارا هم بطرف خود جلب کرد در ۵۳۹ میلادی قشون ایران داخل ایبری و لازیکا شده این صفحات را اشغال نمود رومیها هم به ارمنستان ایران آمدند ولی نه در اینجا موفق شدند و نه در بین النهرین دو سال بعد باز جنگی مابین ایران و روم شد و بی لی زار (۳) سردار نامی روم شکست خورد ژوستین (۴) در نتیجه این احوال دو هزار نفر بر قشون رومی افزود و از مردمان وحشی موسوم به (ماساژت ها) (۵) قشون داو طلب گرفته مهابای جنگ جدیدی گردید سردار ایرانی فیروز مهران به دارا رفت و در حوالی آن جنگی مابین فریقین شد در این جنگ قهراندازان ایرانی مهارت خود را نشان دادند و وقتی که تیرهایشان تمام شد جنگ تن به تن با رومیها نموده میمنه و میسره رومی را مغلوب کردند ولیکن در هر دو دفعه ماساژت های تازه (۱) — *Lazica* لازیکارا بالازستان امروزه تطبیق کرده اند که (ای میرتی) و (مین گرلی) کرجستان امروزه است

(۲) — *Justin* .

(۳) — *Bilisare* .

(۴) — *Justinien*

(۵) — ماساژت ها تیره از سگ ها و از حیث قوت و سلحشوری معروف بودند در زمان هخامنشی ها مابین دریاچه آرال و جنوب شرقی بحر خزر می زیستند و جزو ایران بودند خوارزم را استرابون جزو مسکن آنها دانسته

نفس به كك رومیها رسیدند و ایرانیها عقب نشستند ولی تلفات رومی بقدری بود که بی‌لی‌زار ایرانیها را تعقیب نکرد این جنگ با وجود اینکه ظاهراً به بهره‌مندی رومیها تمام شد اهمیت زیادی داشت زیرا اولاً ثابت کرد که قشون رومی نسبت بسابق ضعیف شده و اگر ماساژتها نبودند حتماً شکست می‌خورد ثانیاً نمایاند که ایرانیها در فن جنگ نسبت بسابق خیلی ترقی کرده‌اند زیرا آنها در جنگ‌هاییکه در جلگه‌ها روی میداد قوی و زبر دست بودند و در جنگ تن‌به‌تن آنها در کوهستان استقامت و پافشاری بروز میدادند چنانکه در جنگ‌های ایران با یونان در زمان هخامنشیها و با روم در زمان اشکانیان این نکته ثابت شده بود ولیکن در این جنگ بشدت رسید که در این سبک جنگ هم قشون ایرانی ورزیده شده ازین جهت پافشاری و اطاعت نظامی ایرانیها باعث تعجب بی‌لی‌زار سردار رومی گردید و چنانکه خواهیم دید او در این زمان بزرگترین سردار رومیها بود و در مواقع سخت امپراطور های روم باو متوسل میشدند باری در ۵۳۱ با قشون ایران عازم شامات گردید و بی‌لی‌زار با لشگری که از طوائف رومی و غیر رومی مرکب بود در سر راه ایرانیها واقع و جنگی در کالی نیکوس<sup>(۱)</sup> شد و قشون رومی شکست خورد ولی ایرانی‌ها نتیجه از این جنگ نگرفتند زیرا بزودی خبر فوت غباد رسید و قشون ایران بطرف دجله حرکت کرد خلاصه آنکه جنگ‌های غباد با روم نتیجه نداد و بنا بر این استاتوکو<sup>(۲)</sup> حفظ شد یعنی طرفین به اوضاع قبل از جنگ باقی ماندند کلیه باید گفت که جنگ‌های ایران با روم با روم با ایران از زمان غباد به بعد دو دولت قوی را که صاحب اختیار عالم آن

(۱) - Callinicus .

(۲) - Statu quo res erant ante bellum .

عبارت لاطینی است یعنی بقاء اوضاعی که قبل از جنگ بود چون مفصل است فقط دو کلمه اولی را استعمال میکنند مری کویا ترجمه کرده اند : بقاء الشی علی ما کان

زمان بودند ضعیف کرد و زمینه فتوحات اعراب را مهیا نمود

## مزدکیها - در اواخر سلطنت غباد مزدکیها کنگاشی ترتیب

دادند که شاه از سلطنت استعفا نموده آنرا به یکی از پسرهایش فثاسوارسا (۱) نام تفویض کند زیرا او وعده داده بود که مذهب مزدک را رسمی نماید (اسم این شاهزاده کیوس بوده و فثاسوارسا باید تصحیف لقبی باشد بعضی تصور میکنند که کله پششخوار (۲) مازندران فثاسوار شده و فثاسوارسا بجای پششخوار شاه است) غباد در ابتداء روی خوشی نشان داد و بعد از آن که آنها را اغفال نمود بدستیاری پسرش خسرو (افشیروان بعد) آنها را بجشنی دعوت کرد و بطوریکه خسرو ترتیب داده بود مزدکیان را در باغی یکا یکا نشستند ولی مزدک موفق شد که فرار کند

فوت غباد در ۵۳۱ بود این شاه با وجود اینکه از جنگهای خود با روم نتیجه نگرفت باز در حین فوتش یک ایران قوی برای اخلاف خود گذاشت چه جنگهای ایران با روم برتری قوای جنگی ایران را بر قوای رومی نشان داد از طرف دیگر ضربتهائی که غباد باقوام قوی و وحشی مثل خزرها و هیاطله وارد آورد طوری آنها را ضعیف کرد که خطر آنها برای ایران رفع شد این مسئله برای ایران آن روزی اهمیت زیادی داشت اما گرویدن او بمزدک از راه سیاست و برای کاستن از نفوذ نجباء و روحانیین بود بعد که غباد بمقصد خود رسید بقلع آنها پرداخت مینویسند که هیچیک از شاهان ساسانی بقدر او شهر در ایران بنا نکرده منجمله کازرون در فارس و گنجه است در قفقازیه ممیزی املاک برای تغییر مالیاتها و رفع تعدی و ظلم مأمورین دولتی نیز در

(۱) — *Phthasuarsas*.

(۲) - کوهی است از جبال البرز مابین ساری و دامغان

زمان او شروع شد و انوشیروان آنرا تعقیب کرده با انجام رسانید

## بیست و یکم - خسرو اول انوشیروان

**عادل** (خسرواوانوشک زبانی) موافق روایات ایرانی غباد

وقتیکه فرار کرده نزد هیاطله رفت دختر دهقانی را درنیشاور گرفت و از او خسرو متولد شد غباد او را خیلی دوست میداشت زیرا تولد او با فوت بلاش و بر طرف شدن جنگ خانگی تصادف کرده و او این تصادف را به فال نیک گرفته بود از طرف دیگر غباد پسران دیگری داشت که از خسرو به تخت سلطنت نزدیکتر بودند بنا بر این در اواخر عمر خود بطوری که مورخین رومی نوشته اند باین فکر افتاد که چنانکه امپراطور روم آرکادیوس پسر خود (ثئودوس) را به بزدگرد اول سپرد او هم خسرو را به ژوستین امپراطور روم بسپارد تا بعد از فوت او با همراهی ژوستین بر تخت نشیند با این قصد اقدامی کرد ولی امپراطور مزبور قبول نکرد و جهت آن معلوم است اولاً قبول این مطلب ممکن بود برای او در ایران گرفتاری هائی تولید کند و دیگر اینکه ممکن بود در آتی به مواقع استفاده برای روم پیش آید و او با قبول کردن چنین امری مجبور شود که سیاست را فدای درست قوی خود نماید چنانکه بزدگرد در چنین موقعی واقع شد شاید علاوه بر جهات مذکوره استعداد و لیاقت خسرو را میدانست و صرفه او نبود که طرف او بعد از غباد شاهی مثل خسرو باشد امر بدین حال بود تا غباد فوت کرد و در سر تخت سلطنت مابین خسرو و کیوس و برادران او منازعه در گرفت ولیکن بواسطه همراهی مهبود که وزیر و سرعت اقدامات خسرو اورنگ و دیهیم شاهی نصیب او گشته سلطنت از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی امتداد یافت کارهای برجسته خسرو را با



بدو قسمت تقسیم کرد راجع سیاست داخله و خارجه

## سیاست داخله - راجع باین قسمت معلوم

است که تمام توجه خسرو در نادی امر باین امر متوجه بود که ایران را از حال انقلاب و هرج و مرج افکار بیرون آورده بحالت طبیعی برگرداند زیرا مذهب مزدك بحدی در ممالك ایران سرایت کرده و طرفدار یافته بود که حتی در ارمنستان مسیحی هم مردم بدو فرقه مزدکی و غیر مزدکی تقسیم و با هم در منازعه شده بودند خسرو برای نیل بمقصودی که داشت دو نوع اقدام را لازم دید: برانداختن مزدك و مزدکیان و رفع جهان که موجب پیشرفت این مذهب شده بود این بود که بابکدست بقلع واقع قائد و پیروان این مذهب پرداخت و با دست دیگر اصلاحات کرد که امنیت را برقرار و قلوب مردم را جذب نمود مزدك در زمان غیاد بواسطه فرار جزو مدعوین جشن مذکور در فوق نبود و سالم ماند ولی حالاً بحکم خسرو دستگیر و باعدۀ بسیار زیادی از پیروان خود بقتل رسید عدم مقتولین را صد هزار نفر نوشته اند پس از آن چون خسرو میدانست که موجبات پیشرفت این مذهب سنوات قحطی زمان فیروز و تعدیات عمال دولتی نسبت بمردم و نفوذ فوق العاده نجبا و روحانیین بود با اصلاحات ذیل پرداخت اولاً چون مالیاتها سنگین و طرز اخذ آن برای زارعین و مالکین طاقت فرسا بود اصلاحات از تعدیل مالیات ها شروع شد و در اثر ممیزیهای که بمجد و جهد خسرو بآتمام رسید تکلیف مالیات بده معلوم و بار او سبک تر گردید کیفیات این مطلب در جای خود (فصل دوم باب پنجم) ذکر خواهد شد ثانیاً قضاتی بولایات فرستاد که بعرايض مردم رسیدگی و از تعدیات مأمورین دولتی جلو گیری کنند ثالثاً برای تقویت از اصول مرکزیت و

جلوگیری از نفوذ متنفذین ایران را بچهار قسمت تقسیم کرده برای هر قسمتی فرمانفرمائی بااختیارات فوق العاده معین نمود هر يك از قسمتها را پادگس<sup>(۱)</sup> و فرمانفرما را پادگس بان مینامیدند در هر قسمتی تمام حکام و سرحد داران و مأمورین دولتی در تحت نظارت و رسیدگی پادگس بان آن قسمت بودند (در دوره اسلامی فادوسبان میگفتند) رابعاً قشون چریکی در زمان او مبدل به قشون دائمی شد و برای نفرات و صاحبمنصبان حقوق وجیره مقرر گردید در صورتیکه این ترتیب سابقاً به قشون جاویدان اختصاص داشت علاوه بر این اقدامات شاه بشخصه بامور قضائی رسیدگی میکرد عارضین را می پذیرفت و احکامی که میداد بسرعت در اقصی بلاد ایران اجراء میشد پس از اصلاح امور لشکری و کشوری خسرو بعارف پرداخت و از حکماء و علمائیکه بواسطه اختلافات مذهبی از اسکندریه فرار کرده بایران پناه آورده بودند استفاده نموده مدرسه طب را در جند شاپور بنا کرد گویند فلسفه ارسطو و افلاطون در زمان او به زبان پهلوی ترجمه شد بعضی تصور میکنند که فلسفه اشراقی یا اسکندرانی ترجمه شده نه فلسفه افلاطون و ارسطو و این نظر اقرب بحقیقت است کتاب کلیله و دمنه بیدپای هندی را نیز بامر او برزویه طبیب از هند آورد و بزبان پهلوی ترجمه گردید (ترجمه پهلوی آن اسروزه در دست نیست) شطرنج هم چنانکه معروف است در زمان او بطور هدیه از طرف رای هندی بایران فرستاده شده راجع به امنیت مملکت علاوه بر جنگهائی که خسرو بامردمان صحرا کرد مثل هیاطله و خزرها و ترکها کرد و آنها را مطیع یا مخذول نمود قلاع و سدّهای متعدد برای جلوگیری از تاخت و تاز آنها ساخت مثل سدّ درمند<sup>(۲)</sup> در قفقازیه و قلاع گرکان و اترک و غیره

(۱) - Pādghos

(۲) - سدّ درمند را در دوره اسلامی باب الابواب گفته اند

از کارهای خسرو یکی هم توجه مخصوصی است که نسبت به زراعت و صنایع و تجارت داشته: برای پیشرفت زراعت زمین و تخم و حیوانات اهلی به زارعین داده و برای ازدیاد سکنه ایران امر کرده که هر مردی باید تأهل اختیار نماید کدا و ول کرد را مجازات نموده و برای ازدیاد تجارت راههای زیادی ساخته و مسافرین خارجه را با مهریانی پذیرفته این کارهای خسرو آرامش ایران و رفاه مردم را تأمین کرد از این جهت او را انوشه روان نامیدند

## سیاست خارجه - وقتی که خسرو به تخت نشست

اوضاع مملکتی مقتضی هیچگونه خصومتی با روم نبود زیرا خسرو خوب حس کرده بود که باید بدو را به اصلاحات داخله پرداخته مملکت را بحالت طبیعی برگرداند بخصوص که ایران از جنگهای سی ساله سابق خسته شده بود ژوستینیان (۱) امپراطور روم هم چون در ایتالیا و افریقا به جنگ مشغول بود و سردار نامی او بلی زار پیشرفت های بزرگی داشت هیچ نمی خواست در شرق با ایران طرف شود این بود که دولتیین عهدنامه مودت و اتحادی بشرائط ذیل منعقد نمودند

- (۱) دولت روم باید مبلغی بدولت ایران بپردازد و دولت ایرانهم ساخلو قوی در دریند و جاهای دیگر قفقاز نگاه بدارد (۲)
- (۲) هر قدر از ولایت لازیکا سابقاً یعنی قبل از جنگ غباد باروم در تصرف طرفین بود من بعد هم بهمان حال باقی خواهد ماند
- (۳) رومیها میتوانند شهر دارارا متصرف شوند ولیکن آنجارا نباید مزگر قوای خود در بین النهرین قرار دهند

(۱) - Justinien

(۲) - این مبلغ یازده هزار لیرای طلا بوده و لیرا ۲۲۸ گرام یا تقریباً ۶۵ مثقال وزن داشته (دائرة المعارف بروك هائوز)



۴) ایران و روم با هم متحد خواهند بود (۵۳۳ میلادی) ژوستینین بعد از این صلح با کمال فراغت از طرف مشرق بجهانگیری در ایتالیا و افریقا پرداخت و بواسطه سردار نامی خود بلی‌زار فتوحات درخشان کرد از این بهره‌مندی‌های روم خسرو در اندیشه فرورفت زیرا قوی شدن آن برای ایران خطرناک بود در بادی امر خسرو میخواست تعویضاتی از ژوستینین بگیرد ولیکن بعد از اقدام را کافی ندانسته بزودی از این خیال منصرف گردید زیرا بدین ترتیب مقصود اصلی او که ممانعت از قوی شدن روم بود حاصل نمیشد این بود که تصمیم بر جنگ گرفت و بعد در این تصمیم خود بیشتر راسخ شد زیرا سفرائی از طرف پادشاه اُست گُتها (۲) از ایتالیا و نیز از ارمنستان بدربار ایران آمده اظهار داشتند که اگر ایران فوراً با روم در جنگ نشود کار از کار گذشته است (۵۳۹ میلادی)

## جنگ اول با روم - برای جنگ بهانه لازم بود

که بزودی بدست خسرو آمد توضیح آنکه ما بین دو ملک عرب حارث ابن عمرو و منذر ابن نعمان منازعه روی داده بود اولی ملک غسان و تحت الحمایه روم و دومی که در حیره سلطنت داشت از ملوک لخمی و دست‌نشانده ایران بود ژوستینین در منازعه آنها دخالت کرده و بدون رجوع بدولت ایران خود را احکماً قرار داده بود انوشیروان که در پی بهانه بود از این قضیه استفاده کرده بالشکری، جرّار از دجله گذشته به بین النهرین تاخت و بدون اینکه قشون خود را برای گرفتن قلاع رومی معطل کند از فرات گذشته بطرف شامات رفت و انطاکیه را که عروس شهرهای آسیای غربی بود محاصره کرده متصرف شد و غنائم یشاری از آن جا

(۲) اُست گُتها [Ostgoths] از مردمان رُمن بودند و در اتریش و هونیا با ایتالیا هجوم آورده این مملکت را در تصرف خود داشتند ژوستینین میخواست ایتالیا را از آنها انتزاع نماید

آورد دولت روم که در جاهای دیگر مشغول جنگ و این ضربت ها برای او ناگهانی بود مضطرب گردید بخصوص که خسرو در این جنگ برای اینکه قلاع و شهرها زودتر تسلیم شوند خیلی بی رحمانه با اهالی رفتار کرده وحشت غریبی در اطراف و اکناف معبر قشون ایران انداخت پس از آن مذاکرات صلح از طرف رومیها شروع شد و انوشیروان که به مقصود خود رسیده بود پیشنهاد آن را پذیرفت شرائط صلح این بود که اولاً دولت روم پنجهزار لیبرای طلا برای غرامت جنگ بپردازد ( مبلغ مذکوره بوزن امروزه سیصد و بیست و پنجهزار مثقال طلا بوده ) ثانیاً مبلغ پانصد لیبرای طلا سالیانه برای نگاهداری قوای ساخلوی در قریبند های قفقازیه بایران تأدیه کند ( ۵۴۰ میلادی ) این صلح هم هیچ دوامی نداشت زیرا بگفته رومیها انوشیروان با وجود اینکه در ایدس اطلاع یافت که عهد نامه بامضا رسیده است باز در حین مراجعت از انطاکیه مبالغی از ایدس و دارا و (آپام آ) گرفت تا کاری باین شهر های رومی نداشته باشد و امپراطور روم این رفتار او را نقض عهد نامه دانسته مسئولیت را بطرف او متوجه کرد و باز جنگ شروع شد چنانکه در ذیل بیاید نوشته اند که انوشیروان بعد از تسخیر انطاکیه به بندر آن شهر که موسوم به سلوکیه بود رفته در دریای مغرب آب تنی کرد و بعد بحرابی موافق مذهب زرتشتی ترتیب داده مراسم قربانی را بجا آورد و نیز گویند شهر انطاکیه بقدری پسندیده خاطر انوشیروان شد که در نزدیکی تیسفون (مدائن) توسط یونانیها شهری مشابه آن ساخت که معروف به (به از اندیو خسرو) گردید (۱)

(۱) - یعنی شهر خسرو که بهتر از انطاکیه است این شهر را اعراب چند خسرو نامیدند بعضی گفته اند که این شهر را اعراب ارومیه نامیدند ولی بعد از تفحص مدرک صحیحی برای این عقیده بدست نیامد

# جنگ دوم باروم - این جنگ که از ۵۴۰ تا

۵۵۷ طول کشید در سر ولایت لازیکا در گرفت این ولایت چنانکه در فوق ذکر شد مرکب بود از قسمتهائی که امروزه معروف به ام رتی<sup>(۱)</sup> و مین گری<sup>(۲)</sup> و جزو گرجستان است<sup>(۳)</sup> بواسطه همجواری ایران و روم با این مملکت نفوذ هر دو در اینجا کاملاً احساس میشد و روم در شهر پترا که در کنار دریای سیاه واقع بود<sup>(۴)</sup> حاکمی معین کرده بود در این زمان حاکم آنجا تجارت را انحصاری کرد و پادشاه لازیکا که از این اقدام ناراضی بود بر ضد رومیها قیام و از ایران استمداد نمود انوشیروان این موقع را مغتنم شمرد که حدود ایران را بدریای سیاه برساند و در آنجا بحریه تأسیس و قسطنطنیه را در مواقع لزوم تهدید کند این بود که فوراً قشونی بر داشته وارد لازیکا شد و شهر پترا را محاصره کرده گرفت این مملکت بتصرف ایران در آمد ولیکن رفتار ایرانیهای زردشتی با اهالی عیسوی ضدیتی مابین آنها ایجاد کرد انوشیروان برای اینکه بتواند این مملکت را حفظ کند وارد این نقشه شد که اهالی آزا بایران برده بجای آنها ایرانی بنشانند و برای نیل باین مقصود قتل گویاز<sup>(۵)</sup> پادشاه مملکت را لازم دید ولی او بزودی از نقشه انوشیروان مطلع شده از روم استمداد کرد و زوستی این قشونی بدینجا فرستاد که شهر پترا را محاصره کرد ولی قبل از اینکه سردار رومی عملیاتی کند سی هزار نفر بکمک ایرانیها رسید و

(۱) - Imérétie

(۲) - Mingrélie

(۳) - لازیکا همان مملکتی است که در عهد قدیم یونانیها آن را گل خید (کلشید) مینامیدند

(۴) - در آن زمان باطوم حایه را (پترا) مینامیدند و باطوم از (باطیسلی من) آمده که بمعنی خلیج عمیق است (دائرة المعارف بروک هائوز Bathis limen)

(۵) - Qubazes

رومیهها مجبور شدند محاصره را ترك کرده بروند پس از آن چون مملکت لازیکا نمیتوانست آذوقه سی هزار نفر قشون ایران را بدهد پنجهزار نفر مائده باقی با ایران مراجعت کردند و این عده را متحدین رومی و اهالی لازیکا متفرق نمودند سال بعد باز جنگ مابین دولتین شروع شد و پترا را رومیهها محاصره کرده شهر را بعد از مقاومت طولانی ساخلو ایرانی گرفتند توضیح آنکه ساخلو محصور راضی نشد تسلیم شود و سپاهیان ایرانی با آنکه سردار آنها در جنگ کشته شده بود تا آخرین نفر استقامت کرده تماماً کشته شدند جنگ در سنوات بعد تا ۵۵۷ امتداد یافت و پیشرفت گاهی با ایران و گاهی با روم بود تا اینکه طرفین هردو خسته شدند و بعلاوه انوشیروان در جاهای دیگر کارهای مهمتری داشت این بود که قراری راجع به متار که پنجاه ساله داده شد و این متار که در ۵۶۲ میلادی مبدل بصلح پنجاه ساله گردید شرائط عهد نامه این بود :

( ۱ ) دولت ایران لازیکارا تخلیه کرده به روم واگذار میکند و دولت روم متعهد میشود که در ازای این اقدام در مدت پنجاه سال سالی سی هزار سکه طلا به دولت ایران بپردازد

( ۲ ) مسیحیان ایران در مذهب خود آزاد خواهند بود ولیکن حق تبلیغ را نخواهند داشت

( ۳ ) دولت ایران ساخلوی در دربند قفقازیه نگاه خواهد داشت

**جنگ با هیاطله —** انوشیروان از صلح با روم

استفاده کرده بر ضد هونهای سفید یا هیاطله قشون کشی نمود و برای اطمینان از پیشرفت خود قبلاً با ترکها اتحادی برضد آنها منعقد کرد از کیفیات این جنگها اطلاعات مفصلی در دست نیست همین قدر معلوم است که انوشیروان جنگ را به مملکت آنها برد و در حین جنگ

پادشاه هیاطله کشته شد و این مملکت مابین ایران و خاقان ترکها تقسیم گردید بدینطور که جیحون سرحد شمالی ایران شد و باختر و طخارستان (در مشرق باختر) و زابلستان و رُخج جزو ایران گردید بعضی عقیده دارند که مستملکات ایران در هند که بواسطه فشار هونها موقتاً از تصرف ایران خارج شده بود در این زمان بایران عودت کرد و بنا براین سند و پنجاب را جزو ممالك ایران این زمان می دانند (به حدود ایران ساسانی در فصل دوم باب پنجم رجوع شود) برای تأمین این عهد نامه انوشیروان دختر خاقان ترك را گرفت (هزمن یسر انوشیروان را که ولیعهد بود بدینمناسبت ترك زاد مینامیدند) چون در دفعه اولی اسمی از ترکها برده میشود لازم است کلمه چند در این باب گفته شود ترکها تیره از هونها بودند و این تیره که موسوم به (آسینا) بود از فشار امپراطور چین در ۴۳۳ میلادی کوچیده بطرف مغرب رفت و در ازمنه بعد به دو قسمت تقسیم شد قسمت شرقی اراضی مابین مغولستان و کوههای اورال را متصرف شد و قسمت غربی ممالك مابین کوههای آلتای و سیحون را تصاحب کرد کله ترك از کوهی است که شبیه به کلاه خود است و کلاه خود را در زبان ترکی دُورُکْ<sup>(۱)</sup> میگویند پادشاه این مردمان لقب خاقانی داشته و اولین خاقان ترکها (تُومِن) <sup>(۲)</sup> نامی بوده که در حوالی ۵۳۳ فوت کرده خاقان ترکها در زمان انوشیروان مَکان خان<sup>(۳)</sup> نام داشت

(۱) — *Durk*.

(۲) — *Tumen*.

(۳) — *Mokan khan*.



## جنگ با خزرها - بعد از فراغت از هیاطله و

انقراض دولت آنها انوشیروان به خزرها پرداخت زیرا اینها هم بحدود ایران تجاوز و قتل و غارت میکردند جنگ با آنها نیز به بهره‌مندی ایرانیها خاتمه یافت برای ترس و رعب آنها بطوریکه مینویسند انوشیروان هزارها نفر از این مردمان وحشی کشت و مملکت آنها را غارت کرد

## سفر جنگی سردار ایرانی به یمن

در زمان انوشیروان یکی از شاهزادگان خاندان حمیر که در یمن سلطنت داشت بدربار ایران پناهنده شده برای استرداد تاج و تخت از دست رفته از انوشیروان استمداد کرد توضیح آنکه در اوایل قرن ششم میلادی حبشیه که مسیحی بودند یمن را تصرف کردند و پادشاه حبشی آبره که فتوحاتی کرده بود سلطه خود را در اینجا محکم نمود و کلیسیاهائی در صنعاء بنا کرد امپراطور روم از این اوضاع خوشنود و انوشیروان نا راضی شد این بود که از پناهنده شدن شاهزاده مزبور استفاده کرده و هریر<sup>(۱)</sup>

نامی را با قشونی برای تصرف یمن فرستاد و این سردار از راه خلیج فارس نا یمن با بهره‌مندی مسافرت کرده عدن را تصرف و حبشی‌ها را از یمن اخراج و سلطنت خانواده حمیر را در یمن برقرار نمود (۵۷۶ میلادی) پادشاهان حمیر از این ببعده دست نشانده ایران گشتند و هریر و سپاهیان ایرانی در آنجا ماند. با اهالی مخلوط شدند چنانکه اعراب دوره اسلامی آنها را آبناء می‌گفتند

## جنگ با ترکها - (۱) ترکها که آنطرف سیحون بودند

بعد از اینکه قسمتی از مملکت هیاطله بتصرف آنها در آمد قوی شدند و دیزابول (۲) خاقان ترکها سفیری در ۵۶۷ بدربار ایران فرستاد که عهد نامه اتحادی فیما بین منعقد گردد انوشیروان از این اقدام او سخت دلتنگ شد و چندی بعد سفیر ترك مرد ( تصور میکنند که انوشیروان او را زهر داده ) در اثر این قضیه خاقان ترکها غضبناک گردیده سفیری بروم فرستاد و سفیری نیز از روم نزد خاقان رفت ( ۵۶۹ میلادی ) و ضمناً ترکها بنای تاخت و تاز را در حدود ایران گذاردند ولیکن همینکه قشون ایران بطرف ترکستان رفت عقب نشینی کردند بعد چون دیزابول دید که در میدان جنگ نمیتواند با ایران طرف شود مجدداً سفیری نزد امپراطور روم فرستاده دولت روم را تحریک کرد که معاهده خود را با ایران نقض کند ( ۵۷۱ ) تحریکات خاقان ترکستان در دربار روم مؤثر شد زیرا زمینه حاضر بود توضیح آنکه امپراطور روم رؤسای از فتوحات انوشیروان در اطراف ایران سخت نگران شده بود چه قوی شدن ایران موازنه را بهم میزد ( چنانکه انوشیروان هم در چهل سال قبل از فتوحات روم در ایتالیا و افریقا نگران بود و برای ضعیف کردن آن بادوات مزبوره در جنگ شد ) و دیگر اینکه انوشیروان در این زمان بسن هفتاد سالگی رسیده بود و امپراطور روم تصور میکرد که شاه ایران بواسطه پیری فرماندهی را به عهده نخواهد گرفت و لذا جنگ طولی نخواهد

(۱) - منازعه ایران با ترکها قبل از مسئله یمن بوده ولی چون ارتباط با جنگ سوم انوشیروان با روم دارد و این جنگ تا انتهای سلطنت انوشیروان طول کشیده برای ارتباط مؤخر شد

(۲) - Dizabul.

کشید این بود که معاهده ۵۶۲ را شکست و قشون رومی نصیبین را محاصره کرد

## جنگ سوم باروم - این جنگ آخری انوشیروان

از ۵۷۲ تا ۵۷۹ امتداد یافت شاه همینکه از نقض معاهده و قشون کشی روم بطرف ایران آگاهی یافت بر خلاف انتظار امپراطور روم خود بشخصه فرماندهی را عهده دار شد و با سرعت تعجب‌آوری از دجله گذشته بکامک نصیبین که در میانه محاصره کرده بودند شتافت و لشکر روم را از آنجا رانده تا دارا رومیها را تعقیب و این شهر را محاصره کرد در همان وقت يك ستون طیار (۱) مرکب از شش هزار نفر سوار زبده ایرانی بشامات حمله برد این ستون اطراف انطاکیه را آتش زده و شهر آپام آ را خراب کرده بر گشت و باردوی ایران در جلو قلعه دارا ملحق شد (۵۷۲ میلادی) در ۵۷۳ قلعه دارا بتصرف لشکر ایران در آمد توضیح آنکه علاوه بر آلات و ادوات محاصره که انوشیروان برای تصرف آن بکار برد آب شهر را بر گرداند و قلعه مجبور شد تسلیم شود سقوط دارا اثر عجیبی در عالم آن روزی کرد زیرا این شهر قلعه محکم رومیها در شرق بود و تسخیر آن خیلی مستبعد و تقریباً محال بنظر میآمد در نتیجه این اثر ژوستان دیگر توانست سلطنت کند و استعفا کرده جای خود را به گنث

(۱) - ستون هارت است از ترتیبی که قسمتهای هم اسم دسته یکی در عقب دیگری واقع است این ترتیب بیشتر در موقع حرکت اجرا میشود زیرا به تدریج رسیده است که در موقع طرف شدن با خصم و جنگ مفید نیست

طیار در این جا باستعاره استعمال شده و مقصود از آن سوار سبك بار است که سرعت از جایی بجائی حرکت میکند در عهد قدیم این نوع سواره نظام که دور از اردوی اصلی عملیات میکرد برای تاخت و تاز و تولید وحشت در اهالی و مجبور نمودن دشمن به تقسیم قوای خود تهیه میشد و چنانکه در فوق گفته شده از اختراعات آسوریها است



تی بریوس<sup>(۱)</sup> داد و در این موقع فهمید که شیر پیر هنوز قوی و خطرناک بوده امپراطور جدید پس از اینکه به تخت نشست چاره را در این دید که بمدت یکسال با انوشیروان قرار داد متارکسه منعقد نماید این متارکسه را بمبلغ چهل و پنج هزار سکه طلا خرید و مشغول جمع آوری لشکری از مردمان نازه نفس و قوی سواحل رود رَن<sup>(۲)</sup> و دانوب<sup>(۳)</sup> گردید ولی بعد از انقضای مدت متارکه باز جرئت نکرد جنگ را شروع کند و برای سه سال دیگر قرارداد متارکه را تجدید و قبول نمود که سالی سی هزار سکه طلا بایران بپردازد پس از آن انوشیروان بایرمنستان ایران رفته آرا مطیع نمود و بعد بایرمنستان روم داخل شده در آن جا از کورس<sup>(۴)</sup> سکائی که باعده زمادی از سگکها در خدمت دولت روم بودند يك شکست جزئی خورد ولی بزودی این شکست را جبران کرد توضیح آنکه شبانه با مشعل های افروخته بطرف اردوی روم حمله برده آن را شکست داد و پس از آن برای گذرانیدن زمستان بایران مراجعت کرد در ۵۷۶ قشون رومی شکست فاحشی از انوشیروان خورد در ۵۷۷ واقعه مهمی روی نداد و هر سال بعد لشکر ایران و روم هر دو مشغول غارت در خاک یکدیگر بودند در این احوال موریس امپراطور روم شد و بایرمنستان ایران آمده آن را غارت کرد و بعد به ارزن<sup>(۵)</sup> و بین النهرین شرقی رفته دسته از لشکر خود را برای غارت بکردستان فرستاد و انوشیروان که مورد تعقیب قشون رومی واقع شده بود روی فیل از دجله گذشته بسرعت بطرف تیسفون برای تدارکات جدید رفت و بعد از ورود بیای تخت بزودی در گذشت

(۱) — *Comte Tibérius* .

(۲) — *Rhin* .

(۳) — *Danube* .

(۴) — *Kurs* .

(۵) — ارزن همان ارزون است که در فوق ذکر شده

(۵۷۹) ولی جنگ با فوت شاه قطع نشد چنانکه در جزو وقایع بعد در ذیل بیاید راجع سیاست خارجه انوشیروان مقتضی است کلمه چند نیز در باب نظر او بمذهب عیسوی که از طرف روم بایران سرایت میکرد گفته شود در این باب آنچه از وقایع بر میآید این است که انوشیروان نسبت بمذهب مزبور نظر سیاسی داشته یعنی اساساً بر ضد این مذهب نبوده ولیکن چون عیسویها را آلت دست رومیها میدانسته نسبت بانهائین و مراقب بوده اما با آنهائیکه از روم رانده شده بودند مساعدت میکرد بهمین جهت هفت نفر از حکمای اسکندریه را به دربار خود پذیرفته بآنها مهربانی کرد و نیز نسطوریها که از نقطه نظر عیسویها در آن زمان فرقه ضاله محسوب و تعقیب میشدند و در ازمنه سابقه به ایران پناه آورده بودند طرف توجه انوشیروان واقع شدند بطوریکه کلیسیاهای آنها را در تاریخ مذهب عیسوی کلیسای ایرانی نامیده اند نسطوریها از این وضع استفاده کرده در انتشار مذهب عیسوی جد و جهد حیرت انگیزی بروز دادند چنانکه در زمان انوشیروان در هرات و مرو و سمرقند کلیسیاهای آنها دایر بود و در ازمنه بعد مبلغین آنها تا چین و هند رفتند در اوایل سلطنت انوشیروان پسر او انوشه زاد بر پدر یاغی شد ولی بزودی گرفتار گردید و چشمان او را در جُندِ شاپور میل کشیدند مینویسند که انوشه زاد مسیحی بود و مسیحیان از او حمایت داشتند و بدینمناسبت اشخاص زیادی از مسیحیان در اینواقعه گرفتار و سیاست شدند

## قضاوت تاریخ درباره انوشیروان

مورخین شرقی انوشیروان را بزرگترین شاه ایران قدیم دانسته اند چنانکه امروز هم اگر در میان مردم صحبت از شاهان بزرگ ایران در گذشته بمیان آید راجع به عهد قدیم اسم انوشیروان ورد زمانهاست

وجهت آن معلوم است شاهانی مثل کوروش و داریوش\* بزرگ از خاطرها فراموش شده اند چنانکه تا پنجاه سال قبل تاریخ شاهان هخامنشی و اشکانی را کسی در ایران نمیدانست ولی حالا که تاریخ حقیقی ایران قدیم در دست رس ما است و معرفت باوضاع و احوال ایران آن زمان تا اندازه شیوع یافته معلوم است که نمیتوان انوشیروان را بزرگترین شاه ایران قدیم دانست ولی در اینکه او بزرگترین شاه سلسله ساسانی بوده یا او با اردشیر اول و شاپور کبیر سه بزرگتر شاه ایران ساسانی بوده اند تردیدی نیست کلیه چنانکه تاریخ نشان میدهد بسیار نادر است که شخصی صفات سرداری را با خصایص مملکت داری جمع کرده باشد و شئون سلاطین و سرداران بزرگ عالم از این حیث است در باره خسرو اول انوشیروان نیز میتوان گفت که صفات و خصائص مزبوره در او جمع بوده این شاهی است عادل و سخت جنگی و مدیر سردار و سائنس چنانکه از کارهای او که در این فصل ذکر شده و در فصل دیگر نیز خواهد آمد این صفات او هویدا است در زمان او سلسله ساسانی به اوج عظمت خود رسید و ممالك وسیعه از هند و کوش تا انطاکیه و از جبال قفقاز و جیحون تا بمن میدان سواره نظام ایران گردید قشون ایران بهر طرف که روی آوردند فاتح بیرون آمد: امپراطورهای روم شکستها خوردند و غرامتها دادند<sup>(۱)</sup> دولت هیاطله از صفحه روزگار محو شد خزرهای وحشی گوشمالی سخت دیدند و از آن به بعد دیگر پیرامون تجاوز بخاک ایران نگشتند ترکهای آنطرف جیحون بجای خود نشستند حبشیها از بمن رانده شدند و این مملکت دست نشانده و مستعمره ایران گردید از طرف دیگر اصلاحات او در امور داخلی ایران روح جدیدی بکالبد ایران

(۱) — بعضی از مورخین نوشته اند که در زمان انوشیروان دولت روم باجگذار ایران گردید و نظرشان بمهدنامه پنجاه ساله ۵۶۲ است ولی اگر در شرائط عهدنامه دقیق شویم وجهی را که دولت روم متعهد شده بود همه ساله بایران بپردازد نمیتوان باج تصور کرد بلکه افساطی بوده که در ازای واگذاری لازیکا تأدیه میشده

دمید و با وجود انقلابی که از مزدك و مزدکیان در ایران حاصل شده بود امنیت و عدالت اوبه زراعت و تجارت و صناعت ایران رونق شایانی داد و ایرانی رای مرتبه اولی با علوم یونانی آشنا شد این نکته نیز جالب توجه است که انوشیروان آخرین ستاره بود که در افق ایران باستانی درخشید زیرا ایران ساسانی بعد از افول آن بواسطه خبطهای جا نشینهای او و جهات دیگر با سرعت رو به انحطاط رفت و در پی نگذشت که دولت قوی اردشیر پاپکان منقرض و از برای ایران تاریخ جدیدی شروع شد بنا برین خسرو اول انوشیروان عادل آخرین شاهی است که عظمت ایران باستانی را در شخص خود مجسم کرده درین جا بی مناسبت نیست گفته شود که مورخین یونانی انوشیروان را خیلی بد توصیف کرده اند بدین معنی که چون نتوانسته اند صفات مملکت ستانی و مملکت داری او را منکر شوند او را غیر عادل و بی رحم و خسیس و غدار معرفی کرده اند و لیکن محققین جدید براین عقیده اند که کارهای انوشیروان بقدری برای رومی ها (یونانی ها) موهن و برای ایرانیها باعث افتخار بوده که نه تکذیب آنان را می توان مبنای قضاوت قرار داد و نه تمجیدات ایشان را و بالاخره قضاوتشان تقریباً با جزئی اختلافی این است که انوشیروان یکی از بزرگترین شاهان ایران قدیم است (۱)

(۱) — دارمیش تیر میگوید : انوشیروان در میان اشخاص ایرانی یکی از گیرنده ترین قیافه ها است این يك نوع فري دريك کیر ایران است : سیاسی زبردست — جاه طلب — بی پروا — با سواد — فیلسوف — نوع پرور — کنج کار — با فکر باز — حساس — بانزاکت — خودخواه — دورو — آزادی طلب بادل دردناک بذات انطا که نظاره میکند و حال آنکه خودش حکم غارت را داده حکمائی را که مسیحی ها تعقیب میکنند او بدربار خود می طلبد او را نبوس — و تیر او پریس سین میتر توئیس او و ندمای او هستند امر میکند مصنفات ارسطورا که در این زمان در نزد یونانیها خیلی رایج است برای او ترجمه کنند و در همان حال کتک های وافر یونانیها میزند (مقصود شکست های یونانی ها است) هزاران مزدکی را میکشد و به روستای نین آزادی وجدان را تحمیل میکند شاید انوشیروان از حبث دهنی (رژنی) پائین تر از فري دريك باشد ولیکن بالاخره انوشیروان آثاری از خود گذارده که در تاریخ تمدن نافع و دوامش بیشتر است : ایران فردوسی را و مالا فونتن را از او داریم

موافق روایات ایرانی شخصی که بانوشیروان در اصلاحات مملکتی کمکهای گران بهائی کرده بوزرجهر (بزرگ مهر) است این شخص چنانکه نوشته اند درابتداء معلم هرمز پسر انوشیروان بود و چون شاه دانائی و لیاقت او را مشاهده کرد او را بوزارت انتخاب نمود در باب عقل و کفایت این وزیر حکایتهای زیادی گفته و نوشته اند که معروف و ذکر آنها در اینجا خارج از موضوع است گویند بوزرجهر در زمان خسرو پرویز بامر او به قتل رسید (۱)

## بیست و دوم - هرمز چهارم (آهورمز)

هرمز بعد از انوشیروان به تخت نشست (۵۷۹ میلادی) درابتداء چنین نظر میآمد که روش خود را بر پیروی از انوشیروان قرار داده و لیکن زودی شاهی شد جبار و سفاک و بدین جهت قلوب را از خود رنجاند جنگهایی که با روم در زمان انوشیروان شروع شده بود تعقیب شد ولی نتیجه حاصل نگردید بعد مذاکرات صلح بمیان آمد آنها بجائی نرسید زیرا رومیها استرداد دارا را میخواستند جنگها تا ۵۸۹ امتداد یافت بدون اینکه قشون ایرانی یا رومی نتیجه قطعی بگیرند گاهی یکطرف و گاهی طرف دیگر بهره مندی داشت ولی روبهمرقته پیشرفت رومیها بیشتر بود در سال ۵۸۸ زمانیکه قشون ایران بارومیها درجنگ بود خبر تاخت و تاز ترکها در حدود ایران رسید توضیح آنکه چون خاقان ترکستان رنجیدگی مردم را از هرمز و اشتغال قشون ایران را بجزنگ رومی دید خواست

(۱) — موافق منابع شرقی بزرگ مهر وزیر انوشیروان است ولیکن متبعین غربی (اروپائی) نتوانسته اند در این باب اظهار عقیده قطعی نمایند این است که بعضی او را شخص تاریخی نمیدانند یعنی برای آنها معلوم نیست که چنین شخصی فی الواقع وجود خارجی داشته یا داستان سرایان ایرانی درمغیله خودشان وزیر انوشیروان را چنین شخصی فرض کرده اند



از موقع استفاده کند موقع هرمز مشکل بود ولیکن سردار نامی ایران بهرام چوین (رئیس خانواده مهران) با سپاهبانی که کم ولی زبده بودند بطرف ترکستان شتافت و جنگ سختی با خان بزرگ نموده او را کشت پس از آن جنگ دیگری با ترکها کرده پسر خان بزرگ را اسیر نمود و غنائم زیادی آورد نوشته اند که ۲۵۶ شتر برای حمل طلا و جواهراتی که بدست آمده بود لازم شد در این جنگ خاقان ترکستان قیلها و شیرهای جنگی بکار برده بود ولیکن از تیرهای تیر اندازان ایرانی آنها برگشته بجان قشون ترك افتادند و از اضطرابی که در قشون خصم حاصل شد سردار ایرانی استفاده کرده شکست فاحشی به ترکها داد بطوریکه آنها قبول نمودند که سالیانه باجی به ایران پردازند هرمز بعد از شکست ترکها از فتح بهرام نگران شده او را فوراً بجنگ رومیها در لازیکا فرستاد در این جا بهرام شکست خورد ولی هرمز بجای اینکه با و کمک برساند از شکست او خوشنود شده برای او دوله دان و جامه زنان فرستاد قشون ایران که در لازیکا جنگ میکرد از این حرکت هرمز نسبت بسردار خود در خشم شد و بالشکر ایران که در بین النهرین جنگ مینمود همدست شده بطرف تیسفون حرکت کرد که انتقام از هرمز بکشد هرمز قشونی برای جلو گیری فرستاد آنها بی اغیها ملحق شد و وقتی که این خبر بیای تخت رسید چون مردم از هرمز بیزار بودند بر او شوریدند و او فرار کرده بدست بیستام (ویستاخم) که با او خویشی داشت گرفتار شد این شخص اول او را کور کرد و بعد از چندی کشت (۵۹۰ میلادی)

## بیست و سوم خسرو دوم معروف

### بد پرویز (خسراو)

خسرو بعد از هرمز به تخت نشست او را رومیها خسرو دوم و مورخین

ایرانی خسرو پرویز گفته اند نامه به بهرام چوین نوشته او را بدربار خود احضار کرد و بلند ترین مقام دولتی را باو وعده داد بهرام جواب توهین آمیزی فرستاد و گفت خود خسرو باید نزد او رفته عفو خود را بخواهد خسرو باز در صدد استعالت بر آمد و نتیجه نگرفت بالاخره قشونی برداشته بچنگ اورفت و شکست خورده فرار کرد و باوجود اینکه عده از سپاهیان بهرام او را تعقیب می‌کردند از دجله عبور کرده به شهر رومی سیرسزیوم<sup>(۱)</sup> رفت رومیها با احترام او را پذیرفته دستور از قسطنطنیه خواستند بعد مذاکرات او با موریس<sup>(۲)</sup> امپراطور روم بدین جا رسید که امپراطور مزبور حاضر شد خسرو را پسر خود دانسته از او حمایت نماید تا بتخت ایران برگردد بشرط اینکه خسرو درازای این همراهی ارمنستان ایران را با شهر دارا بروم واگذار کند (از اینکه شهر دارا تا این زمان در تصرف ایران بوده معلوم میشود که جنگهای طولانی روم با ایران در زمان هرمن برای رومیها نتیجه نداده زیرا این قلعه نامی و محکم رومی را انوشیروان گرفته بود و رومیها در موقع مذاکرات صلح با هرمن اصرار داشتند که ایران آن را پس دهد و بهمین جهت مذاکرات صلح در سنه ۵۸۰ بجائی نرسید) پس از آن خسرو باقشون رومی عازم ایران گردید و از طرف دیگر بهرام چوین بعد از شکست خسرو وارد نیسفون شده بتخت نشست ولی وقتی که خبر آمدن خسرو با ایران باقشون رومی منتشر شد مقام او ست گردید در سنه ۵۹۱ میلادی خسرو از دجله گذشت و جنگی مابین قشون رومی و سپاهیان بهرام روی داد اگر چه قشون بهرام پافشاری زیادی نشان داد ولی بالاخره قلب قشون او شکست خورد و بهرام عقب نشینی کرده بطرف کردستان رفت در آنجا فیلهای جنگی

(۱) — *Circesium* .

(۲) — *Maurice* .

فشون بهرام ملحق شدند و کمکی هم به رومی ها با سردار نامی آنها  
رسید (۱) جنگ در اینجا دو روز طول کشید بالاخره بهرام شکست  
خورده و فرار کرده نزد خاقان ترکستان رفت لازم است توضیح شود که  
شون آذربایجانی که عموی خسرو جمع آوری کرده و بمیدان جنگ آورده  
و د بقشون رومی کمک میکردند خسرو بعد از این فتح به تیسفون رفته  
در تخت نشست و بعد فشون رومی را با هدایای فراوانی مرخص کرد  
لی چون مقام خود را متزلزل میدید هزار نفر از سپاهیان زبده روم را  
گذاشته است. خسرو پس از این فتح اشخاصی را که باعث خلع و کشته  
شدن پدرش شده بودند تعقیب کرد یکی از آنها که بیستام نام داشت  
حاکم خراسان بود بدست نیامد حاکم مزبور با ترکها و دیلمیها (۲) هم دست  
بده در مدتی چهار سال پادشاهی کرد (از ۵۹۲ تا ۵۹۶) و بعد که ارپرویز  
نکست خورد نزد ترکها رفته در آنجا خائنانه کشته شد

## جنگهای خسرو پرویز با روم.

این جنگها از ۶۰۳ تا ۶۲۷ میلادی امتداد یافت و کیفیات آن از این  
رار است تا وقتی که مریس امپراطور روم بود روابط مابین دو دربار  
املاً صمیمانه بود ولی در ۶۰۳ مریس را کشتند و پسر او بایران آمده  
به خسرو پرویز پناهنده شد و او پیاس حقوق امپراطور مقتول جانشین  
و فکاس (۳) را با امپراطوری شناخت این بود که جنگ مابین دولتین شروع شد  
خسرو با لشکری جرار وارد بین النهرین گردیده با بهره مندی پیدشرفت و  
هر دارا را محاصره کرده بعد از سه ماه آنرا گرفت (۶۰۵) بعد آمد  
دیار بکر) و ادس و حران و سائر استحکامات رومی ها را تسخیر کرد

(۱) — Narses .

(۲) — دیلمیها مردمی بودند که در حوالی کیلان سکنی داشتند

(۳) — Phocas .



پس از آن قشون ایران از فرات گذشته (هیریوپولیس) و سایر شهرهای رومی را گرفته تا نزدیکی بیروت امروزه ناخست از طرف دیگر اردوی دیگر ایران از طرف ارمنستان حمله به کاپادوکیه برده فربزیه و دو ولایت دیگر آسیای صغیر و غارت کرد و در آسیای صغیر بقدری پیش رفت که اهالی قسطنطنیه مضطرب شدند اوضاع دولت روم در این زمان قرین هرج و مرج و فکاس که تحت سلطنت را غصب کرده بود نتوانست در مقابل فتوحات خسرو کاری کند از طرف دیگر فشار ایرانیها باعث وحشت و اضطراب در ممالك روم شده بحرانی تولید کرد این بود که هراکلیوس که در تاریخ ایران معروف به هرقل است از افریقا با کشتی هائی به قسطنطنیه آمد و با همراهی مردم زمام امور را بدست گرفت (۶۱۰)

از طرف دیگر خسرو بجهانگیری خود ادامه داده در ۶۱۱ به شامات ناخست و انطاکیه و دمشق را گرفته غارت کرد پس از آن بکملک ۲۶ هزار نفر یهودی بیت المقدس را محاصره کرده گرفت و صلیب حضرت عیسی را بایران فرستاد این فتوحات پی در پی خسرو اثر غربی در عالم آروزی کرد بخصوص تصرف بیت المقدس و آوردن صلیب که در انظار عالم مسیحیت چیزی مقدس تر از آن نبود پس از آن خسرو به این فتوحات خود اکتفا نکرده شهر بزاز را که یکی از سرداران نامی ایران بود با قشون بطرف مصر فرستاد و او از کوبری که مابین شامات و مصر حائل است گذشته وارد مصر شد و اسکندریه را که شهر نامی تجارتی آن زمان بود گرفت این فتح سردار ایران بار اثر بزرگی در عالم آن روزی کرد زیرا مدت نه قرن بود که مملکت مصر از تصرف ایران خارج شده و شاهان ساسانی همواره در این صدد بودند که حدود ایران را بحدود زمان هخامنشیها برسانند و برقرار شدن سلطه ایران در مصر توسعه روز افزون

ایران را می‌رساند (۶۱۶)

از طرف دیگر در ۶۱۷ میلادی شاهین سردار نامی دیگر ایران از کاپادوکیه گذشته ممالك آسیای صغیر را يك يك گرفت و به کالسدن (۱) نزدیکی قسطنطنیه رسید در اینجا هرقل با سردار ایران ملاقاتی کرده بصلاح دید او سفیری نزد خسرو پرویز برای مذاکرات صلح فرستاد ولی مذاکرات بجائی نرسید زیرا فتوحات خسرو او را بسیار مغرور و متکبر کرده بود خسرو نه فقط برای مذاکرات صلح حاضر نشد بلکه سفیر را در حبس انداخته او را تهدید بقتل کرد که چرا هرقل را در غل و زنجیر در جلو تخت او حاضر نکرده پس از آن کالسدن به زودی تسخیر شد و ایران تقریباً بمحدود زمان هخامنشی ها رسید اوضاع روم در این وقت بسیار بد بود از یکطرف فتوحات ایران برای روم تقریباً ممالکی باقی نگذاشته بود زیرا ارمنستان روم و شهرها و قلاع رومی در بین النهرین و تمام ممالك آسیای صغیر و شامات و فلسطین و مصر در تصرف ایران و از طرف دیگر خود قسطنطنیه در تحت تهدید ایران و (آوار) ها بود اینها مردمی بودند که از طرف شمال به روم فشار می‌آوردند تهدید ایران نسبت به قسطنطنیه بقدر تهدید آنها مؤثر و خطرناک بنظر نمی‌آمد زیرا خسرو بحربه نداشت ولی آوارها میتوانند از راه خشکی این پایتخت معظم را تصرف کنند اوضاع روم در این زمان بقدری بود که هرقل در ابتداء خواست از پایتخت فرار کرده به قرطاجنه واقع در افریقا برود و با این مقصود خزانه روم را از قسطنطنیه حمل کرد (۲) ولی روحانیون مسیحی و مردم بسدا در آمدند بالاخره

(۱) - Calcédon.

(۲) - این خزانه چنانکه در ذیل بیاید بدست سردار خسرو پرویز افتاد و موسوم به کفج باد آورد شد

او راضی شد بماند و قرار شد که خزائن و نفائس کلیساها بمصرف تهیه اردوهای نظامی و جنگ برسد. برای امپراطوری روم فقط شهر قسطنطنیه و قسمتی از یونان و ایتالیا و چند شهر در افریقا باقی مانده بود.

## جنگهای هرقل با ایران - مرقد

باقشون خود در ۶۲۲ از بوغاز هِلِسْ پُنْت<sup>(۱)</sup> یا داردانل امروزی گذشت و در ایسوس<sup>(۲)</sup> یعنی در آنجا نیکه اسکندر در ۹۵۰ سال قبل دارا را شکست داده بود پیاده شد در نزدیکی ارمنستان جنگی مابین او و شهر براز در گرفت که به فتح رومیها تمام شد پس از آن هرقل به قسطنطنیه مراجعت کرد در سال بعد با مردمان شمالی مثل خزرها و غیره همدست شده از طرف لازیکا بطرف ایران قشون کشی نمود و خسرو با قشونی مرکب از چهل هزار نفر به شیز واقع در آذربایجان (گنرگ)<sup>(۳)</sup> شتافته به اردوهای خود امر کرد که نیز بطرف دشمن بشتابند ولیکن قبل از اجتماع اردوها هرقل جنگ کرده فایم شد و پس از آن به غارت شهرهای ایران پرداخته آتشکده ها را خراب نمود (۶۲۳) در سال بعد خسرو خواست حمله بآران (آلبانی) برده قوای هرقل را معدوم کند و به سه اردوی ایران امر کرد که بدانطرف بشتابند ولیکن هرقل پیشدستی کرده بآرمنستان وارد شد و قبل از اینکه اردوهای ایران بهم ملحق شوند با هر یک جداگانه جنگ کرده اول دو اردو بعد اردوی

(۱) -- Hellespont.

(۲) -- Issus.

(۳) - Ganzaca: محلی قسمتی از آذربایجان باین اسم موسوم بوده و مورخین مهرب آن را جَنْزَقْ نوشته اند (تخت سلیمان کنونی)

سوم را شکست داد و پس از آن ناکهان حمله به اردوی شهر براز برده  
آزرا هم در هم شکست در ۶۲۵ هرقل آمد و پس گرفت و جنگی  
ما بین او و شهر براز روی داد که باز به فتح هرقل تمام شد

## محاصره قسطنطنیه - خسرو پرویز که از

فتوحات روم مضطرب شده بود خواست يك ضربت قطعی برومیها وارد  
آرد و با این مقصود آخرین جدّ خود را بکار برده دو اردوی بزرگ  
تشکیل داد يك اردو در تحت سرداری شاهین مأمور شد که قسطنطنیه  
را محاصره کرده و با آوارها متحد شده آزرا تسخیر نماید و اردوی  
دیگر بر ضد خود هرقل عملیات کند ( ۶۲۶ ) هرقل قوائی برای  
محافظت قسطنطنیه گذاشته خود بطرف لازیکا روانه شد و از آنجا به  
تفلیس حمله برد ولی موفق نشد از طرف دیگر ساخلو قسطنطنیه با شاهین  
جنگ کرد و بواسطه تند بادی که بر ضد قشون ایران میوزید موفق شد  
آزرا عقب بنشاند و شهر کالسدن را پس بگیرد شاهین بعد از این جنگ  
بواسطه اینکه مورد غضب خسرو واقع شده بود از غصه مرد آوارها  
هم حمله به قسطنطنیه بردند ولی موفق بتسخیر آن نشدند زیرا ایرانیها  
توانستند بآنها کمک کنند جهة موفق نشدن ایران در این جنگهای  
هرقل با خسرو نداشتن بحریه بود و بعکس هرقل در تمام جنگهای مذکور  
از اینکه دریاها در تصرف او بوده است استفاده نموده

## جنگ دستگرد - در سال ۶۲۷ هرقل مصمم

شد که بطرف دستگرد برود این محل تقریباً در بیست فرسخی تیسفون  
واقع و اقامتگاه خسرو بود در نزدیکی نینوای قدیم جنگی ما بین رومیها  
و ایرانیها وقوع یافت در این جنگ اگر چه سردار ایرانی کشته شد

ولی قشون ایران با فشاری کرد تا آنکه بالاخره بطرف سنگر های خود عقب نشینی نمود و پس از آنکه بآن کمکی رسید بطرف کانال براز رود رفته و آنرا سنگر خود قرار داده برای جنگ حاضر شد ولیکن در این حیص و بیص نرسی بر خسرو مستولی شد که در نتیجه آن قشون ایران را رها نموده فرار کرد تا وجود این لشکر ایران مقاومت نمود تا قواء ایران در نهر وان هم ملحق و دو بیست فیل جنگی بقشون ایران ضمیمه شدند هر قل چون استقامت لشکر ایران را دید و از آمدن فیل های جنگی مطلع شد نقشه اولی خود را که تعقیب خسرو و محاصره تیسفون بود تغییر داده ب گسترگ یعنی بطرف شمال رفت ( ۶۲۷ میلادی )

## خلع و قتل خسرو پرویز - شکست

خسرو در دستگرد و مخصوصاً فرار او از قشون باعث هیجان نجباء و مردم در تیسفون گردید رفتار بد خسرو با شهر براز و توهینی که به نعل شاهین کرده بود بر تنفر مردم افزود نوشته اند که خسرو تمام سرداران خود را از این جهت که فاتح نشده بودند کشت و میخواست شهر براز را هم به قتل رساند و حال آنکه شهر براز و شاهین بواسطه فتوحات سابقشان خیلی محبوب القلوب بودند در اثر این تنفر خسرو را را از سلطنت خلع نموده و در محبس تاریک انداخته بعد از چندی کشتند ( ۶۲۸ میلادی ) در این قضیه فرمانده ساخلو تیسفون پیشقدم بود و نجباء و مردم با او همراهی کردند تنفر و کینه دشمنان خسرو باندازه بود که در محبس مهر داد پس او را در جلو چشم او سر بریدند از وقایع مهمه سلطنت خسرو یکی طغیان آب فرات و دجله است که تمام بین النهرین را فرا گرفته آن را مبدل به باطلای کرد و دیگری طاعونی است که بروز و گشتار زیادی نمود



## قضاوت تاریخ در باره خسرو پرویز

خسرو پرویز بعد از انوشیروان معروفترین شاه ساسانی است از قصور عالی و حرم سرا و تجملات دربار او حکایتها مانده ادباء و شعرای دوره های اسلامی داستانها نوشته یا سروده اند و غالب آنچه گفته یا نوشته اند واقع امر بوده زیرا خزانه ها و گنجها و تجملات او را احدی از شاهان سابق ساسانی نداشته (راجع بهر يك از این فقرات در فصل دوم این باب ذکر می خواهد شد) عده ذنهای این شاه را مورخین سه هزار نفر نوشته اند و علاوه بر آنها چند هزار کنیزك برای خواندن و نواختن جزو حرم سرای او بودند (۱) از اینجا میتوان استنباط کرد که مخارج دربار ایران در آن زمان چه بوده و اگر در نظر آریم که خسرو پرویز وقتی که در محبس بود در مقام مدافعه از خود گفته بود که موجودی خزانه ایران را چهار برابر کرده و مخارج جنگهای ۲۷ ساله ایران را با روم نیز علاوه کنیم به سهولت میتوان دریافت که چه تحمیلانی در زمان او بر مردم ایران میشده جنگهای او با روم قوای ایران را تحلیل برد؛ خسرو در سالهای اول فتوحات نمایی کرد و این فتوحات بواسطه ورزیدگی لشکر ایران در زمان شاهان قبل و اصلاحات انوشیروان در امور لشکری و لیاقت شهر براز و شاهین - دو سردار نامی ایران آن زمان - بود در اثر فتوحات مزبوره موقعی رسید که پرویز میتواند منق بر هر قل نهاده پیش نهاد او را راجع بصلح قبول کند و با شرایط بسیار مفیدی عهدنامه منعقد و دست دولت روم را از بقیه بین النهرین و ارمنستان و لازیکا کوتاه نماید زیرا حدود طبیعی ایران ساسانی از طرف غرب و شمال و غرب رود فرات و دریای سیاه و جبال قفقاز بود این مسئله را شاهان سابق ساسانی خوب دریافته بودند چنانکه

(۱) - تاریخ طبری - بعضی از مورخین عده ذنهای حرم سرای او را از ده الی دوازده هزار نوشته اند

عملیات آنها شاهد این مدعی است تاخت و تاز آنها تا انطاکیه و آسیای صغیر شرقی برای آوردن غنایم و تضعیف روم بود نه برای تسخیر ممالک مذکوره. مسئله که در نظر آنها نهایت اهمیت را داشت تصرف ارمنستان و بین النهرین و قفقازیه بود یعنی داشتن سنگرهائی در مقابل امپراطوری روم و مردمان قوی و وحشی آن طرف جبال قفقاز که غالباً به تحریک روم و گاهی از پیش خود بمحدود ایران تجاوز میکردند خسرو پرویز بواسطه غرور و خود پسندی نخواست این نکات را درک کند و قوای خود را بیهوده در جاهائی صرف کرد که حفظ آنها برای ایران آن روزی بواسطه فقدان بحریه قوی مشکل بود و باین نتیجه رسید که وقتی که هرقل از طرف شمال بطرف ایران حمله ور شد قشون ورزیده سابق بواسطه جنگهای متدای از میان رفته و سرداران نامی او یکی بواسطه حق ناشناسی خسرو از غصه مرده و دیگری آزرده خاطر و دل مرده شده بود باز باید مافشاری لشکر ایران را در دستگرد قدر دانی کرد که باوجود فرار خسرو پرویز مقاومت کرده هرقل را از تسخیر نیسفون منصرف نمود کلیه خسرو پرویز شاهی بوده است خود پسند - ستم کار - شهوت ران و حق ناشناس سلطنت او تماماً بچنگ گذشت و جنگهای او نه فقط چیزی بایران نداد بلکه آرا بی اندازه ضعیف نموده با سرعت تعجب آوری بطرف انحطاط برد در واقع امر از حیث جهات ظاهری خسرو پرویز بانی انحطاط ایران آن زمان و باعث انقراض ساسانیان است

## بیست و چهارم - غباد دوم (گوات)

غباد بعد از خلع پدر به شاهی انتخاب شده بر تخت نشست اسم او شیرویه بود ولی بعد از جلوس این نام را اختیار کرد از کارهای او صلح با روم است

ایران و روم هر دو از جنگهای ۲۷ ساله خسته و فرسوده شده بودند بدین جهت همینکه غباد تکلیف صلح به هرقل کرد فوراً پذیرفته شد و صلح بدین شرائط مقرر گردید

(۱) طرفین آنچه خاک از همدیگر گرفته اند مسترد دارند و اسرار را هم رد کنند  
(۲) صلیبی را که ایرانیها از بیت المقدس آورده بودند پس بدهند استرداد این صلیب باعث جشنها در روم گردید (۶۲۹ میلادی) غباد پس از این کار به امور داخله پرداخته عوارضی را که خسرو پرویز مقرر داشته بود موقوف و محبوسین را رها و باشخاصی که از طرف پرویز اجحاف و تعدی شده بود مهربانی نمود ولی بزودی معلوم شد که این اقدامات او از نیکی فطرت نبوده بلکه میخواسته است مقام خود را محکم نماید زیرا برای نگذشت که تمام برادران خود را کشت و خودش هم از طاعونی که در ایران شیوع یافته بود در گذشت مدت سلطنت او را دو سال و چند ماه نوشته اند

## بیست و پنجم - اردشیر سوم (آرتخشتر)

بعد از غباد پسر او اردشیر که طفل هفت ساله بود شاه شد شهر براز که در زمان غباد اطاعت او امر او را نمیکرد (چنانکه آسیای صغیر و شامات و مصر را به رومیها مسترد نداشته بود) در اینموقع بخیمال تصرف تحت سلطنت افتاد و برای اینکه هرقل را با خود همراه کند نه فقط قبول نمود که مملکت مزبوره را به رومیها مسترد دارد بلکه متعهد شد که مبلغی هم بپردازد و در نتیجه هرقل با او متحد شد و برای تحکیم این اتحاد وصلتیهائی با او نمود بعد از آن شهر براز تحت تصرف کرد ولی پیش از دو ماه نتوانست آن را نگاه دارد توضیح آنکه خسرو پسر هرمز چهارم در خراسان بر او خروج کرد و در اثر آن سربازان بهرام بر او



شوریدند و طولی نکشید که او بدست آنها کشته شد در مدت این دوماه دو واقعه مهم روی داد آسیای صغیر و مصر و شامات تخلیه و برومیها مسترد شد خزرها بر ارمنستان استیلا یافتند و قشون ایران (۶۲۹) از عهده آنها بر نیامد

## بیست و ششم الی سی و سوم - زمان هرج و مرج

بعد از شهر یزاز خسرو سوم نوه هرمز چهارم و بعد از او جوان شیر پسر خسرو پرویز به تخت نشستند (۶۲۹ میلادی) پس از آنها بوراندخت دختر خسرو پرویز را به تخت نشاندند (۱) و او چون دید از انحطاط ایران و شکستهای قشون آن نمیتواند جلو گیری کند بعد از یکسال و پنجماه استعفا داد بعد گشتن سب برده برادر خسرو سوم با نوه هرمز چهارم بتخت نشست و پس از آن آرمیدخت دختر خسرو پرویز خواهر بوراندخت چندی ملکه ایران بود از طرف دیگر هرمز پنجم نوه خسرو پرویز در نصیبین خود را شاه خوانده در ۶۳۱ در انجا سلطنت کرد و بعد از چندی بدست سربازان خود مقتول شد اسامی شاهان دیگر این زمان درست معلوم نیست نوشته اند که از ۶۲۸ تا ۶۳۲ میلادی یعنی در ظرف چهار سال دوازده نفر بتخت نشستند و طولی نکشید که خلع یا کشته شدند فردونجی پاروکت (۲) که در سکه های ساسانی قتیعات کرده و کتابی در این باب نوشته بعد از آرمیدخت اسامی اشخاصی را که از خاندان ساسانی بوده و به تخت نشسته اند این طور ذکر میکند: هرمز پنجم (۶۳۱) خسرو چهارم (۶۳۱) فیروز دوم (۶۳۱) خسرو پنجم (۶۳۱) یزدگرد سوم (۶۳۲) دونفر اولی نوه خسرو پرویز و دونفر دومی نوه خسرو اول انوشیروان بودند راجع بنسب یزدگرد سوم در ذیل ذکر شده است در سیاست خارجه از وقایع زمان ابن سلطنت ها صلح قطعی

(۱) — بعضی بوراندخت نوشته اند باید بُوراندخت نوشته شود و او مجهول است یعنی مثل و او (دوران) خوانده میشود (مارگوارت ایران شهر)

(۲) — Furdoonjee D. J. Paruck . Sasanian Coins .

است که بوراندخت یا هرقل بست و نصیبین برای ایران ماند

## سی و چهارم - یزدگرد سوم (یزدگرت)

در ۶۳۲ به تخت نشست نسب او درست معلوم نیست بعضی از مورخین مثل طبری نوشته اند که او پسر شهریار و نوه خسرو پرویز و مادرش زنگی بود و دور از دربار زندگی میکرد در این اوان چون کسی از خانواده سلطنت نبود که به تخت نشیند او را پیدا کرده بر تخت نشاندند وقتی که یزدگرد به شاهی رسید تمام آثار انقراض پدیدار و با این حال یزدگرد جوان و بی تجربه بود از طرف دیگر بواسطه کشتاری که قباد دوم در خانولیده سلطنت کرده بود کسی از خاندان مزبور نبود که باو کمک نماید و او هم صفات شاهانی را مثل شایور کبیر و انوشیروان و غیره نداشت که با دست قوی جلو انحطاط را گرفته خرابیها را مرمت کنند اگر چه بعضی از مورخین براین عقیده اندباشند که یزدگرد شاه خوبی بوده و میخواسته بمرمت خرابیها پردازد ولیکن جنگهایی که بامسلمین پیش آمده باو مهلت نداده که کاری از پیش ببرد

## فصلت مسلمین بطرف ایران

مقدمه — چنانکه در ضمن تاریخ عیلام گفته شد شبه جزیره

عربستان از عهد بسیار قدیم متناوباً یعنی دفعه در هر چند قرن مردمانی از خود بیرون داده که ممالک مجاور را گرفته و دولتهائی تشکیل داده اند مثل مردمان سامی نژاد که در عهد بسیار قدیم بمملکت سومریها و آنگدیها هجوم آورده دولتهائی در رأس خلیج فارس و درین النهرین تشکیل دادند و کلدانیها که بعد از آنها به بین النهرین آمدند و آرامیها

که در قرن سیزدهم بابل و آسور حمله ور شده بعد به شامات رفتند بعد از آنها نوبت باعراب رسید اینها هم از دیر زمانی بطرف شامات و بین النهرین متوجه شده دولتهای کوچکی در عربستان شمالی مجاور شامات و فرات تشکیل نموده بودند چنانکه در دوره اشکانی و ساسانی اسم حیره و پادشاهان آن واسم غسان و ملوک آن را میشنویم و بهرام گور زرد نهمان بن منذر تربیت میشود و منازعه دو پادشاه عرب (نهمان بن منذر و حارث بن عمرو) بهانه برای جنگ انوشیروان با روم میگردد اطلاعات دیگری نیز دال بر این است که در خود بین النهرین هم محلهای عرب نشین متعدد بوده چنانکه بین النهرین را هم داریوش در کتیبه نقش رستم آریای مینامد ولی نهضت واقعی و بزرگ اعراب بخارج شبه جزیره عربستان بعد از طلوع اسلام یعنی از ربع دوم قرن هفتم میلادی شروع شد و مسلمین در این نهضت بزرگ خود با دو دولت نامی آن زمان مواجه شدند - دو دواتی که بقول پرفسور زاره (۱) دو آقایی دنیای قدیم بودند یکی امپراطوری روم و دیگری شاهنشاهی ایران در این ممالك زمینه برای فتوحات مسلمین تهیه شده بود زیرا هر دو دولت در حال انحطاط بودند و بواسطه جنگهای متواتر متمادی با یکدیگر رمقی نداشتند از طرف دیگر اعراب مردمانی بودند تازه نفس و معتاد به سختیها و مشقتهای زندگانی کویر عربستان و صحرا گردی و با صرف نظر از این خصوصیات بتازه کی دارای مذهبی شده بودند که اصول تساوی و وحدت عقیده را مابین آنها ایجاد و از خود گذشتگی و فداکاری را باعلی درجه تشویق مینمود چه اجر کشتن و کشته شدن را بهشت برین قرار میداد

(۱) — Fr. Sarré. L'art de la Perse Ancienne.

و غنائم و ذخائر بی شماری در صورت فتح از خزانه این دولتهای قدیم بتصرف فاتحین در می آمد این بود که نهضت عرب کاری کرد که سابقه نداشت شاهنشاهی ساسانیان و ازگوت و امپراطوری روم تقریباً تمام مستملکات خود را در آسیا و افریقا فقد کردید (اگر مسلمین دارای بحریه قوی بودند دولت روم هم منقرض میگردد) و مسلمین دولتی تشکیل دادند که از پشت دیوار چین تا جبل طارق وسعت آن بود در اینجا بخودی خود مسئله طرح میشود ایران آن زمان در چه حالی بود؟ در دو کلمه میتوان آنرا توصیف کرد ایران این زمان درست فاقد تمام چیزهایی بود که مزایای مسلمین محسوب میشد زیرا آنچه در ایران آن زمان دیده میشود این است

( ۱ ) هرج و مرج عقاید و افکار بواسطه تشتهات مذهبی ( مذهب زرتشت با فرق مختلفه آن مثل زروانیان و کیومرثیان و غیره - مذهب مانی - مذهب مزدک - مذهب عیسوی - مذهب بودائی - چنانکه از فصل دوم این باب معلوم خواهد شد )

( ۲ ) هرج و مرج سیاسی و نفوذ فوق العاده نجبا و روحانیین و فقدان شاه عاقل و قوی الاراده که زمام امور را بدست گرفته اصلاحاتی بنماید بهترین دلیل این وضع تغییر دوازده شاه است در مدت چهار سال

( ۳ ) فرسودگی و خرابی قشون از جنگهای بیهوده خسرو پرویز ( ۴ ) فقر و پریشانی مردم از دادن مالیاتها و عوارض سنگین و سرماز و سوار که خسرو پرویز بر مردم تحمیل کرد

( ۵ ) بالنسبه کثرت ظلم و جور - انحطاط زراعت و تجارت و صنایع

# جنگ ذوقار - اگر چه معمول است که جنگ

اول اعراب را با ایران مقارن این زمان جنگ قادسیه میدانند

ولیکن هرگاه اثرات جنگ را در نظر گیریم نه اختصار با امتداد آن را جنگ اول آنها با ایرانیها جنگ ذوقار است این جنگ اگرچه کوچک بود ولی اثرات مهمی داشت

جبهات و کیفیات این جنگ این است خسرو پرویز در زمان قشون کشی به روم (تقریباً در حدود ۶۱۰ میلادی) شنید که نعمان ملک حیره دختر بسیار وجیهه دارد و خواست او را ازدواج کند ولی نعمان بواسطه دسیسه که شده بود راضی نشد ازاین جهت خسرو در غضب شده در صدد برآمد که قشون برای تنبیه او بفرستد نعمان همین که ازاین قضیه اطلاع یافت فرار کرده نزد طائفه شیبیان رفته و تمام دارائی خود را به رئیس آن سپرده نزد خسرو آمد که پوزش بخواهد ولی خسرو قبول نکرد و او را گشت پس ازآن خسرو از رئیس شیبانیها خواست که تمام اموال نعمان را تسلیم کند و او قبول نکرد خسرو قشونی مرکب از ایرانی و عرب بعد از چهل هزار نفر حرکت داد که امر او را اجراء نمایند این قشون ایران و اعراب چند دفعه جنگ شد در جنگ ذوقار اعرابی که در قشون ایران بودند ایرانیها را گذاشته فرار کردند و سپاهیان ایرانی شکست خورده معدوم شدند این جنگ اگرچه کوچک بود ولی نخستین مرتبه بود که اعراب ایرانیها را شکست داده دانستند که با حملات بی باکانه میتوان قشون منظم ایران را در هم شکست

## جنگ زنجیر - (۱) در ۱۲ و ۱۳ هجری که مطابق

۶۳۳ و ۶۳۴ میلادی میشود خالد ولید سردار نامی مسلمین بطرف شمال حرکت کرده وارد نقطه شد که در نزدیکی خلیج فارس و کُوبت امروزه واقع و در آن زمان سرحد ایران شناخته شده و موسوم به

(۱) - تاریخ نهضت اسلامی را نمیتوان بطور اجمال نوشت و به تفصیل هم لابد موضوع کتابی خواهد بود که ارتباط با عهد متوسط تاریخ ایران دارد لهذا در این کتاب به ذکر وقایعی که با انقضای عهد قدیم تاریخ ایران مساس دارد اکتفا شده است



حفیر بود در اینجا او به هرمز سرحد دار محل تکلیف کرد که اسلام را قبول کند یا جزیه دهد جنگ ما بین ایرانیها و مسلمین در گرفت و هرمز خالد را به جنگ مرد و مرد یعنی مبارزه دو سردار طلبیده بدست وی کشته شد بعد اعراب بر ایرانیها ناختمند و فاتح شدند این جنگ را جنگ زنجیر نامیده اند زیرا بطوریکه اعراب نوشته اند پای بعضی از سربازان ایرانی را زنجیر کرده بودند که فرار نکنند ( احوال روحی قشون از اینجا معلوم میشود که چگونه بوده ) خالد ایرانیها را تعقیب کرد ولی بقشون ایران کمکی رسید و کار خالد مشکل شد در این احوال او بجنگ تدافعی پرداخت ولی دیری نگذشت که باو هم کمکی رسید و دو جنگ سختی روی داد که باز مسلمین فاتح شدند بعد خالد ساحل فرات را گرفته بالارفت و در آلیس جنگ بسیار سختی مابین قوای ایران و مسلمین روی داد قوای ایرانی مرکب از سپاهیان ایرانی و عرب بود این جنگ مدتی طول کشید و بهره مندی بنوبت از طرفی بطرف دیگر میر میگرد خالد که از پافشاری ایرانیها در غضب و خشم فرو رفته بود قسم یاد کرد که از خون ایرانیها جوی خون جاری کند بالاخره فتح با مسلمین گردید بعد خالد باز ساحل فرات را متابعت کرده به فیراز که شهر رومی و در طرف راست رود مزبور واقع بود رسید در اینجا جنگی مابین قواء ساخلوی رومی و سپاهیان ایرانی که به رومیها کمک میکردند از يك طرف و خالد ولید از طرف دیگر در گرفت و باز مسلمین فاتح شدند پس از آن خالد برای سرداری قشون اسلامی در جاهای دیگر احضار شده با تأسف از حدود ایران رفت و مثنی بن حارثه شیبانی را بجای خود گذاشت جنگهای خالد ولید را با ایرانیها باید جنگهای سرحدی دانست زیرا با ساخلو و مستحفظین حدود طرف بوده ولی از این به بعد جنگهای حسابی مسلمین با ایران شروع میشود

## جنگ پل - تهدید حدود ایران از طرف مسلمین باعث شد که

دربار ایران رسم فرخ زاد حا کم خراسان را خواسته اختیارات نامه باو برای جنگ با اعراب داد و او لشگری آراست و در تحت سر کردگی بهمن دراز ابرو (بعضی بهمن جادو نوشته اند) بحدود فرستاد وقتی که این لشکر به نزدیکی بابل رسید با امر ابو عبید مسعود ثقفی که سر کرده لشکر اسلامی بود مسلمین پل از قایقها ساخته برای جنگ با ایرانیها از فرات گذشتند فیلهای جنگی که در قشون ایران بودند باعث وحشت اسبهای مسلمین گردیدند بطوریکه آنها اطاعت سواران خود را نکردند با این حال اعراب مجبور شدند پیاده جنگ کنند و ابو عبید حمله به فیل سفیدی برده او را زخمی کرد و فیل او را در زیر پای خود گرفت پس از آن بهره مندی با ایرانیها شد و سرکردگان لشکر عرب کشته شدند در این حال عربی فریاد زد: باید تماماً کشته شویم با فتح کنیم و اتصال قایقی را با قایقهای دیگر قطع کرد چون این اقدام بی رویه و خطرناک بود مثنی خود را بصفوف ایرانیها زد و قسمتی از اعراب به تعمیر پل و حفظ آن شتافتند تا مسلمین با عجله عقب نشینی نمایند در این جنگ تلفات مسلمین چهار هزار نفر بود زیرا بعد از جنگ سه هزار نفر از سان گذشتند و دو هزار نفر بمدینه مراجعت نمودند این یگانه جنگی بود که به فتح ایرانیها تمام شد و موسوم به جنگ پل است بمناسبت پل که در روی فرات از قایقها ساخته بودند بهمن در بادی امر میخواست لشکر عرب را تعقیب کند ولیکن در این احوال خبر رسید که در نيسفون اغتشاشی شده این بود که با عجله بدانجا شتافت چندی بعد مثنی قشونی از عربستان آورده در محلی که نزدیکی کوفه بود با ایرانیها جنگ کرد و این دفعه فاتح شد ولی تلفات مسلمین نیز زیاد بود پس از این جنگ مثنی از زخمی که در جنگ پل بر داشته

بود فوت کرد در ۱۴ هجری مطابق ۶۳۵ میلادی عمر از کارهای شام فراغت حاصل کرد بدین معنی که دمشق و بعضی محلهای دیگر به تصرف مسلمین در آمد و توقف قشون زیاد در شامات لازم نبود بنا بر این عمر در تهیه جنگ با ایران گردید سعد و قاص بسر کردگی قشون انتخاب شد و لشکری از سی هزار نفر عرب تهیه نمود از طرف دیگر یزدگرد لشکری در تحت ریاست رستم فرخ هرمز (۱) آراست عده آنرا یکصد و بیست هزار نفر نوشته اند در همان سال عمر سفارتی مرکب از دوازده نفر عرب بدربار ایران فرستاد در ورود به نيسفون (مدائن) ظاهر آنها باعث تخريبه بود ولی یزدگرد آنها را با احترام پذیرفت زیرا مقادان ابن اوان مسلمین دمشق را فتح کرده بودند یزدگرد پرسید چه مقصودی دارید گفتند که باید اسلام را قبول کنید یا جزیه دهید یزدگرد در جواب با نظر حقارت بآنها نگرانسته و اشاره بفلاکت آنها کرده گفت شما مردمانی هستید که سوسمار می خورید و بچه های خودتان را می کشید (قبل از طلوع اسلام عادت اعراب بر این بوده که دختران خود را زنده به گور می کردند و بعضی این کار را وقتی می کردند که دختر به حد بلوغ رسیده بود) مسلمین جواب دادند که ما فقیر و گرسنه بودیم ولی خدا خواسته که ما غنی و سیر باشیم حالا که شمشیر را اختیار کرده اید حکمیت با آن است.

## جنگ قادسیه و تصرف مدائن

جنگ قادسیه در ۱۳ هجری یا ۶۳۶ میلادی روی داد قادسیه محلی بود نزدیکی کربلای معلای زمان بعد در اینجا تلافی فریقین روی داد و جنگ سختی در گرفت که چهار روز طول کشید روز اول بواسطه قیلها بهره مندی با ایرانیها بود زیرا اسب های مسلمین چون از قیل ها وحشت

(۱) — فرخ زاد را بعضی فرخ هرمز نوشته اند



داشتند اطاعت نمیکردند روز دوم کهکی به مسلمین از شام رسید و آنها سواره نظام ایران را شکست داده تلفات زیادی که تا ده هزار نفر تخمین زده اند وارد آوردند روز سوم قنقاع بن عمرو رئیس قشون امدادیه که از شام رسیده بود با نیزه چشم فیل سفیدی را کور نمود و دیگری با فیل دیگر همین کار را کرد پس از آن فیلها رم کرده برگشتند و در صفوف قشون ایران باعث اختلال شدند شب روز چهارم مسلمین بدسته های متعدد تقسیم شده شبیخون بقشون ایران زدند و نگذاشتند قشون ایران استراحت کند (۱) روز چهارم جنگ سختی در گرفت در این هنگام تند بادی وزیده خاک میدان جنگ را بروی ایرانیها زد و اختلال بزرگی در صف آنها انداخت مسلمین از این وضع استفاده کرده و حملات شدید نموده قلب لشکر ایران را شکافتند رستم قبل از اینکه قلب سپاه او شکست خورد برای اینکه از حملات مسلمین در پناه باشد در میان دو آب پنهان شد و بعد که مسلمین بر قلب قشون ایران فائق آمدند او خود را در آب انداخت که شنا کرده فرار کند ولی مسلمی که هلال بن علقمه نام داشت او را تعقیب کرده کشت و بعد سر مقتول را به نیزه زده بر تخت او برآمد و فریاد کرد: بخدای کعبه که من رستم را کشتم پس از آن قشون ایران باز با فشاری کرد ولی کهکی بمسلمین رسید و لشکر ایران شکست خورده هزیمت نمود در این جنگ ایرانی ها درفش کاویانی را از دست دادند نوشته اند که جواهرات آن مانند آن بود که بیول امروزه تقریباً در بیست هزار تومان قیمت داشت ولی عربی که آن را گرفت به ثمن بخشی یعنی تقریباً بیول امروزه پنجهزار تومان فروخت سعد و قاص بعد از این فتح فوراً بطرف مداین ترفت و بامر عمر به لشکر خود دو ماه استراحت داد بعد از آن سعد به تسخیر محلهای واقع مابین فرات و دجله پرداخت و در ۱۶ هجری بعزم تسخیر مداین حرکت کرد از طرف دیگر یزدگرد

(۱) — این شب را لیلۃ القریز نامیده اند

باو تکلیف کرد که ممالك آن طرف دجله را به مسلمین وا گذار کند و طرفین صلح نمایند سعد این تکلیف را با استهزاء رد کرد جنگ قادسیه هر چند که از حیث فتح برای اعراب خیلی مهم بود ولیکن یزدگرد و سائل دفاع و جلوگیری را فاقد نشده بود و میتوانست از حملات آنها جلوگیری کند من جمله در موقع عبور اعراب از دجله نظر باینکه آنها از کشتی سازی اطلاعی نداشتند میتوانست مدتها آنها را معطل نماید ولی از طرف اوهیج اقدامی بعمل نیامد و همینکه از نزدیک شدن مسلمین بدجله مطلع شد فرار کرد و سعد بعد از تسخیر و هاردشیر (سلوکیه) در دجله جائی را که عمیق نبود گمانه کرده با قشون خود از رود مزبور گذشت وقتی که اعراب وارد نیسفون شدند از عظمت و ثروت و نجملات این شهر غرق حیرت و بهت گردیدند و غنائم و ذخائر بیشماري بدست آنها افتاد اکثر اعراب طلارا نمی شناختند و کافور را نمک تصور می کردند با صرف نظر از نخت طلا و جواهرات و اشیاء نفیسه که یزد عمر فرستادند غنائمی که مسلمین تقسیم کردند باندازه بود که به هر کدام از اعراب بیول امروزه دو هزار و پانصد تومان رسید در صورتیکه عده مسلمین بیشت هزار نفر بالغ بود

## جنگ جلولا<sup>(۱)</sup> سعد در ابتداء میخواست قشون

ایران را تعقیب کند ولیکن عمر باو دستور داد که تابستان را در مدائن بگذراند بعد از چندی به سعد خبر رسید که یزدگرد در حلوان قشونی جمع کرده و در صدد جنگ است این بود که هاشم ابن عتبّه و قعقاع بن عمرو را با دوازده هزار نفر بدانجا فرستاد و جنگ سختی مابین فریقین روی داد در این حال بهر دو طرف کمک رسید و باز اعراب فاتح شدند این جنگ چون در محلی موسوم به جاولاء اتفاق افتاده بهمین اسم معروف است سردار

قشون ایران مهران از اهل ری بود نوشته اند که بعد از این جنگ غنائم زیادی بدست اعراب افتاد و آنها از مدی صد هزار اسب ممتاز گرفتند

بعد از این فتح سعد میخواست بزدگرد را تعقیب کند ولیکن عمر باو نوشت که بین النهرین برای اعراب کافی است و کاش مابین بین النهرین و ممالك آنطرف کوهها (مقصود کوههای زاگرس<sup>۱</sup> است) سدی بود که نه ایرانیها میتوانند از آن بگذرند و نه اعراب بنا بر این سعد به تسخیر شهرهای بین النهرین پرداخت و کاملاً موفق شد (۱۶ هجری ۵۳۸ میلادی) در سال بعد مسلمین شهر کوفه و بصره را بنا کردند (۱۷ هجری) کوفه نزدیکی حیره قدیم و بصره در روی خرابه های شهر ابله<sup>۲</sup> ساخته شد و بعد از بنای این دو شهر مدائن و حیره روی با انحطاط گذاشتند مسلمین بحرین<sup>(۱)</sup> در صدد برآمدند که بفارس از راه دریا و ساحل خلیج فارس حمله برند و با بهره مندی یدش رفتند ولیکن بعد شکست خوردند و با وجود اینکه دوازده هزار نفر بکمک آنها رسید مجبور شدند که به بصره مراجعت نمایند پیشرفتی که در اینجا برای ایرانیها حاصل شد هرمرزان حاکم خوزستان را تشویق کرد که اعراب را از اهواز بیرون کند جنگی مابین او و اعراب شد و آنها اهواز را پس گرفتند ولی محاصره شوش بطول انجامید و فقط بعد از ۱۸ ماه این شهر بنصف مسلمین درآمد (۱۹ هجری)

## حناک هاورد - این آخرین جنگی است که بزدگرد با

مسلمین نموده توضیح آنکه بزدگرد از توقف قشون عرب در بین النهرین و اشتغال

(۱) - مقصود ولایت بحرین است که حالاً نامیده میشود نه جزیره بحرین این اسم را درازمنه بعد به جزیره مزبوره داده اند

آنها بامور داخلی استفاده کرده باز لشکری آراست و از تمام ولایاتی که بدست مسلمین نیفتاده بود کمک خواست وقتی که مسلمین از تجهیزات یزدگرد مطلع شدند لشکری در تحت فرماندهی نعمان ابن مقرن بطرف حلوان حرکت دادند که از آنجا بری حمله کند در آنجا خبر رسید که قشون یزدگرد در نهاوند است این بود که نعمان بدان سمت با سی هزار نفر شتافت و جنگ نهاوند روی داد قشون ایران با وجود اینکه از حیث عدد زیاد تر از قشون عرب بود بامر فیروزان فرمانده خود جنگ تدافعی را اختیار کرد بدینمعنی که ایرانیها از پشت سنگرها جنگ و اعراب را خسته میکردند و در دشت زد و خورد های کوچک و مختصر مینمودند این بود که جنگ بطول انجامید و آذوقه لشکر عرب نزدیک بود تمام شود در این حال نعمان حیلۀ بکار برد توضیح آنکه عقب نشست و منتشر کرد که چون خبر فوت خلیفه رسیده است مدینه میرود فیروزان باور و او را تعقیب نمود ولی همینکه قشون ایران از سنگرها خارج شده بجائی که نعمان میخواست رسید مسلمین برگشته و حملات سخت بایرانیها نموده آنها را از پای در آوردند فیروزان و قشون ایران روی بهزیمت نهادند و اعراب ایران ها را تعقیب کرده بسیاری از آنها را کشتند عدد لشکر ایران را صد و پنجاه هزار نفر و تلفات آنرا تقریباً صد هزار نفر نوشته اند (۲۱ هجری مطابق ۶۴۲ میلادی)

## تسخیر ایالات ایران و فوت

**یزدگرد** - پس از جنگ نهاوند یزدگرد فرار کرد و مدافعه

شهرها بعهده ساکنین آنها محول شد اگرچه طولی نکشید که اصفهان و مکران و سیستان و ری و آذربایجان تا در بند و کرکان بتصرف اعراب

در آمدند و لکن هر کدام از این ولایات و شهر ها هدیهایی جمع کرده در سرحد با کرسی ولایات با اعراب جنگیدند و معلوم است که بالاخره شکست خوردند فقط طبرستان بواسطه جنگهای خود تا نیمه قرن دوم هجری (۷۶۹ میلادی) استقلال خود را حفظ کرد و در اینجا سلسله سپهبد ها سلطنت کردند (۱) خراسان را اعراب بعد از سائرابالات ایران بتصرف در آوردند و چون عمر مکران را حد جهانگیری اعراب قرار داده بود در این زمان از آن تجاوز نکردند ده سال بعد از جنگ نهاوند (۳۱ هجری و ۶۵۲ میلادی) یزدگرد کشته شد توضیح آنکه آخرین شاه ساسانی بعد از شکست نهاوند به اصفهان و از آنجا به کرمان و بعد به بلخ رفت ویس از آن سفیری به چین فرستاده از فغفور کمک طلبید دولت چین بواسطه دوری از ایران از انجام تقاضای او امتناع نمود بعد یزدگرد با خاقان ترکها مذاکره کرد در ابتداء او راضی شد به یزدگرد کمک کند ولی بعد بواسطه نا رضامندی از رفتار او امتناع کرد پس از آن یزدگرد از سوءنیت ماهوی مرزبان مرو نسبت به خود مطلع شده فرار کرد و در نزدیکی مرو به آسیابانی پناه برد که شب را آنجا بگذراند و او بطمع لباس فاخر و جواهر یزدگرد او را کشت (۲) نوشته اند که خلیفه مسیحیان این شهر واداشت نعش او را دفن و روی قبر او بنائی کردند بروایتی نعش او را در پارس دفن نمودند

## سلسله ساسانی پس از جنگ

نهاوند — مدت سلطنت این سلسله در ایران ۴۱۶ سال بود

ولی انقراض این دودمان با زوال دولت ساسانی توأم نبود زیرا

(۱) این سلسله از خانواده قارن پهلوی بوده

(۲) — اسم او را فردوسی خسرو گفته



چنانکه از نوشته های مورخین چینی میتوان استنباط کرد یزدگرد سوم زمانی که با اعراب در زرد و خورد بود در سال شانزدهم هجری (۶۳۹ میلادی) سفارت به دربار چین فرستاده و کمکی خواسته است ولیکن فغفور چین بواسطه دوری ایران از چین امتناع نموده بعد از فوت یزدگرد پسر او فیروز سوم خود را شاه ایران خوانده و امپراطور چین او را بدین سمت شناخته پس از آن فیروز در کوههای طخارستان (۱) مانده و در صدد جمع آوری قشون برای جنگ با اعراب بر آمده کمکی هم از چین خواسته است و دولت چین باز امتناع کرده ولیکن پادشاه طخارستان که چندی از طرف اعراب راحت بوده باو کمک کرده و او را شاه ایران دانسته پس از آن در ۶۶۱ میلادی دولت چین ممالك غربی خود را مرتب کرده و ضمناً ترکهای ترکستان را شکست داده بعد دولتی باسم ایران تشکیل و پادشاهی آنرا به فیروز تفویض نموده است این مملکت (ژی کیك) (۲) نام داشته و معلوم نیست کجا بوده بعضی تصور میکنند که شاید در انتهای شمالی سیستان بوده ولیکن بحقیقت نزدیکتر است که فرض کنیم زدیك سیحون بوده زیرا بانچه چینها در باب مطیع کردن ترکستان شرقی مینویسند نزدیکتر است در هر حال بعد از چندی فیروز بواسطه حملات مسلمین نتوانسته در شهر زی کیك بماند و فرار کرده به چین رفته و در ۶۸۴ فغفور او را بخونی پذیرفته بعد اجازه تأسیس آتشکده را در چانکان از فغفور درخواست کرده و اجازه یافته و بعد از اندک زمان فوت کرده پسر او نی نیش (چنانکه چینها او را نامیده اند و شاید نسی باشد) به طخارستان مراجعت کرده و مدتی در آنجا مانده و برای استرداد ملك خود کوشش ها نموده ولیکن سعی او بجائی نرسیده و

(۱) — طخارستان مملکتی است که در مشرق بلخ واقع و در کنار رود جیحون است  
(۲) — *Tsat - kik*.

بالاخره مأیوس شده به دربار چین برگشته است چینی ها مقارن ۷۲۲ میلادی پوشان هو نامی را ذکر کرده و نوشته اند که این شخص خود را شاه ایران میدانسته ولی معلوم نیست که کی بوده و نیز نوشته اند که خسرو نامی از خانواده یزدگرد خود را شاه میدانسته ( ۷۲۹ - ۷۲۸ ) و بالاخره ضبط کرده اند که شاه ایران در ۷۳۲ ( کی لی ) نام مسطوری را به سفارت به دربار چین فرستاد ولیکن اسم او را ذکر نکرده اند

## ایران بعد از جنگ نهاوند - بعد از

جنگ نهاوند اعراب در قسمتهای مختلف ایران با ایرانیها در زد و خورد و کشمکش شدند اگر چه طبقه اصناف و کارگر که سواد شهرنشین را تشکیل میداد چون از تضییقات مغها نسبت به بعضی مکاسب و حرف ناراضی بود سلطه اعراب را زودتر قبول کرد ولی اهالی ده نشین از آنجا که مالکین اراضی غالباً از طبقه نجبا بودند و نیز ایلات و قلاع مقاومت کرده بزودی بحکومت عرب تن دردادند و دیگر اینکه در بعضی از قطعات ایران پادشاهان و امراء محلی تا چند قرن بعد از استیلای عرب باقی ماندند و خلفای بنی امیه و عباسی نتوانستند آنها را کاملاً مطیع نمایند مثل طبرستان که سلسله سپهبد ها را حفظ کرد (۱) و گیلان که با دادن مبلغی بخلف استقلال داخلی خود را محفوظ داشت نکته دیگر اینکه هر چند با سقوط دولت ساسانی استقلال ایران آن زمان زائل شد ولی روح استقلال طلبی ایرانی زنده ماند چنانکه می بینیم در مدت بیش از يك قرن خلفای بنی امیه هر چند سالی متناوباً لشکر های صد و دویست هزار نفری بایران می فرستند و برای اطفاء شورشهای ایران با جدی هر چه تمامتر می کوشند بدون اینکه موفق

(۱) — سپهبد های طبرستان ( تاورستان ) از خانواده قارن بودند و چنانکه در فوق گفته شد این خانواده یکی از خانواده های درجه اول پادشاهان بود

شوند بطور قطع باین شورشها خاتمه دهند این کشمکش ایران با خلفاء  
بلاخره بقلبه اولی تمام می شود بدین منوال که ایرانی ها خلافت  
بنی امیه را واژگون و بجای آن خلافتی تاسیس می کنند که از حیث  
تشکیلات و ترتیبات شبیه دولت ساسانی است و برای مدتهای طولانی نفوذ  
ایران را در دربار خلفای عباسی کاملاً تأمین می نماید بعد می بینیم که مبارزه  
ایرانی با خلفا با وجود این تغییر مهم باز خاتمه نمی یابد و تمام علائم و  
آثار آشکار میدارد که ایرانی نمیخواهد دیگر سیادت سیاسی بغداد را  
تحمل کند در اثر این حسیات از قرن سوم و چهارم هجری در قطعات مختلف  
ایران دولتهائی بوجود میآیند که اسماً خلافت بغداد را میشناسند ولی  
در معنی بخلفاء حکم میکنند (دیالو و غیرها) بدین ترتیب استقلال سیاسی  
ایران که با انقراض دولت ساسانی زائل شده بود بتدریج بر میگردد تا  
اینکه دولت ملکشاه با صدارت خواجه نظام الملک ایرانی و تشکیلات  
پارسی از حیث بسط ایران باستانی را بخاطر ها میآورد از قرن چهارم  
به بعد ایرانیها زندگانی سیاسی خود را از سر میگیرند ولیکن باتغییراتی  
که از سلطه مسلمین بر ایران و دخول علوم یونانی بایران از مجرای عرب  
واقباس ادبیات عربی حاصل گردیده بعبارة اخری عهدنوینی برای ایران  
شروع میشود که تا آمدن مغولها بایران امتداد یافته این مملکت را در  
مراحل جدیدی داخل میکند این ایرانش با ایران قدیم تفاوتهائی دارد  
که باید در جای خود گفته شود زیرا وقایع ایران بعد از انقراض دولت  
ساسانی از حدود عهد قدیم خارج است



# فصل دوم

## تمدن ایران در دوره ساسانی

راجع باوضاع و تمدن ایران در دوره ساسانی اطلاعات ما بمراتب بیشتر از چیزهایی است که راجع به همان موضوع در دوره مدها و هخامنشیها و اشکانیان میدانیم چه کتب پهلوی و نوشته های مورخین یونان و رومی و ارمنی و چینی و نیز نویسندگان دوره های اسلامی و غیره متضمن اطلاعاتی است که ما را بهتر و بیشتر باوضاع آن دوره آشنا میکند نتیجه تحقیقات متبعین اروپائی راجع باین دوره نیز بیشتر است حاصل تحقیقات مذکوره بطور ايجاز این است که در این فصل ذکر میشود و برای اینکه در هر مورد اشاره بمصنف و تصنیف او نشود (زیرا رفتن از متن به پاورقی در صورت تکرار زیاد تا اندازه باعث تفرقه حواس خواننده می شود) تصنیفاتی که مدارك این فصل بوده با اسم مصنفین در پاورقی ذکر شده است تا خوانندگان از مدارك مطلع بوده در صورتیکه مایل باشند اطلاعات بیشتری حاصل نمایند بکتب مذکوره رجوع کنند (۱)

(۱) - اسامی مصنفین معروف اروپائی که تصنیفات آنها مورد استفاده در این فصل بوده بترتیب حروف تهجی از اینقرار است

*Christensen, Ar. Empire des Sassanides. Kobenhaven. 1907.*

*Darmesteter, J. Etudes Iraniennes, 2 vol. 1883*

*Darmesteter, J. Le Zend-Avesta, 3 vol. 1892-1893*

*Geiger, W. und E. Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie, Strassburg 1896-1904.*

*Marquart, J. Erânshar nach der Geographie Ps Moses Xorenac'i, Berlin. 1901.*

*Marquart, J. Untersuchung über den Geschichte von Iran. Heft. 1 1896.*

*Nöldeke, Th. Aufsätze zur Persischen Geschichte. 1887.*

*Paruck, F. D. G. Sasanian Coins.*

*Sarre, F. L'Art de la Perse ancienne. Traduction de Paul Budry. Paris.*

*Weissbach, die Alterpersische Inschriften.*

*West, E. W. Pahlavi Literature [Grun. etc.]*

# مبحث اول

## حدود دولت ساسانی

راجع باین موضوع قبلاً باید تذکر بدهیم که بعضی از قسمت های حدود ایران در دوره ساسانی محققاً معلوم نیست و جهت آن این است که اولاً از طرف غرب ساسانیان با امپراطور های روم ویزانس دائماً دست به گریبان و در جنگ بودند و چنانکه دیدیم تقریباً هر شاهی که به تخت می نشست وظیفه اولیه خود میدانست که برای توسعه حدود ایران با روم جنگ نماید و بنا براین قفقازیه غربی و نیز قسمتی از ارمنستان غربی و بعضی از شهرهای واقعه مابین جریان وسطی و علیای فرات و دجله گاهی در دست ایران بود و گاهی روم تعلق می یافت

ثانیاً راجع بحدود ایران از طرف مشرق مدارک زیادی در دست نیست و حتی از تفاسیل و کیفیات جنگهای ایران در طرف مشرق بنا بر اطلاعیم بنا بر این حدود ایران ساسانی را باید بدو قسم تعیین نمود

- (۱) حدود محققه یعنی حدودیکه در آن زدییدی نیست
- (۲) حدود تقریبی که از کاوشها و تحقیقات بدست آمده

## حدود محققه - از طرف غرب خط سر حدی از

راس خلیج فارس شروع شده از صحرای کویر عربستان میگذشت بطوری که سواد را جزو ایران میکرد و در محل هیت (۱) با فرات تماس نموده متابعت ساحل یمن آنرا مینمود تا به (سیرسه زیوم) میرسید بعد از

(۱) — هیت در ساحل یمن فرات و در سی و سه فرسخی بغداد واقع شده این شهر خیلی قدیم است و آسوریها آنرا (اید) مینامیدند زیرا معدن قیر بوده و (ایدو) در زبان آسوری بدین معنی است (دائرة المعارف اسلام)

آنجا بطرف شمال امتداد یافته و از نزدیکی (پزابد) و از قسمت غربی ارمنستان و تقریباً قارص امروزه گذشته بکوه های قفقاز منتهی می‌شود بنا بر این بابل و کلدیه قدیم (بین النهرین امروزه) و آسور قدیم (موصل امروزه) و قسمت اعظم ارمنستان بادرپاچه و ان و حیره و آدیابن (۱) و زابندی سن (۲) جزو ایران و آمد (دیاربکر) و ادیس غالباً تابع روم بود و نصیبین بطوریکه دیده می‌شود از زمان شاه پور دوم در تصرف ایران ماند

از طرف شمال تقریباً تمام قفقاز به جزء ایران بود بدین معنی که چون سرحد متابعت کوههای قفقاز را می‌کرد مملکت ایبری (گرجستان امروزه) و آران (ولایات واقع مابین دربند و کورا و رود ارس که اروپائی ها آلبانی نامیده‌اند) جزو ایران می‌ماند در قفقاز به فقط ولایت لازیکا در کنار دریای سیاه (قسمت غربی گرجستان امروزه) بیشتر در دست رومیها بود ماوراء بحر خزر در اوائل دوره ساسانیان در دست ایران بود بعد هیاطله در اینجا برقرار شدند و پس از آن چنانکه دیدیم انوشیروان آنها را مضمحل و جیحون (آمو به) را سرحد ایران کرد

از طرف شرق و شمال شرقی باختر تماماً در دست ایران بود و سکستان نیز در دوره ساسانیان جزو ایران گردید در اینجا لازم است توضیح شود که ساکستان آن زمان را نباید معادل سیستان امروزه فرض کرد بلکه خیلی وسیعتر بوده زیرا ساکها یا سکها که در نیمه قرن دوم قبل از میلاد بفلات ایران هجوم آوردند در سیستان و افغانستان برقرار شدند بنا بر این سکستان آن زمان بکلیه سیستان و تقریباً تمام افغانستان حالیه شامل بود و از اینجا معلوم است که سرحد مسلم ایران در آن دوره کوههای

(۱) — آدیابن قسمتی از آسور قدیم بود

(۲) — زابندی سن همان زابده است که در فوق ذکر شده از آن شده

سلیمان از طرف مشرق و هندوکش از طرف شمال شرقی بوده  
از طرف جنوب خلیج فارس و بحر عمان سرحد طبیعی ایران را معین کرده  
بود و چنانکه دیدیم یمن در زمان انوشیروان دست نشانده ایران شد  
حدودی که محقق است و در خریطه های ایران ساسانی ترسیم میکنند  
این است که ذکر شده ولی کاوشهایی که در هند بعمل آمده و قرائت کتیبه پایبکولی  
( رجوع به کتیبه های ساسانی شود ) و سکه پادشاه کوشان که بدست آمده  
و تحقیقات دیگر معلوم میدارد که وسعت ایران از طرف شرق بیش از  
آن بوده که ذکر شد و عقیده بعضی از محققین ( که از جمله پروفیسر  
ارنست هرتسفلد آلمانی میباشد ) این است که بعضی از قطعات و قسمتهای  
هندوستان یعنی دره رود هند و سند و پنجاب تا دروازه ( دربند ) دهلی  
از یکطرف و تا نزدیکی بمبئی از طرف دیگر در اوایل دوره ساسانی  
جزو ایران بود ولی بواسطه هجوم مردمان صحرا گرد شمالی مثل هونها  
و غیره بفلات ایران و هند در زمان شاپور دوم ایران ممالک مزبوره را  
از دست داد و حدود ایران بدین وضع بود تا اینکه در زمان انوشیروان مجدداً وسعت  
اولیه خود را بدست آورد نتیجه عجالتاً این است که خریطه های ایران ساسانی  
موافقت با اطلاعات و مدارك جدید نمیکند و قریباً تغییراتی در آنها  
روی خواهد داد راجع بایران اشکانی نیز همین مطلب را میتوان تکرار کرد  
زیرا حدود شرقی و شمال شرقی ایران آن دوره هم درست معلوم نیست  
و فقط در باره مهرداد کبیر اشکانی می دانیم که حدود ایران از  
طرف شمال و مشرق بکوههای هیمالایا می رسیده است

## مبحث دوم

شاه و دربار - طبقات - تشکیلات ( ادارات دولتی ) - روحانیون

مسکوکات - حرفت و تجارت - روابط خارجه \*

## شاه و دربار - نجمالات در بار ایران ضرب المثل

عهد قدیم بود و بطوریکه ( تثو فی لا کت ) که معاصر هرمنز چهارم بوده مینویسد تاج شاهنشاهان ساسانی از طلا ساخته شده و مکلل بجواهرات بسیار قیمتی از قبیل باقوت و مروارید و زمرد بود جواهرات مزبور را طوری با هم وفق داده بودند که تلالو و درخشندگی حیرت انگیزی داشت و چشم بیننده را خیره میکرد زینبات تاج تغییر میکرد اردشیر اول ساسانی تاج اشکانیان را که مرصع مروارید بود بسر میگذارد ولی بعد ها بعضی از شاهان ساسانی تغییراتی در آن دادند مثلاً شاپور اول تاج را بعلاوه مروارید با جواهرات قیمتی دیگر مرصع نمود و روی تاج گره کوچکی نصب کرد شاپور دوم این گره را بر داشته تاج را مرصع به رشته مروارید های درشت کرد بهرام گور و یزدگرد دوم گره کوچک را بالا برده علامت آفتاب قرار دادند و بعد هلال ماه را بر آن علاوه کردند بطوریکه نصف گره در هلال واقع شد بهرام چهارم و خسرو اول انوشیروان يك ستاره هم بر آن افزودند کلیه بعد از غباد گره بیشتر در هلال فرو میرفت تا اینکه در زمان خسرو پرویز بکلی محو شد و يك ستاره جای آنرا گرفت صورت شاهان را روز فوت ایشان میکشیدند و در خزانه میگذاشتند که اعقاب شاهان آنها را فراموش نکنند این صورتها از میدان رفته ولیکن مسعودی در ۳۰۳ هجری بعضی از سواد های این صورت ها را در نزد بکنفر پارسی در استخر دیده و میگوید که اصل یکی از صورت ها را در ۱۱۳ هجری در خزانه



شاهی یافته بودند (۱) موقعی که شاه بار خاص میداد دیدن شاه ممنوع بود شاه در پشت پرده می نشست و اشخاصیکه بار می یافتند بایستی بقاصله ۱۰ ذراع از پرده می ایستادند شخصی را که مواظب پرده بود خرم بش می نامیدند وقتی که شاه میخواست اشخاصی را بحضور بخواند خرم باش امر میداده که کسی بالای قصر رفته بلند بطوریکه همه بشنوند فریاد کند: زیانتان را حفظ کنید چه شما امروز در حضور شاه هستید مراتب و جاهای اشخاصی که بار می یافتند دقیقاً معین شده بود: پرده در ده ذراعی شاه کشیده میشد و ده ذراع هم فاصله مابین پرده و اشخاصی که بار می یافتند بود ترتیب جاها از طرف راست از این قرار معین شده بود: در ده ذراعی پرده شاهزادگان و نجیبی درجه اول و محارم شاه می ایستادند بعد ده ذراع پائین تر از آنها مرزبانان و پادشاهان دست نشانده ایران و سپهبد ها قرار میگرفتند پس از اینها ده ذراع پائین تر عمده خلوت و رامش گران و خنیا گران می ایستادند و قاعده کلی بر این بود که اشخاص ناقص الخلقه و کسانی که حسب و نسب آنها معلوم نبود و هم چنین اشخاصی که مرتکب جنایت یا عمل شنیعی بر ضد طبیعت شده بودند حق حضور در بار عام یا خاص نداشتند کلیه موافق اطلاعاتی که رسیده است ترتیبات در باری ساسانیان با کمال دقت معین شده بود و شاهان مذکور بسیار مقید بودند که از ترتیبات مقرره نخطی نشود فقط در زمان انوشیروان بطوری که دیده میشود بعضی تغییرات در ترتیبات در باری حاصل شده مثلاً قبل از او مؤبدان مؤبد بر بزرگ فرماندار (وزیر اعظم) در حضور شاه مقدم می ایستاده ولی در زمان شاه مذکور تقدم با بزرگ فرماندار گردیده و دیگر

(۱) — مسعودی میگوید در نزد پارسی مزبور کتابی بوده که تاریخ ایران در آن مندرج و سواد صورتهای ۲۷ شاه ساسانی را دارا و در ۱۱۴ تألیف شده بود صاحب کتاب الفهرست از این کتاب استفاده کرده

اینکه انوشیروان حکمای اسکندریه را که بایران پناهنده شده بودند غالباً در بارگاه خود می پذیرفته و با آنها صحبت فلسفی و مذهبی میداشته و روحانیون آن زمان نظر بابت و عظمت انوشیروان با نظراغماض باین رفتار او مینگریستند مشاغل در باری موافق اطلاعات ناقصی که بهار رسیده این ها بوده در يك بَذ ( وزیر دربار ) خوان سالار ( ناظر ) آخور سالار ( میراخور ) پُشتيك بان ( مستحفظ ) پُشتيك بان سالار ( رئیس مستحفظین ) شاه بان ( قوشچی باشی ) می بَذ ( آبدار باشی ) پَنَرش خوار ( چشند طعام ) سین کاپان ( یدش خدمت ) (۱) دربان ( قایوچی ) و بطوریکه از منبع اراغنه ذکر میکنند شغلی نیز بوده که دارند آرا در آندرز بَذ می گفتند و تصور میکنند که رئیس تشریفات در باری بوده در مجالس سرور نیز ترتیب هماف بود مدعوین موافق رتبه های خود در جاهائی که معین شده بود می ایستادند و خرم باش بخوانندگان و سازنده ها امر میداد که فلان لحن را بسرایند مغنی ها و سازنده ها مقام محترمی در دربار داشتند و در جشنها حاضر می شدند حتی در موقع شکار جزو ملازمان شاهی بودند شکار در موقع صالح یکی از تفریحات عمده سلطنتی بود و پارکهای بزرگی ترتیب میدادند که پر از همه قسم شکار بود مثل آهو و گورخر و شیر و ببر و گراز و غیره و از طیور طاوس و قرقاول و ككبك و غیره وافر بودند ترتیب پذیرفتن سفرای خارجه از اینقرار بود : وقتی كه سفیری وارد سرحد ایران میشد سرحددار مقصد و مقصود آنرا پرسیده بمرکز اطلاع میداد و هیئتی از مرکز برای پذیرائی سفیر روانه سرحد میشد و در تمام

(۱) — این کله از منبع ارمنی رسیده است

مدت مسافرت سفیر مستحفظین مخصوصی برای محافظت او همراه بودند این مهانداریها و مستحفظین در ظاهر برای احترام و در باطن از این جهت معین میشدند که سفیر از اوضاع مملکت آگاه نشود زیرا سفرای ایران در خارجه در موقع مأموریت اطلاعات لازمه را تحصیل میکردند و تصور میرفت که سفرای خارجه هم همین منظور را داشته باشند باری که شاهان ساسانی به سفرای خارجه میدادند خیلی با شکوه و دبده بعمل میآمد شاه با لباس فاخر که با جواهرات قیمتی مزین بود بر تخت زرین نشسته تاج مرصع را بر سر میگذاشت چون تاج بقدری وزین و جواهر نشان بود که بر سر شاه خیلی گران میآمد آن را بازنخیری از طلا بر سقف طالار می بستند که معلق بوده روی سر شاه اندازه که لازم بود قرار بگیرد در موقع بار رجال و صاحبمنصبان درباری در جاهای خود قرار میگرفتند و پس از اینکه سفیر در جای خود می ایستاد برده دار برده را میکشید و شاه نمایان میشد شاه اسم سفیر و اینکه چه مقصودی دارد و چطور مسافرت کرده و اینکه سلطانی که او را فرستاده در چه حال است و چقدر قشون دارد میپرسید بعد او را با خود بقصر شخصی برده در سر سفره خود مینشاند و روز های بعد او را با خود بشکار برده ضیافتهایی برای او ترتیب میداد و بعد خلعتی بسفیر داده او را مرخص میکرد و با همان ترتیبی که آمده بود او را بسرحد می رساندند بارعام خیلی کم و دو دفعه در سال داده میشد در نوروز و مهرگان (شاه بعد از نوروز) وقتی که کار مهمی مطرح میشد و نیز در موقعی که محاکمه یکی از شاهزادگان یا رجال مهم بعمل میآمد خود شاه با شکوه و دبده ظاهر میشد و درباریان و مستحفظین مخصوص شاهی و غیره نیز حاضر میشدند و مردم را اجازه میدادند که در پشت زده ایستاده



نماشا کنند ولیکن معلوم است که هیچکس دارای رأی نبود و مقصود از تمام این ترتیبات این بود که هیمنه سلطنت را بمردم نشان دهند نوشته اند: وقتی که خسرو اول انوشیروان ترتیب جدیدی برای مالیات ها داد مجلس مشورت آراست و سه دفعه پرسید که آیا کسی در این باب حرفی دارد در دفعه اول و دوم کسی اظهار عقیده نکرد در دفعه سوم شخصی اظهار کرد که آیا این ترتیبات دائمی است یا موقتی بکترتیب دائمی برای اوضاعی که تغییر میکند عدالت نیست انوشیروان فریاد زد تو کیستی و معلوم شد که دیر است در همان مجلس امر داد که با قلمدانها او را بزنند و پس از آن همه به آواز بلند گفتند هر مالیاتی که شاه مقرر کند صحیح است برای پادشاه معمول شاهان ساسانی این بود که القاب و هدایا و مناصب درباری میدادند اگر شاه به کسی تاج میداد این امتیاز به دارنده آن حق میداد که در شورای خاص شاهی حاضر شود و با شاه غذا صرف کند بعضی اوقات این امتیاز بزرگ بخارجه ها نیز داده میشد مثلاً در زمان شاپور دوم بیک نفر رومی که هموطنان خود را بمنفعت ایران در اشتباه انداخته بود تاج اعطاء شد القاب خیلی متنوع بود مثل مهیشت (بزرگترین) هزارفت و هزار مرد (مرد هزار نفر) بعضی القاب باسم شاه معاصر اضافه میشد مثل نهم شاپور (قوت شاپور) و جاویدان خسرو (همیشه با خسرو است) و رام افزود بزدگرد (بر خوشحالی بزدگرد افزود) و ن شاپور و غیره لقب همك دین به اشخاصی داده میشد که در امور مذهبی بسیار عالم بودند خلاعی که از صندوقخانه خود شاه داده میشد نیز جزو امتیازات بزرگ محسوب بود گاهی باین خلایع جواهر های قیمتی برای زدن بکلاه یا استعمال روی سینه علاوه میشده است دادن جامهای زرین و گلدانها و خیمه ها و پارچه های

قیمتی و امثال آن نیز معمول بوده مینویسند که اردشیر اول دهان مؤبذی را که مژده واقعه خوشی را آورده بود بر از یاقوت و سکه طلا کرد . گنجها و خزانه های شاهان ساسانی بطوریکه نوشته اند متعدد بوده و در زمان خسرو پرویز علاوه بر خزائن شاهان سابق اسم دو گنج را نیز برده اند یکی موسوم بوده به گنج ( باد آورد ) این همان گنجی است که هرقل قیصر روم در موقعی که ایرانیها قسطنطنیه را تهدید میکردند آن را بمصر فرستاد و از قضا بواسطه طوفان دریا کشتی به ساحل افتاد و سردار ایران شهربراز آن را بایران آورد گنج دیگر موسوم بود به گنج کاو که زارعی در حین شخم زدن زمین آن را یافته بود این گنج عبارت بود از صد عدد ظرف که مملو از سکه طلا و نقره و جواهرات قیمتی بوده یکی از ظرفها را خسرو به زارعی که دفینه را پیدا کرده بود بخشید (۱) غنائمی که اعراب بعد از فتح ایران از تیغفون و جاهای دیگر بردند ثروت شاهان ساسانی را نشان میدهد چنانکه مورخین مینویسند مسلمین از ذخائر و اموال و جواهرات و نفودیکه در خزانه های شاهان ساسانی یافتند مبهوت گردیدند (شطری از آن در فوق ذکر گردیده) از جمله قالی بزرگی بود که بهارستان کسری بابساط کسری نام داشت فرش مزبور که از جواهرات گوناگون بافته شده بود متن و حاشیه اش بوستان و گلستانی را با انواع گلها و ریاحین نشان میداد این قالی زینت طالار بزرگ قصر سلطنتی مداین بود خرابه های این طالار تاریخی در محلی که امروزه موسوم به طاق کسری و در نزدیکی دجله واقع است هنوز جالب توجه و باعث حیرت است چنانکه خاقان قصیده معروف (مداین) را که شاهکار او و مملو از آن همه حسیات است پس از دیدن این خرابه ها انشاد کرده

(۱) — تصور میکنند که این دفینه متعلق بآسکندر بوده

اگر چه نجملات دربار ایران در عالم قدیم ضرب المثل<sup>۱</sup> بوده ولی هیچگاه این نجملات بدرجه که خسرو پرویز آنرا رسانید نرسیده بود

## طبقات - اهالی ایران به چهار طبقه تقسیم شده بودند

(۱) روحانیون - آثروان

(۲) جنگیها - آرتش تاران

(۳) مستخدمین ادارات دولتی - دبران

(۴) زارعین و کسبه - واس تری یوشان و هتتحشان هر کدام از این

طبقات بقسمتهای جزو تقسیم میشد مثلاً اطباء و شعراء و منجمین

جزو طبقه سیم و قضات و مستخدمین روحانی جزو طبقه اولی بوده اند هر طبقه

رئیس داشت و در تحت او امر رئیس مستخدمینی بود از قبیل مفتش - محاسب -

ناظر و غیره که کارهای راجعه به طبقه را انجام میداد روحانیون را از

مغها انتخاب کرده آنها را مؤبد<sup>(۱)</sup> می گفتند رئیس مؤبد ها را مؤبدان

مؤبد مینامیدند (یعنی مؤبد مؤبدان) (۲) تمام امور مذهبی در درجه

نهایی از صلاحیت او بود و با نظر او قطع و فصل میشد این شخص

را شاه انتخاب میکرد و باقی روحانیین با نظر او معین میشدند مؤبدان

مؤبد نفوذ زیادی در امور مملکتی داشت زیرا که مذهب شاه هم در تحت نظر او

بود بکنوع روحانیونی نیز بودند که هیر بد نام داشتند ولیکن درست معلوم نیست

که کار آنان چه بوده گویا اینها رئیس آشکده ها بودند و بیک قسمت از روحانیین

(۱) - مؤبد در اصل مغویات بوده بعد فتح پت شده بعد از آن مؤبد شده است

(۲) - در زمان پهلوی مضاف الیه مقدم بر مضاف استعمال میشد چنانکه

دیدیم کرمانشاه و مکان شاه بجای شاه کرمان و شاهسکان می گفته اند و هم چنین شاهان شاه

بجای شاه شاهان

درجه پائین تر ریاست داشتند در هر حال رئیس آنها موسوم به هیر بَدانْ هیر بَدْ بود رئیس طبقه جنگیها را اِرانْ سِپَهَبَدْ و رئیس دیران را اِرانْ دِیر بَدْ<sup>(۱)</sup> و رؤساء بزرگرات را واسْ تری یو شانْ بَدْ و رئیس کسبه را هُتُخْشانْ بَدْ می نامیدند غیر از طبقات مذکوره بک تقسیماتی نیز در زمان ساسانیان دیده میشود که محققین تصور میکنند از زمان پارتها مانده و ساسانیان از حفظ کرده اند و چون این تقسیمات ارتباطی با طبقات چهار گانه مذکوره ندارد تصور میکنند که خواسته اند طبقه ممتاز را درجه بندی کرده باشند در هر حال این است درجات مذکوره :

(۱) شَتر تاران (شهر داران) که عبارت بودند از پادشاهان دست نشاندۀ مثل پادشاه ارمنستان و حیره و ارانی ها و غیره و فرمانفرمایان یا حکامی که از خانواده سلطنت بودند و حکام سرحدی که مرزبان نامیده میشدند مثل مرزبان خوارزم و حدود دروم و خزرها شهر دارانی که از خانواده سلطنت بودند لقب شاهی داشتند (۲) ویس پُوهْران<sup>(۲)</sup> این اسم بهفت خانواده درجه اول اطلاق میشد سه خانواده پارتی که خود را پهلوی مینامیدند مثل قارن و سورن و سپهبد و چهار خانواده دیگر مثل خانواده مهران و اسپندیار و غیره که نیز خود را پهلوی میدانستند زیرا عقیده داشتند که نسب آنها باشکانیان میرسد رؤساء این خانواده ها شغل مخصوصی داشتند که مورد وثی بود و بعضی مشاغل افتخاری نیز بانها رجوع میشد رؤساء هفت خانواده مذکور در واقع رؤساء هفت تیره بوده اند منتهی در هر تیره بک خانواده ممتاز گردیده و تیره باسم خانواده معروف شده بود محل اقامت این خانواده ها معین بود مثلاً قارن در نهاوند بود و سورن

(۱) — اِرانْ اِیرانْ بایا مجهول خوانده میشد  
(۲) — ویس پور هارا بریید نیز میگفتند این کله آخری در آرامی به معنی رئیس خانواده است

در سیستان و اسپندیار دری و سپهد در گرکان و مهران در پارس این خانواده ها اراضی و املاک وسیعی داشتند که دولت در اداره کردن آن دخالت نمیکرد ولی از طرف دیگر مجاز نبودند این املاک را بفروشند و از نسل به نسل منتقل میشد

### (۳) وَزُرْكَانْ (بزرگان)

(۴) آزادان (آزادان) (۱) این دو عنوان شامل اشخاصی بود که امور مهمه مملکتی را در دست داشتند مثل رجال بزرگ دولت و صاحب مناصبات مهم ادارات و غیره اینها در موقع جلوس شاه بتخت سلطنت برای اصغاء نطق شاه حاضر میشدند و اینها شاه را عزل میکردند صاحبان مشاغل مهم بطوریکه بنظر میآید از این قرار بوده اند

### (۱) وَزُرْكَانْ قَرْمَاذَارْ یعنی بزرگ فرماندار (وزیر اعظم)

### (۲) موبدان موبد

### (۳) اَیْرَانْ دَیْرِ بَدْ — منشی باشی شاه

### (۴) سَپَهَبَدْ — رئیس قشون یا وزیر جنگ

### (۵) واسْ تری یوشان بَدْ وَ هُتُخْشَانْ بَدْ که وزیر مالیه و وزیر صنایع بودند

این ها امور دولت را اداره می کردند اولی نماینده شاه بود و سایرین نماینده های طبقات اربعه هیزبدان هیزبَدْ بعد از موبدان موبد میآمد وزیر اعظم در اوایل سلطنت ساسانیان لقب هَزار پَسْتْ را داشته یعنی رئیس هزار نفر و چنین بنظر میآید که از زمان هخامنشیها این لقب بزمان ساسانیها رسیده ولیکن پس از آن این لقب مبدل بلقب بزرگ فرماندار شد اختیارات وزیر اعظم خیلی زیاد بود تمام امور با نظر او میگذشت و او

(۱) — در دوره اسلامی اینها را احرار مینامیدند



کارهایی را که صلاح میدانست تعرض شاه می‌رساند وزیر اعظم بایستی از تمام رشته‌های امور مملکتی مطلع و بعلاوه عالم و درباری باشد و داستانها و ضرب المثلهای و قصص و حکایات و همه چیز را بداند تا در مواقعی که ندیم شاه واقع میشد اسباب سرگرمی و تفریح شاه را فراهم کند و اگر شاه چیزی پرسد از جواب عاجز نماند تمام امور مملکتی توسط او انجام میشد چه در موقع صلاح و چه هنگام جنگ زیرا شاهان ساسانی میگفته اند زرک فرماندار زبان هاست در مذاکره با خارجه واسلحه هاست و فتیکه میخواستیم دشمن را مخدول و منکوب کنیم مشاغل دیگری نیز وجود داشت که خیلی محترم بود بعضی از آنها را مورخین اینطور ذکر کرده اند **إِرَانُ أَنْبَارِکْ بَدْ ( رئیس کل ذخیره ) آرگْ بَدْ ( قلعه بکی در اوایل ولی بعد معنی دیگری داشته )** عنوان رسمی وزیر اعظم **وَزَرِکْ قَرَمَازِ اِیران** و غیر ایران بود چنانکه شاه هم لقب شاهنشاه ایران و غیر ایران داشت مقصود از غیر ایران **مَمَالِکْ تَابِعَه مِثْل هِنْد و بَین النهرین** و غیره بود درست معلوم نیست که عنوان ازادان از کجا آمده تصور میکنند: وقتی که ( در زمان قبل از تاریخ ) ایرانیها عمالکی که امروزه موسوم بایران است آمده اند برای اینکه امتیازی ما بین آنها و بومیهای اولیه باشد خود را آزاد نامیده و بعدیک قسمت از نجباء در تحت این عنوان در آمده اند در هر حال بنا بر نوشته مورخین شکی نیست که ایرانیهایی که سواری و تیر اندازی را فرا گرفته بودند جزو این قسمت بشمار می آمدند اینها غالباً در **مَلِکْ و زمین خودشان** زندگی میکردند و در موقع جنگ برای خدمت حاضر میشدند بعضی از ازادان در دربار اقامت داشتند و بمقامات عالی میرسیدند مثل وه ریز حاکم بمن که از ازادان بود **بِکْ** عنوان دیگر هم بود که موسوم به ( دیهکان ) است اینها در **املاک و**

اراضی زندگی می‌کردند ثقل عمده آنان جمع آوری مالیات بود و چون اطلاعات صحیحی راجع به مالیاتهای محلی داشتند طرف احتیاج بودند دهقان از حیث زندگی با زارع تفاوتی نداشت ولیکن از حیث تربیت و لباس و غیره ممتاز و از طبقه پست نجبا محسوب میشد دهقانان در تاریخ ایران دارای اهمیت اند زیرا از تتبع علمای اروپائی چنین بر میآید که در سلسله نجبای آریائی اینها آن حلقه بودند که سواد مردم را با نجباء ارتباط میدادند و صفات خوب نجباء که شجاعت اخلاقی و قوت بود از اینها بجامعه سرایت کرده در آن نقش می‌بست آرتور کریس-تن<sup>۱</sup> سن باین عقیده است که اگر جامعه ایرانی بعد از انقراض ساسانیان صفات خوب آریائیان را بکلی فاقد نشد از این جهت بود که تنه برومند دهقان هنوز سرها بود و برای اردوهای مغول ذخیره شده بود که بیایند و این درخت برومند را بیندازند از اینجا معلوم است که دهقان را نباید بمعنی امروزه آن فهمید چه اینها رعیت نبودند بلکه خرده مالکینی بودند از نجباء که در ده زندگانی میکردند در زمان فردوسی هم به همین معنی این کلمه استعمال میشده و این که فردوسی به دهقان استناد میکند (ز دهقان تو نشنیده این سخن؟) اعم از اینکه کتابی باین اسم بوده یا نبوده (۱) مؤید عقیده متبعین است زیرا خاطره های دوره های قدیم نزد دهقانان محفوظ بود و از نسل به نسل منتقل میشد و دولت سامانیان که آخرین انعکاس عظمت ساسانیان بود بر روی این خاطره ها تشکیل شده بود

اسب سواری - تیر اندازی - شمشیر بازی و شکار از لوازم نجات بود نجبا از حیث لباس و اسب و غیره از طبقات دیگر ممتاز بودند و زنهای نجبا

(۱) - بعضی تصور کرده اند که خدای نامه را که ذکر از آن در جای خود خواهد شد دهقان دانشور نوشته بود اگر چه مدرکی برای این تصور نیست

لباس ابریشمی در بر میکردند گذشتن از طبقه پائین تر به طبقه نجبا مشکل بود و اگر شخصی بواسطه کار های فوق العاده در خواست آرا میکرد بایستی بحضور شاه احضار شود و پس از رسیدگی و امتحانات لازمه بتوسط مؤذن مؤذنین در صورت قبول جزو طبقه روحانیین یا مستخدمین ادارات و غیره گردد

آم مین مارسلن مورخ رومی نجبای ایران را اینطور توصیف کرده: «تقریباً تمام ایرانیها قامت موزون دارند و قدری سیاه چرده یارنك پریده میباشند بگذاشتن تنه است ابروهایشان بطور نیم دایره زیر پیدشانی بهم پیوسته موهای سرشان بلند است خیلی مواظب ریشند ایرانیها اندازه مختلط و بد گمان هستند که نور آردی نیست و وقتی که در مملکت خارجه هستند ابدأ دست ند میوه که درخت است نمیزنند از ترس اینکه مبادا مسموم بزهر یا آورد مملکتی باشد آنها دست بند و گردن بند طلا و جواهرات و مخصوصاً مروارید استعمال میکنند و همیشه شمیری در کمر دارند و حتی در مهمانیها و جشنها آرا باز نمیکند ایرانیان بر حرف و لاف زن میباشند و در روز های خوب و بد سخت و نهید میکنند و نیز نو دار و متکبرند ایرانیان بهترین جنگیهای عالمند ولیکن هوش و زرنگیشان بیشتر از شجاعتشان است جنگ با آنها از دور با تیر و کمان وحشت انگیز است رو بهمرفته شجاعند و سختیهای جنگ و سفر را خوب متحمل میشوند آنها تصور میکنند که اختیار حیات بندگان و مردمان کوچک در دست آنها است خادمی نمیتواند در حضور آنها لب باز کند ایرانی ها خیلی عشرت پرست هستند و بطور خلاصه نجباء و رجال اشراف اوقات خود را ورزش با اسلحه و شکار و جنگ و عشرت میگذرانند با همه اینها ایرانیها با ادب و جوانمردند «کریستین سین» میگوید:



«ایرانیها معایب بسیاری داشته اند ولیکن صفاتی نیز داشتند که در هیچ کدام از ملل قدیمه حتی در رومیها هم نبوده این صفات: ادب و شجاعت اخلاقی و جوانمردی است صفات مذکوره را ایرانیها از ابتداء تاریخشان داشتند وقتی که تمدن ساسانی در زمان خسرو ها باوج زرقی رسید اخلاق اشراف ایرانی قرن هجدهم مارا (۱) بخاطرها میآورد»

زارعین در دهات زندگی میکردند و مالیات میدادند ولی آزاد نبودند که تغییر مسکن و مأوی داده از جایی بجایی بروند در موقع لزوم خدمت نظامی و بیکار بر عهده آنان بود و پیاده نظام از اینها تشکیل میشد اما شهر نشینها وضعیاتشان بهتر از دهاتیها بود آنها فقط مالیات سرانه میدادند و از خدمت نظامی معاف بودند

## تشکیلات

(۱) تشکیلات اداری — چنین بنظر میاید که تقسیم ممالک ایران و صفحات تابعه آن در زمان ساسانیان قبل از خسرو اول انوشیروان مثل زمان هخامنشیها بود یعنی ایران بقسمتهای اداری تقسیم شده بود با این تفاوت که در دوره هخامنشی این قسمتها که مملکت نامیده میشد تغییر نمیکرد و در دوره ساسانی گاهی بزرگتر و گاهی کوچکتر میشد و نیز در این دوره اسم خِشْتَرَه پَسَوَان (سانراپ) برده نمیشود بنا براین باید گفت که این اصطلاح در دوره اشکانی از میان رفت قسمتهای مملکت را حکام اداره میکردند و برای ممالک سرحدی مرزبانها معین میشدند و در تحت اختیار مرزبانان یکمده قشون گذاشته میشد چهار مرزبان خیلی اهمیت داشتند: مرزبان ارمنستان (از زمانیکه این مملکت جزو ایران گردید) و مرزبانهای خوارزم و حدود روم و

خزرها (۱) وارانیهها بمرزبانها تخت نقره داده شده بود باستثنای مرزبان حدود خزرها که تخت طلا داشت حکامی که از خانواده سلطنت بودند لقب شاهی داشتند چنانکه مینویسند زمانیکه اعراب بایران آمدند عده شاهان به ۲۶ بالغ بوده و بعضی از ولایات که شاه داشته از این قرار بوده : نیشابور - مرو - سرخس - هرات - زابلستان - کابل - سغد - سمرقند بخارا - فرغانه - خوارزم - سیستان - مرو رود - گرگان - نسا - بامیان - بادغیس و غیره انوشیروان تمام ایرانرا بچهار قسمت تقسیم کرد و چنین قسمتی را پاذگس نامیده بآنها نام جهات اربعه را داد شمالی - آواختر شرقی - خورآسان که بعد خراسان شد جنوبی - نیمروز غربی - خوزوران<sup>(۲)</sup> برای هر کدام از پاذگسها نایب السلطنه معین شده بود که موسوم به پاذگس بان بود و او حکام و نایب الحکومه هارا تعیین میکرد ولی قشون در تحت امر او نبود بلکه آنها دستورات رئیس قشون را که موسوم به سپهبد بود انجام میدادند عده سپهبدها نیز چهار بود پس از این تشکیلات ولات فقط در آذربایجان و حدود هند باقی ماندند حکام ولایات را مرزبان مینامیدند اینها قبل از تشکیلات انوشیروان و حتی قبل از دوره ساسانیان رؤساء قشون جاهای سرحدی بودند ولیکن بعد حکام ولایات سرحدی و شهرها شدند غیر از مرزبانها در بعضی جاها حکامی بودند که در تاریخ موسومند به اُستندار

(۱) - خزرها مردمی بودند که در کنار غربی دریای خزر مسکن داشتند (از حاجی طرخان تاپطرفسکی امروزه) دربندرا انوشیروان در مقابل تجاوزات آنها تحکیم کرد پایتخت آنها اول سَمَنْدَر [تمرخان شورای امروزه] و بعد [ایتل] حاجی طرخان امروزه بود

(۲) - این کلمه را بعضی [خُزُران] نوشته اند

اینها سابقاً مدیران املاک خالصه بودند و بعدها از اینها حکامی معین میشدند در اوائل و اواسط سلطنت ساسانیان سپهبد ها بر حکومت کشوری تفویض داشتند ولیکن از زمان انوشیروان تا انقراض ساسانیان تمام حکام کشوری و پادگس بانان در تحت اوامر سپهبد ها بودند چنانکه در فوق گفته شد بحکامی که از خانواده سلطنت بودند لقب شاهی داده میشد تا آنها در رتبه از پادشان دست نشاندۀ عقب نمانده باشند ولیکن وقتی که در مرکز حاضر میشدند بامور دولتی دخالت نمیکردند برای اینکه ابهت آنها در انظار محفوظ بماند ادارات دولتی را دیوان مینامیدند و چنین بنظر میاید که دیوان اختراع دوره ساسانی نیست از زمان هخامنشیها و بعد از آن در ایران بوده و ساسانیان آنرا تکمیل کرده اند عده دیوانها معلوم نیست ولیکن از آنجا که خلفای بنی عباس همیشه سعی داشتند که تشکیلات دولتی خود را از تشکیلات ساسانی اقتباس کنند و در همه چیز از آنها تقلید میکردند میتوان گفت که دیوانهای ذیل در زمان ساسانیها نیز بوده است

( ۱ ) کارهای جنگی

( ۲ ) چاپارخانه ها

( ۳ ) اوزان و اکیال

( ۴ ) مالیات ها

( ۵ ) سکه ها

( ۶ ) ارسال مراسلات

( ۷ ) دیوان عدلیه جزائی

( ۸ ) دیوان امتیازات دولتی این هم محقق است که در دفترخانه شاهی برای هر نوع امور مهر مخصوصی بوده مثلاً مهري برای دفترخانه امور سرّي و مهر های دیگر برای امور عدلیه جزائی و امتیازات دولتی و غیره

عده مهر های سلطنتی در زمان خسرو پرویز نه بوده است ( این عده نیز تأیید میکند که عده دیوانها نه بوده ) مهر شاه حلقه بوده که روی آن صورت گرازی نقش شده بود و در مواردیکه امضای عهدنامه یا قرار دادی با دول مستقله یا دست نشانده ایران لازم میشد باصل سند کسبه کوچکی که حاوی نمك و مهر سلطنتی ممهور بود الحاق میکردند که وثیقه نشکستن عهد و پیمان یا سوگند باشد

ترتیب امور در حضور شاه از اینقرار بود که بمحض صدور امری ایران دیر بد یا همیشه دیر بد در حضور شاه آنرا مینوشت و مستخدم دیگری آنرا در دفتر داخل میکرد ( این دفتر ماه بماه بمهر سلطنتی رسیده تسلیم دفتر راكد میگردد ) بعد اصل نوشته بمهر دار سلطنتی داده میشد و او آنرا مهر کرده نزد دیوان یا مأمور مربوط میفرستاد و مأمور مزبور مضمون آنرا موافق اسلوب انشاء ادارات نوشته اصل آنرا نزد دبیر سلطنتی میفرستاد تا با دفتر مقایسه نموده بمنظر شاه برساند و اگر مضمون مراسله با دفتر مطابق بود مهر شاه میرسید و در حضور شاه ارسال یا به امینی سپرده میشد که بجای لازم بفرستد کاغذی که در ادارات استعمال میشد از چین وارد میکردند زیرا اختراع کاغذ در چین شده بود و چینیهها بدیگران ساختن آنرا یاد نمیدادند چون کاغذ های چینی که از پوست آهو ساخته میشد بو میداد از زمان خسرو پرویز مقرر شد که مراسلات را روی کاغذهائیکه ملون به زعفران و معطر بگللاب بود بنویسند درخاتمه لازم است گفته شود که کتابی مرتب میکردند موسوم به گاهنامهك در این کتاب اسامی صاحبان مشاغل مهمه دولتی از وزراء و شهر داران و رجال و صاحبمنصبان و مستخدمین ادارات و غیره نوشته می شد عده اشخاصی که اسمشان در این کتاب درج شده بود به ششصد نفر میرسید گاهنامه جزو كتاب بزرگی بوده که آئین نامه نام داشته ( عقیده

مسمودی) ولی نباید تصور کرد که گاهنامه همه ساله مرتب میشده.

(۲) مالیه — عایدات دولت ساسانی از دو نوع مالیات ترکیب یافته بود  
اولاً خراج یا مالیات ارضی ثانیاً گزنیث (که بعد از استیلای عرب موسوم  
به جزیه شد) یا مالیات سرانه مالیات آخری تغییر نمی کرد باین معنی  
که برای قسمتهای مملکت مبلغ آن محدود بود و بعده سرانه ده سرشکن  
میشد مالیات ارضی رای هر بلوکی نسبت به حاصلخیزی آن معین گردیده  
بود و هر محلی بسته بسال خوب یا بد یا نظر به مسافت آن از شهر از  
سدس تا ثلث محصول را میداد (اگرچه ابوحنفیه دینوری<sup>(۱)</sup> نوشته است  
از عشر تا نصف ولیکن این روایت منظر صحیح نمیآید) زنهار و بچه ها و  
پیر مردان از مالیات معاف بودند سرانه را اشخاصی میدادند که علاقه  
ملکی نداشتند و نیز یهودیها و مسیحیها چون این مالیاتها گزاف  
بود و از طرف دیگر بواسطه مبهمی آن اجحاف و تعدی زیاد از طرف  
مأمورین دولتی میشد بخصوص که تا وقتی که مأمور دولت مقدار مالیاتی را  
که بایستی زارع و یا مالک بدهد معلوم نمیکرد بر داشتن محصول قدغن بود  
معلوم است که این ترتیب تا چه اندازه خسارت مالکین و رعایا را فراهم  
میکرد این بود که غبار بفکر افتاد ترتیب جدیدی برای مالیاتها بدهد ولیکن تمیزی  
که از زمان او شروع شد بجائی نرسید و انوشیروان آنرا باتمام رسانید  
نتیجه آن از این قرار بود که اراضی حاصلخیز و آباد را مساحی کردند  
و برای مالیات ارضی مبنای آن را گریب قرار دادند و جریب تقریباً  
معادل دو هزار و چهار صد ذرع مربع امروزی بود هر جریبی بایستی  
مالیات مقرر مالیانه را بپردازد مالیات بطور نقدی گرفته میشد و ماخذ آن برای  
هر جریبی از این قرار مقرر شده بود يك درهم برای گندم و جو هشت درهم برای  
(۱) — از مؤرخین معروف است و کتاب او موسوم به الاخبار الطوال چاپ شده



مویستان هفت درهم برای بونجه پنج سوس درهم برای برنج برای درخت خرما و زیتون مالیات موافق عده درختها معین شده بود: يك درهم برای چهار درخت خرماي ايراني يا شش درخت خرماي آرامی و شش درخت زیتون مالیات را بچهار قسط دریافت میداشتند و به اصطلاح آن روز ( سه آمرک ) میگفتند. باقی محصولات از مالیات معفو بود حتی از درختهای خرما و غیره در غیر باغ مالیات نمی گرفتند (۱) این اصلاح مالیاتی با وجود معایبی که داشت بواسطه کزافي مالیاتهای سابق خیلی باعث مسرت اهالی و رفاهیت مردم گردید مالیات سرانه هم در زمان انوشیروان اصلاح شد توضیح آنکه مردم را از روی دارائی تخمینی بچند طبقه تقسیم کردند و برای هر طبقه سرانه قرار دادند طبقه اولی دوازده درهم در سال میداد متوسطه هشت یا شش درهم باقی چهار درهم نجبا و جنگیها و روحانیون و دبیران و مستخدمین ادارات سلطنتی از دادن مالیات سرانه معفو بودند برای اجرای مقررات مذکوره به قضات ولایات امر شده بود که ناظر اجرای آن باشند و به شکایات از تعدی مأمورین دولت رسیدگی کرده منظمأ مرکز را مطلع دارند برای محفوظ ماندن ترتیب جدید و اطلاع قضات از آن نسخه از مقررات مذکوره در خزانه ضبط و نسخه هم برای قضات ولایات فرستاده شده بود مالیات سرانه از سن بیست تا پنجاه گرفته میشد با وجود سختی مأمورین دولت در گرفتن مالیاتها باز بقایای مالیاتی حاصل میشد ولیکن گاهی شاهان ساسانی این بقایا را می بخشیدند مثل بخشایش بهرام گور در موقع جلوس یا تخت یا فیروز اول در موقع سال مجاعه و غیره عایدات عادی دولت ساسانی از مالیاتهای مذکوره حاصل میشد و دولت علاوه بر آن عایدات فوق العاده نیز داشت مثل غنائم جنگی و

(۱) — کریستن سین که راجع به ترتیبات ساسانیان تبعاتی کرده از مالیات جنسی هیچ ذکری نکرده و معلوم است که مالیات جنسی مبدل به قدی شده بود

غرامتهائی که از روم میگرفت و هدایائی که در عید نوروز و مهرگان مردمان متعول شهر اشین میدادند و نیز عایدات معادن طلا و غیره بعضی تصور میکنند که در این زمان کمرک هم میگرفته اند در زمان خسرو پرویز بواسطه جنگهائی که او با روم کرد نابران و غیر ایرانی خیلی تحمیل میشد و زوت هنگفتی که در خزانه شاه مزبور جمع شده بود بخوبی نشان میدهد که در زمان او مردم چقدر در فشار بوده اند اگر چه خزانه پر شد ولی برای ایران جز ضعف و انحطاط و انقراض دولت ساسانی نتیجه نداد نوشته اند که صورت عایدات دولت مرتباً در حضور شاه خوانده میشد و صورت عایدات خزانه و ذخیره آن همه ساله توسط رئیس اصناف بنظر شاه رسیده بمهر او ممهور میگردد موافق اطلاعاتیکه بدست آمده عایدات سالانه دولت در زمان خسرو پرویز ۲۴۰ میلیون درهم بوده است درهم آن زمان را محققین يك مثقال نقره معین کرده اند و عقیده (نولدکه) عالم آلمانی این است که يك درهم معادل ۸۸ ساتیم فرانك طلا بوده (یوستی عالم دیگر آلمانی عایدات مذکوره را معادل ۲۹۴ میلیون مارك طلا دانسته)

(۳) قشون - قسمت عمده قشون سواره نظام بود به پیاده نظام در ایران قدیم اهمیت نمی دادند سواره نظام مراب بود اولاً از سواران جاویدان که بادگار دوره هخامنشی بود ولیکن معلوم نیست عده آنها چه بوده ثانیاً از سواران چربك که پادشاهان دست نشاند برای خدمت دولت حاضر میکردند در میان آنها همه نوع طوائف دیده میشد مثل دیلمیها و گیلکیها و چوهای گرگان و ارامنه و غیره ثالثاً سوارانی که جان آپسپار (جان سپار) نام داشتند اینها قشون داوطلب یا اجیر بودند در زمان اردشیر پاپکان قشون ایران از حالت چربکی بیرون آمده دائمی شد ولی بعد چنین بنظر میآید که

این ترتیب سست شده بود و اتوشیروان قشون را مجدداً دائمی کرد  
 اسلحه دفاعی سوارها مرکب بود از سپر و کلاه خود و جوشن و قطعات  
 دیگر که صورت و دست و بازو و رانها را می پوشانید. اعضاء اسبها را نیز  
 با قطعات آهنین می پوشانند. اسلحه تعرضی عبارت بود از تیر و کمان  
 و شمشیر و گرز و تبرزین و کند (معلوم است سوارهایی که خوب مسلح  
 بودند این ادوات جنگ را داشتند) در دوره ساسانی سواره نظام  
 در دو نوع بود سواره نظام سنگین اسلحه که اسلحه تعرضی و تدافعی  
 را داشت و سواره نظام سبک اسلحه که اسلحه تدافعی را فقد بود  
 مزیت قشون ایران در دوره ساسانی بر همان قشون در دوره اشکانی داشتن  
 سواره نظام سنگین اسلحه بود مورخین رومی و یونانی از تیراندازی  
 ایرانیان تمجید کرده اند ولی پروکوب میگوید که بانهایت مهارتیکه در  
 تیراندازی داشتند ضررت تیرهایشان سست بود زیرا زه کمان محکم کشیده نشده بود  
 پیاده نظام اهمیتی نداشت؛ دهانی ها را جمع کرده و بانهها اسلحه و سپر  
 داده روانه جنگ میکردند غالباً مواجی هم بانهها نمیدادند و چون  
 اینها غالباً اسلحه را ریخته فرار میکردند بدین جهت اینها را برای  
 خدمات خارج از صف بکار میبردند فیلها را عقب صف و میداشتند بنا براین  
 در حکم ذخیره بودند روی فیلها برجهایی میکذاشتند که پر از جنگیها  
 بود فیلها در جنگهایی که با روم می شد مفید بودند زیرا تا حدی  
 باعث وحشت رومیها می گردیدند گاهی هم فیلها را برای رسانیدن  
 اسبهای سواره نظام دشمن در جلوی قشون و میداشتند چنانکه در  
 جنگ با اعراب ذکر شد بیرق همان درفش کاوایی بود (مادگار کاوه  
 آهنگر داستانی) این بیرق در نزد ایرانیهای قدیم خیلی احترام داشت زیرا  
 آنرا علامت ملیت خود میدانستند بمرو زمان برده این بیرق بر عرض  
 و طول شده بود زیرا در اواخر دوره ساسانی طول آن ۲۲ پا و عرض



آن ۱۵ پا بود (تقریباً هفت ذرع در پنج) چوب برق در بالا به سه گلوله و در پائین بدو گلوله منتهی میشد و مزین بجواهرات قیمتی بود زیرا شاهان ساسانی اشتیاق داشتند که بر اهمیت آن همواره بیفزایند این برق در جنگ قادسیه جزو غنایم نصیب اعراب شد شیپور همان چیزی بود که بعدها هم کارنای (گُرنا) نام داشت و دمیدن آن علامت شروع بجنگ بود قبل از جنگ بمساحت مذهبی در رودخانه نزدیکی آب ریزان میشد و اول نبری که انداخته میشد بایستی با آب متبرک شسته شده باشد کاهی قبل از اینکه دو صف دشمن بهم بیفتند سرداری یا دلاوری مبارز می طلبد و در اینموقع بلند میگفت (مرد و مرد) (۱) یکی از تکالیف سردار این بود که قبل از جنگ سپاهیان را بحفظ مذهب و مملکت تشویق کرده اجر دنیوی و اخروی اینکار را بآنها گوشزد نماید هرگاه خود شاه فرماندهی قشون را داشت تختی برای او در وسط قشون میزدند و از آنجا فرمان میداد معمولاً خود شاه حمله یا یورش نمیداد ولیکن شایور بزرگ خود را بصف دشمن زده است دور تخت را ملتزمین و جنگهائی که مورد اعتماد مخصوص بودند می گرفتند و عده از پیاده نظام حاقه وار دور تخت می ایستادند در غیاب شاه سردار قشون روی تخت قرار میگرفت مزیت قشون ساسانی بر قشون اشکانی و حتی بر سپاهیان هخامنشی این بود که ایرانیها در این دوره به جنگ تن به تن معتاد شده بودند و پافشاری و استقامت داشتند بر خلاف سواره نظام دوره اشکانی که به جنگ از دور و به جنگ گرز عادت داشت و تاب حملات را از نزدیک نیاورد در فن محاصره ایرانیهای دوره ساسانی خیلی ماهر بودند بعضی تصور میکنند که این فن را از رومیها داشتند ولیکن بطوریکه تاریخ نشان میدهد

(۱) — نوپسندگان قرون اولیه اسلامی (مردامرد) ضبط کرده اند

اول ملتی که در این فن مهارت یافت آسوریها بودند و ایرانیهای دوره هخامنشی و خود رومیها از آسوریها این فن را اقتباس کردند در هر حال فن محاصره از قبیل ساختن سنگرها و برجها و بکار بردن منجنیق و سایر ادوات و سوراخ کردن دیوار قلعه و ریختن سرب گداخته بر مهاجمین و گرفتن ادوات محاصره از دشمن بواسطه کند و غیره در جنگهای دوره ساسانی رایج بود و ایرانیها مخولی از عهده اینکارها بر میآمدند در دوره ساسانی معمول بود که اسلحه دفاعی و تعرضی را در زمان صلح ساخته در ذخیره حفظ میکردند ذخیره را در آن زمان انبار مینامیدند و این انبارها در جاهائی که به سرحد نزدیک بود ساخته میشد چنانکه در بین النهرین در کنار فرات شهری بود موسوم به انبارک که در اوائل خلافت عباسیها پایتخت شد و بطوریکه مینویسند در این محل انبارهای زیادی برای اسلحه ساخته بودند و اسم شهر هم از همین انبارها آمده است رئیس انبارها را **أَنْبَارَكُ بَدَا** یا **أَنْبَارَكُ سَالَارُ** مینامیدند ترتیب احصائیه قشون و تلفات در دوره ساسانی بدین طریق بود که قبل از جنگ جنگیها از جلو شاه یا سردار گذشته تیری بدرون زنبیلی میاداختند و بعد از اتمام دفیله سرهای زنبیلها را مهر کرده نگاه میداشتند بعد از جنگ باز نفرات قشون از جلو رئیس رد شده هر کدام تیری برمیداشتند و تیرهایی که مینامد معلوم میگردد که چقدر از نفرات تلف شده است در موقع دادن حقوق سپاهیان بایستی نفرات از سان بگذرند و بکسی حقوق میدادند که اسلحه اش کامل بود برای اینکه استثنائی نشده و این ترتیب کاملاً رعایت شده باشد انوشیروان هم حقوق خود را پس از گذشتن از سان میگرفت نوشته اند که روزی انوشیروان مجبور شد به قصر مراجعت کرده اسلحه خود را کامل کند و پس از آن حقوق او نادیده

شد حد اکثر حقوق چهار هزار و يك درهم بود كه فقط به شاه داده میشد اطاعت نظامی خیلی شدید بود و فرمانده قشون بایستی علاوه بر اطلاعات نظامی متین و خونسرد باشد و حرفی نزنند که دل افراد قشون خالی شود غذای قشون در وقت جنگ تركیب میشد از نان و گوشت و شیر. در خانه بعضی از اصطلاحات نظامی آن زمان را ذکر میکنیم:

اسب و آرگان (سواره نظام) اسب و ارگان سالار (رئیس آن)

اندرز بذا سب و ارگان (رئیس مشاقهای سواره نظام) پایگان (پیاده نظام)

پایگان سالار (رئیس آن) انبارك (مخزن) گنج (ذخیره مهمات)

انبارك بند (رئیس مخزن و مهمات) ستور پرشك (بیطار قشون که شغل مهمی بوده) قسمتهای قشون از اینقرار بوده: قسمتهای بزرگ گند نامیده میشد گند تقسیم میشد به درفش ها و درفش به وشتها هر درفشی برقی داشت این مطلب را هم باید در نظر داشت كه در زمان انوشیروان شغل ایران سپهبد ملغی گردید و بجای آن چهار سپهبد معین شدند (هر کدام برای یکی از جهات ارجمه مملکت)

۴) عدلیه - قضات از میان روحانیین معین میشدند زیرا فقط آنها بودند كه اطلاعات و معلومات قضائی را داشتند از میان خانواده های بزرگ هم گاهی قضاتی معین میشدند ولیکن تعیین اینها برای حکمیت ما بین نجبا بود هر ملوکی يك قاضی داشت و در خود ده دهقان بامور رسیدگی میکرد و گاهی هم حاكم میشد علاوه بر آنها برای هر لشکری يك نفر قاضی معین می کردند مجازاتها خیلی سخت بود بخصوص

مجازات فرار از قشون و حق ناشناسی جنایات را بسته نوع تقسیم کرده بودند

( ۱ ) جنایت نسبت به مذهب ( ارتداد )

( ۲ ) جنایت نسبت به شاه مثل خیانت و سرکشی و طغیان و شورش و فرار از قشون در موقع جنگ و غیره

( ۳ ) جنایت نسبت به اشخاص یعنی تعدی نسبت بدیگری یا با اموال دیگری مجازات ها خیلی سخت بود برای جنایات دو نوع اولی حکم اعدام صادر میشد و برای نوع سوم حکم ناقص کردن جانی یا گرفتن جرمه از او خسرو اول انوشیروان از شدت مجازاتها کاست : مرتدین را که غالباً زرتشتیانی بودند که مذهب مانی یا مزدک را قبول کرده بودند فوراً اعدام نمیکردند بلکه آنها را در محبس نگاهداشته سعی میکردند که بموعظه از مذهب جدید برگردانند و اگر مقصود حاصل میشد رها میکردند راجع بجنایات نسبت به شاه هم حکم اعدام فقط در دو مورد صادر میشد : در مورد شورش و فرار از جنگ در مورد جنایات نوع سوم حکم اعدام صادر نمیشد و بناقص کردن جانی یا گرفتن جرمه اکتفا میکردند ولی مجازات دزدی سخت بود دزد را در محبس و در کند و زنجیر نگاه میداشتند و بعد از اقرار او در حضور قاضی بدار می آویختند کور کردن ( کشیدن میل بچشم ) و امثال آن معمول بود خصوصاً نسبت بشاهزادگانی که باغی میشدند بریدن گوش یا بینی و مصلوب نمودن و سنگسار کردن نیز معمول بود چنانکه مانی را مصلوب نموده بعد پوستش را کنندند شایور دوم يك قسم مجازاتسی نسبت بیک سردار ترسو که از جنگ فرار کرده بود محری داشت که گویا سابقه نداشته توضیح آنکه بسردار مزبور آنقدر خونسگاو تر خوراند که باعث هلاکت او شد مجازات هائیکه به تبعه مسیحی ایران در مورد ارتکاب آنها بجنایات داده میشد خیلی سخت بود و جهت آنهم این است که ابرائیده‌های آن زمان مسیحی ها را هم مذهب و دوست رومیها میدانستند و نیز اشخاصی که مذهب مانی و مزدک را قبول نموده بودند

سخت مجازات میشدند کمان هوار راجع بمجازاتهای ابران قدیم مینویسد : اگر چه مجازاتهای ایرانی خیلی سخت و بعضی دور از حس انسانیت بود ولیکن ایرانیها چیزی بآنچه آسوریها و بابلیها قبل از آنها میکردند و خلفای بنی امیه و عباسی بعد از آنها کردند نیفزودند و رومیها هم مجازاتهایی که میدادند شبیه مجازاتهای آنها بود این نوع مجازاتها در اروپا هم معمول بود و فقط از اواخر قرن هیجدهم از شدت آنها کاست در موردیکه تردید در مقصر بودن متهم حاصل میشد گاهی بوسائل موهوم (وَرِیَه) متشبث میشدند مثلاً متهم را وامیداشتند از میان دوازش بگذرد و اگر سالم بیرون میآمد بی تقصیرش میدانستند گاهی این نوع امتحانات به ترتیبات دیگری میشد یکی از خصائص مجازاتهای زمان ساسانی بطوریکه مینویسند این بوده که مجازات جانی از خود او بخانواده او سرایت میکرد است مثل اینکه تمام خانواده بایستی ضامن همدیگر بوده همگی مسؤول باشند این ترتیب در مراحل اولیه تمدن بشر در همه جا بوده ولیکن وجود چنین ترتیبی در زمان ساسانیان خیلی غریب بنظر میآید و تصور میرود که در موارد تقصیرات دولتی این نظر اعمال میشده باینمعنی که اگر عضو نا بالغ یا غیر رشید خانواده جنایت میکرد مسؤولیت آن عاید رئیس خانواده میشد شاه داد رس و داد گستر نهائی برای همه بود و در موقع رسیده گی سواره در جای بلندی قرار گرفته بمطالب مردم رسیدگی میکرد در اوائل دوره ساسانی معمول بود که سالی دو مرتبه شاه بارعام میداد یکی در نوروز و دیگری در مهرگان و جارچی ها از چند روز قبل مردم را خبر میکردند که اگر عرضی دارند در آن روز حاضر شوند روز مزبور باز جارچی قصر سلطنتی بآواز بلند میگفته « هر کس مانم از آمدن عارضین شود خویش بگردن خودش است » گویند که در زمان بزد کرد دوم این عادت منسوخ و موقوف شد ولیکن باوجود این شاهان ساسانی عادت داشتند که بعرض مردم شخصاً رسیدگی نموده جلو



تعدیات نجبا و حکام ولایات را بگیرند کلیه از تبعات محققین این مطلب مسلم شده که در ایران قدیم عدالت و داد رسی خیلی اهمیت میدادند و در دوره ساسانی نیز همینطور بوده مقام قضاوت را محترم میدانستند و اشخاصی را باین تفل معین میکردند که دارای معلومات قضائی و بی طمع و مجرب بودند آم مین مارسلن مینویسد که ایرانیها بترتیب عدالت خانه رومی که اشخاص بی اطلاع را قاضی میکردند و پشت آنها ناطقین و علماء حقوق میشستند می خندیدند و باین عقیده بودند که خود قاضی باید بقدری عالم و مجرب باشد که بمشورت محتاج نباشد دعاوی از دو راه حل و تسویه میشد :

(۱) بطریق حکمیت (۲) بقضاوت حکمها از نجبای درجه اولی یعنی از هفت خانواده مذکور در فوق معین میشدند قاضی را داذور مینامیدند دستور هم جزو قضات بود به داذور و دستور لقب راڈ می دادند در موارد کار های مشکل و پیچیده انجمنی از قضات تشکیل میشد برای اینکه کار ها بطول نیامد رای صدور حکم موعدي مقرر و بر حرفی و خارج شدن از مطلب برای طرفین دعوی ممنوع بود ولی قاضی فرجه داشت که تحقیقات کند و شهادت شهود را بشنود طرفین حق داشتند از قاضی شکایت کنند قضات حق داشتند که از مقامات عالیہ ولایت اجرای عدالت را بخواهند شاه دادرس نهائی بود و چنانکه گفته شد سالی دو مرتبه بعرائض مردم حضوراً رسیدگی میکرد مردم میتوانند از حکم شاه بخود شاه شکایت کنند و در این موارد شاه از تحت بزر آمده حکمیت را به مؤبدان مؤبد رجوع میکرد اگر شکایت وارد بود شاکی را راضی میکردند و الا او مورد سیاست واقع میشد انوشیروان توجه خاصی بعدالت داشت و غالباً بشخصه بشکایات میرسید

( ۵ ) چاپار خانه ها - ترتیب این اداره بطوری بود که در

تشکیلات دوره هخامنشی مذکور شد خلفای بنی عباس نیز کاملاً این ترتیب را از دوره ساسانی اقتباس و اداره برید درست کردند در چاپارخانه ها اسب بقدر کفایت بود راههای مملکتی حفظ و تعمیر میشد در کوهها چاپار پیاده و در کور ها چاپار هائی شتر سوار معمول بود ولیکن باید در نظر داشت که فقط دولت از چاپارخانه ها استفاده میکرد بدینمعنی که فقط اشخاص رسمی را حرکت میدادند و مرسولات دولتی را حمل می نمودند

## روحانیون - چون مذهب زرتشتی مذهب رسمی دوره

ساسانی بود روحانیون آن زمان محترم و طرف توجه بوده نفوذ بسیار زیادی در امور مملکتی داشتند و بطوریکه یکی از مورخین معاصر میگوید هیچ چیز مشروع یا صحیح نبود مگر اینکه بدو بتصویب مافی رسیده باشد مفا دارای املاک زیادی در ایران و بخصوص در آذربایجان بودند و مردم عشریه و هدایائی نیز بآنها میدادند بطوریکه آم مین مارسلین میگوید مفا تابع قوانین مملکتی نبودند و برای خودشان قوانین مخصوصی داشتند روحانیون بچند درجه تقسیم شده بودند با وجود اینکه اطلاعات درستی در دست نیست باز میتوان بعضی از درجات را محققاً معلوم کرد درجه باین تر مفا یا مغان بودند بالاتر از اینها هیربذان یا رؤساء آتشکده ها و موبذان یا رؤساء مفا برای مفا معلما و مفتشینی معین شده بودند که نیز درجه عالی داشتند معلم را مغان اندرز بزد و مفتش یا ناظر را دستور می نامیدند بالاتر از همه اینها دو نفر بودند مؤبذان مؤبذ و هیربذان هیربذ تصور می رود که اولی رئیس کل روحانین و دومی قاضی القضاات بود تمام روحانین خدمت کردن در آتش کده ها را شغل عمده و مخصوص خود میدانستند تفاوت کلی که از حیث امور مذهبی ما بین ساسانیان و هخامنشیها دیده

میشود این است که هخامنشیها از ساختن معابد خود داری داشته بلکه آنرا برخلاف مذهب میدانستند از اینجهت که آهور مزدا را در همه جا میتوان بدستید ولیکن شاهان ساسانی معابد زیادی ساخته اند در معابد مذکوره آتش را که علامت آهور مزدا بود تقدیس میکردند مشاغل روحانیین عبارت بود از مراقبت از اینکه آتش خاموش نشود و از کلیه آنچه که از وظائف روحانیین زرنشتی امروزه است چون مذهب در کلیه امور زندگانی داخل بود بخصوص در موقع تولد و ازدواج و وفات روحانییون طرف احتیاج شدید مردم از هر طبقه بودند و نسبت بآنها در دربار و از طرف عموم طبقات احترام مخصوص بعمل میآمد بطوریکه از نوشته های بعضی از مورخین استنباط میشود مؤبدان مؤبد بزرگ در ری اقامت داشت و حکومت این مملکت با او بود مورخین اسلامی دارند این شغل را مَصْمَغَان نوشته اند که اصلا مَصْمَغَان است یعنی مه یا بزرگ مغان قامه است و نوند که در دست مسمغان بود در مقابل مسلمین مدتها استقامت نمود بطوریکه فقط در ۱۴۱ هجری به تصرف آنها درآمد آتش کده ها از قرار ذیل بود (۱) هر خانواده آتشی داشت و رئیس خانواده بایستی مراقب آن باشد که خاموش نشود (۲) هر دهی نیز آتشی داشت که موسوم بود به آذران و برای مراقبت آن دو نفر معین میشدند (۳) هر بلوکی باز دارای آتشی بود که بهرام مینامیدند و چند مغ مراقب آن بودند (۴) بالاخر از همه این ها سه آتش کده در تمام ایران قدیم مورد احترام و تقدیس مخصوص بود اول آذر فرَنُ باغ در گاریان فارس که اختصاص بروحانیون داشت دوم آذر گشناسب واقع در شیز آذر بایجان که متعلق بشاه و جنگیها بود و شاهان بعد از تاج گذاری پیاده بدانجا می رفتند سوم آذر بُرُزین مهر در ریوند خراسان این آتشکده را بطبقه برزگر اختصاص داده بودند



## مسکوکات ساسانی مختصراً آنچه راجع مسکوکات

دوره ساسانی از تتبع محققین بدست آمده این است که در ذیل ذکر و مخصوصاً از کتابی که فردونجی پاروک<sup>(۱)</sup> راجع باین موضوع نوشته و اطلاعات مفصلی میدهد استفاده کرده ایم مسکوکات ساسانی از طلا و نقره و مس و از ممزوج مس و برنج بوده سکه های نقره زیاد بدست آمده ولی سکه های دیگر کم است پول های نقره نازک و بهن و پول های دیگر ضخیم و کم قطر است سکه های طلای ساسانی در زمان شاپور اول و دوم موافقی با سکه های طلای رومی داشته وزن سکه های ساسانی مختلف و از ۲۲۲ تا ۱۳ گندم انگلیسی است (۱۵ گندم تقریباً یک گرام یا خمس مثقال است) بنا بر این معلوم است که سکه های طلای ساسانی از حیث بزرگی و کوچکی اقسام متعدد داشته مثلاً از اردشیر اول چهار قسم سکه طلا دار شده که وزن آن ها به گندم این است : ۲۲۱ - ۱۴۹ - ۱۱۴ - ۲۲ - از شاپور اول نیز چهار قسم : ۱۴۹ - ۱۲۷ - ۱۱۵ - ۱۰۴ - از فیروز اول سه قسم : ۶۳ - ۵۶ - ۱۳ و کسری از انوشیروان یک قسم : ۶۹ - از خسرو پرویز سه قسم : ۱۱۱ - ۱۰۰ - ۶۷ - از شاپور دوم خیلی بیشتر است سکه نقره ساسانی همان درختم<sup>(۲)</sup> ولی از تتبعات محققین چنین برمیآید که در زمان ساسانیان کلمه درختم استعمال نمیشده و سکه نقره را (زوز) یا گرشه مینامیدند وزن سکه نقره گاهی چهار گرام و گاهی قدری بیشتر بوده و به (۷۱) گندم میرسید کسور درختم یا گرشه این طور بود : دو ثلث - نصف - ثلث - بدس - ثمن - دوازده یک وزن نیم درخمی از ۲۴ تا ۳۵ گندم بود چون قیمت درختم را محققین ۸۸ ساتیم

(۱) - Furdoonjee D. G. Paruck, Sassanian. Coins.

(۲) - Drakhm.

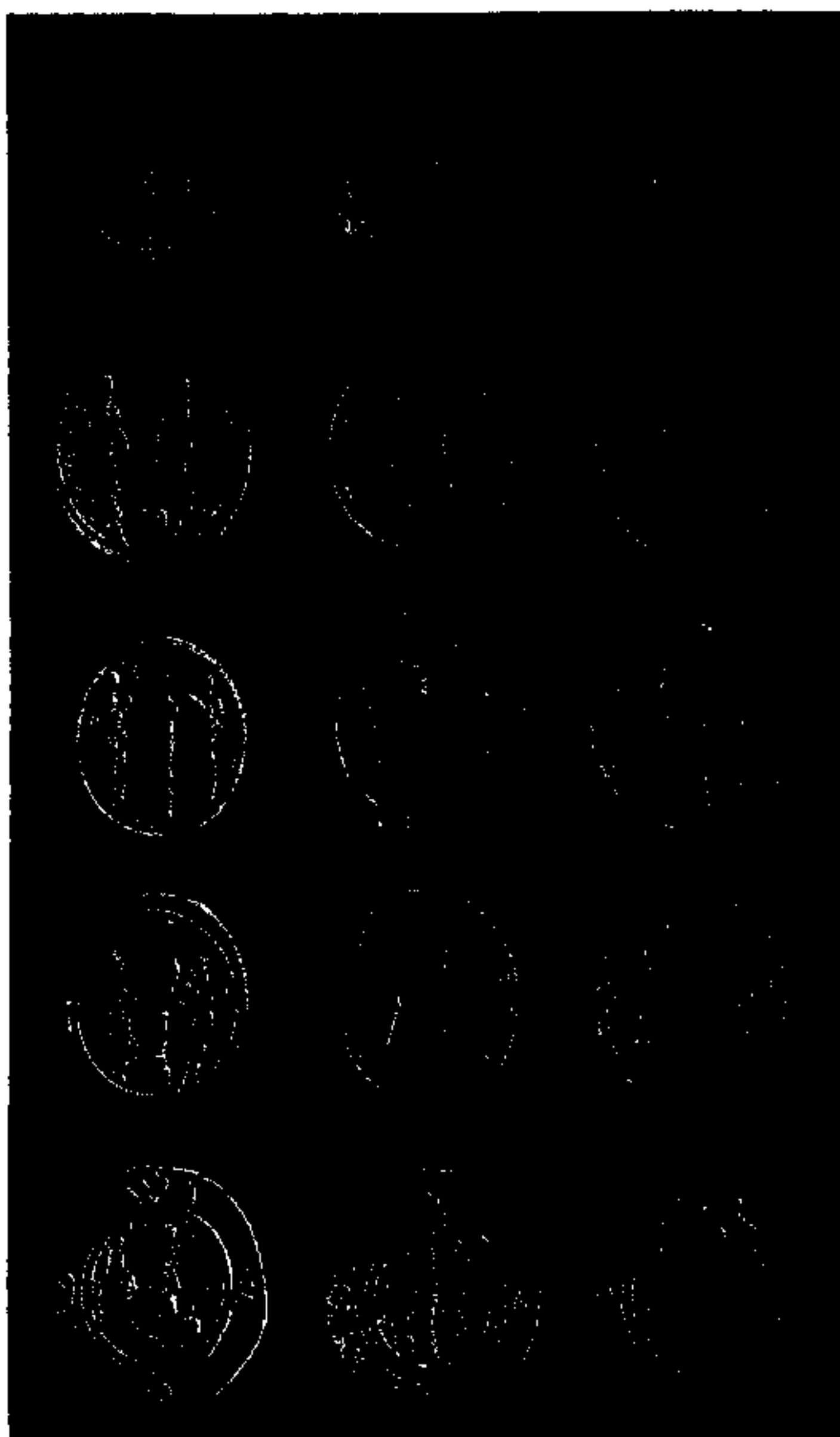
۱-۲-۳

۴-۵-۶

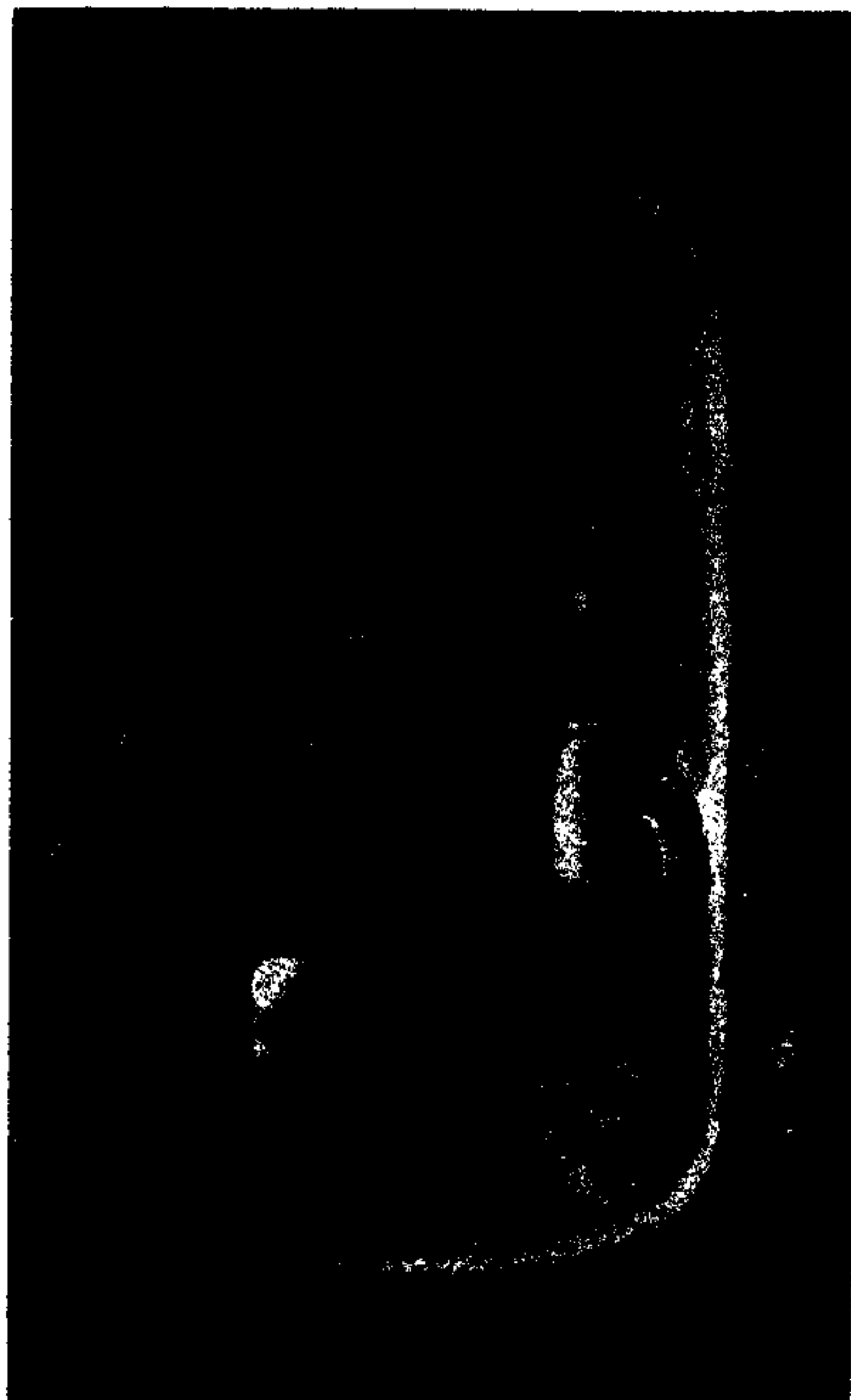
۷-۸-۹

۱۰-۱۱-۱۲

۱۳-۱۴-۱۵



مسکه کات قره شاهان ساسانی، اردشیر اول ( ۱-۲-۳ ) شاپور اول ( ۴-۵-۶ ) بهرام  
اول ( ۷-۸-۹ ) نرسی ( ۱۰-۱۱-۱۲ ) خسرو پرویز ( ۱۳-۱۴ ) یوزاندخت ( ۱۵ )  
( از کتاب زارده صنایع ایران قدیم )



قبر هخامنشی که از مفرغ ساخته شده - در درون آن غیر از استخوانهای هیئت  
بعضی اشیاء قیمتی است - از کشفیات هیئت علمیه فرانسوی در شوش  
(بازداشت های هیئت مذکوره تألیف دُمرکان از سنه ۱۹۰۰ منطبق پاریس)

فرانك طلاى فرانسه معین کرده اند (۱) بنا بر این باید گفت كه پول  
 نقره ساسانیان از ۳۵ تا ۳۳ شاهی امروزه قیمت داشته ظن غالب این  
 است كه پول مسی را معا مینامیدند (لفت معا سامی است) در ضربخانه  
 های ساسانی كمال سعی را بكار میبردند كه اختلاف وزن حق المقدور كم  
 باشد و مورخین به درستی اوزان نقود اهمیت داده و رؤساء خوب  
 ضربخانه ها را ستوده اند ولی باروك تصور میکنند كه با وجود این مراقبت  
 اختلاف وزن هیچگاه كمتر از يك گندم نبوده و در سكه های وزین  
 اختلاف را تا صدی پنج می پذیرفتند سكه های ساسانی از حیث ظرافت  
 جالب توجه است و تصور میکنند كه در ضربخانه های ایران استادان  
 یونانی كار میکردند این حدس از اینجا تایید میشود كه از زمان شاپور دوم  
 از ظرافت سكه های ایران كاسته زرا جنگهای ایران با روم مقتضی شده  
 كه یونانیها را از ضربخانه ها خارج كنند ولیكن از زمان خسرو پرویز  
 مجدداً سكه بظرافت سابق عود کرده غیر از پاپك پدر اردشیر اول تمام  
 شاهان ساسانی سكه زده اند حتی اشخاصيكه موقتاً تخت را اشغال کرده اند  
 مثل بهرام چوبین و شاهین و غیره ولی از خسرو سوم و چهارم و از  
 خسرويكه از خویشان یزدگرد اول بود سكه بدست نیامده از شهربراز  
 نیز سكه نیافته اند و بعقیده باروك سكه هایی كه باو نسبت میدهند  
 متعلق بدیگران است سكه های ساسانی از حیث صورت مختلف است و  
 این كتاب گنجایش ذكر صور آنها را به تفصیل ندارد ولی بطور اختصار  
 لازم است گفته شود: روی سكه صورت نیم تنه شاه است كه گاهی كلاه خود  
 بر سر و جوشن در بر دارد (مثل اردشیر اول) و گاهی تاج و دو ستاره به دوش  
 (شاپور اول) گاهی يك هلال و يك ستاره در جلو تاج و يك ستاره در پشت آن است  
 (بعضی از شاهان ساسانی) در پشت سكه صورت آتشكده است و گاهی شاه با شمشیر

در جلو آن ایستاده و در مواردی يك یاد و مؤلفه آتش را حفظ میکنند اینجا باز ستاره دید  
میشود از حیث صورت سکه های انوشیروان مثل سکه های شاپور اول است سکه های  
سائر شاهان هم با بعضی تفاوتها تقریباً همینطور است تاریخ سکه های ساسانی  
سنه سلطنت آنها است یعنی هر شاهی عده سنوات سلطنت خود را از سال  
جلوس قید کرده مثلاً روی یکی از سکه های انوشیروان نوشته شده چهار  
چهل یعنی سال چهل و چهارم ( آحاد را بر عشرات مقدم میداشتند )  
خط سکه ها پهلوی و زبان هم پهلوی است ولی هوز و ازش دارد مثلاً دو  
و سه و چهار (۱) و پنج الی بازده به زبان آرامی است و دیگر اینکه مَلْكَانَ مَلْكََا  
بِحَی شَاهِنشَاه نوشته شده و مَلْكََا بجای شاه و مَلْكَتَا ملکتان بجای ملکه  
ملکه ها و مِنْ بجای از و نورا بجای آتش ( معلوم است که آرامی نوشته  
و پهلوی میخوانده اند ) روی سکه ها عبارتی شاه را معرفی میکرد برای  
نمونه عبارت سکه بهرام پنجم را ذکر میکنیم : مَرْدِیْسَن بَقِی وَرَه رَان  
مَلْكَانَ مَلْكََا اِیْرَان و اَنیْرَان مَینو چیتری مِنْ یَرْتَان (۲) ( یعنی مَرَدَه پرست  
خدایگان بهرام شاهنشاه ایران و غیر ایران آسمانی نژاد از یزدان ) عنوان خدایگان  
نایزد کرد دوم معمول بود و از شاه مذکور به بعد موقوف گردید پشت سکه  
ها غالباً این عبارت است نورا علاوه اسم شاه ( یعنی آتش فلان شاه )  
بعضی از سکه ها صورت شاه را ندارد ولی علامتی بجای آن ترسیم شده است  
از بهرام چهارم به بعد روی سکه ها يك یا دو حروف نوشته شده مثل  
( اب ) یا ( اك ) و یا ( اف ) و قس علیهذا راجع باین حروف محققین  
خیلی دقیق شده اند که معنی آن را بدست آورند و بالاخره ظن غالب بر این  
است که این حروف اولیه اسم شهری است که در آنجا سکه ضرب شده

(۱) — چهار در بعضی موارد به پهلوی و در مواردی آرامی است

(۲) — کلماتیکه زیر آنها خط کشیده شده آرامی است



با حروف اولیه اسم پادشاه دست نشانده محلی مثلاً (پ - ه) بمعنی بهمن است که در ابیورد پادشاهی داشته و (م - ا) بمعنی ماهویه است که در مرو بوده در دوره اسلامی این حروف تبدیل باسم شهر شده است (۱) روی سکه های ساسانی علاوه بر آنچه گفته شد بعضی کلمات استعمال شده که صفت شاهان را می رساند کلماتی که بیشتر دیده میشود این ها است : ران ( بمعنی استاد ) - کادی ( سعادتمند ) - ربا روشن ( درخشنده ) - آفروتو یا آفروتی تی ( سعادتمند باشد ) رام شتر ( شادی مملکت ) کاوی ( علامت تفخیم است و از زمان اوستا مانده چنانکه آوستا پادشاهان مشرق ایران را کاوی گفته مثل کاوی کوات و غیره ) گریپ گرتار ( نیکو کردار ) آپی بیم ( بی ترس ) بعد از انقراض ساسانیان اعراب فوراً نتوانستند سکه خودشان را رواج دهند و مدتی در ایران و ممالک همجوار سکه های ساسانی رواج داشت ولی روی آنها بجای صورت شاه و آتشکده بسم الله نوشته میشد از سکه هائیکه ما بین ۴۱ و ۸۳ هجری زده شده اسم خلغای بنی امیه به زبان پهلوی است مالمین بعد از تسخیر ایران در بصره سکه موسوم بدرهم زدند ولی رواج نیافت تا آنکه در زمان عبدالملک مروان در ۷۶ هجری سکه عربی زده شد و سکه های پهلوی بمروار از میان رفت پایه پول در زمان ساسانیان صریحاً معلوم نیست چه بوده یعنی پایه طلائی بوده یا نقره ولیکن از جزئیاتی که بدست آمده باید چنین استنباط کرد که در زمان ساسانیان مثل زمان اشکانیان پایه پول نقره بوده زیرا سکه

(۱) - عده شهرها یا محلهائی که سکه میزدند به یکصد و پانزده میرسیده بعضی از آنها از اینقرارند : ارزنجان - اصفهان - ارومیه - بادغیس - بردشیر - تبریز - دارابگرد - همدان - هرات - خجستان - خوزستان - قزو - نهروان - نخجوان - نهاوند - نیشابور - سند - سرخس - ری - شیراز - رامهرمز - شوش - حیره - قزوین - و هاردشیر - و هفاب - و همرمز و غیره

رایج مملکت با واحد مقیاس نقود زوز یا کرشه است و اینک پول (سکه های) طلا کمتر بدست آمده دلالت میکند بر اینک طلا رایج نبوده و نیز این نکته که مقدار عایدات دولت و حقوق صاحب منصبان قشون بدرخم (زوز) معین شده این نظر را تأیید میکند حداکثر حقوق لشکری را چنانکه دیدیم چهار هزار و یک درخم معین کرده بودند و مقدار عایدات دولت در زمان خسرو پرویز ۲۴۰ میلیون درخم بود بنا بر این باید گفت که فقط در دوره هخامنشی پایه پول طلائی بود

ذخیره نقدی خزانه — قبل از خسرو پرویز معلوم نیست چه بوده ولیکن بر حسب نوشته های مورخین در اواخر سلطنت خسرو و پرویز (با صرف نظر از اشیاء نفیسه و اجناس و پارچه های قیمتی) ذخیره نقدی خزانه بالغ بر هزار و شصت میلیون سکه نقره یا همان قدر مثقال نقره بود و اگر یک مثقال نقره را سی و پنج شاهی امروزه حساب کنیم (موافق عقیده نولد که) ذخیره نقدی مزبور بیول امروزه دویست و هشتاد میلیون تومان میشد چون خسرو پرویز می گفته است که در زمان او ذخیره خزانه چهار مقابل شده از اینجا می توان استنباط کرد که قبل از او ذخیره مزبوره بیول امروزه تقریباً به هشتاد میلیون تومان می رسیده از این جا نیز می توان دریافت که چه تحمیلاتی در زمان او مردم شده که با وجود مخارج جنگ های ۲۷ ساله با روم و مخارج دربار پر عرض و طول او باز موجودی خزانه به چنین مبلغ کزافی بالغ گردیده مخارج عمده دولت عبارت از سه قلم بود (۱) مخارج دربار (۲) حقوق مستخدمین ادارات و قشون (۳) مخارج جنگ ها علاوه بر این باید در نظر داشت که بعضی از شاهان ساسانی مثل اردشیر اول — شاپور اول شاپور بزرگ — یزدگرد اول — بهرام گور — غباد — انوشیروان بکارهایی که امروزه موسوم به فواید عامه است می پرداخته اند از قبیل ساختن سد ها برای

آب باری و پل ها و راه ها و قلاع و شهر ها در حدود و جاهای لازم ولیکن بطوری که دیده میشود قسمتی از این کارها بدست رنج مردم محل انجام میشد یکی از عادات شاهان ساسانی این بود که در بدو جلوس بتخت بقایای مالیاتی را می بخشیدند چنانکه بهرام گور از این بابت هفتاد میلیون درهم بخشید برخی از شاهان در مواقع فوق العاده علاوه بر چنین بخشش ها از خزانه دولت بفقرا اعانه میدادند مثل پیروز اول که در سال های مجاعه بدست میلیون درهم بفقرا و بعضی از نجبا تقسیم کرد و از خارجه آذوقه رای مردم تهیه نمود ذخیره نقدی خزانه بطوریکه از نویسندگان ارمنی رسیده در بدو سلطنت هر شاهی ذوب و از نو باسم نطه جدید سکه میشد

## حرفت و تجارت

تجارت - در دوره ساسانیان رونقی داشته زیرا ایران یگانه راه تجارت مابین یونان و روم و آسیای صغیر و بین النهرین و شامات و مصر از يك طرف و چین و هند و آسیای وسطی از طرف دیگر بود و تمام کاروانها که حمل مال التجاره از دو طرف میکردند بایستی از ایران با از ممالك تابعه آن عبور کنند گذشته از آن خود ایران هم مال التجاره زیادی بعمل میآورد که با اروپا و هند و چین حمل میشد یکی از صادرات بزرگ ایران در این دوره منسوجات بود که در عالم قدیم شهرت زیادی داشت و بانواع و اقسام می بافتند (بعضی با کتان و پسته و برخی با شکل حیوانات) منسوجات زر بفت نیز زیاد بود پارچه های ابریشمی و پوست و پر مرغ و زر دوزی و البسه ابریشمی و غیره نیز بصادرات ایران خیلی کمک میکرد چون بابل جزو ایران بود قالیهای این شهر که خریدار بسیاری در چین داشت یکی از مواد مهم صادرات محسوب



میشد و نیز مواد بزرگی که ایران تهیه میکرد در چین خیلی طالب داشت چین ابریشم و کاغذ بایران میفرستاده هند نیز ابریشم و ادویه و سنگهای قیمتی بایران میفروخت مروارید ایران و مرجانهای بحر احمر نیز از ایران بچین حمل میشد کاروانهای چینی بایران و ایرانی بچین از جنوب کورگویی<sup>(۱)</sup> و سغد میگذشتند و سغدیهها مراقبت زیادی در حفظ این کاروانها داشتند از شهرهای حرفتی ایران مورخین اسم سه شهر را میبرند شتا - ری - مرو - توژ را هم بعضی را بن سه شهر علاوه کرده اند عادت شاهان ساسانی داشته اند که اگر چه بر خانه بوده ولیکن به پیشرفت صنایع و حرف ایران کمک میکرد توضیح آنکه در بعضی مواقع شاهان اسراء یا مردمان ولایتی را کوچانیده بجای دیگر میبردند مثل اینکه شاپور اول رومیها را که با والرین امپراطور روم اسیر شده بودند بچند شاپور برده در آنجا نشاند و مهندسین رومی را به سد سازی واداشت و شاپور دوم بعد از فتح آمدن (دیار بکر) مردمان آنجا را بشوش و شهرهای دیگر برده زربافی و یافتن پارچه های ابریشمی برگذاشت و این حرفه در ایران ترقی کرد این نوع کارها را شاهان اشکانی نیز گاهی میکردند چنانکه اُرد اول رومیها را بعد از فتح حران و شکست کراسوس بمرو برده در آنجا متوطن نمود و شاید ترقی صنعت در مرو از این راه بود چون در دوره ساسانیان روابطی مابین دیار ایران و چین بود و سفرای طرفین به ممالک یکدیگر میرفتند از منابع چینی اطلاعاتی راجع بامتنه و محصولات ایران آن زمان بدست آمده که از قرار ذیل است : طلا - نقره - برنج - فیروزه - مروارید - مرجان - الماس - شیشه های شفاف و تار - بلور - پولاد - مس - حلبی - جیوه - قالی - قالیچه - انواع منسوجات پنبه و ابریشمی - چرم گوزن - زردچوبه - کندر - فلفل - فلفل دراز - شکر - خرما

ایرانی - مازو - نمک - مواد خوش بو - عنبر - میوه های زیر زمینی  
چوب سبز - هلیله - گندم - جو - برنج - ارزن - از حیوانات اسب - قاطر  
خر - شتر مرغ و فیل را ذکر کرده اند (کتاب وی شو)<sup>(۱)</sup>

## روابط خارجی - معلوم است که روابط خارجه ایران

در این دوره هم روابط بین المللی نبود زیرا دنیای آن روزی عبارت بود از  
ایران و روم : چین و هند آن زمان دور و در کنار بودند چنانکه در تاریخ تمدن هم  
چین و هند جرگه جدا گانه تشکیل می دهند بنا بر این سیاست خارجه ایران در  
این دوره منحصر ب سیاست آن نسبت بروم است ( با صرف نظر از روابطی که با  
دولت هیاطله و ترکستان ایجاد شده بود ولی طولی نکشید زیرا اولی  
بدست انوشیروان منقرض و دومی در زمان هرمز چهارم قبول نمود که  
باج بایران بدهد ) اما امپراطوری روم چنانکه از تاریخ آن معلوم است  
در سلطنت ثئودوس بدو قسمت تقسیم شد غربی و شرقی ( ۳۹۵ میلادی )  
امپراطوری غربی در ۴۷۶ منقرض گردید قسمت شرقی که بامپراطوری  
شرقی یا بیزانس معروف است بواسطه اینکه پای تختش قسطنطنیه و تسخیر  
آن مشکل بود بیش از هزار سال دوام کرد طرف ساسانیان قبل از تقسیم  
مذکور امپراطوری روم و بعد از آن دولت شرقی بود از طرف دیگر باید  
در نظر داشت که روابط آن روزی دولتین همجوار مثل روابط دول امروزه  
نبود که سفرائی در دربار یکدیگر دائماً داشته باشند بلکه هر زمان مقتضی  
میشد طرفین سفارتی بدربار یکدیگر می فرستادند اداره کردن سیاست خارجه  
اسماً از وظایف بزرگ فرماندار بود ولیکن در مواقع جنگ فرمانده  
قشون رأساً داخل مذاکره میشد و سفیری میفرستاد با می پذیرفت  
بخصوص اگر فرماندهی را خود شاه اختیار میکرد زیرا در این مواقع

(۱) - وی شو در قرن ششم میلادی میزیست ( شماره هشتم سال پنجم کاهه )

بزرگ فرماندار در مرکز میبایست و از طرف شاه امور مملکتی را (مثل نایب السلطنه) اداره مینمود سفر غالباً از نجباء درجه اول یا سپهبدان انتخاب میشدند انشاء نامه که با سفیر فرستاده میشد از صلاحیت ایران دبیر بد یا دبیران ممتاز دولتی بود زیرا علاوه بر عبارت پردازی و رعایت اسلوب انشاء که آسان نبود نامه بایستی بمقتضای موقع طوری نوشته شود که مقصود را حاصل نماید یعنی خشن یا ملایم - صلح آمیز یا تهدید کننده بوده نظر بموارد نکات ادبی و اشارات و کنایات و تشبیهات و تمثیلات را دارا باشد سفرای ایران در خارجه علاوه بر مأموریتهایی که داشتند بایستی طوری رفتار نمایند که حیثیت شاهنشاه را کاملاً حفظ کرده باشند و الا بعد از مراجعت بایران مورد سیاست سخت واقع میشدند چنین بنظر میآید که سفرای ایران از سفر دریا احتراز داشته و در این مسئله ملاحظات مذهبی را مانع قرار میداده اند چنانکه در دوره اشکانیان تیرداد در مسافرت خود ب روم راه خشکی را اختیار کرد و نه راه ذهاب و ایاب طول کشید طرز پذیرائی سفرای خارجه در ایران مؤدبانه بود فقط خسرو پرویز زمانی که بواسطه فتوحات سرداران نامی خود مغرور شده بود سفرای روم را بد پذیرائی کرد چنانکه سفیر هرقل را که در خواست صلح کرده بود خیلی بد پذیرفت و در جواب سفیر گفت که چرا هرقل را در غل و زنجیر در جلو تخت او حاضر نکرده اطلاعات زیادی دال بر این است که در دیار ایران سفرای روم را حتی در مواردیکه ایران نسبت برومها فاتح بود خوب می پذیرفتند مثلاً وقتی که بهرام گور مشاهده کرد که آناتول (۱) سپه سالار قشون روم بسفارت بطرف اردوی ایران روانه است که پیشنهاد صلح کند و برای اینکه فروتنی خود را نشان داده باشد پیاد می آید بهرام از اسب نریر آمده سفیر را پیاده پذیرفت و باو مهربانی کرد عنوان شاهان ساسانی از زمان شاپور اول تا شاپور دوم شاهنشاه ایران و غیر ایران بود و

مقصود از غیر ایران ممالك ایران در خارج فلات ایران بوده مثل بین النهرین و بعضی از قسمتهای هند و غیره در نامه ها ( چنانکه فردربك زاره مینویسد ) شاهنشاه و امپراطور همدیگر را برادر خطاب میکردند پادشاه ارمنستان در مکاتبات خود با بزرگ فرماندار عنوان او را هزار پست دربار ایران و آیران مینوشت ترتیب پذیرائی سفرای خارجه در دربار ایران در اول این فصل ذکر شده چنانکه در فوق گفته شد شخصی در دربار بوده که او را در اندرز بد میدادند یعنی تعلیم با ترتیب دهنده دربار این اطلاع از منبع ارمنی بدست آمده و تصور میکنند که دارنده این شغل رئیس تشریفات سلطنتی بوده و مخصوصاً در موقع پذیرائی سفراء دخالت نامه داشته راجع بماهیت سیاست ساسانیان نسبت بروم لازم نیست در این جا بطول و تفصیل قائل شویم زیرا از وقایعی که در فصل اول این باب ذکر شده این مطلب روشن و خلاصه اش این است : شاهان قوی ساسانی سیاست تعرضی نسبت بروم اعمال می کردند و چون چنین شاهانی در این سلسله زیاد بودند این سیاست تعرضی بر تمام تاریخ ساسانیان باصرف نظر از فاصله های کم و بیش نقش بست اردشیر و شاپور اول خواستند ایران آن زمان را بمحدود ایران هخامنشی برسانند ولی بزودی دریافتند که اوضاع آسیای پیشین دیگر کون است و بجای نابی ها و فنیقیها و غیره امپراطوری قوی روم را در پیش دارند این بود که بداشتن بین النهرین و ارمنستان و قفقازیه قانع شدند دولت روم هم که قوت ساسانیان را مشاهده کرد از ادامه جهانگیری در آسیا صرف نظر نموده سیاست تدافعی را پیش گرفت ولی بداشتن ارمنستان غربی و لازیکا اهمیت میداد تا نکذارد ایران خود را بدریای سیاه برساند تعصب فوق العاده مغها کمک نزدکی باین مقصود آنها نمود زیرا اصرار مغ ها در تعقیب مسیحی های ارمنستان

و ایبری و لازیکا پیشرفت های شاهان ساسانی را در این جاها غالباً عقیم می گذاشت بالاخره نتیجه این شد که ارمنستان ما بین ایران و روم تقسیم گردید و لازیکا در تصرف رومی ها ماند پس از آن زمانی فرا رسید که ایران میتوانست مقصود خود را انجام نماید ولیکن خبط های خسرو پرویز که ناشی از غرور و خود پسندی او بود نتیجه معکوس بخشید و پس از آن دیری نگذشت که سلسله ساسانی منقرض شد در خانه لازم است گفته شود که در دوره ساسانیان اگر چه روابط مرتبی با چین نبود ولی باز بیش از دوره اشکانیان سفرای طرفین در آمد و شد بودند چنانکه از نوشته های مورخین چینی میتوان استنباط کرد بعد از آخرین سفیری که در دوره اشکانیان از چین به دربار ابران آمد در مدت دوست سال روابطی ما بین دولتین نبوده و این روابط باز از ۳۸۶ میلادی شروع گردیده و تا ۵۸۴ امتداد یافته بدینمعنی که تقریباً ده سفارت ما بین چین و ایران رد و بدل شده چینیها بقدری از ایران و مسائل آن دور بودند که مورخین آنها از انقراض اشکانیان و استقرار سلسله ساسانی هیچ اطلاعی نداشتند آخرین سفارتهای چین که به دربار ابران آمده اند در زمان قباد و انوشیروان بود از اطلاعاتی که سفرای مزبوره بدربار فغفور داده اند معلوم است که ایران را چینیها پوشش می نامیدند و بطوریکه نوشته اند نیسفون (مداین) دارای صد هزار خسانوار بود نخم شتر مرغ توجه آنها را مخصوصاً جلب کرده و هدایاییکه شاه ایران برای فغفور چین فرستاده چند فیل و مقداری نخم شتر مرغ بوده (این حیوان را از کویر بزرگ ایران بدست میآورده اند) فیلها را در يك مورد اهل خطا گرفته نگاهداشتند و بعد از مدتی پس دادند مورخین چینی این هدایا را بعنوان باجی تصور کرده اند زیرا راجع به سفیری که در زمان قباد با هدایا به چین رفته و در جواب سفیری



بوده که چین به دربار ایران فرستاده بود مینویسند \* در عهد شین کوی (۱) دولت آنها (۲) سفیری فرستاد با نامه و باجی که از مواد محلی بود مضمون نامه این است: \* پسر مملکت بزرگ آسمانی زاده آسمان است و ما امیدواریم که جایی که آفتاب طلوع میکند همیشه متعلق به پسر آسمان در زمین باشد شاه ایران گوه‌وتو (۳) از راه نمکین هزار و ده هزار کرانش میکند این اظهارات را دربار با حسن تلقی پذیرفت و از آن به بعد آنها زود زود هدایا بدربار میفرستادند و در سال دوم (۴) شاه آنها باز هدایائی از مواد محلی فرستاد، سفیر سال دوم باید سفیر انوشیروان باشد زیرا تاریخ مزبور مصادف با سلطنت این شاه است روابط دودمان ساسانی با چین بعد از شکست نهاوند در جای خود ذکر شده و از منابع چینی اطلاعات دیگری عجماله بدست نیامده از روابط ایران با هند اطلاعات زیادی در دست نیست ولی مسلم است که در زمان انوشیروان سفیری از طرف رای هندی بایران آمده و شطرنج را هدیه آورده راجع بر روابط بهرام‌گور با هند در فوق ذکر شده است (صفحه ۳۱۳)

## مبحث سوم

### خانواده در دوره ساسانی

بطوریکه از کتاب دین گرت و سائر کتب مذهبی پارسیها و مورخین

(۱) Chen - Kwei یکی از امپراتورهای چین بود

(۲) یعنی دولت ایرانها

(۳) مقصود غباد است

(۴) ۵۵۵ میلادی میشود

خارج استنباط میشود ترتیب خانواده ایرانی در زمان ساسانیان از این قرار است هیئت جامعه ایرانی روی دو چیز قرار گرفته خانواده و مالکیت خصوصی: زن نسبت بشوهر اطاعت محض داشت ولیکن با وجود این بانوی خانه حساب میشد و محترم تر از زنها در جاهای دیگر مشرق زمین بود تعدد زوجات و داشتن همخواه ها از کنیزکهای زر خرید یا زنهاییکه در جنگ اسیر میشدند در میان نجباء شیوع داشت دختران را از طفولیت نامزد میکردند و در سن ۱۵ سالگی شوهر میدادند تا بر عده خانواده ها بیفزاید زنهاییکه شوهر میکردند پنج نوع بودند و هر کدام اسمی داشتند زنهاییکه با اجازه پدر و مادر شوهر میکردند موسوم به پادشاه زن بودند اولاد اینها در هر دو دنیا متعلق بخودشان بود زنی که یگانه فرزند والدین بود او را گزن نامیده میشد و بایستی مولود اول را بوالدین خود بدهد که جای گیر او در خانواده پدر باشد پس از اینکه اینکار را می کرد این زن هم پادشاه زن یعنی زن ممتاز نامیده میشد اگر پسری که بعد بلوغ رسیده بود قبل از ازدواج میمرد و والدین او میتوانند جهیزی داده زنی را که از خانواده بود برای مردی خارج از خانواده ازدواج کنند در اینصورت چنین زنی را سَدَرُ زَن یعنی زن خوانده مینامیدند و نصف عده اولاد این زن بخودش و نصف دیگر به متوفی اختصاص می یافت زیرا عقیده داشتند که در آن دنیا این زن متوفی خواهد شد هرگاه زنی بعد از فوت شوهرش شوهری اختیار میکرد چَغَرُ زَن نامیده می شد (یعنی کلفت زن) و اگر اولادی از شوهر اولی نداشت سَدَرُ زَن میگردد و نصف عده اولاد بخودش و نصف دیگر به شوهر متوفی تعلق می یافت در اینمورد هم عقیده داشتند که در آن دنیا این زن متوفی خواهد شد زنی که بدون رضایت پدر و مادر شوهر میکرد خود سرای زن نام داشت و چنین زنی نمیتوانست از والدین خود ارث برد مگر اینکه

پسر ارشد او کبیر شده مادرش را برای پدرش پادشاه زن کند نامزد بایستی وجهی به پدر و مادر دختر بدهد و اگر دختر عقیقه بود این وجه مسترد میگردد اولاد بایستی مطیع پدر باشند و اگر چنین نبودند پدر میتواند قسمتی از ارث آنها را بمادر آنها بدهد (در صورتیکه او بهتر بود) تربیت اولاد تا سن هفت سالگی با مادر و اگر مادر مرده بود با عمه یا دختری بود که بحد رشد رسیده باشند اختیار شوهر دادن دختر با پدر بود اگر دختر پدر نداشت مادری که پادشاه زن بود او را شوهر میداد و الا قیم او در هر حال دختر حق انتخاب شوهر را نداشت برای حفظ خانواده ترتیبات ذیل نیز قویاً رعایت میشد : اگر مردی میمرد بدون اینکه اولاد ذکوری گذاشته باشد زن مرد متوفی را به نزدیکترین اقربای متوفی میدادند و اگر زن مرد متوفی هم مرده بود دختر متوفی را به نزدیکترین اقربای متوفی میدادند هرگاه بالاخره از مرد متوفی نه زن مانده بود و نه دختری از ترکه متوفی زنی برای نزدیکترین اقربای متوفی میگرفتند و در هر سه مورد اولادیکه از ازدواج حاصل میشدند متوفی تعلق داشتند برای حفظ خانواده پذیرفتن اولاد دیگری به پسر خوانده گی خیلی معمول بود و این در مواردی وقوع مییافت که شخصی نزدیکی **مړك** را احساس میکرد و اولاد رشیدی برای اداره **كردن** اولاد صغیر خود نداشت در اینصورت شخصی که مال داشت کسی را به پسر خواندگی قبول میکرد و او بعد از فوت پدر اموال صغار را اداره مینمود هرگاه متوفی اولاد رشیدی نداشت ولی پادشاه زن داشت او پسر خوانده محسوب میشد و اموال صغار را اداره میکرد چنانچه زن نمیتوانست پسر خوانده شود زیرا او را صغیره میدانستند و همیشه در تحت قیمومت پدر خود بود پسر خوانده بایستی عاقل و دارای خانواده و متدین بدین زرتشتی بوده مرتکب گناهان کبیره نشده باشد اگر زنی پسر



خوانده میشد بایستی علاوه بر عقل و دیانت زرتشتی دارای محفت بوده همخواه  
 کسی یا پسر خوانده دیگری نکرده باشد (برای زن بیش از یک بار جائز نبود  
 پسر خوانده شود) پسر خوانده ها سه نوع بودند (۱) پسر خوانده های  
 موجود یعنی زن ممتاز یا بگانه دختر متوفی (۲) پسر خوانده های  
 معین یعنی آنهاییکه بتوسط متوفی قبل از فوتش معین شده بودند  
 (۳) پسر خوانده های مقرر - آنهاییکه توسط خانواده متوفی بعد از فوت او  
 از میان اقارب نزدیک او مقرر شده بودند زن ممتاز مکلف بود که بعد  
 از شوهر تکالیف خود را نسبت به میت بجا آورد - امور خانواده را  
 اداره کند - دختر ها را شوهر دهد - از خواهران و اقربای نزدیک متوفی  
 نگهداری نماید (در صورتیکه قیم نداشته باشد) زن ممتاز در مقابل این کار ها  
 حق داشت که قسمتی از مال متوفی را خرج نماید اگر دختر متوفی شوهری  
 داشت زن ممتاز بایستی تکالیف خود را با مشورت آن مرد انجام دهد -  
 راجع بمیراث اطلاعات زیادی بما رسیده همینقدر معلوم است که مؤبد  
 تر که را موافق وصیت نامه تقسیم میکرد و اگر متوفی دارائی نداشت از  
 باز ماندگان او نگهداری مینمود و مفتشینی معین میشدند که در امر ترکه و  
 میراث نظارت داشته نگذارند حق کسی باعمال شود هر مردی حق داشت که  
 سهمی از مال خود را برای دخترانیکه شوهر نکرده اند و نیز برای پادشاه زن  
 بگذارد مال مرد و زن جدا بود مگر اینکه زن و شوهر بموجب قرار  
 داد مخصوصی اموال خود را شراکتی کرده باشند بعد از چنین قراردادی  
 زن حق نداشت آن را بهم زند ولی مرد میتواند کسی نمیتوانست  
 وارث قانونی را از ارث محروم کند مگر باندازه که برای تأدیه دین متوفی یا  
 نگهداری پدربازن و اولاد و یا بک پیر مردی که کفالت او بعهده متوفی  
 بود لازم میشد راجع به میراث زن اطلاعات مبسوطی نرسیده ولی معلوم است  
 که زن از شوهرش وجهی و هدایائی دریافت میکرد و در موقع تولد اولاد

این پدر هدیه میداد و این هدیه در مورد پسر بیش از دختر بود ترتیبات مذکوره راجع به قبل از زمان انوشیروان است: این شاه از آنجا که بواسطه پیدایش مزدك و مذهب او اختلال زرکی در خانواده ها روی داده بود قانونی وضع کرد که ما حصل آن این بود: (۱) اموال باید بصاحبان آنها مسترد شود و اگر عین مال از میان رفته باید غرامت از او بپردازند (۲) زنهایی را که از شوهرانشان جدا کرده اند باید بشوهران آنها برگردانند (۳) اولاد مشکوک متعلق بخانواده هستند که در حین انتشار این قانون در آنجا اقامت دارند و از شخصیکه پدر فرض میشود ارث میبرند در صورتیکه او آنها را باولادی شناسد (۴) اگر مردی زن بی شوهری را به عنف تصاحب کرده باید وجهی ب او بپردازد پس از آن زن مختار است که در خانه او بماند یا بدیگری شوهر کند (۵) اطفال بی بانی و باعث در تحت قیمومت شاهنشاه میباشند و بخرج خزانه کفالت و تربیت میشوند نوشته اند که عده این نوع اطفال زیاد بود و انوشیروان از آنها نگاهداری کرد - دختران را شوهر داد و برای پسران زن گرفت پسر ها بعدها دارای مشاغل دولتی شدند و بدین ترتیب طبقه مخصوصی از نجباء تشکیل شد که بواسطه حق شناسی نسبت به انوشیروان خیلی با وفا بودند

## مبحث چهارم

مذاهب در دوره ساسانی

قسمت اولی - در مذهب زرتشتی (۱)

مقدمه - چنانکه در فوق گفته شد ساسانیان مذهب زرتشت

(۱) — کتبی که مورد استفاده در این موضوع بوده از این قرار است  
(1) — Darmesteter, J. *Le Zend-Avesta*.  
(2) — Jackson, A. V. W. *die Iranische Religion*. (Grunt. der Ir. Phil.)  
(3) — Henry, Victor. *Le Parsisme*. Paris 1905.

را در ایران رسمی نمودند تا آن زمان ایران مذهب رسمی نداشت و اقوام تابعه ایران هر يك در معتقدات مذهبی خود آزاد بودند تفاوتی که در این باب مابین هخامنشیها و اشکانیان بود در جای خود گفته شد و احتیاجی به تکرار آن نیست نتایجی که از رسمی شدن مذهب زرتشتی در ایران روی داد از تاریخ دوره ساسانی مشهود است و در جای خود نیز گفته خواهد شد چه موضوع این مبحث مذهبی است که در ایران رواج داشت یا از خارج باید آن قدیم سرایت میکرد بدون اینکه خواسته باشیم از اثرات آنها صحبت نماییم این مطلب نیز بدیهی است که در فصلی که سخن از اوضاع و تمدن دوره در میان است نمیتوان چنین عامل مهمی را مثل مذهب بسکوت گذرانید بخصوص اگر در نظر گیریم که اخلاق و مجازات ها و بسیاری از چیز های دیگر در ایران قدیم بطوریکه خواهیم دید نتیجه منطقی مذهب ایرانی های آن زمان بوده و بدون اطلاع بر مذهب آنان نمی توان ترتیبات و مؤسسات آنها را فهمید پس از این مقدمه مختصر بذکر مطلب می پردازیم

عقاید متبعین راجع به زمان پیدایش زرتشت — خاور شناسها و علمائیکه نسبت باین مذهب غور و تتبع کرده اند نتوانسته اند محققاً معلوم کنند که زرتشت در چه زمانی می زیسته و از اهل کدام قسمت ایران بوده و آوستا که کتاب مذهبی زرتشتیان است در چه تاریخ نوشته شده و زبان آن زبان کدام قوم یا مردم ایرانی بوده هرچه در این باب گفته یا نوشته اند حدس یا تصویری است که ممکن است بواقع امر که نمی دانیم نزدیک یا از آن دور باشد اشکال موضوع در این جا است که مورخین نامی یونانی مثل ( هرودوت ) و ( کرفون ) که خوب با امور ایران آشنا بوده و کتابهایی راجع بتاریخ ایران نوشته اند از زرتشت ذکری نکرده اند مثل اینکه اسم او را شنیده بودند راست است که بعضی از مورخین یونانی که

قدیمتر از دو مورخ مذکور بوده اند راجع به زرتشت ذکر کرده اند ولیکن نوشته های آنها بما رسیده بدینمعنی که اشخاص دیگر اسم آنها را در نوشته های خود میبرند و نقل قول میکنند مثلاً کسان توس<sup>(۱)</sup> ساردی قبل از هرودوت بود و لکن گفته او را دیورژن لا ارس<sup>(۲)</sup> که در قرن سوم میلادی میزیسته نقل میکند و نیز عقیده اِدکس<sup>(۳)</sup> شاگرد افلاطون را پلین<sup>(۴)</sup> که در قرن اول میلادی زندگانی داشته ذکر مییابد ارسطو اسم هرمزد و اهریمن را ذکر و آنها را با ارباب انواع یونانی مقایسه کرده بدون اینکه از زرتشت چیزی گفته باشد بدین لحاظ مابین محققین اختلاف بزرگی راجع به زمان پیدایش زرتشت و زمان آوستا و تاریخ آن موجود بود بعضی زمان زرتشت را در هزار و شصت یا دوهزار و بلکه در شش هزار سال قبل از میلاد قرار میدادند برخی بقدری پائین میآمدند که زرتشت را معاصر یکی از شاهان اولی هخامنشی یعنی کوروش بزرگ یا داریوش اول میدانستند نظر بتفاوتهای زیادی که مابین نظرهای مختلف علما و محققین راجع به این مسئله بود مباحثات و مشاجرات طولانی بین آنها بعمل آمد و این اختلاف نظر منتهی به صف آرائی پیروان طریقه هند و سانسکریتی به ریاست گمڈنیر و طرفداران طریقه روایات بومی به پیشقدمی دارمیس تیر کردید گمڈنیر در ۱۸۸۸ میلادی عقیده داشت که کشتاسب حامی زرتشت غیر از ویشکاسب پدر داریوش اول است و کائها (سرودها) اظهارات و کلمات خود زرتشت است و از اینجا استنتاج میکرد که زرتشت مابین هزار و هزار چهارصد

(۱) - Xanthus.

(۲) - Diogène Laërce.

(۳) - Eudoxe.

(۴) - Plin.

سال قبل از میلاد میزیسته دارمی یتر با این عقیده مخالف بود و عقیده داشت که موافق روایات بومی اوستا در زمان اسکندر از میان رفته بود و در زمان بلاش اول اشکانی و مخصوصاً در زمان اردشیر اول و شاپور اول جمع آوری و نوشته شد بنا بر این آوستائی که در دست است بعضی از قسمتهای آوستای ساسانی است گلدنر چند سال بعد از عقیده خود بر کشت و در ۱۸۹۶ اینطور عقیده خود را بیان کرد. کشتاسب حامی زرتشت همان وشتاسب پدر داریوش اول است و زندگانی زرتشت در ۵۶۰ قبل از میلاد یا مقارن آن بوده ولی در باب گائها با دارمی یتر موافق نیستم و آن را قدیمترین قسمت آوستای دایم در این مباحثه و صف آرائی هگن<sup>(۱)</sup> و وست<sup>(۲)</sup> دو زبان شناس معروف کمکهایی زیادی به روشن کردن مسئله نمودند و بالاخره جکسن<sup>(۳)</sup> که بواسطه تتبعات عمیقه در مذهب زرتشت متخصص است فصل بالنسبه قطعی زری آورد چنانکه امروزه عقیده که نسبتاً بیشتر طرفدار دارد و میتوان گفت ظن غالب بر آن است عقیده عالم مذکور است بنا بر این عقیده ولادت زرتشت در نیمه دوم قرن هفتم وفات او در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد بوده معلوم است که این عقیده مسئله را بطور قطع حل نمی کند ولیکن از تشدّد و اختلاف عقاید نسبت بسابق که هر عالمی عقیده مخصوصی داشت خیلی می کاهد موافق سنت زرتشتی زرتشت در قرن هفتم قبل از میلاد بدینا آمده و در کنار دریاچه اورمیه به اشاعه مذهب خود پرداخته و در اوایل نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد در گذشته است بعضی از کتب معروفه پهلوی<sup>(۴)</sup> زمان زندگانی زرتشت را با جزئی اختلافی همین طور معین کرده اند و از اینجا معلوم است

(۱) - Haug.

(۲) - West, E. W.

(۳) - Jackson, A. V. W.

(۴) -- مثل بُندیشَن و آرتا ویرافنامک و غیره



که محققین اروپائی مثل وست و جکسن و غیره پیروی از روایات بومی کرده اند اما راجع باینکه زبان آوستا چه زبانی است دارمس تتر بر این عقیده است که آوستا در زبان مد ها نوشته شده و اگر کتیبه هائی از شاهان مدی کشف شود این حدس تحقق خواهد یافت زبان مد ها خیلی نزدیک به زبان پارسی قدیم بوده زیرا هر دو از زبان آریائی یعنی زبانی که اقوام آریائی قبل از جدا شدن از همدیگر حرف میزدند و از آن هیچ آثاری نمانده مشتق اند ( در ذیل ذکری از زبان آوستائی خواهد شد ) پس از این مقدمه بذکر مذهب زرتشت پرداخته قبلاً این مطلب را تذکر میدهیم که موافق عقیده و سنت متخصص زبان بهلوی از اوستای قدیم فقط يك ربع آن امروزه در دست است و باقی از میان رفته اوستای امروز به پنج قسمت تقسیم میشود :

- ۱ ( یسنه که حاوی آداب مذهبی است و گائها جزو آن است
- ۲ ) ویس پُرْد که متمم یسنه و راجع به آداب عبادت است ( ۳ )
- و ندیداد که از آن چیزی مفقود نشده راجع بخلق عالم و حاوی قواعد تزکیه نفس و کفاره و غیره است ( ۴ ) یشت حاوی سرود هائی است راجع به آمش سپنتان و یَرَت ها ( ۵ ) خرده آوستا کتاب دعا است و در زمان شاپور دوم تألیف شده دارمس تتر بدین عقیده است که اوستای ساسانی دارای بدست و يك تُسكُ بوده ولی بعد از قرن نهم میلادی با سوم هجری قسمت هائی از آوستا از میان رفته توضیح آنکه چهار نِسك بکلی گم شده و از پانزده نِسك دیگر قسمت هائی مفقود گردیده ولی آن چه باقی مانده قسمت های عمده است و دو

نسک کاملاً موجود است بعقیده عالم مذکور قسمت هائی که باقی مانده تماماً از آوستائی است که ما بین قرن اول قبل از میلاد و قرن ششم میلادی نوشته شده است زیرا موافق روایات یومی آوستای سابق اگر هم بوده بعد از استیلای اسکندر سوخته یا از میان رفته ولی این عقیده طرفدار زیادی ندارد زیرا آن قسمت آوستا که گائها نام دارد بعقیده اکثر از محققین خیلی قدیم تراست

موافق آن چه دین کُرت نوشته آوستای زمان هخامنشی در موقعی که اسکندر مقدونی به قصر سلطنتی پارسا (نخت جمشید) آتش زد بسوخت و یونانی ها نسخه دیگر آن را که در کنج شاپیکان بود (معلوم نیست کجا بوده) گرفته قسمت های علمی آن را که راجع بطب و نجوم بود بزبان یونانی ترجمه کردند بعد چنانکه در جای خود ذکر شد بلاش اشکانی (ظن غالب این است که بلاش اول است) امر بجمع آوری آن کرد و در زمان اردشیر اول ساسانی تن سرنامی که هیربذان هیربذ بود آوستا را مرتب نمود پس از آن شاپور اول آن چه را که از آوستا راجع به علم طب و ستاره شناسی و فلسفه و جغرافیا برداشته بودند از یونان و هند و سایر جاها جمع کرده بآوستا افزود در زمان شاپور بزرگ این آوستا رسمیت یافته قانون مملکتی شناخته شد آوستائی که امروزه موجود است بنا برآن چه گفته شد ربع آوستای زمان ساسانیان است زندگانی زرتشت - راجع باینموضوع اخبار و روایات زرتشتی از این قرار است: زرتشت (۱) پسر پ اوژ شسپ و از مادری دونه نام بوده زندگانی او موافق اخبار مذکوره بر از کار های فوق العاده و حیرت

(۱) - معنی کله زرتشت را نتوانسته اند محققاً معلوم کنند ظن غالب این است که از (زَرَشْتَر) آمده و بمعنی شتر زرد است

انگیز بود بدینجهت سحر و غیب گویان آن زمان بر او شده در صدد  
 افلاطش بر آمدند ولیکن موفق نگشتند در سن بیست سالگی زرتشت از  
 مردم کناره گرفت و اوقات خود را بریاضت گذراند در سن سی  
 سالگی در کنار رود دائی تی یا باوامر شد که مردم را بخدا شناسی دعوت  
 کند ( بعضی از علماء تصور میکنند که رود مزبور ارس امروزه است )  
 وَهُوَ مَنَّهُ آهَشَ سَپَنْتَ (۱) اندیشه نیک او را در جلو بارگاه آهور مزرد  
 حاضر کرد و پس از آن زرتشت به تبلیغ و اشاعه معتقدات خود در  
 میان مردم توران ( خارج ایران ) و سکستان پرداخت ولیکن پیشرفتی  
 نیافت زیرا روحانیون آن زمان که در اوستاکاوی نامیده شده اند بر  
 او قیام کردند در این حال با امر اهور مزرد زرتشت مأمور شد بدربار  
 ویشناسپ شاه باختر برود و چنین کرد و بعد از دو سال زحمت شاه  
 مزبور بآئین او در آمد در این بهره مندی حمایت وزیر کشتاسب که جاماسب  
 نام داشت باو خیلی کمک کرد بعد جاماسب پُر و چیست دختر زرتشت را  
 گرفت و برادر زاده خود را که هُوی نام داشت زرتشت داد پس  
 از آنکه کشتاسب آئین زرتشت را پذیرفت این مذهب بسرعت در توران  
 و ابران و هند و آسیای صغیر منتشر شد زرتشت در اواخر عمر به جنگ  
 هائی برای اشاعه مذهب خود پرداخت و وقتی که با مردم هیون (۲) در  
 مقام مدافعه جنگ میکرد کشته شد سردار دشمنان آرج تَسپ (ارجاسب)

(۱) — املاء اسامی و اصطلاحات را بطوری که علماء فن ضبط کرده اند نوشته ایم  
 این تذکر را از آن جهت میدهیم که بعضی از نویسندگان با بعضی اختلافات نوشته  
 و مینویسند مثلاً امشاسپند و هومانو - و غیره مقصود انتقاد نیست بلکه میخواهیم که  
 ابرادی به نگارنده نشود

(۲) — اینها موافق اخبار زرتشتی تورانی بوده اند از این مطلب در ذیل ذکر خواهد شد



و قاتل زرتشت توری براترو و نخش نام داشتند چون بعضی اسامی که در اینجا ذکر شده در شاهنامه نیز دیده میشود ولیکن در جزو حکایات دیگری بی موقع نیست اضافه شود که در آوستا اسمی هم از یسر کشتاسب برده شده و او را سپنت دات<sup>(۱)</sup> نامیده اند و همین اسم در شاهنامه اسفندیار شده.

آئین زرتشت - زرتشت بطوریکه خودش در گائها میگوید مقصودش این بوده است که آئین مردمان آن زمان را پیاکی و صافی اولی برگرداند دین کرت که در فوق بدان اشاره شده این طور این بیان را تفسیر میکنند که چون در زمان زرتشت خرافات و سحر و جادوئی و متوسل شدن به ارواح بد و غیره زیاد شده بود او بر ضد این خرافات قیام کرد تا مذهب را پیاکی اولی برگرداند خلاصه این مذهب بطوریکه از کتب مذهبی زرتشتیان مستفاد میشود این است: عالم از دو اصل فانی است روشنائی و تاریکی این دو اصل با هم در منازعه هستند و فیروزمندی و شکست بنوبت نصیب هر دو میگردد از این دو عالم به دو قسمت تقسیم شده لشکر روشنائی با خوبی و لشکر تاریکی با بدی سر سلسله قسمت خوبی ها هرمزد آهورمزده<sup>(۲)</sup> و سالار لشکر بدی ها اهریمن آنگرمی نیو است<sup>(۳)</sup> بالاخره غلبه با لشکر خوبی خواهد بود بهرمزد شش وجود مجرد و لایزال کهک میکنند و موسوم اند به آمش سپنتان یعنی جاویدانهای

(۱) — Spentodāta یعنی داده مقدسات

(۲) — هرمز در اصل آهورمزده بوده (بیشتر متبعین این طور نوشته اند) آهور از آسورخداي آریانهای هند و ایرانی آمده (زمانیکه مذهب هر دو یکی بوده) قاعده بر این است که (س) سانسکرینی در زبانهای ایرانی بخصوص در پارسی قدیم مبدل به (ه) میشود

(۳) — آنگرمی نیو یعنی منش یا ضمیر تیره بعدها اهریمن شده

مقدس اینها در جلو تخت هرمز ایستاده مجری فرمان او هستند و هرمز بوسیله آنها عالم را اداره میکنند (۱) هر کدام از این ها حامی موجوداتی میباشد مثلاً بهمن حامی حیوانات با فائده - اردی بهشت حامی آتش - اسفندار مذ حامیه و ربه النوع زمین است و از سایرین نیز هر کدام يك وجودی را حمایت می کنند مثل فلزات و غیره بعد از ( امش سپنتان ) و پائین تر از آنها باز وجود های مجردی هستند که یَزَت نام دارند (۲) عدد اینها خیلی زیاد است ولیکن معروفترین آنها بعده سی میرسد و هر يك از روزهای ماه یکی از آنها اختصاص دارد ( یَزَت ) ها بدو طبقه تقسیم شده اند طبقه آسمانی و زمینی در رأس طبقه آسمانی هرمز واقع است و بهترین یَزَت های زمینی زرتشت است هر کدام از یَزَت ها باز چیزی را حمایت میکنند آفتاب و ماه و ستاره ها و آب و آتش و خاک و باد و معانی از قبیل راستی و درستی و توانائی و پیروزی و آرامش و آشتی و غیره هر کدام در تحت حمایت و سرپرستی یکی از یَزَت ها است یَزَت ها با اسم محمی موسوم اند مثلاً آتَر ( آذر ) که زاده هرمز است آتش را حمایت

(۱) — آَمش سپنتان ( یعنی جاویدان های مقدس ) از اینقرارند :

(۱) واهومنه - بهمن ( ضمیر نيك )

(۲) آتش و هیشت - اردی بهشت ( بهترین تقوا )

(۳) خَشَر و یَری - شهریور ( دولت یا حکومت خوب )

(۴) شِبَت آرم ای تی - اسفندارمذ ( ترك جوان سردهانه - گذشت بافتوت )

(۵) هَتور و نات - خرداد ( سلامتی - عافیت )

(۶) آمِر نات - آرمرداد ( جاویدان - غیر فانی )

بعضی بهمن را یندار نيك ترجمه کرده اند ولی چنین بنظر میآید که یندار این معنی را نمیدهد زیرا یندار بیشتر بمعنی گمان و تصور و خیال آمده و مقصود از بهمن همان است که فرانسوی ها *bonne pensée* ترجمه کرده اند و در این صورت ضمیر نيك بالنسبه باز بمقصود زرتیک تراست در پارسی شاید بتوان مینش نيك یا نها دنیک گفت

(۲) — یَزَت بعدها یَزَد و ایزد شد

می کند و از این جهت باین اسم موسوم است آب (آب) اسم بزّه  
 آبست و وات و آسمان و زمّ بزّت های باد و آسمان و زمین اند خورشید  
 را رهوژ بخش ات چشم هرمزی دانستند مهر - میثر حامی نور و راه  
 است و در دوره هخامنشی حامی قرار داد بود ناهید - اناهیتا نیز جز  
 بزّت ها است و از بزّتهای مذکور آتش و آب مورد تقدیس مخصوص  
 بودند پس از آنها باز وجود های مجردی می آیند که موسومند به فروشی  
 هر کدام از اینها حکم ملکی را دارند که حافظ انسانند قبل از تولد انسان  
 این ملکهها در آسمان اند و بعد از فوت انسان با روح او باز با آسمان میروند در مقابل  
 لشکر هرمز اهریمن نیز لشکری دارد و یاران او دیو (دائوا) نامیده میشوند  
 در رأس اینها اهریمن قرار گرفته و در مقابل امش سپنتان شش دیو یا عفريت  
 وجود دارند کار اهریمن و دیوها این است که نگذارند خوبی پیشرفت کند  
 تاریکی و بدی و دروغ و طغیان و تکبر آفریده اهریمن است و اگر اهریمن  
 نتواند از خوبی جلوگیری کند لا اقل سعی میکند که از نتایج آن بکاهد  
 هرمز زندگی را آفرید - اهریمن مرگ را سلطنت او سلطنت تاریکی است  
 يك تاریکی كه حد و حصر ندارد جهنم بر است از دیو و دروغ و  
 پ ای ریکا (تصور میکنند این لغت بمعنی پری باشد) و ازدها (آزی دهاك)  
 و ابوالهولهای دیگر که مخلوقات اهریمن اند يك قسمت اوستا که وندیداد  
 نام دارد مفصلاً شرح میدهد که چطور بادیوها باید مجادله کرد چنانکه  
 امش سپنتان و بزّت ها حامی مخلوقات خوب میباشد دیوها و ارواح بد  
 حامی چیز های بد هستند مثلاً دروغ و دروج، حامی چیز های دروغ است  
 و در مقابل و هو منه نهاد نيك اك منه نهاد بد است راجع بخلق عالم  
 اوستا اینطور بیان میکند

در ابتدا آهور مزدا عالم ارواح را آفرید و بر آن عالم بدون مائمی سه هزار سال سلطنت کرد پس از آن اهریمن از تاریکی بیرون آمده بعنف داخل عالم روشنائی شد و چشمان او از نور هرمزد خیره گشت هرمزد باو تکلیف صلح کرد و او قبول نمود هرمزد گفت پس جنگ کنیم و باهریمن نه هزار سال فرصت داد زیرا میدانست که غلبه با روشنائی خواهد بود پس از آن هرمزد مشغول آفریدن عالم مادی گردید و در شش دوره آن را آفرید انسان در دوره آخری بوجود آمد آفرینش عالم مادی سه هزار سال طول کشید و در تمام این مدت اهریمن بکلی فاقد قدرت شده بود پس از آن اهریمن از رخوت و سستی بیرون آمده مشغول آفریدن چیزهای بد در مقابل آفرینش خوب هرمزد گردید از این زمان منازعه ما بین هرمزد و اهریمن شروع شد و سه هزار سال طول کشید تا زرتشت بدنیا آمد تا نولد او لشکر اهریمن هست شد پیروز مندی هرمزد اتصالا در نژاد خواهد بود تا وقتی که اهریمن بعالم تیره کی و ظلمت خود بر گردد و آنوقت است که روشنائی سعادت آور تمام عالم را فرا خواهد گرفت در باب کیفیات خلقت گفته های این مذهب این است نخستین وجودی که هرمزد خلق کرد گاو نر بود اهریمن (آزی) یعنی احتیاج را بر او مستولی نمود و او از عین و کرسنگی و ناخوشی مرد از جسم او پنجاه و پنج نوع گندم و دوازده قسم گیاه بافایده و از تخمه او ۲۷۲ نوع حیوان بافایده بعمل آمد بعد هرمزد آدم اولی کیومرث (گیومرث) را آفرید (این کلمه بمعنی زنده فانی است) اهریمن باز احتیاج را بر او مسلط کرد و او هم مرد از تخمه او که در ثلث به تیریوسینها<sup>(۱)</sup> و يك ثلث برة النوع زمین اسفندار مژد رسیده

(۱) - ها - گماخوانده میشود - او یکی از یزت ها است

بود بعد از چهل سال مرد و زن اولی بوجود آمدند اسم آنها مَشّی و مَشّیان بود ( مَشّی یعنی فانی ) زرتشتیان عقیده دارند که روح فانی نیست و پس از مرگ در مدت سه روز باز لذائذ با محن ایام زندگی را دارد پس از آن باد اُرا میبرد و میرسد به پلِ موسوم به رَچین و تَ ا اینجا در محضر سه قاضی محاکمه میشود (۱) بدینمعنی که آنها اعمال خوب و بد او را در ترازو میکشند و رأی قضات معین میشود بعد روح باید از پل مزبور که از قله البرز نارود دانی تی یا امتداد دارد بگذرد اگر روح نیکوکار است پل برای او عریض و الاتنگ میشود در صورت آخری روح در دره ناریکی می افتد ناریکی آن بقدری غلیظ است که قابل لمس است روحی که خوب است از سه مرحله باید بگذرد تا وارد بهزین عالم گردد این سه مرحله مرحله منش نیک - گفتار نیک - کردار نیک است و آن عالم موسوم به اَن هَو و هِدشت (بهشت) می باشد روحی که بد است وارد سرای درد و محن میشود ما بین بهشت و دوزخ جد وسطی هست که آراهمش تکان مینامند یعنی سرای وزنهاي مساوی این سرا جای ارواحی است که اعمال خوب و بد آنها مساوی است و در آنجا باید منتظر قیامت باشند نزدیکی قیامت را شخصی که موسوم به سَأْشیان (۲) است خبر خواهد داد این شخص نجات دهنده عالم است و او ارواح را زنده کرده بمحاکمه آخری خواهد پرداخت بعد سیلی از فلز کداخته روی زمین را فرا خواهد گرفت و آنوقت است که جنگ هر مزد و اهریمن درگیرد و ظفر قطعی نصیب هر مزد شود برای رستگاری بعد از مَرک و برای اینکه هر کس بقدر قوه به هر مزد

(۱) — اسمی قضات سه گانه این است : میثر - سَرَأْش - رَأْشَنو  
(۲) — دارمس تر که آوستا را ترجمه کرده این کلمه را ( سَأْشِبَائْت ) نوشته



كَمْ كُنْد بَابِد سَه اصل را پیروی نماید منش نيك - گفتار نيك - كردار نيك (۱)

## قسمت دوم

در تشّت هائیکه در آئین زرتشت پیدا شد

### ۱- زروانیان و گیومرثیان

اگر چه در دوره ساسانی مذهب زرتشتی مذهب رسمی بود با وجود این فرقه هائی در میان پیروان زرتشت پیدا شد که معتقدات دیگری داشتند و تصرفاتی در مذهب مزبور کردند یکی از آنها عقیده داشت که هرمز و اهریمن هر دو مخلوق زروان آکرین<sup>(۲)</sup> یعنی وقت لایقناهی میباشند این فرقه به زروانیان موسوم بودند و شاید از آن جهت دارای چنین عقیده شدند که دوگانگی خلقت را مبدل به یگانگی (وحدت) نموده باشند فرقه دیگر که به گیومرثیان موسوم اند معتقد بودند که اهریمن از شك هرمز بوجود آمده موافق این عقیده اهریمن مخلوق هرمز است علاوه بر این ها دو فرقه دیگریز پیدا شدند که اهمیت تاریخی آنها بمراتب بیشتر و شرح آنها از اینقرار است

### ۲- مذهب مانی

تاچندی قبل راجع بمذهب مانی منابع مستقیمی با کتابهائیکه از زمان او با پیروان نزدیک او مانده باشد در دست نبود و هرچه در این باب گفته میشد از قول مورخین مسیحی و غیره بود حال بدین منوال گذشت تا آنکه چندی قبل کتابهای خطی بزبان ترکی و پهلوی راجع بمذهب مانی پیدا شد توضیح آنکه کور بزرگ کی که در وسط آسیا واقع و

(۱) - در زبان آوستا هوشت - هوشت - هوزشت

(۲) - Zarvâne akeren.

هائین ترکستان شرقی و چین حائل است در ازمنه سالقه چند شهر را که در کنار آن بود زیر ماسه خود پوشانید و مردم شهر های مذکور مجبور شدند که خانه های خود را رها کرده بجای های دیگر روند از اول قرن نوزدهم کاروانهاییکه از محلهای مذکور میگذاشتند گاهی به بعضی کاغذ ها که از زیر ماسه نمایان بود برخورد و این کاغذ ها را بیرون آورده برای بعضی کارها بکار میبردند چون روی این کاغذ ها چیز هایی نوشته شده بود در اواخر قرن نوزدهم دول اروپائی بحیال حفريات در این امکنه افتادند و از ۱۸۹۳ بعد هیئتهای علمی مأمور شدند که در محل تحقیقات و کاوش نمایند نتیجه این شد که در نزدیکی تورفان در روی شهریکه موسوم به کوشان است و به چینی کا اُچانک مینامند نوشته های خطی زیادی پیدا شد و خاورشناسهای اروپائی بخواندن خطوط مزبور پرداخته از میان آنها چند نوشته راجع بمذهب هانی بدست آوردند نتیجه مقایسه مضمون این نوشته ها با آنچه چینی ها و مورخین اسلامی و عیسوی نوشته اند این است که بطور اختصار ذکر میشود هانی بطوریکه خودش میگوید در دهی موسوم به (مردی نو) نزدیکی بابل بدیبا آمده و اسم پدر او بطوریکه صاحب کتاب الفهرست (۱) نوشته فوئوق بابک (۲) بوده هانی میگوید در سال ۲۱۵ میلادی دو دفعه باو الهام شد که برود مذهب حقیقی را در میان مردم منتشر کند و بنا بر این در سن ۴۵ سالگی در موقع جلوس شاپور اول به تخت مذهب خود را افشاء کرد باید این نکته را در نظر داشت که بابل بواسطه موقع جغرافیائی خود در میان سه قاره یعنی آسیا و اروپا و افریقا در عهد قدیم جائی بود که همه نوع مردم با مذاهب مختلفه از شرق و غرب در

(۱) — ابن الندیم الوراق

(۲) — متبعین چنین تصور میکنند که فوئوق معرب بابک است

آنجا جمع میشدند من جمله صابئین بودند پدر مانی جزو آنها بوده و  
پسر خود را موافق آداب مذهبی آنها تربیت کرده بود مخصوصاً او را از  
خوردن گوشت و استعمال مسکرات منع میکرد. است زیرا چنانکه میگفته  
باو توسط ملکی از طرف خدا این امر رسیده بود ولیکن مانی پس از  
آنکه به رشد رسید معتقد مذهبی شد که با مذهب صابئین موافقت کامل  
نداشت زیرا دوگانگی را تشدید کرد: او معتقد بود که بدی همیشه بوده  
و تا ابد خواهد بود و در عناصری مثل آتش و خاک و باد به دو ماهیت  
قائل بود ماهیت خوب و بد و راجع به انسان و سایر موجودات عقیده  
داشت که این دو ماهیت با هم مخلوط شده اند مخالف و تضاد تام و تمام  
را فقط در میان روشنائی و تاریکی میدانست بدینمعنی که هر دو با  
هم شدند و هیچکدام بدیگری منتهی یا منجر نخواهد شد غسل و تطهیر  
را که در نزد صابئین اهمیت داشت جائز میدانست ولیکن بآن اهمیت  
نمیداد یگانه چیزی که مانی بآن اهمیت میداد عرفان<sup>(۱)</sup> بود تورات را  
بکلی رد کرده فقط انجیل را قبول داشت و میگفت که او آخرین خواری  
عیسی است و حقائق را آشکار میکند مانی برای اشاعه مذهب خود کتابهایی  
نوشته که یکی از آنها چون برای شاپور اول نوشته شده بزبان پهلوی است<sup>(۲)</sup>  
و باقی به زبان سریانی و خطی نیز اختراع کرده که از خط آرامی اقتباس  
شده تصنیفات مانی مزین به نقاشیهای بوده و نقاشیهای مزبوره او را در تمام عالم  
مشهور نموده چنانکه از عهد قدیم تا زمان حال ایرانیها او را نقاش بزرگ  
میدانند و کتاب نقاشی او را آرژنگ یا آرتنگ نامیده اند<sup>(۳)</sup> مقصود  
از نقاشیها این بود که خوبی (روشنائی) و بدی (تاریکی) را بانواع و اقسام

(۱) - Gnosticisme.

(۲) - یکی از کتابهای او چنانکه ابو ریحان بیرونی مینویسد موسوم به شاپورگان  
بود بعضی شاپورگان نوشته اند ولی صحیح نیست

(۳) - اینطور مشهور است ولی معلوم نیست تا چه اندازه موافق حقیقت است



صورتها بنمایاند تا اشخاص با سواد بهتر درك کنند و کسان بی سواد از نقاشیهای او مذهب او را بفهمند مورخین عرب گویند در بادی امر شاپور اول به مانی گروید ولیکن بعد از ده سال بمذهب سابق خود (مزدیسنی) عود کرد پس از این واقعه مانی از ایران خارج شده بهند رفت و از آنجا به تركستان و چین سفر نمود و مدتی در تبت بسر برد جائیکه پیروان زیاد یافت تركستان بود از قرائن و نوشته هائیکه به زبان تركي آبنغوری نزدیکی نورفین پیدا شده چنین منظر میآید که از تركان آن زمان قسمتی مذهب بودائی و قسمت دیگر مذهب مانی را پیروی میکردند بعد از فوت شاپور اول و هرمز اول مانی بدعوت پیروانش بایران برگشت (۳۷۳ میلادی) و پس از دو سال در سلطنت بهرام اول روحانیون زرتشتی او را تعقیب و بفساد عقیده متهم نمودند و در نتیجه دولت او را گرفته در محبس انداخت و بعد زنده پوست او را کردند و سرش را بریده و پوستش را بر از گاه کرده در دو محل جُشدند ایور از چوب بلندی آویختند زرتیبی که مانی برای روحانیین مذهب خود داده شبیه زرتیب روحانیین مسیحی است از پیروان مانی آنهائیکه تارك دنیا بودند بر گزیدگان نامیده میشدند پست تر از همه سماعون یا شنوندگان بودند و ما بین برگزیدگان و سماعون درجانی قرار داده بود که یکی از آنها بدرجه صدیقین معروف است مذهب مانی بر اساس دوگانگی نهاده شده زیرا او معتقد بود که تمام عالم روی دو اصل قرار یافته خوبی و بدی یا روشنائی و تاریکی خدا صاحب اولی و عفریت صاحب دومی است مملکت هر دو بینهایت است اولی شمال و شرق و غرب را دارد دومی جنوب را عفریت خواست قسمت های روشن را تسخیر میکند پدر عظمت که خداست بمقام مقاومت بر آمد ولیکن باری پنج اُنْ که هنگام صلح آفریده بود در موقع جنگ کافی نبود از این جهة ما در زندگانی را آفرید و او

آدم اولی را بوجود آورد پنج اَنُّ مذکور عبارت است از هوش و عقل و وجدان و فکر و اراده آدم اولی در بادی امر از عفریت شکست خورد و از این شکست اختلالی پیدا شد خوبی و بدی با هم مخلوط شدند ولیکن این اختلاط به زودی زور عفریت را کم کرد پدر عظمت روشنائی را بكمك طلبید و او (بان) بزرگ را واد روح زنده را این آخری با آدم اولی که اسیر عفریت بود ارتباط یافته او را خلاصی داد خلقت عالم بعقیده مانی بدینمنوال بود در انسان هم دو گانگی هست زیرا او دارای روح خوب و روح بد است در مقابل عقل و وجدان و حسیات خوب عقل و وجدان و حسیات بد نیز هست روح خوب رحم و نهاد نیک و حوصله و حکمت را بوجود آورد روح بد کینه و غضب و شهوت و حماقت را ایجاد کرد برگزیدگان بایستی اخلاق ذیل را دارا باشند : نارك دنیا بوده گوشت حیوانات را نخورند و مسکرات استعمال نکنند و دور از زنها عمر خود را بسر برند و به حیات جان داری یا گیاهی سوء قصد نمایند از برای سماعون این سختیها نبود آنها بایستی فقط از بت پرستی و دروغگوئی و خست و قتل انسان و زنا و فساد عقیده احتراز نمایند برگزیدگان بآسمان خواهند رفت و سماعون که نصی از احکام و اجراء میدارند از جسمی مجسمی خواهند رفت تا آخر عالم در رسد بدکاران در دوزخ خواهند بود عالم بالاخره در دوزخ خواهد افتاد و عناصر آن سوخته خوبی و بدی باز بحالت اولیه خود عود خواهد کرد یعنی همیشه جدا از هم دیگر خواهند ماند چه سنی غیر قابل عبور آن دو را از یکدیگر جدا نموده چنانکه از مختصر مذکور در فوق بخوبی دیده میشود مذهب مانی ترکیبی بود بدینمعنی که معتقدانی از صابین و عیسویها و غیره اخذ کرده و با مذهب

زرتشت تلفیق و ترکیب نموده عرفان را نیز در آن داخل کرده بود  
 مذهب مانئی در ابتداء در بابل که مرکز عقاید و مذاهب مختلفه بود  
 اشاعه یافت بعد بشام و فلسطین و مملکت نبطیها (شمال غربی عربستان)  
 رفت زیرا مانئی کتابهای خود را بزبان آرامی مینوشت و در ممالک مذکوره  
 این زبان را میدانستند پس از آن این مذهب در مصر شیوع یافته در آنجا  
 پیروان زیاد پیدا کرد چه در آنجا هم مملکت عرفانی رواجی داشت  
 بعد از مصر بطرابلس و قرطاجنه سرایت نمود در این ممالک کتابهای  
 او بزبان لاتین ترجمه شد و پیروان زیادی گرد راهمین مذهب  
 مانئی جمع شدند مذهب مزبور تا قرن ششم میلادی در آنجا برقرار بود  
 این مذهب در اسپانیا نیز پیروان زیادی داشت چه زنهای لوزیتانیا  
 کتاب مانئی را که موسوم به کنج بود میخواندند و باو میگرویدند  
 در همان اوان این مذهب در گال (۱) (فرانسه امروزه) و در ایتالیا  
 منتشر شد چنانکه تا قرن ششم میلادی در روم عده کثیری دارای این  
 مذهب بودند در آسیا پیروان این مذهب در زمان خلفای بنی عباسی هنوز  
 باقی بودند مورخین اسلامی متعرض این مذهب شده و پیرو آن را  
 زندیق نامیده اند (۲) چنانکه بالاخره کشفیات تورفان نشان میدهد  
 از طرف شرق این مذهب تا ترکستان شرقی و چین رفته و در آن زمان  
 قسمتی از ترکها پیرو این مذهب شده اند باید در نظر داشت که چنانکه  
 مانئی در شرق و غرب پیروان زیادی یافت دشمنهای زیادی نیز داشت  
 زیرا مذهب ترکیبی او در نزد پیروان مذاهب بزرگ عالم حکم فساد  
 عقیده را داشته مخصوصاً روحانیون مسیحی با این مذهب در منازعه

(۱) - Goule.

(۲) - بعضی تصور میکنند که زندیق از سندیق سریانی و این کلمه از صدیق  
 آمده و صدیق چنانکه گفته شد یکی از درجات پیروان این مذهب بود

شدید بوده و کتابهایی بر ضد مانی نوشته اند که در اینجا ذکر آن خارج از موضوع است در خانه زائد نیست علاوه نمائیم که اگر چه مذهب مانی مذهبی نبود که قابل دوام باشد چنانکه باقی نماند و از میان رفت ولیکن چون مؤسس این مذهب ایرانی بود مذهب او در خارجه مشهور به مذهب ایرانی شد و نام ایران و ایرانی قدیم را در اطراف و اکناف عالم منتشر نمود

### ۳- مذهب مزدک

مَزْدَکْ پسر نامداد از اهل نیشابور بود و در زمان غباد پیدا شد بطوری که مورخین اسلامی مثل الشهرستانی و ابن الندیم الوراق بیان کرده اند مذهب او به مذهب مانی خیلی نزدیک است زیرا مزدک معتقد بود که روشنائی از تاریکی نکلی جداست اولی آزادانه و عاقلانه عمل میکنند دومی کور کورانه و جاهلانه اختلاط آن دو با یکدیگر اتفاقی است و جدائی نیز اتفاقی است و نیز مثل مانویها کشتن بهائم و خوت ربزی را منع کرد او عقیده داشت که عالم از سه عنصر ترکیب شده آب - آتش - خاک خوبی و بدی از ترکیب آنها است خوبی از قسمت خوب و بدی از قسمت بد عالم ارواح بعقیده مزدک مثل این عالم تشکیل شده است آقای اسمانها روی تختی مثل پادشاهی نشسته و چار قوه در جلو او ایستاده اند: شعور - عقل - حافظه - شادی این چهار قوه بدستکاری شش وزیر امور عالم را اداره میکنند (۱) این هفت وزیر در میان دوازده وجود روحی در حرکتند (۲) انسانی که چهار قوه و هفت وزیر و اختیارات ۱۲ گانه را در

(۱) — شش وزیر اینها بوده اند: سالار - پیشکار - باروان - کاردان - دستور کودک (معلوم نیست معنی باروان چیست)

(۲) — دوازده روح اینها بوده اند: خواننده - دهنده - ستاننده - برآنده - خورنده - دَوَنده - خیزنده - گشنده - زننده - گفنده - آینده - شنونده —  
باینده را هم شهرستانی علاوه کرده و در سایر کتب نیست

خود جمع کند بمرتبه خدائی میرسد و دیگر مسؤولیتی برای او نیست برای اضمحلال تناقض و کینه و جنگ که همه اینها از تار و پود است باید بمنشأ آنها پی برد منشأ آنها از عشق زن و مال است و برای بر انداختن بدیهای مذکور باید زن و مال در بین مردم مشترك باشند مزدك کتابی داشته که از میان رفته ولیکن مورخین اسلامی بودن آنرا ذکر کرده و نوشته اند که ابن مقفع آن را بعربی ترجمه کرد پیروان مزدك چهار فرقه شدند که بعضی در خوزستان و فارس و کردستان و برخی در یزد و ترکستان و جاهای دیگر سکنی داشتند چنانکه در زمان خلفای عباسی اسم این چهار فرقه برده شده معلوم است که چنین مذهبی در هر جامعه که پدید آید تا چه اندازه باعث اغتشاش و اختلال میگردد در ایران هم چنین شد و غباد که همراهی با مذهب مزبور نمود بمحبس افتاد و مجبور شد بترکستان فرار کرده با کمک خان هیاطله به تحت سلطنت عودت کند اگر چه غباد پس از آن به مقام ضدیت با مزدك و پیروان او بر آمده عدم زیادی از پیروان او را بدست خسرو ( انوشیروان بعد ) کشت ولیکن کاملاً بدفع آنان موفق نشد و ایران در کنار پرتگاه هولناکی واقع شده بود که ایران بانی به خسرو اول انوشیروان رسید و او چنانکه در جای خود گفته شد جامعه ایرانی را از انقلاب بیرون آورده امنیت را برقرار کرد مزدکیان با سامی مختلف (خرم دینان و غیره) تا حدود سنه ۳۰۰ هجری در ایران باقی بودند و با خلفای بنی عباس جنگها کردند تا آنکه مغلوب و بکلی بپراکنده و معدوم شدند شرح این وقایع خارج از موضوع این کتاب است

## قسمت سوم - مهر پرستی<sup>(۱)</sup>

چنانکه در فوق ذکر شد میثرا (مهر) یکی از ارباب انواع خیلی قدیم

(۱) - اگر از مهر پرستی باوجود اینکه قدیمتر از مذاهب دیگر ایران قدیم است در آخر این مبحث ذکر می شود بدین جهت است که پرستش آن در ایران منهدم مستقل نبوده بلکه در جزو مزده پرستی یا مذهب زرتشتی پرستشی هم برای مهر داشته اند



مردمان آریانی بود آوستا او را مایین هر مزد و اهریمن قرار داده یکی از بزرگترین یزتها و رب النوع روشنائی دانست پیروان زرتشت معتقد بودند که مهر از طرف خدا ماموریت دارد شر و بدی را دفع کند و او را رب النوع آفتاب و حاصل خیزی زمین میدانستند مهر در زمان اردشیر دوم حامی خانواده سلطنت شد و او را رب النوع قرارداد و فتح نیز دانستند بعد از اسکندر در آسیای صغیر دولتهای کوچکی مثل کاپادوکیه و پنت و غیره تشکیل شد و چون پادشاهان دول مذکوره نسب خود را بشاهان هخامنشی و اشکانی میرساندند مذهب مهرپرستی در آنجاها رواج یافت پس از آن این مذهب یونان رفت و مهر هلی یس<sup>(۱)</sup> نامیده شد چنانکه در بابل به شمش<sup>(۲)</sup> موسوم بود در زمان یومپه به روم سرایت کرد و مذهب طبقات پست مردم گردید ولیکن بعد مابین اهالی از هر طبقه منتشر شد و ترقی آن بجائی رسید که دیوگلیتین و سایر امپراطور های روم اعلان کردند که مهر حامی دولت روم است زیرا پیروان این مذهب حکومت امپراطورها را از طرف خدا میدانستند بعد مذهب مزبور به آلمان و فرانسه و انگلستان قدیم سرایت کرد چنانکه در پاریس آثاری از این مذهب یافته اند در قرن سوم میلادی عیسویت با این مذهب در جنگ شد اگرچه عیسویت به مهر پرستی در بعضی چیزها شباهت داشت ولیکن چون مهر پرستها زنهارا از آموختن اسرار این مذهب خارج کرده بودند و مذهب عیسوی بزنها اهمیت میداد ( زیرا غالباً توسط آنها منتشر میشد ) در سر این مسئله و بعضی مسائل دیگر منازعه مابین پیروان این دو مذهب در گرفت تا بالاخره در اواخر قرن چهارم میلادی عیسویت غلبه کرد

(۱) - Helios .

(۲) — رب النوع آفتاب بعقیده بابلی ها

یعنی مذهب سامی مذهب آریائی را از بین برد با وجود این تا حال آریائی از مهر پرستی در نزد عیسوی ها باقی مانده من جمله عید تولد حضرت عیسی است که قبل از عیسویت عید تولد مهر بوده و حالا آن را ن ال گویند اما راجع بمهر عقیده مهر پرست ها این بود که او از نخله سنگی پدید آمد و بعد برای رفاء بشر با بدنها در جنگ شد و بالاخره فاتح خواهد بود از کار های نامی او این حکایت را میکردند : روزی مهر بگاو مقدس هرمزد بر خورده او را کشت خون آن حیوان در زمین منتشر و باعث حیات و زندگی گردید از این جهت بود که صنعتگران معروف قدیم وقتی که میخواستند صورت مهر را بسازند او را اینطور مجسم میکردند که گاو زری را مطیع خود نموده و قداره در سینه او فرو برده و از خون گاو که فوران میکند ماری (علامت زندگی) فرجه می شود یکی از این حجارها که از شاهکار های صنعت بشمار میرود امروزه در وائیکان است (وائیکان مقر پاپها و در شهر روم واقع است)

## قسمت چهارم

### مذهب عیسوی و بودائی

در دوره ساسانی علاوه بر مذاهبی که در داخله ایران پدید آمده بود دو مذهب دیگر از خارجه بایران سرایت میکرد مذهب عیسوی از طرف مغرب و بودائی از طرف شرق و شمال

## ۱- مذهب عیسوی - شاهان ساسانی در ابتداء

نسبت بمذهب عیسوی که از ایدس<sup>۱</sup> بمحدود ایران منتشر میشد بی قید بوده خطری از بودن عیسویها در خاک ایران احساس نمیکردند چنانکه امپراطور روم قسطنطین

مراسله بشاپور بزرگ نوشت و از مهرمائی و ملاطفت او نسبت به مسیحیها تشکر و اظهار خوشنودی از ترقی کلیسای مسیحی در ایران نمود ولیکن وقتیکه این شاه استرداد ولایاتی را که ایران در زمان یُرسس روم واگذار کرده بود از دولت روم خواست و جنگ شروع شد سیاست ایران نسبت به عیسویها تغییر کرد چون دولت ایران آنها را دوستان باطنی روم میدانست بدادن مالیات سرافه سنگینی (ضعف آنچه که ایرانیهها میدادند) مجبور نمود و ظاهراً باین عنوان متمسک شد که عیسویها از خدمات نظامی معافند پس از آن دولت آنها را مجبور نمود که از مذهب خود برگردند عیسویها مقاومت کردند و دولت بر شدت و سختی خود افزوده امر به خراب کردن کلیساها داد کار بدینمنوال بود تا یزدگرد اول به تخت نشست این شاه نسبت به مسیحیها سخت نبود چه کلیه مایل بود که امور را بصلح و سلم حل و تصفیه کند و بهمین جهت که نسبت به عیسویها بمسامت رفتار میکرد نزد روحانیین زرتشتی به گناهکار معروف شد این اغماض باعث شد که کلیساهای عیسوی در اکثر شهرهای ایران حتی در طرف شرق آن مثل مرو و غیره برقرار گردید و مردم و حق خانواده های بزرگ بدین عیسوی درآمدند نجری کشیشهای مسیحی بدرجه رسید که در یکی از شهرهای خوزستان آتشکده را در نزدیکی کلیسائی خراب کردند و مؤبد شکایت آنرا نزد یزدگرد برد و او حکم کرد تا آتشکده را از نو بسازند ولی کشیش عیسوی اطاعت نکرد و محکوم به اعدام گردید پس از آن سختیهای سابق نسبت به مسیحیها باز شروع شد و تا فوت یزدگرد که به زودی در گذشت حال بدینمنوال بود در زمان بهرام گور و یزدگرد دوم همان سختیها دوام داشت و شرایط عهدنامه که دولت روم با بهرام راجع بآزادی مذهب عیسوی بسته بود اجرا نشد



در زمان انوشیروان بعد از آنکه جنگهای او با روم شروع شد ایرانیان در شامات (مخصوص بعد از گرفتن انطاکیه) نسبت به عیسویها خیلی سختی کردند و خلیفه بزرگ آنها (هارابا) نام را تبعید نمودند ولیکن وقتی که انوشیروان با روم عهدنامه صلح پنجاه ساله را منعقد نمود یکی از مواد عهدنامه این بود که عیسویها آزادی مذهب خواهند داشت بشرط اینکه به تبلیغ نپردازند (۱) خسرو پرویز که در ابتداء نسبت به رومیها فاتح بود درباره عیسویها سختی نمیکرد ولیکن بعد از فتوحات هرقل نسبت بآنها سیاست بسیار سختی اتخاذ کرد بطوریکه فوت او را عیسویها نجات خود دانستند در سلطنت شیرویه آزادی کامل به عیسویها داده شد تشکیلات روحانین عیسوی در ایران مثل تشکیلات آنها در روم بود رئیس روحانین عیسویهای ایران که موسوم به کاتولی کس (جاثلیق کتب مسامین) بود و از ۴۲۴ میلادی عنوان پاتریارشی (۲) را داشت در تیسفون می نشست و ولایات ایران مثل فارس و جزائر خلیج فارس و جلگه دجله و مرو و باختر و غیره به پنج حوزه یا میتروپولی تقسیم شده بودند

## ۲- مذهب بودائی - از تحقیقاتیکه اخیراً در

افغانستان هیئت فرانسوی در تحت ریاست موسیو فوشه بعمل آورده معلوم شده است که آثار مذهب بودائی در آنجا زیاد است (اگرچه نتیجه مهمی هنوز از هیئت مزبوره دیده نشده است) از تحقیقات دیگران نیز این مسئله معلوم است که نوبهار بلخ را که بعضی از مورخین عرب آتشکده پارس میدانستند

- (۱) - عقیده که به انوشیروان راجع به مذهب عیسوی نسبت میدهند این است که گویند گفته است: «چه بای دارید از مذهبی که بانی آن گفته اکثر یک طرف صورت شما سیلی بزنند طرف دیگر را پیش آورده بعضی از نویسندگان اروپائی گمان میکنند که انوشیروان باطناً عیسوی بوده ولیکن مدرک کافی در دست نیست
- (۲) - پاتریارشی نخستین مقام روحانی در نزد عیسویها بود

دیر بودائی بوده زیرا نوبهار مفرس نووهارا است که معنی دیر نو است و خانواده برامکه که در خلافت هارون الرشید مقامات عالیه را دارا بودند اسم خود را از لقب پیرمکه گرفته اند بودائیهها این لقب را به رئیس دیر بودائی میدادند نوشته های چینی تأیید میکند که اینطور دیرها در راهی که زوار چینی از ممالک غربی چین به هند طی میکردند وجود داشته و نوشته یکی از سیاحین چینی که در اواخر دوره ساسانی به بلخ رفته و نوبهار را دیده در دست است (۱) و بالاخره قدمای مورخین عرب نوبهار را بیت الاصنام نامیده اند

## قسمت پنجم

### معتقدات آریانه‌های ایرانی از نظر تاریخ

در خانمه این مبحث از نظر تاریخ نمی توان این مطلب را نا گفته گذاشت و گذشت : محققین و متبعین بعد از غور در معتقدات مذهبی آریانه‌های ایرانی باین نتیجه رسیده اند که مردمان مذکور در اعصار قبل از تاریخ ارباب انواعی را می پرستیدند و اگر هر مزد پرستی هم در معتقدات آنها داخل بوده در هر حال به مرتبه اعتقاد بیک خدا نرسیده بود ولی در قرون بعد مخصوصاً در اعصار تاریخی مشاهده میشود که مذهب زرتشت بوحدت منجر و منتهی شده زیرا تمام آئین سپستان و یزت ها آفریده هر مزد و از طرف دیگر اهریمن بالاخره مغلوب و تاریکی بر طرف خواهد شد بعلاوه چنانکه دیدیم تیره در این مذهب پدید آمد که اهریمن را هم آفریده هر مزد میدانست (گیو مرثیان) بنا بر این مسئله پیش میآید که آیا این سیر تکاملی و زرقی در معتقدات مذهبی آریانه‌های ایرانی از خود

(۱) - تاریخ برامکه تألیف ژوای فرانسوی (L. Bouvat. Les Barmécides. Paris 1921)

آریانیها یا از نفوذ و تأثیرات مذاهب خارجه بوده راجع به مذاهب خارجه  
اولاً باید در نظر داشت که در عهد قدیم تمام مردمان آسیای غربی و  
افریقای شمالی باستثنای مردم بنی اسرائیل مشرك و بت پرست بودند  
زیرا چنانکه از تاریخ معلوم است سوری ها - اکدیاها - کلدانی ها -  
آسوریها - فنیقیها - مصری ها و غیره بارباب انواعی قائل بودند و مجسمه  
آنها را می پرستیدند و شهرها یا محل هائی را برای اقامت آنها  
معین کرده بودند پس ممکن نبود که این مذاهب تأثیری در ترقی  
مذهب آریانیها داشته باشد یونانی ها و رومی ها هم نمی توانستند تأثیری  
بنمایند زیرا آنها هم با صرف نظر از بعضی حکماء و دانشمندان  
خود مشرك بودند و حق وقتی که اسکندر بایران آمد یونانی ها و  
مقدونی ها به برتری معتقدات مذهبی ایرانیان قدیم بالنظر احترام مینگریستند  
بنا بر این یگانه مذهبی که ممکن بود نفوذی بمذهب آریانیهای ایرانی در  
ترقی آن داشته باشد مذهب بنی اسرائیل است که بر وحدت  
صرف بنا شده است حالا باید دید که این امکان صرف بمرحله وقوع  
رسیده یا نه یعنی ترقی معتقدات آریانیهای ایرانی در تحت تأثیر مذهب  
بنی اسرائیل شده یا جهات دیگری داشته آنچه از مطالعه کتب محققین برمی آید  
اجمالاً این است که مذهب موسوی تأثیری نداشته و ترقی معتقدات مزبور از  
خود آریانیها است بدلیل اینکه اولاً آریانیهای هندی که مدتها با آریانیهای  
ایرانی دارای يك مذهب بوده و بعد جدا شده معتقدات دیگری پرورانده اند  
نیز همات سیر تکاملی آریانیهای ایرانی را مستقلا پیموده و در معنی  
بوحدت رسیده اند چه ارباب انواع برهن ها که بیش از هزار است  
یکی تابع دیگری است و بالاخره بيك خدای قادر منتهی و در او معدوم  
می شوند و اگر فرض کنیم که آریانیهای ایرانی در دوره هخامنشی ها  
با مردم بنی اسرائیل روابطی داشته اند درباره هندی ها هیچ نمیتوان

چنین تصویری کرد ثانیاً به ثبوت رسیده که اگر مذهبی بخواهد معتقداتی از مذهب دیگری اقتباس کند در ابتدا و قبل از هرچیز آداب و مراسم آن مذهب را یعنی چیزهائی را که می بینند و می شنود اقتباس کرده بعد بمروور به چیزهای معنوی می رسد و هیچ دیده نمیشود که در مذهب آریانه‌های ایرانی آداب و مراسمی از مذهب بنی اسرائیل داخل شده باشد زیرا آداب عبادت آنها آریانی است از آن چه گفته شد اکثر محققین باین نتیجه می رسند که سیر تکاملی و ترقی هر دو مذهب آریایی یعنی مذهب آریانه‌های ایرانی و هندی مستقلاً بعمل آمده و اگر هم بعد از استیلای اسکندر بایران یعنی از قرن سوم قبل از میلاد عقایدی از مذاهب یا فلسفه خارجه بایران وارد شده در این مسئله تأثیری نداشته زیرا در این عهد مذهب آریانه‌های ایرانی بدرجهٔ بالا تر رسیده و شکل ثابتی یافته بود عقاید مذکور می توانسته فقط فرقه‌های مذهبی در ایران تولید کند چنانکه کرد نه آنکه تأثیر قهقرائی در مذهب آریانه‌های ایرانی داشته باشد پس از این مسئله مسئله دیگری پیش می آید که بمراتب غامض تر است: شباهت مذهب زرتشتی و موسوی از حیث اعتقاد بجاویدان بودن روح و به رستاخیز از کجا است؟ در این جا محققین بیک نتیجه قطعی رسیده اند و عقایدی دارند که اگر وارد این مبحث شویم از موضوع اصلی که تاریخ است دور خواهیم افتاد چه مقصود ما تحقیق در مذاهب مختلفه نیست و اگر از مذاهب ایرانیهای قدیم ذکری شد از این نظر است که نمی توان از تمدن ملتی صحبت کرد و چنین عامل مهمی را بسکوت گذراند

خاتمه در خاتمه این مبحث بی مناسبت نیست که کلمه چند راجع به جهة پدید آمدن آنها مذاهب در ایران و نفوذ یافتن مذاهب خارجه به این مملکت گفته شود جهات این اوضاع بطوری که بنظر می رسد از

این قرار است: اولاً موقع جغرافیائی ایران در سر چهار راه عالم قدیم و اسطلاك مذاهب شرقی و غربی در ایران بخصوص که بابل با اهالی آن که از پیروان مذاهب مختلفه بودند جزو ممالك ایران و در نزدیکی پای تخت بود ثانیاً مذهب زرتشت که باتفاق آرای متبعین نسبت به مذاهب ملل قدیمه یعنی مذهب بابلی ها و آسوریها و فنیقیها و مصری ها و یونانیها و رومی ها برتری داشت در قرون بعد بواسطه مغها مبدل به يك سلسله معتقداتی شد که اسباب نارضامندی بعضی از طبقات مردم خصوصاً شهرنشین ها و اهل حرف و صنایع را فراهم می کرد مثلاً چون آتش را مقدس میدانستند سرخ کردن آهن در آتش و ناقتن مس و امثال این نوع کارها نکوهیده بود و پدیز بواسطه مقدس بودن آب مسافرت دریائی پسندیده نبود این جمود مغها و فشاری که از تعصب فوق العاده آنها در ممالك تابعه ایران مثل ارمنستان و ایبری و غیره باهالی وارد آمد گذشته از آنکه از حیث سیاست زحماتی برای دولت ساسانی فراهم نموده این ممالك را بطرف رومی ها برد باعث پیشرفت مذاهب دیگر گردید

## مبحث پنجم

اخلاق - مجازات ها

(۱) اخلاق - خلقت در نظر آریانه های ایرانی میدان جنگی است

- جنگ خوبی بادی یا روشنائی یا تاریکی - و انسان یکی از جنگیهای این میدان است آدم پرهیزکار بعقیده آنان کسی است که بهتر و بدتر بتواند به آفرینش خوب کمک کند و با آفرینش بد خصومت ورزد کارهاییکه کمک کردن بخوبی است این ها است: (۱) ساختن خانه - (۲) احیا کردن زمین (۳) نخم افشانی بسیار (۴) کندن کاریز (۵) نشانیدن درختهای منمر



۶) نگاهداشتن و تربیت حیوانات اهلی بزرگ و كوچك اینکارها را هرمن دوست دارد ولی آبا كافی است که فاعل چنین کارهایی رستگار شود؟ نه - برای رستگاری مزده پرست باید ژدیگان خود را دوست بدارد و قلباً دوست هرمن و دشمن اهریمن باشد از کجا معلوم میشود که مزده پرست این صفات را داراست؟ ازمنش نیک - گفتار نیک کردار نیک و از تشویق منش نیک - گفتار نیک - کردار نیک حد هرمن و قربانی که برای او میشود وقتی مقبول است که این سه صفت در مزده پرست باشد و الا نتیجه ندارد از خصایص اخلاق ایرانیهای قدیم که باعث حیرت مردمان قرون بعد گردید یکی این است که ارزش اعمال به نیت نیست (۱) در صورتیکه امروزه برای ما مسلم است که الاعمال بالنیات ولیکن این عقیده ایرانیهای قدیم نتیجه منطقی معتقدات مذهبی آنان بود زیرا کار بد در نظر آنها كك کردن باهریمن است و وقتی كه واقع شد چه سهوی و چه عمدی قوت اهریمن را زیاد کرده فاعل آن را تنزل میدهد بنا براین فاعل کار بد برای جبران آن در هر حال مکلف بود که کفاره بدهد یعنی در مقابل کار بد کار خوبی کند تا کمکی هم بهرمن کرده باشد حتی در بعضی موارد نادر هیچ کفاره قادر نبود کار بد را جبران کند هر ایرانی قدیم در زندگانی خود مانند ناجری دفتر محاسبه باز میکرد که در يك طرف آن دارائی یعنی کارهای خوب او و در طرف دیگر قروض یعنی کارهای بد او نوشته می شد بعد از مرگ و محاکمه اگر کارهای خوب برتری داشت رستگار و الا از دوستان اهریمن بود در صورت وزن های مساوی به برزخ میرفت چیز دیگری که باعث حیرت مسلمانان شد وقتی که آنها بایران آمدند منع روزه داشتن بود ابوریحان بیرونی نوشته که کفاره روزه بودن برای پارس

(۱) - Victor Henry. Le Parsisme. Paris. 1905 نویسنده مذکور استاد زبان سانسکریتی و مقایسه نحو و صرف زبانهای هند و اروپائی در دارالعلوم پاریس است

زرتشتی این است که چند نفر گرسنه را سیر ~~کند~~ این عقیده باز از معتقدات مذهبی آنان ناشی شده بود زیرا بعقیده آنان روزی از قوت انسان می کاست و او کم تر می توانست بهرمنز و آفرینش خوب کمک کند نتیجه دیگر معتقدات آریانه‌های ایرانی نظر بدی بود که نسبت براهبین و نارکین دنیا داشتند چه این نوع اشخاص بنظر آنها در حکم کسانی بودند که از میدان جنگ خود را کنار گرفته باشند

از مختصر مذکور بخوبی مشاهده میشود که اخلاق آریانه‌های ایرانی نتیجه منطقی معتقدات آنها و مبني بر فایده انسان بوده با وجود این بطوریکه تاریخ نشان می دهد و تتبعات محققین جدید ثابت می نماید این اخلاق که بر اصل منش نیک - گفتار نیک - کردار نیک - بنا شده بود در عالم قدیم تازه گی داشت و وقتی که آریانه‌های ایرانی بآسیای غربی آمده دولتهای بزرگی تشکیل نمودند يك نوع انقلاب اخلاقی را در شرق نزدیک باعث شدند چه اخلاق آنان برتری داشت بر اخلاق تمام مللی که قبل از آنها در آسیای غربی یا شرق نزدیک حکومت کرده بودند مثل سومریها - کلدانیها - آسوریها - فنیقیها و مصری ها این است که محققین روی کار آمدن آریانه‌های ایرانی را بسان واقعه مهمی تلقی کرده اند و ایران قدیم را در تاریخ نشو و نماي تمدن بشر عاملی می دانند که دارای اهمیت واقعی بوده یکی از نویسندگان عصر حاضر میگوید « هر چه باشد لشکرهای ایران مبلغین انقلاب اخلاقی بوده اند » (۱) چون پائین تر صحبتی در این باب خواهد بود شرح این مطلب را بموقع و جای خود حواله میکنیم

## (۲) مجازات - اگر بعد از مذهب و اخلاق در باب مجازات ها

مذاکره میشود از این جهة است که ما بین این سه مطلب ارتباطی هست همان (۱) - *Henri Berr* در مقدمه کتابی که موسوم به «ایران قدیم» و تألیف کلان هوواریست

طوری که اخلاق آریانه‌های ایرانی نتیجه منطقی مذهب آنها بود مابین مجازات‌ها و اخلاقی که از مذهب ناشی شده بود نیز يك رابطه منطقی وجود داشت: موافق معتقدات ایرانی‌های قدیم مجازات‌های دنیوی بر این اساس گذارده شده بود: (۱) توبه (۲) تزکیه (۳) جزاها توبه که عبارت از پشیمانی باطنی مقصر بود جلوگیری از دادن مجازات‌های عرفی یا دنیوی نمی نمود اهمیت آن فقط از این حیث بود که روح مقصر را موافق معتقدات مذهبی يك میکرد یعنی از مجازات اخروی مانع میشد شخصی که توبه میکرد بایستی نه فقط از کارهای بد احتراز جوید بلکه در مقابل کار بدی که کرده بود يك عده کارهای خوبی هم بکند. تزکیه این بود که بواسطه آداب مذهبی ارواح بد را از او دور میکردند اما راجع به جزاها بدو باید گفت که بعضی از تقصیرات و گناه‌ها قابل عفو نبود بدین معنی که در این دنیا مستوجب قتل و در آخرت باعث عذاب میشد مثل خوردن لاش و عمل شنیع برخلاف طبیعت و راهزنی این نوع مقصرین را هر کس می توانست هر جا بیابد بکشد بشرط اینکه در حین ارتکاب یافته باشد موارد اعدام خیلی کم بود غیر از سه مورد مذکور در چند مورد هم حکم اعدام میدادند مثل انداختن مرده در آب - مرده را تنها حمل کردن و غیره (۱) در سایر موارد جزا عبارت بود از تنبیه بدنی یا جزای نقدی تنبیه بدنی با شلاق یا زک می بعمل می آمد و واحد مقیاس آن را که دوست ضربت بود (تَنافُوهر) مینامیدند تَنافوهر را ممکن بود به جزای نقدی تبدیل کنند بدین ترتیب که يك تَنافوهر مبدل به هزار و دوست درهم میشد و از این قرار هر ضربتی به شش درهم که بیول امروزه تقریباً يك تومان میشود تبدیل می یافت (۲)



معلوم است که عدد ضربت ها نسبت به تقصیر تغییر میکرد (۱) بعد از ذکر مختصر مذکور لازم است بدانیم که مجازات از نظر ایرانی های قدیم روی چه اساس با اصلي گذارده شده بود: آیا مقصود حفظ جامعه از وقوع نظایر تقصیری بوده یا تهذیب اخلاق مقصر و یا بالاخره ترضیه خاطر مجنی علیه یا اولیای او؟ هیچکدام - باین معنی که شاید بالنتیجه تمام این مقاصد یا بعضی از آنها بعمل می آمد ولیکن نظر برعایت این اصول نبوده بلکه این جا هم اساس دادن مجازات و تعیین مقدار آن بر معتقدات مذهبی است زیرا موافق مذهب آنها این عالم مخلوط از خوبی و بدی است بنا براین باید کوشید که بدی برخوبی نچربد از این جهت هر کار خوب یا بد ارزشی دارد و تعرفه آن معین است و نیز از مختصر مذکور معلوم است که مجازات در نظر آریانهای ایرانی در حکم کفاره بوده از اطلاعات مذکوره که مبنی بر استنباطات از آوستا است من جمله این نتیجه حاصل می شود که آریانهای ایرانی ملتی بودند آرام - طالب امنیت - معتقد بدنیای دیگر و جزای اخروی بعضی از مجازات ها می رساند که از دوره زندگانی صحراگردی و چوپانی آنها مانده (مثلاً مجازات بد رفتاری با سنگ و

|           |                                |
|-----------|--------------------------------|
| ۵ ترک مسی | (۱) - مثلاً تهدید کسی با اسلحه |
| « « ۱۰    | در صورت تکرار                  |
| « « ۱۵    | ضرب و شتم                      |
| « « ۵۰    | زخم زدن                        |
| « « ۲۰    | شکستن استخوان                  |
| « « ۹۰    | قتل سهوی                       |
| « « ۲۰۰   | در صورت تکرار                  |

راجع به نقض قول یا قرار داد

|             |                   |
|-------------|-------------------|
| ۲۰۰ ترک مسی | نقض قول شفاهی     |
| « « ۶۰۰     | نقض قرار داد کتبی |

قابل توجه است که مجازات حیوانات اهلی زیاد بوده مثلاً گرسنه نگاهداشتن سگ از پنجاه الی ۶۰۰ و کشتن سگ از پانصد الی هفتصد ترک مسی مجازات داشته

(حیوانات اهلی و غیره)

لیز قابل توجه است که ناقص کردن مقصر مثل بریدن گوش و بینی و امثال آن در جزو جزا های آوستائی ذکر نشده و بنا بر این باید گفت که این نوع مجازات ها عرفی بوده با شاهان هخامنشی آن را از بابل و آسور اقتباس کرده اند راجع به مجازات ها در دوره هخامنشی و ساسانی در فوق شطری گفته شد و احتیاجی به تکرار آن نیست فقط این نکته را تذکر می دهیم که انوشیروان تغییراتی در مجازات ها داد توضیح آنکه : اولاً از سختی مجازات ارتداد تا اندازه کاست بخصوص اگر کسی مذهب موسوی یا عیسوی را اختیار میکرد ثانیاً راجع به جنایاتی که مجازات آن ناقص کردن مقصر بود بحکم این شاه در دفعه اولی ناقص کردن ممنوع شد یعنی به گرفتن جزای نقدی اکتفا میکردند و در صورت تکرار فقط گوش یا بینی را میبردند

## مبحث ششم

معارف - زبان - کتب پهلوی - ادبیات - خط - تاریخ

### ۱- معارف و فنون - معارف از مختصات طبقه

روحانیین بود یعنی آنها بایستی عالم و با معرفت باشند با وجود این اشراف زاده ها نیز در نزد روحانیین درس میخواندند و چیزهاییکه تحصیل میکردند عبارت بود از خواندن و نوشتن و حساب کردن علاوه بر اینها بازی شمشیر - کو - و چوگان از زمان قدیم و بازی شطرنج هم از زمان انوشیروان رواج داشت معلوم است که اسب سواری و تیر اندازی را از طفولیت فرا می گرفتند ورزش و بازی را برای روحانیین مذموم می دانستند اهالی شهر نشین و اولاد تجار و کسبه نیز در نزد متعلم ها درس میخواندند و

معلوماتی که تحصیل میکردند منحصر به خواندن و نوشتن و حساب کردن بود اما اینکه مردم دهات و بلوکات درس میخواندند یا نه درست معلوم نیست ظن غالب این است که آنها هم در نزد معها نمیتوانستند درس بخوانند

## ۲- زبان - کتب پهلوی

زبان این دوره پهلوی است که در فوق ذکری از آن شده از قرائن چنین بنظر می آید که این زبان از اواخر دوره هخامنشی متداول شد در هر حال در زمان اشکانیان و ساسانیان باین زبان تکلم می کردند و بعد از انقراض ساسانیان باز مدتی در ایران و مخصوصاً در طبرستان باین زبان حرف می زدند سکه های ساسانی باین زبان است و حتی بعد از استیلای عرب خطوط سکه ها باین زبان بود تا اینکه در زمان عبدالملک مروان بعربی تبدیل یافت کتیبه های ساسانی خصوصاً قدیم ترین آنها که از اردشیر اول و شاپور اول است در این زبان نوشته شده قدیم ترین کتابی که در زبان پهلوی روی اوراقی شده و بدست آمده نوشته ایست که در فیثوم واقع در مصر یافته اند و روی پاپیروس ( کاغذ حصیری قدیم ) نوشته شده و است - متخصص فرن عقیده دارد که این نوشته متعلق بقرن دوم هجری یا هشتم میلادی است و نیز يك لوحه مسی در یکی از کلیساهای سریانی در جنوب هند یافته اند این لوحه حاوی ده امضا از زرتشتیان است که در امری شهادت داده اند و آن را عالم مذکور متعلق بقرن نهم میلادی می داند علاوه بر نوشته های مذکور چهار کتیبه نیز در محل معروف به سالیست در نزدیکی ممبئی پیدا شده که یک نفر زرتشتی بزبان پهلوی نوشته و متعلق به پانصد هجری ( ۱۰۰۹ میلادی ) است و معلوم می دارد که در آن زمان این زبان هنوز معمول زرتشتیها بوده کتاب های دوره ساسانی باین زبان نوشته می شد ولیکن کتابی که از دوره ساسانیان بمانده باشد خیلی کم است و است

کتاب پهلوی را که امروزه در دست است به استثنای آوستا متعلق بقرون بعد از دوره ساسانی می داند کتب مزبور را عالم مذکور که متخصص زبان پهلوی است به سه قسمت تقسیم می کند : - ترجمه ها و تفسیر آوستا (۱) - کتبی که راجع بمسائل یا امور مذهبی و مشتمل بر ۸۲ کتاب یا رساله است (۲) - کتب غیر مذهبی (۳) غیر از اینها کتبی بوده که در قرون اولیه دوره اسلامی وجود داشته و بعدتر ترجمه شده بود ولیکن امروزه از اصل یا ترجمه چیزی در دست نیست از مختصری که گفته شد این نتیجه حاصل میشود که زبان پهلوی از آواخر قرن چهارم قبل از میلاد در

(۱) - این قسمت را وست دارای ۱۴۱ هزار کلمه میداند  
(۲) - معروف ترین کتب مذهبی از این قرار است : (۱) دین گرت (کار دین) در قرن سوم (نهم میلادی) تدوین شده و حاوی تاریخ و ادبیات و سنن زرتشتی است (ب) بُندهشن (اساس دهنده) متعلق بقرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) است (ج) دانشان دینی (عقاید مذهبی) در قرن سوم هجری (نهم میلادی) تدوین شده (د) دینای می نور گ خرد (عقاید روح حکمت) (ه) آرتا ویرافنامک (بعضی ارته و اردی نوشته اند ولی وست این طور نوشته) راجع باختلال مذهب زرتشت بواسطه استیلای یونانیها و رونق آن در زمان ساسانیان تصور میکنند که مابین قرن سوم و هفتم هجری (۹ و ۱۴ میلادی) نوشته شده و) شگند گومانیک وی جار در دفاع از مذهب زرتشت (ز) ذات اسپرم در قرن سوم (نهم میلادی) تدوین شده (ح) اندرز خسرو گواتان (ط) جاماسب نامه و غیره وست کتب نوع دوم را دارای ۵۸۷ هزار کلمه میداند تاریخ تألیف یا تدوین کتب مذکوره مطابق عقیده علماء فن نوشته شده و الا معلوم است که نگارنده صلاحیت اظهار عقیده در این باب ندارد

(۳) - معروف ترین کتابهای غیر مذهبی از این قرار است :  
(۱) کارنامک آرتخشیر بابکان (زالمان باوکان نوشته) این کتات بروایتی در آخر قرن ششم میلادی نوشته شده ولی وست بقرون بعد مربوط میدارد (۲) یات کار زیر بران (شاهنامه گشتاسب یا پهلوی) که بعضی مربوط به سده یازدهم میلادی می دانند (۳) درخت آسور (۴) خسرو گواتان و غلام پیشخدمت او (۵) مدون قوانین اجتماعی پارسی ها در زمان ساسانیان (۶) شطرنج نامه (۷) اسلوب نامه نویسی (۸) ترتیبات قرار داد ازدواج (۹) عجائب مملکت سگستان (۱۰) فرهنگ پهلوی وست این کتب را دارای ۴۱ هزار کلمه میداند

ایران معمول شده و در قرن دوم و سوم هجری (هشتم نهم میلادی) هنوز متداول بوده و برای کتابت زرتشتیان تا قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) بکار میرفته ولیکن چنانکه در جای خود بیاید این پهلوی کاملاً پهلوی ساسانی نبوده پس از اینکه این زبان مبدل زبان پارسی جدید شد باز اثراتی در مدت دوره های اسلامی گذاشت چنانکه در ادبیات ایران بعضی گفته ها و نوشته های شعرای بعضی از ولایات ایران را فہلویات مینامند و این کلمه معرب پهلویات است چون از کتب پهلوی که برای عصر ما اسناد تاریخی است مذاکره میشود نمیتوان یک مطلب را ناکفته گذاشت چنانکه در فوق ذکر شد اردشیر بابکان جمع آوری آوستا را به تَن سَر نامی که هیربذان هیربذ بود رجوع کرد این شخص کاغذی به پادشاه طبرستان جَسْتَنَسْ شاه (۱) نوشته و او را تشویق و ترغیب نموده که نمکین از اردشیر نماید ضمناً اردشیر را ستوده - کار های او را شرح داده و صلاح ملک و ملت را در این دیده که همه با اردشیر همراهی نمایند این مراسله را در قرن دوم هجری ابن مقفع به زبان عربی ترجمه کرده و ترجمه مزبوره را در قرن ششم هجری (۱۲۱۰ میلادی) ابن اسفندیار بزبان پارسی ترجمه کرده و در مدخل تاریخ طبرستان گنجانیده این کتاب در موزه هند در لندن است دارمستتر آنرا بعد از کتیبہ های هخامنشی و آوستا قدیمترین سند تاریخی ایران میدانند اگر چه اصل مراسله که بزبان پهلوی بوده بدست نیامده

در باب علوم این دوره چیز زیادی نمیتوان گفت زیرا مدارکی در دست نیست همینقدر معلوم است که در زمان انوشیروان از طرف مغرب و مصر علمائی بایران آمدند مثلاً مشهور است که انوشیروان از پناهنده شدن هفت



نفر از علماء و حکمای اسکندریه بایران استفاده و مدرسهٔ طبی در جندشاپور بنا کرده و از آنجا طبائی بیرون آمده اند (۱) و نیز واداشته فلسفهٔ افلاطونیوت جدید را برای او ترجمه کرده اند در کتب مورخین شرقی مذکور است که بزرگ مهر (بوزرجهر) وزیر دانشمند او علوم را ترویج می کرده این اطلاعات کلیانی است که نشان میدهد در زمان ساسانیان (از زمان شاپور دوم به بعد) و بخصوص در اواخر آن دوره عقاید مذهبی و فلسفی از خارج بایران سرایت کرد و باعث تشدّد عقاید مذهبی بعضی از ایرانیان که از وجود مذهبها نا راضی بودند گردید آنچه محقق است این است که کتاب کلّیل و دمنه (بید پای) هندی را برزوبه طیب بحکم انوشیروان از هند آورد و به زبان پهلوی ترجمه شد بعدها ابن مقفع در قرن دوم هجری آنرا به زبان عربی ترجمه کرد ولی ترجمهٔ پهلوی آن در دست نیست این کتاب در قرون بعد از زبان عربی به زبانهای دیگر ترجمه گردید اخیراً یک ترجمهٔ سریانی خیلی قدیمی در دبری از نصارا نزدیک حلب پیدا شده و بطوریکه معلوم کرده اند این ترجمهٔ سریانی از زبان پهلوی است یعنی در زمان انوشیروان انجام یافته و غیر از ترجمهٔ ایست که بعدها از عربی به سریانی شده است و نیز از قرار معلوم در زمان بزدگرد سوم کتابی راجع به شاهان ایران و وقایع سلطنت آنها نوشته شده بود که معروف به خوتای نامک (خدای نامه) بوده صاحب کتاب الفهرست باین کتاب اشاره می کند این مقفّع این کتاب (۱) - راجع بحکمای اسکندریه لازم است گفته شود که بواسطهٔ اختلاف ترتیبات ایران با اوضاع اسکندریه آن زمان نتوانستند در ایران بنهند و بعد از چندی خواستار مراجعت با وطن خود شدند انوشیروان در عهدنامهٔ که با روم منعقد داشت مادهٔ مهم راجع بازادی آنها گنجانده و حکمای مذکوره محترمانه با اسکندریه مراجعت کردند من جمله از اینجهت است که دارمس نتر میگوید، انوشیروان آزادی وجدان را بر زوستی نین تحصیل کرد

را به عربی ترجمه کرده و بعد در ۳۴۶ هجری (۹۵۷ میلادی) بتوسط چهار نفر زرتشتی از هرات و سیستان و غیره برای حاکم طوس ابو منصور ابن عبد الرزاق بفارسی ترجمه شده هیچکدام از این کتابها تجلّه دست نیامده ولی اکثر محققین عقیده دارند که دقیقی و فردوسی از این کتابها استفاده کرده اند (راجع باین کتاب در ضمن داستانهای ملی صحبت در پیش است) آنچه محقق است همین است که ذکر شد ولی نوشته های نویسندگان دوزخ های اولیه اسلام دلالت میکند بر اینکه از اواسط دوره ساسانی در ایرانی ها توجهی به فنون و ادبیات پیدا شده و در زمان انوشیروان این نهضت ادبی تند تر گردیده بود زیرا صاحب کتاب الفهرست (که در ۳۷۷ هجری تألیف شده) اسامی کتب زیادی را که از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده بود و در قرن چهارم اصل و ترجمه آنها در دست بوده ذکر می کند عده این کتاب ها قریب به هفتاد است و آنها را به پنج قسمت می توان تقسیم کرد (راجع به: ۱) طب و بیطارى ۲) امور مذهبی ۳) فنون جنگی - تیر اندازی - اسب سواری - گشادن قلعه و گرفتن شهر ۴) سیاست و مملکت داری (۱) ۵) قصص و حکایات عاشقانه که امروزه موسوم به رومان است

## ۳- ادبیات - راجع بادبیات منشور علاوه بر کتبی که بعقیده

بعضی از علماء از زمان ساسانیان مانده و بماند رسیده است (مثل کارنامه اردشیر (۱) - اسامی بعضی از کتابهای نوع چهارم این است: وصیت نامه اردشیر به شاپور - وصیت نامه انوشیروان به هرمز و جواب او - نامه انوشیروان به مرزبان و جواب او - کتاب انوشیروان به بزرگان ملت در تشکر - کتاب چیزهایی که بحکم اردشیر از کتابخانه ها استخراج شده از آن چه در باب سیاست و مملکت داری نوشته اند وصیت نامه انوشیروان بآهل بیت خود - نامه تنسر - اسامی کتاب های نوع پنجم در ذیل بیاید

بابکان و مادکار زیران و غیره) قرائن دیگری نیز حاکی از این است که نوشتن قصه و رومانهای رزمی و بزمی و عاشقانه معمول آن دوره بوده اولاً حکایات و رومانهایی در زمان ساسانیان بوده که قسمتی از آنها در تاریخ ایران داخل شده مثل رومان بهرام چوبین و غیره ثانیاً راجع به بعضی از رومانهای بزمی و رزمی که در قرون اولیه اسلام نوشته شده ظن غالب بر این است که اصل آنها در زبان پهلوی نوشته شده مثل قصه ویس و رامین - و امق و عذرا خسرو و شیرین و فرهاد - زال و رودابه - بیژن و منیژه و غیره بالاخره چنانکه در فوق گفته شد يك قسمت از کتب که صاحب کتاب الفهرست اسم میبرد متعلق بادیات است (۱)

## ۴- خط دوره ساسانی - خطی که در این

دوره معمول بوده معروف بخط پهلوی و خواندن و نوشتن آن بسیار مشکل است می توان گفت که ایرات ساسانی با این خط سیر قهقرائی کرده زیرا خط میخی پارسى تقريباً الف بائی یا لا اقل ما بین سیلابی و الف بائی است و برای خواندن و نوشتن آن دانستن چهل و يك علامت یا پایه کافی است ولیکن برای خواندن خطوط پهلوی بطوریکه اهل خبره می گویند دانستن بیش از هزار علامت لازم است و باز بجبهاتی نمی

(۱) - اسامی کتاب های ادبی این است: کتاب هزار افسان یا افسانه (بررسی ترجمه شده و موسوم به الف لیل و لیله است) - کلیله و دمنه - هزار داستان - سند باد (ترجمه از هندی به پهلوی) - قصه بهرام چوبین - افسانه گشت و گذار - خرس و روباه - مشک زنانه و شاه زنان - رستم و اسفندیار - شهر براز و آ پرویز - یستان دخت بهرام دخت - کتاب کاروند - انوشیروان - بهرام و زسی - دارا و بت زرین - کتاب الفال - کتاب کاروند خیلی مطلق بوده چنانکه جاحظ در کتاب خود (البنیان و التیز) می گوید: هرکس می خواهد لغات غیر مانوسه را بشناسد این کتاب را بخواند (مجله کاهه)



توان مطمئن بود که حروف را مطابق صداها تیکه در زمان ساسانیان داشته میخوانند از این جهت است که کتیبه های شاهان هخامنشی تماماً خوانده شده و بطوریکه محققین گویند دیگر نا تمامی ندارد در صورتیکه کتیبه های شاهان ساسانی را علماء فن هنوز موفق نشده اند صحیحاً بخوانند و اگر در نظر گرفته شود که کتیبه ها نسبت به تحریرات معمولی باز بهتر نوشته شده و قرائت آنها بالنسبه آسانتر است معلوم خواهد شد که قرائت خط تحریری چقدر مشکل است جهت این درجه اشکال دو چیز است اولاً چون خط پهلوی از خط آرامی اقتباس شده برای صداها تیکه اختصاص بزبان پارسی (پهلوی آن روز) دارد علامت مخصوصی نیست و گاهی يك علامت نمایند چند صدا است بنا بر این علماء فن باید بسیار زحمت بکشند تا صدای واقعی را از روی موازین فقه اللغة و مقایسه زبانهای ایرانی بایکدیگر بدست آرند ثانیاً معمول زمان ساسانیان این بود که در تحریر لغات آرامی استعمال میکردند ولی در موقع خواندن بجای لغات آرامی لغات پهلوی میگذارند مثل اینکه ملکا (زبان آرامی بمعنی شاه است) مینوشتند ولی شاه میخواندند و از این رو شاهنشاه را ملکان ملکا مینوشتند (۱) ولی شاهنشاه میخواندند و نیز اگر میخواستند کلمه (مردم) را بنویسند مینوشتند گبره اُم زیرا گبره به زبان آرامی بمعنی مرد است و اُم پارسی که علاوه میکردید مردم میشد این نوع کتابت را بطوریکه از این مقنع نقل شده هوز وارش یا زوارش مینامیدند گوئی که مقصود پنهان کردن معنی پهلوی در پشت لغات آرامی بوده عده این نوع لغات آرامی که در زبان پهلوی استعمال شده بالغ بر هزار است و بی اندازه خواندن تحریرات پهلوی را مشکل کرده ولی خوشبختانه کتابهایی در آسیای وسطی بزبان پهلوی پیدا شده که عاری از هوز وارش و برای تاریخ

(۱) - نون (ملکان) علامت جمع زبان پهلوی است

وزبان شناسی کک بزرگی است اما مقصود از اختراع این نوع خط چه بوده معلوم نیست بعضی تصور میکنند که شاهان ساسانی خواسته اند خطوط و تحریرات ادارات ایرانی را خارجی ها نتوانند بخوانند زیرا سوء ظن در این دوره نسبت بیوانیها و رومیها زیاد بوده ولیکن این تصور مبنای صحیحی ندارد چه مابین اشخاص غیر رسمی هم مثل نجار و غیره این خط استعمال میشده برخی این ترتیب خط را از دیران آرامی که در دفتر خانه های ایرانی بوده اند میدانند بدین معنی که آرامیها خواسته اند خط را مشکل نمایند تا احتیاج بانها بیشتر محسوس شده باشد ولی بحقیقت نزدیکتر این است که زوارش معمول ممالك دیگر هم در آسیای پیشین بوده مثلاً بابلیها و آسوریها در زمان بسیار قدیم کلمات سومری را استعمال میکردند و بابلی میخواندند (۱) مابین خط کتیبه ها و خط تحریر دوره ساسانی این تفاوت هست که حروف در کتیبه ها از هم دیگر غالباً جدا نوشته شده و در تحریر بهم پیوسته است از آنجه بطور اختصار ذکر شد معلوم است که خط دوره ساسانیان همان خط پهلوی بود منتهی باین خط گاهی تنها لغات پهلوی نوشته میشد مثل کتابهایی که در آسیای وسطی پیدا شده و گاهی لغات پهلوی و آرامی با هم که زوارش نام داشته باید در نظر داشت که در هر حال زبان کتیبه ها و تحریرات زبان پهلوی بود زیرا در موقع خواندن همیشه پهلوی میخواندند و اینکه سابقاً تصور میکردند که زوارش زبانی بوده مخلوط از آرامی و پهلوی برخلاف حقیقت است آن را خط مخصوصی هم نمیتوان دانست زیرا کلمات آرامی بخط پهلوی نوشته میشد زوارش را میتوان بر من حروفی تشبیه کرد که چند حرفی مینویسند ولی معنایی را که معین شده حاصل میکنند به سیاق نویسی هم بی شباهت نیست که هاء یا الف مینویسند و صد یا هزار میخوانند اصطلاح علمی این نوع خط ایدیوگرام (۲) است یعنی علامتی که دلالت

(۱) - مثلاً در زبان اکدی پدر را (آدا) میگفتند بنا بر این آسوریها (آد) مینوشتند ولی آب میخواندند (ادوارد براون - تاریخ ادبیات ایران جلد اول)

(۲) - Idiogramme ایدیوگرام

بر مفهومی یا کلمه مینماید علامات خط پهلوی ظاهراً ۲۵ است ولی از آن چه که گفته شد معلوم است که در واقع بالغ بر هزار است

توضیح - آرامیها مردمانی بودند از نژاد سامی که بین فلسطین و شامات و دجله یعنی در بابل و بین النهرین و شامات سکنی داشتند زبان این قوم دارای دو لهجه بوده لهجه شرقی به کلدانی و لهجه غربی بسریانی معروف است زبان آرامیها در عهد قدیم در آسیای پیشین خصوصاً در کلد و شامات خیلی متداول بود چنانکه عبریها بعضی از کتب خودشانرا در این زبان نوشته اند معلوم است که زبان آرامی به زبان عبری و فنیقی و عربی خیلی شبیه است خط آرامی منشعب از خط عبری است امروزه این زبان از میان رفته و فقط در بعضی از قراء شامات زبانی نزدیک باین زبان حرف میزنند

## ۵- تاریخ - مقصود از تاریخ در اینجا تقویم است در این

دوره شماره روز و ماه و سال آوستائی بود یعنی سال شمسی به دوازده ماه تقسیم میشد و اسامی ماهها همان بود که امروزه هم مصطلح است هر ماهی عبارت بود از سی روز که هر کدام باسم یکی از بزرگواران نامیده میشد در آخر سال بعد از ماه دوازدهم پنج روز اضافه کرده آنرا ( اندر گاه ) مینامیدند بنا بر این سال شمسی زمان ساسانی ۳۶۵ روز بود و چون سال طبیعی ۳۶۵ روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و شش ثانیه میباشد یعنی یازده دقیقه و چهارده ثانیه از ربع روز کمتر است در هر چهار سال تقریباً يك روز سال عرفی از سال طبیعی پیش میافتاد و نوروز یعنی اول فروردین که باید همیشه در اول حمل باشد هر چهار سال يك روز عقب میرفت یعنی اگر در يك زمانی نوروز با

اول فروردین در اول حمل بود چهار سال بعد با ۳۰ حوت و صدویست سال دیگر با اول این برج و دویست و چهل سال بعد با اول دلو مصادف میشد چنانکه میبینیم که در سنه ۲۲۴ میلادی یعنی در سالیکه اردشیر اول بابکان بر اردوان پنجم اشکانی غلبه کرد نوروز با اول فروردین به ششم میزان افتاده و در ۶۵۲ میلادی یا سی هجری که سال کشته شدن یزدگرد سوم است نوروز یا اول فروردین با ۲۸ جوزا تصادف نموده (۱) یعنی در مدت ۴۲۸ سال ۱۰۵ روز نوروز عقب رفته بنا بر این میتوان به سہولت حساب و معین کرد که در چه سال یا سالهایی نوروز با اول حمل مصادف بوده و چنین نزدیکترین سالی به ساسانیان تقریباً سنه ۵۰۵ قبل از میلاد میشود (۲) سال عرفی اینطور بود که گفته شد ولیکن چون برای روحانیین بملاحظه رعایت اعیاد و عادات مذهبی لازم بود که سال شمسی حقیقی یعنی سالی را که موافق با سال طبیعی باشد بدانند این بود که قرار گذاشته بودند با دخالت دولت در هر صد و بیست سال یک دفعه سال را یکبسه نمایند توضیح آن که در هر صد و بیست سال سال را دارای سیزده ماه میدانستند و به نوبت دو فروردین - دو اردی بهشت - دو خرداد الی آخر می شمردند (یعنی بعد از یکصد و بیست سال اول دو فروردین و بعد از ۱۲۰ سال دوم دو اردی بهشت الخ حساب میکردند) سال کیسه را و هیزک نامیده (۳) بمناسبت آن جشنها میکردند عقب رفتن نوروز نظر باین ترتیب از سی روز تجاوز نمیکرد در سالی که

(۱) - فردونجی یاروک با ۲۲ جوزا مقارن میداند (سگهای ساسانی)

(۲) - یوست چنین سالی را بواسطه اختلاف افق مرئی و افق حقیقی سنه ۵۱۰ قبل از میلاد میداند

(۳) - این کلمه در عربی بهیزک و بعد در لغت پارسی بواسطه اشتباه بهیزک نوشته اند و صحیح نیست

دارای ۱۳ ماه بود اندرگاه را در آخر فروردین اول و بعد در آخر اردیبهشت اول الخ به حساب میآوردند و پس از آن در مدت یکصد و بیست سال در همان حال مانده بدین طریق معلوم میشد که از مبداء دوره چند دفعه کیسه کرده اند از اواخر دوره ساسانیان تاریخ ایرانی دیگر کیسه نشده است و اندرگاه که در اواخر سلطنت انوشیروان در آخر آبانماه بوده بهمان منوال باقی مانده (جهت آن معلوم است زیرا یکصد و بیست سال منقضی نشده بود) بعد از انقراض دولت ساسانی سالها دیگر کیسه نمیشد و از این جهت در زمان خلفای عباسی برای زارعین و مالکین از حیث تادیبه مالیات زحمت زیادی تولید کرده بود این بود که المتوکل علی الله عباسی در ۲۴۳ هجری حکم کرد تا موافق ترتیب سابق رفتار و سال صد و بیستم را کیسه کنند ولی این حکم جاری نشد در زمان المعتض بالله عباسی در ۲۸۲ هجری مقرر شد که تاریخ پرسی متابعت تاریخ ژولیانی (رومی) را کرده در هر چهار سال سال را کیسه کنند باوجود این در کیسه کردن سالها باز مسامحه شد تا در زمان ملکشاه سلجوقی تاریخ ایرانی اصلاح و موسوم به تقویم جلالی گردید در ۴۶۷ هجری که این اصلاح شده اول فروردین در ۱۳ حوت بوده و آنرا به اول حمل آورده برای ازمینه بعد ترتیبی دادند که در نتیجه آن نوروز ثابت شد ولی باید در نظر داشت که اصلاحات متوکل و معتضد و ملکشاه در میان زرتشتیها هیچوقت جاری نشده و حساب زرتشتی از فوت یزدگرد سوم تا حال همانطور سیار است فقط در میان زرتشتیهای هند يك بار کیسه شده و این فقره باعث اختلاف مذهبی مابین زرتشتیان هند و ایران گردیده بطوریکه دو فرقه مخالف موسوم به قدیمی و شاهنشاهی پدید آمده اند



## مبحث هفتم

صنایع مستظرفه در دوره ساسانی

### ۱- معماری و حجاری - راجع باین

صنایع آثاری که از دوره ساسانی باقی مانده از این قرار است :

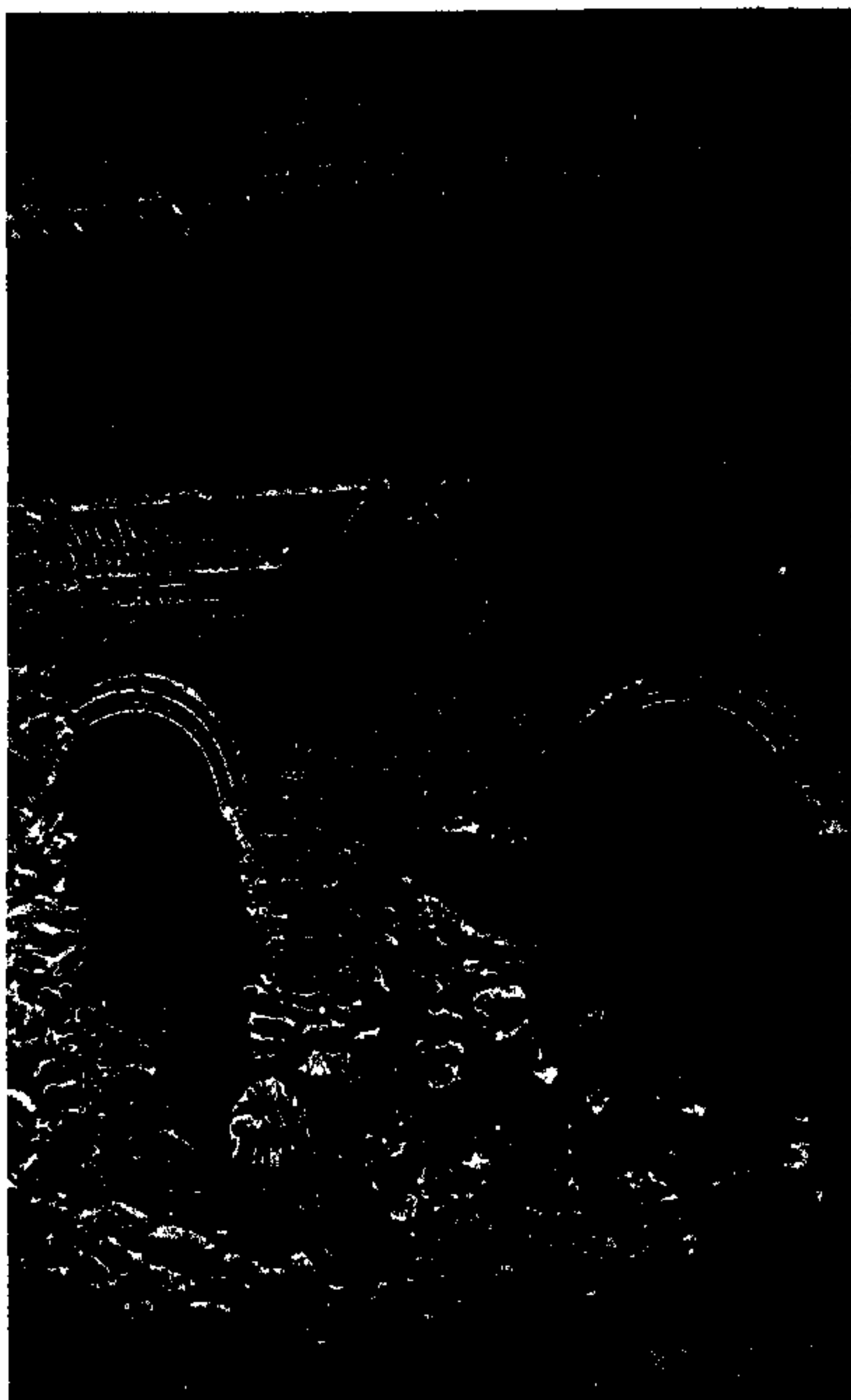
اول - طاق بستان که در نزدیکی کرمان شاهان است در اینجا سرستون‌هایی دیده میشود که حاکی از نفوذ معماری یونان و بیزانس است در این محل صورت سه نفر نقش شده که دو نفر از آنها شخصی را که روی زمین خوابیده لگدمال میکنند ولیکن چون کتیبه نیست نمیتوان گفت این اسیر کیست و این سه نفر کیا هستند همینقدر از حجاری و شکل و قیافه معلوم است که متعلق به دوره ساسانی است در ته طاق دو حجاری بر جسته است (۱) یکی مطابق کتیبه شاپور دوم است و دیگریکه سواریست شاید خسرو پرویز باشد این سوار کلاه خود نوک دار بر سر و زره بر تن دارد و به نیزه و کمان مسلح است شکل او تکلی شکل فردی از سواره نظام ایران این دوره است کیلیان هوار (۲) راجع باینصورت چنین مینویسد « این حجاری گیرانده است نمیتوان آنرا نماشا کرد و در جزئیات آن دقیق شد بدون اینکه هیچانی در انسان تولید میکند این فردی از سواره نظام ایران است (زیرا که اگر هم شاه باشد همان اسلحه سواران را دارد منتهی اسلحه اش قیمتی تر است ) سواره نظامی که آنها را فتوحات نسبت به رومیها کرد و در زمان خسرو پرویز شامات و بیت المقدس

(۱) - بارلیف

(۲) — Clement Huart. La Perse Antique.

و مصر را مشخر و اطراف قسطنطنیه را محاصره نمود در اطراف طاق باز حجاریهائی دیده میشود که موضوع آنها شکار شاه است و وضع شکار گاههای سلطنتی آزمایان و لباسها و نوع شکار و غیره را نشان میدهد از حجاریهای مذکور معلوم است که شکار در باتلاقها بعمل میآید و نیز دیده میشود که زنهای در قایقهای اشته چنگ زنان عقب دبدبه سلطنتی میروند نوع شکار که آهو و گراز بوده بخوبی مشاهده میشود چیزی که مخصوصاً جلب توجه میکند پارچه های فاخری است که اشخاص در بردارند و نشان میدهد که صنعت پارچه بافی و ساختن پارچه های قیمتی در این زمان خیلی ترقی داشته

دوم - قصر شیرین است یعنی قصری که خسرو پرویز برای شیرین سربانی ساخته خرابه های این قصر نشان میدهد که سقف اطاق طاقی بوده و دیوارها را با گچ سفید کرده بودند چنانکه در بعضی جاها هنوز گچ دیوارها دیده میشود ستونها از آجر تراش و گچ ساخته شده قصر باغی یا پارکی داشته بمساحت ۱۲۰ جریب این باغ دارای عمارتهای متعدد بوده و قلعه نیز برای منزل قراولان ساخلوی داشته قدری دورتر از قصر شیرین خرابه هائی است که اهل محل قلعه طویل مینامند (زبان کردیها نوش خوری) ولیکن معلوم است که خرابه قصری است سوم - طاق کسری در نزدیکی دجله عبارت است از بارگاهی که سقف آن طاقی است و به شکل بیضی زده شده این طاق قسمتی از کاخ سفید است که انوشیروان در ۵۵۰ میلادی بنا کرده بود و بارگاه (آبادن) یا جایگاه تخت سلطنتی را می پوشانده درست معلوم نیست که وسعت آن چه بوده ولی قالی زربفت و مرصعی که به بهارستان کسری معروف و موافق قرائن در وسط آن گسترده بود بطوری که نوشته اند یکصد



فیروزآباد - تزیینات دیوار قصر اردشیر اول ساسانی





طاق بستان -- حجاریهای بر جسته دیوار در طرف راست غار بزرگ -- خسرو پرویز شکار میکنند

ذراع طول و هفتاد ذراع عرض داشته (۱) این طالار بزرگ دارای شاه نشینهای متعددی بود و از بالا بواسطه ۱۱۵ روزنه روشن میشد ستون های شاه نشین ها و طاق ها و دیوار های درونی طالار با لوحه های سیمین و زرین منبت کاری شده بود تخت سلطنت را در ته آفتاب پشت پرده قرار داده بودند زینت فوق العاده طالار از قالی های قیمتی و غیره و درخشندگی فلزات کریمه و روشنائی که از بالا بدرون بارگاه می افتاده اثر غریبی در اشخاصی که در دفعه اولی وارد آن می شدند می نموده بطوریکه در موقع بار عام وقتی که خرمباش پرده را میکشید و انوشیروان از انتهای بارگاه روی تخت سلطنتی نمودار می شد حضار بی اختیار يك زانو بر زمین میزدند چیزیکه در اینجا نازه کی دارد این است که دیوار ها را با تیرهای چوبی بهم مهار کرده اند و چنین بنظر میآید که ایرانی ها این سبك را از رومی ها اقتباس کرده اند زیرا در معماری های سابق ایران چنین چیزی دیده نمیشود و از طرف دیگر در معماری رومی ها این نوع مهار کردن دیوار ها نادر نیست قبر سلمان پارسی در اینجا است

چهارم - طاق ایوان ( در کنار کرخه که بکارون می ریزد در نزدیکی شوش ) خرابه عمارتی است که شبیه کلیسیا های قرون وسطای اروپا و طاقهای آن به شیوه معماری گوتیک (۲) است چنین بنظر می آید که این

(۱) - بطوریکه بعضی از مورخین دوره اولیه اسلام نوشته اند فرش بزرگی که بتصرف مسلمین در آمد سیصد ذراع طول و ۶۰ ذراع عرض داشته حاشیه این فرش زربفت بزمرد و من آن بجواهرات رنگارنگ قیمتی مرصع بوده فرش مذکور را با سر عمر قطعه قطعه کرده مابین مسلمین تقسیم نمودند و یکی از اسهام که بهترین قطعات نبوده به بیست هزار درهم فروخته شد

(۲) - *Gothique* یا *Ogival* شیوه قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی اروپا است و فرانسوی ها مدعی اند که شیوه فرانسه آن زمان است طاقهای این اسلوب مدور نیست بلکه قسمت های طاق وقتی که بهم میرسند زاویه حاده تشکیل میابد این شیوه را بفارسی لابد باید ییکانی یا چنانقی نامید

بنا عمارت شاهی بوده

پنجم - پل های دزفول و شوشتر که تقریباً ۳۸۰ ذرع طول و ۷ ذرع و نیم عرض آن بوده ( بعد پنج ذرع و نیم شده ) این پل ها به شیوه رومی ساخته شده پل شوشتر کار مهندسین رومی است

ششم - در نقش رستم که در نزدیکی تخت جمشید است چند مجلس حجاری بر جسته دیده میشود که راجع بدوره ساسانیان است :

(۱) مجلسی است که فتح شاپور اول را نسبت به والیرین امپراطور روم نشان می دهد و کتیبه هم بزبان پهلوی در اینجا هست که در ذیل بیاید (۲) حجاری بر جسته دو سوار است که یکی تاج میدهد و دیگری آنرا میگیرد تصور میکنند که اولی آهور مزد و دومی اردشیر اول است (۳) مجلسی است که بهرام دوم و ملزمین او را نشان میدهد (۴) دو نفر سوار با هم در جنگند شخصی در عقب سواری که از طرف دست راست مجلس است ایستاده درفش در دست دارد و شخصی هم که افتاده و مرده است نزدیک بدارنده درفش است چون کتیبه در اینجا نیست بعضی تصور میکنند که این مجلس جنگ بهرام پنجم را با خان هیاطله نشان میدهد ولی اولین سن این شاه را بهرام چهارم میداند (۵) باز مجلسی است شبیه مجلس چهارم ولی در اینجا شخصی که افتاده و مرده است در زیر اسب شاه واقع شده تصور میکنند که این شاه بهرام دوم است ولی محققاً معلوم نیست (۶) مجلسی که تاج بخشی اناهیتا را به زسی نشان میدهد

هفتم - در نقش رجب (نزدیکی تخت جمشید) مجلسی است که حاکی از تاج بخشی هرمزد بشاپور است و مجلس دیگر شاپور اول و ملزمین او را در حال حرکت می نمایاند در این محل نیز مجلسی است که تاج بخشی

اردشیر اول را بشاپور اول نشان می دهد

هشتم - در شاپور (پنج فرسخی کازرون) چند مجلس حجاری بر جسته است که راجع بدوره ساسانیان می دانند: ۱) مجلسی فتح شاپور اول را نسبت بوالرین می نمایاند شاپور سیریادیس را امپراطور روم نموده و والرین بزانو در آمده بر حسب اجبار با امپراطور جدید تعظیم و تکریم می کند ۲) مجلسی باز فتح شاپور را نسبت بوالرین نشان می دهد ۳) صورت شخصی است که بزانو در آمده و مابین اهورمزد و شاپور اول واقع است ۴) تاج بخشی هرمزد را به بهرام اول می نمایاند بعضی تصور کرده اند که این شاه نرسی است ۵) بهرام دوم و رئیس اردوی او را که نسبت بدشمن فاتح بوده نشان می دهد تصور می کنند که این مجلس راجع به مطیع شدن سیستان است ۶) مجلسی است که شخصی روی کرسی نشسته از طرف راست او هفت نفر انگشت برینی نهاده و از طرف چپ شش نفر در حال توقیر ایستاده اند در پائین اشخاصی ایستاده اند که بعضی از آنها تقریباً دست بسینه و برخی دست بسته اند و اسی هم با زین در این جامست چون کتیبه در این جایست نمی توان دانست که این مجلس حاکی از چه واقعه است برخی تصور کرده اند شخصی که بر روی کرسی نشسته شاپور اول است بعضی او را خسرو پرویز دانسته و اشخاص دست بسته را امرای دومی می پندارند ولیکن حقیقت امر معلوم نیست ۷) صورت حجاری شاهی است که تصور می کنند شاپور اول است

نهم - عمارت فیروزآباد (در سر راه شیراز به داراب گرد) طاقها و دیوارهای مخروبه از این بنا باقی مانده

دهم - بنای سروستان طاقهایی نیز در اینجا دیده میشود که هنوز عیب

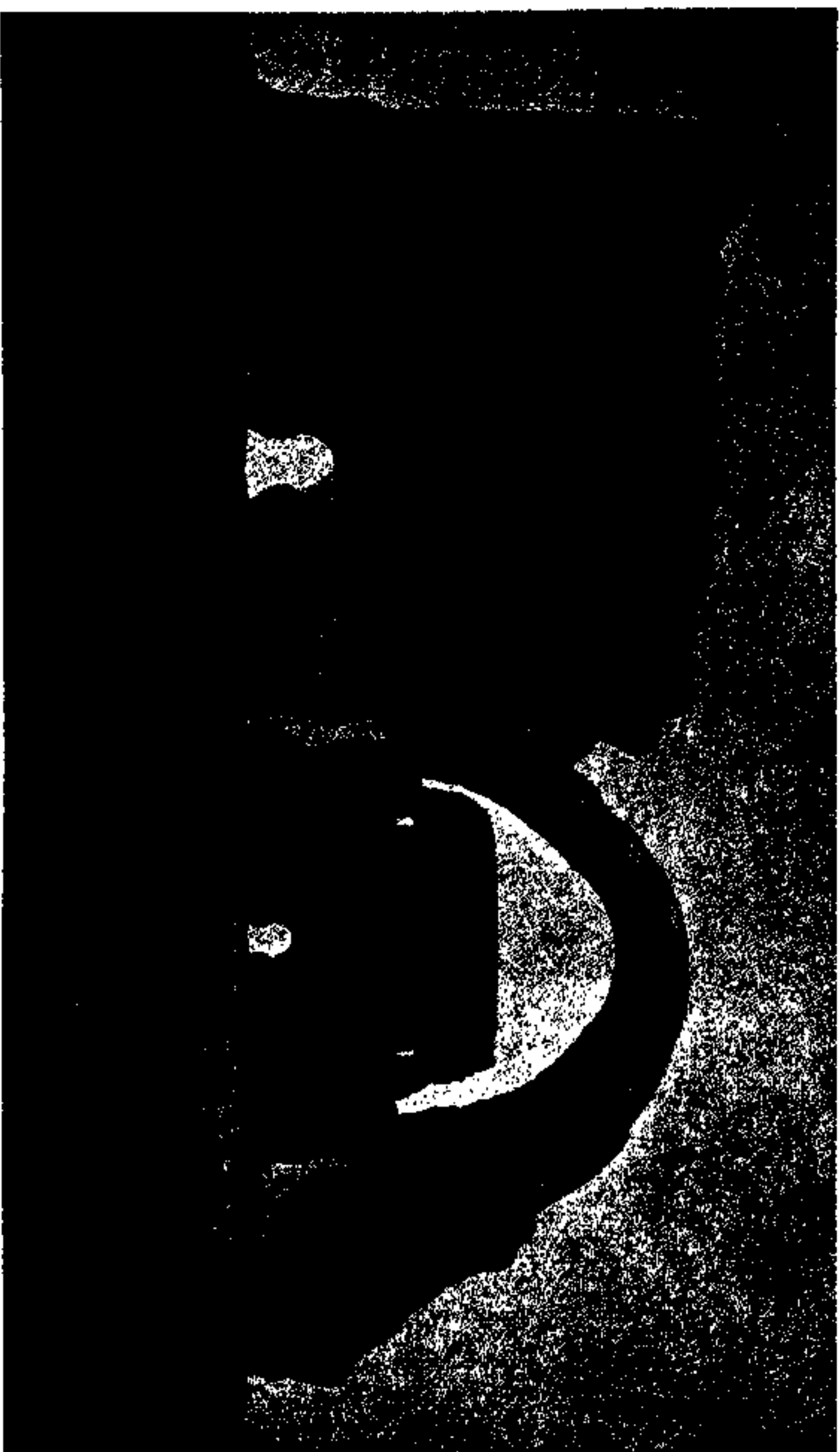
نکرده راجع باین در بنا دیولافوا تصور میکند که برای نظامیها ساخته شده است ولیکن برخی بناهای مزبور را قصر اردشیر اول میدانند دیولافوا عقیده دارد که این دو بنا متعلق به دوره هخامنشی است و ازاین جا نتیجه میگیرد که ایرانیها فن طاق زدن را از روم اقتباس نکرده اند بلکه این فن از خود ایرانیها است ولیکن محققین دیگر این عقیده را رد کرده و اینیه مزبوره را مربوط به دوره ساسانی دانسته اند با این فرض ایرانیها طاق زدن را از رومیها آموخته اند بعضی آثار از دوره ساسانی در خارج ایران کشف شده مثل خرابه های قصر ماسینا در طرف غربی بحر لوط (بحر میت) در شامات که بشیوه بیزانس ساخته شده

## ۲- کتیبه های ساسانی - اگر بعد از معماری و

حجاری از کتیبه ها ذکر می شود بدین جهت است که مناسبت با حجاری داشته و بعلاوه مربوط بآثاری است که از معماری دوره ساسانی باقی مانده آن چه تا حال از کتیبه های این دوره کشف شده و طرف توجه است از این قرار است :

اول - در نقش رستم ( نزدیک تخت جمشید ) چند کتیبه است : ۱ ) از اردشیر بابکان در زبان پهلوی اشکانی و ساسانی و یونانی مضمون آن برای نمونه معرفی که شاهان ساسانی از خود می نمودند ترجمه میشود : این پیکر مزده پرست خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران آسمانی نژاد از ایزدان پسر پاپک شاه است ۲ ) از شاپور اول در زبان یونانی که خود را معرفی میکند ۳ ) کتیبه ایست که قسمت هائی از آن محو شده و





تہذیب و ثقافت - کسری - طلاق - غمغہم - (۱) - باب ۱۰ - مکتبہ ابرار قادیان



درست خوانده نمیشود همین قدر معلوم می شود راجع به تخت سلطنت است که بوراثت از اردشیر اول بشاهان ساسانی تا بهرام دوم و سوم رسیده این کتیبه دارای ۷۷ سطر و باستثنای کتیبه یابکولی ( در ذیل بیاید ) از سایر کتیبه های ساسانی طویل تر است ( ۴ ) از شخصی که خود را کرتیر هرمزد مینامد و معلوم نیست که معنی این عبارت چیست بعضی تصور میکنند لقبی است که هرمز اول ساسانی باوداده این کتیبه و کتیبه های دیگر او که در ذیل بیاید به زبان پهلوی ساسانی نوشته شده و مضمون آنها راجع بیک موضوع است نویسنده آن می گوید که مؤبد و حاکم فارس بوده و در زمان چهار شاه ( شاپور اول - هرمز اول - بهرام اول و دوم ) رئیس خراجخانه شده و دیانت و صداقت خود را مفصلاً شرح میدهد (۱)

دوم - گز نقش رجب ( نزدیکی تخت جمشید ) سه کتیبه است :

۱) از شاپور اول در زبان یونانی و پهلوی اشکانی و ساسانی  
۲) از کرتیر هرمزد در پهلوی ساسانی (۳) کتیبه که راجع بتاج بخشی هرمزد یکی از شاهان ساسانی است و باز مضمون آن روشن نیست تصور میکنند که راجع به بهرام دوم است

سوم - در حاجی آباد ( سه فرسخی تخت جمشید ) کتیبه است از شاپور اول به پهلوی اشکانی و ساسانی این کتیبه را هم هنوز نتوانسته اند کاملاً بخوانند ولی راجع به تیری است که شاپور در حضور شهرداران و ویس پوران و آزادان انداخته در این کتیبه شاپور خود را شاهنشاه ایران و غیر ایران معرفی میکند

چهارم - در طاق بستان چنانکه در فوق ذکر شد صورت شاپور دوم حجاری شده و کتیبه هم در این جا است که او را معرفی میکند



پنجم - در دره شاپور ( نزدیک کازرون ) کتیبه ایست از بهرام اول به پهلوی ساسانی در این جا زسی که بعد شاه شده اسم بهرام را حک کرده و اسم خود را نویسانده

ششم - در سرمشهد ( جنوب کازرون ) کتیبه از کرتیر هرمزد بزبان پهلوی اشکانی و ساسانی است

هفتم - در پایکولی ( ما بین قصر شیرین و ملیانیه در کوهی ) کتیبه بسیار مفصلی است که از زسی ساسانی است و به پهلوی اشکانی و ساسانی نوشته شده اینجا زسی شرح میدهد که چگونه بهرام سوم را از تخت پائین آورد و به سلطنت رسید خواندن این کتیبه خیلی مشکل بود با وجود این اخیراً بخواندن آن موفق شده اند من جمله ا. هرتسفلد آلمانی است که آن را خوانده و بطوریکه معلوم است این کتیبه مفصل ترین کتیبه های ساسانی است مضمون آن را به تفصیل هنوز ندیده ایم خاور شناسان امیدوار بودند که از قرائت این کتیبه اطلاعاتی راجع به حدود دولت ساسانی از طرف مشرق بدست آرند

هشتم - دو کتیبه است در تخت جمشید که در درب جنوبی قصر داریوش کنده اند و از شاپور دوم است یکی در سال دوم سلطنت او کنده شده و راجع به ورود شاپور باین محل است دیگری از سال هیجدهم سلطنت این شاه و مربوط بکارهایی است که کرده تاریخ اولی اسفند ارمنی و دومی تیرماه است آن چه از خواندن کتیبه های مذکور بعلاوه اطلاعات تاریخی معلوم شده این است که : ۱ ) خط پهلوی اشکانی ( کلدانی ) از آخر قرن سوم میلادی رو به انحطاط گذارده و خط پهلوی ساسانی جای گیر آن شده ۲ ) خط پهلوی ساسانی نیز از وسط قرن چهارم میلادی تا آخر قرن ششم تغییر کرده و مبدل به خط تازه تری گردیده ۳ ) و نسبت از مقایسه

سکه های اشکانی که بعضی دارای اسامی شاهان مذکور یونانی و برخی به پهلوی است تصور میکنند که در لغات پهلوی زبان کتابت با زبان محاوره تفاوتی داشته یعنی از قرن اول میلادی در کتابت املاء قدیم لغات حفظ میشده ولی در محاوره تلفظ آنها نزدیک پارسی جدید (قرن سوم و بعد هجری) بوده مثلاً متیرو می نوشتند ولی مهر میگفتند و مقصود از این ترتیب حفظ املاء قدیم بود چنانکه امروزه هم ما بعضی لغات پارسی را بنحوی مینویسیم و بنحو دیگر میگوئیم مثل خورشید - خواب - خویش و غیره (اگر چه بعضی از لغات املاء قدیم خود را فاقد شده مثل خراسان که در زمان ساسانیان خوراسان مینوشتند)

### ۳- نقاشی - راجع به نقاشی زمان ساسانیان در خود ایران

چیزی بدست نیامده ولیکن در حفاریات تورقان در ترکستان چین نقاشیهائی بدست آمده که در برلن است و در پنج سال قبل هنوز بمعرض نمایش گذارده نشده بود این نقاشی ها پیروان مانی را نشان میدهد و تماماً صورتهای ایرانی است که چینی ها نقاشی کرده اند از اینجا استنباط میشود که این صورتهای از روی نقاشی هائی که پیروان مانی از ایران به چین برده اند کشیده شده و در ایران در دوره ساسانیان صنعت نقاشی رقی داشته در بامیان که جزو هند و کوش است نیز نقاشی هائی چند سال قبل یافته اند که نفوذ نقاشی ایران را نسبت به نقاشی چینی و بودائی نشان میدهد این کارها از زمان انوشیروان است که باخترا جزو ایران کرده در هر حال در نزد اهل فن مسلم است که ایرانی ها در زمان مانی نقاشی را از چین اقتباس کرده و بعد خودشان در آن تصرفاتی کرده اند و این تصرفات بعد به چین رفته اثراتی در نقاشی چینی گذارده چنانکه نفوذ ایرانی در بعضی از نقاشی های چینی کاملاً محسوس است چون از

نفوذ ایران نسبت به صنایع چینی صحبت میشود بی مناسبت نیست علاوه شود که آثاری حکایت میکند از اینکه زره ایرانی در سواره نظام چین پذیرفته شده بود و نفوذ صنایع ایران در چین بطوریکه تصور میکنند از زمان اشکانیان شروع شده

## ۴- شعر - راجع باین مطلب آنچه از تتبعات محققین بدست

آمده این است که اگر شعر را به مفهومی تصور کنیم که به شعر فارسی امروزه صدق میکند یعنی منظوم عروضی البته چنین چیزی در دوره ساسانیان وجود نداشته ولیکن اگر مقصود از شعر سخنی باشد که نثر مرسل<sup>(۱)</sup> نبوده از حیث عدد هجاها (سیلابها) ترتیبی داشته باشد ظن قوی بر آنست که اینگونه اشعار بوده دلائل این مطلب از قرار ذیل است: اولاً چنانکه از منابع موثقه معلوم است شاهان ساسانی توجه مخصوصی نسبت بموسیقی دانهها داشته اند و موسیقی دانههای معروف آن دوره الحان و نوا هائی با ساز میسرودند و خیلی بعید است تصور کنیم که الحان یا نواها بکلی عاری از هر ترتیبی بوده زیرا مخنائی که میسرودند لابد بایستی از حیث هجا یا سجع دارای ترتیبی باشد ثانیاً محققین معلوم کرده اند گائها که قدیمترین قسمت آوستا است شعر هجائی (سیلابی) است یعنی در هر بحری مصارع از يك عدد معینی از هجاها یا سیلابها ترکیب یافته و اگر در زبان آوستائی که از حیث صورت و ترکیب خیلی قدیمتر و صعب التلفظ تر از زبان پهلوی است شعر هجائی (سیلابی) ممکن بوده جهة ندارد فرض کنیم که در زبان پهلوی که جوان تر و ساده تر است اینگونه سخن گفتن ممکن نبوده ثالثاً بطوریکه پروفیسور آندریاس<sup>(۲)</sup> ایران شناس معروف معین کرده و

(۱) - نثر مرسل یعنی سخنی که عاری از هر نظمی است

(۲) - Andréas.

آرتور کریستن سن عالم دانیبارکی از او نقل قول میکند کتیبه سنگی شاپور اول در حاجی آباد که بزبان پهلوی است خانه مییابد بنطق شاه که در بحر هشت هجائی گفته شده است (۱) و باز آرتور کریستن سن گوید در نوشتجاتی که در تورفان یافته اند و بزبان پهلوی شمالی و جنوبی است قسمتهائی دیده میشود که منظوم است و بیشتر در بحر هشت هجائی تنظیم شده رابعاً عبد الله ابن مقفع که در نیمه اول قرن دوم هجری میزیسته و کتب زیادی از پهلوی به عربی ترجمه کرده و بالنتیجه از اوضاع دوره ساسانیان اطلاعات مبسوطی داشته نوشته است : وقتیکه برزویه طیب کتاب کلیله و دمنه را از هند بایران آورد خسرو اول انوشیروان بسیار مشعوف شد و مجلس جشنی بر پا کرده امر نمود که خطباء و شعراء هر يك برای این مجلس جشن چیزی بسازند بالاخره لازم است علاوه شود که بعضی از مؤلفین و مصنفین قرون اولیه اسلامی و دولتشاه ذکری از مصراع یا بیتي که بهرام گور گفته و نیز از کتیبه قصر شیرین نموده اند اگر چه این اشعار بما نرسیده و نقل قول است ولی چون ناقلین آن اشخاصی مثل ابن خردادبه (۲) و ثعالبی هستند نمیتوان قول آنها را طرف توجه قرار نداد (۳)

## ۵ - موسیقی - چون از صنایع مستظرفه مذاکره میشود

بی مناسبت نیست کلمه چند نیز در باب موسیقی دوره ساسانی

(۱) - شماره ۴ - ۵ کاوه صفحه ۱۲۴ - این است نطق شاپور اول که در ضمن مقاله عالم مذکور دانیبارکی در مجله مزبور مندرج است : مردی که او این بنا بطرف مغرب کرده و دستش نیکو است یاد در این دره نهاد و تیری بجانب این بنا انداخت پس مردیکه تیر بجانب این بنا انداخت دستش نیکو است

(۲) - ابن خردادبه صاحب المسالك والممالك در نیمه اول قرن سوم هجری میزیسته (۳) - مصراعى که به بهرام گور نسبت میدهند : من آن ییل دمان و من آن شیریله کتیبه قصر شیرین که میگویند بوده و از میان رفته : هر را به گیتی انوشه بُندی جهانرا بیدار توشه بُندی

گفته شود بطوریکه در فوق ذکر شد موسیقی دانه‌ها در این زمان خیلی طرف توجه شاهان ساسانی بودند اردشیر اول برای آنها مقامی ما بین طبقات مردم معین کرد که از حیث درجه متوسط بود بهرام گور چون بی اندازه به بزم و طرب علقه داشت مقام آنها را بالاتر برد در زمان انوشیروان آنها بمقام سابق خود رجعت کردند و در زمان خسرو پرویز باز خیلی مقرب شدند چنانکه صورته‌ها و بعضی از آثار ساسانی نشان میدهد در موقع شکار هم از ملازمین خاص سلطنتی بودند (رجوع شود به حجاریه‌های ساسانی) مشهورترین موسیقی دانه‌های این زمان را این طور ذکر کرده اند (۱) بار بَد که در اصل پَهَلَه پَت بوده (فَهَلَبَد اعراب) بعضی از اسم او تصور میکنند که پارتی است ولیکن محققین او را یونانی میدانند (۲) نکِیسا که ایرانی نبوده و ملیتش معلوم نیست بعضی حدس میزنند که یونانی بوده (۳) با مشاذ (۴) را متین پارامی که باو اختراع يك نوع جنگی را نسبت میدهند (۵) سرکش که یونانی‌اش میدانند و عقیده دارند که این اسم مفرس سرگیوس است بعضی تصور میکنند که اسم نکِیسا سرگیوس بوده و این دو اسم متعلق به شخص واحدی است سرگَس نامی را هم ذکر میکنند ولیکن ظاهراً سرکب همان سرکش است الحان و نوا هائی که اینها اختراع کرده اند زیاد بود و اسامی الحانی که در دوره های اسلامی ضبط شده و بما رسیده است تقریباً بالغ بر صد است (۱) سی لحن از الحان مذکور را متعلق به یاربد میدانند ولیکن نمیتوان به تحقیق گفت که این الحان تماماً از دوره ساسانی است

(۱) - مشهورترین آنها از اینقرار است: خسروانی - بالیزبان - آزادوار - شببیز - شادروان مروارید - گنج باد آورد - گنج گاو - سبز بهار - مهرگانی - کین سیاوش - رامش جان - سبزدربار - راه گل - بند شهریار - تخت اردشیر - دل انگیزان - روشن چراغ - گلنوش - مشکدانه - سروسپی - نوروز بزرگ و غیره



یا بعضی از آنها را در دوره های اسلامی ساخته و بسط به دوره ساسانی داده اند در هر حال جای تردید نیست که موسیقی طرف توجه شاهان ساسانی بوده و مخصوصاً در زمان خسرو پرویز رقی شایانی کرده آلات موسیقی بطوریکه نویسندگان دوره های اسلامی ذکر کرده اند اینها بوده نی - نار - عود - چنگ - سورنای (نفیر) سورنای آلتی بوده لزدیک بقره لی امروزه بعضی از این آلات موسیقی اختصاص به قسمت هائی از ایران قدیم داشته مثلاً چنگ هفت سیم در سغد و خراسان خیلی متداول بوده و چنگ سغدی یا خراسانی شهرتی داشته (۱) ولی در ری و دیلم و طبرستان نار را ترجیح می دادند مسعودی گوید که باربذرگترین استاد موسیقی و چنان متبحر و ماهر بود که عقیده او برای استادان فن حکم قانون را داشت و آنها از مزرعه فن او خوشه چینی می کردند این شخص برای خسرو پرویز ۳۶۰ لحن و نوا ترتیب داده بود بطوریکه در عرض مال هیچ لحنی تکرار نمیشده است در میان الحان مسعودی اهمیت مخصوصی به «هفت دستگاه شاهی» می دهد

---

(۱) - این شهرت در دوره های اسلامی نیز باقی بود چنانکه منوچهری گوید «این زند برچنگهای سغدیان پالیزبان»

## فصل سوم

مقایسه دولت ساسانی با دولتهای قبل از آن - جهات انقراض آن

آن چه از تتبعات محققین راجع بدوره ساسانی بدست آمده همین چیزها است که در فصل دوم بطور ایجاز ذکر شد اگر يك نظر اجمالی بکلیه اوضاع و ترتیبات دولت ساسانی بیفکنیم تفاوت های این دوره نسبت به دوره های قبل باین است این تفاوت ها از دو اصل ناشی است :

از مذهب رسمی و از مرکزیت دولت از حیث اصل اول دولت ساسانی از دولت هخامنشی متمایز است و از حیث هر دو اصل از دولت اشکانی در دوره هخامنشی چنانکه دیدیم مرکزیت بود زیرا ولات و رؤساء قشون و سر دبیران از طرف مرکز معین میشدند و اعمال ولات و کاراس ها تفطیش می شد ولی مذهب زرتشت رسمیت نداشت : شاهان هخامنشی نسبت بنام مذاهبی که در ممالك وسیعه آنها وجود داشت با نظر اغماض و تساهل می نگریستند و بالنتیجه تمام مذاهب در عرض هم بودند در دولت اشکانی نه مرکزیت وجود داشت و نه مذهب رسمی راجع بموضوع اول می دانیم که نجیبای درجه اولی یا رؤساء هفت خانواده اشکانی و نیز خانواده های قدیم دیگر حکومت ایالات را در خانواده های خود ارثی کرده و لقب شاهی اختیار نموده بودند بنابر این هر ایالتی استقلال داخلی داشت و در مرکز هم اقتدار شاهنشاهان بواسطه مجلس سنا ( بطوریکه رومی ها آن را نامیده اند ) محدود شده بود از طرف دیگر انتخاب شاهنشاه در مواقع بسیار با نظر نجیبای درجه اول صورت می گرفت و در موارد اختلاف فترت هائی حاصل می شد که گاهی خیلی طولانی بود در دوره ساسانی اردشیر اول از ابتداء ترتیبات هخامنشی ها را اتخاذ کرد و مرزبانان و حکام و غیره از طرف حکومت مرکزی معین شدند

شاهان بعد از اردشیر از هخامنشی ها هم يك درجه بالاتر رفته حدود ایالات را بمقتضای وقت تغییر دادند تا آنکه تصور نشود که ایالات دارای يك هویت مشخص تاریخی بوده نظر بمصالح وقت تابع شاهان ساسانی شده اند یکی از تقایم اسلوب و روش مذکور این بود که نجبای درجه اول پارس و پارتی از نجباء یا پادشاهان محلی مبدل به نجبای درباری شدند و از نفوذ آنها نسبت بدوره اشکانیان کاست ترتیب انتخاب شاهنشاه هم اینطور بود : اردشیر اول و شاپور اول ولیعهد را خودشان معین کردند بعد از آن ها اگر شاهانی مایل نبودند ولیعهد را در حیات خود معین نمایند سه نامه بخط خود سه نفر یعنی مؤبذات مؤبذ و ایران سپهبد و ایران دبیر بد نوشته بآنها میدادند و سه نفر مذکور بعد از فوت شاه در حضور رجال ورؤسای خانواده های درجه اول سر نامه ها را گشوده بعد از مشاوره شاه را معین و اسم او را اعلام میکردند بدین ترتیب شاه معین میشد و به تخت می نشست بدون اینکه فترتی حاصل شده باشد جهت این ترتیب گویا از این جا بود که اردشیر اول عقیده داشته که چون ولیعهد طالب مرگ شاه است تعیین او در حیات شاه خطرناك است در مورد اختلاف مابین سه نفر مذکور مؤبذات مؤبذ بعد از مشورت با هیربذات و دستوران و پس از اجرای آداب مذهبی و عبادت طولانی شاه را معین و در مجلسی که نجباء و مردم اجتماع کرده بودند اسم شاه را اعلان میکرد و همه می پذیرفتند زیرا بر این عقیده بودند که مؤبذات مؤبذ از طرف خدا اسم شاه الهام شده نظر به ترتیب مذکور در دوره ساسانی فترتی روی نداد تفاوت دیگر دوره ساسانی با دوره اشکانی در مذهب رسمی است - اشکانیان نه فقط مذهب زرتشت را رسمی و آنرا تقویت نمودند بلکه پرستش ارباب انواع خارجه را مثل ارباب انواع یونانی و غیره



در دربار خود داخل و ترویج کردند و این مسئله باعث سستی کار آنها در ایران شد ساسانیان چون انقراض اشکانیان را از این بابت میدانستند نقطه مقابل سیاست آنها را پیش گرفتند و مذهب زرتشت از زمان اردشیر اول مذهب رسمی گردید بنا بر این سیاست که در ایران قدیم هیچ سابقه نداشت در دوره ساسانی نفوذ مغ ها خیلی زیاد شد و بر خلاف دوره هخامنشی و اشکانی که آنها را فقط در موقع قربانی برای اجرای آداب مذهبی دعوت میکردند در این دوره مؤبدان مؤبد یکی از رجال درجه اول در بار و جزو وزراء گردید و طبیعی است که در کلیه امور دولتی دخالت داشت نتیجه دیگر این سیاست این بود که شاهنشاه رئیس مذهب شناخته شد و در میان آریایان انواع جا گرفت زیرا در کتیبه ها و روی سکه های شاهان ساسانی عبارت « که در میان ایزدان جا دارد » بعد از اسم شاه حتماً قید میشود (۱) این سیاست نتایج خوب داشت و بعضی معایب نیز نتایج خوب آن این بود که مذهب رسمی بایه محکم ملیت ایرانیها گردید: تمام اهالی مملکت در تحت این عنوان متحد شدند چه مذهب زرتشتی برای ایرانیان آن زمان مذهب ملی بود (۲) و با این عنوانات اقوام مختلف آریایی که بایران آمده بودند همگی حس می کردند که ایرانی اند ثانیاً قدرت و عظمت شاهان ساسانی خیلی بالا گرفت چه ریاست مذهب و ریاست تشکیلات کشوری و لشکری هر سه با شاه شد و ابهت آن در میان مردم فوق العاده زیاد گردید اما عیب این کار از این حیث بود که اولاً تعصب فوق العاده مغ ها در ممالك تابعه پیروان مذاهب محلی را از دولت ایران متنفر و گاهی هم متقابل بدولت خارجه مینمود مثل ارمنستان و ایبری و غیره که متقابل به روم شده زحمانی برای دولت ساسانی تولید کردند ثانیاً نفوذ مغ ها زیاد شد

(۱) - روی سکه این عنوان از زمان یزدگرد دوم موقوف شد

(۲) - اصول این منصب چنانکه دیدیم همان منصب آریانیهای ایرانی بود

و چون نجباء هم دارای نفوذ زیادی بودند دو قوه باطناً بهمدیگر دست میداد که از قدرت شاه بکاهد با این ترتیب شاهان عاقل و قوی الاراده لازم بود تا موازنه را حفظ کنند و همینکه زمانی میرسید که شاهان متوسط و غیر ممتاز به تخت سی نشستند ایران رو به ضعف با انحطاط میرفت چنانکه قسمتهائی از این دوره یعنی بعد از شاپور اول تا شاپور دوم و بعد از این شاه تا یزدگرد اول زمان ضعف ایران ساسانی و دوره بعد از خسرو پرویز تا تسلط مسلمین بر ایران زمان انحطاط آنست ولیکن باید گفت که خوشبختی سلسله ساسانی از اینجا بود که شاهان نامی یا خوب زیاد داشت فی الواقع اگر این دوره را با دوره های سابق ایران مقایسه کنیم این مطلب کاملاً معلوم میشود دوره مدها يك شاه نامی بایران داد که هر و خشتَر بود (دیباگو معلوم نیست شخص تاریخی باشد) دوره هخامنشی دوشاه بزرگ به وجود آورد کوروش بزرگ و داریوش اول باقی چنانکه دیدیم اشخاصی بودند که از کثرت سفاکی و کارهای بیرویه مردم را بیزار و متنفر نمودند یا اشخاصی مست و فاقد اراده که حکومت را بخواجه سرایان و زنها وا گذاردند دوره اشکانی چهار شاه خوب برای ایران تهیه کرد مهرداد کبیر - اُردُ اوّل - فرهاد چهارم - بلاش اول - ولی دوره ساسانی هفت شاه نامی یا ممتاز بایران داد اردشیر اول - شاپور اول - شاپور کبیر - یزدگرد اول - بهرام پنجم غباد اول - خسرو اول (انوشیروان) اینها شاهانی بودند که توانستند در تشکیلات جامعه ایران آن زمان که باعلی درجه اشرافی بود موازنه را حفظ و مرکزیت را همواره تأیید نمایند سایرین هم باستثنای یکی دو نفر اگر پدای شاهان نامی نمی رسیدند کارهای بی رویه هم نمی کردند و بقدر قوه برای رفاه مردم میکوشیدند مثل زسی و اردشیر دوم و فیروز اول و غیره تا خسرو پرویز برای حفظ اصل مرکزیت شاهان ساسانی دو وسیله بکاربردند

تحکیم مبانی ادارات و اصلاحات لشکری فی الواقع — در دوره های قبل استحکام ادارات دولتی بدرجه استحکام دوره ساسانی نرسید در این دوره مبانی آن محکم و تنظیمات آن مورد نهایت دقت بود . جهت این توجه مخصوص نیز معلوم است چه ادارات وسیله مرکزیت و مابین شاه و ممالک تابعه واسطه بودند و اراده مرکز از این راه اجرا می شد این است که می بینیم دخول به ادارات برای هر طبقه ممکن نیست و برای دبیران شرائط مشکلی از حیث صفات شخصی و خانواده و معلومات و دانستن زبان فارسی ( پهلوی ) و خط و غیره مقرر است یکی از خصائص دوره ساسانی امتیاز قشون آن دوره بر قشون دوره های سابق است در اینجا باز برای روشن بودن مطلب مقایسه قشون ساسانی با قشون ایران در دوره های قبل لازم است

قشون دوره هخامنشی باستثنای ده هزار نفر جاویدان چریکی بود و چنانکه دیدیم قشون هخامنشی در اواسط و اواخر آن دوره به جنگ تن به تن معتاد نبود در دوره اشکانی باز قشون چریکی و سواره نظام پارت در جنگ گریز ماهر بود ولی در مقابل پیاده نظام رومی نمیتوانست مقاومت کند و نیز قشون محاصره را فاقد بود اما در این دوره قشون ایران مزایای دوره های سابق را دارا است یعنی سواره نظام ممتاز دارد — علاوه بر آن به جنگ تن به تن از زمان شاپور دوم معتاد شده و از علم محاصره نیز بهره مند است در این دوره چیزهایی دیده میشود که در دوره های دیگر نظیر آزار نمی یابیم : در جنگ غباد با رومیها بیلیزار سردار نامی روم از استقامت ایرانی ها و جنگ تن به تن آنها در حیرت می افتد — بهرام گور می خواهد با رومی ها صلح کند سپاهیان جاویدان راضی نمی شوند و تکلیف می کنند که يك دفعه دیگر جنگ کنند — ساخلو پترا تا آخرین نفر می میرد و تسلیم نمی شود — در شائزده جنگی که ایران

با روم می کند چهار جنگ برای طرفین بی نتیجه است و اوضاع قبل از جنگ محفوظ می ماند در دوازده جنگ دیگر سه جنگ به بهره مندی رومی ها و نه جنگ بظرف بابی ایرانیها تمام می شود یعنی در هر چهار مرتبه جنگ یکی را ایران می بازد و سه جنگ را می برد در سرحدات شمال و شمال شرقی همیشه لشکر ایران در مقابل مردمان سلحشور صحرا گرد قوی فاتح است باستانیای زمان فیروز اول و شاید یزدگرد دوم از این نکات معلوم است که قشون ایران از حال سابق بیرون آمده - و ورزیده و دارای شهادت شده بود اطلاعات تاریخی نیز دال بر این است زیرا در زمان اردشیر اول قشون جاویدان هخامنشی زنده شد و انوشیروان قشون چریکی را مبدل به قشون دائمی نمود این کار از ضربت هائی بود که به پیکر ملوک الطوائفی اشکانی با بعضی آثار باقی مانده آن وارد آمد از آنچه گفته شد این نتیجه گرفته میشود که خصائص دود ساسانی عبارت است : اولاً از مرکزیت شدید ثانیاً از رسمی شدن مذهب زرتشت و برای حفظ مرکزیت دو چیز مورد توجه مخصوص شده : ادارات منظم و محکم - قشون ورزیده دائمی در سایر چیزها ساسانیان با اشکانیان موافقت از آن جمله است دخالت ندادن خواجه سرایان و زنان با امور دولتی حالا باید دید که نتیجه تشکیلات مزبوره چه بود نتیجه همان بود که از تاریخ ایران ساسانی مشاهده میشود - هیچگاه قدرت داخلی و خارجی ایران قدیم بدرجه قدرت دولت ساسانی نبود اما قدرت داخلی از اینجا پیدا است که در این دوره باغی گری و خود ساری متنفذین با حکام هیچ دیده نمیشود (برخلاف دوره هخامنشی و اشکانی) و اگر بهرام چوبین و شهربراز باغی شدند طغیان آنها ناشی از خبط های هرمن چهارم و خسرو پرویز و مصادف با اواخر دوره ساسانی بود با وجود این نجباء و مردم با آنها همراهی نکردند از حیث قدرت خارجی

مزیت ایران ساسانی باز مشهود است هخامنشیها نتوانستند در میدان جنگ کاملاً از عهده یونانیها برآیند و اگر در مدت هشتاد سال یونان در مدار سیاست ایران گردید بواسطه طلای ایران بود و با پدید آمدن اسکندر این سیاست خاتمه یافت اشکانیان خوب از عهده رومیها برآمدند و شاید از این حیث بر ساسانیان هم برتری داشته باشند زیرا وقتی آنها با رومیها در گیر و دار بودند که امپراطوری روم در اوج عظمت خود بود ولیکن نتوانستند کاملاً جلو مردمان سلحشور قوی شمالی را که بایران هجوم میآوردند بگیرند چنانکه سکاها در عمالک شرقی ایران و سیستان برقرار گردیدند و ایبریها با پول از ایران رانده شدند اما ایران ساسانی هم از عهده رومیها و یونانیها بخوبی برآمد و هم مردمان شرقی و شمالی مزبور را عاجز و بیچاره کرد یعنی سکاها را مطیع نمود - فشار هونها را درهم شکست - خزرها را گوشمالی سخت داد - دولت هیاطله را منقرض - ایبریها و ارانیها را دست نشانده و ترکهای آسیای وسطی را باج گذار نمود بعبارة آخری در این دوره که باید دوره پهلوانیش نامید ایران در جهات اربعه حدود خود از ابتداء فاتح بود تا بالاخره فاتح در آمد

## جهات انقراض - جهات ظاهری این انقراض

بطوریکه از احوال اواخر این دوره بر میآید از این قرار است اولاً تشتتات مذهبی که در ایران روی داد : يك فهرست اجمالی مذاهبی که در ایران پدید آمده یا از خارجه بایران نفوذ یافته بود این نظر را تأیید میکند ثانیاً سیاست غلط خسرو پرویز یعنی جنگهای ۲۷ ساله و بی نتیجه او با روم و تحمیل مالیاتهای گراف و کمرشکن بر اهالی که قوای ایران را تحلیل برد ثالثاً پیدا نشدن شاه عاقل و قوی الاراده که زمام امور را به دست گرفته اصلاحاتی برحسب مقتضیات وقت نماید این جهة اگر چه در درجه سوم نوشته شده ولیکن در اهمیت بالاتر



است تشکیلات ایران ساسانی شاهان عاقل و قوی الاراده لازم داشت و همینکه چنین شاهانی بعد از انوشیروان پیدا نشدند انحطاط شروع و بواسطه نهضت مسلمین با فقر اض خم شد زیرا موازنه بهم خورد

**نتیجه -** این سلسله در مدت چهار قرن رو تاوج رفت و با وجود

اینکه مصادف با مشکلاتی شد که از موقع جغرافیائی ایران مابین امپراطور روم و مردمان ناز و نفس قوی شمالی و شمال شرقی حاصل شده بود مشکلات را به نفع ایران حل نمود هرگاه مقتضیات عصر و موقع جغرافیائی ایران و عدم انحطاط سلسله ساسانی و بلکه ترقی آن را در مدت طولانی چهار قرن با آن همه شاهان نامی یا خوب در نظر گیریم باین نتیجه میرسیم که این سلسله نه فقط در تاریخ ایران نظیر ندارد بلکه در تاریخ عالم هم نظایر آن نادر است تشکیلات ساسانی در داخله ایران میراثی بود که از داریوش اول بآنها رسیده بود ولی چیزهاییکه ساسانیان بر آن افزودند آنها را از جانشینان آن شاه بزرگ متمایز می دارد : از آن جمله است دخالت ندادن زنها و خواجه سرایان بامور دولتی - تربیت سناها بپادشاهان - تحکیم مبانی ادارات

راجع بسلسله ساسانی نیز باید گفت که در زمان نامیترین شاه آن تولید علم و ادب در ایران شروع شد و اگر خسرو پرویز دنباله آن را قطع نکرده بود دامن « رنسانسی » (۱) که رفته بود شروع شود امتداد می یافت فی الواقع - در زمان انوشیروان در دفعه اولی ایرانی با علوم یونانی آشنا شد و بشهادت مورخین ادوار اولیه اسلامی در هیچ زمانی بقدر زمان ابن شاه در زبان پهلوی کتاب نوشته نشده و ادبیات پهلوی باین اندازه ترقی نکرده

(۱) - رنسانس نهضت علمی و ادبی بود که در اروپا در قرن شانزدهم شروع شد و اروپائی ها با اصل کتب یونانی و رومی آشنا شدند تا آن زمان علوم یونانی را در اروپا از ترجمه هائی که بزبانهای شرقی شده بوده فرا میگرفتند

بود بالاخره شهر های زیادی که از شاهان ساسانی باقی مانده و خرابه های سدها و پل ها و قلاع و قصور و نیز ترقی حرف و صنایع ایران در آن دوره از چیزهایی است که بر جدایی حد آنها راجع به مملکت داری شهادت میدهد بنا بر این و بر آن چه در این باب کتاب گفته شده و تماماً مبتنی بر مدارك است باین نتیجه میرسیم که دولت ساسانی هرچند کوچک تر از دولت هخامنشی ولی سر آمد دولت هایی بود که آریانه های ایرانی در ادوار تاریخی خود تشکیل نمودند

# باب ششم

در زبان ها و خطوط ایران قدیم

## فصل اول

در زبان های ایران قدیم

**مقدمه** — قبل از ذکر زبانهای ایرانی لازم است بطور اختصار

گفته شود که علماء فقه اللغة و زبان شناسها زبانهای ملل روی زمین را به شاخه ها و شعبه ها و تیره ها و غیره تقسیم کرده اند چه زبانهای که از يك شاخه یا شعبه و غیره است از يك ریشه یا ماده آمده بهمدیگر در خیلی از چیزها شباهت دارد مثل اینکه شاخه ها و شعبه ها و غیره هر نژادی نیز مشابه یکدیگرند موافق موازینی که در دست است زبانهاییکه امروزه در فلات ایران استعمال میشود با زبانهای هندیها شعبه مستقلی را تشکیل میدهد و این شعبه که موسوم به زبانهای هند و ایرانی یا آریائی گردیده شعبه از شعب هند و اروپائی است از طرف دیگر زبانهاییکه امروزه در ایران استعمال میشود غالباً از زبانهای دیگری که در عهد و ازمنه قبل استعمال میشده مشتق گردیده و بمرور تغییر یافته تا بشکل امروزی درآمده است چنانکه زبان امروزی ما از زبان پهلوی و آن هم از زبان پارسی قدیم آمده و آن نیز از زبان قدیمتری آمده که زبان مردمان آریائی بوده قبل از اینکه از هم جدا شده و به ممالك مختلفه رفته باشند این زبان را لابد باید آریائی نامید بنابر این میتوان گفت که زبان پارسی امروزه نوه زبان پارسی قدیم است علماء زبان شناسی برای



فهماندن درجه اشتقاق «طبقه» را نیز اصطلاح کرده اند مثلاً میگویند زبان فارسی امروزه زبان ایرانی و از طبقه سوم است زیرا این طبقه روی دو طبقه دیگر که زبان پهلوی و پارسی قدیم باشد نهاده شده است اما جهت عمده تغییر زبان بمرور ایام از این است که انسان طبعاً مایل است حق المقدور از زحمت خود کاسته با صرف کمترین وقت بیشترین نتیجه را بگیرد و چون لغات زبانهای اولی طولانی و صعب التلفظ است بمرور این لغات از کثرت محاوره سائیده شده مختصر و سهل التلفظ میگردد و صرف اسما و ضمایر از میدان میروند این تغییر غالباً از روی قواعد معینی است یعنی حروفی نکلی مبادت و حروف معینی مبدل به حروف معینی میگردد مثل اینکه شاه را در زمان هخامنشیها خشایا می گفتند و همین کلمه است که باین صورت ساده و مختصر امروزه در آمده است و بهمین منوال خِشتر شهر (۱) و می نیوچیترا منوچهر شد و قس علیهذا پس از این مقدمه مختصر ماصل مقصود پرداخته گوئیم زبانهاییکه در ازمنه قدیمه در ایران استعمال می شده از این قرار است : اول پارسی قدیم که زبان کتیبه های شاهان هخامنشی است دوم زبانیکه آوستا در آن نوشته شده سوم زبان پهلوی یعنی زبانی که معمول دوره اشکانیان و ساسانیان بوده و کتیبه های شاهان ساسانی و شرح آوستا (زند) و کتابهاییکه در تورفان یافته اند در آن زبان نوشته شده

## پارسی قدیم - از جهت صور و صرف اسماء و غیره زبان

قدیمی محسوب و به زبان آوستائی و سانسکریتی نزدیک است زیرا هر سه زبان از زبان آریائی آمده و در عرض یکدیگر واقع است سانسکریت زبان شعبه هندی مردمان آریائی بوده و کتب مذهبی این مردمان در این زبان نوشته

(۱) - شهر بمعنی مملکت استعمال می شد مثل ایران شهر و غیره

|            |              |           |                |                |         |         |             |
|------------|--------------|-----------|----------------|----------------|---------|---------|-------------|
| گرته       | منا          | تیره      | ایته           | خشی تیه        | دار بوش | ناه تی  | یاری قدیم   |
| کرده (شده) | از من        | آن که     | این است        | شاه            | دار بوش | مبگوید  | یاری امروزه |
| گیریم      | من           | بند       | ایقند          | خشی انا        | دار بوش | ساستی   | آوستائی     |
| گرته       | منا          | بند       | ایدم           | کش تین         | دار بیه | سستی    | سانسکریتی   |
|            |              |           |                |                |         |         |             |
| کوروش      | نام          | گسوخیه    | آب وم          | خشی تیه        | یتا     | پساو    | یاری قدیم   |
| کوروش      | نام          | کبوجیه    | بودم (شدم) (۱) | شاه            | آنکه    | پس از   | یاری امروزه |
| کورائوس    | نتم          | گسوجو     | بوم            | خشی انا        | یتا     | پس چرات | آوستائی     |
| کوروه      | نام          | کامبوجو   | آب وم          | کش تین         | یتا     | پس چاند | سانسکریتی   |
|            |              |           |                |                |         |         |             |
| آه         | ایدا خشی تیه | پرووم     | هاتوو          | تاووبا         | آماحم   | پور     | یاری قدیم   |
| بود        | این شاه      | پیش از    | که             | نخه (نراد) (۳) | ازما    | پسر (۲) | یاری امروزه |
| آس         | ایدا خشی انا | پ آورونیم | هو             | تاخ مرنو       | آهاگم   | پور     | آوستائی     |
| آس         | ایه کش تین   | پوروم     | س              | نوکی مته       | سناگم   | پور     | سانسکریتی   |





[illegible]



| پارسی قدیم   | آواهی با      | گبوجیه هی با   | زراتا   | زردی    | نام  | آه      | هاتا           |
|--------------|---------------|----------------|---------|---------|------|---------|----------------|
| پارسی اسروزه | از این        | گبوجیه         | برادری  | زردیه   | نام  | بود     | از یک مادر (۴) |
| آوستائی      | آوان هی       | گبوجیه هی      | زراتا   | زردیو   | نقته | آش      | هات            |
| سانسکریتی    | آسی           | گبوجیه سی      | زراتا   | زردیو   | نام  | آش      | ساتا           |
|              |               |                |         |         |      |         |                |
| پارسی قدیم   | هت نی نا      | گبوجیه هی نا ● | پسار    | گبوجیه  | آوم  | زردیم   | آواج ●         |
| پارسی اسروزه | از یک پدر (۵) | نا گبوجیه (۶)  | پس      | گبوجیه  | این  | زردیارا | گت             |
| آوستائی      | هویپنا        | گبوجیه سی      | پس خارت | گبوجیو  | آوم  | زردیم   | آواج نند       |
| سانسکریتی    | ستم نی نا     | گبوجیه سی نی   | پس چاد  | کلبوجیو | ایتم | زردیم   | آواهن          |

- (۱) - بودم در اینجا ماضی نام است نه استمراری و اسروزه بجای آن شدم استعمال میشود
- (۲) - یعنی پسر گوروش
- (۳) - یعنی از نژاد ما
- (۴) - تحت اللفظ هم مادر
- (۵) - تحت اللفظ هم پدر
- (۶) - تحت اللفظ از گبوجیه یعنی متعلق به گبوجیه
- - با این علامت فراز ها از هم جدا شده است

## زبان پهلوی - این زبان هم بر دو قسم است : (۱)

پهلوی اشکانی (۲) پهلوی ساسانی اختلاف مابین این دو زبان جزئی است اولی زبان شمال ایران و دومی زبان جنوب ایران بوده اندازه تفاوت همان است که مابین زبانهای شمالی و جنوبی ایران موجود است در این زبان صرف اسماء و ضمائر از میان رفته اینها است زبانهای که سابقاً در ایران حرف میزدند زبان های سغدی و طخاری و خوارزمی قدیم نیز از زبانهای ایرانی بوده برای اینکه از زبان پهلوی نمونه در نظر قارئین باشد چند سطر از کتابی که معروف به کارنامه اردشیر بابکان است در اینجا درج و ترجمه آن بفارسی امروزه بطور تحت اللفظ ضمیمه می شود (۱)

متن پهلوی - روزی آردوان آواک آسواران و آرت نخشیر او نخجیر  
شد ایستاد - گوری آندر دشت بوذرت و آرت نخشیر و پوسی مسی  
آردوان از پسی آن گور تاخت و آرت نخشیر آندر رسید تیری  
ایندون او گور زد کو تیر تاک پیر آشکمب آندر شد و دیگر  
سوک بوذرت و گور آوز یاک مرث آردوان و آسواران فراج  
رسید هند و پرسید کو این ز نشن کی گرت آرت نخشیر گفت  
کو من گرت هم پوسی آردوان گفت کونه چه من گرت هم

ترجمه به پارسی امروزه - روزی اردوان با سواران و اردشیر به شکارگاه  
رفت گوری در دشت بگذشت و اردشیر و پسر بزرگ اردوان از پی آن گور تاختند  
و اردشیر در رسید تیری چنان بگور زد که تیر تا پر بشکم فرو رفت و از طرف  
دیگر گذشت و گور بر جا مرد اردوان و سواران فراز رسیدند و پرسید که این

(۱) - چون هر زبانی تلفظ مخصوصی دارد املاء تقریبی یعنی بطوری است که نوشته اند

زدن را کی کردار د شیر گفت که من کرده ام یسراردوان گفت که نه زیرا من کرده ام  
(خط متن هوزوارش است و در این چند سطر ۲۷ لغت آرامی بطوریکه در جای خود  
ذکر شده استعمال گردیده (۱) از جلد دوم اساس فقه اللغة ایرانی - گنگر و کوهن)  
زبانهاییکه امروزه استعمال میشود از زبانهای مذکور آمده و مشهور ترین آنها  
از این قرار است: (۱) زبان دری یا زبان فردوسی که با جزئی تغییراتی  
زبان ادبی امروزه است (۲) کردی (۳) بلوچی (۴) لری  
(۵) گیلکی (۶) مازندرانی (۷) زبانهای بعضی از ولایات دیگر ایران از  
قبیل کبری و زبان یهودیه ای ایران و نظری و سیوندی و غیره (۸) زبان  
پشتو یا پختو در افغانستان (۹) زبان بخاری یا تاجیکی در آسیای وسطی  
(۱۰) زبان اُست هادر قفقازیه در اینجا بموقع نیست گفته شود که  
زبان دیگری هم در آسیای وسطی یافته اند که در زمان سابق متداول بوده  
و امروزه متروک شده از آنجا که این زبان در سغد سابق یعنی  
سمرقند امروزه معمول بود آنرا سغدی نامیده اند این زبان هم بواسطه  
زبان قدیتری از زبان آریانی آمده خطوطی از زبان مزبور در  
۱۹۰۰ میلادی بدست آمده که از قرن اول و هفتم و نهم میلادی است  
زبان مزبور زبان ادبی و بین المللی مردمان آسیای وسطی بوده و زبان یغوبی  
که امروزه در دره زر افشان حرف میزنند از آن مشتق است در باب  
زبان سغدی لازم است گفته شود که نتیجه مطالعات و مذاقه علماء فن  
این است که هر چند زبان مزبور بواسطه زبان دیگری از زبان آریانی  
آمده ولیکن زبانهای اروپائی نزدیکتر از زبان های ایرانی است کلیه باید در  
نظر داشت که شعب پراکنده و کوچک زبانهای ایرانی در ترکستان افغان  
و روس و پامیر زیاد است مثل یغوبی و زبان و خان و هروی و شغنان  
و بسیاری دیگر که بعضی از آنها متروک شده



## فصل دوم

### در خطوط ایران قدیم

خطوطیکه در ایران قدیم استعمال میشده از این قرار است : خط میخی  
خط پهلوی - خط زند - ولیکن بهتر است بگوئیم خط آوستائی

اول - خط میخی - به شکل میخ است که بطور عمودی یا افقی  
استعمال و از طرف چپ بر است نوشته شده این خط از خطوط  
ککده و آسور اقتباس گردیده و چنانکه میدانیم خط میخی اصلی از  
سومری ها است از خط میخی پارسی در فوق ذکری شده ( صفحه  
۱۸۰ الی ۱۸۳ ) و تکرار آن لزومی ندارد بنا بر این در اینجا فقط  
بشرح بعضی از کیفیات این خط اکتفا میشود این خط دارای چهل و  
يك علامت است : پانزده علامت برای حروف واحد است یعنی برای  
نمایاندن يك حرف و بیست و يك علامت سیلابی یا تقطیعی است یعنی  
برای نمایاندن دو حرف مثل ( دا ) - ( دو ) - ( دی ) و قس علیهذا  
چهار علامت ایدئوگرامی است یعنی دلالت بر تمام کلمه میکند مثل  
آهور مزدا - شاه - زمین - مملکت بالاخره يك علامت حد فاصل  
است ما بین کلمات تا خواننده کلمات را مخلوط نکند از آن چه در باب  
این خط در فوق و در این جا گفته شده معلوم است که این خط از  
حیث مرحله تکاملی ما بین خط تقطیعی و الف بائی است و باخری خیلی  
نزدیک و امتیازش بر سایر خطوط میخی از این حیث است کتیبه های  
شاهان هخامنشی باین خط نوشته شده و در زمان اشکانیان نیز چنانکه  
دیدیم این خط هنوز بکلی متروک نشده بود ولیکن نباید تصور کرد  
که شاهان هخامنشی فقط بزبان پارسی قدیم و بخط میخی پارسی کتیبه

می نویسانده اند زیرا اولاً به بعضی از کتیبه های فارسی آنها ترجمه آسوری ( بابلی ) و عیلامی و ندرتاً آرامی علاوه شده ثانیاً بعضی از شاهان هخامنشی کتیبه هائی بزبان و خط خارجی نویسانده اند آنهائی که معروف و طرف توجه علماء فن میباشد از این قرار است

اول - راجع به کوروش بزرگ اسطوانه از گل پخته در بابل یافته اند که دارای کتیبه ایست بزبان بابلی و قسمت اعظم آن محو شده این استوانه که دارای ۴۵ سطر است در موزه بریطانیائی است (مضمون آن در صفحه ۹۲ ذکر شده) دوم - راجع به کمبوجیه کتیب، ایست که در روی يك مجسمه فرعون مصری بخطوط مصری قدیم ( پروکلیم ) نوشته شده و در موزه واتیکان روم است

سوم - متعلق بداریوش چند کتیبه بزبان و خط غیر پارسی یافته اند :

(۱) کتیبه کوچکی در بیستون که بزبان شوشی جدید است و مضمون آن هنوز معلوم نیست این کتیبه دارای ده سطر است (۲) يك تکرار مختصری از سه سطر کتیبه بزرگ داریوش بزبان شوشی جدید (۳) کتیبه نیز در چهار سال قبل پروفیسور ارنست هرتسفلد در نقش رستم در مقبره داریوش اول یافته که از این شاه و در زبان آرامی است بعضی از قسمتهای این کتیبه محو شده باقی قسمت ها را در شرف خواندن میباشد (۴) کتیبه ایست بزبان شوشی جدید مرکب از ۲۴ سطر در دیوار جنوبی قصری که در تخت جمشید بنا شده بود (۵) کتیبه بزبان بابلی در تخت جمشید (۶) استیل هائی بخط مصری قدیم که در نزدیکی کانال سوئز کشف گردیده

(۷) کتیبه مفصلی که نل المسخوط در نزدیکی کانال آب شیرین کشف شده و بخط مصری است کتیبه های مصری مذکور فهرستی است از اسامی مردمان مختلف که از

مصر تا بوسپور (واقع در قریم در کنار دریای سیاه) سکنی داشتند و مضمون این فهرست را نوشته های هرودوت تأیید میکند زیرا موضح مذکور راجع به قشون کشی داریوش به ممکت سک ها اسم مردمانی را که در حوالی بوسپور بوده اند ذکر کرده.

۸) يك کتیبه یونانی است که دارای ۲۸ سطر است و در (مین جیک) در آسیای صغیر در ۱۸۸۶ کشف شده.

چهارم - کتیبه در تخت جمشید از اردشیر اول دراز دست بزبان بابلی یافته اند که دارای ۱۳ سطر است از مخطوط مذکوره قسمت چپ آن باقی است و مابقی محو شده.

پنجم - کتیبه نیز در تخت جمشید از اردشیر دوم هخامنشی کشف شده که بزبان بابلی و فقط دو سطر آن باقی است.

کتیبه های شاهان هخامنشی که بزبان پارسی قدیم کنده شده در جای خود ذکر گردیده فقط دو کتیبه دیگر لازم است بر آنها علاوه شود :

۱) کتیبه از اردشیر دوم که در همدان یافته اند و راجع بقصری است که این شاه بنا کرده در این جا نیز اسم مهر و اناهیتا بعد از هرمزد برده شده.

۲) کتیبه که از همان شاه در شوش کشف شده و مربوط بتأسیس قصری است خواندن خط میخی پارسی برای محققین خیلی مشکل بود زیرا اگر بخواندن خطوط مصری بزودی موفق شدند از اینجهت است که بعضی از کتیبه های مصری بزبان مصری قدیم و یونانی نوشته شده و علاوه اسامی خاصه را در میان شکلی که شبیه به فشنگ است گنجانده اند بنا بر این علماء فن توانستند بالنسبه زودتر الف باء زبان را بدست آورده معانی لغات را بواسطه ترجمه یونانی زودتر درك نمایند ولیکن در ایران کتیبه ها بزبان و خط پارسی قدیم و عیلامی و آسوری نوشته شده و هر سه زبان

و خط مجهول بود با وجود این علماء اروپائی با زحمات زیاد موفق بخواندن این خط شده اند کنجکاوی اروپائیان نسبت باین خط در ۱۶۲۲ شروع گردید ولیکن ابتداء پیشرفت‌های بزرگ برای خواندن آن از ۱۸۰۲ بود و تقریباً در ۱۸۵۰ قرائت قسمتی از کتیبه‌های بیستون داریوش بدون غلط بانجام رسیده الف باء خط کاملاً بدست آمد پس از پیشرفت مذکور قرائت کتیبه‌های دیگر اشکالش کمتر بود (۱)

دوم — خط پهلوی این خط چنانکه می گویند از خط آرامی آمده و بر دو قسم است خط پهلوی اشکانی و ساسانی هر دو از راست بچپ نوشته میشود کنجکاوی راجع باین خط از ۱۶۶۷ یعنی از زمانی که شاردن سیاح معروف فرانسوی از ایران سواد هائی از این خط با روپا برد شروع و از کتیبه‌های نقش رستم و نقش رجب که شاهان ساسانی در زمان پهلوی و یونانی نوشته اند استفاده شد در ابتداء سیل وستر دُساسی (۲) در ۱۷۹۳ میلادی بخواندن کتیبه‌های کوتاه ساسانی موفق گردید بعد علمائی مثل هگگ (۳) بهند رفته نزد پارسپه‌ازبان پهلوی را آموختند و پس از آن بمرور بخواندن خط تحریری نیز آشنا گشتند خواندن این خط بجهانی که در فوق گفته شده (در صفحه ۴۵۵ باب پنجم) بسیار مشکل است تفاوت ما بین خط اشکانی و ساسانی زیاد نیست یعنی خطوط راست مبدل بخطوط مدور گردیده خط پهلوی اشکانی در دوره اشکانیان معمول بود و بعد از انقراض آنان خط پهلوی

(۱) — اشخاصی که برای قرائت خطوط میخی پارسی رنج برده اند زیاد و معروفترین آنها از اینقرارند *Grotefend E. Burnouf, Sir H. Rawlinson, G. Oppert.*

زحمات راولین سن انگلیسی برای این مقصود مخصوصاً گرانها بوده

(۲) — *Silvestre de Sacy.*

(۳) — *Haug.*

ساسانی آنرا منسوخ نمود خط اولی را پهلوی کلدانی نیز ند ولی بهتر است پهلوی اشکانی یا شمالی گفته شود

سوم - خط اوستائی - که دارای چهل علامت یا شکل و کمال الف بائی است زیرا برای تمام صدا های ساکن و متحرک علامتی دارد و اعراب در الف با داخل است این خط از تمام خطوط ایران قدیم کاملتر و آسان تر است بعضی عقیده دارند که از بعضی از خطوط اروپائی امروزه نیز کاملتر است زیرا در بعضی از خطوط اروپائی برای بعضی صدا ها علامتی نیست و گاهی يك علامت نماینده صدا های مختلف است خط آوستائی مثل خط پهلوی از راست بچپ نوشته میشود و ظن غالب بر این است که در قرن ششم میلادی از خط پهلوی اقتباس شده قدیمترین آوستائی که باین خط نوشته شده از ۱۳۲۵ میلادی است که وستیر گارد (۱) دانیمارکی با خود از ایران برد و در ۱۸۵۴ بطبع رسانید عالم مذکور یکی از متخصصین معروف زبان پهلوی است

اول کسیکه برای خواندن و فرا گرفتن خط و زبان آوستائی منجمل زحمات و مشقات گردیده (آنکیتیل دو پررون) (۲) فرانسوی است که در ۱۷۵۵ مصمم شد بهند رفته آوستا را ببیند و در نزد علماء پارسی این زبان را فرا گیرد عالم مذکور چون سرمایه لازم برای اجرای خیال خود نداشت بسمت سربازی در خدمت کپانی هند شرقی فرانسوی داخل شده به یکی از مستعمرات فرانسوی در هند رسید از آنجا پس از سه سال زحمت به سورات رفت و سه سال در آنجا مانده زبان آوستا را تحصیل کرد و بعد ترجمه از آوستا در اروپا منتشر نمود اگر چه این ترجمه بواسطه اینکه

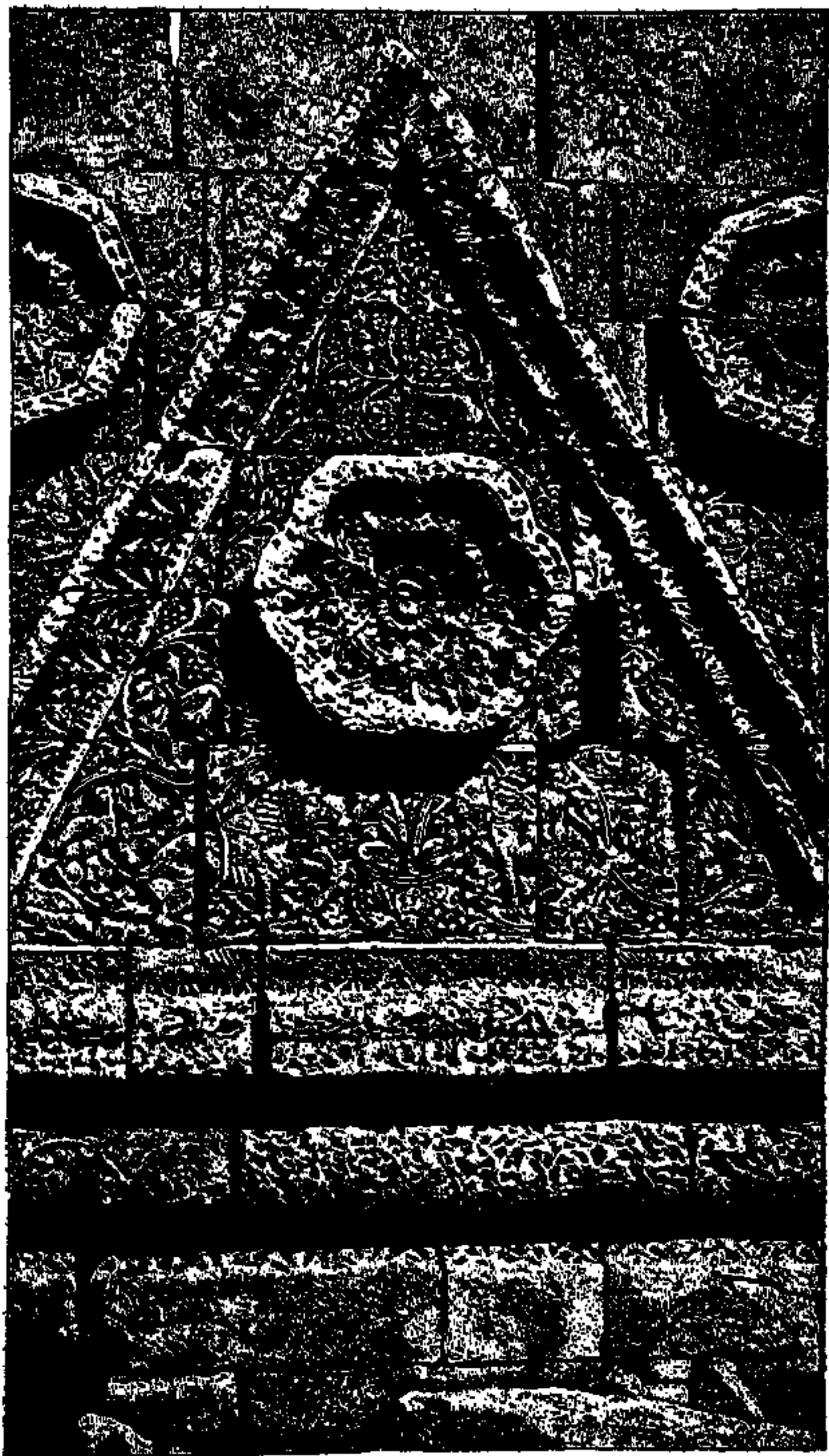
(۱) - Westergaard.

(۲) - Anquetil Duperron.



[illegible]

نمونہ خط زند یا آوستائی۔ از کتاب گِیگر و کوہن



تزیینات قصر هاشمیا در مشرق بحرالمت

معلم عالم مذکور چندان استاد نبوده عاری از اغلاط نیست و لکن اهمیت آن از این حیث است که پس از این قدم اول سایر علماء تشویق شده بر سعی و جدّ خود افزودند تا کاملاً بخواندن خط آوستائی و فرا گرفتن این زبان موفق گردیدند اشخاصیکه در این راه رنج برده اند بسیارند ولی در میان آنها دو عالم فرانسوی بورنوف و دارمس تتر و یک عالم دانیمارکی وستیر گارد مشهورند و نیز لازم است علاوه نمائیم که یکی از متخصصین معروف زبان پهلوی و ست انگلیسی است حالا کتاب آوستا بچند زبان اروپائی ترجمه شده است

چهارم -- خط سغدی -- چنانکه در فوق گفته شد نتیجه تحقیقاتی که علماء نن در ترکستان چین و سمرقند و تورفان نموده اند من جمله این است که زبان جدیدی کشف کرده و آنرا سغدی نامیده اند این تحقیقات که از ۱۹۰۰ میلادی شروع شد در تورفان و جاهای دیگر باعث انکشاف چند نوشته گردید که بزبان سغدی و بخطی شبیه خط پهلوی کتیبه های ساسانی است محققین را عقیده آنست که این خط هم از خط آرامی آمده و جهت شباهت آن بپهلوی از این جا است که خط پهلوی هم از آرامی اقتباس شده این خط در طبقه ایست زیرا بموجب نوشته هاییکه از آن بدست آمده در ابتداء حروف از همدیگر جدا نوشته میشده بعدها آنها را متصل بهم نوشته اند طبقه اول از قرن اول میلادی و طبقه دوم از قرن هفتم و نهم است چیزهاییکه باین زبان و خط نوشته اند مطالب راجعه بمذهب بودائی و قسمتی از انجیل است این خط بعدها بمبدل بخط اویغور گردید و برای زبان ترکی در آسیای وسطی بکار رفت در قرون بعد این خط هم بمبدل بخط مغول و مانچو گردید چنانکه حالا هم معمول است



پنجم - خط مانی - این خط نیز از خط آرامی اقتباس شده و در آسیای وسطی برای نوشتن کتب بکار میرفته که راجع بمذهب مانی بزبان پهلوی و ترکی تألیف میشد یعنی متن پهلوی یا ترکی کتب مذکوره را بخط مانی می نوشتند از این نوع نوشتجات قسمت هایی بدست آمده و علمائی این خط را خوانده اند (۱)

---

(۱) - اشخاصی که خطوط مانی را خوانده اند اینها هستند :  
*Salemann, Radloff, F. W. K. Müller, Von Lecoq.*

# باب هفتم

يك نظر اجمالی چهارده قرن ایران باستانی  
کار هائی که آریانه‌های ایرانی برای تمدن بشر کرده اند

## فصل اول

يك نظر اجمالی چهارده قرن ایران باستانی - بعد از آنچه راجع به  
چهارده قرن ایران قدیم در این کتاب ذکر گردید مقتضی است يك نظر  
اجمالی بتاريخ این عهد ممتد افکنده کلمه چند از کلیات آن گفته شود  
آریانه‌های ایرانی در زمانی که محققاً معلوم نیست از آریانه‌های دیگر جدا  
شده و از قرن بیستم یا بقولی از قرن چهاردهم قبل از میلاد بتدریج بفلات  
ایران آمده نام خود را بآن دادند اینها باقوام و عشیره های متعددی  
تقسیم شده بودند و دو قوم از اقوام مذکوره - مدها و پارسی ها - در  
تحت تبعیت دولت آسور در آمده چیز های زیادی از آسوریها و بابلی ها  
اقتباس کردند بعد مد ها فنون جنگی را در مکتب عمل از آسوریها  
آموختند و بقیمت فداکارهای زیاد در زمان هو و خوشتر از زیر قید  
آسور بیرون آمده بعد بزودی دولت قدیم و قوم آسور را منقرض نمودند  
این واقعه مهم بود و تازه گی داشت زیرا برای دفعه اولی در آسیای غربی  
زمینه استیلای آریانه‌ها تهیه میشد پس از آن مدها از میدان بازیگران  
سیاست آسیای غربی خارج شده جای خود را بیپارسی ها دادند این ها با ایران  
بانی اکتفا نکرده خواستند عالم گیر شوند و دیری نگذشت که حکمرانی آنها از  
ماوراء سیحون تا حبش و طرابلس غرب (بعقیده بعضی تا قرطاجنه) مسلم شد

کوروش بزرگ این دولت را تأسیس نمود و داریوش بزرگ \* آن را بترتیب صحیح، (۱) در آورد با روی کار آمدن پارسی ها سه چیز بر پای دفعه اولی در تاریخ وقوع یافت :

اول - استیلای آریان ها در آسیای غربی و بلکه در عالم آن روزی زیرا تا آن زمان تا اندازه که تاریخ یاد دارد استیلا یا اقوامی بود که زبانشان زبان ملتصق است (۲) مثل عیلامی ها - سومری ها - هیت ها یا با مردمان سامی نژاد مثل کلدانیها - آسوری ها - فنیقیها و غیره دوم - يك چنین دولت عظیمی تا آن زمان تأسیس نشده بود : آسور که قبل از بزرگ شدن مدها بزرگترین دولت آن روزی بود شاید معادل نصف دولت هخامنشی میشد

سوم - هیچ دولت بررگی تا آن زمان دارای تشکیلاتی مثل ایران داریوش اول نگشته بود زیرا سلاطین آسور و غیره غالباً ممالك را برای غارت یا گرفتن باج تسخیر میکردند و تشکیلاتی مثل تشکیلات داریوش اول ممالك تابعه را بهم پیوند نمی کرد بنابر این تشکیلات داریوش در تاریخ تازه گی داشت و دولت هخامنشی نخستین نمونه و امتحان آریانها در تشکیل دولت های بزرگ گردید پارسی ها در نهضت خود بفریب یونان بر خوردند و ثلثی از آن تابع ولی باقی یونان چنان مقاومتی نشان داد که نهضت پارسی ها بطرف

(۱) - عین عبارت کتیه نقش رستم داریوش اول است

(۲) - زبان ملتصق ( Agglutinant ) بطوریکه علما فقه اللغة تشخیص داده اند زبانی است که در لغات آن صرف و اشتقاق از این راه بعمل می آید که به آخر ریشه یا ماده يك یا چند هجا [ سیلاب ] علاوه میشود بدون اینکه ریشه تغییر نماید کوئی که این سیلاب ها بآخر ریشه الصاق شده برخلاف زبانهای هند و اروپائی و سامی که ریشه تغییر کرده با سیلاب ممزوج میشود و گاهی هم سیلاب باول ریشه علاوه و با آن ممزوج می شود [ برای مقایسه و فهم مطلب مصدر فعلی در زبان ترکی که زبان ملتصق است و فارسی مترادفاً صرف شود ] زبانهای تورانیهای آلتائی غالباً زبان ملتصق است عقیده [ بُپ ] عالم معروف این است که زبانهای هند و اروپائی هم یک وقتی ملتصق بوده

مغرب متوقف شد و بعد خائمه یافت: عالم یونانی و رای عالم آریانه‌های ایرانی بود و در مصادمه دو عالم مذکور برتری تمدن یونانی با علوم و فنون و تربیت اخلاقی و شهامت و وطن پرستی یونانیها محقق گردید. تفوق یونانی ها بعد از پیشرفت های آنها در ماراتن و سلامین جهان بانی پارسی ها را متزلزل نمود ولی دیری نگذشت که بواسطه جنگهای داخلی یونانیان تفوق باز با پارسی ها شد و یونان بواسطه طلای ایران و تفاق داخلی در مدار سیاست آریانه‌های ایرانی گردید پدید آمدن اسکندر باین اوضاع خائمه داد: نهضت یونانی بطرف شرق شروع و امپراطوری اسکندر از حیث تشکیلات نسخه دوم شاهنشاهی داریوش گردید با این تفاوت که استیلای آریانه‌های ایرانی در عالم باستیلای شعبه از مردمان هند و اروپائی (مقدونی و یونانی) تبدیل یافت یعنی بسلطه مردمانی که اگر چه آریانی نبودند ولی با آریانه‌ها در اصل قرابت نژادی داشتند تمدن یونانی در ایران بسرعت منتشر شد ولی بعرض و طول نه بعمق شدت ظلم و جور در زمان جانشین های اسکندر و جنگ های متمادی آنها با یکدیگر و نیز رفتار بی رویه سلوکید ها با ایرانیها تکانی داد و یکی از اقوام تازه نفس ایرانی که هنوز وارد میدان سیاست و ایران بانی نشده بود پیش قدم شده اول سلوکید ها و یونانیهای باختر را از ایران براند و بعد بارومی های قوی پنجه طرف و در سر تقسیم ممالك آسیای غربی در گیر و دار شد این مردم با صحیح تر گفته باشیم ابن اردوی جنگی که در تاریخ موسوم بدولت پارت شده نهضت روم را در شرق متوقف نمود و بقول پرتی گاردنر (۱) « در مدت پنج قرن حمایت شرق را بعهده گرفته آن را از اسلحه رومی نجات داد » در دوره آنها ایران شکل دول متحده را

(۱) - Percy Gardner در تاریخ پارت و مخصوصاً در سکه های اشکانی تتبعانی کرده و کتاب او موسوم به مسکوکات پارتی معروف است: *Partian Coinage*

یافت و اوضاعی در اینجا بر قرار شد که بعد ها نظایر آن با تمام خصائصی که داشت در اروپای قرون وسطی تکرار گردید. اشکانیان پس از آنکه در مقابل سیل نهضت رومی بشرق سدی شده بیست دولت عظیم روم در آسیا خائمه دادند بواسطه عدم توجه باحوال روحی ایرانیان از میدان مبارزه خارج شده جای خود را مثل مد ها باز پیداری ها سپردند. دولت ساسانی ایران را دارای مذهب رسمی کرد این اقدام که در تاریخ ایران سابقه نداشت چیز تازه بود. پارسی ها در ابتدا خواستند دولت هخامنشی را از نو تأسیس کنند ولی زودی دریافتند که اوضاع آسیای پیشین دیگرگون است: بجای بابلی ها و فنیقیها و مصری های هفتصد سال قبل ملت قوی روم را در پیش دارند این بود که فرات سرحد طبیعی ایران و روم شد زیرا هر کدام از طرفین در طرف دیگر این رود عظیم ضعیف بودند (۱) جنگ های این دو دولت با هم قرن ها طول کشید و با وجود گیر و دارهای مکرر متمادی باز دولتی با همدیگر مماشات کردند و گاهی هم در سر تقسیم مملکتی با هم کنار آمدند از طرف دیگر دولت ساسانی با فشار مردمان قوی و سلحشور شمال و شمال شرقی مواجه شد و با وجود این تمام آنها را عاجز کرده تمدن ایرانی را نجات و مسائل را بنفع ایران خائمه داد این دولت اگر از حیث وسعت کم تر از دولت هخامنشی بود از حیث قدرت سرآمد دولتهائی شد که آرمانهای ایرانی تا آن زمان تأسیس کرده بودند و نیز اگر دولت اشکانی شبیه دولت های قرون وسطای اروپا است دولت ساسانی از حیث تشکیلات و طبقات و نفوذ نجباء و روحانیون و ترتیبات محکم درباری و غیره دولتهای قرن هیجدهم اروپا را بخاطر ها می آورد این دولت در مدت چهار قرن رو باوج رفت و بالاخره برای برتری در عالم قوای خود را تحلیل برد و نتوانست در مقابل ملت تازه نفس قوی و متحدی مثل مسلمانان دوام آورد: بالنتیجه بعد از دوازده قرن بازاستیلا و تفوق در آسیای غربی با مردمان سامی نژاد گردید.

(۱) - مقصود قسمت سفلی و وسطای فرات است



## فصل دوم

کار هائی که آریانه‌های ایرانی برای تمدن بشر کرده اند

این بود نتیجه يك نظر اجمالی بتاريخ چهارده قرن ایران قدیم حالا باید دید که آریانه‌های ایرانی چه کار هائی برای بشر کرده و چه مقامی را در تاریخ تمدن احراز نموده اند در بادی نظر ممکن است چنین استنباط شود که گذشته ها و کارهای ملی که از نژاد های مختلف بوده و هر کدام تاریخ جدا گانه و مستقلى داشته اند ارتباطی با یکدیگر ندارد ولیکن وقتی که کلیه بشر را در نظر گرفته از لحاظ انسانیت بتواریخ ملل نظر کنیم سهولت می یابیم که تمدن های امروزه با وجود تفاوت هائیکه در کیفیت و کمیت آنها موجود است باز نتیجه حوادث یا کارهائی است که در اعصار قبل از تاریخ و عهود تاریخی وقوع یافته به انجام شده و ملل و اقوام تاریخی که از نژاد های مختلف بوده اند هر کدام بنوبت خود برای نوع بشر کارهائی انجام داده - میراث گذاشته و گذشته اند بنابر این آریانه‌های ایرانی هم که اقوام و طوائف بزرگی بوجود آورده اند البته کار هائی کرده و خدماتی بنوع بشر نموده اند و برای ما بسیار مهم و مفید است که بدانیم آن کار ها چیست و بر مردمانی که قبل از آنها مالك الرقاب ملل بودند چه مزایائی داشتند و بالاخره چه موقعی را در دنیای قدیم دارا و چه مقامی را در تاریخ تمدن حائز اند برای فهم مطلب باید تاریخ ایران قدیم را در نظر گرفته کلیاتی از آن استخراج کرد و این کلیات را با کلیاتی که از تواریخ اقوام و ملل دیگر عهد قدیم استنتاج شده منجید و نتیجه را مبنای قضاوت قرار داد تا بدون انحراف از جاده بیطرفی آن چه حق است گفته شود آریانه‌های ایرانی

چنانکه دیدیم تاریخشان از اواخر قرن هشتم قبل از میلاد شروع میشود و قبل از آن هر چه بوده در پس پرده تاریکی اعصار قبل از تاریخ مسطور است و لکن در باره ازمنه قبل از تاریخ نظر بچیزهائی که در ادوار تاریخی آنها دیده میشود بدون تردید میتوان گفت که وقتی که بایران آمدند از حیث تمدن پست تر از همسایه های خود ( بابلی ها و آسوریها ) بودند ولیکن در عوض از حیث پاکی اخلاق بر آنها برتری داشتند زیرا روشنائی را سرمنشأ خوبی ها و تاریکی را ریشه بدی ها میدانستند و چون موافق معتقداتشان روشنائی بایستی بالاخره بر تاریکی غلبه کند و انسان در این غلبه ذی دخل بود - یعنی با داشتن منش ( ضمیر ) نیک - گفتار نیک - کردار نیک غلبه روشنائی را تأیید میکرد - معلوم است که چنین معتقداتی نمیتوانسته نتیجه دیگری جز راستی و درستی بدهد چنانکه در قرون بعد هم این صفات را در آنها مشاهده می کنیم زیرا مورخین یونانی و غیره وقتی که صفات خوب و بد ایرانی را ذکر می کنند بالاتفاق صفت راست گوئی و درست قوی را درباره آنها قائلند و اخلاق آنها را می ستایند کوروش بزرگ وقتی که می خواهد یونانیها را تخفیف کند میگوید پارسیدا نباید بترسند از مردمی که در بازار جمع میشوند برای اینکه بهم دیگر دروغ بگویند - قرض را ایرانیهای قدیم بد میدانند زیرا تصور میکنند که مقروض مجبور است دروغ بگوید دروغ را آفریده اهریمن میدانند و دروغگو باهریمن کمک میکند از طرف دیگر سعی و عمل نیز از معتقدات آریانه های ایرانی است زیرا تنبلی و کاهلی و لاابالی گری کمک کردن باهریمن است در صورتیکه کار کردن و زمین را احیا نمودن و کاریز کنندن و اشجار مثمر بار آوردن و تشکیل خانواده و غیره کمک کردن بهرمز است این دو اصل در اعصار قبل از تاریخ جزو معتقدات ایرانیها و در قرون بعد نیز باقی بود پس بطور ایجاز می توانیم بگوئیم که اخلاق ایرانیهای قدیم اگرچه در اول تاریخ آنها

ساده و ابتدائی بود ولی از طرف دیگر خصائص بسیار عالی داشت :  
راستی و درستی که ناشی از منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک است  
و نیز سعی و عمل در زندگانی از اصول اخلاق آریانی است از طرف  
دیگر باید دید که ایرانیهای قدیم در باب هر مزد چه تصویری داشته اند  
آیا تصورات آنها در باب او همان بود که سومریها و بابلیها و فنیقیها  
و آشوریها و غیره راجع بارباب انواع خودشان داشتند یعنی آیا هر مز را  
وجودی می دانستند که زندگانی انسان را دارد - تاجر و ملاک است یا مثل  
سلاطین اقوام مذکوره سخت و بی رحم و انتقام کشنده و حسود و غیره  
است و یا بالاخره زندگانی هر مزد را مثل زندگانی ارباب انواع یونانی  
با تمام کیفیات آن از محبت و کدورت و عشق و تنفر و حسادت و کینه ورزی  
و دوسی و دشمنی و حمایت و ضدیت و پشت هم اندازی و غیره می پنداشتند ؟  
نه - آریانهای ایرانی هر مزد را وجودی میدانستند که مجرد است و دیده نمی  
شود - جای معینی ندارد - عالم را اداره میکند و آنرا بطرف خوبی میبرد -  
با بدی در جنگ است و میخواهد آنرا بر اندازد بدین جهت بود که  
صورت هر مزد را نمی ساختند ( بر عکس آشوریها و بابلی ها و غیره ) و  
جائی را برای اقامت او قائل نبودند ( بر خلاف یونانی ها که کوه  
الکیمپ و پارناس محل اقامت ارباب انواع آنها یا موز ها بود ) فقط آنچه  
علامت روشنائی هر مزد بود مثل آفتاب و ماه و ناهید و مخصوصاً آتش  
مورد تقدیس آریانهای ایرانی بود آتش مخصوصاً زیرا آتش بمعقیده  
ایرانی های قدیم علاوه بر روشنائی پاککی را نیز نشان میداد  
بنا بر این عبادت آریانهای ایرانی و رای عبادت سومری ها و بابلیها و  
آشوری ها بود : در نزد اقوام مذکوره قربانی کردن برای اسکات غضب ارباب  
انواع یا ارواح بد از فرائض اولیه مذهب بشمار میرفت ولی در نزد ایرانی



های قدیم حمد هر مزد و قربانی کردن برای غلبه هر مزد بعمل میآمد نه برای اسکات غضب او قربانی نیز بعقیده آنها در صورتی ممکن بود مفید واقع شود که قربانی کننده منش (ضمیر) خوب - گفتار خوب - کردار خوب را دارا باشد و الا نتیجه نداشت این مذهب و اخلاقی که از آن ناشی شده بود در عالم قدیم تازه گی داشت از این جهت است که محققین معتقدند براینکه مذهب آریان های ایرانی بر تمام ادیان و مذاهب قدیمه با استثنای مذهب بنی اسرائیل ( که در اقلیت بودند ) ترجیح داشته و اخلاق آریانها عالی تر از اخلاق ملل قدیمه مشرق بوده این است یکی از چیز های تازه که آریان های ایرانی در عالم قدیم داخل کرده اند یعنی مذهبی عالی تر و اخلاقی پاک تر پس از مذهب چیزی میآید که نتیجه مذهب و اخلاقی ناشی از آن است یعنی طرز اداره کردن ممالکی که تابع ایران شدند در اینجا مسئله طرح میشود که آیا دولت پر عرض و طول هخامنشی ها مثل دولت های قبل از آن یعنی بابل و آسور و مصر و غیره بود یا تفاوتی با آنها داشت ؟ اگر به کتیبه های آسور رجوع کنیم تفاوت بین است آسور و بابل و غیره اقوام و ملل را تابم میکردند و لکن اداره نمیکردند توصیفی که پادشاهان آسوری از خود میکنند این است :  
تلی از کله های اقوام بلند کردم - چندین هزار زبان کشیدم - چنان فلان مملکت را زیر و زیر کردم که جنبنده نماند - هزاران اسیر آوردم و آنها را بکار های شاقه واداشتم نمونه این کتیبه ها کتیبه آس سورینی یال است که راجع به عیلام در صفحه ۵۴ درج شده و باین عبارت خاتمه می یابد : « ووحوش ومار و حیوانات کویر و غزال اجازه دادم که این مملکت را اشغال کنند » اما کوروش بزرگ و داریوش اول با نظر رأفت بممالك تابعه می نگرند - پادشاهان مغلوب را مینوازند و مستشار خود قرار میدهند - در معابد ملل مغلوبه حاضر شده ارباب انواع آنها را

محترم میدارند - موافق مذاهب آنها تاجگذاری میکنند و با مؤسسات و عادات  
و اخلاق آنها کاری ندارند در صورتیکه کوروش نمیتوانسته اعتقاد به  
بت داشته باشد در معبد بابل موافق عادات شاهان بابلی دست مجسمه  
بل مار دوك را میگیرد و داریوش که ممکن نبوده عقیده به آپیس  
(گاو مقدس) مصری ها داشته باشد مبلغ کزافی وعده میدهد بکسیکه گاوی  
با نشانه های مذهبی مصریها پیدا کند تا جایگیر آپیس مرده شود تمام  
این کارها ناشی از يك چیز است شاهان اولی هخامنشی ممالك را برای  
تا بود کردن ملل و نهب و غارت و بردن غنائم نمیگرفتند بلکه میخواستند ملل  
تابعه را اداره کنند و امنیت و آسایش را در اکناف دولت شاهنشاهی خود  
برقرار نمایند و حتی اگر پیروی عقیده بعضی از ایران شناسهای جدید  
اروپائی را نمائیم میخواسته اند ملل متمدنه آن روزی را با ایرانیها مزوج  
نمایند چنانکه اسکندر هم همین فکر را راجع بیونانی ها میپرورانید با این تفاوت  
که کوروش و داریوش از شرق بغرب میرفتند ولی اسکندر از غرب بشرق رفت  
از اینجاست که ملل تابعه وقتیکه این سلوک و رفتار شاهان ایرانی را  
میدیدند در حیرت فرو رفته کوروش را آلت اراده خدا می دانستند و  
یکی از پیغمبران بنی اسرائیل خطاب به کوروش کرده گوید «خدا  
بتو میگوید من تو را طلبیدم و حال آنکه تو مرا هنوز نشناخته ای»  
محققین جدید اروپائی مینویسند که حتی یونانیها باین دولت بزرگ  
و باداره کردن آن بدین اسلوب با نظر حیرت می نگریستند مصنفین نامی  
یونانی مثل کزنوفون<sup>(۱)</sup> و اشیل<sup>(۲)</sup> و افلاطون<sup>(۳)</sup> تحریراتی راجع به کوروش  
بزرگ و داریوش اول و ایران کرده اند و پیداست که اخلاق ایرانیهای

(۱) - Xénophon.

(۲) - Eschyle.

(۳) - Platon.

قدیم و کوروش را می پسندیدند در اینجا ممکن است گفته شود که مدها نینوا را خراب کردند و پارسیها در زمان خشیارشا بابل را غارت نمودند بلی ولیکن باید در نظر داشت که مدها تنها نبودند و متحدین آنها بابلیها بودند که آسور را رقیب بزرگ خود میدانستند و غارت بابل بعد از سه دفعه طغیان و شورش آن شهر شد و در دفعه اول و دوم چنین اقدامی بعمل نیامد و اگر ایرانیها آن را آتش زدند معامله متقابله کارهای بی رویه یونانیها در آسیای صغیر و آتش زدن سارد بود چنانکه ایرانیهای آن زمان میگفته اند « این رفتار را از یونانیها فرا گرفته ایم » بعد می بینیم وقتی که اسکندر بایران میآید همان طرز حکومت و اداره را پیش گرفته با احترام بایرانیها مینگرد و با اندازه اسلوب و شیوه اداری خود را ایرانی می کند که برای بعضی از محققین جدید این عقیده حاصل می شود که تاریخ دوره اسکندر تاریخ ایران است نه مقدونی یا یونانی پس از آن می بینیم که اعراب وقتی که دولت ساسانی را واکون میکنند از آنچه در ایران می بینند و مخصوصاً از طرز اداره کردن ساسانیان در حیرت فرو میروند و تا زمان عبدالملك مروان هر چه اقتباس میکنند ایرانی است بعد از عبدالملك مروان باز دیری نمیگذرد که خلفای بنی عباس بدست ایرانیها سر کار میآیند و ایندفعه خلافت عباسیها با برامکه بقدری شبیه دولت ساسانیان است که کوئی دوره ساسانی بعد از یکصد و سی سال با اشخاص جدید و مذهب اسلام و زبان عربی عود کرده پس طرز حکومت ایرانیهای قدیم و اداره کردن ملل تابعه نیز نازگی داشته و آن را آریانیهای ایرانی در عالم قدیم داخل نموده اند يك چیز دیگر هم آریانیهای ایرانی در زندگی بشر داخل کرده اند و آن شیوه صنایع است از آن چه در این باب گفته شده روشن است که آریانی های ایرانی صنایع را از اقوام و ملل متمدنه یعنی از آسور و بابل و مصر و یونانیهای آسیای صغیر اقتباس

کردند چنانکه در جای خود دیدیم ولیکن با تصدیق باین مطلب جای انکار نیست که آنها چیز هائی هم در صنایع داخل نمودند اولاً ترکیب صنایع ملل متمدنه آن زمان و ایجاد تناسب در این ترکیب ثانیاً تصرف در چیز هائیکه اقتباس کردند بحدیکه بر زیبایی آن افزود مثلاً ستون سازی و عده زیاد ستون ها را از مصر اقتباس کردند ولیکن ستون ایرانی خیلی ظریف تر و زیبا تر و موزونتر از ستون مصریها است هر ستون بشکلی که در خرابه های تخت جمشید می بینیم اختراع ایرانی است خط میخی پارسی نیز در میان خطوط عالم قدیم که غالباً میخی بوده مقام متمیزی را داراست زیرا می بینیم که خطوط سیلابی یا ایدیوگرام مبدل به خطی گردیده که بخط الف بائی نزدیک است و صد ها علامت مبدل به ۲۱ علامت شده این قدم را نیز آریانه های ایرانی برداشته اند بنا بر آنچه گفته شد چیز هائی که آریانه های ایرانی در عالم قدیم داخل کرده اند و بعد میراث بشر شده و نفوذ در تمدنهای سایر اقوام و ملل در زمانها مختلف یافته از اینقرار است:

اول — تشکیل دوات بزرگی که تا آن روز در تاریخ نظیر نداشته چه از حیث بسط و چه از حیث تشکیلات

دوم — ادخال معتقداتی پاک تر و اخلاقی عالی تر در آسیای غربی و شرق نزدیک نسبت بآن چه قبل از آنها اکثر ملل قدیمه داشته اند

سوم — طرز سلوک و اداره کردن ملل تابعه موافق اصولی که باعث نزدیکی ملل و اقوام بهم دیگر گردیده و زمینه اختلاط آنها را مهیا نموده زیرا این طرز حکومت برای مللی که بعد از آریانه های ایرانی آمدند سر مشق مملکت داری شد اصول مزبوره عبارت است از ادب و قنوت و جوان مردی که در قرون بعد هم در آریانه های ایرانی دیده میشد چنانکه نظر محققین جدید همین است (۱)

(۱) — Arth. Christensen. Empire des Sassanides.

چهارم - تصرفات در صنایع قدیمه با اندازه که آن را ظریفتر و زیبا تر نموده

پنجم - ترتیب خطی که بخط الف بائی نزدیک است

اما راجع بموقع آریانه‌های ایرانی در عالم قدیم با يك نظر سطحی به نقشه آسیا و اروپا و افریقا حل مسئله خیلی آسان است ایران قدیم آسیای شرقی و وسطی و هند را با دنیای غربی اتصال میداد و چون دریا نوردی در آن عهد مثل حالا آسان نبود زیرا قطب نما و سیاری از چیزهای لازم امروزه را فاقد بودند معلوم است که این موقع جغرافیائی چه اهمیتی داشته : ایران قدیم در سر راه تجارت بین المللی و مهاجرت مردمان تازه نفس آسیای وسطی بطرف غرب واقع شده بود نمیدانیم چه مردمانی در اعصار قبل از تاریخ از ایران گذشته بطرف غرب رفته اند ولیکن در ادوار تاریخی می بینیم که هو و نخستتر و کوروش چند سال متوالی در امور شمالی ایران غوطه ورنده (۱) حتی کوروش در جنگی با ماساوت ها بروایتی کشته میشود در زمان اشکانیان و ساسانیان می بینیم شاهان سلسله های مزبور همانقدر که با روم درگیر و دارند با مردمان شرقی نیز در جنگند و اگر کیفیات این جنگها را نمیدانیم از این جهت است که آثاری باقی نمانده پس معلوم است که ایران از يك طرف تمدن خود را در شرق انتشار میداده - راههای تجارت را آماده مینموده - دریا ها را بهم نزدیک میکرد - امنیت را برای کاروانهای تجارتی تأمین و ملل را بهم دیگر نزدیک می نموده و از طرف دیگر سدی بوده است در مقابل مردمان تازه نفس قوی شمال شرقی و شمالی مثل سکا ها و ماساوت ها و هونها و هونهاهای سفید (هیاطله) و خزرها و ترکها و غیره اما اینکه گفتیم تمدن خود را اشاعه میداده مبالغه نیست زیرا ایران شناسهای معروف

(۱) - جنگ های کوروش بالیدی یا بابل يك سال یا چیزی بیشتر طول نکشید در صورتیکه جنگ های او در طرف مشرق ده سال بطول انجامید



بر این عقیده اند که از کوههای آلتائی (واقع در سیبری) تا مصر نفوذ ایرانی محسوس است اگر این موقع ایران را در نظر گیریم ناسالی خواهیم فهمید که چرا آتقدر مذاهب مختلفه در ایران پدید آمده ایران قدیم در سرچهار راه عالم قدیم واقع شده بود بدین جهت مذاهب هندی و آسیای شرقی با مذاهب ملل قدیمه آسیای غربی و اروپای انواع یونانی بعد از آمدن اسکندر به ایران و فلسفه حکمای بزرگ یونان مثل افلاطون و غیره در ایران یاد در حدود آن باهمدیگر تماس می نمود و از مخالطه و آمیزش پیروان مذاهب مختلفه معتقدات و مذاهبی بوجود می آمد که باز از ایران بجای دیگر سرایت میکرد مثل مهر پرستی و مذهب مانی و غیره و چون این مذاهب با وجود اختلافاتی که با هم داشت باز رنگ معتقدات اصلی آریانه های ایرانی را می یافت (چنانکه این مذاهب را در خارج ایران مذهب ایرانی مینامیدند) معلوم است که بوسیله مذاهب مذکوره افکار و عقاید ایرانی در شرق و غرب عالم قدیم منتشر و ایران بطور غیر مستقیم در ممالک بعیده مثل روم غربی و اروپا از یکطرف و ترکستان شرقی و چین از طرف دیگر در معتقدات و تمدن ملل مختلفه مؤثر واقع میشد از این جهت است که محققین ایران را در تاریخ تمدن بشر عاملی میدانند که دارای اهمیت واقعی است

این است بطور کلی و موجز کارهای آریانه های ایرانی در عالم قدیم مختصر مذکور بخوبی معلوم میکند که کارهای این ملت برای تمدن بشر اگر از حیث کیفیت با اهمیت کارهای یونانی های قدیم نمی رسد ولیکن از حیث کمیت کم تر نیست بلکه بقول بعضی بیشتر است از این جهت است که محققین آریانه های ایرانی را ملت تاریخی میدانند - بنا بر این و بنا بر آنچه از تاریخ عالم قدیم معلوم است ملل تاریخی عهد قدیم بترتیب تقدم تاریخی اینها بوده اند : مصری ها - بابلی ها - آریانه های ایرانی - یونانیها و رومیها - هندی ها و چینی ها در این زمره داخل نیستند زیرا آنها جرگه دیگری تشکیل داده اند

## خاتمه

این است بطور موجز تاریخ ایران قدیم تا اندازه که امروزه بر علماء فن معلوم است یعنی تاریخی که مبتنی بر این مدارك است : ( ۱ ) نوشته های مورّخین عهد قدیم مثل مورّخین یونانی و رومی و ارمنی و چینی و نیز نوشته های نویسندگان قرون اولیه اسلام ( ۲ ) اسناد تاریخی ایران مثل کتیبه های هخامنشی و ساسانی در زبان پارسی ( قدیم و پهلوی ) و غیر پارسی و کتب مذهبی ایرانیهای قدیم مثل آوستا و زند و کتب پهلوی و نامه ها و غیره ( ۳ ) نتیجه حفريات اروپائی در امکنه تاریخی مثل شوش و بابل و نینوا و مصر و غیره ( ۴ ) داستانهای ملی که بطور کلی حاکی از حقایقی است

چنانکه از مندرجات کتاب معلوم است در تاریخ این عهد متمدن که موسوم به عهد قدیم ایران شده به قسمت هائی برمیخوریم که تاریخ و مندمعج است مثل اینکه راجع بدوره مد ها اطلاعات ما خیلی کم است و نسبت بدوره های هخامنشی و اشکانی و ساسانی نیز همینکه شاهان این سلسله ها بامور شرقی می پردازند اطلاعات ما ناقص و در بعضی موارد هیچ است زیرا مورّخین خارجه غالباً مطالبی را ذکر کرده اند که با دولت یا ملت آنها تماس داشته و اسناد تاریخی ملی هم راجع بمحوادث شرقی عجزاً باندازه کافی در دست نیست ولیکن با تحقیقات و کاوش هائی که می شود امید است که این قسمت ها هم در آتیه نزدیک روشن تر از آنچه امروزه هست بگردد مخصوصاً اگر در ایران در امکنه تاریخی مثل همدان و تخت جمشید و محل شهر صد دروازه ( در نزدیکی دامغان ) وری و غیره حفرياتی باسلوب علمی بعمل آید یقین است که تاریکی های بسیاری از تاریخ ایران قدیم بر طرف شده بعضی از قسمت های « کاخ بلند » تاریخ آریانه های ایرانی

که امروزه تا تمام مانده ساخته و پرداخته خواهد شد در خانمه لازم است تذکر دهیم که در ابتدا می خواستیم داستانهای ایران قدیم را نیز باین کتاب ضمیمه نمائیم ولی چون باوجود ایجاز که نحو نگارش بود قطر کتاب بواسطه کثرت مطالب زیاد شد و اگر می خواستیم نظر اولی را تعقیب نمائیم بر ضخامت آن بی اندازه میافزود بهتر دانستیم که ذکر داستانهای ملی ایران را موضوع کتاب دیگری قرار دهیم بخصوص که ذکر داستانها مذکور به تنهایی برای مقصودی که در پیش است کافی نمی باشد بلکه باید مدارك داستانها ذکر شود و مقایسه آنها با تاریخ واقعی ایران بعمل آید تا معلوم گردد که داستانهای ملی با خاطره های حوادث گذشته تا چه اندازه موافقت با تاریخ دارد - چه اشتباهات تاریخی در آنها شده - کدام وقایع و حوادث و نیز اسامی چه مردمان و محل هایی از ازمینه بعد به ازمینه قبل منتقل گشته - کدام يك از شاهان و رجال دوره های بعد با شاهان و اشخاص دوره های قبل مخلوط شده اند - جهات این اشتباه تاریخی و اختلاط چه بوده و بالاخره این داستانهای ملی حاکی از چه حقایق تاریخی است .

کتابی که موضوعش داستانهای ملی است با اینکه از حیث وسعت خیلی کم تر از این کتاب خواهد بود بجهانی که در جای خود بیاید در نظر نگارنده متمم این کتاب است و امید داریم که در آتی نزدیک آنهم از نظر خوانندگان این کتاب بگذرد



# صمیمه ۱

اطلاعات جغرافیائی راجع بایران قدیم (۱) - (۲)

**مقدمه** - راجع بجغرافیای ایران قدیم معلومات مبسوطی در دست

نیست ولکن چون کتب بعضی از مورخین یونانی و ارمنی و غیره حاوی اطلاعاتی در این باب میباشد شطری از این اطلاعات که مناسبت با مندرجات این کتاب دارد استخراج و در ذیل ذکر میشود مقصود از ذکر مطالب مذکوره منجمله این است که اسامی ممالك ایران بطوریکه از منابع ایرانی و خارجه بدست آمده با هم تطبیق شده اختلافات و اشتباهاتی که غالباً راجع باین موضوع روی میدهد رفع گردد.

چنانکه از فهرست اول معلوم است ترتیب ذکر موافق کتیبه نقش رستم داریوش است و اطلاعات جغرافیون قدیم با آن تطبیق شده در مواردی که آنها بجای یکی از ایالات داریوش اسم چند ولایت را برده اند تمام اسامی قید و در تحت يك شماره در آمده تا اختلاطی حاصل نشود راجع باماسامی جغرافیائی که در آوستا ذکر شده بعضی از محققین را عقیده بر این است که در اعصار قبل از تاریخ آریانه‌های ایرانی فقط این ممالك را میشناخته اند برخی عقیده دارند که ممالك مذکوره در آوستا راهی را نشان می دهد که آریانه‌های ایرانی در مهاجرت خود از طرف شمال بغلات ایران پیموده اند

(۱) — W. Geiger und Er. Kuhn. Grundriss der Iranischen Philologie. b. II Strassburg. 1896-1904.

(۲) — J. Marquart. Erânshahr etc.

اول - اسامی ولایات ایران قدیم موافق کتیبه های داریوش بزرگ و آوستا و نوشته های مورخین و جغرافیون عهد قدیم - اسامی کنونی آنها

| اسامی کنونی    | موسی خورن (۵)                 | ایزدو رخار کسی (۴) | استرابون (۳)                          | هروت (۲) | آوستا | کتیبه های داریوش (۱) |
|----------------|-------------------------------|--------------------|---------------------------------------|----------|-------|----------------------|
| فارس           | پارس یا اسپهان و کرمان و غیره |                    | پرسیس<br>پارا ایتالین<br>کارمانیا (۶) | پرسیس    |       | (۱) پارس             |
| کرمان          |                               |                    |                                       |          |       |                      |
| مراق معجم باری | مندی                          | مدیای علیا         | مدیای بزرگ                            | مدیر     | رگه   | (۲) ماد              |
| آذربایجان      | آترپاتکان                     | مدیای سفلی         | مدیا - آترپاتین                       |          |       |                      |

- (۱) - از کتیبه نقش رستم و غیره استفاده شده (۲) - در صفحه ۶۴ معرفی شده
- (۳) - در صفحه ۶۴ معرفی شده
- (۴) - ایزدور خاراکی - عالم یونانی از اهل شوش بوده و کتبی راجع به جغرافیای عالم قدیم نوشته پلین (که در صفحه ۱۷۴ معرفی شده) اسم او را زیاد در تصنیفات خود برده کتبی که از او مانده راجع به جغرافیای پارت است ظن قوی براین است که عالم مذکور در قرن اول میلادی می زیسته
- (۵) - موسی خورن (Moses Chorenazi) مورخ ارمنی است که تاریخ ارمنستان را نوشته و کتب او اطلاعات مفیدی راجع به جغرافیای عالم قدیم و مخصوصاً ارمنستان و ایران میدهد زمان حیات او مورد اختلاف است بعضی در قرن چهارم میلادی و برخی در قرن پنجم میدانند
- (۶) - کرمان جزو فارس بوده از کتیبه های داریوش نیز که اسم آن را جداگاه ذکر نکرده این مطلب استنباط میشود ولی کرمان قدیم کوچکتر از کرمان امروزه بوده و آن را (کرمانا) می گفتند

| اسامی کنونی | موسی خوردن  | ایزید و خارا کسی | استرابون      | هرودوت       | آوستا      | کتیبه‌های داریوش |
|-------------|-------------|------------------|---------------|--------------|------------|------------------|
| همدان       | آهنتان      | ماتیانا (۷)      |               |              |            |                  |
| ری          | رای         | کامبازین (۸)     |               |              |            |                  |
| کیلان       | کیلان (۹)   |                  |               |              |            |                  |
| لرستان      | الامیش (۱۱) |                  | الامیش (۱۱)   | سوزیانا (۱۰) |            | (۳) خوج          |
| خوزستان     |             |                  | سوزیش         |              |            |                  |
| خراسان      | پارثینین    | خوآرن            | پارثینین به آ | پارثین (۱۳)  | و رین (۱۲) | (۴) پرتو         |

(۷) - از اسم مردمی است که استرابون ماتیانز می نامد و در حدود آذربایجان می‌زیسته‌اند

(۸) - باکرمانشاه اسروزه تطبیق میکنند

(۹) - از اسم مردمی است که به گیل ها موسوم بوده و سواحل جنوبی بحر خزر را اشغال کرده اند ساسانی ها باین ها و باکادوسی‌ها که نیز در کیلان و طوالش سکنی داشتند جنکهای سخت نموده اند

(۱۰) - شوش یا سوسونگای قدیم است

(۱۱) - عیلام قدیم است

(۱۲) - این همان و رنه چهار شاخی یا چهار گوشه است که باصفه البرز تطبیق کرده‌اند

(۱۳) - اصل یارت همان خراسان اسروزه است و اینکه سند و خوارزم و بعضی ممالک دیگر را جزو یارت دانسته‌اند بواسطه استیلای اشکانیان بر ممالک مذکور بوده داریوش غیر از گرگان ممالک مذکوره را جداگانه ذکر میکند و صحیح است زیرا در زمان داریوش

یارت هبارت از خراسان و گرگان بوده

| اسامی کنونی | موسی خورن  | ایزدی و رختاراکسی                                              | استرابون      | هرودوت             | آوستا                    | کتیبه‌های داریوش |
|-------------|------------|----------------------------------------------------------------|---------------|--------------------|--------------------------|------------------|
| کرکان       | وزکان (۱۴) | هیرکانیا<br>کمبین (۱۶)<br>آستاین<br>پارتی‌مین<br>آپاوارگ‌ت‌سین | هیرکانیا (۱۴) | سوغدیز<br>خر ازبیر | وهرکان (۱۴)<br>چختر (۱۵) |                  |
| هرات        | آریا       | آریا                                                           | آریا          | آری‌بیر            | هرآو                     | (۵) هرآی و       |
| بلخ         |            |                                                                | باکتریان      | باکتریر            | باخدی                    | (۶) باختریش      |
| مرو         |            | مرگینا                                                         | مرگینا        |                    | مورو                     |                  |
| سغد         |            |                                                                | سغدیانا       |                    | نیسای (۱۷)<br>سوغد (گو)  | (۷) سوغود        |
| خوارزم-خیوه |            |                                                                | خرازمی‌ای     |                    | هوای ریزه                | (۸) خوارزمیش     |

- (۱۴) - همان کرکان است (۱۵) چختر یا شختر را باعلی در نزدیکی بخارای امروزه تطبیق میکنند
- (۱۶) - باقومیش در نزدیکی دامغان تطبیق شده است
- (۱۷) - باعلی در نزدیکی سرخس امروزه تطبیق میکنند بعضی باعلی در نزدیکی نیشابور امروزه تطبیق کرده اند

| اسامی کنونی  | موسی خوردن | ایزد و درخارا کسی | استرابون   | هرودوت     | آوستا          | کتیبه‌های داریوش |
|--------------|------------|-------------------|------------|------------|----------------|------------------|
| میسکان       |            | آمانین            | درنگیان    | سرتین      | هالانومنت (۱۸) | (۹) زرتنگ        |
| میسکان       |            | درنگیان           |            | ساگارتی بر |                |                  |
| دشخ - قندهار |            | ساگاستن (۱۹)      |            |            |                |                  |
|              |            | آراختریا          | آراختریا   | ساتاگی بن  | هرخوائی تی     | (۱۰) هرخوائیش    |
| پنجاب        |            |                   |            | کاندا بر   |                |                  |
| کابل و پشاور |            |                   | پاریزیزیاد |            | والیکرت        | (۱۱) نت کوش (۲۰) |
| بکران        |            |                   |            |            |                | (۱۲) گندار       |
| غزنه - طوس   |            |                   |            |            | اوزون (۲۱)     | (۱۳) مگا         |
| بلوچستان     |            |                   | گدوزیا     |            |                | (۱۴)             |
|              |            |                   |            |            |                | (۱۵)             |

(۱۸) - این ولایت را بادره هلمند تطبیق کرده‌اند  
 (۱۹) - چنانکه از اسم آن پیداست بعد از برقرار شدن سنگ‌دراین‌جا چنین نامیده‌اند در ابتدا درنگیان می‌گفتند که یونانی شده زرتنگ است  
 (۲۰) - درست معلوم نیست هرودوت این مملکت را چه نام ضبط کرده زیرا اسم چند طایفه یا مردم را نوشته که راجع به سه ولایت است  
 این مملکت را بعضی باکابل تطبیق کرده‌اند ولیکن اخیرا پنجاب تطبیق میکنند  
 (۲۱) - اسم این محل فقط در آوستا برده شده معنی باطوس و برخی باغزنه تطبیق کرده‌اند



## دوم - تقسیمات ایران در اواخر دوره ساسانی

چنانکه در فوق ذکر شد (صفحه ۳۸۷) ایران در زمان انوشیروان به چهار قسمت تقسیم و برای هر قسمتی فاندوسبانی (پاذگسبان) معین شد قسمت های مذکوره و ولایاتی که جزو هر قسمتی بوده از قرار این است که در ذیل ذکر شده ترتیب ذکر موافق فهرست موسی خورن، نویسنده ارمنی است که مارکوارت عالم آلمانی آن را ترجمه و با شرحی باسم «ایران شهر» طبع و منتشر نموده آن چه در این جا نوشته شده اقتباس از کتاب مذکور است موسی خورن بطوری که در فوق گفته شد در قرن چهارم یا پنجم میلادی می زیسته.

قسمت اولی - غرب (خوزدوران - خربران) بولایات ذیل تقسیم میشد: (۱) مای - از معبر حلوان تا همدان - کنگاور هم جزو این ولایت بود کلمه مای همان ماد (مدی) قدیم است که بعدها ماه شد چنانکه بعضی از قسمت های نهاوند و عراق عرب امروزه را در دوره های اسلامی ماه نهاوند ماه بصره - ماه کوفه و غیره و در جمع ماهات میگفتند (۲) ماسپستان یا مسپتن = ماس بندان و ماه سبندان دوره اسلامی که در زمان اعراب جزو خوزستان بود (۳) مَهرکان گتک = مَهرجان قَرَق اعراب محل اقامت هرمرزان (امراء خوزستان) بود (۴) گَشَکَر در نزدیکی تیسفون - در زمان خلفای عباسی یکی از دوازده اُستان مملکت سواد بود سواد را در زمان ساسانیان سورستان میگفتند بعضی از جغرافیون سورستان نوشته اند تیسفون در سورستان بوده (۵) گَرَمَکان = جَرَمِقه و با جَرَمی عرب - کرسی آب گَرخای سابق یعنی کرکوک امروزه بود (۶) اَیِران آسان گَرَت

گوات (یعنی شهر بغداد که ایران را امن کرد) یکی از استانهای سواد در نزدیکی موصل بود (۷) نوهاثر = نثات رَج = هزارای جدید - الحضر

جدید در بلوک موصل (۸) شیرکان = در نزدیکی دریاچه اورمیه

(۹) آرزن (آرهن) = آرزاین رومیها - یکی از پنج ولایتی که شاپور کبیر از رومیها استرداد کرد - در ارمنستان در نزدیکی ارزروم واقع بود

قسمت دوم - جنوب (نیم روز) حاروی ولایات مفصله بود:

(۱) یازس در زمان خلفا به پنج قسمت تقسیم شده بود: استخر - شاپور (به شاپور) اردشیر خره - داراب گرد - آردکان (آره جان) یسا (فسا)

(۲) خوزستان = اهواز اعراب شهرهای نامی آن: (۱) وه آنتیو کت شاپور (یعنی شهر شاپور که بهتر از انطاکیه است) = جندی شاپور قرون بعد

(ب) هرمز اردشیر که بعد ها رام هرمز شد (۳) سپاهیان = اسپدانی بطلمیوس<sup>(۱)</sup> = اصبهان = صفهان این شهر جزو ولایتی بود پریتکان نام (فریدن

امروزه) و ۲۶ روستای داشت اصفهان را در عهد قدیم گبب می گفتند بعدها گبب و جبی شد

(۴) کرمان = کرمانای زمان هخامنشی ها = کرمان امروزه (۵) توران

و مکوران توران را اعراب طوران و طواران نوشته اند و کرسی آن قصدار بود که باکلات امروزه در بلوچستان انگلیس تطبیق شده مکوران همان مکران است این مملکت از کرمان تا سند در سواحل دریای عمان و اوقیانوس هند امتداد داشت (۶) سیند و سیرمان (۷) سپیت = اسبید = سببج

(۱) بطلمیوس (Ptolémée) عالم معروف یونانی در قرن دوم میلادی میزیسته

- در میان زماشیر کرمان و سیستان نَرْمَشیر در اصل نوهرمز اردشیر بوده و  
 بَرْدَشیر -- وَهْ با به اردشیر (۸) وَشْت در بلوچستان امروزه در نزدیکی  
 خطه " سرحد " = حواش یا حواص جغرافیون عرب (۹) سَکْستان  
 از اسم سَکْ ها = سَجستان = سیدستان (۱۰) زَا بِلستان = جابلستان  
 ولایتی که شهر غزنه را شامل بوده (در افغانستان غربی)  
 (۱۱) مَیْشون = میسان عرب ولایتی بوده در حدود خوزستان و عراق عرب  
 (۱۲) هَکَر = هَجَر کرسی بحرین بوده در ساحل غربی خلیج فارس این  
 بحرین غیر از جزیره ایست که در خلیج فارس واقع است و این اسم را در  
 قرون بعد یافته (۱۳) پَنّیات اردشیر این شهر را اردشیر در بحرین  
 روی شهری که در سابق موسوم به الخط بود بنا کرد و در قطیف در ساحل خلیج  
 فارس واقع و جزو بحرین بود (۱۴) دیرین = دارین عرب جزیره  
 ایست جزو جزایر بحرین (۱۵) مَیْش ماهیک = مِشماهیج = ماش ماهی  
 جزیره ایست ما بین بحرین و عمان (۱۶) مَزون اسم ایرانی عمان بود  
 در شبه جزیره عربستان در کنار خلیج فارس است و کرسی آن در زمان قدیم  
 صحار نام داشت (۱۷) خَوْزِهرستان = لارستان امروزه  
 (۱۸) دِی بول = الدّیبل جغرافیون عرب در نزدیکی لاری بندر  
 (۱۹) سُپال درست تطبیق نشده است  
 قسمت سوم -- شمال -- (آپانحتر) شامل ولایات مفصله بود:  
 (۱) آنورپاتکان = آذر با بجان که دو کرسی داشت: (ا) گَترک (جَترق عرب)



و شیز قرون اسلامی و تخت سلیمان امروزه (ب) اردبیل (۲) آرْمَن ..  
 ارمنستان شرقی (۳) وَرْزَنْ = وَرْزَانْ = گُورْدَانْ (جُرجزان عرب) = گرجستان  
 امروزه = ایبری یونانی ها (۴) آران = آرآن = الزان کتب عربی =  
 آریانیای یونانیها = آلبانی یونانیها و مصنفین اروپائی مملکتی بود در قفقازیه  
 ما بین رود کورا و ارس و دریای خزر و تقریباً در بند این مملکت  
 قرا باغ و شیروان حالیه را شامل بود ارانی ها از آریانیهای ایرانی بودند بنابراین  
 نباید نظر باسم یونانی آن این مردم را با آلبانی های شبه جزیره بالکان  
 مخلوط کرد آنها شعبه مستقلی از مردمان هند و اروپائی میباشد

(۵) بَلْ سَکَان = بلاسجان عرب = براسکان در ۱۴ فرسخی اردبیل  
 (۶) سیدسکان = سیسجان عرب در کنار رود ارس (۷) رَی = رَگْ =  
 (آوستائی) = رَگا (پارسی قدیم) = رِی (۸) کیلان (۹) شَنچان =  
 لارجان = لاریز ادوار اسلامی در نزدیکی آمل (۱۰) دَیلوم - که شامل  
 چالوس و تارم (طارم) و شاهرود بوده = الدَّیْلَم عرب  
 (۱۱) دُمْ باوُند = دَنباوند عرب ها = دماوند امروزه

(۱۲) تَپورِستان از اسم مردمی که موسوم به تپوریها و از اقوام بومی  
 (قبل از ورود آریانیها بایران) بودند = پَشَنخوار گَر = پَدَشَنخوار گَر =  
 طبرستان = گر گسار = مازندران (۱۳) رویان = الزویان عرب = جزو  
 دیلم بوده (۱۴) آمل

قسمت چهارم - شرق - (خوارسان) شامل ولایات ذیل بود

(۱) اَهَمَدان - ولایت همدان (۲) کومِش = کُمِیسَن جغرافیون

یونانی = قومس عرب = ولایت دامغان و حوالی آن (۳) وَرْكَان =  
 گرکان = جرجان عرب این ولایت بقسمت های ذیل تقسیم شده بود:  
 (۱) دهستان از اسم عشیره دها که تیره از سَكّ ها بود و اشکانیان از این عشیره از  
 طایفه آیدرنبی بودند - مابین استراباد و گراسنو و دُ سَكّ امروزه در کنار دریای  
 خزر (ب) آندَرستَان (ج) مرو زبان (د) بجاسان (البیاسان عرب)  
 (۴) آپر شهر = آبر شهر = نیشاپور که دوازده روستای داشت و اسمی آنها  
 این است: آرغیجان - اسپر این - جوین - بیهق - پوشت - روخ  
 باخزر - زام (جام) - زاوه - زوزن - آشپند - خواب حاکم این  
 ولایت لقب گنارنگ داشت (۵) مَرَوُ = (مرکوش داریوش) و مرو  
 دوت = مروالروذ در ابتداء دو ولایت ولی در موقع فتح اعراب در تحت  
 اداره يك حاکم بودند (۶) هَرَوُ = هرات و گتاشان = قادس در  
 نزدیکی هرات (۷) نَسَاء مِیَانْک ظاهراً مِیْمَنَه قرون اسلامی است  
 (۸) بُزْیْن = آبشین = آفشین عرب در غر شستان یا غرچستان در قسمت علیای  
 رود مرغاب (۹) تالْکَن = طالقان قلعه - مرحدی مملکت کوشان بر  
 ضد ایران بعد بتصرف ایران درآمد (۱۰) کُوزْگَن = گوزکان =  
 جوزجان قرون اسلامی (۱۱) آندَرآپ = اندر آب ظاهراً در نزدیکی  
 معبر هند و کوش بوده

|                                          |   |                                  |
|------------------------------------------|---|----------------------------------|
| این ولایات يك حکومت را<br>تشکیل می دادند | } | (۱۲) وِسْت و خوست = خواست = خاست |
|                                          |   | (۱۳) هَرَوْم هماره عرب           |
|                                          |   | (۱۴) سَمَنگان = سمنجان عرب       |



## ضمیمه ۲

فهرست سلسله‌هائی که در

ایران قدیم سلطنت کرده‌اند

## اسامی شاهان سلسله‌ها

وقایع مهمه دوره‌ها و سلطنت‌ها

| قېتىم | اسم پادشاه عيلام |
|-------|------------------|
|       |                  |
|       |                  |
|       |                  |
|       | كو دورنان خوندى  |
|       |                  |
|       | ريم سين          |
|       |                  |
|       |                  |
|       |                  |
|       |                  |
|       | شوتروك ناخونتا   |



| سنه قبل از میلاد                                                                                                                         | وقایع مهمه - ملاحظات                                                                                       |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p style="text-align: center;"><b>عیلام</b></p> <p style="text-align: center;">عهد اول تاریخ عیلام</p> <p>از زمان بسیار قدیم تا ۲۲۲۵</p> |                                                                                                            |
|                                                                                                                                          |                                                                                                            |
|                                                                                                                                          |                                                                                                            |
| <p>۲۸۰۰-۲۹۰۰</p> <p>در حدود ۲۵۰۰</p>                                                                                                     | <p>مابیشتر سلسله کیش ها را تأسیس و عیلام را باج گذار آگد نمود</p> <p>آزان مطیع کود آ پادشاه سومر گردید</p> |
| <p>۲۲۸۰</p>                                                                                                                              | <p>پادشاه عیلام شهر اور را تسخیر کرد و مجسمه نه نه را به شوش برد</p>                                       |
| <p>۲۲۲۵</p>                                                                                                                              | <p>برقراری سلسله سامی موسوم به نی سین در سومر</p>                                                          |
| <p>در حدود ۲۱۱۵</p>                                                                                                                      | <p>سلسله نی سین را منقرض کرد</p>                                                                           |
| <p>۲۲۲۵ - ۷۴۵</p>                                                                                                                        | <p style="text-align: center;">عهد دوم تاریخ عیلام</p>                                                     |
| <p>۲۲۲۵</p>                                                                                                                              | <p>برقراری نخستین سلسله سامی در بابل</p>                                                                   |
| <p>۲۰۸۰-۲۱۲۳</p>                                                                                                                         | <p>تدوین قانون هاتورابی</p>                                                                                |
| <p>۲۰۹۳</p>                                                                                                                              | <p>هاتورابی پادشاه بابل ریم سین را از لارسا بیرون کرد</p>                                                  |
| <p>۲۰۶۸</p>                                                                                                                              | <p>برقراری سلسله دوم سامی (دریائی) در بابل</p>                                                             |
| <p>۱۹۲۵</p>                                                                                                                              | <p>برقراری سلسله کامیت ها در بابل (این سلسله را بعضی آریانی می دانند)</p>                                  |
|                                                                                                                                          | <p>بابل را تسخیر و اشیاء نفیسه و تاریخی آن را که</p>                                                       |

| شماره | اسم پادشاه عیلام      |  |
|-------|-----------------------|--|
|       | شیل خاکین شوئی<br>ناک |  |
|       | تِ او مان             |  |
|       | خوم بان کالداش        |  |

| وقایع مهمه - ملاحظات                                                                                                   | سنه قبل از میلاد  |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------|
| من جمله استل نرم-ین (ق-حتی از مدون قوانین سومری)                                                                       |                   |
| بود بشوش برد                                                                                                           | در حدود ۱۱۹۰      |
| بر آبادی و رونق عیلام افزود- بناهای قدیمه را تعمیر کرد- آثار عتیقه را حفظ نمود- صنایع و ادبیات عیلام باوج رقی خود رسید | در حدود ۱۱۲۰      |
| آغاز استقلال آسور                                                                                                      | مابین ۱۵۰۰ و ۱۸۰۰ |
| پیدا شدن آرامی ها و حمله آنها بابل و آسور                                                                              | تقریباً ۱۲۰۰      |
| حمله کلدانیها بابل                                                                                                     | ۹۷۰               |
| عهد سوم تاریخ عیلام                                                                                                    | ۷۴۵-۷۴۵           |
| جنگ اول آسور با عیلام در دوریلو                                                                                        | مابین ۷۲۲ و ۷۰۵   |
| جنگ دوم و سوم آسور با عیلام                                                                                            | ۶۸۸               |
| جنگ چهارم موسوم به تولیز                                                                                               | ۶۵۹               |
| جنگ پنجم آسور با عیلام                                                                                                 | ۶۵۱               |
| جنگ آخری آسور با عیلام و انقراض آن                                                                                     | ۶۴۵               |
| <h1>آریانهای ایرانی</h1>                                                                                               |                   |
| آمدن آریانها به ایران                                                                                                  | مابین ۲۰۰۰ و ۱۴۰۰ |
| کتیبه بوغازکوای                                                                                                        | در حدود ۱۳۵۰      |



| نمبر | اسم شاه    | اسم یونانی او | نسب او      |
|------|------------|---------------|-------------|
|      | هخامنش     | آکمنس         |             |
| ۱    | چارش پش    | تایس پش       | پسر هخامنش  |
| ۲    | گمبوجیه    | کامبیز        | پسر چارش پش |
| ۳    | کوروش      | کورس          | پسر گمبوجیه |
| ۴    | چارش پش    | تایس پش       | پسر کوروش   |
| ۵    | کوروش      | کورس          | پسر چارش پش |
| ۶    | گمبوجیه    | کامبیز        | پسر کوروش   |
| ۷    | کوروش بزرگ | کورس          | پسر گمبوجیه |

سنه قبل از میلاد

وقایع مهمه - ملاحظات

# دوره پارسیها

سلسله هخامنشی

اول - پادشاهان پارس و آئران

بعقیده (نولد که) فقط رئیس دودمان بوده و پادشاهی

نداشته

حوالی ۷۴۰

در پارس شاه بود

« « «

« « «

در پارس و آئران شاه بود

در آئران شاه بود

« « «

دوم - دوره عظمت پارس

اول در آئران و بعد در تمام ایران سلطنت کرد و

۵۴۹-۵۴۸

شاهنشاهی ایران را تأسیس نمود

۵۵۰

تسخیر همدان و انقراض دولت مدها

۵۴۶-۵۴۵

تسخیر سارد و انقراض دولت لیدی

۵۴۵

تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر

| شماره | اسم شاه                   | اسم یونانی او    | نسب او         |
|-------|---------------------------|------------------|----------------|
| ۸     | گمبوجیه                   | کامینز (کامینزس) | پسر کوروش      |
| ۹     | داریوش اول<br>(داری و هس) | داریس<br>هستاسپس | پسر ویشتاسپ    |
| ۱۰    | خشیارشای اول              | خسرکسیس اول      | پسر داریوش اول |

| وقایع مهمه - ملاحظات                              | سنه قبل از میلاد |
|---------------------------------------------------|------------------|
| جنگ های کوروش در ممالك شرقی                       | ۵۴۶-۵۴۸          |
| تسخیر بابل و تاج گذاری کوروش در آنجا              | ۵۴۸              |
| فوت کوروش                                         | ۵۴۹              |
| مدت سلطنت او                                      | ۵۴۹-۵۴۲          |
| سفر جنگی بمصر و تسخیر آن                          | ۵۴۶-۵۴۲          |
| اعزام لشکر به قرطاجنه از طرف صحرای لیبی           | ۵۴۴              |
| قیام بردیای دروغی                                 | ۵۴۲              |
| مدت سلطنت او                                      | ۵۴۱-۴۸۶          |
| جنگ های داخلی برای قلع و قمع شورشیان - تسخیر بابل | ۵۴۱-۵۱۷          |
| تسخیر پنجاب و سند                                 | ۵۱۵-۵۱۲          |
| سفر جنگی داریوش به مملکت سک ها                    | ۵۱۴              |
| آتنی ها هیپ پیداس جبّار را از آتن اخراج نمودند    | ۵۱۰              |
| جنگ اول ایران با یونان اروپائی - پارسیها تراکیّه  |                  |
| را از نو تسخیر کردند                              | ۴۹۲              |
| جنگ دوم ایران با یونان - جنگ ماراُتن              | ۴۹۰              |
| مدت سلطنت او                                      | ۴۸۶-۴۶۵          |
| رفع شورش مصر و تسخیر آن از نو                     | ۴۸۴              |

| شماره | اسم شاه                                    | اسم یونانی او        | نسب او         |
|-------|--------------------------------------------|----------------------|----------------|
| ۱۱    | اردشیر اول<br>(دراز دست)<br>اَرْتِ نَحْشَر | آرتاگسیس<br>ماکر خیر | پسر نجشیارشا   |
| ۱۲    | نجشیارشای دوم                              | گسیس دوم             | پسر اردشیر اول |
| ۱۳    | داریوش دوم<br>(داریوهش)                    | داریس<br>انخس        | پسر اردشیر اول |
| ۱۴    | اردشیر دوم<br>اَرْتِ نَحْشَر               | آرتاگسیس<br>من مون   | پسر داریوش دوم |



| وقایع مهمه - ملاحظات                                                         | سنه قبل از میلاد |
|------------------------------------------------------------------------------|------------------|
| قشون کشی خشیارشا بیونان - تسخیر آتن و آتش زدن آن                             | ۴۸۱-۴۸۰          |
| جنگ سالامین                                                                  | ۴۸۰              |
| جنگ پلاته                                                                    | ۴۷۹              |
| کشته شدن خشیارشا - نیابت سلطنت اردوان                                        | ۴۶۵-۴۶۴          |
| مدت سلطنت او                                                                 | ۴۶۴-۴۶۳          |
| شورش مصر و رفع آن                                                            | ۴۵۵              |
| عهدنامه کیمون - استقلال داخلی یونانیهای آسیای صغیر شناخته شد                 | ۴۴۹              |
| مدت سلطنت او ۴۵ روز بود و بدست سفدیانس کشته شد                               | ۴۲۴              |
| مدت سلطنت او                                                                 | ۴۲۴-۴۰۴          |
| طغیان مصر                                                                    | ۴۱۵              |
| مدت سلطنت او                                                                 | ۴۰۴-۳۶۰          |
| جنگ کوروش کوچک در کوتا کسا - کشته شدن او                                     | ۴۰۱              |
| عهدنامه آنتالسیداس (آنتا لکیداس) یونانیهای آسیای صغیر کاملاً تابع ایران شدند | ۳۸۷              |

| ردیف | اسم شاه               | اسم یونانی او    | نسب او           |
|------|-----------------------|------------------|------------------|
| ۱۵   | اردشیر سوم<br>آرتخشتر | آرتاکسیس<br>آنخس | پسر اردشیر دوم   |
| ۱۶   | آرشک                  | آرزیس            | پسر اردشیر سوم   |
| ۱۷   | داریوش سوم            | داریس<br>گدمان   | نوه داریوش دوم   |
| ۱۸   | اسکندر                | آلكساندر کبير    | پسر فیلیپ مقدونی |
| ۱۹   | سیلکوس اول            | سیلکوس نیکاتور   |                  |

| وقایع مهمه - ملاحظات                        | سنه قبل از میلاد |
|---------------------------------------------|------------------|
| مدت سلطنت او                                | ۴۵۹-۴۴۸          |
| در زمان او مصر از نو مطیع ایران شد          |                  |
| مدت سلطنت او                                | ۴۴۸-۴۴۶          |
| مدت سلطنت او                                | ۴۴۶-۴۴۰          |
| آمدن اسکندر بایران - جنگ گرانیك             | ۴۴۴              |
| جنگ ایسوس                                   | ۴۴۳              |
| جنگ گوکامل                                  | ۴۴۱              |
| فوت داریوش - انقراض سلسله هخامنشی           | ۴۴۰              |
| <h2>دوره مقدونیها</h2> <h3>و سلوکیدا</h3>   |                  |
| مدت سلطنت او بعد از انقراض سلسله هخامنشی    | ۴۴۰-۴۳۴          |
| سفر جنگی اسکندر به هند                      | ۴۳۵-۴۳۲          |
| پایان آرخ با سفاین یونانی از هند مراجعت کرد | ۴۳۴              |
| فوت اسکندر و آغاز فترت                      | ۴۳۳              |
| پادشاهان سلوکیدی                            |                  |
| دولت سلوکیدی را تأسیس کرد - ابتدای تاریخ    |                  |
| سلوکیدی                                     | ۳۱۲              |



| ردیف | اسم شاه         | اسم یونانی او                | نسب او            |
|------|-----------------|------------------------------|-------------------|
| ۱    | آنطیو خوس اول   | آنتیو خُس سِتر               | یسر سِلکوس اول    |
| ۲    | آنطیو خوس دوم   | آنتیو خُس -<br>ت اُس         | یسر آنطیو خوس اول |
| ۳    | سِلکوس دوم      | سِلکوس دوم<br>کالی نی کُس    |                   |
| ۴    | سِلکوس سوم      | سِلکوس سوم سِتر              |                   |
| ۵    | آنطیو خوس سوم   | آنتیو خُس سوم کیر            |                   |
| ۶    | سِلکوس چهارم    | سِلکوس چهارم<br>(فیل پاتر)   |                   |
| ۷    | آنطیو خوس چهارم | آنتیو خُس چهارم<br>(ای فانس) |                   |
| ۸    | آنطیو خوس پنجم  | آنتیو خُس پنجم<br>(اپاتر)    |                   |
| ۹    | دمتریوس         | دمتریوس - ناجی               |                   |
| ۱۰   | دمتریوس دوم     | دمتریوس دوم                  |                   |
| ۱۱   | آنطیو خوس ششم   | آنتیو خُس - سی ده            |                   |

| وقایع مهمه - ملاحظات      | سنه قبل از میلاد |
|---------------------------|------------------|
| مدت سلطنت او در ایران     | ۴۱۲-۴۸۱          |
| « « «                     | ۲۸۱-۲۶۲          |
| « « «                     | ۲۶۲-۲۴۶          |
| آغاز استقلال باختر و پارت | ۲۵۶-۲۵۰          |
| مدت سلطنت او              | ۲۴۶-۲۲۶          |
| « « «                     | ۲۲۶-۲۲۳          |
| « « «                     | ۲۲۳-۱۸۷          |
| « « «                     | ۱۸۷-۱۷۵          |
| « «                       | ۱۷۵-۱۶۴          |
| « «                       | ۱۶۴-۱۶۲          |
| « «                       | ۱۶۲-۱۵۰          |
| « «                       | ۱۵۰-۱۳۸          |
| « «                       | ۱۳۸-۱۲۹          |

| شماره | اسم شاه           | اسم یونانی او          | و                                  |
|-------|-------------------|------------------------|------------------------------------|
| ۱     | آرَشَكْ           | آرْزَاكِسْ             | پسر فری یا پت                      |
| ۲     | تیر داد           | تیری داتِسْ            | پسر فری یا پت                      |
| ۳     | آردوان اوّل       | آرتابانُسْ اوّل        | پسر تیر داد                        |
| ۴     | فری یا پت         | فری یاپی تِسْ          | پسر اردوان                         |
| ۵     | فرهاد اوّل        | فرا آتِسْ اوّل         | پسر فری یا پت یعنی شاه قبل         |
| ۶     | مهر داد اوّل      | میترا داتِسْ اوّل      | برادر فرهاد اوّل                   |
| ۷     | فرهاد دوّم        | فرا آتِسْ دوّم         | پسر مهر داد اوّل                   |
| ۸     | آردوان دوّم       | آرتابانُسْ دوّم        | پسر فری یا پت و<br>عموی فرهاد دوّم |
| ۹     | مهر داد دوّم کبیر | میترا داتِسْ دوّم کبیر | پسر اردوان دوّم                    |

| وقایع مهمه - ملاحظات                                                                                                                                                | سنه قبل از میلاد |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------|
| <h2 style="text-align: center;">دوره پارتها</h2> <h3 style="text-align: center;">سلسله اشکانیان</h3>                                                                |                  |
| دولت پارت را تأسیس کرد - مدت سلطنت                                                                                                                                  | ۲۵۳-۲۵۶          |
| به تحکیم دولت پارتها پرداخت -                                                                                                                                       | ۲۵۳-۲۱۴          |
| کرکان را ضمیمه نمود -                                                                                                                                               | ۲۱۴-۱۹۶          |
| مدت سلطنت                                                                                                                                                           | ۱۹۶-۱۸۱          |
| شهرخارا کس باشارا کس را در ری بنا کرد - مدت سلطنت                                                                                                                   | ۱۸۱-۱۷۴          |
| با سلوکیدها جنگید و موفق شد - خود را شاهنشاه خواند                                                                                                                  | ۱۷۴-۱۴۶          |
| با آنطیوخوس سی ده سلوکیدی جنگ کرده موفق شد و بکلی آنها را از حدود ایران راند                                                                                        | ۱۴۶-۱۲۸          |
| در جنگ با یوئه چیها زخم برداشت و درگذشت                                                                                                                             | ۱۲۹-۱۲۴          |
| <p>به سکاها شکست فاحشی داد - در زمان او ایران با دولت عظیم روم ارتباط یافت</p> <p>حدود ایران را بکوه های هیمالایا از يك طرف و به بین النهرین از طرف دیگر رسانید</p> | ۱۲۴-۸۷           |

| ردیف | اسم شاه         | اسم یونانی او  | نسب او            |
|------|-----------------|----------------|-------------------|
| ۱۰   | ساناتروک        | ساناتروکس      | پسر مهرداد اول    |
| ۱۱   | فرهاد سوم       | فراآتس سوم     | پسر شاه قبل       |
| ۱۲   | مهرداد سوم      | میترا داتس سوم | پسر فرهاد سوم     |
| ۱۳   | اُرد اول        | اُردس اول      | پسر فرهاد سوم     |
| ۱۴   | فرهاد چهارم     | فراآتس چهارم   | پسر اُرد اول      |
| ۱۵   | فرهاد پنجم      | فراآتاکس       | پسر فرهاد چهارم   |
| ۱۶   | اُرد دوم        | اُردس دوم      | محققاً معلوم نیست |
| ۱۷   | وانان اول       | وُن نِس اول    | پسر فرهاد چهارم   |
| ۱۸   | اُردوان سوم     | آرتابائس       | پسر اُرد دوم      |
| ۱۹   | واردان          | واردانس        | پسر اردوان سوم    |
| ۲۰   | گودرز           | گتارزس         | پسر گیو           |
| ۲۱   | وانان دوم       | وُن نِس دوم    | پسر اُرد دوم      |
| ۲۲   | بلاش اول (ولگش) | ولاگزس اول     | پسر وانان دوم     |



| وقایع مهمه - ملاحظات                                                                            | سنه قبل از میلاد |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------|
| بعد از مهرداد کبیر مدتی بقترت گذشت تا در ۷۷ این شاه به تخت نشست و هفت سال سلطنت کرد             | ۷۷-۶۹            |
| مدت سلطنت او                                                                                    | ۶۹-۶۰            |
| مدت سلطنت او                                                                                    | ۶۰-۵۶            |
| مدت سلطنت او                                                                                    | ۵۵-۴۷            |
| جنگ اول ایران با روم - فتح حرّان                                                                | ۵۴               |
| مدت سلطنت                                                                                       | ۴۷-۱             |
| شکست آنتوان - جنگ سوم ایران با روم - مایوس شدن رومیها از تسخیر ایران - صلح منمادی آنها با ایران |                  |
| تاسنه ۲ میلادی سلطنت کرد                                                                        | سنه میلادی       |
| مدت سلطنت او                                                                                    | ۲-۶              |
|                                                                                                 | ۷                |
| از مادر اشکانی تولد شده بود - پادشاه مدی و دست نشانده پارتها بود بعد تخت را از واران گرفت       | ۱۶-۵۱            |
| جنگ خانگی                                                                                       |                  |
| « «                                                                                             |                  |
| « «                                                                                             |                  |
| در جنگ با عشیره دها موفق شد - مدت سلطنت او                                                      | ۵۱-۷۷            |

| ردیف | اسم شاه      | اسم یونانی او  | نسب او               |
|------|--------------|----------------|----------------------|
|      | پاکرد دوم    | پاکرس          | تحققاً معلوم نیست    |
|      | اردوان چهارم |                | تحققاً معلوم نیست    |
| ۲۳   | نخسرو        | اسراس          | بعضی پسر پاکرمیدانند |
| ۲۴   | بلاش دوم     | ولاکرس دوم     | تحققاً معلوم نیست    |
| ۲۵   | بلاش سوم     | « سوم          | پسر بلاش دوم         |
| ۲۶   | بلاش چهارم   | « چهارم        | پسر بلاش سوم         |
| ۲۷   | بلاش پنجم    | « پنجم         | پسر بلاش چهارم       |
| ۲۸   | اردوان پنجم  | آرتابانوس پنجم | پسر بلاش چهارم       |

| وقایع مهمه - ملاحظات                                                                     | سنه میلادی |
|------------------------------------------------------------------------------------------|------------|
| زمان فترت است که تا ۱۰۷ میلادی بطول میانجامد<br>هر کدام در قسمتی از ایران سلطنت کرده اند | ۱۰۷        |
| جنگ ترازان امپراطور روم با ایران و عقب نشینی او<br>صلح رومیها با ایران - مدت سلطنت       | ۱۴۳-۱۰۷    |
|                                                                                          | ۱۳۳-۱۹۱    |
| جنگ بارومیها - عقب نشینی سیتیم - سور امپراطور روم                                        | ۱۹۱-۲۰۷    |
| مدت سلطنت                                                                                | ۲۰۷-۲۱۶    |
| مدت سلطنت<br>آمدن کاراکالا بایران - شکست رومیها و تادیه غرامت                            | ۲۱۶-۲۲۴    |
| بدولت ایران                                                                              | ۲۱۷-۲۱۸    |
| انقراض دولت اشکانی                                                                       | ۲۲۴        |
| <p><b>دوره دوم پارسیها</b><br/>سلسله ساسانی</p>                                          |            |



| ردیف | اسم شاه           | اسم پهلوی او                        | نسب او         |
|------|-------------------|-------------------------------------|----------------|
| ۱    | بابک              | پاپک                                | پسر ساسان      |
| ۲    | شاپور             | شاه پوهر                            | پسر پاپک       |
| ۳    | اردشیر اول بابکان | آرت خستر<br>یا آرت خشیر<br>یا واکان | پسر پاپک       |
| ۴    | شاپور اول         | شاه پوهر                            | پسر اردشیر اول |
| ۵    | هرمز اول          | آلوهرمز                             | پسر شاپور اول  |
| ۶    | بهرام اول         | ورده ران                            | پسر شاپور اول  |
| ۷    | بهرام دوم         | « «                                 | پسر بهرام اول  |
| ۸    | بهرام سوم         | « «                                 | پسر هرمز اول   |
| ۹    | نرسی              | نرسیه                               | پسر شاپور اول  |
| ۱۰   | هرمز دوم          | آلوهرمز                             | پسر نرسی       |

| سنه میلادی | وقایع مهمه - ملاحظات                            |
|------------|-------------------------------------------------|
|            | در جزئی از پارس پادشاهی داشت                    |
| ۲۱۱-۲۱۲    | در پارس پادشاهی داشت                            |
| ۲۱۲-۲۲۶    | در پارس پادشاهی داشت                            |
| ۲۲۴        | جنگ با اردوان پنجم و کشته شدن آخرین شاه اشکانی  |
| ۲۲۶-۲۴۱    | شاهنشاهی اردشیر                                 |
| ۲۲۸-۲۳۲    | جنگ باروم                                       |
| ۲۴۱-۲۷۱    | مدت سلطنت او                                    |
| ۲۴۱-۲۴۴    | جنگ اول شاپور باروم                             |
| ۲۵۸-۲۶۰    | جنگ دوم شاپور باروم - اسارت والرین امپراطور روم |
| ۲۴۲        | مانی مذهب خود را آشکار کرد                      |
| ۲۷۱-۲۷۲    | مدت سلطنت                                       |
| ۲۷۲-۲۷۵    | مدت سلطنت                                       |
|            | در زمان او رومیها دولت پالمیر را منقرض کردند    |
| ۲۷۵-۲۸۲    | .                                               |
| ۲۸۲        | چهار ماه سلطنت کرد                              |
| ۲۸۲-۳۰۱    | شکست گالریوس سردار رومی - مدت سلطنت             |
| ۲۹۷        | جنگ دوم باروم و از دست دادن پنج ولایت           |
| ۳۰۱-۳۱۰    | در جنگ با اعراب کشته شد - مدت سلطنت             |

| ردیف | اسم شاه                       | اسم پهلوی او               | نسب او         |
|------|-------------------------------|----------------------------|----------------|
| ۱۱   | آذر نرسی                      | آذر نرسیه                  | پسر هر مزد دوم |
| ۱۲   | شاپور دوم - بزرگ<br>ذوالاکتاف | شاه پوهی                   | پسر هر مزد دوم |
| ۱۳   | اردشیر دوم نیکو<br>کردار      | آرت نَحْشَر گَر پ<br>گرتار | پسر هر مزد دوم |
| ۱۴   | شاپور سوم                     | شاه پوهی                   | پسر شاپور بزرگ |
| ۱۵   | بهرام چهارم                   | وَرَه ران                  | پسر شاپور بزرگ |
| ۱۶   | یزدگرد اول                    | یزد گَر ت                  | پسر شاپور سوم  |
|      |                               |                            |                |
|      |                               |                            |                |

| وقایع مهمه - ملاحظات                                                           | سنه میلادی |
|--------------------------------------------------------------------------------|------------|
| مدت سلطنت                                                                      | ۳۱۰        |
| مدت سلطنت                                                                      | ۳۷۹-۳۱۰    |
| جنگ اول شاپور باروم                                                            | ۲۵۰-۲۲۸    |
| جنگ باهونها و شکست فاحش آنها                                                   | ۲۵۷-۲۵۰    |
| جنگ دوم شاپور باروم و فتح ایران                                                | ۲۶۲-۲۵۹    |
| صاح رومیها با ایران و استرداد پنج ولایتی که در زمان نرسی از ایران مجزی شده بود | ۲۶۲        |
| جنگ باروم در سر ارمنستان و ایبری و معاهده عدم دخالت طرفین در این دو مملکت      | ۲۷۶        |
| مدت سلطنت                                                                      | ۲۷۹-۲۸۳    |
| مدت سلطنت                                                                      | ۳۸۲-۳۸۸    |
| تقسیم ارمنستان مابین ایران و روم                                               | ۳۸۴        |
| کرمانشاه لقب داشت . مدت سلطنت                                                  | ۳۸۸-۳۹۹    |
| بزه کار (گناهکار) لقب داشت - امپراطور روم                                      |            |
| آرکادیوس ولیعهد خود ثئودوز را با و سپرد و                                      |            |
| زود کرد از او سرپرستی کرد تا بخت نشست                                          | ۴۲۰-۳۹۹    |

| شماره | اسم شاه            | اسم پهلوی او           | نسب او                          |
|-------|--------------------|------------------------|---------------------------------|
| ۱۷    | بهرام پنجم         | وَرَه ران              | پسر یزدگرد اول                  |
| ۱۸    | یزدگرد دوم         | یَزْدَکَرْت            | پسر بهرام پنجم                  |
| ۱۹    | هرمز سوم           | اَنوهرمز               | پسر یزدگرد دوم                  |
| ۲۰    | فیروز اول          | پیروز - پی دِوِخ       | پسر یزدگرد دوم                  |
| ۲۱    | بلاش               | وَلْگَشَن              | پسر یزدگرد دوم                  |
| ۲۲    | غباد اول           | گوات (گواتو)           | پسر فیروز اول                   |
| ۲۳    | جاماسب<br>غباد اول | جاماسپ<br>گوات (گواتو) | برادر غباد اول<br>پسر فیروز اول |



| سنه میلادی | وقایع مهمه - ملاحظات                                                      |
|------------|---------------------------------------------------------------------------|
| ۴۲۰-۴۲۸    | ملقب به کور شده - مدت سلطنت                                               |
| ۴۲۱        | جنگ باروم و بی نتیجه ماندن آن - عهدنامه صلح باروم                         |
| ۴۲۵        | جنگ با هیاطله و شکست فاحش آنها                                            |
| ۴۲۸-۴۵۷    | مسئله مذهبی در ارمنستان - مدت سلطنت                                       |
| ۴۵۷-۴۵۹    | مدت سلطنت                                                                 |
| ۴۵۹-۴۸۳    | مدت سلطنت                                                                 |
|            | با هیاطله جنگ کرد و کشته شد                                               |
| ۴۸۲-۴۸۷    | صلح با هیاطله - رسمی شدن مذهب عیسوی در ارمنستان و ایبری - مدت سلطنت       |
| ۴۸۷-۴۹۸    | مدت سلطنت در دفعه اولی                                                    |
| ۴۹۸        | پیدایش مزدک - خلع غباد از سلطنت و فرار او از محبس<br>رفتن غباد نزد هیاطله |
| ۴۹۸-۵۰۲    | مدت سلطنت او                                                              |
| ۵۰۲-۵۳۱    | « « در دفعه دوم                                                           |
| ۵۰۳        | جنگ باروم - تسخیر دیاربکر و صلح باروم                                     |
| ۵۰۴-۵۱۲    | جنگ با هیاطله و درهم شکستن آنها                                           |
|            | جنگ دوم باروم - طلبیدن روم ماساژنها و                                     |
| ۵۳۱        | هونها را بکمرک خود - عهدنامه استاتوکو                                     |

| ردیف | اسم شاه                | اسم پهلوی او             | نسب او       |
|------|------------------------|--------------------------|--------------|
| ۲۴   | خسرو اول<br>انو شیروان | خُسْرَاوَانُ شَكْرَبَانُ | پسر غباد اول |

| وقایع مهمه - ملاحظات                                                                                                                                                                                  | سنه میلادی  |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------|
| دادگر لقب داشت - مدت سلطنت                                                                                                                                                                            | ۵۲۹-۵۳۱     |
| قلع مزدکیان - اصلاحات درقشون و مالیه و عدلیه<br>ترویج فلاحه و تجارت - اصلاحات اداری -<br>تقسیمات اداری ایران - تأسیس مدرسه طب در<br>گند شاپور - ترجمه کتب یونانی و کتاب بیدبای هندی<br>(کلیله و دمنه) |             |
| انعقاد عهدنامه صلح باروم                                                                                                                                                                              | ۵۳۳         |
| جنگ اول انوشیروان باروم - روم متعهد شد                                                                                                                                                                |             |
| غرامت جنگ را پردازد                                                                                                                                                                                   | ۵۳۹-۵۴۰     |
| جنگ دوم انوشیروان باروم در سر لازیکا                                                                                                                                                                  | ۵۴۰-۵۵۷     |
| مبارکه ایران باروم                                                                                                                                                                                    |             |
| صلح پنجاه ساله باروم - دولت روم متعهد شد                                                                                                                                                              |             |
| در مدت پنجاه سال همه ساله مبلغی بایران پردازد                                                                                                                                                         | ۵۵۷         |
| جنگ با هیاطله و تقسیم آن مملکت مابین ایران<br>و ترکهای ماوراء سیحون                                                                                                                                   | تقریباً ۵۵۷ |
| جنگ با خزرها و شکست فاحش آنها                                                                                                                                                                         |             |
| جنگ با ترکها - عقب نشینی خاقان ترکها                                                                                                                                                                  | در حدود ۵۷۱ |
| سفر جنگی ایرانیها به یمن و اخراج حبشیها از آنجا                                                                                                                                                       | ۵۷۶         |



| شماره | اسم شاه                 | اسم پهلوی او  | نسب او           |
|-------|-------------------------|---------------|------------------|
| ۲۵    | هرمز د چهارم<br>ترك زاد | آنوهر مزرد    | پسر انوشیروان    |
| ۲۶    | خسرو دوم                | خسراو آپروینر | پسر هرمز د چهارم |

| سنه میلادی  | وقایع مهمه - ملاحظات                                                                                                                 |
|-------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۵۷۹-۵۷۲     | جنگ سوم انوشیروان با روم - فوت انوشیروان                                                                                             |
| ۵۷۹-۵۹۰     | مدت سلطنت او                                                                                                                         |
| ۵۷۹-۵۹۰     | جنگ با رومیها                                                                                                                        |
|             | جنگ با ترکها و شکست آنها از بهرام چوین<br>سردار ایران - کشته شدن خاقان ترکستان و اسیر<br>شدن پسرش - ترکها با جکزار ایران شدند        |
| ۵۹۰-۶۲۷     | مدت سلطنت او                                                                                                                         |
|             | یاغی شدن بهرام چوین بر او - رفتن خسرو پرویز<br>به روم و آمدن بایران باقشون رومی - فوت<br>موریس امپراطور روم و نشناختن خسرو فکاس      |
| ۶۰۲-۶۱۷     | را با امپراطور روم - جنگهای خسرو پرویز با<br>رومیها - فتوحات خسرو - تسخیر آسیای صغیر و<br>شامات و فلسطین و مصر بدست شهر براز و شاهین |
| ۶۲۲-۶۲۷     | آمدن هرقل امپراطور روم بطرف ایران و بهره مندی او                                                                                     |
| ۶۲۶-۶۲۷     | محاصره قسطنطنیه بدستیاری شاهین سردار ایران                                                                                           |
| هجری میلادی |                                                                                                                                      |
| ۴-۵         | فوت سردار مزبور - حمله هرقل بدستگرد                                                                                                  |
| ۵-۶         | خلع خسرو پرویز از سلطنت - کشته شدن او                                                                                                |

| ردیف | اسم شاه    | اسم پهلوی او       | نسب او                         |
|------|------------|--------------------|--------------------------------|
| ۲۷   | غباد دوم   | گوات (شرویه)       | پسر خسرو پرویز                 |
| ۲۸   | اردشیر سوم | آرتخشتر            | پسر غباد دوم                   |
| ۲۹   | خسرو سوم   | خسراو              | نوه هرمز چهارم                 |
| ۳۰   | جوانشیر    | جوانشیر            | پسر خسرو پرویز                 |
| ۳۱   | بوران دخت  | بوران دخت          | دختر خسرو پرویز                |
| ۳۲   | کشاسب بنده | کشاسب بنده یا برده | نوه هرمز چهارم                 |
| ۳۳   | آزرمیدخت   | آزرمیدخت           | دختر خسرو پرویز                |
| ۳۴   | هرمز پنجم  | آئوهرمزد           | نوه خسرو پرویز                 |
| ۳۵   | خسرو چهارم | خسراو              | نوه یزدان شاه پسر<br>انوشیروان |
| ۳۶   | فیروز دوم  | پیروز (پیروغ)      | برادر خسرو چهارم               |
| ۳۷   | خسرو پنجم  | خسراو              | نوه انوشیروان                  |
| ۳۸   | یزدگرد سوم | یزدگرت             | پسر شهریار و نوه<br>خسرو پرویز |

| سنوات   |       | وقایع مهمه - ملاحظات                                                         |
|---------|-------|------------------------------------------------------------------------------|
| میلادی  | هجری  |                                                                              |
| ۶۲۷-۶۲۹ | ۵-۷   | بعد از جلوس اورا غباد نامیدند - مدت سلطنت                                    |
| ۶۲۹     | ۷     | سلیب حضرت عیسی را که ایرانیها از بیت المقدس آورده بودند به رومیها مسترد داشت |
| ۶۲۹     | ۷     | مدت سلطنت                                                                    |
| ۶۲۹     | ۷     | مدت سلطنت                                                                    |
| ۶۲۹     | ۷     | مدت سلطنت                                                                    |
| ۶۳۰     | ۸     | صلح قطعی با روم منعقد شد و نصیبین برای ایران ماند                            |
| ۶۳۱     | ۹     | مدت سلطنت                                                                    |
| ۶۳۱     | ۹     | مدت سلطنت                                                                    |
| ۶۳۱     | ۹     | مدت سلطنت                                                                    |
| ۶۳۱     | ۹     | مدت سلطنت                                                                    |
|         |       | پدرش مهر گشناسب نواده غباد اول و مادرش                                       |
| ۶۳۱     | ۹     | چهار بخت نواده انوشیروان بود - مدت سلطنت                                     |
| ۶۳۱     | ۹     | ملقب به خورزاد و فرخ زاد - مدت سلطنت                                         |
| ۶۴۲-۶۵۲ | ۱۰-۴۱ | مدت سلطنت                                                                    |
| ۶۴۴-۶۴۴ | ۱۱-۱۲ | جنگهای سرحدی با مسلمین (زنجیر- یل و غیره)                                    |
| ۶۴۵-۶۴۸ | ۱۲-۱۶ | جنگ قادسیه - مسلمین مدائن را تسخیر کردند                                     |

| نمبر | اسم شاه   | اسم پهلوی او | نسب او                            |
|------|-----------|--------------|-----------------------------------|
|      |           |              |                                   |
|      |           |              |                                   |
|      |           |              |                                   |
| ۱    | خسرو      | خسراو        | از خویشان یزدگرد<br>اول           |
| ۲    | بهرام ششم | وَرَه‌دان    | سردار ایران رئیس<br>خانواده مهران |
| ۳    | بیستام    | وِیستانم     | حاکم خراسان                       |
| ۴    | شهر براز  | شهر وراز     | سردار خسرو پرویز                  |



| سنوات   |      | وقایع مهمه - ملاحظات                                                             |
|---------|------|----------------------------------------------------------------------------------|
| میلادی  | هجری |                                                                                  |
| ۶۳۸     | ۱۶   | جنگ جلولاء                                                                       |
| ۶۳۷     | ۱۶   | یزدگرد سفارنی بچین فرستاده از فغفور کک طلبید                                     |
| ۶۴۲     | ۲۱   | جنگ نهاوند                                                                       |
| ۶۵۴     | ۲۱   | کشته شدن یزدگرد سوم و انقراض دولت ساسانی                                         |
|         |      | فغفور چین فیروز را شاه ایران دانسته تزی کیک                                      |
| ۶۶۱     | ۴۰   | را باو تفویض کرد                                                                 |
|         |      | فیروز زد فغفور چین رفته اجازه تأمیدس آتشکده                                      |
| ۶۷۴     | ۵۴   | را در چان کای تحصیل نمود                                                         |
|         |      | شاهانی که از سلسله ساسانی نبودند                                                 |
| ۴۲۰     |      | بهرام پنجم تخت را از او بازستاد                                                  |
| ۵۹۰     |      | موسوم به بهرام چوبین بود که بعد از جلوس بهرام ششم نامیده شد و چند ماهی سلطنت کرد |
| ۵۹۲-۵۹۶ |      | در مدی چهار سال پادشاهی کرد                                                      |
| ۶۲۹     | ۷    | دوماء سلطنت کرد - مصر و شامات و آسیای صغیر را به رومیها مسترد داشت               |

فهرست کتب مصنفین خارجه که مورد استفادہ بوده با اسم مصنفین یا مؤلفین آنها

Bouvat, L. *Les Barmécides*. Paris. 1921.

Brown, E. G. *A Literary History of Persia*, Vol. I. London, 1902.

Christensen, Arth. *Empire des Sassanides etc.* Köbenhavn, 1907.

Darmesteter, J. *Etudes Iraniennes*. 2 vol. Paris, 1883.

Darmesteter, J. *Le Zend-Avesta*. 3 vol.

Dieulafoy, Marc. *L'Art Antique de la Perse*.

Geiger, Wil. *Geographie von Iran (Grundriss der iranischen Philologie. II Band, Strassburg, 1896-1904.)*

Gobineau, Comte de. *Histoire des Perses t. I-II* Paris, 1869.

Gutschmid, A. von. *Geschichte Irans*.

Henry, Vic. *Le Parsisme*. Paris, 1905.

Houtsma, *Encyclopédie de l'Islam*.

Huart, Cl. *La Perse Antique*, Paris.

Jackson, D. V. W. *Die iranische Religion. (Grund. der iran. Phil.)*

Jäger, Osk. *Die Allgemeine Geschichte. B. I.*

Justi, Ferd. *Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sassaniden. (Gr. der iran. Phil.)*

Kossowitz, Caj. *Inscriptiones Paleo - persicae Achaemenidarum. Petropoli, 1872.*

Marquart, J. *Untersuchung über die Geschichte von Iran. Heft. I. 1896.*

Marquart, J. *Erânshar etc.* Berlin, 1901.

Maspero, G. *Histoire Ancienne des peuples de l'Orient*. Paris, 1878.

Morgan, J. *Mission scientifique en Perse. t. I.* Paris.

Nöldeke, Th. *Aufsätze zur Persischen Geschichte*. Leipzig, 1887.

Paruck, F. D. G. *Sasanian Coins*.

Rawlinson, G. *Five Great Monarchies*. 1871-1876.

Saleman, C. *Mittelpersisch (Grund. der ir. Phil.)*

Sarre, F. *L'Art de la Perse Ancienne. Trad. de Paul Budry*, Paris.

Sykes, Sir P. *A History of Persia. vol. I.* London, 1915.

Tardieu, Amédée, *Géographie de Strabon trad. nouv.* Paris, 1890.

Weissbach, F. H. *Die altpersischen Inschriften (Grund. der iran. Phil.)*

West, E. W., *Pahlavi Literature (Gr. der ir. Phil.)*

## غلط نامه

غلط نامه بترتیب حروف الف باء مرتب شده تا یافتن غلط و تصحیح آن سهل تر باشد اغلاطی که زیر آنها خط کشیده شده در معنای عبارت مؤثر است و مقتضی است که این هفت غلط مخصوصاً تصحیح شود

| غلط              | صحیح          | صفحه | ذیل<br>صفحه | مطر   |
|------------------|---------------|------|-------------|-------|
| آب ریزان         | آب ریزگان     | ۲۱۵  |             | ۱۹    |
| آارات            | وان           | ۴۵   |             | ۶     |
| ایتیوبی Ethiopie | Ethiopie      | ۱۰۰  |             | ۵     |
| اخلاقی           | اخلاقی است که | ۵۰۶  |             | ۱۰    |
| اسرائی           | عده اسرائی    | ۲۳۱  |             | ۱۸    |
| اشکانیان         | پارتیها       | ۲۸۱  |             | ۱۶    |
| ابدارك           | انبارگ        | ۳۹۵  |             | ۱۰-۱۳ |
| انشاد            | انشاء         | ۲۷۹  |             | ۲۳    |
| اوگوست August    | Auguste       |      | ۲۲۴         | ۳     |
| بایستی           | میایست        | ۸۹   |             | ۱۷    |
| «                | میایست        | ۴۱۴  |             | ۱۱    |
| «                | میایست        | ۴۱۵  |             | ۲     |
| با خانواده       | به خانواده    | ۱۷۲  |             | ۱۷    |
| بنائی            | نا هائی       | ۱۸۹  |             | ۲     |
| بست              | نمود          | ۴۵۵  |             | ۱     |
| بطلیموس          | بطلیموس       |      | ۵           | ۲     |
| بطلیموس          | بطلیموس       | ۲۰۶  |             | ۱۸    |
| بود              | بودند         | ۲۸۰  |             | ۱۰    |
| بوده             | بوده اند      | ۲۰۸  |             | ۲۲    |
| بوده             | بوده اند      | ۳۱۳  |             | ۲۱    |
| بهمدیگر          | و بهمدیگر     | ۴۸۳  |             | ۸     |
| بجناك            | بجناك نمودن   | ۳۰۲  |             | ۱۲    |
| پارتها (۱)       | پارتیها       | ۱۲   |             | ۳     |
| پارتها           | پارتیها       | ۵۹   |             | ۴     |

(۱) - این کلمه در جاهای دیگر کتاب هم تکرار یافته و از قرار مذکور قابل اصلاح است



| صفحه      | ذیل<br>صفحه | ص ۱۰۱ | صحیح          | Partian             |
|-----------|-------------|-------|---------------|---------------------|
| ۲         | ۱۰۱         |       | پارس          | پارسی ها            |
| ۲         |             | ۴۸۵   | و پشت         | پشت                 |
| ۵         | ۱۵۸         |       | ( تا در بند ) | تا در بند           |
| ۲۲        |             | ۳۶۵   | تبعاتی        | تبعات               |
| ۱۶        |             | ۲۵۴   | در تل المسخوط | تل المسخوط          |
| ۲۲        |             | ۴۹۲   | تابگر چیش     | تابگر چیش           |
| ۶         |             | ۱۹۱   | جلو           | جلوی                |
| ۲۰        |             | ۳۹۳   | جنگیهائیکه    | جنگیهائیکه          |
| ۱۵        |             | ۳۹۶   | چهار          | چار                 |
| ۱۶        |             | ۴۳۵   | احوال         | حالت                |
| ۴         |             | ۱۲۶   | خانواده ها    | خانواده             |
| ۱         |             | ۶۰    | خشارشا        | خشار یا شا          |
| ۱۵        |             | ۱۳۶   | خشریاون       | خشریاوان و خشریاوان |
| ۲۲ و ۲-۱۶ |             | ۱۱۶۴  | خشای نه       | خشیایه              |
| ۱۰        |             | ۴۸۶   | خواسته اند    | خواستند             |
| ۸         |             | ۱۷۷   | خوانده اند    | خوانده              |
| ۱۰        |             | ۱۲۱   | داشتند        | داشته اند           |
| ۱۲        |             | ۲۳۰   | دیگری را      | دیگری               |
| ۱۰        |             | ۲۹۱   | رامی          | رامی                |
| ۱۲        |             | ۴۷۲   | ( زاکرئس )    | زاکرئس              |
| ۴         |             | ۲     | زبان          | زمان                |
| ۲         | ۲۸۰         |       | سندروک        | سافاروک             |
| ۲         |             | ۲۲۳   | سلوکها        | سلوکها              |
| ۲         |             | ۱۹۵   | سلوکها        | سلوکها (۱)          |
| ۲         |             | ۲۰۶   | سلوک          | سلوکیدی (۲)         |
| ۱۷        |             | ۲۶۸   | شاه پور       | شاه پور             |
| ۱۱        |             | ۳۰۶   | شایگان        | شایگان              |
| ۱۲-۱۴     |             | ۱۵۹   | موفق نشدن     | عدم موفقیت          |
| ۶         |             | ۱۶۷   | دوستان        | دوستان              |
| ۱         |             | ۱۴۱   | فلیپ          | فلیپ                |
| ۲         |             | ۱۶۰   |               |                     |

۱-۲- در جا های دیگر این کتاب هم این دو کلمه از قرار مذکور قابل اصلاح است

| غلط           | صحیح         | صفحہ | ذیل<br>صفحہ | سطر   |
|---------------|--------------|------|-------------|-------|
| ابوعبیدہ      | ابوعبیدہ     | ۲۶۰  |             | ۹—۵   |
| آنیزان        | انیران       | ۴۰۴  |             | ۱۲    |
| با ایران      | بایران       | ۲۸۸  |             | ۱۴—۱۲ |
| باوضاع        | بااوضاع      | ۳۷۰  |             | ۷     |
| بعبارة        | بعبارة       | ۴۸۰  |             | ۱۴    |
| پاسپالانہا    | ماسپیانہا    | ۷۸   | ۱           |       |
| پسرش          | برادرش       | ۱۳۹  |             | ۱۰    |
| حارث ابن عمرو | حارث ابن جبہ | ۳۳۰  |             | ۱۴—۱۲ |
| سی            | سی و یک      | ۴۵۹  |             | ۵     |
| علاوہ         | حذف          | ۲۹۴  |             | ۷     |
| ق ۲۰۰         | میلادی       | ۲۴۲  |             | ۵     |
| ق ۲۰۰         | میلادی       | ۲۹۴  |             | ۱۵    |
| ق ۲۰۰         | میلادی       | ۲۹۵  |             | ۲     |
| ق ۲۰۰         | میلادی       | ۲۴۱  |             | ۱۵    |
| ق ۲۰۰         | میلادی       | ۲۴۲  |             | ۵     |
| مدت ۱۰        | مدت ۸        | ۹۱   |             | ۳     |
| ہفت           | شش           | ۲۴۵  |             | ۱۸    |
| یک یک         | یک           | ۱۹۴  |             | ۹     |
| ۱۴ ہجری       | ۱۴ ہجری      | ۲۶۱  |             | ۲۰    |
| ۳۴            | ۳۲           | ۲۰۰  |             | ۹     |
| ۶۳۸-۶۳۵-۱۶-۱۲ | ۶۳۶ - ۱۴     | ۱۸   |             | ۵۵۹   |
| ۲۲۷           | ۳۲۷          | ۱۹۶  |             | ۱۲    |
| ۵۲۱ ق ۰ م     | ۵۱۹ ق ۰ م    | ۱۰۷  |             | ۱     |
| ۵۸۴           | ۵۸۵          | ۶۲   |             | ۱۰    |
| ۵۸۵           | ۵۸۴          | ۷۲   |             | ۱۴    |
| ۵۸۵           | ۵۸۴          | ۵۳۱  |             | ۱۵    |



| غلط        | صحیح         | صفحه | ذیل<br>صفحه | مطر        |
|------------|--------------|------|-------------|------------|
| فلیقی ها   | فینیقی ها    | ۴۴   |             | ۹ - ۵      |
| "          | "            |      | ۹۴          | ۱۰ - ۴ - ۱ |
| فنیقه      | فینیقه       | ۹۴   |             | ۲          |
| Kobenhavn  | Kobenhavn    |      | ۴۷۰         | ۳          |
| که در مدت  | در مدت       | ۴۶۸  |             | ۱۹         |
| کرده       | کرده         | ۱۲۷  |             | ۷          |
| کاربان     | کاربان       | ۴۰۱  |             | ۱۹         |
| گائوبرود   | گئوبرود      | ۹۴   |             | ۱۸         |
| گئو برود   | گئوبرود      |      | ۱۰۵         | ۲          |
| Grotefend  | Grotefend,   |      | ۴۹۵         | ۲          |
| گوت شمید   | گوت شمید     | ۲۵۴  |             | ۱۱         |
| مادر       | مادران       | ۲۰۸  |             | ۲۲         |
| ماشینا     | ماشینا       | ۴۶۶  |             | ۹          |
| موقیت      | موفق شدن     | ۴۷   |             | ۱۵         |
| موقیت      | موفق شدن     | ۲۱۵  |             | ۱۰         |
| موقیتی     | بیشرقی       | ۴۶   |             | ۲۰         |
| مهرگان کتک | مهرگان کتک   | ۵۱۹  |             | ۱۶         |
| میایستی    | میایست       | ۳۲۱  |             | ۱۱         |
| می بینند   | می بینند     | ۸۲   |             | ۹          |
| میداد      | میدادند      | ۴۸۰  |             | ۱۱         |
| می کند     | می کنند      |      | ۱۰۵         | ۱          |
| ( می نامند | ( می نامند ) | ۱۹۹  |             | ۱۱         |
| ناگهان     | ناگهانی      | ۳۴۹  |             | ۱          |
| نوس        | نرسی         | ۴۴۹  |             | ۳          |
| ورکانا     | ورکان        | ۱۵۹  |             | ۱۱         |
| و شاید     | شاید         | ۴۸۹  |             | ۴          |
| وضعی       | وضعی         | ۴۴۹  |             | ۱          |
| یک نقشه    | نقشه         | ۱۵۴  |             | ۱۹         |
| ضمیمه      |              |      |             |            |
| دما        | داه          | ۲۱۰  |             | ۱۴         |
| ( هشیره )  | ( قوم )      | ۱۶۴  |             | ۱۷         |